بحران مشروطیت در ایران

حسین آبادیان



مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

بسم الله الرحمن الرحيم

بحران مشروطیت در ایران

نویسنده:

حسین آبادیان

ناشر چاپی:

موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

بحران مشروطیت در ایران

مشخصات کتاب

سرشناسه:آبادیان، حسین، - ۱۳۳۷

عنوان و نام پدیدآور:بحران مشروطیت در ایران/ حسین آبادیان

مشخصات نشر:تهران: موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۳.

مشخصات ظاهری:ص ۶۵۹

شابک:(جلدشومیز)۴۰۰۰۰ریال(جلدگالینگور)۵۰۰۰۰ریال

وضعیت فهرست نویسی:فهرستنویسی قبلی

یادداشت:پشت جلد به انگلیسی:Hossein Abadian. The crisis of constitutionalty in Iran.

یادداشت:کتابنامه: ص.[۶۱۷] - ۶۲۴؛ همچنین به صورت زیرنویس

موضوع:ایران -- تاریخ -- انقلاب مشروطه، ق ۱۳۲۷ - ۱۳۲۴

رده بندی کنگره:DSR۱۴۰۷/آ۱۷ب ۳ ۱۳۸۳

رده بندی دیویی:۹۵۵/۰۷۵

شماره کتابشناسی ملی:م ۸۳-۱۸۲۹۳

ص:۱

اشاره

مقدمه

مقدمه

از هر دیدگاهی که به نهضت مشروطیت ایران نظر شود، این تحول نقطه عطف تاریخ معاصر ایران به شمار می رود. مشروطیت فقط یک پدیده اجتماعی ساده نبود، بلکه از جهت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی میراث قبلی خود را به چالش می خواند. با مشروطیت، ایران وارد گردونه ای از تحولات شد که با خود الگوهای تازه ای به ارمغان آورد. از سویی مباحث عدیده ای در باب حقوق انسان مطرح شد و برای نخستین بار تأملی نظری در میراث به جای مانده از گذشته صورت گرفت و تلاش های قابل توجهی- اگرچه ناکام- برای انطباق آن با شرایط روز انجام گرفت. از دیدگاه اقتصادی ایران جزیی از دنیایی شد که باید زیر تأثیرات شگرف جهان سرمایه داری باشد و به مثابه یک کشور پیرامونی، میزبان سرمایه دارانی گردید که بیش از همه در پی دستیابی به نفت و سایر منابع خام کشور بودند. کشف نفت همزمان با مشروطیت ایران- و نیز همزمانی رقابت های شرکت های بزرگ چندملیتی در پهنه کشور با این تحول تاریخی - نقش بسیار تعیین کننده ای در جهت گیری مشروطه داشت. برای نخستین بار در ایران گامهای عملی برای ادغام در نظام جهانی سرمایه داری برداشته شد.

با ا ین حال به مشروطیت ایران نمی توان به صورت یک رو یداد تک عاملی نگریست. این تحول تاریخی محصول بسترسازی های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، دینی و اجتماعی بود که دست در دست یکدیگر به آن خیزش تاریخی منتهی

گردیـد. در واقع همه عوامـل لازم برای تحول اجتماعی در این مقطع از تاریـخ کشور وجود داشت تا آن جنبش را خلق کنـد. البته همزمانی مشروطه با این تحولات نباید این ذهنیت را به وجود آورد که مشروطه ایران، زاده عواملی بود که برای توده های مردم ناشـناخته بود. مردم به صورت ملموس بـا واقعیـات زنـدگی خود مواجه بودنـد و نیـاز به تحول را احساس می کردنـد. از سوی دیگر آنان به این واقعیت اذعان داشتند که با وجود شرایط موجود راه بر هر گونه احقاق حقی مسدود است. آنان دریافته بودند باید زمامداران را حتی به زور وادار به پذیرش حقوق خود کنند.

از دوره هـای گذشـته علمـا به عنوان پناهگـاه قدرتمنـد مردم بارهـا در حوادثی مثـل جنبش ضـد رژی و یا قبل از آن امتیازنامه رویتر صـریحاً با ادغام ایران در نظام جهانی سـرمایه داری به مخالفت برخاسته بودند. از سوی دیگر آنان همیشه بر مقوله ای به نام حفظ تمامیت اعتقادی و دینی مردم تأکیـد داشـتند و بارها نسـبت به احتمال سـست شـدن باورهای مذهبی مردم تحت تأثیر شرایط جهانی جدید، هشدار داده بودند. برای آنان مشـروطه مجالی بود تا بار دیگر دعاوی تاریخی خود را علیه دستگاه قاجار مطرح کنند. البته مخالفت با سـیاست های سـلاطین قاجار منحصـر به این گروه از جامعه نبود، بلکه دیوانسالاران و روشنفکران نیز از رونــد موجـود ابراز نارضــایتی می کردنــد. اینـان نیز طیـف گسـترده ای از بابیـان تـا روزنـامه نگـاران و نویســندگان و سیاسـتمداران را دربرمی گرفتنـد، امـا بـدون تردیـد نمی تـوان کلیـه تحولاـت ایـن زمـان را به فعـالیت هـای این دسـته از افراد فروکاست.

از دوره ناصـرالدین شاه بسیاری از مناسبات خارجی ایران تحت تأثیر کمپانیهای بزرگ اروپایی که برای راه یابی به بازار ایران تلاش می کردند، قرار داشت. این کمپانی ها البته با یک مشکل عمده روبه رو بودند و آن هم روسیه بود. این شرکت ها برای کسب سود از هر فرصتی بهره برداری می کردند. برای آنان نه قانون خواهی مردم ایران مهم بود و نه مشروطه طلبی آنان؛ مهم این بود که چگونه می توان قدرت روسـیه را تضعیف کرد تا از بازار ایران سهم بیشتری عاید آنان گردد. این شرکت ها بدون تردیـد از بر هم خـوردن نظم موجـود برای نیـل به اهـداف منفعت طلبـانه خود بهره برداری می کردنـد و ورود آنـان به جنبش مشروطه و حمایت لفظی شان از این جنبش، نه از زاویه باور به ضرورت استقرار قانون در ایران بلکه برای یافتن جای

پایی محکم به منظور سرمایه گذاری در کشور بود.

در همین راستا تلاش اقلیت های دینی را نباید چنان عمده کرد که گویا هر چه در این دوره اتفاق افتاده، محصول زد و بندهای آنان بوده است. حوادث تاریخی به خواسته این و آن و به صورت تصادفی روی نمی دهد. بنا بر این فروکاستن مشروطه ایران به دسیسه های یک قدرت خارجی و یا فلان اقلیت دینی کاری غیر معقول است. واقعیت امر این است که جنبشی روی داد و هر کس از زاویه موردنظر خود به آن اقبال نشان داد: یکی برای تضعیف موقعیت روسیه در ایران، دیگری برای یافتن فرصتی جهت استقرار اصول شرع، سومی برای ادغام ایران در نظام جهانی سرمایه داری، آن یکی برای تضعیف و مآلاً نابودی حکومت قاجار و ...

هدف اثر حاضر این است که لایه های مختلف در مشروطه ایران بازشناسی شوند و هر کدام به تفکیک مورد نقد و ارزیابی قرار گیرند. تلاش بر این بوده است که انگیزه نیروهای در گیر در مشروطه ایران بازکاوی شوند و هر کدام با معیار منافع و مصالح ملی ایران به سنجش درآیند. بدیهی است در آن تکاپوی فراگیر هیچ گروهی اقدامات خود را مغایر با منافع ایران نمی شمرد؛ اما می خواهیم در پرتو یک تجربه تاریخی سخنان هر گروه سیاسی را با عمل آنان بسنجیم و ببینیم کدام بیان و عمل سیاسی بیشتر با مصالح ایران سازگار بود؟ برای نیل به این مهم تنها انگاره ما همانا رعایت مصالح ملی است. با همین اصل، شرایط تاریخی ایران در آستانه مشروطه مورد بازبینی قرار گرفته و اوضاع بین المللی آن روزگار تحلیل می شود، و نقش انجمن های

سری و مجامع دیگر در همین راستا ارزیابی و مواضع احزاب سیاسی به بوته نقد گذارده شده است. در این جریان به طور کلی دو خط متمایز از هم، یکی به رهبری انجمن های سرّی و دیگری به رهبری روحانیان مقیم نجف، به طور مشروح توضیح داده شده است.

در همین راستا از این نکته نیز سخن به میان می آید که مراد بریتانیا از دفاع صوری از مشروطه ایران چه بود و مواضع محافل و احزاب سیاسی آن کشور در برابر تحولات ایران چه مبنایی داشت؟ از سوی دیگر تلاش شرکت های بزرگ سرمایه سالار برای راهیابی به بازار ایران تبیین و همسویی منافع آنان با مواضع برخی جریانات سیاسی توضیح داده شده است. بحث اقلیتهای مذهبی و انجمن های برخاسته از آنان در همین راستا تحلیل گردیده و همگرایی آنان با برخی احزاب سیاسی برجستگی خاصی یافته است. تلاش بر این است تا مشروطه را آن گونه که بود معرفی نماییم؛ و تاریخ ایران در این مقطع با ابعاد جهانی باید مورد بررسی قرار گیرد؛ زیرا همزمانی تحولات بین المللی با مشروطه ایران و تأثیر آن بر حوادث کشور در همین دوره حائز اهمیت است.

در رساله حاضر در بخش های مختلف نظری، اقتصادی و سیاسی با مقولات خاص همان بخش به مشروطه نظر شده است، زیرا بر این باوریم که تحلیل مشروطه ایران با ابزاری واحد غیر ممکن است و برای ایضاح هر بخش آن باید روش شناسی خاص همان بخش مورد عنایت قرار گیرد. مثلاً در باب مخالفت برخی روحانیون با مشروطه از ابزار فکری خاص خود آنان استفاده شده است و نیز در باب شرکت های چند ملیتی و یا احزاب سیاسی، نظریه های رایج در اقتصاد سیاسی و تحزب مورد توجه بوده است. شایان توجه است، پرداختن به تئوریها به هیچ وجه ما را از لزوم نگاه جزیی به حوادث مشروطه بی نیاز نمی کند، از این رو برای هر سخن و نظریه ای باید مصداق یا مصادیقی عینی در مشروطه ایران ارائه گردد.

جزیی نگری و ریشه یابی حوادث و وقایع، اصل کلی کتاب حاضر است. به همین دلیل تا حد امکان تبار تحولات و حوادث شناسایی شده اند و ارتباط آنها با حوادث بین المللی مورد بازکاوی قرار گرفته است. روش ما در این پژوهش برقراری پیوند بین بخش های مختلف تحولات اجتماعی دوره مورد بحث است. این امر سبب می شود تا از نگاه تک بعدی به این واقعه اجتناب ورزیم و هر تحول را در کنار دیگری مورد ارزیابی قرار دهیم و همچنین مجال لازم را برای نقد و ارزیابی مشروطه در پرتو برقراری ارتباط بین اجزای آن تحول تاریخی ممکن کنیم؛ زیرا فهم هر پاره از مشروطه ایران در گرو نقد اجزای مرتبط با آن است. در این ارتباط به صورت متقاطع تحولات مربوط به هر حادثه با اتکاء به منابع اصلی همان حادثه مورد موشکافی قرار می گیرد. به طور نمونه وقتی بحث اقلیت های مذهبی مطرح می شود از منابع اصلی خود آنان بهره برداری می گردد و هنگامی که از مقوله منافع انگلیسی ها از مشروطه ایران سخن به میان می آید، از اسناد و منابع خود انگلیسی ها سود می جوییم. این روش ما را از شائبه یک سو نگری در تحلیل حوادث، مبرا می کند

و نشان می دهـد، هدف ایضاح موقعیت تاریخی ایران در مقطع مورد بحث است و لاغیر. اگر قرار است تاریخ را به مثابه چراغ راه آینـده بـدانیم لاـزم است تحولات را آن گونه که روی داده انـد عرضه نماییم نه آن گونه که خود می خواهیم. ما برای هر گونه برنـامه ریزی جهت آینـده کشور نیـاز منـد این هسـتیم که واقعیـات اجتمـاعی خود را همـان گونه که بوده انـد بازسـازی نماییم، در غیر این صورت چیزی جز مشغول کردن خود عاید مورخ نخواهد شد. مهم این نیست که محقق تاریخ چه چیزی را می پسـندد؛ مهم این است که آیا او توانسته است آنچه را که در گذشته روی داده فارغ از تعلقات فردی خود منعکس سازد یا خیر؟ در حقیقت، شـناخت واقعیـات گذشـته به همان گونه که رخ داده انـد راه را بر شـناخت تاریخی درست و تحلیل سیاسـی واقع بینانه می گشاید و افق و امکانات پیش روی را به منظور برنامه ریزی در اختیار برنامه ریزان و سیاستمداران قرار می دهد.

حسین آبادیان اسفند ۱۳۸۲

فصل نخست/ مقدمات بحران

اشاره

فصل نخست

مقدمات بحران

در آستانه مشروطیت، ایران گرفتار بحران های بزرگ اقتصادی و سیاسی بود. ریشه اکثر این بحران ها به دوره ناصری و بویژه عصر اعطای امتیازات به بیگانگان بازمی گشت. درباره اینکه چرا به شرکت ها و مؤسسات خارجی امتیازات اقتصادی داده می شد در جای دیگر به اجمال سخن گفته شده است.(۱) اما در اینجا باید گفت، علت عمده تلاشهای طرفین در بسیاری از موارد، مسئله هند بود. محافظه کاران انگلیس بر این باور بودند که باید از فرصت افلاس اقتصادی ایران بهره جست و با اعطای وام به این کشور آن را در زمره کمربندهای امنیتی منافع بریتانیا در هند درآورد. حکومت هند انگلیس از این دیدگاه جانبداری می کرد و به همین دلیل بود که بعد از فراهم آمدن مقدمات مشروطه، گرانت داف به حکومت هند تلگرافی ارسال کرد و خاطرنشان نمود عین الدوله اطلاع داده است اگر انگلیس حاضر به پرداخت پول به ایران نشود دولت ناچار است با شرایطی سخت از روسیه وام دریافت کند(۲). اخذ وام از روسیه آسان تر بود، زیرا در این کشور زمام امور کشور در اختیار درباری قرار داشت که سلطه خویش را بدون مانع و رادع بر سراسر قلمروی

۱- بنگرید به: حسین آبادیان: اندیشه دینی و جنبش ضد رژی در ایران، انتشارات مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، تهران، ۱۳۷۶.

۲- Grant Daff to Grey, Telegraph, Tehran , December ۱۶/۱۹۰۵, F.O. ۴۱۶/۵۲.

امپراتوری خود اعمال می کرد؛ اما در بریتانیا وضع تفاوت داشت. از قدیم الایام بین بخش های گوناگون هیأت حاکمه بریتانیا در مورد برخورد با کشورهایی مثل ایران تفاوت نظر وجود داشت، سرمایه دارانِ بریتانیایی- که بر هند هم مسلط بودند- همان طور که خواهیم دید در بسیاری موارد با محافل سیاسی کشور خود اختلاف نظر داشتند و به همین دلیل هنوز نیز در مورد تصمیم گیری در آینده ایران وحدت نظر نداشتند.

انجمن سرّی

انجمن سرّی

همزمان در ایران تحولاتی به صورت زیرزمینی جریان داشت. جنبش اجتماعی بزرگی که به نهضت مشروطه انجامید- و بحران های فراوانی در عرصه های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایران به وجود آورد- ریشه در جلسات و اجتماعاتی داشت که در اواخر دوره سلطنت مظفرالدین شاه قاجار و به طور مشخص از دوازدهم ربیع الاول سال۱۳۲۲ تشکیل می شد. تشکیل دهندگان این جلسات کسانی بودند که از سال های گذشته در نقش منتقدان اجتماعی و سیاسی رژیم قاجار ظاهر شده بودند و هر کدام از آنان به شکلی در تحولات ریز و درشت فراوان مشارکت داشتند. هدف این دسته از اجتماعات نه تنها مهار خودسری شاهان قاجار، که حداقل در دوره مظفری به حضیض انحطاط خود رسیده بودند، بلکه همان طور که تحولات آتی نشان داد، از بیخ و بُن بَرکندن حکومت قاجار بود؛ حکومتی که نزد توده های روشنفکر و روزنامه نگاران ایرانی به فساد و تباهی متهم می شد. محل تشکیل این جلسات باغ سلیمان خان میکده در خیابان گمرک بود. کسانی که در جلسات منزل میکده شرکت می کردند شبانه در کمال خفا و نهان کاری وارد و سحرگاهان پراکنده می شدند. قرار بر این گذاشته شده بود که اگر کسانی از شرکت کنندگان لو رفتند، به هنگام بازجویی این گونه وانمود نمایند که برای تشکیل کتابخانه ملّی و بسط معارف دورهم گرد می آمده اند.

شرکت کنندگان این جلسات که به نظر می رسید در تحولات آتی نقش های اساسی بر عهده گیرند عبارت بودند از: بحرالعلوم کرمانی از پیروان فرقه ازلی برادر شیخ احمد روحی که در سال ۱۳۱۳ قمری به دستور محمدعلی میرزا قاجار در تبریز به

انتقام ترور ناصرالدین شاه به طرز فجیعی به قتل رسید. شیخ احمد روحی از نویسندگان و ناشران روزنامه اختر بود که در استانبول چاپ می شد و نسخه هایی از آن به ایران می ر سید و در گسترش نارضایتی های اجتماعی و سیاسی سهم برجسته ای داشت. اختر با مساعی و تلاش میرزا آقاخان کرمانی و خبیرالملک منتشر می شد؛ این دو تن در سرنوشت شوم خود با شیخ احمد روحی شریک بودند. محمد علی میرزا که این زمان ولیعهد کشور شده بود، این سه را از سلطان عثمانی خواست، هر سه به مقامات ایران تحویل شدند و به قتل رسیدند. اینان متهم بودند میرزا رضا کرمانی، ضارب شاه را تحریک به عمل جنایتکارانه کرده اند.

غیر از بحرالعلوم، چهره مهم دیگر این جلسه علیقلی خان سرداراسعد بختیاری بود. وی از رؤسای ایل بختیاری و در زمره کسانی بود که علیه سلطنت قاجار فعالیت داشت. اهمیت مشارکت سرداراسعد در جلسات یاد شده آن بود که وی از رهبران قدرتمندترین ایل ایران در این دوره یعنی ایل بختیاری محسوب می شد. ایل بختیاری به طور سنتی حداقل از دوره محمدشاه قاجار موضوعی برای فعالیت های سرّی مأموران بریتانیا در ایران شده بود. پس از فتحعلی شاه قاجار و با مأموریت های کسانی مثل جاستین شیل و دیگران ایل بختیاری در سیاست انگلستان اهمیت و جایگاه خاصی پیدا کرد. می دانیم که یکی از رهبران بختیاری در اوایل دوره ناصری به دستور شاه به قتل رسید. او محمدتقی خان بختیاری از رهبران ایل هفت لنگ بود. از همان زمان تا دوره مشروطه ایل بختیاری به شکلی، گرایش های گریز از مرکز خود را به نمایش می گذاشت. این ایل دشمن تاریخی و مهم قاجاریه به شمار می رفت؛ و سودای تسلط بر کشور و تأسیس دولتی به جای قاجار ها را در سر می پروراند. نظر به اینکه به طور سنتی حکومت قاجار مورد حمایت روس ها بود- و طبق قرارداد ترکمانچای روس ها باید سلطنت را در نسل عباس میرزا به رسمیت می شناختند- برخی رهبران ایل بختیاری اساساً با حمایت بریتانیا به عامل مهمی در برابر سیاست های روسیه و ایران تبدیل شدند. بنابراین، نفس شرکت یک خان بختیاری در این جلسات بسیار حائز اهمیت بود.

سلیمان میرزا اسکندری شاهزاده سرشناس قاجار، از شرکت کنندگان دیگر این جلسات مخفیانه شبانه بود. وی فرزند یحیی میرزا و نوه محمد طاهر میرزا نخستین مترجم کتاب سه

تفنگدار الکساندر دوما بود. خانواده اسکندری در زمره شاهزادگان روشنفکر دوره قاجار بودند، محمد طاهر میرزا از مترجمین اداره انطباعات بود که ریاست آن را میرزا حسن خان صنیع الدوله مشهور به اعتمادالسلطنه برعهده داشت. صنیع الدوله از مدافعان سرشناس حکومت قاجار به حساب می آمد و در دفاع از آن رسائلی نیز به رشته تحریر درآورد؛ اما بسیاری از کسانی که با او کار می کردند از نخستین منادیان روشنفکری ایرانی بودند. اینان به ترجمه کتاب هایی دست می زدند که برخی از آنان به دستور شخص ناصرالدین شاه اجازه توزیع نمی یافتند. آثار فراوانی در موضوعات تاریخ سیاسی ایران و جهان، اندیشه های سیاسی و اقتصاد سیاسی توسط این دسته به زبان فارسی ترجمه می شد. همچنین در همین زمان، نخستین بار، برخی آثار فیلسوفان غربی مثل کانت به زبان فارسی برگردانده شد. نهضت ترجمه ای به راه افتاد که حامل اندیشه های انتقادی به درون ایران بود.

تشکیل جلساتی از قبیل آنچه شرحش رفت، از ابتکارات میرزا ملکم خان ناظم الدوله بنیانگذار فراموشخانه است؛ و همو را باید پدر معنوی روشنفکرانی نامید که در تحولات منجر به نهضت مشروطه نقش اساسی داشتند. جلسات ملکم در دوره ناصری شکل می گرفت و بنا بر نقل مشهور حتی شخص شاه در یکی از جلسات آن شرکت کرد؛ اما همین که موضوعات مطروح در آن را با روح حکومت خود سازگار ندید، فرمان به انحلال و تعطیل آن جلسات داد که به هر دلیلی فراموشخانه نامیده می شد.

چهره برجسته جلسات باغ سلیمان خان میکده، میرزا نصرالله بهشتی مشهور به ملک المتکلمین بود. ملک دارای اندیشه های روشنفکری بود؛ از این رو طبق عرف آن زمان به وی اتهام بابی گری زدند. او در سال ۱۳۲۲، همزمان با زمزمه های رو به گسترش نارضایتی از اصفهان به تهران آمد. در تهران با ابوالفتح میرزا سالارا لد وله- مدعی بعدی تاج و تخت- صمیمیتی به هم زد. عامل آشنایی آنان، حاج ابوالقاسم خان نصیرالملک شیرازی بود که سمت پیشکاری و معاونت سالار الدوله را داشت. وقتی سالارالدوله به عنوان والی کردستان منصوب شد، ملک هم با او عازم کردستان گردید. دو سال بعد سالار الدوله به حکومت بروجرد و لرستان دست یافت، ملک هم برای رتق و فتق کارهای خود به تهران بازگشت.(۱) این ایام درست مقارن با اوج نارضایتی و گسترش نهضت عدالتخواهانه مردم

۱- مهدی بامداد: شرح حال رجال ایران، ج ۴، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۷۱، صص۳۴۷-۳۴۶.

ایران بود که به زودی به سمت مشروطه تغییر جهت داد. میکده از دوستان بسیار صمیمی ملک؛ و دخترش همسر دکتر مهدی ملک زاده فرزند ملک بود. میکده بعد از پیروزی نهضت مشروطه از رهبران یکی از انجمن های تندرو دوره مشروطه بود که انجمن برادران دروازه قزوین نام داشت و یکی از مهم ترین انجمن های آن روز تهران بود. سلیمان خان تصدی معاونت وزارت جنگ را بر عهده داشت.(۱)

سیدجمال الدین واعظ اصفهانی که به دلیل مواضعش علیه سلطنت قاجار متهم به بابی گری شد، از دیگر شرکت کنندگان این جلسات بود. سیدجمال الدین از دوستان بسیار نزدیک ملک بود که همراه با او در اصفهان شرکت اسلامیه را برای ترویج محصولات وطنی به راه انداخت. در عین حال او واعظی چیره دست و نویسنده حداقل دو رساله به نام های لباس التقوی و رؤیای صادقه بود. موضوع اصلی لباس التقوی همان ترویج استفاده از کالاهای تولید داخلی و موضوع رؤیای صادقه تصویری خیالی از روز عقاب و محاکمه ظل السلطان، حاکم مستبد اصفهان و حامیان وی بود که خشم فراوانی در بین مدافعان وضع موجود برانگیخت. همان رسائل کفایت کردند تا به او تهمت بابی گری بزنند، واعظ هم به تهران آمد و به زودی جایگاه خود را ضمن وعظ و خطابه هایی که برای توده های مردم انجام می داد باز کرد.

شیخ الرئیس قاجار دیگر شاهزاده قاجاری بود که در این جلسات مشارکت می جست. شیخ الرئیس از طرفداران حلقه سیدجمال الدین اسدآبادی در ایران بود؛ و ارتباط خود را مخفیانه با محافل ناراضی ایرانی در استانبول حفظ می کرد. او بعد ها نخستین رئیس سنی مجلس شورای ملی شد و رساله ای تحت عنوان اتحاد اسلام، در ضرورت اتحاد کشورهای اسلامی برای مقابله با نفوذ روزافزون کشورهای استعمارگر غربی به نگارش درآورد. شیخ الرئیس علی رغم این مواضع از سوی عده ای به بهاییگری متهم شد. دلیل اصلی این اتهام را باید همان مخالفت هایش با دربار دانست.

از دیگر شرکت کنندگان این جلسات حاج میرزا یحیی دولت آبادی بود. او هم مانند واعظ و ملک، اصفهانی بود. یحیی دولت آبادی ازلی است و البته در افواه بابی

۱- همان، ج۲، ص۱۲۷.

خوانده می شد.

سیدنصرالله تقوی نویسنده نخستین رساله تحلیلی و نظری در باب مشروطه و انطباق آن بر احکام شرع نیز از کسانی بود که در جلسات سری منزل میکده شرکت می کرد. او از همکاران روزنامه تربیت بود که به کوشش محمد حسین خان فروغی منتشر می شد و نقش یک روزنامه ناراضی را ایفا می کرد. محمد حسین فروغی مشهور به ذکاء الملک اوّل را بدون تردید باید یکی از مهم ترین چهره های سیاسی گروه دانست. ریشه پیوند فروغی با گروه، به دوره صدر اعظمی میرزا علیخان امین الدوله بازمی گشت که در سال ۱۳۱۴ بجای میرزا علی اصغر خان امین السلطان اتابک اعظم به این سمت منصوب شده بود. بین امین الدوله و میرزا ملکم خان از سویی و مسعود میرزا ظل السلطان حاکم جبار اصفهان از سوی دیگر رفاقتی پایدار وجود داشت. در پاسخ به این پرسش که چه مقوله ای دوستان ظل السلطان را با مخالفین وی، یک جا جمع آورده بود، باید گفت، فقط و فقط مخالفت آنان با حکومت مستقر، منجر به این وضعیت شده بود. در همین دوره صدارت امین الدوله بود که فروغی انتشار تربیت را شروع کرد و امین الدوله آن را به شکل روزنامه درآورد. این نخستین نشریه ای بود که در تهران و ایران به شکل روزانه منتشر می شد.

شاعر مشهور، شاهزاده جلال الممالک ایرج معروف به ایرج میرزا؛ سیداسدالله خرقانی رئیس بعدی انجمن سعادت استانبول که در احیای مشروطه نقش بسیار مؤثری داشت و مجدالاسلام کرمانی، نویسنده کتاب انتقادی تاریخ انحطاط مجلس از دیگر شرکت کنندگان انجمن سری منزل سلیمان خان بودند.

بنیادگذار مدارس جدید در ایران، یعنی میرزا حسن رشدیه و ناراضی مشهور دوره قاجار، حاج سیاح محلاتی- که بار ها در دوره ناصری گرفتار زندان حکومت مرکزی گردید و حتی به اتهام مشارکت در قتل ناصرالدین شاه به کُند و زنجیر گذاشته شد- هم در این جلسات شرکت می کردند. دو تن از برجسته ترین روزنامه نگاران بعدیِ دوره مشروطه، یعنی سلطان العلماء زواره ای و میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل- که با آرای وی بعداً بیش تر آشنا خواهیم شد- هم در این محفل مشارکت می جستند. غیر از اینان دو تن از زرتشتیانِ مشهور، یعنی ارباب رستم گیو و اردشیرجی ایدلجی شاپور جی ریپورتر - خبرنگار روزنامه تایمز لندن- و فرستاده انجمن اکابر پارسیان هند به ایران نیز در زمره شرکت کنندگان محفل

مزبور بودند. بدون تردید نقش اردشیر جی با هیچ کدام از این چهره ها قابل قیاس نیست؛ هم از دید آگاهی سیاسی که اقتضای کار او بود و هم از نظر وقوف به شرایط جهانی و نیز مباحثی که منجر به مشروطه شد، اردشیر سرآمد همگان بود و این نقش تاریخی را تا واپسین روزهای عمر خود ادامه داد. دیگر چهره مهم گروه، سیدمحمدرضا مساوات بود که بعدها در دوره مشروطه روزنامه مساوات را منتشر کرد که از جراید تندرو مشروطه بود. (۱)

هیأت رئیسه گروه نه تن بودند: ملک المتکلمین، سیدجمال الدین واعظ، سید محمد ر ضا مساوات، سیداسدالله خرقانی، سلیمان خان میکده، یحیی دولت آبادی، میرزا علی محمدخان نصرت السلطان و آقامیرزا محسن برادر صدرالعلما(۲). در کنار این گروه انجمنی دیگر هم وجود داشت که اعضای مشترک آن با انجمن سرّی، سلطان العلماء زواره ای و سیداسدالله خرقانی بودند. وجه مهم انجمن دوّم این بود که شیخ مهدی نوری فرزند شیخ فضل الله نوری مجتهد طراز اوّل پایتخت در بین آنان دیده می شد. عضو دیگر این جلسات میرزا ابراهیم خان، منشی سفارت فرانسه در تهران بود.

انجمن سرّی بنا داشت شورش گسترده ای علیه سلطنت قاجار در کشور به راه اندازد. اما مسئله دیگر این بود که بدون تأیید علمای بزرگ مقیم نجف امکان هیچ گونه حرکت گسترده ای علیه وضع موجود وجود نداشت. علما بارها در طول سالیان گذشته به ویژه در دوره ناصری قدرت خود را علیه خودسری حکومت مرکزی به نمایش گذاشته بودند؛ که جنبش علیه امتیازنامه رویتر و قیام علیه امتیازنامه رژی تنباکو نمونه های آن بود. در هر دو مورد اعتراضات علما و قیام مردم به لغو امتیازات منجر شد. گرچه برخی عواقب غیرقابل اجتناب این اقدام بر تحولات بعدی کشور سایه افکند. قدرت علما از دوره فتحعلی شاه رو به گسترش نهاده و در دوره ناصری به اوج خود رسید. به همین دلیل بود که حتی روشنفکرانی مثل میرزا ملکم خان ناظم الدوله که به نقش تاریخی روحانیت در فرایندهای سیاسی و اجتماعی پی برده بودند، توصیه می کردند در تحولات سیاسی و اجتماعی نقش رهبری را برعهده گیرند. (۳)

۱- همان، ص ۲۷۵.

۲- مهدی ملک زاده: تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، کتاب دوّم، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۶۳، صص۲۳۹-۲۳۸.

۳- قانون؛ نشریهٔ وی مملو از این دیدگاه هاست. در شماره بیستم این نشریه مشخصاً دیدگاه یاد شده برجسته گردیده است. در مورد ادوار زندگی وی بنگرید به: حامد الگار: میرزا ملکم خان ناظم الدوله، ترجمه جهانگیر عظیما مجید تفرشی، انتشارات مدرس، تهران، ۱۳۶۹؛ مجموعه آثار وی با این مشخصات منتشر شده است: مجموعه آثار میرزا ملکم خان، به کوشش محمد محیط طباطبائی، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۲۷.

با همین دید گاه بود که اعضای انجمن سرّی به این نتیجه رسیدند هیچ حرکتی در کشور به نتیجه ای دست نخواهد یافت مگر اینکه حمایت علما را در پی داشته باشد؛ و با همین محاسبه سیداسدالله خرقانی، سیدجمال الدین واعظ و سیدمحمدرضا مساوات به عتبات فرستاده شدند. در میانه راه مساوات به شیراز رفت و در آنجا به تبلیغات ضددولتی پرداخت؛ واعظ در مساجد تهران به وعظ و خطابه مشغول شد و در ایجاد نارضایتی سیاسی نقش مهمی ایفا کرد. اما خرقانی یکسر به نجف اشرف عزیمت کرد(۱) و با مراجع مقیم آن دیار روابطی بسیار نزدیک برقرار ساخت. مراجع بزرگ این زمان در نجف عبارت بودند: از آخوند محمدکاظم خراسانی، شیخ عبدالله مازندرانی و آقا میرزا خلیل تهرانی. در کنار اینان سید کاظم یزدی قرار داشت که هرگز به صفوف مخالفین نزدیک نشد. در سطحی به لحاظ علمی پایین تر، اما از نظر سیاسی مهم تر سید ا سدالله ممقانی قرار داشت که مقدر بود در سمت و سوی تحولات آتی در استانبول نقش اساسی برعهده گیرد. در اطراف مراجع بزرگ ناراضی مقیم نجف گروهی از طلاب جوان و شاگردان مبرز آنان جمع آمده بودند که دو تن از برجسته ترین آنان شیخ محمد حسین نائینی و شیخ اسماعیل محلاتی بودند که در نظریه پردازی مشروطه با اتکا به منابع فقهی سرآمد دیگران شدند. در تهران روحانی برجسته ای که مقام فقهی بلندمرتبه ای داشته باشد و در عین حال با گروه ناراضیان مرتبط باشد وجود نداشت. سیدعبدالله بهبهانی از روحانیون بزرگ پایتخت به طور مشخص در مرتبه ای به مراتب پایین تر از شیخ فضل الله نوری مجتهد طراز اوّل تهران قرار داشت و سید محمد طباطبایی نیز اساساً بیشتر رجلی اجتماعی بود تا شخصیتی فقهی. این خلأ بزرگ بعدها نیز پر نشد و فقهای طراز اوّل که در عین حال گوشه چشمی هم به مشروطه داشتند، در دوره احمدشاه قاجار به ایران آمدند. به عبارت بهتر فضای سیاسی این دوره بیش از همه تحت تأثیر آرا و اندیشه های روشنفکران قرار داشت تا دیگران.

آغاز بحران

۱- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، کتاب دوّم، صص۲۴۵-۲۴۴.

آغاز بحران

تکاپوهای انجمن سرّی درست در آستانه مسافرت مظفرالدین شاه به اروپا که در عین حال واپسین مسافرت او نیز بود، شدت پیدا کرد. در آستانه سفر شاه همهمه آغاز شد. بهانه، رفتار غیرمنصفانه کارکنان مسیو نوز بلژیکی در گمرک کشور بود. تجار که پیش از این هم در ماجراهایی مثل جنبش تنباکو توانسته بودند قدرت خود را به رخ دستگاه سلطنت بکشانند، این بار نیز تقاضای عزل نوز (۱)را داشتند. در منابع فارسی به طور سنتی نوز را عامل روس ها به شمار می آورند، اما سندی تاریخی در دست است که نشان می دهد نوز تعمداً به بروز بحران و نارضایتی سیاسی و اجتماعی در ایران دامن می زده و در پشت برخی از اعتراضات آن زمان دست پنهان وی دیده می شد. طبق این سند سر آرتور هاردینگ وزیرمختار انگلیس در تهران در آستانه مسافرت مظفرالدین شاه به فرنگ با نوز گفتگویی انجام داد. مأمور بلژیکی بر این باور بود که ریشه بحران های سیاسی و اقتصادی ایران که کشور را به لبه پرتگاه کشانیده است این است که روس و انگلیس برای حل مشکلات ایران با یکدیگر توافق ندارند و هر کدام تلاش می نمایند کوشش های آن دیگری را خنثی سازند به همین دلیل امور پیشرفتی نمی کند و بحران بر بحران افزوده می شود. او می گفت اگر هر دو قدرت با هم در مسئله ایران کنار آیند تعادل مالی در کشور برقرار خواهد شد. هاردینگ به نوز خاطرنشان کرد علیرغم استقبال او، دولت روس حاضر به انجام گفتگو نیست.

اگر نوز عامل روس ها بود، نمی توانست مورد اعتماد هاردینگ قرار گیرد و این گونه صریح با وی سخن گوید.

تجار تهران در اعتراضات خود علیه نوز نه به این دلیل که او عامل روس ها است، بلکه به این دلیل که نوز یک «یهودی اروپایی» است و زمام اختیار گمرک کشور را در دست دارد، وارد جدال شده بودند. آنان در عریضه ای خطاب به شاه نوشتند اعطای اختیارات نامحدود به این یهودی را علت العلل سخت گیری های ظالمانه او در حق تجار مسلمان می دانند و تقاضا کردند علیه وی اقدامات اساسی انجام گیرد(۲). در این زمان،

۱- Naus

۲- Ibid.

اشپایر (۱)وزیرمختار روسیه در ایران بود. بیش از پنج ماه از مأموریت او در ایران نمی گذشت. او تلاش می کرد برای خلاص شدن ایران از بحرانی که هر روز آن را در کام خود می کشید وامی از دولت متبوع خود تهیه کند و در اختیار آن قرار دهد(۲) تا بلکه بخشی از مشکلات کشور برطرف شود؛ اما انگلیسی ها نمی خواستند بحران حل شود مگر اینکه تکلیف سیاسی کشور روشن گردد. آنان می خواستند ناراضیان را علیه دولت تحریک نمایند و در این میان به نفع مصالح خود در هندوستان از آن بهره برداری نمایند. در این میان حادثه ای روی داد که به تعمیق بحران کمک کرد.

نخستین جرقه شورش را میرزا حسن رشدیه زد. او از میزان نارضایتی تجار آگاه بود؛ اما می دید آنان بدون حمایت روحانیان کاری نمی توانند از پیش ببرند. رشدیه با دوستان خود در انجمن سرّی مصلحت اندیشی و رایزنی کرد و آن گاه به نزد احمد خان علاء الدوله حاکم تهران رفت. علاءالدوله با صدراعظم کشور عبدالمجیدمیرزا عین الدوله رقابت داشت و خود را برای تصدی منصب صدراعظمی از او برتر می دید. رشدیه از این رقابت نهانی آگاه بود و می دانست حاکم برای فروکشیدن عین الدوله از هیچ گونه تلاشی خودداری نکرده اما همیشه ناکام مانده است. رشدیه خاطرنشان ساخت حاکم فقط با یک حرکت ضربتی می تواند به «تمام مقاصد» خود نائل آید. حاکم تهران با شنیدن این سخنان تحاشی کرد و مدعی شد بین او و عین الدوله نه تنها رقابتی وجود ندارد بلکه شخص او تاکنون بهتر از صدراعظم وقت فردی ندیده است؛ بنابر این چرا باید در عزلش بکوشد؟ رشدیه که مردی موجه و در عین حال آگاه بود چند مورد از «اقدامات محرمانه» علاء الدوله را فاش ساخت. حاکم دانست رشدیه از اعمال او بی خبر نیست پس راه چاره طلبید:

گفتم: شما حاکم هستید، فردا دو سه نفر از تجار را به یک مستمسکی چوب بزنید تا تجار به علما بگروند. تجار که به علما جمع شوند، صدر اعظم معزول می شود و مقاصد شما حاصل می گردد.

علاء الدوله پرسید آینده او چه خواهد شد؟ جواب شنید از حکومت معزول خواهد

۱- Spier

۲- Harding to Lansdown, Confidental. No. ۱۰۵, May, ۱۵/۱۹۰۵, Ibid.

شـد، اما به وزارت و صـدارت خواهـد رسـيد. حاكم جاه طلب بلافاصـله قبول كرد كه فرداى آن روز پيشـنهاد رشديه را عملى سازد. مهدى شريف كاشانى نقل مى كند رشديه به وى گفته بود «فردا يك صدايى بلند خواهد شد، دانسته باشيد(۱)». رشديه در كار خود موفق شـده و توانسـته بود حس جاه طلبى حاكم و خصومت شخصـى او را با صـدراعظم به انگيزه سياسـى تبـديل كند. ملاقات ياد شده شب قبل از به چوب بستن تجار تهرانى انجام شد. روز بعد تعدادى از تجار از جمله پيرمردى به نام هاشم قنـدى را به جرم گرانفروشـى قنـد به چوب بسـتند و هياهو آغاز شد. وقتى شورش ايجاد گرديد شـريف كاشانى به سـيدعبدالله بهبهانى پيشـنهاد داد به حضـرت عبـدالعظيم مهاجرت كند. بهانه مهاجرت اين بود كه به مصـلحت نيست مردم در خانه بهبهانى تحصن نمايند. (۲)

مـدتى بعـد از اين حادثه جمعى از تجار همراه با كسـبه تهران دور هم گرد آمدنـد و تصـميم گرفتند به صورت محرمانه محمد تقى بنكـدار را به سـفارت انگليس بفرسـتند تـا با ايولين گرانت داف، كاردار بريتانيا در سـفارت كه در غياب وزيرمختار اداره امور سـفارتخانه را عهـده دار بود، ملاقات نمايـد و از او كسب اجازه نماينـد كه آيا اجازه مى دهد در سـفارت بريتانيا تحصـن كننـد يا خير؟ بهانه تحصن اين بود كه عين الـدوله مى خواهـد عـده اى از تجار را تبعيد كند و آنان از بيم جان اين تصـميم را گرفته انـد. كـاردار، بنكـدار را به حضور پـذيرفت و بـا تقاضـاى او موافقت كرد. علت اين بود كه در دوره قاجار سه مر كز به عنوان محـل امن شـناخته مى شـد: نخست بقـاع متبركه و زيارتگـاه هاى شـيعه، دوّم منازل علما و بزرگان دينى و سوّم اصـطبل سلطنتى و سفارتخانه هاى خارجى. سفارت خارجى به طور معمول خا ك آن كشور به شمار مى آيد و ملك دولتى خاص كه سفارتخانه متعلق به اوست شـناخته مى شود. بنابر اين تعرض به سـفارتخانه تعرض به خاك دولت خارجى به شمار مى آيد، به همين دليل عده اى تحصن در سـفارتخانه ها را مطرح كردند، زيرا مى دانسـتند دولت مركزى در صورت رسيدن پاى كسى به يك سفارتخانه حق تعقيب او را ندارد.

شايد از برخى جهات نفس بست نشينى در سفارت يك دولت بيگانه به دليل بيم از

۱- محمدمهدى شريف كاشانى: واقعات اتفاقيه در روزگار،ج۱، نشر تاريخ ايران، تهران، ۱۳۶۳، ص ۲۸.

۲- همان، ص۲۹.

دست دادن جان قابل توجیه باشد. اما مسئله این بود که سفارت انگلستان این موضوع را بهانه ای برای دخالت در مسائل داخلی کشور قرار داد. کاردار، مداخله جویانه، قول داد برای عزل عین الدوله هر کاری از دست او برآید انجام خواهد داد. به همین دلیل بنکدار از سفارت برنگشت و از رؤسای تجار خواست هر چه می توانند نیروی متحصن بفرستند. در مرحله نخست پانصد تن انتخاب گردیدند و به سفارت بریتانیا اعزام شدند. وقتی متحصنین وارد سفارتخانه شدند، مشاهده کردند پیش بینی چنین روزی از مدت ها و شاید سال ها قبل شده است، زیرا بلافاصله برای آن جمعیت عظیم چادرهایی از انبار سفارت بیرون آورده و برافراشته شد. طرف های عصر خیابان علاء الدوله (فردوسی امروزی) مملو از جمعیت، و عبور و مرور به کلی مسدود شد. خبرگزاری رویتر این تحولات را بلافاصله به سراسر جهان مخابره کرد. مظفرالدین شاه به محض اینکه از ماوقع خبر یافت قول داد عین الدوله را عزل نماید و از متحصنین خواست به تحصن خود خاتمه دهند. گرانت داف که قبلاً از استعفای عین الدوله مطلع شده بود، موضوع را به رؤسای متحصنین ابلاغ کرد؛ اما به دلیل اینکه جمع کردن چنین جمعیتی در آینده احتمالاً غیرممکن بود، تلاش شد از بهانه و فرصت پیش آمده استفاده شده و میزان توقعات بالاتر برده شود. به همین دلیل کاردار از آنان خواست از شاه تقاضای مجلس عدالت نمایند تا بعد از آن گرفتار امثال عین الدوله نشوند. به محتشم السلطنه اسفندیاری فرستاده ویژه شاه گفته شد غیر از عزل عین الدوله، مردم مجلس عدالت می خواهند. میرزانصرالله خان مشیرالدوله که در نهان با متحصنین همدلی داشت، از طرف شاه مأموریت یافت به سفارت خانه برود و منویات متحصنین را جویا شود. معین التجار بوشهری و حسین امین الضرب نیز با وی همراه شدند. اینان همه دیدند متحصنین عدالتخانه می خواهند، پس به شاه گزارش دادند مردم کلیه تقاضاهای خود را منحصر به تشکیل مجلس عدالت کرده اند و اگر شاه در این زمینه دستخطی صادر نماید ملت آسوده و به دعاگویی مشغول خواهند گردید. به روایت ناظم الاسلام کرمانی متنی که توسط متحصنین تهیه شده بود تا به امضای شاه برسد، به این شرح بود:

محض دوام دولت و بقای سلطنت و قوام هیأت اجتماعیه ملت تأسیس مجلس شورای ملی که عبارت باشد بر جمیع دوایر دولتی و امورات مملکتی و تمام ادارات لشکری و کشوری، از قبیل اداره معارف و وزارت و تجارت و فلاحت و

صناعت و معادن و شوارع و طرق و اداره نظمیه و هیأت نظام عسکری و اداره مالیه و وزارت عدلیه با شمول منتخبین قصبات و ولایات بعیده در هیأت انجمن شورای ملی مقرر فرمودیم و باید شعب وزارت عدلیه به قانون جدید در جمیع ولایات حاکم نشین دائر و تأسیس و برقرار شود و در تمام بلاد و قری کلیه مطالب غامضه سیاسیه رجوع به انجمن شورای ملی مرکزی شود و در امورات جزئی به همان شعبات وزارت عدلیه در ولایات حا کم نشین قائم است فیصله دهند و باید احکام مبحوث در مجلس شورای ملی بنا بر قاعده اکثریت آراء مردود و مقبول افتد و به توسط یکی از اعضای منتخب مجلس شورا به حضور مبارک مرور و البته مجری شود و باید این دستخط صادره را سفرای دول متمدنه تصدیق نمایند(۱).

در این متن هیچ سخنی از حقوق مردم و قانون گذاری توسط نمایندگان ملت در بین نیست و نیز کوچکترین سخنی از مشروطه گفته نشده بود. هرچند به الزامات مشروطه مثل مجلس شورای ملی اشاره ای شده بود، اما این مجلس همان طور که خواهیم دید از دید اینان و شاه بیشتر نقش مشورتی داشت تا قانون گذاری. در این زمان بار دیگر کاردار وارد معرکه شد و در کار دخالت کرد. این بار نیز او متن تقاضای متحصنین مبنی بر تشکیل مجلس عدالت را ملاحظه کرد و گفت این متن مبنای قانونی و حقوقی ندارد، زیرا شاه هرگاه خواست می تواند آن را کان لم یکن نماید. او توصیه کرد متحصنین کنستیتوسیون (۲)تقاضا کنند؛ این به معنای مشروط شدن قدرت شاه به قوانینی خواهد شد که توسط نمایندگان مردم وضع می شود و به این ترتیب قدرت از دست شاه گرفته شده و به مردم منتقل می گردد. صدر اعظم، امیربهادر وزیر جنگ و ابوالقاسم خان ناصر الملك مخالف این امر و بر این باور بودند که اکثریت مردم ایران فاقد سواد متعارف هستند و حتی مفهوم مشروطه را نمی دانند؛ بنابراین مشروطه در ایران منجر به از هم گسیختگی نظم اجتماعی خواهد شد و شیرازه امور از هم خواهد پاشید. در برابر رجالی مثل احتشام السلطنه طرفدار مشروطه بودند و از آن دفاع می کردند(۳). برای بررسی موضوع،

۱- تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۱، ص ۳۲۸.

۲- Constitution.

۳- هاشم محیط مافی: مقدمات مشروطیت، به کوشش مجید تفرشی و جواد جان فدا، انتشارات فردوسی، تهران، ۱۳۶۳، صص ۱۰۰-۹۵.

مجلسی در دربار تشکیل شد. در حین مذا کره بین امیر بهادر وزیر جنگ و احتشام السلطنه مجادله کلامی صورت گرفت. ناصر الملک نیز اظهار داشت مجلس برای کشوری مثل ایران ضرورت ندارد و همان شورای مشورتی برای وضع قوانین به مقتضای وضعیت کشور کافی است(۱). از دید ناصرالملک قانون نیازمند مجری و نظارت و دستورالعمل های کافی بود، امری که تحقق آن در شرایط ایران آن روز به سهولت ممکن نبود. این مجادله به زیان احتشام السلطنه خاتمه یافت، او را مأمور سرحدات کردند و از تهران دور نمودند.

مخالفت ناصرالملک با مشروطه بسیار بامعنا بود. او در اروپا تحصیل کرده بود. پدربزرگش میرزامحمودخان ناصر الملک، از دوره ناصری برای استقرار نظم قانونی در کشور کوشیده بود. این پدربزرگ و نوه رسائلی در باب قانون نوشته بودند؛ به ویژه ابوالقاسم خان که به هر حال با مبانی قانون گذاری آشنایی داشت. مخالفت او با مشروطه فقط از این نظر بود که مشروطیت را برای ایران زودهنگام می دانست ا گرنه نمی توانست ماهیتاً با این تقاضا مخالفتی داشته باشد. تفاوت دیدگاه های روحانیان و برخی روشنفکران در مورد مشروطه و نیز اختلاف روش ها زمانی روی داد که علمای تهران در حضرت عبدالعظیم بست نشسته بودند. رهبری متحصنین با شیخ فضل الله نوری مجتهد طراز اوّل تهران و نیز سیدعبدالله بهبهانی و سیدمحمد طباطبایی بود. اینان هم با مقوله تأسیس عدالتخانه بیشتر موافق بودند و این مفهوم در نظر آنان وضوح بیشتری داشت تا مشروطه. احتمال داده می شد با قبول ضرورت تأسیس عدالتخانه آنان به تحصن خود خاتمه دهند، اما در این میان سیدمحمدرضا مساوات و ایرج میرزا از اعضای انجمن سرّی، علما را تهدید کردند اگر با دولت وارد مذاکره شوند آنان را به قتل خواهند رسانید(۲). در این زمان مساوات در منزل محسن نجم آبادی فرزند روحانی مشهور و اصلاح طلب دوره ناصری یعنی شیخ هادی نجم آبادی اقامت داشت و در جلساتی مخفی که اعتراضات را هدایت می کرد شرکت می نمود. به تصریح دکتر مهدی ملک زاده که خود از جناح تندروی معترضین دفاع می کرد، رویه انجمن در این زمان

۱- مهدی قلی هدایت: گزارش ایران، به اهتمام محمدعلی صوتی، انتشارات نقره، تهران، ۱۳۶۳، ص۱۷۲.

۲- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، کتاب دوم، ص۲۹۳.

مبتنی بر دو اصل بود: نخست اینکه آتش اختلاف بین متحصنین به ویژه علما و دولتیان تندتر شود و دوّم اینکه از فرصت به دست آمده برای ترویج مشروطه بهره برداری نمایند(۱). علت اینکه مخالفت آتشین علما با دولت سرلوحه کار قرار گرفته بود، ریشه در این حقیقت غیرقابل انکار داشت که بدون حمایت آنان متحصنین نمی توانستند کوچک ترین امتیازی از دولت بگیرند. به طور سنتی مردم علما را پیشوایان خود به شمار می آوردند و از احکام آنان تبعیت می کردند، بنابراین لازم بود آتش اختلافات به منظور نیل به اهداف موردنظر تندتر شود.

همین اعضای انجمن سرّی به عین الد وله هم القا می کردند از مذاکره با متحصنین خودداری نماید و می گفتند اگر به این جماعت اعتنایی نشود خود به خود متفرق می شوند. وظیفه فریب دادن عین الدوله، با شیخ الرئیس قاجار بود که خود از گردانندگان پابرجای انجمن به شمار می رفت. به این شکل که شیخ زین الدین نامی که طرف مشورت عین الدوله بود، از سوی انجمن مأموریت یافت(۲) تا مانع کنار آمدن او با متحصنین شود. شاهزاده نیرالدوله نیز مأموریتی مشابه داشت. مظفرالدین شاه با تأسیس مجلس عدالتخانه موافقت کرده بود، اما مساوات بار دیگر تهدید کرد اگر این امر از سوی سفارت عثمانی تضمین نشود تحصن ادامه خواهد یافت. اینکه چرا این بار پای عثمانی را به میان کشیدند، علتی نداشت جز اینکه می خواستند بحرانی را که مربوط به ایران بود بین المللی نمایند و راه را برای بحران های آتی باز گذارند. گرچه در این میان عده ای از متأخرین بر این باورند که دولت عثمانی به عنوان دولتی مسلمان قاعدتاً می توانست در امری که مربوط به یک کشور اسلامی است دخالت نماید. این سخن محمل چندانی ندارد؛ حداقل به این دلیل که ایران به عنوان یک کشور شیعی نمی توانست مشروعیت دستگاه خلافت عثمانی را بپذیرد مگر اینکه دخالت دادن عثمانی در امور کشور را از باب قاعده ترجیح بد بر بدتر بدانیم. به این شکل عین الدوله حاضر نبود مفاد دستور العمل شاه را به بوته اجرا گذارد و آن را نگه داشته بود تا مشمول مرور زمان گردد و به اصطلاح مردم خسته شوند و بالاخره سراغ کار و زندگی خود روند. این همان چیزی بود که انجمن

۱- همان، ص۲۸۷.

۲- همان، ص۳۰۸.

سرّی می خواست.

از طرف دیگر بین خود علما نیز اختلاف افکنده شد. وظیفه فتنه انگیزی علیه علما به عهده علی محمد دولت آبادی، برادر یحیی دولت آبادی عضو انجمن سرّی گذاشته شد. دولت آبادی بین شیخ فضل الله نوری و امام جمعه تهران از سویی و بین آن دو و بهبهانی از سوی دیگر اختلاف افکند. بهبهانی و شیخ فضل الله نوری حداقل از دوره جنبش ضدرژی با هم اختلاف نظر داشتند. در ماجرای یاد شده شیخ مخالف امتیاز تنباکو بود اما سید عبدالله بهبهانی تلاش می کرد تا آتش شورش علیه امتیاز را خاموش نماید(۱). بنا به نظر برخی مورخین این امر البته فقط و فقط در اختلافات شخصی بهبهانی با شیخ ریشه داشت؛ بهبهانی می خواست خود مجتهد طراز اول تهران باشد. شاید این گمان به ذهن متبادر شود که اختلاف شیخ و بهبهانی ناشی از دو دیدگاه مفارق از هم در ربط با فقه سیاسی آنان بوده باشد، امّا بر خلاف شیخ که منظومه فکری مشخص داشت ابعاد نظری تحرکات بهبهانی روشن نیست.

وقتی بحران شدت یافت عین الدوله حاضر شد با نمایندگان متحصنین حضرت عبدالعظیم ملاقات و گفتگو نماید؛ لیکن مساوات، ایرج میرزا و عده ای دیگر، هم قسم شدند اگر طباطبایی و بهبهانی با عین الدوله سازش نمایند آنان را به قتل رسانند(۲). این دو نیات خود را به گوش متحصنین رسانیدند و طرفداران گفتگو را مرعوب ساختند، به این شکل کلیه راه های مسالمت آمیز نیل به تفاهم مسدود شد. در همین زمان انجمن سری اعلامیه ای به قلم مساوات منتشر کرد، در این اعلامیه به شکلی شدید اللحن به روحانیون حمله شده بود:

ای آقایان روحانی که جز منفعت خود چیزی نمی خواهید و جز در راه مصالح شخصی خود قدمی برنمی دارید و ای مردم جاهل که گوش شنوا برای حرف های حق ندارید، ما در حضرت عبدالعظیم فریاد کردیم که به دستخط این شاه و آن وزیر نمی شود اعتماد کرد و جز اغفال ملت و بیرون آوردن ما از تحصن منظوری ندارند و برای اطمینان اجرای دستخط شاه و قول صدراعظم گفتیم که باید آن

۱- همان، صص۲۸۹-۲۸۸.

۲- همان، ص۲۹۳.

قول ها تضـمین بشود و شـما حرف ما را نپذیرفتید و گفتید ممکن نیست یک پادشاهی قول خودش را زیر پا بگذارد و امضای خودش را بی اعتبار کنـد، حال از شـما سئوال می کنم که چرا قول و قرارداد انجام نشد و به دسـتخط شاهانه ترتیب اثری داده نشد(۱).

این اظهارات توهین آمیز منحصـر به فقره یاد شـده نبود و مساوات بارها و بارها در دوره های بعدی نیز به روش خود ادامه داد. از همین ایام معلوم شده بود که تقاضاهای مخالفین از سـنخی واحد نیست. اگر روحانیون در تلاش بودند تا با برقراری مجلس عـدالت به وضع بحرانی کشور سـر و سامانی دهنـد، گروهی از روشـنفکران درصـدد بودنـد رژیم قاجار را در مسـیری غیرقابل بازگشت قرار دهنـد و آن را واژگون سازنـد. اینکه آیا اساساً چنین چیزی امکان تحقق داشت موضوع مورد بحث ما نیست، اما آن چه بایـد در اینجـا مورد توجه واقع شود این است که از همـان ابتـدا معلوم بود بین گروه های مخالف اختلاف نظری بالقوه وجود دارد که در حال تبدیل شدن به فعلیت است. در این زمان بین متحصـنین حضرت عبدالعظیم هم اختلاف بروز کرد. شیخ فضل الله نوری که ادامه تحصن را بی فایده می دید و از سویی بر منویات گروهی از مخالفین وقوف حاصل کرده بود، تحصن را خـاتمه داد و بـه تهران بـازگشت. در غیـاب او جلسـات مشـترکی از روحانیـان و روشـنفکران بـا حضـور ملـک المتکلمیـن، سیدجمال الدین واعظ، سـیدعبدالله بهبهانی، سیدجمال افجه ای، شیخ مرتضی آشتیانی، سیدمحمدرضا مساوات، مهدی شریف کاشانی و عده ای دیگر برگزار گردید. این جلسات به منظور تأسـیس نظام مشروطه تشکیل شد و تا مدت زمانی بعد از صدور فرمان مشروطه هم ادامه داشت و سپس به خودی خود تعطیل شد. در این دوره تا مقطع صدور فرمان مشروطه تحولات فراوانی روی داد که به نحو مشروح در کتاب های مربوط توضیح داده شده اند و نقل آنها از حوصله این دفتر خارج است.

اما واقعیت این است که مشروطه و الزامات آن نه تنها برای توده های مردم، بلکه حتی برای قشر تحصیلکرده ایران روشن نبود. هر کسـی از ظن خود یار این نظام سیاسـی شـده و از مقـدمات و الزامات آن آگاهی دقیقی نـداشت. در مورد ماهیت مشـروطه کوچکترین بحث نظری انجام نشد و تأملی نظری در آن صورت نگرفت. معلوم نبود

۱- همان، ص۳۱۷.

مخـالفین چه می خواهنـد امّـا به مردم این گونه ا لقا می کردنـد که اگر حکومت مشـروطه شود کلیه مشـکلات یک شـبه حل خواهد شد. اختلاف تنها بین گروه روشـنفکران و روحانیون نبود بلکه در صفوف خود این اقشار نیز اختلافات موج می زد که بخشـی ناشـی از جاه طلبی های سیاسـی و حقـد و حسـدهای رایج در جامعه و بخش دیگر نا شـی از سوء تفاهم در مورد نظام سیاسی مبتنی بر مشروطه بود

انتخابات مجلس اول و تعمیق بحران

انتخابات مجلس اول و تعمیق بحران

صف آرایی ها درست انـدکی بعـد از صدور فرمان مشـروطه آغاز شد. در یک سوی طیف روحانیون قرار داشـتند که خود به جناح های مختلف تقسـیم می شدنـد و در سوی دیگر طیف همان کسانی که انجمن سرّی را هـدایت می کردنـد و البته همان طور که دیدیم در صفوف آنان علما نیز دیده می شدند. مبرم ترین اقدام شروع به کار مجلس اول بود که مواد قانون اساسی را به بحث گذاشت.

قـانون اساسـی ایران مشـتمل بر پنجـاه و یک اصل بود که وظایف و تکالیف مجلس و حـدود و روابط آن را نسـبت به ادارات دولتی تعیین می کرد. قوانین مجلس سنا هم توسط مشیرالملک و مؤتمن الملک تنظیم و یا به قول کسروی ترجمه شده بود(۱). . این قـوانین بعـد از اینکه برخی نماینـدگان مجلس و دربـار در آنهـا تغییراتی دادند(۲) در تاریـخ ۱۴ ذیقعده ۱۳۲۴ قمری به امضای مظفرالدین شاه رسـید و محمد علی میرزا ولیعهد و میرزا نصرالله خان مشیرالدوله صدر اعظم هم آن را امضا کردند. در صـدر فرمـان مشـروطه که به خـط احمـد قوام السـلطنه نوشـته شـد، آمـده بود: «حضـرت باری تعالی جل شأنه سررشـته ترقی و سعـادت ممالـک محروسه ایران را به کف کفـایت مـا سپرده و شـخص همـایون ما را حافظ حقوق قاطبه اهالی ایران و رعایای صدیق خودمان قرار داده(۳)». شاه در فرمان خود یادآوری کرد، مصمم شده مجلس شورای ملی را از منتخبین شاهزادگان

۱- احمد کسروی: تاریخ مشروطهٔ ایران، ج ۱، امیر کبیر، تهران، ۱۳۵۷، ص ۱۷۰.

۲- در این زمینه بنگرید به: مصطفی رحیمی: قانون اساسی ایران و اصول دمکراسی، ابن سینا، تهران، ۱۳۴۷، صص ۹۰-۸۰.

۳- ناظم الاسلام کرمانی: تاریخ بیداری ایرانیان، ج۱، به کوشش سعیدی سیرجانی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶، ص۳۲۴.

و علما و قاجاریه و اعیان و اشراف و ملاکین و تجار و اصناف به انتخاب طبقات مختلف تشکیل دهد. از دید شاه این یک مجلس مشورتی بود زیرا در فرمان او آمده بود:

... در مهام امور دولتی و مملکتی و مصالح عامه مشاوره و مداقه لازم را به عمل آورده و به هیأت وزرا[ی] دولتخواه ما در اصلاحاتی که برای سعادت و خوشبختی ایران خواهد شد اعانت و کمک لازم را بنماید و در کمال امنیت و اطمینان عقاید خود را در خیر دولت و ملت و مصالح عامه و احتیاجات قاطبه اهالی مملکت به توسط شخص اول دولت به عرض برساند که به صحه همایونی موشح و به موقع اجرا گزارده شود». (۱)

این فرمان چند ویژگی دارد که به کلی آن را از مشروطه و الزامات آن متمایز می سازد: نخست اینکه طبق این فرمان مجلس شورای ملی صرفاً مجلسی مشورتی است. دوم اینکه شاه خود را حافظ حقوق مردم ایران می دید و نه نمایندگان منتخب مردم را؛ سوم اینکه مجلس به هیچ وجه حق قانون گذاری نداشت و در این فرمان کوچکترین اشاره ای به این موضوع نشده است.

روز بیست و پنجم رجب سال ۱۳۲۴ مظفرالدین شاه در جمع شاهزادگان نطقی ایراد کرد که با وصف اهمیت آن باز هم وظایف مجلس را نه آن چیزی که در نظام های مشروطه معمول بود بلکه تعریفی می دانست که خود از آن نظام ارائه می کرد. در این روز در قصر فرح آباد شاهزادگان جمع آمده بودند تا دیدگاه های شاه را در مورد انتخاب نمایندگان خود بشنوند. شاهزادگان به این عنوان که انتخاب نماینده برای مجلس موردنظر تضعیف جایگاه سلطنت است از انتخاب نمایندگان خود خودداری کردند. در این روز شاه گفت:

خردمند دانا آن کسی است که همواره به اقتضای زمان رفتار کند. فی المثل در عهد کیخسرو آیین جهانداری و وضع اداره امور دولت و حفظ ثغور مملکت به طرزی بوده که آن عهد و زمان اقتضا می نمود ولی آن اصول و قواعد ملک داری به کار امروز ما نمی خورد چه هر عصری اقتضایی دارد و در هر دوری طرز و طوری

۱- همان.

متداول است چنانکه نمی توان مثلا امروز لباسهای قدیم و کلاههای یک ذرعی را دیگر باره میان طبقات نوکر از وزراء و اهل قلم و لشکریان متداول نمود. کذالک اصول فن اداره و قواعد سیاست و مملکت داری هم باید امروز به رأی مردم گذشته باشد، این است که مصمم شدیم مجلس شورای ملی تشکیل و تنظیم نماییم.(۱)

در این بیانات کوچکترین اثری از حقوق مردم و الزامات آن دیده نمی شود، شاه نه تنها تشکیل مجلس را به اراده خود منوط کرده بود بلکه حتی وزرا و اهل قلم و لشکریان را با صفت «نوکر» یاد کرد. در همین زمینه شاه وارد بحثی شبه فلسفی شد که نشان می داد در ذهن او مشروطه به هیچ وجه امری شناخته شده نبود. او گفت:

هر تکلیف متضمن حقی است و بالعکس هر حقی متضمن تکلیفی، باید اساس این موافقت میان ملت و دولت بر شالوده صحیحی گذارده شود تا خیالات و نیات صحیحه نتیجه عکس نبخشد و حدود محفوظ باشد تا در ایفای حقوق هم افراط و تفریط نشود. تکلیف ما لطف و مهربانی است و تألیف قلوب، تکلیف نوکر اطاعت فرمان است و اجرای وظایف خدمت سلطان، ولی هر کدام در جای خود. شاه اگر لطف بی عدد راند- بنده باید که حد خود داند. (۲)

این اظهارنظر کاشف از این نکته بود که از دید شاه طبق همان اسلوب و نظام قدیم اندیشه، برای شخص وی و توده های مختلف مردم جایگاهی بخصوص وجود دارد و هر کدام باید حدود دیگری را رعایت نمایند و البته همان طور که دیدیم شاه احترام به حقوق کسانی را که رعیت و یا نوکر خود می خواند از باب لطف می دانست، اما اطاعت آنان از خود را عین وظیفه تلقی می کرد. به سخن دیگر شاه با این که خود فرمان مشروطه را صادر کرده بود، اما اولاً از مشروطه چیزی نمی دانست و ثانیاً برای مردم حقی قائل نبود. شاه صدور فرمان مشروطه را نه از این جهت که این نظام حافظ حقوق مردم است، بلکه از این روی که وی در حق رعیت لطف می کند، تلقی می کرد. شاه حتی مجلس را نماینده «عدل و داد شخص همایون ما» می دانست و وظیفه آن را حفظ

۱- همان.

۲- یونس مروارید: ادوار مجالس قانون گذاری در دوران مشروطیت، ج۱، اوحدی، تهران، ۱۳۷۷، ص۴۴.

ودایعی می پنداشت که «ذات واجب الوجود به کف کفایت ما سپرده».(۱) طرفه اینکه شاه، مجلس را در برابر خود پاسخگو می دانست و نه خود را در برابر مجلس: «پس باید کاری بکنید که در پیش خدا مسئول و در نزد ما شرمنده و خجل نباشید». (۲)

روز بیست و هفتم جمادی الآخر سال ۱۳۲۴ نخستین جلسه مقدماتی برای تشکیل مجلس در مدر سه نظامیه تشکیل شد که در آن مشیر الدوله صدر اعظم کشور به نمایندگی از سوی شاه و ملک المتکلمین به نمایندگی از سوی «هیأت ملت وکالتاً» به ایراد سخن پرداختند.(۳) در این جلسه ملک المتکلمین اظهار داشت «حسن استعداد ملت سبب شد که دولت حقوق شخصی و ملی آنان را تصدیق فرمود».(۴) این دیدگاهی بود که تا پیش از آن نه از سوی شاه و نه از سوی دیگران ابراز نشده بود. ملک نخستین فردی بود که از حقوق ملت سخن به میان آورد. اما حقوق ملت چیزی نبود که فقط به بیان آید. ضرورت داشت گروهی از قبل در این زمینه تأمل کرده باشند و حدود و حقوق دولت و ملت را تعریف نمایند، اما تا آن زمان هر کس از حقوق مردم سخن می گفت مراد و منظور خود را می طلبید و آن چیزی که بر زبان رانده می شد با حقوقی که باید وجود می داشت از بنیاد متمایز بود. در همین جلسه مقرر شد نظامنامه انتخابات هرچه زودتر از سوی عده ای تهیه گردد تا انتخابات مجلس در اسرع وقت صورت گیرد.

در اول رجب سال ۱۳۲۴ مجدداً مجلسی با حضور علما و اعیان و مقامات دولتی در مدرسه نظامیه تشکیل شد. نظامنامه ای مشتمل بر چهل بند قرائت و مقرر گردید برخی اصلاحات در آن صورت گیرد، این مجلس حدوداً به فاصله چهار روز بعد از مجلس اول تشکیل شد و نظامنامه ای که تدوین شد البته غیر از ترجمه نمی توانست چیز دیگری باشد، زیرا نوشتن قانون در این فرصت کوتاه عقلاً ـ محال می نمود. این مسئله مقدمه بحرانی عظیم در صفوف مشروطه خواهان بود. کسانی که قوانین اروپا را ترجمه

۱- همان، ص۷۳

۲- همان، ص ۷۴.

۳- ناظم الاسلام کرمانی: تاریخ بیداری ایرانیان، ج۳، به کوشش علی اکبر سعیدی سیرجانی، آگاه، تهران، ۱۳۶۱، ص۵۷۶.

۴- همان، ص۵۷۶.

می کردند و آن را به صورت دستورالعمل قانونی در اینجا و آنجا مطرح می نمودند، به این موضوع توجهی نداشتند که این قوانین در خود اروپا بعد از گذشت قرن ها تدوین و تنظیم شده است و اگر قرار بود مجلس ایران از این قوانین تقلید کند باید می دیدند اصلاً آیا چنین چیزی ممکن است یا نه؟ یعنی اینکه آیا می توان یک نظام سیاسی را برای استقرار در جایی دیگر تقلید کرد؟ اگر آری، الزامات آن چیست؟ و اگر نه، چه راه حلی برای ایران باید در پیش گرفته می شد؟ به این مسائل توجهی نشد و در مقابل در جلسات دهم و سیزدهم رجب بار دیگر در مورد نظامنامهٔ مورد نظر بحث شد و بالاخره روز هجدهم رجب آن سال نظامنامه مذکور که مشتمل بر سی و دو بند بود به امضای شاه رسید. طبق این نظامنامه زنان از انتخاب کردن و انتخاب شدن محروم بودند که همین خود تقلیدی از قوانین اروپا در آن زمان بود. به واقع در برخی کشورهای غربی محرومیت زنان از انتخاب کردن و انتخاب شدن تا نیمه قرن بیستم هم ادامه یافت. سن رأی دهندگان ۲۵ سال تمام تعیین شد؛ و نیروهای نظامی حق شرکت در انتخابات نداشتند. نویسندگان و یا به عبارتی مترجمین نظامنامه عبارت بودند از: میرزا حسن خان مشیر الملک فرزند میرزا نصرالله خان مشیرالدوله نائینی، مرتضی قلی خان صنیع الدوله، مخبرالسلطنه هدایت، مخبرالملک، مؤتمن الملک و محتشم السلطنه اسفندیاری.

روز شنبه دهم شعبان آن سال انتخابات برگزار شد و دو روز بعد آرای تهران شمارش گردید و نمایندگان این شهر به مجلس راه یافتند. انتخابات یکدست نبود و در سراسر کشور یکسان بر گزار نشد؛ حتی در برخی ایالات انجمن های محلی و ایالتی کسانی را بدون انتخابات به مجلس فرستادند. نخستین جلسه مجلس شورای ملی روز هجدهم شعبان سال ۱۳۲۴ در مدرسه نظامیه تشکیل شد و در بدو امر فقط نمایندگان تهران در آن حضور داشتند، در این زمان دو ماه و چهار روز از صدور فرمان مشروطه می گذشت. بعد از مدتی نمایندگان سایر شهرها هم به تهران آمدند و بعد از تشکیل جلساتی چند در کاخ گلستان، بالاخره مجلس به ساختمان متعلق به میرزا حسین خان سپهسالار در میدان بهارستان منتقل شد و از آن به بعد همیشه در همین مکان تشکیل جلسه می داد.

نخستین جلسه مجلس روز ۱۸ شعبان در حضور مظفرالدین شاه بر گزار شد. در همین جلسه شاه گفت مجلس، نگهبان عدل و داد شخص همایون اوست و باید در

حفظ ودایعی که خداوند به کف کفایت او سپرده ساعی باشد و نمایندگان باید کاری کنند تا نزد خدا مسئول و نزد شاه شرمنده نباشند. روز بعد مرتضی قلی خان صنیع الدوله به عنوان نخستین رئیس مجلس انتخاب شد. چهار ماه بعد در بیستم محرم سال ۱۳۲۵ نمایندگان مجلس قسم یاد کردند و این قسم نامه خود بازتابی از تحولات و اختلافات داخلی آن روزگار در مورد تعریف مشروطه بود. متن قسم نامه به این شرح بود:

ما اشخاصی که در ذیل امضا کرده ایم خداوند را به شهادت می طلبیم و به قرآن مجید قسم یاد می کنیم مادام که حقوق مجلس و مجلسیان مطابق نظامنامه محفوظ و مجری است تکالیفی را که به ما رجوع شده است مهماً امکَن با کمال راستی و درستی و جد و جهد انجام بدهیم و نسبت به اعلیحضرت شاهنشاه متبوع عادل مفخم خودمان صدیق و راستگو باشیم. به اساس سلطنت مشروطه و حقوق ملت خیانت ننماییم و هیچ منظوری نداشته باشیم جز فوائد و مصالح دولت و ملت ایران موافق قوانین شرع محمدی صلی الله علیه و آله. (۱)

هنوز معلوم نبود سلطنت مشروطه چیست و حقوق ملت کدامند؛ و همین امر زمینه بحران های آتی را فراهم کرد. چهار روز بعد از تشکیل مجلس، سیدمحمد طباطبایی از نقص قانون در زمینه تعیین حدود اختیارات حکام پرسید و گفت از نظر قانونی در آن زمینه خلأ وجود دارد. در همین ایام برخی نویسندگان قانون مشغول ترجمه از قوانینی بودند که در کشورهای اروپایی رواج داشت و می خواستند طبق آن، حدود وظایف مسئولین و مقررات کشور را تدوین نمایند. با این وصف در جلسات آخر ماه ذیقعده و نیز دوم ذی حجه همان سال فقدان قانون در زمینه یادشده مورد اشاره واقع شد. یکی از منتقدین قانون، ابوالقاسم خان ناصر الملک بود که به نقائص قانونی آن چیزی که تدوین شده بود، اشارات فراوان کرد. به همین دلیل حاج سید نصرالله اخوی از ناصرالملک که وزیر مالیه بود خواست خود به نوشتن قانون در مواردی که خلأ وجود دارد بپردازد. ناصر الملک که خود تحصیلکرده کالج بالیول آکسفورد و از برخی قوانین رایج در انگلیس مطلع بود، خاطر نشان کرد در کشوری مثل ایران باید افرادی مطلع دور هم گرد

۱- تاریخ بیداری ایرانیان، به کوشش علی اکبر سعیدی سیرجانی، نشر پیکان، تهران، ۱۳۷۶، ص۶۳۶.

آینـد و قـانونی تـدوین نماینـد که با ضوابط ایران و شـرایط سیاسـی و فرهنگی و اجتماعی آن انطباق داشـته باشـد. از دیـد وی نوشتن قانون براساس نسخه های اروپایی کاری بسیار مهمل است که برای کشوری مثل ایران هیچ گونه فایده ای ندارد. (۱)

روز ۱۹ ذی حجه در مجلس بین تقی زاده و سعدالدوله که آن زمـان در زمره طیـف افراطی مشـروطه بود گفتگویی درگرفت که آیا قوانین مشـروطه ایران بایـد توسط خود ایرانیان وضع شود و یا از قوانین دولت های اروپایی تقلیـد شود. تقی زاده پاسـخ داد آنچه در دولت های متمـدن رایج است موردنظر اوست. در اینجا سعدالدوله گفت در مجلس نمایندگانی وجود دارند که مایلند از ضوابط دولت های متمدن تقلید نمایند، بنابراین باید به آنان یاد داد که ترتیب اخذ این قوانین چگونه است.(۲) هشت روز بعد از این گفتگو محمدعلیشاه که اینک به جای پدر نشسته بود، دستخطی خطاب به مجلس نوشت که دارای تناقض بود امـا در آن ایـام کسـی به این امر تـوجهی نکرد و همین بی توجهی بعـدها بحران هـای فراوانی برای کشور تولیـد نمود. شـاه از طرفی نوشت قوانین ایران بایـد براساس اصول مشـروطه باشـد و از سوی دیگر یاد آوری کرد قوانین دولت بایـد مطابق با شـرع محمدی بوده و آن گاه به موقع اجرا گذاشته شود. این دستخط برای سیدمحمد طباطبایی و سیدعبدالله بهبهانی ارسال شد.(۳)

قانون اساسی ایران، چون ترجمه ای از قوانین اروپایی بود بلافاصله مشکلات درونی خود را نشان داد؛ مهمترین مشکل این بود که در این قانون جایگاه مـذهب به درستی تبیین نشـده و نقش سـنت های مـذهبی در تدوین قوانین واضح نبود. اگر این قانون در غرب نوشـته می شد مشـکلی تولید نمی کرد، زیرا در غرب جدایی دین و سـیاست از هم امری پذیرفته بود، اما آیا در ایران می شـد بـا صـراحت چنین چیزی را عنوان کرد؟ پاسـخ منفی بود، به همین دلیـل پرسـش دیگری مطرح شـد: اگر آن گونه که مشـروطه خواهان باور دارند بین این نظام سیاسی و باورهای رایج مذهبی تعار ض و تمایزی وجود ندارد، چرا در قانون اساسی در مورد مذهب سکوت شده است؟

۱- مذاکرات مجلس شورای ملی، دورهٔ اول، چاپخانهٔ مجلس شورای ملی، تهران، ۱۳۲۵، ص۴۱.

۲- همان، ص۷۳.

۳- زهرا شـجیعی: نماینـدگان مجلس شورای ملی در بیست ویک دورهٔ قانون گذاری، مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات اجتماعی، تهران، ۱۳۴۴، ص۹۰.

بعد از این نامه قرار شد در خارج مجلس عده ای اصول متمم قانون اساسی را بنویسند. به پیشنهاد سعدالدوله کمیسیونی برای این منظور به وجود آمد که اعضای آن به این شرح بودند: سعدالدوله، سیدحسن تقی زاده، حاج حسین امین الضرب، حاجی سیدنصرالله تقوی و مستشارالدوله صادق.(۱) در این جلسه نماینده ای از روحانیون شناخته شده دیده نمی شد. این انجمن سه امر را سرلوحه کار خود قرار داد: نخست اینکه اعضا باید زبان خارجه بدانند، دیگر اینکه به قوانین مشروطه بصیرت داشته باشند و بالاخره اینکه اصول متمم قانون اساسی باید طوری نوشته شود که با قوانین سلطنت مشروطه و شرع انطباق داشته باشد.(۲) بیش از دو ماه این کمیسیون تشکیل جلسه داد و متمم قانون اساسی بر اساس قانون اساسی فرانسه و بلژیک تدوین گردید. به قول مخبرالسطنه هدایت، کشوری که تازه در مسیری ناآشنا راه می رود باید آهسته راه بپیماید. او از اینکه قانون اساسی بلژیک منشأ قانون گذاری مجلس ایران قرار گرفت ابراز تأسف کرد، زیرا این قانون ریشه در جامعه و اخلاقیات مردمی داشت که عرف و عادات و آداب و رسوم آنها با ایرانیان متفاوت بود. هدایت می گفت حتی مردم فرانسه هم به قانون اساسی ای که خود تصویب کرده بودند عمل نکردند، بلکه کنوانسیون همه چیز را از ریشه درآورد و بالاخره هم اوباش غلبه کردند و خرابی به بار آوردند. از دید او اگر ملاحظات سیاسی نبود باید از قانون اساسی انگلیس تقلید می شد، زیرا انگلیسی ها همیشه اصول قدیمی را محفوظ نگه می دارند و نواقص را اصلاح می کنند. به گمان هدایت گرچه قانون اساسی ایران مبتنی بر ضوابط شرع است «اما تندروی ها و بوالهوسی ها مشروطه خواهان ایران را از جاده صلاح بیرون برده است، به همین دلیل به مقصد نرسیده اند». او آرزو می کرد طبق مضمون قانون اساسی، مجلس سنا و شعائر بومی مورد توجه قرار گیرد و در این زمینه موفقیت به دست آید.(۳)

بنابر این مقوله عدم انطباق قانون اساسی با الزامات جامعه ایران امری بود که مورد تأیید مخبر السلطنه و نیز ناصر الملک قرار داشت و اینان هم با شرایط ایران آشنا بودند و هم اجمالاً به قوانین رایج در اروپا وقوف داشتند؛ به ویژه ناصر الملک

۱- مذاکرات مجلس دورهٔ اول، ص۷۹.

۲- همان.

۳- مخبرالسلطنهٔ هدایت: خاطرات و خطرات، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۴۴، ص۱۴۵.

که خود تحصیلکرده غرب بوده و سالیان دراز در آن جا اقامت کرده بود. راسخ ترین مجتهد در زمینه بحث ضرورت انطباق قوانین موضوعه مجلس با ضوابط شرع، شیخ فضل الله نوری بود که از همان ایام تحصن در حضرت عبدالعظیم به منافات قوانین موضوعه اروپا با شرع وقوف داشت.

در تاریخ هفتم ربیع الاول سال ۱۳۲۵ شیخ فضل الله نوری پیشنهادی برای افزودن اصلی بر متمم قانون اساسی داد که آن را به خط خود نوشت و در بین مردم منتشر ساخت. اصل پیشنهادی شیخ این بود:

این مجلس مقدس شورای ملی که به توجه حضرت امام عصر عجل الله فرجه و بذل مرحمت اعلی حضرت شاهنشاه اسلام خلد الله سلطانه و مراقبت حجج اسلامیه و عامه ملت ایران تأسیس شده، باید در هر عصری از اعصار مواد احکامیه آن مخالفتی با قواعد مقدسه اسلام و قوانین موضوعه حضرت خیر الانام علیه الصلواه و السلام نداشته باشد و معین است که تشخیص مواد موافقت و مخالفت قوانین موضوعه مجلس شورای ملی با قواعد اسلامیه در عهده علمای اعلام ادام الله برکات وجودهم بوده و هست، لذا مقرر است در هر عصری از اعصار انجمنی از طراز اول مجتهدین و فقهای متدینین تشکیل شود که قوانین موضوعه مجلس را قبل از تأسیس در آن انجمن علمی به دقت ملاحظه و مذاکره نمایند. اگر آنچه وضع شده مخالف با احکام شرعیه باشد عنوان قانونیت پیدا نخواهد کرد و امر انجمن علمی در این باب مطاع و متبع است و این ماده ابداً تغییرپذیر نخواهد بود. حرره فی ۷ شهر ع ۱۳۲۵. (۱)

متعاقب این نامه جلسه ای تشکیل شد که شیخ فضل الله نوری هم در آن شرکت داشت. در این جلسه که روحانیون بزرگ و برخی وکلای تهران و آذربایجان شرکت داشتند، در مورد اصول متمم قانون اساسی بحث و بررسی صورت گرفت. این جلسه برای آن تشکیل شده بود تا قوانین متمم قانون اساسی که در بندهایی مغایر با شرع دانسته شد، اصلاح شوند. به همین دلیل اعضای جلسه مزبور برای حل این

۱- محمد ترکمان: رسائل، اعلامیه ها، مکتوبات و...؛ شهید شیخ فضل الله نوری، ج۱، مؤسسهٔ خدمات فرهنگی رسا، تهران، ۱۳۶۲، ص ۳۷۹.

معضل دور هم گرد آمدند.

همین جا باید یاد آوری کرد شیخ اساساً با بحث تدوین قانون اساسی از همان ابتدا مخالف بود، اما به مرور به دلیل شرایط روز کشور تلاش کرد تا مگر این قانون را تعدیل نماید. بعد از انحلال مجلس اول شیخ از «دستور ملعون که مسمی به قانون اساسی است» یاد کرد که از بن با باورهای شرعی مخالف بود و این که پیش تر برخی از جمله خود وی می خواستند آن را با قوانین شرع منطبق سازند.(۱) شیخ حضور خود را در این جلسات از روی ناچاری و یا به اصطلاح از سر اضطرار دانست و معتقد بود بالاخره بر اثر تلاش های او تا حدی مسئله ضرورت تطبیق قوانین موضوعه با شرع پذیرفته شد. در آن دوره سراسر کشور به دلیل طولانی شدن جلسات مربوط به تطبیق اصول متمم قانون اساسی بر شرع در حالت بحرانی و آشوب قرار داشت. بیش از همه تبریز برآشفته بود؛ انجمن ملی تبریز در تلگراف های خود به تهران یاد آوری می کرد بازار تبریز تا تصویب متمم قانون اساسی تعطیل خواهد بود و آنچه می تواند آرامش را بازگرداند تعجیل در این امر است. مردم در تلگرافخانه تبریز جمع آمده بودند و تحت هیچ شرایطی حاضر نبودند به سر کار خود بازگردند. وکلای آذربایجان به انجمن ملی تبریز توضیح دادند علت تأخیر در تصویب قانون اساسی تشکیل جلساتی برای تطبیق آن با قوانین شرع است و برای این منظور ابتدا باید کار گروه تمام شود و بعد در مجلس قرائت گردد و سپس پاکنویس شود و برای امضای نهایی ارسال گردد، این تصویب موکول به نظر وزراست و بعد از آنان شاه باید آن را امضا کند و این روند حداقل بیست روز وقت لازم دارد. مجلس از شیخ فضل الله نوری خواست به دلیل شورش شهرهای مختلف و ضرورت تعجیل در تصویب قانون اساسی در جلسات مجلس شرکت کند و نظریات خود را در مورد انطباق قوانین بر شرع به اطلاع نمایندگان برساند تا هر چه زودتر قانون اساسی به تصویب شاه برسد.

در تهران هم آشوبی برپا شد، مردم در میدان بهارستان جمع شدند و تقاضای تعجیل در تصویب متمم قانون اساسی را کردند. صنیع الدوله توضیح داد در سراسر عالم بیش از

۱- همان، ج ۱، ص ۱۰۴.

چهل و یا پنجاه کشور قانون اساسی ندارند؛ اما در هیچ جای عالم معمول نیست مردم برای تصویب قانون ازدحام نمایند و وکلا را مجبور به کاری کنند. او در اعتراض به این وضعیت از ریاست مجلس استعفا داد.(۱) یکی از نمایندگان یادآوری کرد به زنان یاد می دهند تا بگویند قانون اساسی می خواهند، بدون این که بدانند اصلاً قانون اساسی چیست و به این ترتیب مشخص ساخت در پشت این تظاهرات دست هایی مخفیانه فعالیت می کنند. به قول کسروی «روز چهارشنبه بیست و چهارم اردیبهشت (۲)در اینجا نیز تکانی پدیدار شد. بدین سان که گروهی از زنان دسته ای بستند و برای طلبیدن قانون اساسی به مجلس رفتند. این بار دیگر بود که زنان روپوشیده ایران با چادر و چاقچور همپایی در جنبش آزادی می نمودند، و پیداست که آنان را برانگیخته بودند».(۳)

بالاخره قرار شد در جلسه روز ششم ربیع الثانی سال ۱۳۲۵ اصل پیشنهادی شیخ فضل الله نوری در مجلس تصویب شود و آن را برای امضای شاه ارسال نمایند. در این جا بودکه تقی زاده و برخی همفکرانش وقتی از موضوع آگاه شدند به خشم آمدند و تصمیم گرفتند در آن جلسه مانع از قرائت پیشنهاد شیخ شوند.(۴) همین طور هم شد و مقرر گردید به پیشنهاد تقی زاده بار دیگر طرح شیخ در کمیسیون مربوط خوانده و آن گاه به مجلس برای طرح و بحث و بررسی فرستاده شود. دو روز بعد شیخ فضل الله نوری در مجلس شرکت کرد تا طرح او قرائت و به رأی گذاشته شود، اما باز هم عده ای مانع این کار شدند.

همان روز تقی زاده تلگرامی به تبریز مخابره کرد و یادآوری نمود قانونی که ره آورد مطابقت قانون اساسی با شرع باشد مورد قبول مجلس نیست و به این ترتیب نشان داد از اساس با قانون گذاری طبق مقتضیات فرهنگی موجود، مخالف است. تقی زاده یادآوری کرد احتمال دارد باز هم مذاکرات طول بکشد، به همین دلیل باید مهلتی به نمایندگان بدهند و از ادامه تعطیل بازار اجتناب شود. انجمن تبریز هم در پاسخی شدید اللحن مدعی شد کسانی که معتقد به مطابقت قوانین موضوعه و شرع هستند

۱- مذاکرات مجلس شورای ملی، پنج شنبه سوم ربیع الثانی ۱۳۲۵ق.

۲- مطابق با دوم ربیع الثانی سال ۱۳۲۵

۳- تاریخ مشروطه ایران، ج۱، ص۳۱۵.

۴- همان، ص۳۱۹.

طرفدار استبدادند و با حضور این دسته از افراد، قانونی که به مصلحت مردم باشد تصویب نخواهد شد، سهل است تطویل در امر تصویب اصول قانون اساسی سرلوحه کار خواهد بود. (۱)اینکه مصلحت مردم چیست امری بود که هرگز تعریف نشد. نمایندگان تندرو به مردم توضیح ندادند که تعجیل و یا تأخیر در تصویب قانون اساسی با وظایف روزمره آنان مغایرتی ندارد و در هیچ جای عالم- همان طور که صنیع الدوله گفته بود- معمول نیست مردم برای تسریع در تصویب قانون اساسی تجمع نمایند و اغتشاش به راه اندازند. مردم کار و زندگی خود را رها کرده بودند و به قول کسروی تصور می کردند همین که قانون تصویب شود کلیه مشکلات تلنبار شده آنان حل و فصل خواهد شد، بدون این که توجه نمایند حتی اگر بهترین قانون نوشته شود، اما ضامن اجرایی نداشته باشد وضعیت نه تنها تغییری نخواهد کرد، بلکه بر بحران خواهد افزود.

در این احوال ایلات و عشایر آذربایجان به تظاهرات پیوستند و با عصبانیت قانون اساسی مطالبه می کردند. روستاییان هم به تظاهرات روی آورده بودند و همراه ایلات و عشایر تهدید می کردند، اگر در موعد مقرر قانون اساسی تصویب نشود آنان به شهر آمده و به مردم شهرنشین ملحق خواهند شد.(۲) به قول شیخ فضل الله نوری دلیل مخالفت برخی نمایندگان با انطباق قوانین مصوبه بر شرع این بود که در آن صورت کشورهای خارجی، دولت ایران را به عنوان دولت مشروطه نمی پذیرفتند. به همین دلیل بود که شیخ اصل نظارت مجتهدین را در آن قانون گنجانید و به اطراف و اکناف کشور هم اطلاع داد. روزنامه صبح صادق در مطلبی که در صدر آن نوشته ای از شیخ فضل الله نوری مبنی بر پذیرش پیشنهاد او توسط مجلس دیده می شد، نوشت، این اصل در صحن مجلس قرائت شده و مورد تصویب ا کثریت نمایندگان واقع گردیده است و دیگر در آن تغییری داده نخواهد شد.(۳) این مطلب متعلق به شیخ بود و در شماره چهل و هشتم روزنامه مطرح شده بود، اما مسئولین روزنامه بار دیگر آن شماره روزنامه را در نوبتی دیگر منتشر کردند و دلیل آوردند که چاپ آن مطلب بدون اطلاع مدیر روزنامه بوده است و

۱- همان، صص ۳۲۲-۳۲۱.

۲- همان، ص ۳۳۰.

۳- ترکمان، ج ۱، ص ۱۰۴.

گرداننـدگان روزنـامه برای اطلاـع مردم آن را منتشـر سـاخته انـد و از بـابت این که این اصل پیشاپیش و قبل از تصویب نهایی مجلس چاپ شـده، عـذرخواهی نمودنـد و اعلام کردنـد: «این گونه مطالب تا به امضای عموم علمای اعلام و تصویب وکلای ملی نرسد صورت رسمیت ندارد».(۱)بـا این و صف جلسات در مورد تصویب پیشـنهاد شـیخ ادامه یافت. به قول حبل المتین – چاپ تهران – یکی از نمایندگان اظهار داشت:

حـال که چنین می نمایـد [که] اکثریت آرا بر الحاق این ماده باشـد، پس خوب است قیـد شود که علما حق مـداخله در احکام عرفیه نداشـته باشـند، زیرا که بعضی از احکام عرفیه است که مخالف با موازین شرعیه است ولی ارتکاب آن لابد منه و ضرور است.

در پاسخ به این استدلال آقا میرزا فضلعلی آقا استدلال کرد:

... قانون، احکام واجب و حرام را تغییر نخواهـد داد، واجبات و محرمات شـرعیه به جا و به حال خود باقی خواهـد بود و قوانین که به تصویب مجلس مقنن [می رسـد] عبارت خواهـد بود از دو قسم مطالب: اول با اموری که شـرعاً به طور کلیت امر به آنها شـده و تعیین خصوصـیاتش منوط به تصویب علمـا و مقتضـیات اعصـار است مثـل عمل نظم که شـرعاً تهیه قشون برای دفاع از مسـلمین و حفظ حدود بلاد اسلامیه و امنیت طرق و شوارع و نحوها واجب است و تعیین این که اهل نظام چند ساله باشند و تا چنـد مـدت سر خـدمت بوده بعـد تبـدیل شونـد از عشـایر و شـهرها و دهات همگی داخل خـدمت شونـد، یا سوار از ایلات و سربازها از غیرها، با قرعه گرفته شود یا از روی بنیچه یا عـدد نفوس مقرری هر یک چقـدر باشد؟ همه اینها از اموری است که تعیین آنهـا موکول به نظر علما و عقلای هر عصـر است. دوم با اموری که بالاصاله مباح است، لیکن برای حفظ نظم که واجب بر همه مسـلمین است لابـد باید التزام به فعل یا ترک آنها بشود نه به عنوان تشـریع. این قوانین در این قبیل موارد حقیقت تعیین مصادیق برای واجبات شرعیه به حسب اقتضای زمان خواهد بود. و در باب مالیات هم باز حکم خلاف شرعی نخواهد بود زیرا که شـرعاً وجوهی برای مصالـح مسـلمین معین و مقرر است و اگر آن وجوه کـافی نباشـد برای حفظ بیضه اسـلام و حفظ نظام آنچه لازم است باید

۱– صبح صادق، سال اول، ش ۴۸، ۲۱ ربیع الثانی سال ۱۳۲۵.

مسلمین تهیه نمایند. به هر نحوی که علما و عقلا صلاح دانند قرار می دهند و خلاف شرعی را مرتکب نمی شود. و اگر به جهت معاهدات دول و نحوها در بعضی مواد و اجرای احکام شرعیه اول متعذر شود من باب الضرورات تبیح المحظورات باز با تصویب علما احکام ثانویه بدل آنها می شود. پس به هیچ حکم قانونی مجلس محترم مخالف شرع نخواهد بود. اگر بعضی اقسام این احکام را احکام عرفیه میگوییم مراد احکام عرفیه مخالف با شرع نخواهد بود. تمام وکلای مجلس محترم مسلم می دارند چند امر را: اول این که قوانین مجلس مخالف شرع نخواهد بود؛ دوم این که مخالف شرع قانونی است که پیدا نخواهد کرد؛ سوم این که تعیین مخالفت و عدم مخالفت پیش از تصویب مجلس محترم خواهد بود؛ چهارم این که مجلسی که غیر از مجلس شورا و مجلس سنا باشد برای این عمل منعقد نخواهد شد و ترتیبی که اکنون بعد از تبادل افکار صائبه داده شده و حاوی تمام امور مزبوره است علتی برای تأخیر تصویبش نیست. (۱)

به هر حال اصل پیشنهادی مزبور با ۵۸ رأی موافق، ۲۸ رأی ممتنع و سه رأی مخالف تصویب شد.(۲) نمایندگان مواردی را به اصل پیشنهادی شیخ افزودند و با اصلاحاتی آن را تصویب کردند. اختلافات لایحه پیشنهادی شیخ با مصوبه نمایندگان این بود که بر اساس این مصوبه بعد از معرفی بیست تن از مجتهدین طراز اول به مجلس باید پنج تن به عضویت مجلس درمی آمدند، در حالی که در پیشنهاد شیخ فضل الله نوری این افراد لزوماً نماینده مجلس نبودند. دیگر این که در این اصل مقرر شده بود مراجع تقلید هیأت نظارت کننده را معرفی نمایند در حالی که در اصل پیشنهادی شیخ مرجعی برای تعیین این عده مشخص نشده بود. تعداد اعضای این هیأت پنج تن معرفی شد که در پیشنهاد شیخ تعداد این افراد معین نبود. مهمترین وجه اختلاف این بود که مجلس شرط عالم بودن به مقتضیات عصر را به عنوان شرط عضویت در هیأت مجتهدین قرار داد که در پیشنهاد شیخ از این موضوع ذکری به میان نیامده بود.

به دنبال طرح اصل دوم متمم قانون اساسی، شیخ فضل الله نوری آماج حملات گروه

۱- مذاکرات مجلس شورای ملی، دورهٔ اول، ص۱۸۸.

۲- صبح صادق، سال اول، ش ۵۹، ۵ جمادی الاولی ۱۳۲۵؛ نیز حبل المتین (چاپ تهران)، ش۴۳، ۵ جمادی الاولی سال ۱۳۲۵

تندرو مشروطه طلبان واقع شد. روز هشتم جمادی الاولی سال ۱۳۲۵ برخی اعضای انجمن سرّی قصد قتل شیخ را کردند که به نتیجه نرسید.(۱) روز بعد که مطابق با جمعه بود در مدرسه صدر، اجتماعی علیه شیخ تشکیل شد و از بین آنان عده ای به قصد قتل او روانه منزلش شدند.(۲) گروهی دیگر خواستار تبعید وی گردیدند. سپس جلسه ای در مدرسه سپهسالار برگزار شد، شب آن روز شیخ در تاریکی های شب به سوی حضرت عبدالعظیم حرکت کرد. همزمان روزنامه صور اسرافیل به هتا کی علیه شیخ پرداخت و او را «تاجر باشی بازار دین فروشان شیخ فضل الله بی نور» خطاب کرد. به دنبال همین مطلب، توهین و افترا به شیخ از حد گذرانیده شد. (۳)او را ماده فساد نامیدند که منبع بغض و عناد است و به خلاف و خیانت متهمش کردند. شیخ فضل الله نوری در مقابل، شروع به مقاومت کرد و تلگرافی در مورد ضرورت حفظ احکام شرع و نظارت هیأت مجتهدین ارسال داشت. سیدمحمد طباطبایی علت اختلاف شیخ و نمایندگان را این دانست که شیخ می گفت هیأت ناظر باید خارج از مجلس باشد اما نمایندگان می گفتند باید این عده عضو مجلس باشند. عده ای علت مخالفت شیخ را تخریب اساس مشروطیت دانستند(۴) و گروهی او را متهم کردند استحکام اساس مشروطیت با منافع شخصی اش تعارض دارد.(۵) اما خود شیخ علت این همه مخالفت را چنین توضیح داد:

فصلی با زحمت زیاد و توافق همه نوشته شد محض تثبیت و اینکه رجوعی نشود علی حده به طبع رسانده و به همه ولایات انتشار داده شد؛ چون این را دیدند و فهمیدند که با این ترتیب اگر بدون تغییر واقع شود بالمره از مقاصد فاسده خود محروم اند؛ کردند آنچه کردند و دیدم آنچه دیدم، و کشیدم آنچه کشیدم و متعقب به واقعه زاویه مقدسه شد. (۶)

در سراسر این دوره کشاکش بین صفوف مشروطه خواهان تندرو از سویی و شیخ از

۱- صبح صادق، سال اول، ش۶۴، ۱۱ جمادی الاولی سال ۱۳۲۵.

۲- همان

۳- صور اسرافیل، سال اول، ش۱۵، ۱۵ جمادی الاولی ۱۳۲۵.

۴- اظهارنظر سید محمد طباطبائی در مجلس اول؛ نگا ک: مذاکرات مجلس شورای ملی، دورهٔ اول، ص۲۰۲.

۵- جریدهٔ مظفری، سال ششم، ش ۲۰، ۷ جمادی الثانی سال ۱۳۲۵.

۶- محمد ترکمان: رسائل، مکتوبات، اعلامیه ها و... شهید شیخ فضل الله نوری، ج۱، انتشارات رسا، تهران، ۱۳۶۳، صص ۱۰۵ .۱۰۴

سوی دیگر ادامه یافت و تا واپسین روزهای تعطیلی مجلس تداوم پیدا کرد. کلیه لوایح شیخ و نیز رسالات او در همین دوره علیه جناحی از مشروطه خواهان نوشته شد. شیخ در لوایح خود که در حضرت عبدالعظیم منتشر می کرد بر این نکته پای می فشرد که «بالجمله تمام مفاسد ملکی و مخاطرات دینی از اینجا ظهور کرد که قرار بود مجلس شورا فقط برای کارهای دولتی و دیوانی و درباری که به دلخواه اداره می شد قوانینی را قرار بدهد که پادشاه و هیأت سلطنت را محدود کند و راه ظلم و تعدی و تطاول را مسدود نماید، امروز می بینیم در مجلس شورا کتب قانون پارلمنت فرنگ را آورده و در دائره احتیاج به قانون توسعه قائل شده اند». ۷(۱)روز سوم شعبان ۱۳۲۵ مجلس نامه ای خطاب به شیخ نوشت و در آن حدود وظایف مجلس را مشخص کرد:

اصلاح امور دولتی و تنظیم مصالح مملکت و رفع ظلم و تعدی و نشر عدل، تصحیح دوائر و وزارتخانه ها به عبارت اخری وظیفه این مجلس این است که بر تعاضد افکار [و] اموری را که قابل مشورت و جرح و تعدیل و تغییر و تبدیل است به وضع قوانین عرفیه و نظارت در اجرا[ی] آن مقرون به تسویه و انتظام نماید پس دخالت در احکام شرعیه و حدود الهیه که به هیچ وجه [قابل] تغییر و تبدیل نیست از وظیفه این مجلس خارج و مرجع احکام امور شرعیه کسانی هستند که حضرت خاتم الانبیا (ص) و ائمه کرام (ع) معین فرموده اند و ایشان علما[ی] اعلام و عدول مجتهدین عظام هستند. (۲)

یکی از مهمترین موضوعاتی که باعث تشنجات زیادی در جامعه و نیز صحن علنی مجلس شد، بحث متساوی الحقوق بودن مردم در برابر قوانین موضوعه بود. در تهران شیخ فضل الله نوری و در نجف سید محمدجعفر شیرازی به این مسئله شدیداً اعتراض کردند. شیرازی نوشت:

این مشروطه که التزام به قواعد متخذه از عقول اجانب و اتکال مصالح عباد به آرای فاسده جهال و مساوات همه ملل و ادیان در احکام و غیرها من المجعولات و المختلفات و المحرمات حرام و حرم و بدعت و اجتناب آن لازم...». (۳)

۱- لوایح.....، ص۳۶.

۲- یونس مروارید، ج۱، ص۱۹.

۳- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ص۸۲۲.

شیخ فضل الله نوری صریحاً با این اصل به مخالفت برخاست و اعلام کرد بنای فقه و شریعت اسلامی مبتنی بر اختلاف حقوق است، به همین دلیل نمی تواند در برابر اصل تساوی حقوق مردم سکوت نماید. (۱)روزنامه صبح صادق در مورد علت زاویه نشینی شیخ در حضرت عبدالعظیم خاطرنشان می کند:

تا امتیاز وکلا را دادند و فصول نظام نامه پیش نهادند، همه جا حضرت شیخ به وجه اتم و اوفی حاضر و ناظر و مساعد و ناصر بودند و گمان قوت اسلام و اجرای احکام سید انام، علیه التحیه و السلام، را می نمودند. به مرور که قصه حریت و آزادی در میان گذاشتند و رسم مساوات و برابری با سایر ملل عنوان نمودند، که خلاف ضرورت کتاب و سنت و مباین آئین حضرت رسالت و اجماع فقها[ی] امت است، به اضافه سایر مفاسد و معایب مشهوده، ناگزیر از مجلس مزبور رویگردان و به زاویه مقدسه جای گرفتند. (۲)

سیدمحمد طباطبایی و تقی زاده هر کدام به دلایلی با این اصل موافق بودند. طباطبایی استدلال فقهی می کرد، تقی زاده از عالم سیاستوارد این موضوع می شد. تقی زاده می گفت اگر مساوات و آزادی در قانون مشروطه ایران ملحوظ نشود، دولت های اروپایی مشروطیت ایران را به رسمیت نمی شناسند و ایران را کشوری غیرمتمدن می خوانند. از سوی دیگر به نظر وی نادیده گرفتن این اصل مغایر مصالح عالیه کشور نیز بود، زیرا دول استعماری به دستاویز این امر به خود حق مداخله در امور کشورهای دیگر را می دادند و در ظاهر به عنوان حقوق اقلیت ها و در باطن در جهت اغراض سیاسی در امور دیگران دخالت می کنند، به طور مثال تقی زاده از «مسئله شرق» و دخالت های کشورهای اروپایی در امپراتوری عثمانی یاد می کرد. (۳)

سیدعبدالله بهبهانی ابتدا با این بند از متمم قانون اساسی مخالفت کرد. او به عنوان یک روحانی نمی توانست نسبت به برابری مسلمان و غیرمسلمان باور داشته باشد، اما بالاخره سکوت پیشه کرد. آنچه مهم است این است که از روحانیون کسانی که به اصل

۱- در این زمینه در رسالهٔ «تذکره الغافل و ارشاد الجاهل»، شیخ به طور مبسوط دیدگاه های فقهی خود را عرضه داشته است.

۲- لوایح آقا شیخ فضل الله نوری، ص۱۹.

۳- مهدی مجتهدی: تقی زاده؛ روشنگری ها در مشروطیت ایران، ص۵۹.

برابری و تساوی مردم در برابر قانون باور داشتند تلقی خاص خود را از آن ارائه می نمودند. به طور نمونه در یکی از رسائل نظری در باب مشروطه که با اتکا به قواعد فقه و اصول نوشته شده است و به شیخ اسماعیل محلاتی تعلق دارد در این زمینه چنین آمده است:

اصل برابری مورد بحث بدین معناست که نسبت به زناکار حد و مجازات شرعی جاری گردد. دست دزد بریده شود و قاتل به کیفر شرعی خود برسد، همه افراد مردم بدون استثنا باید برای گناهی که مرتکب می شوند کیفر ببینند در نظر قانون همه برابرند: شاه با گدا، دانا با نادان و توانا با ناتوان. (۱)

این نگاه با دیدگاه مشروطه خواهی از زمین تا آسمان تفاوت داشت. منظور مشروطه خواهان از برابری، مساوات در برابر قوانین موضوعه بود فارغ از تعلق دینی شهروندان و علی رغم احکام شرع درباره حقوق انسان ها. منظور محلاتی، نائینی و سایر روحانیانی که از مشروطه طرفداری می کردند این نبود که مسلمانان و غیرمسلمانان با هم برابرند، بلکه منظور این بود که با کلیه مردم طبق اصول شرع رفتار شود و در این زمینه بین شاه و گدا و وضیع و شریف تفاوت و تمایزی وجود نداشته باشد.

همزمان با این تحولات سید عبدالحسین لاری در جنوب کشور رساله ای تحت عنوان قانون مشروطه مشروعه منتشر کرد و در آن منظور خود را تبیین کرد. طبق این نظر قانون ملی پیش از هر چیز برای آن است که مظاهر تشبه به غربیان و شیاطین بیگانه را بزداید و مردم را به زیور و زینت فرهنگ و شرافت اسلامی از هر جهت بیاراید و همه مظاهر این فرهنگ را در صورت و سیرت و سیما و علائم و شعارها و نشانه ها و ضرب سکه و لباس ها تجلی بخشد و نقش اسلام را در همه جا ظاهر سازد. قانون ملی برای مصلحت کلی جامعه اسلامی چنین اقتضا دارد که احکام و قوانین کشور به زیور شرع انور اسلام آراسته گردند و بنابر موازین شرعی برای اهل کتاب قانون ذمه وضع و اعمال شود. این مهم باید به نظر و صواب دید اهل ملت و شریعت که بر حکمت و مصلحت شرعی آگاه و آشنایند برسد و از نظر اجرا و اعمال آن طرفین قضیه را با دقت بنگرند نه

۱- شیخ اسماعیل غروی محلاتی: اللئالی المربوطه فی وجوب المشروطه، به ظفری، بوشهر، ۱۳۲۷. برای دسترسی به این رساله ر.ک: حسین آبادیان: مبانی نظری حکومت مشروطه و مشروعه، نشر نی، تهران، ۱۳۷۴، صص۲۴۳-۲۰۰.

آن چنان باشد که کارگزاران بدرفتار و خیانت پیشه ای که برخلاف شریعت حکم می کنند و مخالف با مصلحت ملت و دولت اسلام گام برمی دارند و حکمت قوانین دینی را نادیده می گیرند، به کار گمارده شوند. (۱)

شیخ فضل الله نوری هم بر این باور بود که از دید شیعه حکومتی که در دست غیرخدا و غیرمعصوم باشد مشروعیت ندارد(۲) و در جایی دیگر در مورد شمول قدرت روحانیون اعلام داشت:

قوانین جاریه در مملکت نسبت به نوامیس الهیه از جان و مال و عرض مردم باید مطابق فتوای مجتهدین عادل هر عصری که مرجع تقلید مردم اند باشد. و از این رو باید تمام قوانین ملفوف و مطوی گردد و نوامیس الهیه در تحت نظریات مجتهدین عادل باشد تا تصرفات غاصبانه که موجب هزارگونه اشکالات مذهبی برای متدینین است مرفوع گردد و منصب دولت و اجزاء آن از عدلیه و نظمیه و سایر حکام فقط اجرای احکام صادره از مجتهدین عادل می باشد چنانکه تکلیف هر مکلفی انفاذ حکم مجتهد عادل است. (۳)

این مهمترین اختلاف در دوره اول مشروطه بود که به نتایج وخیمی برای آینده کشور ختم شد. بدیهی است هیچ کدام از طرفین حاضر نبودند از مواضع خود عدول نمایند، بنابر این بحران بر سراسر کشور سایه افکند. به طور خلاصه علت زاویه نشینی شیخ در حضرت عبدالعظیم علی رغم تصویب اصل ضرورت نظارت مجتهدین بر قوانین موضوعه این بود که وی اساساً مشروطه را مغایر با باورهای دینی مردم ارزیابی می کرد.

فصل دوم/ مبانی نظری دیدگاه های شیخ فضل الله نوری

اشاره

۱- سیدعبدالحسین لاری: قانون مشروطه مشروعه، چاپ سنگی، شیراز، ۱۳۲۵ق، صص۲۵-۲۴

۲- لوایح آقا شیخ فضل الله نوری، ص۵۱.

۳- همان، ص۶۹.

فصل دوم

مبانی نظری دیدگاه های شیخ فضل الله نوری

از دوره سلطنت قاجارها بخشی از رو حانیت شیعه نقش مهمی در تحولات معاصر ایران ایفا کرده است. در سلسله تحولات این دوره بیش از همه نام میرزاحسن شیرازی به چشم می خورد که در ماجرای جنبش ضدرژی مواضع فعالی گرفت. این نقش در دوره مشروطیت به اوج خود رسید. مهمترین چهره این دوره آخوند ملامحمدکاظم خراسانی بود که خود در زمره شاگردان میرزای شیرازی به شمار می رفت. در حلقه پیروان آخوند، نام شیخ محمدحسین نائینی و شیخ اسماعیل غروی محلاتی به چشم می خورد که هر کدام با نگاشتن رساله های تحلیلی و کلامی، تلاش کردند بین مشروطیت و اصول فقه شیعه نوعی هم سازی و در واقع بین ایران و غرب با اتکاء به منابع فقهی نوعی امکان گفتگو برقرار نمایند. در صف مخالف این جبهه در بین مراجع سیدکاظم یزدی مرجع تقلید مقیم نجف مترادف است و در ایران برجسته ترین آنها شیخ فضل الله نوری بود. عمده بحث طرفین حول محور مشروعیت قدرت در دوره غیبت دور می زد؛ بحثی که به طور آشکار به نوعی با موازین و تعاریف روشنفکران غرب از حقوق بشر گره خورده بود و در واقع پاسخ ایرانی و شرعی به پرسش غربی به شمار می آمد. با این که هر دو جناح بر مشروعیت دینی مقوله قانون گذاری تأکید می کردند و برای این منظور از فقه و اصول شیعه بهره می گرفتند، لیکن هر کدام تلقی خاصی از این مضمون داشتند. برای

طرفداران آخونـد، نفس مقابله با حکومت اسـتبدادی محمـدعلیشاه اهمیت داشت؛ اینها البته مرزبندی های مشـخص خود را با طیف رو شـنفکران حفظ می کردنـد و در موارد متعدد علیه آنها هم موضع می گرفتند، لیکن نبرد علیه دسـتگاه خودکامه را به مثابه جهاد در رکاب امام عصـر(ع) به شـمار می آوردنـد و دسـتگاه محمدعلیشاه را مثل حکومت یزید بن معاویه می دانسـتند. نکته بسـیار مهم این است که تـا پیش از این، بحث و بررسـی در مورد غرب و فرهنـگ آن با ضوابط و الزامات خاص خود در ایران رواجی نـداشت و به اسـتثنای گروهی از روشـنفکران و روزنامه نگاران و سیاسـتمداران، مخاطبینی برای خود پیـدا نکرده بود؛ و در این زمینه پرسشـی از درون و با اتکاء به خرد جمعی مطرح نشده بود تا با اسـتناد به آن پاسـخی در خور و با توجه به مؤلفه ها و امکانات فکری ایران داده شود. در سراسـر این دوره حتی روشـنفکران ایرانی بیشتر پاسخگو بودند تا پرسشگر؛ زیرا طرح پرسـش الزامـاتی داشت که یکی از مهم ترین آنهـا طرح عقـل به مثـابه تنها معیار حیات فردی و جمعی بود و لا جرم این موضوع سامانی فلسـفی را می طلبید، امری که در عرصه حیات فکری پیشـگامان روشنفکری ایران غایب بود. به واقع طرحی از موقعیت انـدیشه ایرانی در عـالم آن روز وجود نـداشت؛ از نظر فقهی پاسـخ ها معطوف بود به امور مسـتحدثه، زیرا جایگاه فقه این است که ابتدا مسئله ای ظهور می کند و طرح می شود و آن گاه است که گروهی در صدد پاسخ گفتن به آن برمی آیند. به همین دلیل بود که پاسخ ها در بسـیاری موارد ربطی به پرسـش نداشت و چیزی جز افزودن مشکلی بر مشکلات در پی نمی آورد. برعکس این گروه، چون پاسخ شـیخ فضل الله نوری همه مبتنی بر سـنتی از اندیشه بود که از قرنها پیش وجه غالب نظام فقهی شـیعه را تشـکیل می داد از انسـجام منطقی بیشتری برخوردار بود. او از همان آغاز تکلیف خود را با میراث تمـدن غربی روشن کرده بود.

شیخ هدف اصـلی حکومت را اجرای اوامر و نواهی شرع می دانست. اگر چه ظاهراً شکل حکومت برای این منظور مهم به نظر نمی آمـد، لیکن واقع امر این است که شـیخ بـا حکومت مر کزی که در رأس آن شـاهی قرار داشت که مشـروعیت خود را از روحانیان می گر فت، سـر آشتی داشت. گروه نخست معتقد بودند در دوره غیبت که حکومت توسط حکام غصب شده است، باید حداقل احقاق حقوق مردم را کرد

و حق الناس را به مردم بازپس داد. این مقوله «تحدید استبداد به اندازه ممکن» خوانده می شد که هیچ چیزی باعث اسقاط این تکلیف نمی گردید.(۱) لازم به توضیح نیست تعاریفی که از «حق الناس» در این دوره عرضه می شد ریشه ای بی چون و چرا در مباحث جدید در باب حقوق مردم داشت که از غرب به ایران آمده بود. به عبارت بهتر، در مفهوم حقوق مردم تحولاتی روی داده بود که ناشی از برخورد دو فرهنگ با یکدیگر به شمار می آمد. منظور این نیست که از این مضمون پیش تر سخنی گفته نمی شد، برعکس این مباحث جزء لاینفک فقه شیعه بود؛ بلکه منظور ما این است که تعبیر مشروطه به یکی از مهم ترین لوازم احقاق حقوق مردم، ناشی از تعاریف جدید در باب حقوق مردم بود که ریشه در آموزه های جدید داشت. اما گروه دیگری می گفتند در قوانین رایج که متعلق آن جان و مال و عرض مردم است، مطابق فتوای مجتهدین عدول هر عصری که مرجع تقلید مردم هستند باید عمل کرد و می گفتند منصب عدلیه و نظمیه و دولت و سایر دوایر اداری باید فقط مجری احکام صادره از طرف مجتهدین باشند، زیرا تکلیف هر مکلفی انفاذ حکم مجتهد عادل است. (۲)

گروه نخست استقرار حکومت شرعی در دوره غیبت را غیرممکن می دانستند و می گفتند امکان ندارد در دوره غیبت حکومت مشروع باشد، مثلاً- گمرک و عوارض و مالیات را نمی توان با تمام خصوصیات، شرعی نمود و بدون اینها هم حکومتی باقی نمی ماند، بنابراین تشکیل حکومت در دوره غیبت، غیرمشروع است. لیکن از باب حفظ نظم و از باب دفع افسد به فاسد باید به حکومت های عرفی رضایت داد که بهترین آنها مشروطه است که اقل ظلم و ضرر و زیان را دارد. این مقوله کاشف از یک مفهوم بسیار ظریف است و آن این که عالمان شیعه به طور کلی اصل دنیا و لزوم عنایت به آن را مورد تردید و انکار قرار نمی دادند. در واقع این مقوله جزء لاینفک شرع به شمار می رفت و بزرگترین حجت آن تدوین باب های عدیده در فقه بود که معطوف به تمشیت امور دنیایی مردم بود. بنابراین یک اصل مشترک وجود

۱- محمدحسین نائینی: تنبیه الامه و تنزیه المله، به کوشش سید محمود طالقانی، شرکت سهامی انتشار، تهران، ۱۳۶۰، صص۴۲-۴۱.

۲- لوایح آقا شیخ فضل الله نوری، به کوشش هما رضوانی، نشر تاریخ ایران، تهران، ۱۳۶۲، ص۴۲.

داشت و آن اینکه بایـد به دنیـا و الزامات آن بهای لازم داده شود و حول همین محور مشترک بود که امکان گفتگو فراهم می آمـد. در این زمینه بیشـترین اشتراکـات وجـود داشت و چون به صورت بنیـادی در برخی از مهم ترین آرا و عقایـد هم سـخنی وجود داشت، دسترسـی به نوعی وحـدت نظر البته غیرممکن نبود. عمـده اختلافاتی که بعـداً رخ داد در مورد تعیین نسـبت بین دین و دنیا بود.

اختلافات، بر اساس دو دیـدگاه فقهی متفاوت، بیشتر حول محـدوده نظارت مجتهـدین دور می زد. طرفـداران آخوند خراسانی صرف نظارت شـرعی بر لوایـح قانونی را کافی می دانسـتند، حال آنکه طرف مقابل درصدد بود تا حکم نهایی در مورد لوایح قانونی را خود صادر کند و به عبارتی از نظارت فراتر می رفت و به مداخله مسـتقیم در امر قانون گذاری می اندیشید. از طرفی یـک وجه اشتراک بین طرفین وجود داشت و آن این که نفس جعـل قـانون در قلمرو عرف بلااشـکال می نمود. به عبـارتی در مورد اصـل اظهـارنظر در بـاب دنیـا وجه اشتراکی بین دو نوع رویکرد دیـده می شـد. مفاهیمی مثل حقوق ملت و البته محـدود کردن قـدرت سـلطنت برای نخسـتین بـار بود که به شـکل قانونمنـد وجهه همت علمـا قرار می گرفت. تـا پیش از این شـریعت مهاری برای خودکامگی سـلاطین محسوب می شـد، اما این نظارت قانونمنـد نبود؛ اینکه باید قوانینی و ضع شوند تا به شـکلی مسـتمر و مـداوم بر حکومت نظارت وجود داشـته باشـد، از مبانی حقوق سیاسـی رایج در غرب بود که به ایران هم راه یافت و چون به طور کلی بین این مفهوم و حقوق و تکالیف، به شـکلی که در شـرع مندرج بود، از دید آنان تمایز و تفاوتی دیده نمی شـد اجمالاً مورد قبول واقع می گردید. ظاهر امر به ویژه پس از خاتمه تحصن شـیخ، حکایت از آن داشت که طرفین در مقوله قانون گذاری در امور مستحدثه با یکدیگر اختلافی نداشتند.

گرچه در زمینه مورد بحث بین شـیخ و طرفـداران مشـروطه در بـاب ضـرورت قـانون گـذاری تفـاوتی دیـده نمی شـد، اما باید خاطرنشان کرد در این زمینه فقط نوعی اشتراک نظر ظاهری وجود داشت. طرفـداران شـیخ حق قانون گـذاری در مسائل عرفی را هـم از آن مجتهــدین می دیدنــد، حـال آن کـه گروه دیگر قـانون گـذاری در حـوزه عرف را از وظـایف سیاســتمداران و متخصـصان امور عرفی می دانسـتند. از نظر شـیخ مشـروطیت یعنی اجرای احکـام شـرعی از طریق قانون گـذاری رسـمی. یعنی احکامی

که قبل از آن به دلیل شرایط خاص اجرا نمی شدند، از این به بعد باید به شکل قانونی در جامعه اعمال گردند. او گرفتن خراج شرعی و زکات و امثالهم را در کنار دیگر عناوین شرعی از طریق قانونی می طلبید و می گفت اگر چنین امری محقق شود شرف اسلامی حفظ خواهد شد. اما اگر منظور از قانون گذاری رویه ای باشد که در ممالک اروپایی رایج است چیزی جز اضمحلال دین و انحطاط اسلام عاید نخواهد شد و در این امر مفاسد کثیره وجود دارد. بنابراین اگر منظور از مجلس قانون گذاری سلطنت کردن طبق موازین شرعیه باشد، این امر پذیرفته است زیرا به این شکل اسلام حفظ خواهد شد. (۱)

عمده ترین مورد اختلاف همین امر بود. کانون تحلیل و نقطه عزیمت شیخ در تبیین مشروطه به عنوان نمادی از فرهنگ جد ید غرب، مقوله شرع بود و قانون گذاری و سیاست متداوله را تحت احکام شرع میسر و ممکن می دید. از دید شیخ اولویت با احکام شرعی است. پس قانون گذار هم نمی تواند فردی باشد که بر آن احکام مسلط نباشد، یعنی این که اعضای مجلس باید از فقها و روحانیان که ناظر امور شرعی هستند، تبعیت نمایند. اعتقاد بر این بود مجلسی که به مرحمت محمدعلیشاه تأسیس شده صرفاً برای اجرای امور دولتی است ولاغیر، که البته جز این هم نبود. به نظر شیخ حدود مجلس رسماً همان حل و فصل امور دیوانی و کارهای دولتی و اصلاح امور سلطنت است که پیش از این مصون از نقد بود و حالتی مطلقه داشت، اما اینک این امور باید با مشورت عقلای قوم صورت پذیرد؛ ضمن آنکه این مجلس حق دخالت در امور شرعی و فقه شیعه ا ثنی عشری اعم از معاش و معاد را ندارد(۲)، که گفتیم البته غرض از تشکیل مجلس هم چیزی جز این نبود. با این بیان امکان هیچ گونه بحثی در مورد شرع نمی توانست وجود داشته باشد؛ فقه ناظر بر امور معاش مردم نیز هست؛ اما در نظر شیخ این مقوله را هیچ امری تحدید نخواهد کرد. او اصل قانون گذاری را مورد تأیید قرار می داد اما در مورد قانون گذار دیدگاه خاص خود را داشت.

۱- تاریخ مشروطه کسروی، ص۲۸۸.

۲- محمد ترکمان: مکتوبات شهید شیخ فضل الله نوری، ج۲، ص۶۶.

ظاهراً مشروطه خواهان به هیچ و جه قصد نداشتند احکام شریعت را زیر پا نهند، اما می گفتند مشروطه نظامی عرفی است و هدف آن قانون گذاری در قلمرو قوانین موضوعه و سیاسی است، بنابراین کسانی می توانند در این حیطه اعمال نظر نمایند که به مسائل سیاست بین المللی و حقوق جدید واقف باشند. این دید گاه اهمیت زیادی داشت؛ یعنی این که در گفتار مشروطه، منشأ قدرت مردم هستند. مردم در مصالح و منافع خود نظر می افکنند و آن کس را که بهتر از دیگری می تواند حافظ مصالح آنها باشد برای حکومت برمی گزینند. مشروطه خواهان برای قانون گذاری به احکام متداول سیاسی نظر داشتند و نه احکام شرعی، زیرا قانون عرفی متکفل تنظیم روابط مردم با مردم است و احکام شرعی روابط انسان و خداوند را دربر می گیرد. به عبارت بهتر گرچه از نظر شرعی دین و دنیا با یکدیگر ضدیتی نداشتند، اما باید بین آنها توازن و هماهنگی صورت می گرفت تا حقوق عامه مورد توجه واقع شود. گفتیم مفهوم حقوق به شکلی که در مشروطه مورد توجه واقع می شد، اصلاً غربی بود. اما اینکه در ایران و با توجه به امکانات آن، این حقوق چگونه باید اجرا شود، مورد بحث بود. قانون عرفی ناظر به استقرار نهادهای مدنی برآمده از الزامات زندگی اجتماعی است و اخلاق اجتماعی که در آن نظم اجتماعی و رعایت حقوق شهروندان مدنظر قرار می گیرد، از نخستین اولویت های مشروطه با تعاریف اروپایی است. اما احکام شرعی ناظر بر اخلاق فردی و مناسبات فرد با مبدأ هستی است و اساساً حوزه نفوذ احکام یاد شده با یکدیگر متفاوت است.

از سویی ملامحمد آملی از همفکران شیخ فضل الله نوری، مشروطه را به طغیان زندیقان منسوب می کرد و می گفت سخنان آنها دعوت به کفر و الحاد است؛ و به همین دلیل مخالفین در زاویه حضرت عبدالعظیم گرد آمده اند، زیرا این دیدگاه ها را مغایر اسلام می دانند.(۱) سیدکاظم یزدی، مرجع تقلید مقیم نجف از «تجری مبتدعین و اشاعه کفریات ملحدین» سخن به میان می آورد که نتیجه آن چیزی جز «حریت موهومه» نخواهد بود. او اعلام داشت از این سخنان آرامشش به هم خورده و تشویش او زیاد گشته است. یزدی رفع کفریات و حفظ عقیده و اجرای قوانین قرآن و شریعت

۱- تاریخ مشروطه کسروی، ص۳۷۶.

ابـدیه محمـدیه را مهم ترین فریضه علما دانست که از طریق آن «دین و دماء» مسـلمین حفظ می شود.(۱) در این گفتارها هیچ وجه اشتراکی بین احکـام شـرع و حقوق موضوعه دیـده نمی شـد. به عبـارتی هر آنچه انـدکی رنگ و بوی غربی داشت مورد انکار قرار می گرفت و نقطه عزیمت هم حفظ اسـلام از انـدیشه های جدید بود. اختلاف در مورد مشـروطه ناشـی از برداشـت های متفاوتی بود که از انسان و حقوق او می شد، از نگاه طرفداران شـیخ حرّیت امری موهوم و از سـنخ امور عدمی به حساب می آمد.

برخلاـف ایـن اظهارنظرهـا آخونـد خراسـانی، شـیخ عبـدالله مازنـدرانی و میرزاحسـین تهرانی مجلس را برای رفـع ظلم ظـالم و فریادرسـی مظلومـان می خواسـتند و آن را از مصـادیق امر به معروف و نهی از منکر تلقی می کردنـد که بـاعث تقویت ملت و دولت و ازدیاد رفاه رعیت است و از طریق آن کیان دینی جامعه حفظ می شود. بنابراین مجلس عقلاً، شرعاً و عرفاً باید تشکیل می شد و «مخالف و معاند او مخالف شـرع انور و مجادل با صاحب شـریعت» تلقی می گردید. مراجع مشروطه خواه می گفتند هـدفشان حفـظ اسـلام است، اما این موضوع جز از طریق اعاده حقوق مردم ممکن نیست و ضامن حفظ حقوق مردم، مشـروطه است. زیرا مشـروطه حقوقی را که از مردم غصب شـده است به آنهـا بـازمی گردانـد، حقوقی که در اصل از طرف خداونـد به مردم داده شده و توسط سـلاطین نادیده گرفته شده است. این دیدگاه به نوعی نظریه حق مقاومت را از سوی مردم علیه ظلم به رسـمیت می شـناسد، معیـار مقـاومت در برابر ظلم حقوق مردم است، این امر از زمینه هـای مشـترکی بود که می توانست بـاب برقراری گفتگو بین ایران و غرب را در بـاب حقوق موضوعه بگشایـد و زمینه را برای برقراری گفتگوهـایی عمیق تر در آینـده مهیا نمایـد. اما چون برای این دیـدگاه ها مبنای نظری وجود نـداشت و بالاتر این که نظریه حق مقاومت در این دید گاه ریشـه ای کاملاً شـرعی داشت نمی توانست تا پایان راه با مقوله ای که کاملاً عرفی بود از در گفتگوی برابر درآید. به هرحال از دید فقهی، حقوق امری خـدادادی دانسـته می شـد و مبنـای آن به صورت ابتـدایی به سـاحت قـدس بازمی گشت. در اینجا بود که اختلاف ظریفی در باب حقوق موضوعه شکل گرفت، در اروپا منشأ حقوق

۱- لوایح....، صص۶۸-۶۷.

موضوعه صاحب شریعت تلقی نمی شد، این امر به عقول خود مردم تعلق داشت تا در امور خود نظاره کنند و طبق مصالح خویش آن حقوق را به تصویب رسانند فارغ از این که بین آنها و شرع تمایزی وجود دارد یا خیر. در نزد فقهای شیعه حقوق مردم امری خدادادی دانسته می شد که از طرف سلاطین نادیده گرفته شده و این حقوق باید به مردم بازپس داده شوند. بنابراین ریشه حقوق حتی نزد علمای مشروطه خواه در دین و شرع نهفته بود و این تعریف بود که در آینده با چالش های زیادی روبرو شد.

به هر حال نقطه عزیمت این دسته افراد «حقوق مردم» بود، آنها شرع را در قالب اوامر و نواهی و حرام و حلال شرعی خلاصه نمی کردند، بلکه دایره آن را به حوزه اجتماع و سیاست هم تسری می دادند، امری که البته در تاریخ اسلامی بی سابقه نبود، اما مدت ها بود که مغفول واقع شده بود. با این وجود باز هم این همه تأکید بر حقوق مردم ناشی از روح زمانه بود تا صرف مباحث شرعی. اینک نقض حقوق مردم و زیر پا گذاشتن خواسته های بدیهی و طبیعی آنان از بزرگترین منکرات به حساب می آمد. برخلاف این عده، شیخ فضل الله نوری اساساً هرگونه قانون عرفی را که منشأ اروپایی داشت منافی قواعد اسلام می دانست و می گفت جامعه ایران به دلیل ویژگی های خود مستعد مجلس شورای ملی نیست و تا زمانی که این ویژگی ها باقی است از مجلس چیزی جز هرج و مرج عاید نخواهد شد. از د ید وی و جود مذاهب مختلف عمده ترین ویژگی جامعه ایران بود که اگر مشروطه پا می گرفت آنها برای خود حق اظهار نظر قائل می شدند، امری که از نظر شیخ ناپذیرفتنی بود. او هشدار می داد اگر آزادی به بوته اجرا گذاشته شود، این فقط شیعیان نیستند که آزادانه اظهار نظر خواهند کرد، بلکه پیروان سایر مذاهب و فرق هم این حقوق را برای خود محفوظ خواهند دانست. نتیجه این امر هرج و مرج خواهد بود و در آن صورت احدی بر جان و مال و عز و عرض خود آسوده نخواهد ماند. این تعریف شیخ از مصلحت مردم ایران بود، او مشروطه را منافی مصالح دینی می دانست.

از نظر شیخ، حفظ آرامش مردم و مملکت، مستلزم وجود قوای نظامی بود؛ در حالی که تعداد نفرات قشون ایران کافی نبود. پس در نتیجه آزادی ایلات سر به طغیان بر داشته، راه ها راناامن می کردند. طبق این نظر از اعطای مشروطه چیزی جز

قتل و غارت عاید نمی شد و کشور در معرض هرج و مرج قرار می گرفت. برای جلوگیری از این موضوع راهی نیست جز این که «سلطان ذی شوکت مملکت» تقویت شود و به علوّ همت آن اعلیحضرت، سپاه کافی برای جلوگیری از هرج و مرج مهیا گردد.(۱) معضل مهم، دریافت شیخ از مقوله آزادی بود. آزادی همراه و مرادف با مسئولیت است و مراد از آن رهایی از قوانین و ضوابط اجتماعی نیست. آزادی حفظ حقوق اجتماعی را می طلبد و نه زیر پا گذاشتن آن را. اگر انسان ها به مسئولیت و وظایف خود واقف باشند و حقوق خود را بدانند، هرگز حقوق دیگری را پایمال نخواهند کرد. هرج و مرج و طغیان وقتی صورت می گیرد که کلیه امکانات محدود به عده ای خاص باشد. بدیهی است زندگی کردن در چنین جامعه ای بسیار آسان تر از ادامه حیات در جامعه ای است که مسئولیت و حفظ حقوق دیگری سرلوحه کار قرار می گیرد. در آزادی محدودیت هایی وجود دارد که مانع از خودسری می شود؛ به همین دلیل زندگی مسئولانه دشوارتر از زندگی کردن توأم با بی اعتنایی به حقوق شهروندی دیگران است. طغیان ایلات در ایران برای آن بود که هر کدام برای خویش داعیه حکمروایی داشتند و در این زمینه هیچ قیدی آنها را محدود نمی کرد، زیرا معنای ملت هنوز در اذهان جای نگرفته بود و حفظ مصالح کلی کشور جای خود را به حفظ منافع فردی می داد. اما مشروطه یعنی اجرای قانون، و در آن صورت حد و مرز و تکالیف و وظایف فردی و اجتماعی مشخص می گردید و مانع از ایجاد بحران های موسمی می شد.

رعایت حقوق دیگران موکول به وجود و رعایت اخلاق اجتماعی است؛ امری که هرگز در ایران تجربه نشده بود. فرد در اجتماع دارای حقوقی است، اما زندگی در اجتماع الزاماتی دارد که مهم ترین آنها حفظ نظم برای بقای آسایش دیگران است. اصلاً بنیاد جامعه مبتنی بر دانستن حق خود و حقوق جامعه است و فرد نمی تواند حقی را مطالبه کند که مغایر با نظم اجتماعی و حق دیگران باشد. پس احترام به موازین و میثاق های اجتماعی مهم ترین وجه زندگی مدنی است؛ بنابراین گردهم آمدن جماعتی بدون ضابطه دور یکدیگر به معنای تشکیل جامعه نیست. جامعه قیود

۱- تذکره الجاهل....، صص۲۳-۲۱.

ویژه خود را دارد که آن را از حیات بدون ضابطه جامعه ایلیاتی جدا می سازد. قوانین مشروطه در حقیقت برای استقرار نظم اجتماعی در پرتو تعریف حقوق شهروندی بود و اگر اجرا می شد به جای بی نظمی، استقرار نظم را به ارمغان می آورد. نظمی که حافظ حقوق فرد و جمع بود. اما در ایران همان طور که شیخ فضل الله نوری هم اشاره می کرد، به دنبال مشروطه هرج و مرج بروز کرد و به قول مخبرالسلطنه هدایت هر کس بهتر فحش می داد مشروطه طلب تر تلقی می شد؛ این موضوع ناشی از سوءتفاهم درباره مفهوم آزادی بود که هر کس گمان می کرد آزادی یعنی اینکه هر سخن غیرمسئولانه ای را می توان بر زبان جاری ساخت.

با این بحث این نتیجه به دست می آید که گفتگو بین خود ایرانی ها برای نیل به معیاری برای تعریف مصالح ملّی بر هر گفتگوی دیگری رجحان داشت. وفاق اجتماعی و رواج اخلاق مدنی مقدمه هرگونه تفاهم بود که به این سادگی ها نیز به دست نمی آمد و باید تلاش های زیادی مصروف این مهم می شد.

نمایندگان مجلس اول همین مضمون را در پاسخ متحصنین حضرت عبدالعظیم بیان داشتند. آنها گفتند آزادی یعنی حق بیان در «مصالح عامه» یعنی حقوقی را که مردم در برابر حکومت دارند بازستانند، نه این که هر کسی هر سخنی خواست بر زبان آورد و غیرمسئولانه اظهار نظر کند. حتی صریحاً گفتند منظور از قانون گذاری تغییر و تبدیل احکام شرعی نیست؛ لوایح قانونی هم به شرط عدم مغایرت با شرع تصویب می شوند، زیرا احکام شرعی مصون از تعرض است و دین خدا مورد خدشه واقع نخواهد شد. این موضوع حقیقت نداشت و هر کس هر چه می خواست می گفت، بدون این که بازخواستی در بین باشد. علت این بود که مفاهیم جدید نهادینه نشده بود. هر کس مشروطه را برای تأمین خواسته های خود می خواست و نه برای مصلحت عمومی. از مصالح عامه ای هم که سخن گفته می شد، ذهنیتی وجود نداشت و تعریفی از مصلحت مردم در دست نبود؛ هر کس به آسانی می توانست نظر شخصی خود را مصلحت مردم تلقی کند.

شیخ فضل الله نوری حقیقت مشروطه غرب را به خوبی می دانست. او به درستی، بین مشروطه غرب و باورهای رایج دینی نسبتی نمی دید و بر این نکته وقوف داشت که عرصه قانون گذاری عرصه نسبیت است و قانون دائماً در معرض تغییر و تحول قرار می گیرد و بنا به مقتضیات زمان چیزی از آن کم می شود یا به آن اضافه می گردد. قانون

عرفی متکفل اداره جامعه است و اداره جامعه به گونه ای است که هر زمان الزامات خاص خود را می طلبد. او پیشاپیش این روند را محکوم می دانست، زیرا انتخاب شوندگان از هر جا در مرکز کشور جمع می شوند و با عقل عرفی قانون گذاری می کنند؛ اینها به مقتضیات عصر نظر می افکنند و با اکثریت آرا قانونی می نویسند، بدون این که به موافقت یا مخالفت آن با شرع کاری داشته باشند. به قول شیخ این عده آنچه را که به نظر شان نیکو و مستحسن می آید، فقط با ضابطه اکثریت آرا قانون کشوری قرار می دهند و تنها شرط این است که مبتنی بر آزادی و مساوات باشد و غیر این ضوابط چیزی را مورد توجه قرار نمی دهند.(۱) این داوری شیخ کاملاً- صحت داشت. زیرا در غرب بین حوزه دین و سیاست تفکیک قائل می شدند، آنها دینداری را امری خصوصی در روابط شخص مکلف با خداوند می دیدند؛ حال آنکه عرصه سیاست حوزه عمومی است و برخلاف احکام شرعی مسیحیت موضوع آن امر دنیاست. هر قانونی که بهتر بتواند نظم و انتظام دنیایی را تأمین کند، مورد استقبال قرار می گیرد فارغ از این که با احکام شرع مسیح انطباق داشته باشد یا خیر. انسان ها حتی در پذیرش یا رد عقاید دینی آزادند و کسی نمی تواند آنها را به تبعیت از دینی خاص وادار کند. اما در ایران، مشروطه خواهان به این موضوع مهم توجه نداشتند که در اسلام، برخلاف مسیحیت، دنیا نادیده گرفته نشده است. در متون اسلامی دنیا مزرعه آخرت است؛ بنابراین ضرورت دارد در مورد آن توجه کافی مبذول گردد. با این وصف توجه به دنیا نه امری غیردینی بلکه کاملاً- دینی است و کسانی که به دنیا پشت می کنند و به جای آن سراسر عمر را حتی به عبادت می پردازند نکوهش شده اند. پس روی آوردن به سیاست در اسلام مغایرتی با دین نداشت و عرفی شدن در این قلمرو نمی تواند محلی از اعراب داشته باشد. این که قانون گذار می تواند با اتکاء به عرف عمل نماید، امری غیرشرعی نیست و عمل به عرف امری مذموم و نکوهیده نبوده است مشروط به اینکه با شرع ضدیت نداشته باشد، نه اینکه لزوماً عرف کاملاً منطبق با شرع باشد. شیخ استحسان را رد می کرد و در این زمینه رویکردی کاملاً شرعی داشت. زیرا قیاس و استحسان از ادله شیعه برای استنباط احکام نیست؛ همین مقوله بود که واکنش او را در برابر مشروطه بیش از پیش

۱- پیشین، ص۳۲.

برمی انگیخت، زیرا به نظر شیخ انتخابات و قانون گذاری از مصادیق استحسان عقلی شمرده می شد که در شرع شیعه مردود است.

شیخ همیشه بر این معنا پای می فشرد که احکام فقهی ابدی اند. به همین دلیل این که قوانین شرعی باید با اوضاع و احوال عصر انطباق داده شوند صریحاً مورد ایراد او قرار می گرفت و «آن را یکی از عوامل وحشت رؤسای روحانی و قاطبه مقدسین و متدینین می دانست». هدف شیخ حفظ خلوص شریعت شیعه بود و هر آن چیزی که این خلوص را مورد مخاطره قرار می داد، با مخالفت وی مواجه می شد. شیخ به هیچ وجه بر آن نبود تا از مطلق العنان بودن سلطنت د فاع کند. در حقیقت شیخ هم مثل اعقاب خود، سلطان را «بانی ملک عاریه» (۱)می دانست، به همین دلیل بود که چنین شخصی باید مشروعیت خود را از نهاد دینی به دست می آورد که البته این نهاد هم در اختیار روحانیت بود. از طرفی او با «پارلمنت فرنگ» (۲)هم مخالفت داشت، زیرا آن را هم باعث خدشه دار شدن احکام شریعت می دید.

او تصویب قانون با اکثریت آرا را غیرشرعی و منافی با اقرار به نبوت و خاتمیت و کمال دین می دانست و می گفت قانون گذاری یعنی چیزی وجود دارد که در شریعت نیست، حال آن که شریعت کلیه ابعاد زندگی انسان را از تولد تا مرگ دربرمی گیرد و قانونی نیست که ما به الابتلاء مردم باشد و در شرع از آن سخنی نرفته باشد. شیخ حتی(۳) تصویب قانون به شرط عدم مغایرت با شرع را از طرف اهل عرف نمی پذیرفت و می گفت این امر در حوزه وظایف مجتهدین است و اگر نمایندگان در آن دخالت نمایند این دخالت از مصادیق استحسان عقلی به شمار می رود و حرام است؛ زیرا در فقه شیعه فقط قرآن، حدیث، اجماع و عقل حجیت دارند و قیاس و استحسان که از ادله فقهی اهل سنت هستند، حرام اند. (۴)

شیخ می گفت اگر کسی مدعی قانون گذاری شود، معنی اش این است که می تواند مثل قوانین شریعت وضع نماید و اگر کسی خود را قادر به این معنا بداند، در

۱- محمد بن سلیمان تنکابنی: قصص العلماء، تهران، انتشارات اسلامیه، بی تا، ص۲۶۷

۲- تذکره...، صص۵-۴.

۳- تذکره...، ص۷.

۴- همان، ص۵.

حقیقت نبوت را انکار کرده است. از طرفی اگر گمان برده شود مقتضیات زمان تغییردهنده یا مکمل قوانین شریعت است، باز هم چنین شخصی از دایره اسلامیت خارج است، زیرا پیامبر خاتم انبیاست و قانون او ختم قوانین است و «خاتم آن کسی است که آنچه مقتضی صلاح حال عباد است الی یوم الصور به سوی او وحی شده باشد و دین را کامل کرده باشد».(۱) انکار خاتمیت کفر است، جعل قانون هم کفر به حساب می آید، حال این قانون چه جزئی باشد یا کلی تفاوتی نمی کند و هیچ کس حق جعل قانون ندارد.(۲)اگر مسلمانی معتقد به جعل قانون باشد، مرتد است و احکام اربعه مرتد بر او جاری می شود.

شیخ می پذیرفت کلیات و ارزش های دینی همان چیزهایی است که از طرف پیامبر(ص) به مردم ابلاغ شده است، اما این را نمی پذیرفت که اجرای آن کلیات منوط به شرایط اجتماعی است و در هر عصری نحوه اجرا با دوره دیگر متفاوت است. او نهاد قانون گذار یعنی مجلس را شدیداً مورد حمله قرار می داد و آن را در کنار آزادی و مساوات متعلق به اروپاییها می دانست. او به درستی خاطرنشان می کرد در غرب این قوانین الهی نیستند که منشأ اثرند، بلکه به علت عدم پای بندی به شریعت ناچار از قانون گذاری هستند تا سیاستگذاری خود را بر اساس آن انجام دهند، در غیر این صورت نظم زندگیشان مختل خواهد شد. پس برای تکمیل خلأ موجود ناچار از مشروطیت هستند و مشروطیت هم یعنی اینکه قوانین به دلیل خصلت بشری، از نقص مبرا نیستند و باید اصلاح شوند؛(۳) امری که در دنیای شیعه وجود ندارد. در برابر، او بر قانون اساسی اسلامی پای می فشرد، یعنی اینکه احکام شرعی جامه قانون به خود پوشند و اجرای آنها ضروری و الزامی شود. او می گفت اگر منظور از قانون اساسی اصلاحات دولتی است، اشکالی در آن نیست اما اگر قانون اساسی فرانسه ترجمه شود باید برای حفظ اسلام تدبیری اندیشید و چاره کار حضور علما در مجلس است. منظور این بود تا قوانین شریعت که تاکنون اجرا نمی شد، شکل قانونی گرفته و به بوته اجرا در آید.(۴) شیخ معتقد بود مجلس از مصادیق وکالت طبق

۱- همان منبع، همان صفحه.

۲- لوایح...، صص۳۳و۵۶.

۳- پیشین، ص ۵۰.

۴- تذکره...، صص ۱۴-۱۲.

شریعت شیعه نیست، زیرا وکلاـ فقط در مواردی می تواننـد اظهار نظر کننـد که موکل به آنها اجازه داده است و در کاری که موکـل حق اظهار نظر نـدارد مثل احکام قضایی و جزایی، وکیل هم حق اظهار نظر نـدارد و دخالت در این موضوعات، دخالت در امور شرعی و خارج از حوزه وظایف نمایندگی است.

منظور این است که احکام شـرعی ثابتنـد و در اجرای آنها بین وکیل و موکل تفاوتی نیست، موکل نمی تواند از وکیل بخواهد در امری که حکم آن از نظر شـرعی مشـخص است اظهارنظر کنـد، پس وقتی خود موکل نمی تواند اظهار نظری خلاف شـرع نمایـد، به طریق اولی وکیـل او هم نمی توانـد. شـیخ آزادی قلم و بیـان را هم مورد حمله قرار می داد و آن را از جهات متعـدد مغایر قوانین الهی می دید. او می گفت به عنوان آزادی بر اسـلام طعن می زنند، در منابر، مجامع و جراید کلمات کفرآمیز می گویند و می نویسـند، ضروریات اسلام را مورد انکار قرار می دهند،(۱) قانون را مثل قرآن محترم می شـمرند و منکرات را در معابر شـیوع می دهند. شیخ منکر مساوات بود و می گفت مساوات یعنی اینکه مسلمان و غیرمسلمان در برابر قانون مساوی اند، حـال آن کـه عـدل الهی مبتنی بر اختلاـف حقـوق (۲)اسـت یعنی پیروان ادیـان مختلـف در برابر احکـام شـرعی مسـاوی نیستند.(۳)مثلاًـ حکم قصـاص در مورد مسـلمان و غیرمسـلمان یکی نیست. از طرفی اسـلام مبتنی بر عبودیت است، نه اختیـار و آزادی، بنابراین آزادی بیان و قلم مردود است.

علمای طرفـدار مشـروطه گفته بودند مشـروطه و مجلس برای آن بنا شده اند تا امر به معروف و نهی از منکر انجام گیرد، حوزه دین حفـظ گردد و حق مظلومـان گرفته شود. شـیخ معتقـد بود حـتی اگر هزار مجتهـد چنین اظهـارنظری نماینـد ولی مسـلمانی مشاهده کند که تأسـیس مجلس برای مسدود ساختن امر به معروف و نهی از منکر است - زیرا که اساس آن بر آزادی است - فتوای چنین مجتهـدینی لازم العمل نخواهد بود.(۴) دیگر زیان های آزادی از دیـد شـیخ این بود که فحشا رواج پیـدا می کند، شرب خمر و مفاسد

۱- پیشین، صص ۱۱-۱۰.

۲- همان، ص ۹.

۳- وحید، دوره چهاردهم، شماره۹۴، اسفند ۱۳۵۵، نامه حسنعلی برهان، صص ۲۵-۲۴.

۴- رساله حرمت مشروطه در: دکتر مهـدی ملک زاده: تاریـخ انقلاب مشـروطیت ایران، ج۴، کتابخانه سـقراط، تهران، ۱۳۲۸، ص ۲۱۰.

دیگر به اجتماع راه می یابد، مردم افسارگسیخته خواهند شد و نسبت به مبانی شریعت بی اعتنا خواهند شد. مشروطه از دید وی فتنه ای بود که توسط دهری مذهب ها و پیروان فرق جدید به ایران راه یافته بود و این گروه آن را به نوعی به مردم ارائه دادند که همه فریفته اش شدند(۱)، اما چیزی نخواهد گذشت که آزادی مطلق رواج پیدا خواهد کرد، منکرات مجاز خواهند شد، مسکرات مباح، زنان بی حجاب، شریعت منسوخ و قرآن مهجور خواهد شد...(۲) اگر مساوات اجرا شود احکام اسلامی در باب قصاص معلق خواهد ماند، آن گاه مسلمان و کافر ذمی با یکدیگر برابر خواهند شد. در صورتی که چنین حادثه ای اتفاق افتد ازدواج بین طرفداران مذاهب مختلف با مسلمانان رواج خواهد یافت، امری که با شریعت معارض است. اگر مساوات اجرا شود بین مسلمان و غیرمسلمان تفاوتی نخواهد بود، احکام مرتد دیگر اجرا نخواهد شد و با این که در احکامی مثل دیات بین مسلمان و نامسلمان تفاوت وجود دارد، بر اثر اندیشه مساوات این اختلافات از بین خواهد رفت و احکام دینی اجرا نخواهد شد.

با این که تصریح شده بود طبق اصل مساوات، مردم ایران در برابر قوانین دولتی دارای حقوق مساوی هستند،(۳) و در حقیقت تصریح شد منظور از برابری، نقض اصلی از اصول شریعت نیست و مردم فقط در برابر قوانین عرف مساوی هستند، اما بدبینی ها هم چنان وجود داشت. نمایندگان گفته بودند قوانین مجلس قابل تغییر است، منظور آنها در اینجا هم قوانین عرفی بود. اما شیخ نوشت: «این که می گویند مواد قانونی قابل تغییر است، آیا این تغییر از اسلام به کفر یا بالعکس است» و البته از دید وی بی معنی بودن این امر واضح بود. (۴)

پیش از این قانون اساسی را برای ملاحظه عدم مغایرت آن با شرع نزد آخوند خراسانی، شیخ عبدالله مازندرانی و میرزاحسین تهرانی در نجف فرستاده بودند و مراجع عدم مغایرت آن را با شرع امضا کردند.(۵)آخوند آن قدر به مجلس اعتماد داشت که وقتی

۱- همان، ص۲۰۸.

۲- تذکره، ص۳۵.

۳- مهدیقلی هدایت: گزارش ایران، ج۴، بی نا، تهران، ۱۳۱۷، ص۲۸.

۴- آقا نجفی قوچانی: سیاحت شرق، به کوشش علی شاکری، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲، ص۳۶۶.

۵- حبل المتین، ۱۴جمادی الاولی ۱۳۲۵، ش۴۴.

گفتند یکی از مواد متمم قانون اساسی حضور پنج تن از علما برای تطبیق قوانین با شرع است، خاطرنشان کرد این کار بیهوده ای است زیرا متجاوز از سی تن از علما در مجلس هستند و به علاوه مردم می توانند چند تن از علما را وکالت دهند و به مجلس فرستند.(۱) یعنی در ابتدای امر و وقتی هنوز بسیاری از حوادث روی نداده بود، مراجع حتی در این حد هم حاضر به درگیری در مسائل داخلی ایران نبودند و به ضمانت اسلامیت قوانین و حداقل عدم مغایرت آنها با شرع ایمان داشتند.

از نمایندگانی که به شبهات شیخ و یارانش پاسخ داد، میرزا فضلعلی آقا بود، او صریحاً گفت قرار نیست جز قوانین موضوعه عرفی، چیزی در صحن مجلس تصویب شود و قوانین با شرع مغایرتی نخواهند داشت. وظیفه مجلس تدوین قوانینی است که جلو خودسری و استبداد را بگیرد. از نظر او قانون گذاری مباح شمردن حلال و حرام شرعی نیست و احکام شرع تا ابد به قوت خود باقی خواهند ماند. خاطرنشان شد احکام شرع بر دو دسته اند: آنهایی که کلیاتشان مطرح شده است و تعیین مصادیق را طبق شرایط عصر بر عهده اهل عرف گذاشته اند و دیگر اموری که اصالتاً مباحند و التزام به انجام و یا ترک آنها از طرف شارع مقرر شده است و وجوب آنها مسلم است. پس هیچ حکم قانونی مجلس مخالف شرع نخواهد بود، و حتی در احکام عرفی آنهایی مورد نظر است که با شرع مخالفتی ندارد.(۲) بدیهی است شیخ در برابر این استدلالات قانع نشد. پس طباطبایی گفت وی جز تخریب اساس مشروطیت غرضی دیگر ندارد(۳)، مازندرانی از مراجع ثلاثه مقیم نجف بست نشینی شیخ را در حرم حضرت عبدالعظیم نکوهید و در نامه ای خطاب به شیخ مهدی نجم آبادی مجلس را مورد حمایت قرار داد؛ زیرا از دید وی اساس مجلس بر اصلاح حال مردم و تحدید ظلم بود. دوام مجلس لازم شمرده شد، چون «از مراتب نهی از منکر است» و تخریب بنای آن در حد مخالفت با صاحب شریعت دانسته شد. آخوند خراسانی دستور داد علی رغم نارضایتی اش از رفتار شیخ، مردم (۴)

۱- مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره اوّل، سه شنبه ۲۷ جمادی الاولی ۱۳۲۵ قمری، ص۳۵.

۲- پیشین، سه شنبه ۲۰ جمادی الاولی ۱۳۲۵، ص۲۰۱.

۳- صور اسرافیل، ۱۲رجب ۱۳۲۵، ش۱۱، ص۱.

۴- حبل المتین، ۲۲رجب سال ۱۳۲۵، ش۱۰۵.

با او و همراهانش به مسامحه رفتار نمایند و این در حالی بود که شیخ هم چنان اعتقاد داشت تلاش برای برقراری مشروطه، سعی در نابودی دین است و می گفت اگر مسلمانی این کار را انجام دهد، مرتد است و احکام اربعه مرتد بر او باید جاری شود، «هر که باشد»(۱). او هم چنان باور داشت مشروطه، غایتی جز نابودی دین نخواهد داشت.

حقیقت این است چیزی که شیخ در مورد مشروطه می گفت با واقعیات بسیار نزدیکتر بود. مشروطه پرسشی نبود که توسط خود ایرانی ها طرح شده باشد. مشروطه ایرانی عبارت بود از مجموعه ای سوءتفاهمات از طرف بسیاری از دست اندرکاران آن؛ به گونه ای که از مبانی و اساس آن تا سال ها بعد اطلاعی به هم نرسید و تصور بر این بود مشروطه آن است که هر کس هر طور میل دارد با دیگران رفتار نماید. این امر ریشه در یک سلسله موانع نظری داشت که فهم مشروطه را برای بسیاری ناممکن می ساخت؛ نخست در بین روحانیون موافق، مشروطه امری مستحدثه به شمار می آمد که باید تکلیف شرعی آن روشن می شد. این مقوله باعث شد به رغم مباحث فراوان در ضرورت استقرار حقوق مورد قبول غربی ها درباره انسان و جامعه، نسبت آن حقوق با حیث تاریخی و وضع فکری ایرانیان در بوته اجمال باقی بماند. در این دوره، از مبانی تفکر جدید هیچ گونه بحثی به میان نیامد و هدف طرفین توجیه نظر خود و مجاب کردن طرف مقابل بود تا تأسیس اندیشه ای که ریشه ای پایدار در سنت و الزامات آن داشته باشد. بدیهی است با تلقی شیخ فضل الله نوری از مشروطه و الزامات آن- که به میزان زیادی هم درست بودند- راه هرگونه گفتگویی بین ایران و فرهنگ غرب بسته بود و تحت هیچ شرایطی این امر محقق نمی شد.

فصل سوم/ اوضاع ایران در مشروطه اول

شهرآشوبی انجمن ها

۱- تاریخ مشروطه ملک زاده، ج۴، صص ۲۱۰-۲۰۹.

فصل سوم

اوضاع ایران در مشروطه اول

شهرآشوبی انجمن ها

به دنبال مرگ مظفرالدین شاه و پس از صدور دستخط مشروطه، تشکیلاتی موسوم به کمیته انقلاب تأسیس شد. اعضای این کمیته عبارت بودنـد از: ملک المتکلمین، سیدجمال الـدین واعظ، میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل، سیدمحمدرضا مساوات، سیدحسن تقی زاده، میرزا ابراهیم خـان حکیم الملـک، سیدعبدالرحیم خلخـالی، سید جلیل ا ردبیلی، معاضـد السلطنه پیرنیا، سلیمان خان میکده، حسینقلی خان نواب، علی اکبرخان دهخدا، میرزا ابراهیم آقا منشی سفارت فرانسه، داودخان ارمنی، ادیب السلطنه سمیعی و نصرت السلطان برادر میرزا کریم خان رشتی از خاندان آل امشه. جلسات کمیته در نیمه های شب در منزل حکیمی تشکیل می شـد و همه قبـل از طلوع آفتـاب متفرق می شدنـد. میرزامحمـد نجات، حسین پرویز و محسن نجم آبادی رابطین کمیته با نیروهای خارج از آن بودنـد. نخستین اقـدام این کمیته تشکیل نیرویی به نام مجاهـدین و سرباز ملّی بود. تهیه اسلحه و آموزش نظامی جوانان از جمله اقدامات آنها بود. عبدالحسین تیمورتاش ملقب به سردارمعظم خراسانی، اسدالله خان ابوالفتح زاده و ابراهیم خان منشی زاده کسانی بودند که نیروهای نظامی داوطلب را آموزش می دادند.(۱) در جلسات

۱- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، کتاب دوم، ص۴۱۹.

انجمن، نقشه هـای مبارزه با محمـدعلیشاه طراحی می شـد در حالی که وی ظاهراً با مشـروطه همراهی می کرد. همین جلسات، مقدمات و هسته های اولیه تشکیل حزب دمکرات را در دوره مجلس دوّم فراهم کرد. (۱)

در ایـن ایـام انجمـن هـای فراوانی تشـکیل شـد که مهم ترین آنهـا انجمن آذربایجـان، انجمن مظفری و انجمن برادران دروازه قزوین بودنـد. این انجمن هـا همه مسلح بودنـد و قبـل از مشـروطه فعالیت داشـتند، اما در دوره سـلطنت محمـد علیشاه افزایش چشـمگیری پیـدا کردنـد. بـه گزارش کتـاب آبی حـداقل یکصـد انجمـن در تهران فعـالیت داشـت کـه مهم ترین آنهـا انجمن آذربایجان به ریاست سید حسن تقی زاده بود و ۲۹۶۲ عضو داشت.(۲) این انجمن ها دائماً فعالیت می کردند و آموزش نظامی مهم ترین اقـدام آنـان بود. محـل انجمن آذربایجـان در خیابـان اکباتـان قرار داشت و تـا آخرین دوره حیات مجلس اوّل با شاه جنگیـد. شـعبه اصـلی ایـن انجمن کمیته دهشت بـود که وظیفه ترور مخـالفین را برعهـده گرفته بـود و در رأس آن حیـدرخان عمواوغلی قرار داشت. رقیب اصـلی انجمن آذربایجان جامع آدمیت بود که ریاست آن را عباسـقلی خان آدمیت عهده دار بود و مشـی اعتـدالی را توصـیه می کرد و از تنـدروی برحـذر می داشت. ملک المتکلمین سـخنگوی انجمن آذربایجان بود. شاعر مشـهور فرصت الدوله شـیرازی که گفته می شد بهایی است و نیز شاهزاده سـلیمان میرزا اسکندری و محمد خان کمال الملک نقـاش مشـهور از اعضـای این انجمن بودنـد. این انجمن به نـام اجتماعیون عامیون که برگردانی از سوسـیال دمکراسـی بود هم خوانـده می شـد. عملیـات تروریستی مهمی مثـل قتل اتابک امین السـلطان، صـدور فرمان قتل محمـد علیشاه در ۲۵ محرم سال ۱۳۲۶ و نیز جنگ و گریز روز گلوله باران مجلس، کار این انجمن بود. (۳)

عضو برجسـته انجمن آذربایجان معاضدالسـلطنه پیرنیا بود. او در آغاز خـدمات دولتی خود کنسول ایران در باکو بود و تا سال ۱۳۲۳ قمری در تفلیس و دیگر شهرهای قفقاز اقامت داشت (۴)و در بین «نخبگان قوم دوستان زیادی داشت». او خود

۱- ابراهیم حکیمی: در صحنهٔ انقلاب مشروطیت ایران، دورهٔ اطلاعات ماهانه، سال ۱۳۲۷.

۲- کتاب آبی، به کوشش احمد بشیری، ج ۱، نشر نو، تهران، ۱۳۶۳، ص۱۶۵.

۳- اسماعیل رائین: انجمن های سری در انقلاب مشروطیت ایران، بی نا، تهران، ۱۳۴۵، صص۱۵۶-۱۵۵.

۴- مبارزه با محمدعلیشاه، به کوشش ایرج افشار، انتشارات قومس، تهران، ۱۳۵۹، ص۵.

از بنیادگذاران انجمن آذربایجان و از «اعضاء مؤثر کمیته سری انقلاب ایران» بود. در ابتدا نیابت ریاست انجمن را بر عهده داشت و پس از کناره گیری تقی زاده رئیس آن شد.(۱) معاضدالسلطنه در دوره اوّل مجلس شورای ملّی عضو هیأت رئیسه بود و در عین حال ریاست اداره مباشرت مجلس را تصدی می کرد. این تشکیلات باید سازمان اداری مجلس را به وجود می آورد. در دوره سلطنت محمد علیشاه، معاضدالسلطنه به شدت علیه وی مبارزه کرد، اما بعد از انحلال مجلس اوّل به دستور شاه، معاضدالسلطنه به سفارت بریتانیا پناهنده شد و سپس به استانبول رفت و فعالیت های خود را ادامه داد. ریاست انجمن برادران دروازه قزوین با سلیمان خان میکده بود که گفتیم جلسات انجمن سری در منزل او تشکیل می شد.

محل انجمن مظفری یعنی خانه مسیح الملک شیرازی پدر سردار فاخر حکمت، در بهارستان واقع بود.(۲) یکی از مهم ترین انجمن های این دوره که در عین حال تندروترین آنان نیز به شمار می آمد انجمن بین الطلوعین بود که از حیث ترکیب اعضا بسیار جالب توجه به نظر می آمد. اکثر اعضای این انجمن به مشی ترور روی آوردند و برای این منظور کمیته هایی تشکیل دادند و برخی از همین ها بعداً از تشکیل دهندگان کمیته مجازات در دوره جنگ اوّل جهانی بودند. محمود ابراهیم خان منشی زاده، اسدالله خان ابوالفتح زاده، داوودخان علی آبادی همفکر میرزاجهانگیرخان شیرازی، سید محمد کمره ای، سیدعبدالرحیم خلخالی، سید جلیل اردبیلی، میرزا سلیمان خان میکده، میرزا ابراهیم خان تبریزی، ابراهیم حکیمی، محمدنظرخان مشکوه الممالک، حسین پرویز، میرزامحمد نجات، سیدحسن تقی زاده، میرزا قاسم خان صوراسرافیل، رکن الملک برادر حکیم الملک و محسن نجم آبادی اعضای مؤثر و مورد اطمینان انجمن بودند که در عین حال تندروترین طیف مشروطه خواهان را شامل می شدند. این انجمن در منزل شیخ مهدی نجم آبادی تشکیل جلسه می داد و علاوه بر افراد یاد شده، شیخ محمد بروجردی، یحیی دولت آبادی، ظهیرالسلطان برادر ظهیرالدوله و میرزا محمودخان پرورش نیز در آن شرکت می کردند. از بین این افراد منشی زاده، ابوالفتح زاده و

۱- حبل المتین (چاپ تهران)، ش ۱۶۶، مورخ ۱۳ شوال ۱۳۲۵ قمری

۲- تقریرات مصدق در زندان، به کوشش ایرج افشار، انتشارات فرهنگ ایران زمین، تهران، ۱۳۵۹، ص ۱۰

محمـدنظر خـان مشکوه الممالـک در انجمن غیرت عضویت داشـتند که توسـط میرزا ابراهیم آقـا وکیـل تـبریز و عضو مؤثر لژ بیـداری ایران هدایت و رهبری می شد.(۱) همـان طور که خواهیم دیـد همه این افراد در ظهور تحولات آتی نقش های بسـیار اساسی داشتند و بدون شناخت طرز سلوک و رفتار آنان راه بر هر تحلیلی در مورد حوادث این دوره بسته است.

بسیاری از اینان در زمره افراطی ترین جناح های مشـروطه بودنـد که هر روز بر اغتشاشات دامن می زدند. این گروه در شـکل دادن به درگیری هـای خیابـانی و نیز آشوب هـای اجتمـاعی و ترورهـای سیاسـی نقش درجه اول داشـتند. با اینکه از مشـروطه اروپایی دفاع می کردنـد، اما ابزار آنان برای پیشبرد اهـداف نه گفتگوهای اقناعی بلکه گلوله بود. به بهانه مشـروطه با هر کس می خواسـتند تسویه حساب می کردند و آن قدر در افراط غرق شدند که حتی مصالح خود را نیز به باد فراموشی سپردند. اکثر این اشخاص در زمره گردانندگان لژ بیداری ایران بودند؛ کسانی که سر نگونی حکومت قاجار را در سر می پروراندند.

به هر حـال در هر گوشه تهران انجمنی زاده شـد. در این انجمن هـا عـده ای داعیه اعتـدال داشـتند، گروهی مـدعی دمکراسـی بودنـد و هر کس هر کـاری را که خـود به مصـلحت می دانست انجـام می داد، بـدون اینکه به مصالـح عمـومی کشور توجهی داشـته باشد. به قول مخبرالسـلطنه هدایت هرکس بیش تر ناسـزا می گفت مشروطه خواه تر بود.(۲) حتی شاهزادگان و اعیان و اشـراف انجمن تشـکیل داده بودند. فرزندان روحانیان بزرگ بعضاً در این انجمن ها عضویت داشـتند. شـیخ محمد فرزند شیخ عبـدالله مازنـدرانی و شـیخ مهـدی فرزنـد شـیخ فضل الله نوری در زمره این افراد بودنـد. در بین آنان افرادی مثل ناظم الاسـلام کرمانی هم حضور داشتند، رهبری اینان با سیدمحمدصادق طباطبایی بود.(۳) آنها هر شب در منزل یکی از اعضا دور هم گرد می آمدند و مهم ترین فعالیت آنان رخنه در بریگاد قزاق یعنی تنها تشکیلات نظامی

۱- انجمن های سری در انقلاب مشروطیت ایران، ص۱۶۳.

۲- گزارش ایران، ص۱۸۶.

۳- ناظم الاسـلام کرمانی: تاریـخ بیداری ایرانیان، ج۲، به کوشـش علی اکبر سـعیدی سـیرجانی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶، صص۴۹۹-۴۹۸.

کشور بود. در این کار ابوالفتح زاده که خود پیش تر افسر قزاق به شمار می رفت بیش از همه موفق بود. او اعضای بریگاد را دور خود جمع می کرد و برای شان سخنرانی می نمود و بالاخره توانست عده ای را با خود همراه کند؛ به این شکل تشکیلاتی که زیر نظر روس ها قرار داشت به صفوف جنبشی که ماهیتی ضد روسی داشت ملحق می شد. به روایت ملک زاده میدان دار اصلی جنبش در این دوره، روشنفکران عضو کمیته انقلاب بودند که گرچه در اقلیت قرار داشتند، اما حوادث را هدایت می کردند.(۱) یک مورد از تصمیم های اینان برنامه ریزی برای قتل شیخ فضل الله نوری بود. در این تصمیم سیدجمال الدین واعظ، جهانگیرخان صوراسرافیل، قاضی قزوینی، میرزا ابراهیم منشی سفارت فرانسه، سیدمحمدرضا مساوات، یمین السلطنه و ملک المتکلمین شرکت داشتند. تصمیمی که به دست یکی از اوباش بازار تهران به نام کریم دواتگر عملی شد و فقط منجر به جراحت در رانِ شیخ گردید. شیخ بعد از بهبودی جراحت، ضارب خود را بخشید. توسل به گروه های اوباش برای پیشبرد اهداف سیاسی از ابتکارات تندروان دوره مشروطه بود. اوباش که خود در صفوف بیکاران بودند از فرصت به دست آمده بهره برداری می کردند، زیرا اساساً چیزی برای از دست دادن نداشتند. به همین دلیل به نام مشروطه نظم اجتماعی توسط اینان برهم زده می شد.

تقی زاده تعداد انجمن ها را در دوره اوج فعالیت آنها به ۱۴۴ مورد می رساند. (۲)به قول ایوانف فقط در تهران ۱۴۰ انجمن وجود داشت(۳)، دکتر مهدی ملک زاده تعداد این انجمن ها را فقط در تهران ۲۰۰ مورد می داند که تازه اینها کمیته مرکزی انجمن ها بودند. به قول کسروی بر اساس لوحه هایی که انجمن ها به هنگام گردهمایی در مدرسه سپهسالار فراهم کرده بودند ۱۸۰ انجمن در تهران وجود داشت. هر روز مردم انتظار بحرانی را می کشیدند و انجمن ها هر روز فتنه ای برپا می کردند. به همین دلیل در شوال ۱۳۲۵ محمد علیشاه رسماً تقاضا کرد این

۱- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، کتاب سوّم، ص ۵۱۰.

۲- سید حسن تقی زاده: سه خطابه دربارهٔ مشروطیت ایران، انتشارات باشگاه مهرگان، تهران، ۱۳۳۸، ص۴۴.

۳- ایوانف: انقلاب مشروطیت ایران، ترجمهٔ کاظم انصاری، شرکت سهامی کتاب های جیبی، تهران، ۲۵۳۷، ص۳۸.

انجمن ها منحل شوند، اما نمایندگان به استناد اصل ۲۱ متمم قانون اساسی که تصریح داشت «انجمن ها و اجتماعاتی که مولد فتنه دینی و دنیوی و مخل نظم نباشند در تمام مملکت آزاد است»، از این کار طفره رفتند.(۱) باید گفت اتفاقاً به دلیل اینکه این انجمن ها با اصل یاد شده تعارض داشتند می بایست ملغی می شدند، زیرا به تصریح کلیه منابع تاریخی این زمان انجمن های یادشده مهمترین موجب ناامنی و بحران سیاسی در کشور بودند. وقتی به فرمان محمدعلیشاه مجلس اول منحل شد، از این ده ها انجمنی که تولید بحران می کردند فقط تعداد انگشت شماری به مبارزه علیه او پرداختند.

به قول احتشام السلطنه «تشکیل انجمن های ایالتی و ولایتی که می توانست مایه قوام و دوام رژیم مشروطه بشود و با انجام تکالیف قانونی خود نقص مشهود مشروطیت را که سرانجام موجب سرخوردگی مردم از مجلس شد رفع کند، به کارهایی پرداخت که نه تنها خارج از تکالیف قانونی بود، بلکه بالفعل در تخریب آن اساس مقدس و ملی عامل اصلی و مؤثر بود».(۲) باز هم به قول او به همین دلیل بود که روز به روز مجلس مقام و موقعیت خود را در نزد مردم از دست داد و انجمن های ایالتی و ولایتی خود عامل دردسر شدند. این انجمن ها وظایف قانونی مجلس را برعهده گرفته بودند و اعتنایی به نهاد قانون گذاری نداشتند و از این جمله بود انجمن ایالتی تبریز که خود را مجلس شورای آذربایجان می نامید و مشکلات روزمره فراوانی تولید می کرد. (۳)

مهم تر این بود که برخلاف اصول مشروطه حتی برخی نمایندگان تکالیفی برای مجلس در نظر می گرفتند که با این نظام سیاسی تعارض داشت. از جمله سیدحسن تقی زاده می گفت نباید مجلس ایران را با پارلمان های کشورهای اروپایی که دویست – سیصد سال از تأسیس آنها می گذرد مقایسه کرد. در ایران نباید از مجلس خواست صرفاً بر دولت نظارت کند و دولت هم از مجلس رأی اعتماد بخواهد: «این مجلس از راه های عادی نمی تواند داخل کار شود، بلکه باید به یک قوه فوق العاده و پنجه

۱- روزنامه مجلس، شماره ۲۱۹ و نیز مذاکرات مجلس اول، ۲۴ شوال ۱۳۲۵.

۲- خاطرات احتشام السلطنه، به کوشش سید محمد مهدی موسوی، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۶۶، ص۵۹۳.

۳- همان، ص۵۹۴.

آهنینی مملکت را اصلاح نماید... چطور محمد علی پاشا در مصر، و ناپلئون در فرانسه کردند»(۱).

ضرورت روی آوردن به پنجه آهنین بارها و بارها در طول سالیان بعد هم مورد توجه برخی مشروطه خواهان قرار گرفت؛ زیرا در این ایام تحت لوای مشروطه به اندازه ای تندروی صورت گرفته بود که مردم و مسئولین به این ضرورت روی آورده بودند که لازم است مردی ظهور کند و کشور را امن سازد. بارها و بارها در همان دوره مجلس اول مسئله دخالت انجمن های غیر مسئول در مسائل مهم کشور مورد نقد قرار گرفت. طباطبایی در مجلس اول خاطرنشان کرد:

انجمن تبریز از حدود اختیارات خود تجاوز کرده و به کارهای ناروا پرداخته و باید دانست که در ایران جز یک مجلس شورای ملی، مقام دیگری نیست که صلاحیت این گونه مداخلات را داشته باشد و اگر کار به این منوال پیش برود مملکت دچار هرج و مرج خواهد شد.(۲)

یکی از نمایندگان به نام میرزا آقا مجاهد که از اقدامات خودسرانه انجمن ها برآشفته شده بود خاطر نشان کرد هر فعالیت سیاسی و اجتماعی باید تحت نظر مجلس باشد، زیرا این مجلس است که حق قانون گذاری دارد. او می خواست حد و حدود وظایف انجمن ها مشخص باشد تا در امور مجلس و دولت دخالت نکنند و از قوانین موضوعه مصوب مجلس تبعیت نمایند. در عین حال یادآوری کرد انجمن ها و مجلس لازم و ملزوم یکدیگرند، اما نباید در امور یکدیگر دخالتی داشته باشند.(۳) تقی زاده که خود در این زمان و نیز دوره های بعدی مشروطه در زمره جناح تندرو مجلس بود، سال ها بعد اعتراف کرد انجمن ها در کار دولت و مجلس بیش از اندازه دخالت می کردند(۴). به قول میرزا فضلعلی آقا که از نمایندگان معتدل مجلس بود «از گاو دو شاخه استبداد خلاص می شویم به گاو هزار شاخه مجاهدین یا

۱- مذاکرات مجلس شورای ملی، دورهٔ اول، ص۵۵۰ (۱۵ ربیع الثانی ۱۳۲۶).

۲- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ص۴۱۱.

۳- روزنامه مجلس، سال دوم، ش۷۶، ۱۵ صفر ۱۳۲۶.

۴- مجلهٔ سخن، بهمن سال ۱۳۴۴، نامهٔ تقی زاده به مجلهٔ سخن.

رؤسای... ایشان دچار می شویم»(۱). سر چارلز مارلینگ گزارش داد دخالت های زیان آور انجمن ها باعث شده است مجلس نتوانـد شایسـتگی لازم را از خود نشان دهد(۲). هارتویـگ کـاردار سـفارت روسـیه نیز گزارش داد قـدرت در تبریز عملاً در دستان انجمن محلی است که از سایر انجمن های ایران قدرتمندتر است و در تهران نیز شعبه ای دارد و کلیه نمایندگان مجلس گوش به فرمان آن هستند.(۳) سر سیسیل اسپرینگ رایس نیز گزارش داد انجمن ها حکومت و فرمانروایی واقعی را در ایران به دست دارند. (۴)

توده های اوباش و بیکاران، نیروی کاری این انجمن ها بودنـد، به قول احمد مجد الاسـلام کرمانی انجمن های تهران هر کدام برای ایـن کـه اهمیت خود را نشـان دهنـد تعـدادی از جوانـان بیکـار را مسـلح می کردنـد و در روزهـای معینی به مشـق وامی داشتند(۵). بهانه آنان صـیانت از مشـروطه بود و حال آنکه خودشان بیش از هر کس دیگری مشـروطه را مورد تهدید قرار می دادنـد. هر انجمنی برای خود تعـدادی فـدایی مسـلح داشت. کـار به جـایی رسـیده بود که پـاره ای انجمن هـا برای خود قانون تصویب می کردنـد و حتی بـا توسـل به زور آن را به اجرا درمی آوردنـد. مثلاًـ یکی از انجمن هـا نرخ نان و گوشت را تثبیت کرد، مقیـاس واحـد اوزان را اصـلاح نمود، محتکران را تحت تعقیب قرار داد و ذخیره گنـدم آنان را مصادره و بین مسـتمندان توزیع کرد(۶). کار به جایی رسـید که این انجمن ها به ادارات دولتی نامه می نوشتند و از آنها می خواستند تعداد کارمندان و میزان حقوق آنان را اعلام نماینـد تا در روزنامه درج شود.(۷) برخی انجمن هـا در مسائل قضایی و انتظامی دخالت می کردند و سرانجام کار به جایی ختم شد که اگر کسی در انجمنی عضویت داشت، هر کاری

۱- بحران دمکراسـی در مجلس اول، خـاطرات و نامه های خصوصـی میرزا فضـلعلی آقا تبریزی، به کوشـش غلامحسـین میرزا صالح، طرح نو، تهران، ۱۳۷۲، صص۵-۴.

۲- کتاب آبی، ج۱، به کوشش احمد بشیری، نشر نو، تهران، ۱۳۶۲، ص ۱۴۸

۳- ایوانف، صص۳۸-۳۷.

۴- کتاب آبی، ص۷۹.

۵- احمـد مجدالاسـلام کرمـانی: تاریـخ انحطـاط مجلس، به کوشـش محمود خلیـل پور، انتشـارات دانشـگاه اصـفهان، ۲۵۳۶، ص۸۴.

۶- ایوانف، ص۳۷.

۷- منصوره رفیعی: انجمن (ارگان انجمن تبریز)، نشر تاریخ ایران، تهران، ۱۳۶۲، ص۳۲.

می خواست می کرد و از تعقیب مصون بود. (۱)

به قول کسروی انجمن تبریز به جای عدلیه نشسته و به دادخواهی هایی که از تبریز و سایر مناطق این ایالت می رسید گوش می داد و به جای قاضی حکم صادر می کرد و مهم تر این که خود رأساً به امنیت شهر رسیدگی می نمود.(۲) از جمله در روزنامه انجمن آمده است که نانوایی را به دلیل کم فروشی به حکم انجمن «چوب کاری کامل نموده یک روز حبس نمودند» و یا اینکه قهوه خانه هایی را که شب ها در آن تریاک کشیده می شد بستند و انجمن به شکایت قهوه خانه داران هیچ وقعی ننهاد و به حکم اینکه فعالیت قهوه خانه ها به زیان ملت است اجازه بازگشایی به آنان داده نشد و البته احدی را جرأت مقابله نبود.(۳) به گزارش اسپرینگ رایس انجمن ها در گذر گاه های شهر تهران نگهبانانی گماشته بودند که از مردم اسم شب می پرسیدند و آنها را بازرسی می کردند.(۴) در موردی پس از تصویب متمم قانون اساسی در بیستم شوال سال ۱۳۲۵ برخی انجمن ها در صحن مجلس متحصن شدند و اعلام کردند اگر نظمیه از عهده تأمین نظم و امنیت شهر به درستی برنمی آید، حفظ و حراست و امنیت شهر به دست اینان سپرده شود. دیگر اینکه اگر مجلس نمی تواند پولی را که مقرر بود شاهزادگان و امرا بدهند کاملاً ـ دریافت کند این مهم را به انجمن ها بسپارد و نهایتاً این که انجمن ها آماده اند برای حفظ مشروطه قشون ملی داوطلب ترتیب دهند تا هرگاه مانعی پیش آمد به مقام مدافعه برآیند.(۵) بالاخره اینکه انجمن مرکزی تهران به رهبری ملک المتکلمین و ارشدالدوله به منظور قدرت نمایی در برابر احتشام السلطنه که از میانه روان مشروطه بود و با اقدامات انجمن های تندرو مخالف بود، متحصن شدند و پیشنهاد تشکیل قوای ملی و قشون مجاهد دادند(۶). احتشام السلطنه به مقابله با این تصمیم برخاست. او همچنین دعوت مشیرالدوله را برای عضویت در لژ بیداری ایران؛ که وی از آن به عنوان فراموشخانه نام می برد، رد

۱- تاریخ انحطاط مجلس، ص۴۴.

۲- . انقلاب مشروطیت ایران، ج۱، ص۱۸۲

۳- روزنامهٔ انجمن تبریز، ج۱، کتابخانهٔ ملی ایران، تهران، ۱۳۷۴، صص۸۸-۷۷.

۴- کتاب آّبی، ص۵۲.

۵- فریدون آدمیت: مجلس اول و بحران آزادی، انتشارات روشنگران، تهران، بی تا، ص۲۰۸

۶- خاطرات احتشام السلطنه، ص۶۲۲.

کرد(۱) و بالاخره توانست کمیسیون های مختلف مجلس را تشکیل دهد و مانع از خودسری گروه اقلیت مجلس شود و نیز تا حدی جلو خودسری های انجمن ها را بگیرد، گرچه سرانجام در این راه ناکام ماند.

مشروطه در مذبح تندروان

با این روال جنبشی که قرار بود برای تحقق حقوق مردم فعالیت نماید به سرعت به ضد خود بدل شد. مردم عادی به علاوه مردان مسلح از مشروطه و الزامات آن چیزی نمی دانستند. حرکات آنان تابع احساسات بود و با نظام استبدادی بیش تر سنخیت داشت تا نظام مشروطه. عوام فریبی بر هر چیز دیگر سبقت گرفته بود، به قول هدایت از صد تن مردم نود نفرشان نمی دانستند مشروطه چیست، باز هم به ادعای او به مردم وعده داده می شد در مشروطه نانی به دو زرع درازی و کبابی با یک وجب پهنا داده خواهد شد(۲). شاید چنین وعده خاصی داده نشده بود، اما واقعیت این است که مردم را به وعده هایی خالی از حیز امکان به دنبال سراب می فرستادند و احساسات بر عقلانیت چیره شده بود. اقشار حاشیه ای اجتماع در این میان نقش بسیار مخربی ایفا می کردند. این دسته های مفلوک که در شهرهای بزرگ پراکنده بودند و به امید به دست آوردن لقمه نانی پرسه می زدند و مشاغل پست را در اختیار داشتند، از فضای به دست آمده بهره بردند. هر کس می توانست اسلحه ای به دست می گرفت و از دیگران اخاذی می کرد، به ویژه این که اگر این دیگران اشراف و نجبا و شاهزادگان بودند. هر کس قدرت بیشتری در بدگویی داشت «آزادیخواه بود و اگر به مصلحت چیزی می گفت مستبد».(۳) در این دوره ابوالفتح زاده برای مشروطه خواهان اسلحه تهیه می کرد و ارباب فریدون زرتشتی به انجمن های مسلح کمک مالی می نمود.(۴) آن چه وجود داشت بیشتر فحش و ناسزا بود تا بحث عقلانی در مورد کیفیت برون رفت از بن بستی که به دنبال مشروطه، ایران را به کام

۱- همان، ص ۶۲۰

۲- گزارش ایران، ص۱۸۶.

۳- همان.

۴- اسماعیل رائین: حیدر خان عمو اوغلی، انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۵۲، ص۷۸.

خود فرو برده بود. سیدیعقوب انوار شیرازی در این میان نمونه ای بارز است. بعد از قتل ارباب فریدون، او شاه را مورد حمله قرار داد و وی را فرزند ام الخاقان نامید، کنایه از اینکه پدر او مظفرالدین شاه نیست و شاه زنازاده است!

همان طور که گفته شد، اکثر افرادی که از آنان یاد کردیم در لژ بیداری ایران عضویت و فعالیت داشتند. جهت گیری این لژ درست نقطه مقابل جامع آدمیت بود(۱). اگر جامع آدمیت بر فعالیت قانونی و مسالمت آمیز و مرحله به مرحله برای استقرار مشروطه پای می فشرد، لژ بیداری با ترکیب اعضای خود موضعی تندروانه داشت. لژ مزبور نخستین تشکیلات رسمیت یافته فراماسونری در ایران بود که شعبه ای از گرانداوریان فرانسه به شمار می رفت. ظاهراً فراماسون ها در مسائل دولتی و یا قانون گذاری مدنی و دینی مداخله نمی کردند و اعضای خود را وادار می کردند تا در ترقی علوم مشارکت نمایند. در بین تمام معارف بشری آنان اعضا را از مشارکت در مسائل سیاسی و دینی برحذر می داشتند، زیرا از دید آنها این دو مقوله بین افراد ملل جدایی می اندازد و بنای آزاد بالعکس برای اتحاد ملل کار می کند و نه تفرقه آنها. اما در عمل لژ بیداری ایران هم در مسائل دینی دخالت می کرد و هم این که اوضاع سیاسی را در جهت بحران سوق می داد. این لژ در ششم نوامبر سال ۱۹۰۷ برابر با ۱۳۲۴ قمری تأسیس شد و از اواخر سال ۱۳۲۵ شروع به فعالیت نمود و از سال ۱۳۲۶ فعالیت آن به شکل بی سابقه ای گسترش یافت.(۲)

لژ بیداری ایران در تحولات آتی نقش اساسی ایفا نمود. روشنفکران برجسته ای مثل محمدعلی فروغی در کنار سیاستمدارانی مثل حسینقلی خان نواب و افرادی مثل وحیدالملک شیبانی و حاج سید نصرالله تقوی و شیخ الرئیس قاجار از اعضای این لژ به شمار می رفتند. سید محمد صادق طباطبایی فرزند آیت الله سید محمد طباطبایی و کمال الملک نقاش مشهور نیز از اعضای آن به شمار می آمدند. شعار مهم آنها همان شعار برادری، برابری و آزادی بود که همه را فارغ از اختلافات دینی و یا سیاسی دور هم گرد می آورد. مهم اینکه اعضای این لژ لزوماً همه یک دست نبودند و از نظر

۱- برای آگاهی از دیدگاه های جامع آدمیت بنگرید به: فریدون آدمیت: فکر آزادی و مقدمهٔ نهضت مشروطیت، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۴۰.

۲- اسماعیل رائین: فراموشخانه و فراماسونری در ایران، ج۲، مؤسسهٔ تحقیقاتی رائین، تهران، ۱۳۴۷، ص۴۷

سیاسی برخی افراطی و برخی دیگر میانه رو بودند. حکیمی تحولات ایران در آستانه مشروطه به بعد را ناشی از فعالیت های فراماسون هایی می دانست که دست اتحاد به یکدیگر داده بودند و در پیشرفت منظور خود تلاش می کردند.(۱) با این وصف ظاهراً فعالیت های فراماسونری در ایران البته بدون ارتباط با لژهای اصلی در اروپا، حتی قبل از مشروطه وجود داشت. هانری رنه دو آلمانی نقل می کند در سال ۱۳۲۴ق در شهر مشهد فراموشخانه ای تأسیس شد که هدف اصلی آن اختلاف افکندن بین روحانیون شهر بود تا از قدرت و نفوذ آنان بکاهد. به قول او این تشکیلات با گراندلژهای اروپا بی ارتباط بود. (۲)اگر فعالیت انجمن ها علنی بود فعالیت لژ بیداری ایران کاملاً مخفیانه صورت می گرفت، باید زمانی دراز طی می شد تا معلوم شود پشت پرده فعالیت های تخریبی انجمن های مسلح مورد حمایت لژ بیداری ایران چه چیزی قرار دارد. این لژ پست ترین اقشار اجتماعی را به عنوان مشروطه در خدمت مقاصد خود گرفته بود، به همین دلیل هر روز بحرانی کشور را در کام خود فرو می برد.

در گیرودار خودسری انجمن ها و بی ثباتی اوضاع سیاسی و اجتماعی و تشتت آراء، خبر رسید به سوی کالسکه شاه که عازم دوشان تپه بود، نارنجک دست ساز پرتاب شده است. تروریست ها از گروه حیدر خان عمو اوغلی رئیس کمیته دهشت انجمن آذربایجان بودند که از مدت ها قبل در منزل ابوالفتح زاده کمین کرده بودند. ترور محمدعلیشاه نافرجام ماند، اما انجمن های آذربایجان، مظفری، برادران دروازه قزوین، شاه آباد و گروه موسوم به مجاهدین که در انتظار واکنش شاه بودند خود را بیش از پیش مسلح کردند. معلوم نبود این سلاح ها با کدام پول، از کدام منبع و چگونه بین مردم توزیع می شود. می خواستند توده های عوام را که البته بسیاری از آنان بیکار بودند و از این دست ماجراجویی ها استقبال می کردند، در برابر دستگاه بریگاد قزاق تجهیز نمایند. در اندک زمانی دو هزار مرد مسلح در تهران سازماندهی شدند و این همه به عنوان مشروطه صورت گرفت. کمتر کسی بود متعرض این نکته شود که در آن شرایط که آزادی بیان به هرج و مرج پهلو می زد چه نیازی به

۱- ابراهیم حکیمی: من مؤسس فراماسونری در ایران هستم، آسیای جوان، چهارشنبه ۲۷ خرداد ۱۳۳۱.

۲- هانری رنه دو آلمانی: سفرنامه از بختیاری تا خراسان، ترجمهٔ همایون فره وشی، امیرکبیر و ابن سینا، تهران، ۱۳۳۵، ص۶۱۸.

مسلح کردن مردان وجود دارد و اگر مشروطه برای آزادی بیان و قلم است، چرا از همان طریق برای برخورد با حریف استفاده نمی شود؟ اصلاً مگر چه حادثه غیرمتعارفی از سوی شاه روی داده بود که مردان مشروطه را به چنین واکنش های عصبی برانگیخته بود؟ عجب اینکه ترور شاه مملکت در مجلس هیچ واکنشی نداشت و کسی آن را محکوم نکرد؛ شاه گله کرد وقتی ارباب فریدون کشته شد مجلس عاملان قتل او را تحت تعقیب قرار داد، اما در برابر سوءقصد به او هیچ گونه اقدامی انجام نمی دهد. بعد از مدتی دو تن دستگیر و محاکمه گردیدند، عدلیه بعد از استنطاق متوجه شد دستگیر شدگان از نیروهای حیدرخان و از کارکنان کارخانه چراغ برق هستند.

اعترافات «حیدر» و سایر متهمان بی اساس تلقی شد و اصل مسئله را ساختگی و تحریک دربار دانستند و به این شکل اجازه ندادند مسئله پرتاب نارنجک تعقیب شود.(۱) جریان ترور نافرجام شاه از دید کاردار سفارت بریتانیا هم غیرمنتظره بود، زیرا شاه در این ایام اقدامی علیه مشروطه انجام نمی داد. مارلینگ گزارش داد این نارنجک ها در خارج کشور تهیه شده و عمل ترور کار تندروان مشروطه بوده است. (۲)

خلاصه اینکه تندروان مشروطه به جای اینکه این حادثه را محکوم نمایند، گفتند ماجرا زیر سر شاپشال یهودی روسی و معلم سرخانه دوران جوانی شاه بوده است.(۳) مدبرالممالک در حبل المتین نوشت، شاه شخصاً در این ماجرا دخالت داشته تا مجلس ملی را بی اعتبار کند(۴). درست در همین شرایط بود که مطبوعات به جای محکوم کردن حداقل اصل ترور انسانها، شرایط را با اقدامات خود بحرانی تر کردند. روزنامه مساوات مقاله شدیداللحنی علیه شاه نوشت و به مادر او نسبت های زشت داد. شاه دستور داد در عدلیه وکیلش با سیدمحمدرضا مساوات روبه رو شود و اگر مساوات نتوانست ادعاهای خود را ثابت نماید مجازات گردد. شاهزاده مؤید السلطنه محمدحسین میرزا وکیل شاه بود، مساوات هم می خواست ملک المتکلمین را وکیل

۱- حیات یحیی، ج ۲، ص۲۲۳.

۲- Marling to Grey, Telegraph, No. ۲۷۹, February ۲۹/۱۹۰۷, F.o. Ibid.

۳- ادوارد براون، ص ۱۹۰.

۴- حبل المتین، ش۱۴، سپتامبر ۱۹۰۸.

خود قرار دهـد. انجمن های مسـلح با محاکمه مساوات به مخالفت برخاسـتند و مـدعی شدند این محاکمه نشان می دهد حادثه بزرگی در شرف وقوع است. مطبوعات نسبت به نیات شاه ابراز بدگمانی کردند و از آن سوی علیرضاخان عضد الملک رئیس ایـل قاجـار از محمـدعلیشاه خواست از شـکایت خود صـرف نظر کنـد. شـاه پاسـخ داد: «جناب عضـدالملک، تقصـیرات مـدیر مساوات هر قـدر بزرگ باشـد ولی مقام شـما بزرگتر است، توسط شـما را درباره او قبول کردیم، من بعد بسـپارید از این گونه کارها نکنند».(۱) امـا برخلاف تصور کارهـا به همین جـا خـاتمه نیـافت. مساوات مقاله ای در مورد فوائـد جمهوری نوشت و شاهان را فرعون توصـیف کرد که در اسـلام مورد لعن قرار گرفته انـد.(۲) هـدایت از وضع نابسامان مطبوعات شـکایت کرد و این امر را ناشـی از فقـدان قـانون ارزیابی نمود. از دیـد او: «متنفـذین مجلس زبان را آزاد می خواسـتند ولو یاوه گویی و هرزه سرایی؛ و این به مصـلحت نبـود. مثـل این است که دیوانه ای سـنگی در چـاه می انـدازد که هزار عاقـل نمی تواننـد درآورنـد. روزنامه ها بسیار از این سنگ ها در چاه انداختند و در انداختن آوازه، جبران برخی مضرات را نمی کرد». (۳)

در این دوره برخی روزنامه ها به راستی در تشـنج سیاسی نقش آفرینی های حساس داشتند. در درجه نخست تعداد روزنامه ها آن قـدر زیـاد بود که با جمعیت باسواد کشور تناسبی نـداشت؛ در سال ۱۳۲۵، فقـط در تهران بیش از پنجاه روزنامه منتشـر می شد.(۴) این روزنامه ها به جای

۱- حیات یحیی، ج ۲، صص۲۲۶-۲۲۵.

۲- مساوات، سال اول، ش۲۱، دوم ربیع الاول ۱۳۲۶.

۳- گزارش ایران، ص۱۸۹.

۴- محمد محیط طباطبائی: تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران، انتشارات بعثت، تهران، ۱۳۶۶، ص۱۳۴.

پرداختن به مباحثی که مصالح ملی در آن ملحوظ واقع شود، سرگرم فحاشی و گرفتن حق السکوت بودند. شبنامه از در و دیوار می ریخت، هر کس با آن دیگری خصومتی شخصی داشت به آسانی آن را وارد مقوله استبداد و مشروطه می کرد. لحن روزنامه ها و شبنامه ها نشان از گفتار مسلط بر جامعه یعنی استبداد داشت. کمتر کسی بود که به دنبال احقاق حقی باشد، هدف خفه کردن حریف به هر شکل ممکن بود. مهمترین روزنامه های تهران حبل المتین، صوراسرافیل، مساوات و روح القدس بودند. این روزنامه ها به جای پرداختن به مطالبات مردم، سرگرم فحاشی بودند، مصلحت عمومی و منافع ملی امری بیگانه و ناشناخته بود. توده های مردم به دنبال اینان به راه می افتادند زیرا آنان نه تنها درکی از مشروطه نداشتند، بلکه به این دلخوش بودند که برخی رجاله ها و عوام فریبان آنان را به سرابی موهوم سرگرم می کردند. حتی ملک زاده نقل می کند مردی مثل روح القدس یا همان سلطان العلمای خراسانی که این همه کوس مشروطه در انداخته بود، به اصول روزنامه نگاری آشنایی نداشت و از دنیای متمدن و دستگاه ملل مترقی بی اطلاع بود.(۱)

از بین مطبوعات تهران، روزنامه صوراسرافیل روزنامه ای بود جسور و بی باک که ملاحظه هیچ چیزی را نمی کرد. این روزنامه از نخستین شماره های خود مواضع شدید و بدون دلیلی علیه روحانیان اتخاذ کرد و به شدیدترین وجه و با بدترین لغات آنان را مورد حمله قرار داد. در شماره چهارم این روزنامه عامل انحطاط ملل اسلامی روحانیان معرفی شدند. این مقاله غوغای عظیمی به پا کرد. عنوان مقاله «ظهور جدید» بود، به قول احمد مجد الاسلام کرمانی رویه صوراسرافیل هتاکی بود.(۲) در شماره دوازده روزنامه مطالب شدیداللحنی علیه اعتقادات مذهبی مردم درج گردید؛ علما کهنه پرستان خوانده شدند و در وصف آنان گفته شد:

اگر همه اهل ایران هم با شما آقایان کهنه پرست هم عقیده باشند، جمعیتتان بالغ بر سی کرور نفر نخواهد شد. سه هزار و یکصد کرور آدم های دنیا که تمام با عقاید ما شریکند عن قریب، خواه و ناخواه با سیل خیالات خود لوث این اوهام و خرافات مندرسه شما را خواهند شست. (۳)

به طور کلی روزنامه صوراسرافیل پنج بار به دلایل مختلف توقیف شد و علت العلل همه آنها تندروی های بی مورد این روزنامه و طعن هایی بود که بر دستگاه سلطنت محمد علیشاه- آن هم زمانی که با مشروطه همکاری می کرد- و روحانیون وارد می کرد.

روح القدس روزنامه ای افراطی بود که به قول دکتر فریدون آدمیت هنرش

۱- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، کتاب دوم، ص ۴۴۰.

۲- تاریخ انحطاط مجلس، صص۳-۲.

۳- صور اسرافیل، شمارهٔ ۱۲، ۲۶ رجب ۱۳۲۵، سرمقاله.

درشت گویی و ناهنجار نویسی بود.(۱) این است گوشه ای از درشت گویی های سلطان العلمای خراسانی در این روزنامه که خطاب به پادشاه کشور می نویسد:

خوب است قدری از مستی سلطنت به هوش آمده چشم باز کرده نظری به دولت خود و باقی دولتها بنمایی، آیا تمام سلاطین عالم از وظیفه و شغل خود خارج شده مشغول قصابی گشته اند. یا تمام ملل عالم مثل ملت بخت برگشته ایران اسیر ظلم و شهوت نفسانی پادشاه خود هستند. ندانم چه باعث شده که تمام ممالك رو به آبادی و وسعت خاك و ازدیاد نفوس اند جز ایران... مگر ممکن نیست داستان لویی شانزدهم(۲) در این مملکت اتفاق بیفتد... مگر یقین نکرده که از خون فدایی نمره ۴۱(۳) فدایی بزرگتر برای بزرگتر از کار آن فدایی تولید شده و منتظر اتمام حجت است... به نظر و فراست سلطانی باید فهمیده و درك نموده باشد که با ماران و افعیان ظاهر خوش خط و خال و باطن پر زهر قتال بازی کردن جائز نباشد و خلوت کردن و مصلحت بینی نمودن از دزدان ملك و نمایندگان اجانب صلاح نیست... اگر اعلیحضرت پادشاه را تقرب و خاندان او را به پیشخدمتی بیگانه شرف و افتخار است، لیکن ما ملت را از رعیتی و تسلط خارجه نهایت ننگ و عار است. حمیت ملت باعث حفظ سلطنت این خانواده است والّا باغ مشروطیت که از دو ماه قبل آب نیاشامیده بی نهایت تشنه شده، وقت آن رسیده که با رگبار فدایی ناشناس و نادیده دیگری به طوری سیراب گردد که گل و میوه هایش غنچه دار و بار آور گردند... . (۴)

به قول کسروی «گفتار بی باکانه ای بود که هیچ سودی به مشروطه خواهان نداشت ولی بهای خون نویسنده اش گردید»(۵). از روزنامه هایی که علیه قانون مطبوعات زبان به طعن و تمسخر گشود روزنامه مساوات بود. مساوات به قول مجد الاسلام «مسلك خود را بر هتاکی قرار داده بود، چنانکه پادشاه را به نوشیدن باده و سایر قبایح و

۱- فریدون آدمیت: مجلس اول و بحران آزادی، روشنگران، تهران، ۱۳۶۵، ص۱۷۷.

۲- بعد از پیروزی انقلاب کبیر فرانسه به گیوتین سپرده شد، از این جملات تهدید شاه به اعدام استشمام می شد.

۳- منظور عباس آقا صراف تبریزی است که گفته می شد امین السلطان را به قتل رسانیده است.

۴- روح القدس، شماره ۱۳، شنبه ۲۹ رمضان ۱۳۲۵، ۵ نوامبر ۱۹۰۷، صص۳-۱.

۵- تاریخ مشروطهٔ ایران، ص۴۸۳.

شنایع نسبت می داد و هیچ ملاحظه نمی کرد» (۱)به قول عبدالله مستوفی، مساوات می خواست از این راه وجاهت کسب کند ولی چندان مشتری نداشت، اما او هتاکی بی ثمر خود را به شاه و دربار ادامه می داد.(۲) به قول کسروی، مساوات کار هتاکی و فحاشی به شاه را تا جایی ادامه داد که بی شرمی تمام عیار به حساب می آمد، او روی یک چلوار بلند برای بدکاره بودن مادر شاه استشهاد تهیه می کرد(۳). کسروی می گوید: «در میان آزادیخواهان اگر کسانی شاینده کشتن می بودند نخستین شان این مرد را باید شمرد».(۴) در شماره هایی از این روزنامه هتاکی و بدگویی به اعلاء درجه خود می رسید.(۵) عبدالله مستوفی بعد از انتشار شماره بیست و یکم مساوات نوشت: «الحق روزنامه ها نسبت به محمد علیشاه بی مزگی می کنند و زیاده روی می نمایند، در این مقاله روزنامه مساوات که وارد زندگی خصوصی شاه شده خیلی زننده و بی نزاکت بود»(۶). در همین شماره مساوات آمده بود: «فقط یک حکومت ملی جمهوری می تواند به خوبی ملت را نجات داده، سبب خوشبختی اش گردد... اگرچه نمی توانم معین کنم در چه زمان به این مقصود نائل خواهیم شد...»(۷). وقتی این مطالب چاپ شد، محمدعلیشاه علیه او به عدلیه شکایت برد اما مساوات شماره بعدی را که ۲۲ بود تمام صرف تمسخر و مضحکه دادگاه کرد و در عین حال همان استشهاد نامه کذایی را برای امضا به بازار فرستاد. از این به بعد برخی افراد، محمد علیشاه را فرزند ام الخاقان می نامیدند، کنایه از این که پدر وی نامعلوم است.(۸) مساوات در شماره نوزده نشریه خود قانون مطبوعات مصوب مجلس شورای ملی را چنین به باد مسخره می گیرد:

چه ظهور باهرالنور قانون نامه مبارکه مطبوعات (علی مقننها آلاف التحیات) بیش از

۱- تاریخ انحطاط مجلس، ص۲۰۳.

۲- عبدالله مستوفی: شرح زندگانی من، ج۲، علمی، تهران، ۱۳۲۴، ص۳۵۱.

۳- تاریخ مشروطهٔ ایران، ص۵۷۲.

۴- همان.

۵- مثلاً نک: مساوات، ش۲۱، یکشنبه ۲۴ ربیع الاول ۱۳۲۶، ۲۶ آوریل ۱۹۰۸، مقالهٔ «شاه در چه حال است».

۶- شرح زندگانی من، ج ۲، ص۳۶۳.

۷- مساوات، ش ۲۱، همان مقاله.

۸- تاریخ مشروطهٔ ایران، ص۵۹۵.

آنچه در این نمره مبارکه آمده غیر از آن را اجازه نمی دهد و باید بعد از این هر چه زودتر همه جراید فارسی و روزنامه جات مبارکه از این روزنامه و روزنامه مبارکه ایران (دولتی) پیروی نموده و اطاعتشان را به قانون مقدس جناب مستطاب ملاذ الانام آقای آقاسیدمهدی، وکیل ۵۵ کرور (۲۷ میلیون و نیم) ملت ایران اظهار کنند.(۱)

انتشار روزنامه در دوره بعد از صدور فرمان مشروطه مسبوق به سابقه بود. نخستین روزنامه هایی که در تهران و تبریز منتشر شدند عبارت بودند از مجلس و انجمن که اولی در تهران و دومی در تبریز منتشر می شد. اجازه انتشار مجلس توسط شخص مظفرالدین شاه صادر شده بود و در متن اجازه نامه شاه «به کلی مطلق آزاد» قید شده بود. امتیاز این روزنامه به میرزامحسن برادر صدر العلما داده شد و مدیر آن سیدمحمد صادق طباطبایی فرزند سیدمحمد طباطبایی و نویسندگی آن با ادیب الممالك فراهانی، عضو لژ بیداری ایران بود. این روزنامه در ابتدا فقط مذاکرات مجلس را منتشر می کرد. مجلس، روزنامه ای میانه رو بود و همین رویه را تا آخر دنبال کرد. روزنامه انجمن تبریز درست نقطه مقابل روزنامه مجلس بود. این روزنامه اجازه انتشار خود را نه از وزارت انطباعات، بلکه از انجمن تبریز گرفته بود و به غایت، مشی تندروانه ای داشت. اقلیت مجلس یا همان تندروان بیشترین ارگان های مطبوعاتی را در اختیار داشتند و بسیاری از اینان جز ناله از دربار و بدگویی از شاه برای خود وظیفه ای قائل نبودند و «چنین می دانستند که هر چه بیشتر بنالند و بیشتر بگویند آزادیخواهی بیشتر نموده اند»(۲). وضع مطبوعات به گونه ای بود که به قول یکی از نمایندگان «در سایر ممالك که مشروطه شده اند مشغول صنایع می شوند این مملکت ما که مثل آنها پول ندارند می خواهند با فحاشی و بی احترامی نسبت به مردمان محترم پول پیدا کنند». (۳)

اندکی بعد از مشروطه وزارت انطباعات منحل شد و متعاقب آن روند فحاشی و هرزه درایی به اوج خود رسید. علت انحلال وزارت مذکور این بود که آن را عامل

۱- جمعیت ایران در آن زمان حداکثر ۱۵ میلیون نفر بود.

۲- همان، ص۲۷۵.

۳- مذاکرات مجلس شورای ملی، دورهٔ اول، یکشنبه ۱۴ ذی حجه الحرام سال ۱۳۲۵.

سـانسور و اختنـاق مطبوعـاتی می دانسـتند. روزنـامه هـا به خود اجـازه می دادنـد به هر چیزی حمله آورنـد، این حملات طیف وسـیعی از شـاه و دربـار گرفته تـا رجـال و وزرا و وکلاـ و حتی روحانیت و اعتقادات مـذهبی را هم دربر می گرفت. (۱)بست نشـینی شیخ فضل الله نوری در حضرت عبدالعظیم در همین دوره روی داد و یکی از تقاضاهای او تبعید دو – سه تن از مدیران جرایـد از تهران بود.(۲) وقتی سـیدمحمد طباطبـایی به نزد شـیخ رفت تـا او را به تهران بازگردانـد، شـیخ نسـخه ای از روزنامه کوکب دری را به طباطبایی نشان داد که در آن به ائمه(ع) توهین شده بود و طباطبایی از قرائت آن متأثر شد و گریست.

برخی روزنـامه هـا از جمهوری سـخن به میان آوردنـد و حبل المتین چاپ تهران هر از گاهی در باب امتیازات این حکومت بر نظـام های پادشاهی مطالبی عنوان می کرد.(۳) در ۲۵ محرم سال ۱۳۲۶ مارلینگ گزارش داد جرایـد تهران پی در پی مقالات ضدسـلطنت به چـاپ می رساننـد و حتی مردم را تحریک به شورش می نماینـد و ادامه داد روزنامه ای شـرحی در مورد قاتلین پادشاه و ولیعهـد پرتغال نوشـته است و دیگری به طایفه قاجار پرداخته و از آنان عیب جویی و ملامت کرده اسـت(۴). اشاره به قاتلین پادشاه و ولیعهد پرتغال، نوعی تهدید ضمنی محمدعلیشاه به قتل تلقی می شد.

حمله به مجلس

حمله به مجلس

تا وقتی احتشام السـلطنه ریاست مجلس را برعهده داشت نوعی توازن در رفتار نمایندگان دیده می شد، اما بعد از وی سررشـته کارهـا از دست بیرون رفت. تنـدروان بـا احتشـام السـلطنه مخالف بودنـد به همین دلیل در جسـتجوی بهانه ای برای حمله به او برآمدند. روزی بعد از یکی از جلسات، میرزا داودخان که از رؤسای انجمن برادران دروازه قزوین بود به معین التجار بوشهری بدزبانی کرد. معین التجار به رئیس مجلس یعنی احتشام السلطنه شکایت برد و دستور بازداشت داودخان صادر شد. میرزا داود

۱- منصورهٔ اتحادیه: مجلس و انتخابات، نشر تاریخ ایران، تهران، ۱۳۷۵، ص۷۳.

۲- مکتوبات، اعلامیه ها، ...، ج۲، صص۱۹۷-۱۹۲

۳- مثلًا نک: حبل المتین، ش۴، ربیع الاول ۱۳۲۴ هجری قمری.

۴- کتاب آبی، ص۱۶۵.

اعلام کرد هر نماینده ای می تواند آزادانه اظهار نظر کند و هر یک از آحاد ملت می تواند با نماینده خود سخن گوید، سپس با رئیس مجلس وارد مجادله شد. روز یکشنبه ۲۵ صفر سال ۱۳۲۶ انجمن برادران دروازه قزوین از نمایندگان کلیه انجمن ها تقاضا کرد علیه رئیس مجلس صف آرایی نمایند. آنان نامه ای تهدید آمیز برای احتشام السلطنه فرستادند و از او خواستند از منصب خود استعفا دهد. احتشام السلطنه که از عواقب درگیری با انجمن های مسلح آگاهی داشت، قبل از اینکه نامه به دستش برسد استعفا داد.(۱)

استعفای احتشام السلطنه از ریاست مجلس درست شبیه به استعفای صنیع الدوله بود. صنیع الدوله نخستین رئیس منتخب مجلس ایران و داماد مظفرالدین شاه بود. به قول جورج چرچیل دبیر شرقی سفارت بریتانیا، علت استعفای صنیع الدوله از ریاست مجلس این بود که به دنبال قتل اتابک او هم نامه تهدید آمیزی دریافت کرد(۲)، چرچیل اضافه می کند که صنیع الدوله مشهور به طرفداری از آلمان بود. (۳)

احتشام السلطنه فرزند محمد خان علاء الدوله امیرنظام، قبلاً مشهور به حاج محمودخان قوللر آقاسی باشی بود و در ۱۸ شهریورماه سال ۱۲۸۶ شمسی به ریاست مجلس رسید و تا ۱۱ فروردین سال بعد به مدت شش ماه و ۲۳ روز ریاست مجلس را برعهده داشت. او از اشراف بود و پیش تر مناصبی مثل یوزباشی و ریاست غلامان شاهی و همچنین حکومت زنجان، وزارت فوائد عامه، کنسولی ایران در عراق و والیگری کردستان را دارا بود. دشمن پابرجای او انجمن های تندرو مشروطه بودند. اختلافات زمانی اوج گرفت که این انجمن ها خواستار تشکیل گارد برای حفاظت از مجلس شدند. حتی تهدید کردند اگر این اجازه به آنان داده نشود خود رأساً اقدام خواهند کرد. ظاهراً همین مسئله به سوءقصد به جان احتشام السلطنه و نهایتاً استعفایش از ریاست مجلس منجر شد. مهمترین اقدامات دوره ریاست احتشام السلطنه بر مجلس همانا تکمیل و توشیح متمم قانون اساسی، تصویب قانون انطباعات و تقلیل و اصلاح بودجه کشور بود. جانشین او اسماعیل خان ممتازالدوله بود که مردی تحصیلکرده و آگاه محسوب می شد

۱- حیات یحیی، ج۲، صص۲۱۸-۲۱۷.

۲- جورج پرسی چرچیل: فرهنگ رجال قاجار، ترجمۀ غلامحسین میرزا صالح، زرین، تهران، ۱۳۶۹، ص۱۱۴.

۳- همان، ص۱۱۵.

و با جناح تنـدرو مشـروطه هم صدا شده بود. او مدت دو ماه و هفده روز ریاست مجلس را عهده دار بود و در همین دوره بود که مجلس به فرمان محمدعلیشاه منحل شد.

ریشه اغلب بحران هـا به انجمن آذربایجـان بـاز می گشت که ریاست آن با تقی زاده و معاضـد السـلطنه پیرنیا بود. پیش از این شـاهزاده یحیی میرزا اسـکندری خطـاب به ملت، کلیه خرابی ها را ناشـی از امین السـلطان دانسـته و گفته بود: «اگر مشـروطه و آزادی می خواهید باید دفع شر او را بنمایید»(۱). محمدعلیشاه در برابر این رویه از مجلس تقاضا کرد سـیدجمال الدین واعظ، سید حسن تقی زاده، ملک المتکلمین و میرزا ابراهیم منشـی سـفارت فرانسه که مایه اغتشاش و فساد امور هستند از تهران تبعید شوند. (۲)یحیی دولت آبادی نام خود را همراه با یحیی میرزا اسـکندری، صوراسـرافیل، سـیدمحمدرضا مساوات و داودخان بر این لیست افزوده است و از تقی زاده نامی به میان نمی آورد(۳). میرزا ابراهیم خان از افراد وفادار به تقی زاده بود. ملک متهم بود برای سلطنت ظل السلطان کار می کند. تقی زاده در زمره رهبران تندروها بود و می گفتند واعظ که مردی هتاک و فحاش بود از اقبـال الـدوله کاشـی پول می گرفت تـا علیه شـاه سـخنرانی کنـد. در این مرحله شـاه نمی خواست مجلس تعطیل شود و تقاضاهای او تنها همین فقره بود. اما سرانجام تشتت به جایی رسید که روز ۱۴ شوال سال ۱۳۲۶ سیدمحمد طباطبایی رهبر طراز اول مشـروطه، از نحوه اقدامات انجمن ها ابراز نگرانی کرد. او اظهار داشت از مشـروطه و حکومت شورایی و سلطنت مشروطه فوائدی «شنیده بود»، اما اگر نتیجه این است که مشاهده می شود نقض غرض است و از مشروطه چیزی عاید ایران نخواهد شد. بـا این وصـف طباطبـایی نوک تیز حمله را متوجه شـاه کرد و گفت وظیفه مقـام سـلطنت است که مـانع از بی نظمی شود، زیرا مردم بر جـان خود ایمن نیسـتند. به عقیـده مخبرالسـلطنه هـدایت معنی این اظهـار نظر طباطبایی آن بود که شاه بایـد از تشـکیل انجمن برای تخریب مشروطه دست بردارد. (۴)

روز پنج شنبه چهارم جمادی الاولی سال ۱۳۲۶ شاه به عنوان استراحت و بدی

۱- حیات یحیی، ج۲، ص ۱۳۸.

۲- گزارش ایران، صص۲۰۵-۲۰۴

۳- حیات یحیی، ج۲، ص ۲۸۰.

۴- گزارش ایران، صص۲۰۱-۲۰۰.

هوای تهران به باغشاه رفت. تا دو روز بعد هیچ خبری نشد. روز یکشنبه ۷ جمادی الاولی عضد الملک قاجار و عده ای دیگر از قاجاریه برای پاره ای مذاکرات به باغشاه رفته بودند. به هنگام خروج آنها جلال الدوله فرزند ظل السطان، علاء الدوله حاکم سابق تهران و برادر احتشام السلطنه - که اینک به مشروطه خواهان پیوسته بود - و فتح الله خان اکبر مشهور به سردار منصور بازداشت شدند. روز هشتم جمادی الاولی شاه بیانیه زیر را منتشر کرد:

ملت ایران فرزندان من اند، خوشوقت نخواهند شد دولت شش هزار ساله ایران پایمال هوای نفس چند نفر خائن شود، به فرزندان خودم اعلام می کنم با این اعمال از ایران جز اسمی باقی نخواهد ماند. البته ملت باخبر است که من در پیشرفت مشروطه از هیچ اقدامی فروگذار نکرده ام؛ هرچه گفته اند شنیده ام و هر چه خواسته اند انجام داده ام. دیگر جای شبهه نیست که مفسدین قصد خراب کردن خانه شما را دارند و نمی خواهند در میان دولت و ملت رابطه معنوی برقرار بماند. دیگر ممکن نیست دولت و ملت از اعمال شنیعه مفسدین صرف نظر نماید. دولت ایران به طوری که در دستخط آمده و به دول اعلام کرده ام، مشروطه و در عداد دول صاحب کنستیتوسیون محسوب است. مجلس شورای ملی در کمال قدرت و امنیت به تکالیف خود عمل خواهند کرد، ما هم در اجرای آن ساعی و جاهد خواهیم بود. مفسدین بی هیچ قبول وساطتی مخذول و منکوب خواهند بود و هر که از حدود خود تجاوز کند مورد تنبیه و سیاست خواهد بود. محمد علیشاه قاجار. (۱)

اندکی بعد شاه تقاضا کرد برای انجمن ها نظام نامه نوشته شود تا فعالیت آنها روال قانونی پیدا کند. نیز به قانون مطبوعات که توسط مجلس اول تصویب شده بود عمل گردد و دیگر این که حمل اسلحه توسط افراد ممنوع شود و برخی از ناطقین و روزنامه نگاران متشکل از ملک المتکلمین، سید جمال الدین واعظ، جهانگیر خان صوراسرافیل و سید محمد رضا مساوات طرد شوند. مجلس به جز مورد اخیر بقیه موارد را پذیرفت، اما اینک از سراسر کشور تلگراف های تهدید آمیز علیه شاه می رسید که

۱- حبل المتین (کلکته)، سال دوم، شماره ۴۶، روزنامهٔ تمدن، سال دوم، ش۱۳، «راه نجات و امیدواری ملت»، تاریخ بیداری ایرانیان، بخش دوم، صص ۱۴۰-۱۳۹.

حـاکی از آن بـود که اگر شـاه در برابر مشـروطه خواهـان تسـلیم نشـود به سـوی تهران حمله خواهنـد کرد. شـاه گفته بود اگر جوانانی که اسلحه با خود حمل می کنند و به عنوان دفاع از مشروطه در مجلس و بهارستان اجتماع کرده اند، پراکنده شوند او خود با مجلس وارد گفتگو خواهـد شـد(۱). روز هفـدهم جمـادی الاـولی شـش عراده توپ از میـدان توپخانه به باغشاه منتقل گردیـد. چهار روز بعد به دسـتور شاه مطبوعات توقیف شدند و روز بیست و سوم جمادی الاولی ۱۳۲۶ مجلس با حمله نظامی بسـته شد. شاه عده ای قزاق را فرستاده بود تا گروهی را که در مسجد سپهسالار بست نشسته بودند دستگیر نمایند. اما این عده نه تنها تسلیم نشدند بلکه تیری از سوی مجلس به طرف قزاقها شلیک شد و همین امر باعث شروع تیر اندازی گردید. در گیری یک روز به درازا انجامید و از طرفین به طرف دیگری گلوله شلیک می شد. ساختمان های انجمن مظفری و انجمن آذربایجان که در نزدیکی مجلس قرار داشتند ویران شدند و خانه ظل السلطان به توپ بسته شد.

بعـد از این حوادث بیش و پیش از همه روزنامه نویسان قربانی شدنـد. ملک المتکلمین، سـیدجمال الـدین واعظ، جهانگیرخان صور اسـرافیل و سـلطان العلمـای خراسانی روز ۲۴ جمـادی الاـول درسـت یـک روز بعـد از حمله به مجلس در باغشـاه به قتل رسـیدند. عده ای از سـران مشـروطه به سفارت انگلیس پناهنده شدند. گروهی دیگر به قلهک رفتند و در پناه اقامتگاه تابستانی سفارت انگلیس به زنـدگی ادامه دادنـد و عـده ای دیگر زندگی مخفی در پیش گرفتند. دوره مسـتعجل مشـروطه اول به پایان محتوم خود رسید، در تهران حکومت نظامی ایجاد شد و دو روز بعد از حمله به مجلس، شاه فرمان عفو عمومی صادر کرد، اما بحرانها فروکش نکرد و همچنان تـداوم یافت. از کسانی که به سـفارت انگلیس پناهنـده شدنـد بایـد از وحیـد الملک شـیبانی، سیـدحسن تقی زاده، علی اکبرخـان دهخـدا و برادرش نـام برد. وحیـد الملـک خبر نگـار روزنـامه تـایمز لنـدن بود که از دوره تحصیل در کمبریـج با آن روزنامه همکاری می کرد و البته در دانشـگاه کمبریـج دستیار ادوارد براون بود. میرزا محمد نجات گرداننـده روزنامه تنـد رو نجات و حسـین پرویز از جمله این پناهنـدگان بودنـد. وقتی دهخـدا و معاضد السلطنه عازم سوییس بودند(۲)، ابراهیم

۱- تاریخ مشروطهٔ کسروی، ص۵۸۷.

۲- یادگار، سال سوم، ش۵، ص۷۶.

منشی زاده هم آنان را همراهی می کرد.(۱)

محمدعلیشاه در حمله به مشروطه طلبان به اینان بسنده نکرد و به بستگان خود هم هجوم آورد. از آن جمله به خانه های ظل السلطان عموی خود و شاهزاده جلال الدوله پسرعمو و ظهیر الدوله شوهر عمه خویش حمله برد. در این زمان ظهیر الدوله حکمران رشت بود و طبق اظهار نظری، هدف محمدعلیشاه دست یافتن به اسناد لژ بیداری ایران بود که شاهزادگان هم در آن عضویت داشتند. اسناد لژ در خانه ظهیر الدوله، رهبر انجمن اخوت بود. این اسناد به وسیله میرزا محمودخان مدیرالملک یا محمود جم بعدی، منشی سفارت فرانسه و شوهر خواهر حسینقلی خان نواب به گاو صندوق سفارت فرانسه منتقل شد و بعدها بخشی از آن به سال ۱۳۲۹ قمری و در آستانه حمله روسیه به ایران به وسیله ابراهیم حکیمی به فرانسه منتقل گردید و در بایگانی راکد گرانداوریان فرانسه حفظ شد.

بعد از انحلال مجلس، به دستور محمدعلیشاه سپاهیان در اطراف سفارت انگلیس گمارده شدند تا کسی نتواند به آنجا پناهنده شود. این امر خشم کاردار را برانگیخت و این کار را مغایر با عرف بین المللی خواند. وزیر امور خارجه انگلیس هم نهایت رنجش خود را از اقدام شاه اعلام داشت. از نظر وزیر بهترین راه برای مقابله با این اقدام، اشغال یکی از بنادر جنوبی ایران بود. به کاردار دستور داده شد در اطراف این موضوع رایزنی کند و اگر این اقدام را مناسب تشخیص می دهد، اطلاع دهد که کدام بندر برای اشغال اهمیت دارد.(۲) مارلینگ اطلاع داد بهترین و مناسب ترین بندر برای اشغال بوشهر است، و تذکر داد اگر انگلیسی ها در آنجا نیرو پیاده کنند، این اقدام دفاع از مشروطه تلقی خواهد شد! و نتیجه آن بست نشینی در سفارت انگلیس است. (۳)بلافاصله وزارت دریاداری وارد کار شد، این وزارتخانه به وزارت خارجه اطلاع داد تلگرافی برای حکومت هندوستان ارسال کرده و در آن هشدار داده است با توجه به اوضاع ایران این احتمال وجود دارد که ضرورت ارسال کشتی هایی برای اشغال موقت یکی از بنادر جنوبی این کشور

۱- اوراق تازه یاب مشروطه و نقش تقی زاده، به کوشش ایرج افشار، جاویدان، تهران، ۱۳۵۹، ص۱۰۶.

۲- Grey to Marling, Secret , Telegraph No. ۳۴۴, June, ۱۱, ۱۹۰۸, Ibid.

۳- Marling to Grey, Secret, Telegraph No. ۳۵۹, June ۲۸, ۱۹۰۸, Ibid.

احساس شود. فرمان آماده باش داده شد تا در موقع ضروری دستورات لازم صادر شود(۱).

این اقـدامات دخـالت آشـکار در امور ایران بود و البته این همه با عنوان قرار داد ۱۹۰۷ صورت می گرفت که در آینـده از آن سخن خـواهیم گفت. مهم این که انگلیسـی هـا مـداخلات خـود را این گـونه توجیه می کردنـد که اگر جلوی اقـدامات دولت مرکزی ایران گرفته نشود، مردم به سوی سـفارت انگلیس هجوم خواهنـد آورد و این امر دلیلی بر حمـایت بریتانیـا از مشـروطه تلقی خواهد شد.

محمـدعلیشاه وارد مکاتبه با ادوارد هفتم پادشاه بریتانیا شد. شاه توضـیح داد اقداماتش برای جلوگیری از هرج و مرج و دفاع از سلطنت قانونی خود بوده است. وی از اینکه اسـتوکس وابسته نظامی و جورج چرچیل دبیر امور شرقی سفارت بریتانیا در تهران اعضـای انجمـن هـای مسـلح را پنـاه داده انـد، ابراز تـأسف کرد و مقصـر اصـلی را کـاردار سـفارت انگلیس در تهران دانست. محمدعلیشاه خاطرنشان کرد اگر انگلیس وزیرمختار باتدبیری داشت، مثل سایر سـفارتخانه های خارجی در سفارت را به روی پناهنـدگان می بست. شاه پناهندگان را مشتی اشـرار قلمداد کرد که در پناه مارلینگ قرار گرفته اند و به همین دلیل از امپراتور انگلیس خواست جلوی اعمـال خود سـرانه وی را بگیرنـد.(۲) ادوارد هفتم که به شـدت تحت تـأثیر اطرافیـان خـود بـود و تیم اطراف او را یهودی های متنفذ بریتانیا و سرمایه داران این کشور تشکیل می دادند و همین ها در سراسر این دوره و حتی دوره ولیعهـدی ادوارد نقش مهمی در تحولات بریتانیا برعهـده داشـتند، مـدعی شـد قصـد نـدارد در امور ایران دخالت کند، اما پناه دادن به عده ای از ایرانی ها، صـرفاً انگیزه های انسان دوسـتانه داشـته است. از دید ادوارد این افراد از بیم جان خود به سفارت پناهنـده گردیـده انـد و جرمی مرتکب نشـده انـد. اظهـارات شاه ایران در مورد مارلینگ «کاملاً خلاف حقیقت» دانسـته شـد و ادوارد دسـتگیری کسانی را که از سـفارت انگلیس خارج می شونـد، اهانتی غیرقابل تحمل شـمرد. ادوارد، شاه ایران را تهدید کرد اگر برای رفع بحران اقـدامات اساسـی نکنـد، او و دولت انگلیس ناچار خواهند شد برای حفظ احترام پرچم کشورشان که به دید

۱- Foreign Affairs Documents , Confidential, No. ۳۶۱, June ۲۹/۱۹۰۸, Ibid.

۲- Grey to Marling, Telegraph No. ۳۸۰, June, ۲۹/۱۹۰۸, Ibid.

وی مورد توهین محمدعلیشاه واقع شده است، اقدامات لازم را صورت دهند.(۱)

تا این زمان شصت و شش نفر به سفارت انگلیس پناهنده شده بودند. در بین این افراد چهره های فعال انجمن های مخفی و مسلح تهران دیده می شدند. سه روحانی، پنج نماینده مجلس، پنج روزنامه نگار، شش درباری و چهل و یک پیشه ور در زمره پناهندگان بودند. هزینه اقامت پناهندگان در سفارت را پیشه وران می پرداختند.(۲) دولت بریتانیا به شدت این افراد را تحت حمایت خود قرار داده و برای صیانت از آنان شروطی را برای دولت ایران در نظر گرفته بود. نخستین شرط این بود که قزاق ها باید از اطراف سفارت بریتانیا متفرق و فراخوانده شوند؛ دیگر اینکه اتباع انگلستان و مستخدمین سفارت این کشور نباید مورد تعرض قرار گیرند. سوم، رئیس تشریفات دربار ایران به نمایندگی از شاه، و وزیر امور خارجه به نمایندگی از دولت، با لباس تمام رسمی در محل سفارت حاضر شوند و از دولت انگلیس عذرخواهی کنند. چهارم اینکه کلیه کسانی که در راه سفارت انگلیس و یا به هنگام خارج شدن از آنجا دستگیر شده بودند آزاد شوند. پنجم، برای پناهندگان تأمین نامه کتبی به امضای شاه فرستاده شود و ششم این که اگر کسانی از پناهندگان متهم و یا مجرم شناخته شدند، باید در حضور یکی از اعضای سفارت بریتانیا محاکمه شوند. این شروط به منزله اولتیماتوم برای شاه و دولت ایران بود. بازگشت به وضعیت روابط عادی دیپلماتیک موکول به اجرای این شروط تعیین و دولت ایران تهدید شد اگر این تقاضاها را انجام ندهد، دولت انگلیس حق اقدامات لازم را برای خود محفوظ خواهد داشت. گری وزیر خارجه از مارلینگ خواست با هم قطاران روس و فرانسوی خود ملاقات نماید، اما از آنان طلب کمک نکند و سریعاً اقدامات لازم را در راستای دستورات صادر شده از طرف دولت بریتانیا انجام دهد. (۳)

چرچیل، دبیر امور شرقی سفارت به دربار رفت و با امیر بهادر جنگ ملاقات کرد و شروط دولت متبوع خود را برای بازگشت به روابط حسنه تسلیم وی نمود. چرچیل پیش بینی کرده بود دربار ایران برای این که ماجرا را به صورت مسالمت آمیز

۱- Ibid, Same to Same, Telegraph No. ۱۳, July ۱/۱۹۰۸.

۲- Ibid, Marling to Grey, No. ۱۶, Tehran, July, ۲/۱۹۰۸.

۳- Ibid, Grey to Marling, Telegraph No. ۱۳, July ۱/۱۹۰۸.

فیصله دهد، احتمالاً مقام بی اهمیتی را به سفارت بریتانیا می فرستد. به همین دلیل او به وزیر جنگ گفت فردی که از سوی محمدعلیشاه به سفارت می آید باید شخص وزیر دربار باشد. همچنین خواست کسانی که متهم و یا مجرم به شمار می روند و اینک در سفارت بریتانیا بست نشسته اند، بخشوده شوند. او در گزارش خود به سرادوارد گری شروط خود را که تحقیر آمیز تر از شروط وزارت خارجه بود به اطلاع رسانید و توضیح داد در مذاکرات خود راه را برای محاکمه مجرمین سیاسی بسته و اینگونه وانمود کرده که اصلاً جرمی صورت نگرفته است و دولت انگلیس اعتقاد ندارد پناهندگان جرمی سیاسی مرتکب شده اند(۱). اینک نوبت محمدعلیشاه بود تا نشان دهد واقعاً به چه میزان به کرامت کشور و استقلال و سربلندی آن باور دارد. شاه که در برابر اتباع کشور خود با توپ و تشر و برخوردهای قهر آمیز برخورد کرده بود، در برابر تقاضاهای دولت بریتانیا سپر انداخت. او با نهایت خفت و خواری محمد علی خان علاء السلطنه وزیر امور خارجه و امیرمفخم بختیاری وزیر دربار خود را برای عذر خواهی رسمی به سفارت بریتانیا فرستاد و برای حفظ قدرت خود، در برابر تهدیدات خارجی امتیازاتی داد که در شأن کشور مستقلی مثل ایران نبود.

در واقع محمدعلیشاه استقلال قضایی ایران را برای حفظ قدرت خود به انگلیسی ها فروخت. او به کسانی که معتقد بود متهمند و در سفارت انگلیس پناه گرفته اند امان داد و این افراد به تدریج از آنجا خارج شدند. از این عده شش تن به مدت یک تا دو سال از کشور تبعید شدند. تقی زاده، معاضد السلطنه پیرنیا، علی اکبرخان دهخدا و سید محمدرضا مساوات در بین این عده بودند که تحت حفاظت سربازان انگلیسی به انزلی فرستاده شدند. بقیه بخشیده شدند و به سفارت انگلیس هم تضمین داده شد که این افراد به دلیل سوابق گذشته شان محاکمه نخواهند شد(۲). سِر ادوارد گری به مارلینگ یاد آور شد این عده را به قلهک بفرستد، این بهترین اقدامی بود که انگلیسی ها می توانستند انجام دهند؛ زیرا همان طور که گری خود گفته بود پناهندگی وقتی معنی دارد که تهدید جانی در میان باشد، پس اعزام پناهندگان به قلهک که خود تحت نفوذ

۱- Marling to Grey, Telegraph No. ۲۸, Tehran, July ۳/۱۹۰۸, Ibid.

۲- Same to Same, Telegraph, No. ۱۲۶, July ۱۳/۱۹۰۸, Ibid.

انگلیس بود می توانست حاکی از این باشد که تهدید جانی در مورد این افراد به قوت خود باقی است. البته گری خاطر نشان کرد کار نباید به صورتی باشد که با سیاست عدم مداخله در امور ایران تعارض داشته باشد(۱)! این سیاستی به غایت زیرکانه بود، انگلستان به این صورت، هم در امور ایران دخالت می کرد و هم اینکه تظاهر می نمود اقداماتش فقط جنبه بشردوستانه دارد. از سویی حمایت برخی مشروطه خواهان افراطی را در پشت سیاست های خود داشت و از سویی دربار ایران را به حمایت های خود دلخوش می کرد. به هر حال آینده هر چه بود می توانست به نفع سیاست بریتانیا تمام شود.

شاه که به اندازه کافی مرعوب سیاستهای سفارت بریتانیا واقع شده بود، اینک مفتاح السلطنه را به نزد مارلینگ فرستاد تا از او بخواهد دیگر پناهنده جدیدی را به سفارت راه ندهند. مارلینگ مدعی شد اساساً بین داخل و خارج سفارت خانه هیچ گونه رابطه ای وجود ندارد، اما او اقدامات احتیاطی را انجام خواهد داد. شاه خواسته بود برای جلوگیری از پناهندگی افراد در سفارت بریتانیا به دولت ایران اجازه داده شود در اطراف سفارت نیروی نظامی مستقر کند، این پیشنهاد به شکل تهدید آمیزی از سوی مارلینگ رد شد. در این بین پیشنهاد دوم شاه مطرح شد، شاه گفت حاضر است به کلیه پناهندگان سی لیره به علاوه یک کالسکه بدهد تا به خارج کشور بروند. این پیشنهاد هم از سوی مارلینگ رد شد. او گفت نمی تواند بدون اجازه دولت متبوعش در این زمینه تصمیم گیری نماید، اما در عین حال به گری نوشت احتمال دارد پناهندگانی وارد سفارت بریتانیا شوند و نیز توضیح داد تعداد پناهندگان قلهک هر لحظه در حال افزایش است(۲).

ایزولسکی(۳) وزیرمختار روسیه که هوشیارانه شاهد تحولات بود، معتقد بود پناهندگان توسط چرچیل- که ارتباط مستمری با انجمن های تندرو داشت - تحریک شده اند تا به سفارت انگلیس بروند. او خاطر نشان کرد شخص مارلینگ دستور داده است مانع از ورود مشروطه خواهان به سفارت انگلیس شوند، اما وابسته نظامی استوکس برخلاف این دستور رفتار کرده است. از دید ایزولسکی کسانی که کمترین خطری متوجه آنان نبود، تشویق شده اند تا در سفارت و یا قلهک پناهنده شوند. در تهران شایع بود تعدادی

۱- Grey to Marling, Telegraph No. ۱۲۸, July ۱۳/۱۹۰۸, Ibid.

۲- Marling to Grey, Telegraph No. ۱۵۶, Tehran , July ۱۷/۱۹۰۸, Ibid.

۳- Izvolski.

از اعضای سفارت انگلیس عضو انجمن های تندرو هستند و آشکارا از مردم دعوت می کنند به آنجا پناهنده شوند.(۱) هیو اوبیرن کاردار سفارت انگلیس در روسیه در ملاقات با مقامات روسی این شایعات را تکذیب کرد، اما او خود بهتر از هر کس می دانست قضیه واقعیت دارد. هر روز بر تعداد پناهندگان قلهک افزوده می شد، مفتاح السلطنه که خود فرستاده شاه به سفارت بود در زمره این دسته پناهندگان بود، وی رئیس اداره انگلیس وزارت امور خارجه بود و البته پناهندگی اش روحیه بسیاری از کارمندان را می توانست خرد کند. معاون قاضی پرونده قاتلان ارباب فریدون بازرگان پارسی هم به قلهک پناهنده شده بود. مفتاح السلطنه تصریح کرد عضو یکی از انجمن های تندرو مشروطه است و به همین دلیل بر جان خود بیمناک است، اما وی از دولت انگلیس مدال دارد و آن را در جیب خود نهاده و به قلهک آمده است تا جان او را حفظ کند. غیر از این افراد ده ها تن دیگر در اطراف محوطه اصلی سفارت انگلیس جایی را اجاره کرده (۲)و در حقیقت خویش را تحت الحمایه دولت بریتانیا قرار داده بودند.

همزمان بحران مالی کشور ادامه داشت. روز ششم اوت ۱۹۰۸ شاه از مسیو بیزو(۳) مستشار مالی وزارت مالیه خواست به باغشاه برود و پیشنهادهای خود را برای تجدید سازمان وزارت مالیه ارائه کند. مشیر السلطنه که اکنون به جای میرزا ابوالقاسم خان ناصرالملک به صدارت اعظمی گماشته شده بود با چند تن از وزرای خود با بیزو گفتگو کرد. در این بین امیر بهادر، وزیر جنگ تقاضای تهیه پول برای وزارت متبوع خود در اسرع وقت داشت. کابینه تقاضا کرده بود دو میلیون لیره به دولت ایران وام پرداخت شود تا بخشی از آن صرف پرداخت حقوق نظامیان، بهبود وضع ارتش، ساختن قلاع نظامی و تهیه اسلحه شود. هزینه های نظامی بالغ بر چهارصد هزار لیره می شد. قرار بود این وام در اواخر سال ۱۹۰۶ به صورت مشترک از سوی روس و انگلیس پرداخت شود، لیکن تا آن روز به تعویق افتاده بود. بیزو گزارش این جلسه را به مارلینگ داد. کاردار، خشمگین از این پیشنهاد، مدعی شد هدف اصلی امیر بهادر این است که ۱۸۰۰ تومان را به جیب بزند. او با قوام الدوله وزیر مالیه شروع به مجادله کرد و گفت حاضر

۱- O'biren to Grey, Saint Petersburg, No. ۶۸, July, ۲۸/۱۹۰۸, Ibid.

۲- Marling to Grey, No. ۴۰۲, Golhak, August ۱۳/۱۹۰۸, F.O. ۴۱۶/۳۷.

۳- Bizot.

نیست وامی را تهیه کند که سهم اکثر آن به امیر بهادر می رسد، بدون این که ضمانتی برای نحوه هزینه کردن آن وجود داشته باشد. مارلینگ حتی تلاش های امیر بهادر را «احمقانه» خواند و تلاش های او را صرفاً برای پر کردن جیب های خود دانست. او تصریح کرد تا آنجا که به دولت انگلیس مربوط است هرگز چنین وامی به دولت ایران پرداخت نخواهد شد. بیزو هم مخالف پرداخت هر گونه وامی به دولت ایران بود. قوام الدوله پیشنهاد کرد کمیسیونی در وزارت مالیه زیر نظر بیزو تشکیل شود تا بر نحوه هزینه کردن وام مورد در خواست نظارت کند، اما بیزو که مستشار مالی وزارت مالیه ایران بود از نظر مارلینگ حمایت کرد و پرسید آیا غیر از وزارت جنگ هیچ وزارتخانه دیگری به اصلاحات و پول نیاز ندارد؟ مارلینگ هم گفت اگر دولت ایران واقعاً نیازمند کمک است وزیر مالیه باید به بیزو کمک کند تا وضع مالی ایران روشن شود و احتیاجات ضروری هر وزارتخانه جزء به جزء فهرست برداری گردد. (۱)

فصل چهارم / انجمن سعادت استانبول و حوادث دوره فترت

اشاره

۱- .Marling to Grey, No. ۳۹۸, Golhak, August ۱۲/۱۹۰۸, Ibid

فصل چهارم

انجمن سعادت استانبول و حوادث دوره فترت

به دنبال انحلال مجلس اول به دستور محمدعلیشاه، مشروطه خواهان وارد در مجموعه حرکاتی شدند که در آینده کشور سهم تعیین کننده داشت. نخستین تلاش، تشکیل انجمن ایالتی آذربایجان بود که میرزا اسماعیل نوبری، حاج ابراهیم آقا طاهباز، شیخ محمد خیابانی و سیدحسین عدالت بنیادگذاران آن بودند. تبریز مثل کوره ای گدازان بود. اغتشاش در شهر موج می زد و تشنج بیداد می کرد. به همین دلیل خیابانی و عدالت با عین الدوله والی آذربایجان و همچنین نماینده کنسولگری انگلیس در تبریز دیدار کردند و عریضه ای تقدیم داشتند. عین الدوله که خود از مسببان ایجاد نارضایتی در دوره صدر اعظمی خود بود از خون ریزی ابراز تأسف کرد، اما گفت نمی تواند تا افتتاح مجدد مجلس در تهران، انجمن را به رسمیت بشناسد. (۱)

اما مهمترین تحولات در خارج از ایران رقم می خورد که عمده ترین مرکز آن استانبول بود. در این دوره سیداسدالله خرقانی از گردانندگان اصلی تحولات در این شهر بود. خرقانی در زمره طلاب فاضل و از خواص شاگردان شیخ هادی نجم آبادی بود. با این حال برخلاف شیخ، خرقانی مردی جاه طلب بود که سوداهایی در سر می پرورانید. بعد از این که به حوزه درس شیخ هادی، حملاتی انجام شد و به

۱- دکتر مهدی ملک زاده: تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، کتاب پنجم، صص۹۶۹-۹۶۸.

تعطیلی دروس وی منجر گردید، خرقانی به درس میرزا حسن آشتیانی رفت و در نزد وی تلمذ کرد. به هنگام شورش بر امتیازنامه رژی، خرقانی برخلاف آشتیانی از این امتیاز دفاع نمود، زیرا مدعی بود مواضع آشتیانی بر وفق مراد کامران میرزا نایب السلطنه است. به قول یحیی دولت آبادی، خرقانی در این زمینه با آشتیانی مجادله می کرد، به همین دلیل مورد بدگمانی استاد واقع شد و «میرزا از وی ملاحظه داشت». روزی که خرقانی در درس او غایب بود میرزا به کنایه ولی به شکلی که همه دانستند منظور کیست، نگرانی خود را از خرقانی بیان داشت؛ خرقانی وقتی از این ماجرا اطلاع یافت دیگر به درس میرزا حاضر نشد. (۱)

به دنبال این ماجرا خرقانی به عراق عرب رفت. در این ایام در کربلا و بغداد مدارس جدید تشکیل شده بود، در همین دوره شیخ اسدالله ممقانی همراه با عده ای دیگر حلقه ای به رهبری خرقانی تشکیل دادند و شروع به فعالیت کردند. خرقانی که پایگاه اصلی خود را شهر نجف قرار داده بود در عین حال با علمای آنجا محشور شد و از آنجا طلاب جوان را به سوی اندیشه های جدید جذب کرد؛ اندیشه هایی که وی و همراهانش در مورد آن بحث می کردند.(۲) خرقانی در آستانه جنبش مشروطه به ایران آمد و در زمره اعضای انجمن سری بود. (۳)در همین زمان او برای جلب حمایت مراجع مقیم نجف بار دیگر به آن دیار سفر کرد و وارد بیت آخوند خراسانی شد. خرقانی در نجف اقامت داشت که مشروطه اول به تعطیلی انجامید، در این دوره همراه با مهاجرینی که از ایران به عثمانی آمده بودند انجمن سعادت را تشکیل داد. انجمن سعادت حلقه واسط بین نجف و ایالات ایران به ویژه گیلان و تبریز بود. در این هنگام خرقانی احکام علمای نجف را می گرفت و به ایران می فرستاد و از مردم می خواست علیه محمدعلیشاه برآشوبند و وی را سرنگون سازند. این احکام میخ اصلی را بر تابوت سلطنت رو به زوال محمدعلیشاه کوبید، تا قبل از این جریانات مراجع نجف به شکل فعال در تحولات مشروطه شرکت نمی کردند، اما در دوره فترت مشروطه اول و دوم بود که احکام شدید اللحن آنان در مورد شاه ایران ارسال

۱- حیات یحیی، ج ۱، ص۱۰۸.

۲- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، کتاب اول، ص ۲۰۷.

۳- پیشین، کتاب دوم، ص ۲۳۹.

شد؛ احکامی که در آن محمدعلیشاه را یزید نامیدند و مقابله با او را به منزله جهاد در رکاب امام زمان(عج) تلقی کردند. باز در همین دوره بود که بین آخوند خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی از یکسو و سیدکاظم یزدی از سوی دیگر در مورد مشروطه اختلافات اساسی بروز کرد و دامنه این اختلافات به روحانیون مقیم ایران هم کشیده شد. مهم تر این که در این زمان خرقانی رابط بین نجف و مشروطه خواهان ایرانی و حامیان آنان در اروپا شد. (۱)

در سی ام اکتبر سال ۱۹۰۸ کمیته ای در لندن توسط تقی زاده و معاضد السلطنه تشکیل شد که با انجمن ایران که توسط براون، لینچ و لرد لمینگتن هدایت می شد ارتباط داشت؛ خرقانی با این دو گروه هم در ارتباط بود. از سوی دیگر در پاریس محفل بزرگی به نام فرانکو پرسان شکل گرفت که ایرانیان مقیم پاریس و پناهندگان ایرانی به ریاست افتخاری دیولافوا (۲)باستان شناس مشهور فرانسوی از سی و یکم ژوئیه سال ۱۹۰۸ دور هم گرد می آمدند. با حمایت انجمن فرانکو پرسان، علی اکبرخان دهخدا چند شماره از صوراسرافیل را به هنگام تبعید در سوییس منتشر کرد. در لندن غیر از انجمن تقی زاده، دو کمیته پارلمانی و غیرپارلمانی فعالیت می کردند. روزنامه تایمز که سخنگوی رسمی دولت بریتانیا بود شدیداً به این کمیته ها حمله می آورد. تایمز بر این باور بود که برخی مقامات انگلیس در واقع امر هوادار مشروطه ایران نیستند، بلکه صرفاً به دلیل ضدیت با روسیه به سیاستمدارانی «رادیکال» تحول یافته اند و «غمخواران افلاطونی مشروطیت ایران» شده اند. تایمز بر این باور بود که مشروطه خواهان ایرانی پشت گرم به حمایت این دسته از سیاستمداران انگلیسی هستند و در واقع آلت فعل آنان شده اند و «از خودشان کاری ساخته نیست». به گمان تایمز آنانی که «از خون خالص ایرانند» کمتر برای مشروطه جانبازی می کنند و آنانی که برای مشروطیت حرارت به خرج می دهند یا از قفقاز به ایران آمده اند و یا این که عشایری مثل لرها هستند که از مشروطیت و الزامات آن چیزی نمی دانند. به نظر تایمز طرفداران مشروطه ایران در خارج کشور کسانی اند که یا آمریکایی اند و یا اسکاتلندی و یا یهودی.

۱- همان، کتاب پنجم، ص۸۴۷.

۲- Dieulafay.

براون در مقام پاسخ به تایمز برآمد. او توضیح داد که ترس و نفرت مردم ایران از روسیه نه کار لرد لمینگتن است و نه کسانی دیگر که از مشروطه حمایت می کنند، اما این هم درست است که برخی مثل لمینگتن یهودی اند. به قول براون، این بنیامین دیزرائیلی سیاستمدار بزرگ یهودی و نخست وزیر اسبق انگلستان معاصر با دوره سلطنت ناصر الدین شاه، و رهبر حزب محافظه کار بود که بانی و باعث این همه نفرت از روسیه شده بود و در آن ایام هم تایمز از مواضع او دفاع می کرد. براون، تایمز را متهم به کینه توزی های «بی شعورانه» کرد و آن را اندوه آور دانست(۱). لینچ در این دوره در حمایت از مشروطه ایران بسیار ساعی بود و بین پاریس و لندن رفت و آمد می کرد. او با سرداراسعد بختیاری ملاقات کرد و توانست حمایت سران بختیاری ها را در دفاع از مشروطه به دست آورد. از سوی دیگر او از مقامات وزارت خارجه انگلیس قول گرفت که در امور ایران دخالت نکنند(۲) و به عبارتی سیاست رسمی خود را برای فریفتن روسیه و ندادن بهانه به دست نیروهای این کشور به صورت کج دار و مریز ادامه دهند.

در این دوره بیش از پنجاه تن از مخالفین محمدعلیشاه در لندن و پاریس دور هم گرد آمده بودند. چهره بسیار مهم گروه پاریس، میرزاکریم خان رشتی بود که با فرانکو پرسان مرتبط بود. این جریان ها نمایندگانی به رشت و تبریز اعزام می کردند و به وسیله تلگراف با انجمن سعادت استانبول ارتباط داشتند. تقی زاده در تبریز، میرزا کریم خان در رشت و سردار اسعد در بین قبایل بختیاری افرادی بسیار شناخته شده بودند و دستورهای آنان نافذ بود. بین پاریس، لندن و استانبول ارتباطات منسجمی وجود داشت و از این طریق با داخل ایران ارتباط برقرار می شد. عامل مهم ارتباط با ایران انجمن سعادت بود که احکام علمای نجف را به نقاط مختلف کشور ارسال می کرد(۳). رابط خرقانی با نجف شیخ اسدالله ممقانی بود و در بغداد نیز جمعیتی به نام «اتفاق و ترقی» تشکیل شده بود که با این گروه ها ارتباط داشت. قدرت انجمن با همکاری انجمن های همفکر اعم از داخلی و خارجی زیاد بود، به همین دلیل آنان

۱- ادوارد براون: انقلاب ایران، ترجمهٔ احمد پژوه، کانون معرفت، تهران، ۱۳۳۸، صص۲۸۸-۲۸۷.

۲- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، کتاب پنجم، ص۱۰۲۸.

۳- پیشین، ص ۹۹۰.

توانستند نفرت و انزجار مردم ایران علیه روسیه را در شهر آوینیون فرانسه ضمن انجام میتینگی به نمایش گذارند. در این جلسه نمایندگانی از ملت های شرقی متشکل از ترک، عرب، کرد و ارمنی شرکت داشتند. از سفارتخانه های خارجی تعداد زیادی در این جلسه شرکت کرده بودند و در این جلسه ممقانی به عنوان رئیس انجمن سعادت سخنرانی کرد. بعد از نطق وی سایر نمایندگان ضمن سخنرانی از مظالم روسیه و تعدیات آن کشور در ایران یاد کردند و از لزوم اتحاد مسلمانان جهان در ستیز علیه روسیه سخن به میان آوردند. در این جلسه تاریخی یک مرد ارمنی به عنوان آخرین سخنران سخنانی ایراد کرد. او که تا آن تاریخ با تحولات ایران ارتباطی نداشت از همان جلسه خود را درگیر در ماجراهای این کشور کرد؛ این شخص یپرم خان نام داشت. یپرم خان گفت ارامنه به تحریک دولت های بیگانه و وعده و وعید آنان علیه امپراتوری عثمانی قیام کردند و هزاران کشته دادند، اما با وصف این که امیدوار بودند هم مسلکان آنها به کمکشان بشتابند هیچ خبری نشد. بنابر این «اگر ایرانیان نجات ملت خود و استقلال کشورشان را خواهانند باید خودشان شخصاً با جان و مال خود فداکاری کرده و سلاح در دست با دشمنان مملکت بجنگند والّا حرف های وحدت مسلمین جهان و انتظار کمک از عالم اسلام به یک پشیز نمی ارزد»(۱). غیر از ارتباط با ارامنه، ارتباطاتی با گروه های انقلابی روسیه وجود داشت که از طریق انجمن سعادت انجام می شد. گروه های سوسیال دمکرات این دوره در قفقاز که به اجتماعیون عامیون مشهور بودند با مسائل ایران به شکلی بی سابقه درگیر شدند. چهره برجسته قفقازی ها محمدامین رسول زاده بود.

آخوند خراسانی در نامه ای که خطاب به «انجمن ایرانی لندن» ارسال داشت، از کمکهای انجمن سعادت استفاده می کرد. در این نامه از زحمات «آن محبین نوع بشر» قدر دانی شد. دیگر این که از مساعی انجمن که وقت خود را «صرف ترقی و آزادی نوع» می نماید تشکر شده و در ادامه آمده بود: «معلوم است که حقوق بشریت، این گونه اعانت و انتصار را بر تربیت یافتگان عالم بشریت واجب می کند». از «همت آن حوزه کیاست» که دفع کننده مشکلات ایران است قدردانی شده بود و

۱- همان، صص۱۰۱۷-۱۰۱۵

نهایتاً اینکه: «عجالتاً متمنی است که به شکرانه استراحتی که در سایه مشروطیت دولت بهیه دارند مصیبت زدگان ایران را فراموش ننمایند»(۱). درست در همین زمان بود که اعلامیه های مراجع در مورد وجوب جهاد علیه محمدعلیشاه در سراسر ایران پراکنده شد. شاه به واسطه این تحرکات در موقعیت بغرنجی گرفتار شده بود. در این شرایط امکان نداشت بتواند بنیادهای سلطنت موریانه خورده خود را حفظ کند. با اینکه انجمن سعادت در حوادث این دوره مهم ترین نقش را داشت، اما تشکیلاتی دیگر بود که مقدمات عملی سرنگونی محمدعلیشاه را فراهم می دید. این تشکیلات کمیته ستار نام داشت.

تأسیس کمیته ستار

تأسیس کمیته ستار

مهمترین حادثه ای که در دوره بعد از مشروطه اول روی داد تأسیس کمیته ستار در رشت بود. در رشت نیز مجامع سری و مخفی متشکل از ارامنه، گرجی ها و انقلابیون قفقاز و سوسیال دمکرات های مسلمان آن منطقه شکل گرفت. این گروه ها که در تحولات آتی کشور نقش بسیار تعیین کننده ای ایفا کردند، روز ۱۷ محرم سال ۱۳۲۷، رشت را به تصرف خود درآوردند. ریاست این جماعت نه بر عهده فردی گیلانی، بلکه با محمد علی خان تربیت بود که از تبریز به آنجا رفته بود. مهمترین چهره های گروه میرزا کریم خان رشتی از خاندان آل امشه و برادران وی معز السلطان، سردار محیی و عمید السلطان بودند. در بین آنان کسانی مثل حسین خان کسمایی هم دیده می شدند. کلیه این چهره ها در بین مردم نا آشنا بودند و شاید غیر از خواص کسی با آنان آشنایی چندانی نداشت. میرزاکریم خان، عمیدالسلطان و معزالسلطان فرزندان حاجی وکیل امشه ای بودند که تحت حمایت دولت بریتانیا قرار داشتند. کریم خان سه روز پیش از شورش رشت از راه باکو وارد آنجا شده بود. در این زمان ستارخان و باقرخان به دفاع از انجمن ایالتی تبریز، علیه عین الدوله قیام کرده بودند. ستار خان که جوانمردی از بین توده های مردم به شمار می رفت به زودی محبوبیت فراوانی به دست آورد. روزی که کریم خان وارد رشت شد، به افتخار ستارخان کمیته ای به نام ستار در شهر رشت تأسیس

۱- واقعات اتفاقیه در روزگار، ج ۱، صص ۲۶۵-۲۶۴.

کرد. (۱)مغز متفکر این کمیته خود میرزاکریم خان بود که پیش تر با مجامعی مثل فرانکو پرسان ارتباط نزدیک برقرار کرده بود. در عین حال میرزاکریم خان و معاضد السلطنه از زمانی که در سوییس بودند، با لنین رهبر بلشویک های روسیه مرتبط شدند. از همان زمان لنین به انقلابیون روسیه توصیه کرد در تقویت مشروطه طلبان ایران بکوشند و حتی در سوییس مقالاتی درباره مشروطه ایران و مظالم روس ها در این کشور نوشت. در عین حال میرزاکریم خان با کمیته سوسیال دمکرات قفقاز که به رهبری استالین اداره می شد مرتبط بود و عامل آشنایی او با این کمیته، گریگور یقیکیان، انقلابی ارمنی بود(۲)فت۷ب. همان طور که دیدیم روابط میرزاکریم خان با کمیته ایرانیان مقیم پاریس بسیار حسنه بود. روزی که او به سوی ایران روانه شد، نامه ای به کمیته ای از انقلابیون در قفقاز نوشته شد که از سوی همان کمیته پاریس ارسال شده بود و مخاطب آن محمد تقی صادق اف تاجر باکویی و عضو کمیته اجتماعیون عامیون قفقاز بود. نامه به این شرح بود: «شخصی وارد خواهد شد موس(۳)وم به میرزاکریم خان شما در باب انقلاب رشت با ایشان مذاکره نمایید». اندکی بعد میرزاکریم خان به تفلیس رفت و از آنجا با گروهی از ترک ها، ارامنه و گرجی ها عازم ایران شد. همزمان حیدرخان عمواوغلی مشهور به حیدر بمبی که مسئولیت کمیته دهشت - کمیته ای که به ترور مبادرت می ورزید- را برعهده داشت نزد ثروتمندان باکو فرستاده شد تا اسلحه و جنگ افزار ارزان قیمت برای رویارویی با محمدعلیشاه تهیه کند. به گزارش دکتر عبدالحسین نوایی، حیدرخان، تقی زاده را به این مأموریت فرستاد؛ با توجه به اهمیت تقی زاده در این زمان، بعید است حیدرخا(۴)ن توانایی صدور دستورالعمل برای تقی زاده را داشته باشد. بنابر همین گزارش محسن نجم آبادی از طرف حیدرخان به رشت فرستاده شد. مسافرت نجم آبادی با یکی از کشتی های زین العابدین تقی اف،(۵) ثروتمند مهم مقیم باکو و از شرکای شرکت های نفتی این منطقه صورت گرفت. تقی اف صاحب چندین حلقه چاه نفت در باکو بود و از بازرگانان معتبر

۱- نسیم شمال، سال اول، ش۲۳، ۲۴ محرم الحرام ۱۳۲۷، ص ۱.

۲- همان، ص ۱۰۳۶

۳- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، کتاب پنجم، ص ۹۹۰.

۴- حیدرخان عمواوغلی، صص۱۱۳-۱۱۲.

۵- عبدالحسین نوائی، فتح تهران، اطلاعات ماهانه، سال سوم، ش ۱، ۱۳۲۹.

در زمینه تجارت نفت به شمار می آمد. با کشتی های تقی اف از باکو اسلحه به رشت حمل می شد، تقی اف مردی شناخته شده بود و از قبل از مشروطه روزنامه حبل المتین کلکته را می خرید و به رایگان برای روحانیون نجف ارسال می کرد(۱). همان طور که پیش تر گفتیم اسلحه ها به واسطه میرزاکریم خان به رشت و سایر مناطق گیلان آورده می شد، میرزاکریم خان ضمن ارسال نامه هایی برای تقی زاده اوضاع را برای آغاز عملیات در رشت مناسب می دید و در این نامه ها تهیه اسلحه و مواد منفجره را با عنوان رمز «در باب تجارت» بازگو می کرد. (۲)

مهمترین بخش کمیته ستار کمیسیون جنگ آن بود که توسط الکساندر آقایان و پیرم خان که هر دو ارمنی بودند، هدایت می شد(۳). ریاست کمیسیون با پیرم خان بود. پیش تر دیدیم که واسطه آشنایی پیرم با مشروطه خواهان ایران انجمن فرانکو پرسان بود. کمیسیون جنگ مهمترین بازوی اجرایی کمیته ستار بود که برای حمله به تهران نقشه می کشید و در بین اعضای آن سرگو ارژنیکیدزه انقلابی مشهور گرجی - که بعدها به دست سرویس امنیتی استالین به قتل رسید- تا فتح تهران دیده می شد. در این دوره بود که دهخدا و معاضدالسلطنه وارد استانبول شدند. دهخدا روزنامه سروش را منتشر کرد و معاضد السلطنه به ریاست انجمن سعادت نائل آمد. انجمن سعادت تعدادی از ایرانیان مشروطه خواه مقیم عثمانی را هم وارد رشت کرد تا با کمیته ستار همکاری نمایند و راه حمله به تهران را بگشایند. از این به بعد انجمن سعادت موقعیت مهمتری در تحولات این زمان یافت به گونه ای که این تشکیلات راه هرگونه آشتی بین مشروطه خواهان و محمدعلیشاه را مسدود کرد و انقلابیون گیلان را از هر گونه مذاکره ای با شاه بر حذر داشت(۴). پیرم خان مردی بود که درست مثل حیدرخان به ترور اعتقادی عمیق داشت و به قول مخبر السلطنه در این امر بی باک بود.(۵)

به هرحال به ابتکار کمیته ستار و با حمایت های ا کید انجمن سعادت، شورش های

۱- یادگار، سال پنجم، ش۱و۲، صص ۵۰-۴۸.

۲- اوراق تازه یاب مشروطیت، صص۱۷-۱۶

۳- ابراهیم فخرائی: گیلان در جنبش مشروطیت، جیبی، تهران، ۱۳۵۲، ص۱۱۶.

۴- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، کتاب پنجم، ص ۱۱۴۱.

۵- گزارش ایران، ص۲۷۸.

عظیمی در رشت روی داد. این شورش ها درست متعاقب بحران های تبریز اتفاق افتاد. تبریز در دوره بعد از آغاز استبداد صغیر تنها شهری بود که علیه دستگاه سلطنت محمدعلیشاه به قیام برخاسته بود، به همین دلیل ستارخان آرزو می کرد کاش شهر دیگری هم به شورش دست می زد تا بلکه شاه فشار خود را از تبریز بردارد. بین انقلابیون تبریزی مردی وجود داشت که گمنام اما مهم بود، وی حاج شیخ حسین اشکریز نام داشت که با کمیته سوسیال دمکرات های قفقاز رابطه داشت. از این راه بین او و تجار و بازرگانان و البته انقلابیون منطقه ارتباطی تنگاتنگ برقرار شد و همین مرد عامل ارتباط بین قیام تبریز و معزالسلطان برادر میرزاکریم خان در رشت بود. با اسلحه ای که از قفقاز وارد ایران می شد و نیز با حمایت معنوی کمیته ایالتی تبریز، در رشت هم شورش به راه افتاد. تبریزیان در قیام خود بسیار سرسختانه می جنگیدند و تحت هیچ شرایطی حاضر به عقب نشینی نبودند. عین الدوله راه آذوقه را بر مردم بسته بود و در شهر قحطی بروز کرد. شورش تبریز آن قدر با جباریت به خون آغشته شد که حتی روس و انگلیس با هم توافق کردند که روس ها از ارس بگذرند و راه آذوقه را به روی مردم باز کنند. در هشتم ربیع الثانی ۱۳۲۷ قوای روس وارد تبریز شد، آنان در این مقطع نه کسی را کشتند و نه حتی آزادیخواهی را دستگیر کردند. در این زمان حتی دولتین روس و انگلیس از عواقب شورش تبریز خوفناک شده بودند، به همین دلیل به شاه فشار آوردند تا مشروطه را اعاده نماید. در تبریز بالاخره قانونی برای انتخابات مجلس نوشته شد و طبق آن مردم عادی هم می توانستند در انتخابات شرکت نمایند. سیدحسن تقی زاده و ثقه الاسلام تبریزی رئیس شیخیه آذربایجان که مشاوران کمیته ایالتی تبریز برای اصلاح نظامنامه انتخابات بودند در این لایحه اظهارنظر می کردند و از آن سوی شاه هم ظاهراً با انجمن تبریز همکاری می کرد.(۱) اما دیگر خیلی دیر شده بود، مردم و انقلابیون به شاه بی اعتماد شده بودند و ابداً نمی توانستند شکاف عظیم بین او و خود را فراموش نمایند. معلوم

۱- مهدی مجتهدی: تقی زاده، روشنگری ها در مشروطیت ایران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۷، ص۱۴۷.

بود شاه تحت فشار قوای خارجی که آرامش ایران را فقط برای منافع خود می خواستند به تجدید انتخابات تن داده بود. البته با فضایی که در تهران وجود داشت و با وجود مخالفت های بسیار قدرتمندانه جناح هایی از مردم، معلوم بود کار وعده و وعید شاه به جایی نخواهد رسید. البته گذر زمان نشان داد حق با انقلابیون است که نباید به شاه اعتماد کرد.

مواضع مراجع نجف

مواضع مراجع نجف

درست در زمانی که آتش قیام در تبریز شعله ور بود، شاه به ناچار در شعبان سال ۱۳۲۶ طی فرمانی به مشیر السلطنه صدر اعظم دستور داد انتخابات مجلس در سراسر ایران به استثنای تبریز برگزار شود. در شوال آن سال شیخ فضل الله نوری طی نامه ای خطاب به شاه مشروطیت را مغایر با احکام اسلامی عنوان کرد و صریحاً نوشت تأسیس مجلس مغایر با احکام شرع است. همراه با او سیصدتن از روحانیان دیگر هم با تأسیس دوباره مشروطه مخالفت کردند(۱). در اجتماع باغشاه، شیخ طی سخنانی اعلام کرد:

ما در اطاعت اوامر ملوکانه تا حدی حاضریم که مخالف با مذهب ما نباشد. ولی چیزی که مخالف با مذهب باشد تا جان در بدن داریم نخواهیم گذاشت اجرا شود... استدعا می شود که بر طبق استدعای قاطبه رعایا و حکم صریح حجج اسلام بر حرمت مشروطه دستخط ملوکانه را در رفع مشروطیت مرحمت فرمایید... .(۲)

محمدعلیشاه اعلام داشت عزم او همیشه برای تقویت اسلام و حمایت شریعت شیعه بوده است و حال که علما تشخیص داده اند تأسیس مجلس با احکام اسلام منافات دارد و حرام است، او هم از تأسیس مجدد مجلس امتناع خواهد کرد(۳). در اجتماعاتی که از این به بعد تشکیل می شد، شیخ و همراهانش همیشه مخالفت خود را با احیای مشروطه اعلام می کردند(۴). همزمان با قیام تبریز، در تهران ناآرامی هایی به چشم می خورد. تعدادی از مشروطه خواهان در سفارت عثمانی و حضرت عبدالعظیم تحصن کردند؛ در برابر شیخ و یارانش در مسجد مجدالدوله اجتماع نمودند و اعلام کردند قانون اساسی مخالف شریعت، پس حرام است. آنان مشروطه و قانون اساسی را از مصادیق کفر و

۱- کتاب نارنجی، به کوشش احمد بشیری، نشر نور، تهران، ۱۳۶۷، ص ۳۱؛ تلگراف هارتویگ به وزارت خارجهٔ روسیه در ۱۳ شوال ۱۳۲۶.

۲- راهنمای کتاب، سال ۱۹، بهمن ۱۳۵۵، شماره های ۱۱و۱۲، ص ۹۰۸.

۳- کتاب نارنجی، ج ۲، ص۵۷

۴- ناظم الاسلام کرمانی: تاریخ بیداری ایرانیان، ج۵، به کوشش سعیدی سیرجانی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۶، ص۵۴۳.

الحاد دانستند و طرفداران قانون اساسی را بی دین و کافر خطاب کردند و باز هم در مراجعه به شاه به او هشدار دادند قانون اساسی را کان لم یکن اعلام نماید(۱). همزمان نشریه ای منتشر می شد به نام دعوت الاسلام که در آن آرای علمای مخالف مشروطه درج می شد. در این نشریه آمده بود:

مشروطه، آزادی [و] قانون می خواهید، هزار [و] سیصد و بیست و سه سال است که خداوند عالم به ما قانون به توسط محمد مصطفی مرحمت فرموده، ما قانون مستشارالدوله و تقی زاده و باقر بقال را لازم نداریم. شش هزار سال است که خداوند عالم، پادشاه واجب الاطاعه عطا فرموده و در همه کتبها(۲) اجرای احکام سلطان را بر همه مسلمانان واجب نموده. شما را به خدا انصاف دهید یک ایران و سی کرور پادشاه...(۳) .

لیکن در این زمان یک پدیده دیگر گام به میدان نهاده بود که نادیده گرفتن آن غیرممکن بود و آن هم دخالت نهاد مرجعیت در امر مشروطه بود. در این دوره آخوند خراسانی همراه با شیخ عبدالله مازندرانی و میرزا حسین تهرانی مراجع سه گانه طرفدار مشروطه که مقیم نجف بودند به دفاع از مردم می پرداختند. آخوند خراسانی ضمن ارسال تلگرامی برای محمدعلیشاه از وی خواست قبل از اینکه آتش شورش دامنه دارتر شود، نشان دهد با مشروطه مخالف نیست و مجلس شورای ملی را می پذیرد(۴). شیخ عبدالله مازندرانی هم از همین موضع دفاع می کرد؛ این دو تن بر این باور بودند که شاه باید ریشه کدورت را برکند و علت کدورت این است که مردم بر این باورند شاه مجلس را نمی پذیرد. هر سه مرجع دفاع از مجلس و مشروطه را گامی در جهت تقویت دین و حفظ شوکت سرزمین اسلامی ذکر می کردند. آنان «اقدام در موجبات اختلال» مجلس و مشروطه را در زمره «محاربه و معانده با صاحب شریعت مطهره(۵)» به شمار آوردند.

۱- کتاب نارنجی، ج ۲، ص۸۳، گزارش سابلین به وزارت خارجهٔ روسیه.

۲- کذا.

۳- تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۵، ص۳۴۳.

۴- همان، ج۴، صص۸۸-۸۷.

۵- پیشین، ص۸۸.

وقتی محمدعلیشاه نشان داد حاضر نیست از حکومت استبدادی خود دست بردارد، آیات ثلاث در مسیر حمایت از خواسته های مردم خطاب به نیروهای نظامی اعلام کردند «همراهی و اطاعت و شلیک بر ملت و قتل مجلس خواهان در حکم اطاعت یزید بن معاویه و با مسلمانی منافی است(۱)». به اشاره مراجع، شیخ اسماعیل محلاتی لایحه ای در دفاع از مشروطه نوشت و در آن از حریت و مساوات مردم دفاع کرد و توضیح داد این ادعا که مشروطه با اسلام منافی است- به این تصور که در آن قوانینی وضع می شود که شبهه مخالفت با شریعت دارد- صحیح نیست، زیرا در هر کشوری مشروطه مطابق با آداب و رسوم و مشترکات فرهنگی و دینی همان مردم قابل اجراست(۲). مراجع ثلاث مفاد لایحه شیخ اسماعیل محلاتی را تأیید کردند و توضیح دادند اساساً هدف از مشروطه حفظ بیضه اسلام و خلاصی ممالك اسلامی از تسلط کفار است.(۳) بالاتر این که وقتی آنان اعلام کردند مخالفت با مشروطه به منزله تعرض به مسلمین و در حکم محاربه با امام عصر(عج) به شمار می رود،(۴) مبارزه وارد عرصه ای شد که محمدعلیشاه نمی توانست از آن جان به سلامت برد. مراجع اعلام کردند تا جان در بدن دارند از مشروطه و خواسته های مردم دفاع می کنند و چون از ضروریات مذهب این است که «در دوره غیبت حکومت با جمهور مسلمین است» و با این حکومت، حقوق غصب شده مردم برگردانده می شود و مآلاً اساس شریعت بر قرار می ماند، آنان نیز از حمایت مردم فروگذار نمی کنند.(۵) شاه در نامه ای خطاب به مراجع مدعی شد هدف او حفظ اساس شریعت از تعرض با بیان است، اما شگفت آنکه مراجع پاسخ دادند رسیدگی به مسئله بابیان و دعاوی آنان باید در عدلیه بررسی شود و بعد از ثبوت جرم شرعاً و طبق قوانین مشروطه محاکمه گردند و البته این رویه است که باعث قوام دین و دولت خواهد شد، نه رویه های استبدادی محمدعلیشاه، و بالاخره اینکه: «بدیهی است حفظ دین اسلام و استقلال دولت اثنی عشریه شید الله ارکانها به عدم تخطی از قوانین

۱- همان، صص۲۱۴- ۲۱۵.

۲- واقعات اتفاقیه در روزگار، ص ۲۵۰.

۳- همان، ص۲۴۶.

۴- همان، ص۲۴۶.

۵- همان، ص۲۴۶.

مشـروطیت متوقف و الزام به آن بر قاطبه مسلمین [به] خصوص شخص اقدس شاهانه از اهم واجبات است(۱)» وقتی شاه به این دعوت های مسالمت آمیز بی اعتنایی کرد، آنان نیز حکم دادند که «دفع این سفاک جبار» حکم خداست و پرداخت مالیات به دسـتگاه سـلطنت از «اعظم محرمات» است و بـذل جهد در راه اسـتقرار مشـروطه به منزله جهاد در رکاب امام زمان است و سـر مویی مخـالفت به منزله جنـگ با امام می باشـد و مهاجمین به مردم مهـدور الـدم هسـتند.(۲) این فتـاوی و احکـام، بیش از هر مبارزه سیاسی مؤثر بود. مردم به اطاعت از مراجع، همگام با مشروطه خواهان برای دفع محمدعلیشاه کوشیدند و بالاخره شاه را از اریکه سـلطنت به زیر کشـیدند. حتی احمـد کسـروی بر این باور است اگر حمایت های مراجع نبود، کمتر کسـی از مردم به مشروطه روی می آورد. ستارخان گفته بود حکم علمای نجف را اجرا می کند. (۳)

ضروری است همین جـا یـاد آوری شـود منظور مراجع در دفـاع از مشـروطه نه آن چیزی بود که در کشورهـای اروپـایی رواج داشت و نه آن چیزی که گروه روشـنفکران ایرانی در پی آن بودنـد. آنـان بر این بـاور بودنـد که دفاع از مشـروطه از باب دفع افسـد به فاسـد است، یعنی اینکه رژیم اسـتبدادی افسد است زیرا هم حقوق مردم و هم حق الله را مورد تجاوز و تعدی قرار می دهـد، حـال آن که در مشـروطه حـد اقل حقوق مردم حفظ می شود. شـیخ عبـدالله مازنـدرانی در نامه ای به شـیخ مهـدی نجم آبادی در پاسخ به ایرادات شـیخ فضل الله نوری گفته بود، در دوره غیبت هیچ حکومتی مشروعه نمی شود و حتی مشروطه هم حکومتی است که در آن حکومت امـام(عـج) نادیـده گرفته می شود، امـا دفاع از آن به این دلیل صورت می گیرد که در بین حکومت های رایج در دنیا بهترین نظامی است که می تواند حقوق مردم را پاس دارد و حق الناس را زنده کند. این دیدگاهی شرعی و دینی بود، حال آن که دیگر مشروطه خواهان از این زاویه به مشروطه نگاه نمی کردند و اساساً هیچ گونه تلقی شرعی از این نظام سیاسـی عرضه نمی نمودنـد، زیرا بر این باور بودند که به هر صورت مشـروطه هیچ نسـبتی با باورهای رایج شـرعی ندارد.

۱- همان، صص۲۲۳-۲۲۲.

۲- تاریخ بیداری ایرانیان، ج۵، ص۳۵۳.

۳- تاریخ مشروطهٔ ایران، ص ۷۳۰.

شورشی که در گیلان و اصفهان روی داد ریشه در این واقعیت یعنی فتاوی و احکام مراجع داشت. درست در ایامی که حتی تقی زاده از مجاهدین خواسته بود با شاه بسازند و جنگ را آغاز نکنند(۱)، سردار اسعد بختیاری و سپهدار تنکابنی برای احیای مشروطه به طرف تهران به حرکت در آمدند. این که خوانین بختیاری و گیلان از مشروطه چه می دانستند، امری نیست که بر کسی پوشیده باشد. آنها به ویژه سپهدار کوچکترین اطلاعی از مشروطه و الزامات آن نداشتند و شخص سپهدار زمین داری جبار و شناخته شده در بین مردم مازندران تا الموت شناخته می شد. شورش اصفهان هم به بهانه انتصاب اقبال الدوله کاشی به والیگری آن ایالت روی داد. در محرم سال ۱۳۲۷ یعنی درست همزمان با قیام تبریز و رشت، ابراهیم خان ضرغام السلطنه در اعتراض به انتصاب اقبال الدوله به والیگری، شهر را تصرف کرد؛ در پنجم آن ماه نجفقلی خان صمصام السلطنه وارد شهر شد و از محمدعلیشاه خواست او را به عنوان حاکم شهر به رسمیت بشناسد. شاه این پیشنهاد را رد کرد ولی بختیاری ها شهر را در تصرف خود نگه داشتند. شاه در واکنش به این موضوع صمصام السلطنه را از ایلخانی بختیاری عزل کرد و عبدالحسین میرزا فرمانفرما را به جای او تعیین کرد. جالب اینکه سر ادوارد گری نامه ای برای بارکلی وزیرمختار بریتانیا در تهران ارسال کرد و به شکلی اخطار گونه خطاب به شاه یاد آور شد اگر با اعزام فرمانفرما، جان اتباع انگلیس را به خطر اندازد، دولت بریتانیا شخص او را مقصر خواهد دانست.(۲) با این اوصاف فرمانفرما هرگز نتوانست وارد اصفهان شود.

در اوایل محرم سال ۱۳۲۷ عده ای سوار وارد انزلی شدند و حاکم شهر را عزل کردند. روز ۱۶ محرم همان سال سردارافخم حاکم رشت به دست نیروهای سردارمحیی به قتل رسید و خبر با سرعت به تهران مخابره شد(۳). دو روز بعد از قتل سردارافخم، سپهدار تنکابنی از شهسوار به رشت آمد و حکومت گیلان را در دست گرفت. دیری نپایید که قزوین هم به دست قوای مجاهدین افتاد. اندکی بعد معزالسلطان به قزوین رفت و شیخ الاسلام آنجا را به قتل رسانید. دو- سه روز بعد

۱- تاریخ هجده سالۀ آذربایجان، ص۲۹.

۲- Grey to Barclay, Telegraph, No. ۷۷, January ۱۰/۱۹۰۹, F.O. ۴۱۶/۳۹.

۳- واقعات اتفاقیه در روزگار، صص۳۴۶-۳۴۵.

سپهدار به قزوین حرکت کرد. روز بعد از حرکت او شیخ علی فومنی ترور شد اما جان به سلامت برد و فقط جراحت برداشت. وقتی انجمن ملی رشت مطلع شد فومنی هنوز زنده است، به ضاربین بعد از گذشت چند ساعت دستور داد بار دیگر برگردند این بار او را به قتل رسانند(۱). بعد از این جریانات بین رشت، تبریز، اصفهان و استانبول ارتباط تلگرافی برقرار شد. کمیته ستار برای شورشیان اسلحه و مهمات تهیه می کرد و کمیسیون جنگ که ترکیبی از قفقازی ها، گیلانی ها، آذری ها، ارامنه و گرجی ها بود، در این راه بسیار تلاش می کرد. در کمیته ستار معز السلطان نماینده گیلانی ها، آقا سید علی مرتضوی نماینده تبریزی ها، پیرم خان نماینده ارامنه، ولیکوف نماینده گرجی ها و احمد صادق اف نماینده ترک های قفقاز بودند. پانوف بلغاری که برای روزنامه رچ ارگان مشروطه خواهان روسیه مطلب تهیه می کرد نیز، در بین اینان دیده می شد. پانوف بعداً به پیشنهاد محمد امین رسول زاده که اخیراً از قفقاز به رشت آمده بود، به مازندران رفت و در آنجا آتش شورش را برافروخت. اینان دسته های دیگر نظامی را به سوی تهران به حرکت درآوردند، گفتنی است نخستین دسته اعزامی به فرماندهی میرزا کوچک خان جنگلی روانه شد.

در همین مرحله بود که چرچیل دبیر شرقی سفارت بریتانیا وارد رشت شد. او گزارش داد نقشه شورش رشت در قفقاز ریخته شده و تعداد شورشیان رو به فزونی است و رهبری شورش بر عهده میرزا کریم خان و برادران اوست. سراسر جاده رشت به قزوین در کنترل قفقازی ها بود و فقط کسانی می توانستند از این جاده عبور نمایند که جواز عبور کمیته ستار را داشته باشند. به گزارش چرچیل از باکو تا انزلی اسلحه به ایران صادر می شد و همه قفقازی ها گذرنامه ایرانی گرفته بودند.(۲) چرچیل در این دوره برای چه کاری به گیلان رفته بود؟ در گزارش های موجود در این زمینه چیزی دیده نمی شود، اما نفس حضور او در میان مشروطه طلبان حائز اهمیت فراوان است.

در این بین سرداراسعد بختیاری از پاریس به ایران بازگشت، او قبل از آمدن به ایران با معاون وزارت خارجه انگلیس یعنی سر چارلز هاردینگ ملاقات کرد و

۱- ه. ل. رابینو: مشروطهٔ گیلان، به کوشش محمد روشن، انتشارات طاعتی، رشت، ۱۳۶۸، ص۴۷.

۲- Barclay to Grey, The Report of Churchil , Inclosure No. ۸۱, April ۱۱/۱۹۰۹, F.o. ۴۱۶/۴۰

ظاهراً از وی خواست اگر در ایران اتفاقی روی داد انگلیسی ها در مسائل کشور دخالت نکنند. پس از اینکه وزارت خارجه بریتانیا جواب مساعد داد(۱)، او به محض ورود به ایران به خوزستان رفت و از شیخ خزعل قول گرفت تا در نبردی که روی خواهد داد جانب شاه را نگیرد و خزعل هم موافقت کرد. ظاهراً ملاقاتی بین سرداراسعد و برخی مسئولین شرکت نفت انگلیس و ایران هم روی داد و مقداری پول برای هزینه اردوکشی به تهران به او داده شد. بعد از این جریان ها سرداراسعد طرح اتحاد با اردوی گیلان را ریخت. (۲)

پیش از ظهر روز ۲۲ آوریل سال ۱۹۰۹ سر جورج بارکلی که به جای مارلینگ به ایران آمده بود و سمت وزیرمختاری داشت، همراه با سابلین کاردار سفارت روسیه نزد شاه رفتند و بیانیه ای را که از قبل تهیه کرده بودند قرائت کردند و چرچیل که از تحرکات اردوی گیلان و اصفهان به خوبی آگاه بود، به صورت همزمان آن بیانیه را ترجمه کرد. آنها از وضعیت اسف انگیز ایران یاد کردند، وضعیتی که به قول آنان به دلیل بی توجهی شاه به توصیه های چهار ماه قبل ایشان روی داده بود. آنان برای خاتمه وضعیت بحرانی در کشور پیشنهاد کردند شاه در ابتدای امر مشیر السلطنه صدر اعظم و امیر بهادر جنگ را عزل نماید و دیگر این که رژیم مشروطه را بار دیگر تجدید نماید و بالاخره کابینه ای با حضور مشروطه خواهان تشکیل دهد. به محمدعلیشاه گفته شد: «وی به تعهدات خود در برابر روس و انگلیس عمل نکرده است و به جای عمل به نصایح آنان از مشاوران خود حرف شنوی داشته است». پیش تر از شاه خواسته شده بود تا عفو عمومی بدهد و اینک روس و انگلیس همان خواسته را تکرار کردند. آنها از شاه خواستند کلیه کسانی را که علیه مقام سلطنت جنگ مسلحانه کرده اند مورد عفو قرار دهد و کسانی را در کابینه پست دهد که مورد اعتماد مردم باشند. از شاه خواسته شد تاریخی فوری برای انجام انتخابات تعیین نماید و آن را فوراً به اطلاع مردم در سراسر کشور برساند. پرداخت وام به دولت ایران مشروط به انجام شروط یاد شده دانسته شد. به

۱- مبارزه با محمدعلیشاه، نامهٔ مورخه چهارشنبه ۱۰ فوریه ۱۹۰۹ مطابق با ۱۹ محرم ۱۳۲۷.

۲- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، کتاب پنجم، ص ۱۰۸۰.

شاه اخطار شـد این آخرین راه نجات اوست و شاه هم گفت بعـداً از طریق وزارت امور خارجه جواب یادداشت را خواهد داد. نمایندگان دولتین گفته بودند اگر شاه باز هم به سـخنان آنان گوش ندهد دیگر از اندرز خبری نخواهد بود و روس و انگلیس هم وی را به حال خود رها خواهند کرد.(۱)

شاه بار دیگر وعـده داد انتخابات را برگزار می کنـد و مشروطه را تجدید می نماید، حتی همان طور که پیش تر آوردیم آئین نامه ای تهیه شد که در آن مردم فارغ از تعلقات طبقاتی و اقتصادی می توانسـتند در انتخابات شـرکت نمایند. پیش از این قرار بود نمایندگان گیلان، آذربایجان، خراسان و اصفهان به اتفاق نمایندگان علمای نجف برای احیای مشروطه به تهران بروند، اما وقتی وعـده هـای مساعـد شـاه را دیدنـد از این کـار صـرف نظر شـد. با این وصف اردوی گیلان و اصـفهان عزم خود را برای اردوکشی به تهران جزم کرده بود. ثقه الاسلام تبریزی که طرفدار کنار آمدن با شاه بود نوشت:

امـا مسـئله اینکه جمعی از ولایـات اربعه آذربایجان و خراسان و اصـفهان و رشت جمع شونـد و از نجف نیز مأمور بیایـد... این مطلب را دیگر خودم به هیأت علمیه نجف نوشـته بودم، محض اینکه رشت و اصفهان در ایام گرفتاری تبریز همه ساکت بودند بعد از اسـتخلاص تبریز و اعاده مشـروطه آیا سـبب چه شد که سـپهدار و سـردار اسد [اسـعد] حرکت کردند و آیا علتی غیر از تحریک انگلیس چیز دیگری داشت؟!

او در ادامه نوشت:

دولت روس و انگلیس هر کـدام به اقتضـایی دخـالت در مشـروطه ایران کردنـد. دولت انگلیس در این ضـمن بایـد راه هنـد را مسـدود نمایـد و منـافع پولیتیکی خود را محفوظ دارد، دولت روس هم برای حفظ اسـتقلال خود و محافظت قفقاز سـعی وافی دارد... .

ثقه الاسـلام تبریزی نوشت نبایـد به سـیاست هـای دو دولت همسایه اعتماد و باور داشت «زیرا همسایه جنوبی ایران دوازده ماه بود که خواب بود، چه شد که یک

۱- Barclay to Grey, Inclosure No . ۳۹۹ , April ۲۲/۱۹۰۹, F.O. ۴۱۶/۴۰.

دفعه بیـدار شـد؟» پس به نظر او باید هیأت حسن نیت به تهران اعزام کرد و کار را به نحوی مسالمت آمیز خاتمه داد و جز این راهی وجود ندارد. (۱)

امـا آخونـد خراسـانی بـا این دیـدگاه مخـالف بود. او و مازنـدرانی نامه هایی به صمصـمام السـلطنه بختیاری نوشـتند و در آنها پرداخت مالیات به رژیم اسـتبدادی را حرام دانسـتند. حکم داده شد تا زمان تشـکیل مجلس شورای ملی به گماشـتگان استبداد مالیاتی داده نشود. از طرف دیگر به واسـطه ثقه الاسـلام دسـتور داده شد با صـمصام السـلطنه و ضـرغام السـلطنه بختیاری برای استقرار مشروطه مساعدت و همراهی شود، زیرا استقرار مشروطه وجوب عینی دارد. (۲)

همزمان با آمادگی اردوی گیلان و اصـفهان برای حمله به تهران، سالـدات های روس وارد انزلی شدنـد. بهانه آنان حفظ جان اتباع روسـیه در گیلان و قزوین بود. از آن سوی ایلات ایران اعم از قشـقایی، لر بزرگ و کوچک، همراه با انقلابیون خراسان، تبریز، اصـفهان و نجف اعلام کردنـد علیه روس وارد جنگ خواهنـد شـد. به قول سـیداحمد تفرشـی محرک اصـلی این قضایا انگلیسی ها بودند:

مقصود انگلیسـی هـا از این اقـدامات و تحریکـات روس ها را که قشون در خاک ایران وارد نماینـد این است که به ملت ایران بفهمانند که با روس ها طرف و نوعاً [و] طبعاً از روس ها منضـجر[منزجر] بشوند و به تمام دول هم مدلل نمایند که روس ها بر خلاف حقوق بین الملل رفتار می نماینـد و دست غاصـبانه به دولت ایران دارد. بر تمام دول مـدلل شده است گویا خود دولت روس هم فهمیده است که گول انگلیسی ها را خورده(۳).

مجمـوعه این تحولاـت تـا حـدی وحـدت قلبی مردم ایران را در پی داشت، به طور نمونه در کرمانشـاه تعـدادی یهودی وجود داشتند که پیش تر مورد اذیت واقع می شدند اما اکنون مسلمانان صیانت از جان آنان را برعهده گرفته بودند. کاپیتان

۱- نصـرت الله فتحی: زندگینامۀ شـهید نیکنام ثقه الاسـلام تبریزی، از سلسـله انتشارات بنیاد نیکوکاری نوریانی، تهران، اسـفند ۱۳۵۲، صص ۴۶۷-۴۶۶.

۲- واقعات اتفاقیه در روزگار، ص ۳۵۹.

۳- سـیداحمد تفرشـی حسـینی: روزنامـۀ اخبـار مشـروطیت و انقلاـب ایران، بـه کوشـش ایرج افشـار، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۱، صص ۲۱۱-۲۰۹.

هوارت (۱)کنسول بریتانیا در کرمانشاه از این همدردی مسلمانان با یهودیان در حیرت فرو رفت به ویژه اینکه مسلمانان خوراک و پوشاک خود را در اختیار یهودیان قرار می دادند. در موارد زیادی مسلمانان سلاح در دست، از یهودیان حفاظت کردند و آنها را به سلامت به خانه های خود رسانیدند.

برای زرتشتیان هم حکمی از آخوند خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی گرفته شد. شیخ حسن تبریزی که دستیار ادوارد براون در دانشگاه کمبریج بود، نامه ای نوشت و نظر مراجع را در مورد این طایفه جویا شد:

هوالله شأنه العزیز، چه میفرمایند در مسئله اذیت و تحقیر کردن به طایفه زردشتیه که در حمایت اسلام و مطیع اسلامند؟ استدعا از حضور مبارک آنکه جواب مسئله را با خط شریف در حاشیه مرقوم و با مهر مبارک ممهور فرمایند؛ تا عندالحاجه حجت بود، والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته، دهم شهر صفرالمظفر سنه ۱۳۲۷ هجری.

پاسخ به این شرح بود:

بسم الله الرحمن الرحیم، ایذاء و تحقیر طایفه زردشتیه و سایر اهل ذمه که در حمایت اسلامند حرام و بر تمام مسلمین واجب است که وصایای حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله الطاهرین را در حسن سلوک و تألیف قلوب و حفظ نفوس و اعراض و اموال ایشان کما ینبغی رعایت نمایند و سر مویی تخلف نکنند. ان شاءالله تعالی. الاحقر محمد کاظم الخراسانی، عبدالله مازندرانی(۲).

راه آشتی بین دولت و ملت بسته شده بود، همه عزم خود را جزم کرده بودند تا محمد علیشاه را برافکنند و البته ناگفته پیداست هر کس انگیزه های خاص خود را تعقیب می کرد. درست در آستانه حمله به تهران جورج بارکلی وزیرمختار انگلیس در تهران گزارش داد تا وقتی محمد علیشاه بر اریکه سلطنت قرار دارد، تأسیس نظام مشروطه غیرممکن است. او خاطر نشان کرد درست است که به خودی خود مشروطه نمی تواند جایگزین هرج و مرج شود، اما مشروطه بهترین راه برای انجام اصلاحات در ایران

۱- Howart.

۲- واقعات اتفاقیه در روزگار، ج ۱، ص ۳۵۵

است. وزیرمختار، اعطای وام به رژیم استبدادی محمد علیشاه را کاری بیهوده دانست و معتقد بود برای جلوگیری از اغتشاش، تشکیل مجدد مجلس و سازماندهی تشکیلات مالی و ژاندارمری بهترین راه حل است. از دید وزیرمختار این اقدامات بدون تأمین وام و استخدام مستشار خارجی غیرممکن است، بنابر این بلافاصله بعد از استقرار مشروطه باید برای ایران پول فراهم کرد. مهم تر اینکه از دید وی انجام اصلاحات بدون کنترل خارجی غیرممکن است، زیرا بدون حمایت خارجی شاه باید از مجلس حمایت می کرد و مجلس به نوبه خود با مستشاران خارجی کارهای کشور را سر و سامان می داد، اما بعید به نظر می رسید شاه با مجلس همکاری کند. از سوی دیگر به نظر وزیرمختار مشروطه خواهان در دوره اول مشروطه با استخدام مستشار خارجی مخالفت کرده بودند، اما تجربه دوره اول مشروطه باید به اندازه کافی اینان را به تجدیدنظر واداشته باشد. او نوشت مقدمه هر اصلاحی وادار کردن شاه به عفو عمومی بود؛ اگر در این امر کوچکترین انحرافی روی می داد باید تصمیمات شدیدی علیه شاه صورت می گرفت(۱).

بدون اینکه در منابع و اسناد توضیح داده شود ایرانیان چگونه از مواضع وزیرمختار بریتانیا مطلع شده بودند، مشروطه خواهان ایرانی نامه ای به بارکلی نوشتند و مواضع او را در برابر مسائل ایران تأیید کردند. آنان نوشتند پرداخت وام و یا استقراض به هر شکلی نباید صورت گیرد مگر اینکه مجلس آن را تصویب کند. هیأت مدیره بانک شاهی در لندن به مستر وود رئیس بانک در تهران تلگراف رمزی ارسال کرد که با توجه به خواسته مشروطه طلبان، کلیه تدابیر لازم برای اعطای وام به ایران را متوقف سازند و منتظر وقایع آتی باشند و مسئولین را در لندن از کم و کیف ماجرا مطلع نمایند(۲).

کلیه اوضاع داخلی و خارجی به زیان شاه جریان داشت. به همین دلیل او ناچار شد بار دیگر به فرامین روس و انگلیس گردن نهد. شاه که در برابر مردم خود آن همه گردن فرازی می کرد، بعد از تهدیدات روس و انگلیس از «امتزاج قوای ملیه با قوای دولتی و سلطنتی» یاد کرد و آن را چاره حل مشکل دانست. او نیات قلبی خود را استقرار مجدد

۱- Barclay to Grey, No ۲۸۷, Tehran , January ۲۷/۱۹۰۹, F.O. ۴۱۶/۳۹.

۲- Imperial Bank (T. Jackson) to Mr. Wood, Inclosure No. ۲۹۹, London, February ۱۵/۱۹۰۹, Ibid.

مشـروطه دانست و از تلگراف ها و عرایض خود به مظفرالـدین شاه یاد کرد و این که وی پدر خود را تشویق به دادن مشـروطه کرده بود. از دیـد شـاه اسـنادی که «در تلگرافخـانه و غیره حاضـر و بیـان همـدردی ما را با ملت خودمان به خوبی آشـکار می نماید» نشان دهنده مکنونات قلبی اوست. او توضیح داد وقتی بعد از اعطای مشروطه به تهران آمد، در امضای قانون اساسی چه رنـج هـا برده و چه زحمـاتی متحمـل شـده است تـا آن که آن را به امضای شاه سابق برسانـد. محمـدعلیشاه اظهار داشت دوره سلطنت خود را صـرف تهیه قوا برای پیشـرفت امر مشـروطه و عظمت مجلس شورای ملی کرده است. به دید شاه آن چیزی که باعث تعطیلی مشـروطه شـد، نه منویات ضدمشـروطه او بلکه «دراز دستی مغرضـین و فساد مفسدین در این اواخر به طوری بود که همه کارآگاهـان می داننـد». شـاه خـاطر نشـان کرد بـا آن وضـعیت مجلس نمی توانست نجات دهنـده ملت از گرفتاری ها باشـد. پس طبـق قوانین دولت هـای مشـروطه مجلس را به طور موقت تعطیـل کرده است. شـاه خاطرنشـان کرد قرار بود پـانزده شوال سال ۱۳۲۶ بار دیگر مجلس آغاز به کار کند، اما پاره ای موانع شـکل گرفت که اگر در آن شـرایط مجلس تشـکیل می شـد نتیجه ای جز خون ریزی به دست نمی آمـد. اما امروز مقتضـی موجود است و «با نهایت اشتیاق و میل قلبی خود به موجب صدور این دسـتخط مبارک موافق همان قانون اساسـی بدون ذره ای کسـر و نقصان، امر به انعقاد پارلمان داده و مقرر فرمودیم که یک عده از اشخاص عالم مشروطه خواه که طرف اطمینان دولت و ملت باشند، به مجلس شورای مملکتی ملحق گردیده و نظامنـامه انتخابـات را [عاجلاً حاضـر نموده و منتشـر دارنـد و به محض اینکه نظامنامه انتخابات انتشار یافت] شـروع به انتخابات شده و همین که دو ثلث منتخبین حاضـر [شوند] مجلس شورای ملی در بهارسـتان افتتاح خواهد شد». اندکی بعد ضمن صدور دسـتخطی دیگر عنوان شد: «مشـروطیت ایران در روی همان یکصد و پنجاه و هشت اصل قانون اساسـی برقرار و سعادت آینده مملکت را اساس و مدار است(۱)».

روز قبـل از انتشار آخرین بیانیه شاه یعنی در ۲۶ ربیع الثانی سال ۱۳۲۷ کمیسـیون جنگ قزوین از انجمن ایالتی رشت خواست اجازه دهند میرزا کریم خان رشتی به قزوین برود.

انجمن ایالتی اجازه داد میرزا کریم خان فقط یک شب به مسافرت برود،

۱- واقعات اتفاقیه در روزگار، صص ۳۱۰-۳۰۵، نامه های مورخهٔ ۱۸ و ۲۷ ربیع الثانی ۱۳۲۷.

زیرا وجودش برای انجمن ایالتی رشت بسیار ضروری تشخیص داده شد(۱). رهبری کمیته ستار در این زمان با همین میرزا کریم خان رشتی بود و رئیس کمیسیون جنگ یعنی یپرم خان بر این باور بود که باید بدون اتلاف وقت به تهران حمله شود(۲). این احتمال وجود داشت مصالحه ای بین شاه و مشروطه خواهان صورت گیرد، به همین دلیل پیش تر در صفر ۱۳۲۷ تقی زاده و ستارخان از معز السلطان خواسته بودند در تصرف قزوین سرعت به خرج دهد.(۳)معاضد السلطنه پیرنیا هم به شیخ اسدالله ممقانی گفت به سردار اسعد و سپهدار تلگرافی ارسال نماید و از آنان بخواهد در حمله به تهران تسریع نمایند(۴). در عین حال بین کمیته ستار و برخی مجاهدین تبریز اختلاف بروز کرده بود. گفتیم وقتی شورش تبریز در جریان بود راه آذوقه به روی مردم بسته شد به همین دلیل قوای روس از ارس گذشتند تا به مردم نان و غذا برسانند. برخی مشروطه خواهان وقتی نرمش شاه را دیدند به او تلگراف زدند و کمک شاه را بر نوازش بیگانه ترجیح دادند(۵). اما کمیسیون جنگ اصرار داشت باید به تهران حمله شود و شاه با زور از قدرت خلع گردد، زیرا به وی هیچ اعتمادی نمی توان کرد.

دو تن از برجسته ترین کسانی که در کمیسیون جنگ فعالیت می کردند عبارت بودند از منشی زاده و ابوالفتح زاده، افسران سابق قزاق و آموزش دهندگان قوای مجاهدین و گردانندگان بعدی تیم های ترور به ویژه کمیته مجازات. این دو چند روزی بعد از سقوط مشروطه اول مدتی کوتاه در گوشه ای پنهان شدند و سپس با لباس درویشان از تهران خارج گردیدند و به تنکابن رفتند. آن گاه رهسپار رشت شدند و در شورش گیلان شرکت کردند. آن دو بعدها برای تربیت مجاهد به تهران رفتند و خانه ای در قلهک اجاره کردند و با عده ای از مشروطه خواهان فعالیت های خود را تشدید نمودند. در قلهک مجامع سری تشکیل دادند و افرادی را مسلح کردند و سپس به مجاهدین گیلان

۱- نسیم شمال، سال اول، ش۲۹، ۲۸ ربیع الثانی ۱۳۲۷، ص۲.

۲- عطاءالله تدین: نقش گیلان در نهضت مشروطیت ایران، انتشارات صفی علی شاه، تهران، ۱۳۵۳، ص۲۴۴

۳- نسیم شمال، ش۲۷، مورخه ۱۲ صفر ۱۳۲۷، ص۱.

۴- اسماعیل امیرخیزی: قیام آذربایجان و ستارخان، امیرکبیر، تهران، ۲۵۳۶، ص۲۰۱.

۵- مقالات تقی زاده، ج۶، به کوشش ایرج افشار، جیبی، تهران، ۱۳۵۶، ص۲۳۷.

پیوستند. در تمام مراحل اردوکشی به تهران، ابوالفتح زاده و منشی زاده شرکت داشتند.(۱) باغ تابستانی سفارت انگلیس در قلهک قرار داشت و مردم روستا تحت حمایت دولت بریتانیا بودند. مشروطه خواهان باغی در آنجا اجاره کرده بودند که از مراکز مهم مشروطه به شمار می آمد. اینها اطلاعات لازم را از راه تهران در اختیار قوای گیلان و اصفهان قرار می دادند و در تهران هم قوای مشروطه را تجهیز می کردند. پناهندگان قلهک در کمک به اردوی گیلان بسیار فعال بودند. مهمترین ساکنین قلهک عبارت بودند از: مرتضی قلی خان صنیع الدوله که با بخش خصوصی و شرکت های چندملیتی بسیار قدرتمند اروپا و امریکا روابط حسنه ای داشت، میرزا سلیمان خان میکده که پیش از مشروطه جلسات انجمن سری در منزل وی تشکیل می شد، حسینقلی خان نواب که اجدادش در خدمت کمپانی هند شرقی انگلیس بودند و خود و سایر اعضای فامیلش اینک از بستگان سفارت انگلیس به شمار می رفتند، میرزا علی محمد دولت آبادی که همراه با برادرش میرزایحیی متهم بودند ازلی هستند، مستعان الملک رئیس کمیته جهانگیر که در اغتشاشات تهران سهم بسزایی داشت و تصمیم گیرنده و مجری طرح ترور شیخ فضل الله نوری بود، ابوالفتح زاده، منشی زاده، اعتضاد الحکما، مستشار الدوله صادق، مهدی ملک زاده فرزند ملک المتکلمین و عده ای از ارامنه(۲). در بین اینان یک چهره جالب توجه به چشم می خورد که نه از مشروطه چیزی می دانست و نه اصلاً در ردیف کسانی بود که بتوانند به خودی خود منشأ اثری باشند، این فرد که پیش تر شاگرد یک مغازه حلبی سازی در بازار تهران بود جوانی بود به نام کریم دواتگر. او از اوباش بازار تهران و از کسانی بود که چاقوکشی ها و یقه درانی هایش مشهور بود و زمانی به اشاره کمیته جهانگیر، شیخ فضل الله نوری را ترور کرد. اینان در تهران صدها تن را مسلح کردند و به اردوی گیلان و اصفهان اعزام داشتند. شخص ابوالفتح زاده فرماندهی یک دسته ۱۵۰ نفری را در گیلان عهده دار بود(۳).

ابوالفتح زاده و منشی زاده در آستانه مشروطه از صاحب منصبان قزاقخانه بودند، اینان از شغل خود استعفاء دادند و به صفوف مشروطه پیوستند. هم چنین آنها به

۱- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، کتاب چهارم، ص۷۴۲.

۲- پیشین، کتاب پنجم، صص۹۸۹-۹۸۸

۳- همان، ص۱۱۶۲.

آموختن و مشق دادن به داوطلبان مجاهد در تهران اشـتغال داشتند(۱). به دنبال تهدید شاه علیه جهانگیرخان، مساوات، واعظ و ملك المتكلمین آنها در زمره کسانی بودند که در

مجلس بست نشستند. و اما یکی از چهره های مهم کمیسیون جنگ مردی بود از ارامنه به نام الکساندر آقایان.

آقایـان ظـاهراً نخستین ایرانی ای بود که از سوییس دکترای حقوق دریافت کرد، در دوره مشـروطه اول در تهران بود و بعـد از انحلال مجلس به اروپا رفت. وی که از قبل با یپرم خان آشـنا بود در اروپا شنید که دوستش قزوین را تصرف کرده است. پس به باکو آمد و سپس به آستارا رفت، در آنجا سراغ تجارتخانه طومانیانس را گرفت که بیش از شصت درصد صادرات ایران به روسیه را در اختیار خود داشت. طومانیانس همان کسـی است که همراه با ارباب جمشـید جمشـیدیان طرح بانک ملی ایران را ریختنـد؛ طرحی که هرگز به جـایی نرسـید. او بـا صاحبان منابع نفتی باکو- که در فصول آتی همین دفتر با آنان آشـنا خواهیم شـد- همکـاری داشت. طومانیـانس، آقایـان را بـا خود به آسـتارا برد و بین راه عنوان می کرد که او منشـی تجارتخـانه اوست. آقایان از آسـتارا به انزلی و سـپس رشت وارد شـد و مسـتقیماً به قزوین رفت(۲). به دسـتور یپرم وی با نایب کنسول روسـیه در قزوین دیـدار کرد، این فرد رومانوسـکی نـام داشت که از مخـالفین سـیاست های دولت متبوع خود در امور ایران به شـمار می رفت. رومانوسـکی اطلاعـاتی در مورد بهترین راه ورود به تهران در اختیـار آقایان گـذاشت و آقایان هم اطلاعات را در اختیار سردار محیی و محمـد علی خـان تربیت قرار داد. بین راه کرج، در ینگی امام برادران باقروف که مقاطعه کار اداره راه انزلی به تهران بودند و در امور حمل و نقل پستی و مسافری هم کار می کردند به کمک اردو شـتافتند. به قول آقایان، برادران باقروف بهایی و متمایل به مشـروطه بودند و محرمانه به اجزای خود در تمام چاپارخانه های بین راه دسـتور دادند با مجاهدین همکاری نمایند.(۳) در ینگی امام، پیشـقراول اردو، نظم السـلطنه معروف به حاجی خان سـرتیپ بود که در عین حال به موسـی خان میر پنـج نیز شـهرت داشت و بـا یپرم اردو را رهبری می کرد. موسـی خـان برادر حکیم الملـك مشـهور بود. موسـی خـان در کرج مجروح شد، اما دسته مهاجم که

۱- همان، کتاب دوم، ص۴۱۹.

۲- خواندنیها، سال ۲۱، ش ۸۷، ۳۱ تیر ماه ۱۳۴۰، صص ۲۱-۱۸، «خاطرات دکتر آقایان».

۳- همان، ش۸۹، شنبه ۷ مرداد ۱۳۴۰، ص۱۴.

عمـدتاً ارمنی و تحت فرمان یپرم خان بودنـد حمله را ادامه دادنـد. مهم ترین گروه مهاجمین دسته برقی خوانـده می شدند که متشکل از ۶۴ تن بودنـد. از این عده فقط ۱۴ تن مسلمان بودند، یک روسی آلمانی الاصل هم در این دسته بود و بقیه ارمنی بودند(۱). در کرج، چرچیل دبیر امور شرقی سفارت انگلیس و رومانوسکی بـا مجاهـدین ملاقات کردنـد، از سویی یکی از کارکنان سفارت روسیه به نام بارانوسکی مجاهدین را تهدید کرد که به تهران حمله نکنند. وقتی ملاقات خاتمه یافت چرچیل به بهانه برداشتن قوطی سیگارش بازگشت و به اعضای کمیسیون جنگ خبر داد قوای بختیاری نزدیک تهران هستند، پس از تهدیـد روس ها واهمه ای نداشته باشند و به سمت تهران حرکت کنند. او سپس قوطی طلایی سیگارش را که به عمد جای گذاشته بود برداشت و خارج شد «همین اعلام کافی بود که تصمیم حرکت اردو به طرف تهران گرفته شود(۲)».

در حصارک کرج با همکاری برادران باقروف، مجاهدین گزارش های سفارت روس و اداره راه قزوین را استراق سمع کردند و دانستند که بختیاری ها قطعاً چه زمانی به تهران حمله خواهند برد، پس تحرکات خود را شدت بخشیدند(۳). در یافت آباد تهران این دو اردو به هم ملحق شدند و حمله نهایی به تهران صورت گرفت و تهران به تصرف درآمد. ابوالفتح زاده فرماندهی جبهه جنوبی میـدان مشق را عهـده دار بود که می بـایست قزاقخـانه را تصرف می کرد، او موفق شـد ارتباط قشون دولتی را با مرکز شهر قطع نماید(۴). مهم ترین درگیری با طرفداران شیخ فضل الله نوری، شیخ محمود ورامینی و آخوند ملا محمد آملی صورت گرفت. فرماندهی جبهه طرفداران شیخ با صنیع حضرت بود که رویاروی او سالار فاتح مازندرانی مشهور به دیوسالار و عـده ای گرجی قرار داشتند. اینان با بمب دستی به صنیع حضرت و اردویش حمله بردند و آنان را متفرق کردند(۵). میرزا کوچک خان جنگلی و منشی زاده هم در زمره فرماندهان جزء اردوی گیلان بودند(۶). جنگ تهران سه روز طول کشید. روز سوم یپرم از شمال، ابوالفتح زاده از جنوب و قوای

۱- همان، ش ۹۰، سه شنبه ۱۰ مرداد سال ۱۳۴۰، ص ۱۹.

۲- همان، ش۹۲، ۱۷ مرداد ماه ۱۳۴۰، صص۱۵-۱۴.

۳- همان، ص ۲۰.

۴- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، کتاب ششم، ص۱۲۰۳.

۵- همان، ص۱۲۰۵.

۶- گیلان در جنبش مشروطیت، ص۱۶۵.

بختیاری از غرب حمله آوردند. قوای بختیاری تلگرافخانه و بانک شاهی را در اختیار گرفتند، از شرق علی محمدخان تربیت و کوچک خان جنگلی مدرسه آلمانی را که مشرف بر قزاقخانه بود تصرف کردند. تهران تحت محاصره قرار گرفت و زیر آتش واقع شد. نزدیک ظهر بود که محمد علیشاه از سلطنت آباد گریخت و در سفارت روس متحصن شد.

فصل پنجم/ بحران سازان بر اریکه قدرت

انتقام ستانی در لباس مشروطه

فصل پنجم

بحران سازان بر اریکه قدرت

انتقام ستانی در لباس مشروطه

ساعت چهار بعدازظهر روز ۲۶ جمادی الثانی ۱۳۲۷ مجلس مهمی در بهارستان به نام مجمع عالی تشکیل شد. در این مجلس پانصدتن مشتمل بر نمایندگان دوره اول مجلس، سرداران قشون، شاهزادگان، اعیان، اشراف، تجار، رؤسای اصناف و ملیون دورهم گرد آمدند. از بین این پانصدتن یک کمیسیون تشکیل شد که در آن چهره هایی مثل سیدمحمد بهبهانی، صنیع الد وله، مستشار الدوله صادق، حکیم الملک، میرزا سلیمان خان میکده، مرتضی قلیخان بختیاری، سردارمحیی، حسین کسمایی، فتح الله خان اکبر مشهور به سردار منصور گیلانی، میرزایانس ارمنی، حسینقلی خان نواب، میرزا محمد خراسانی مشهور به نجات، وحید الملک شیبانی و سید نصر الله اخوی دیده می شدند.

این کمیسیون محمد علیشاه را از سلطنت خلع کرد و فرزند خردسال او احمدمیرزا را به تخت سلطنت برکشید و نیابت سلطنت او را به علی رضا خان عضد الملک قاجار داد(۱). وزارت امور خارجه به ناصر الملک محول گردید که در خارج از کشور در فرانسه به سر می برد. عضد الملک از ناصر الملک خواست هرچه

۱- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، کتاب ششم، ص۱۲۳۷.

زودتر به ایران بازگردد و کار خود را شروع کند(۱). ناصر الملک به نوبه خود خبر را به سر فرانسیس برتی(۲) سفیر بریتانیا در فرانسه اطلاع داد و از او مشورت خواست.

پاسخ ناصر الملک به نایب السلطنه به این شرح بود:

از آنجایی که دور از وطن به سر می برم و از طریق روزنامه ها از اخبار اطلاع یافته و تصور دقیقی از اوضاع ایران ندارم، با این حال تلگرافی رسمی از جانب نایب السلطنه دریافت کرده ام که ضمن آن حضرت اشرف در مورد تغییرات به وجود آمده و انتصاب من به ریاست شورا و وزارت امور خارجه سخن گفته است. در پاسخ به تلگراف فوق و پس از ایراد تعارفات معمول، خواسته خود را مبنی بر بازگشت و خدمتگذاری به دولت پس از انجام تدارکات لازم و معالجه فرزندم ابراز می دارم(۳).

شاید دلیل اصلی تردید ناصر الملک در بازگشت به کشور همان معالجه فرزندش بود اما دلایل دیگری هم وجود داشت و آن این بود که برای او که مردی جهاندیده و سیاستمداری زیرک بود اوضاع و احوال ایران هنوز در پرده ابهام قرار داشت. ناصر الملک مرد سیاست بود، نه انقلاب و یا هرج و مرج؛ به همین دلیل نمی توانست در آن شرایط کاری انجام دهد. نوع نگاه ناصر الملک به سیاست با کسانی مثل تقی زاده، نواب، مساوات، تربیت، عمواوغلی و عده ای دیگر از تندروهای مشروطه تفاوت داشت؛ یعنی کسانی که «مستبدین کهنه کار را واجب القتل می دانستند». اینان حتی با صدر اعظم جدید، سپهدار تنکابنی هم میانه ای نداشتند و او را تربیت یافته مکتب ناصر الدین شاه می دانستند، بالاتر آنکه همین که از نیروی مجاهدین برای فتح تهران استفاده کردند آنان را عامل هرج و مرج تلقی نمودند و می گفتند زمام امور باید به دست جوانانی باشد که «متجدد و مترقی و روشنفکر» باشند. اینان برخلاف ناصر الملک که سیاست گام به گام را در استقرار مشروطه تجویز می کرد و حتی مشروطه اروپایی را برای ایران مناسب نمی دید، بر این باور بودند که «سعادت و تمدن را بر جامعه باید تحمیل کرد»؛ با جسارت جلو رفت؛ و دکان ملوک الطوایفی و

۱- عضدالملک به ناصرالملک، ۲۸ جمادی الثانی ۱۳۲۷، ش ۱۲۹۵۵۱- ق.

۲- Sir Francis Berty

۳- مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ناصرالملک به عضدالملک، بی تا، ش۱۲۵۴۸- ق.

خان خانی را بست؛ و روزگار جدیدی خلق کرد که افراد جدید سکان دار آن باشند(۱). ناصر الملک وقتی به ایران آمد که محمد علی خان علاء السلطنه به وزارت خارجه منصوب شده بود. بین علاء السلطنه و ناصر الملک پیوند خانوادگی وجود داشت، یعنی دختر ناصر الملک همسر حسین علاء فرزند علاء السلطنه بود. سپهدار صدر اعظم و وزیر جنگ بود، سردار اسعد وزیر داخله، سردارمنصور گیلانی وزیر پست و تلگراف، وثوق الدوله وزیر مالیه، صنیع الدوله وزیر معارف و مشیرالدوله وزیر عدلیه شده بود. عمده ترین برنامه سپهدار اصلاح قشون و نظمیه و مالیه بود و قرار بود فوراً مبلغ پانصد هزار لیره استقراض شود. تشکیل ادارات جدید، خزانه داری کل و استخدام مستشار خارجی از اولویت های کابینه وی به شمار می رفت.

از سوی دیگر درست اندکی بعد از فتح تهران روزنامه ها بار دیگر منتشر شدند. روزنامه های مهم این ایام عبارت بودند از ایران نو، شرق، مجلس و وقت. شرق به مدیریت سیدضیاء الدین طباطبایی منتشر می شد. سید ضیاء به دلایلی که بر ما روشن نیست از همان نخستین شماره های روزنامه خود نوک تیز حملات را متوجه میرزاکریم خان رشتی کرد. در گیلان نیز علیه وی تبلیغات وسیعی صورت می گرفت. از ارسال و توزیع شرق در گیلان به دلیل حمله به میرزا کریم خان جلوگیری شد؛ ولی شبنامه های فراوانی علیه میرزا کریم خان منتشر می گردید.(۲) اندکی بعد از این ماجراها میرزا کریم خان راهی اروپا شد و بار دیگر در پاریس مستقر گردید. هزینه ایران نو را فردی ارمنی به نام بازیل می پرداخت، بازیل نماینده روزنامه دیلی میل (۳)در ایران بود. مدیر روزنامه ضیاء الدین شبستری بود و سردبیرش محمد امین رسول زاده. در اهمیت موضوع باید گفت که روزنامه دیلی میل به آرتور هارمسورث مشهور به نورثکلیف تعلق داشت؛ مردی که بعداً روزنامه تایمز لندن را خریداری کرد. این مرد از برکشندگان سر وینستون چرچیل به عرصه سیاسی بریتانیا بود و با یهودیان بزرگ آن کشور بسیار نزدیکی داشت. نورثکلیف در آن زمان در مورد تهدید آلمان به انگلیس ها هشدار می داد و داستان هایی در مورد رخنه جاسوسان آلمانی به درون

۱- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، کتاب ششم، ص۱۳۲۶.

۲- گیلان در جنبش مشروطیت، صص۱۸۳-۱۸۲.

۳- Daily Mail.

سرویس های اطلاعاتی و امنیتی انگلیس منتشر می کرد. این موضعی بود که به سیاست جناحی خاص در بریتانیا نزدیک بود. روزنامه ایران نو نوک تیز حملات خود را متوجه روسیه می کرد. بعد از یک سال به دلیل عدم ادامه کمک های مالی بازیل انتشار ایران نو معوق ماند. علت امر شاید ریشه در همین مقوله باور نورثکلیف به تهدید انگلیس از جانب آلمان داشته باشد که با موضع ایران نو به شدت تناقض داشت.

و اما رسول زاده از پان ترکیست های قفقاز بود که در این ایام بیشتر به منشویک ها نزدیک بود. یکی از اقدامات او فرستادن پانوف بلغاری به ایران بود. پانوف خبرنگار روزنامه رچ(۱) ارگان مشروطه خواهان روسیه بود که به مدیریت شاهزاده میلیوکوف (۲)منتشر می شد.

حسین کسمایی روزنامه وقت را منتشر می کرد و با مدیر ایران نو کشمکش داشت. کسمایی که از یاران نزدیک میرزاکریم خان بود، بعداً به رشت رفت تا روزنامه ای دیگر منتشر کند. در گیلان روزنامه خیرالکلام با آل امشه درگیری لفظی داشت. مدیریت آن را فردی به نام شیخ ابوالقاسم افصح المتکلمین عهده دار بود و نوک تیز حملات متوجه انجمن ایالتی رشت بود. روزنامه گیلان به مدیریت کاظم زهری از طرفداران آل امشه منتشر می شد. افصح المتکلمین با اشرف الدین گیلانی صاحب نسیم شمال هم کدورت داشت و حسین کسمایی را آشوب طلب می خواند.(۳) از بین مشروطه خواهان شخص تقی زاده برای میرزا کریم خان احترام زاید الوصفی قائل بود و وی را با عنوان «دوست عزیز محترم و برادر معظم جناب جلالت مآب اجل عالی آقای آقامیرزاکریم خان دام اقباله» طرف خطاب قرار می داد(۴). وقتی میرزا کریم خان می خواست به اروپا رود، سپهدار تنکابنی، سرداراسعد و پسرعموی میرزا کریم خان یعنی فتح الله خان اکبر تلگراف های متعددی ارسال کردند و تقاضای فسخ عزیمت او را نمودند، اما میرزاکریم خان خستگی و بیماری را دلیل مسافرت

۱- Rach

۲- Miliokov.

۳- همان، صص۲۰۴-۱۹۸.

۴- نسیم شمال، ش ۴۰، نهم رجب سال ۱۳۲۷، ص۲.

خود عنوان کرد؛ معلوم بود اختلافاتی در میان است(۱).

در تهران دو اقدام مهم دوره دوم مشروطه عبارت بود از انتخابات مجلس و دیگری اعدام هایی که زیر نظر هیأت مدیره موقت انجام می شد. انتخابات تهران حدود یک ماه بعد از ورود نیروهای گیلان و اصفهان برگزار شد. سید نصر الله تقوی، احتشام السلطنه، صنیع الدوله، وثوق الدوله، حکیم الملک، صدیق حضرت، مستشار الدوله صادق، تقی زاده، محمد علی فروغی، حسینقلی خان نواب، اسدالله میرزا، شیخ حسین یزدی، یحیی میرزا اسکندری، مؤتمن الملک و وحید الملک شیبانی نمایندگان تهران بودند.

مهم ترین اعدام های دوره دوم مشروطه عبارت بودند از اعدام شیخ فضل الله نوری و مو قر السلطنه. براون در نامه ای خطاب به تقی زاده از نحوه اعدام موقر السلطنه ابراز شگفتی کرد و از سبعیتی که در حق وی صورت گرفته بود ابراز انزجار نمود. او در نامه اش از گزارش تایمز در این زمینه یاد کرد:

او را بر ملأـ چگونه بر دار زدند و طناب شکستی [= پاره شد] و دوباره آویختندش و سرباز ها جسد او را با چوب و تفنگ زدند و غیره و غیره، و این واقعه سبب اصلی بود در نوشتن این عریضه که خیلی اثر بدی کرده است در اینجا و دشمنان می گویند که معلوم شد ایران همان ایران ایام استبداد است و این حرف انسانیت و مدنیت چیزی نیست و همان وحشی گری های سابق باقی است. در اینکه قتل همچنین اشخاص لازم و ناگزیر باشد حرفی نیست، ولی نباید این طور بکشند و دیدن چنین منظره های هولناک که سبب ارتقاء عوام الناس به اعلی مدارج مدنیت و انسانیت نمی شود.

براون نوشت اگر مشروطه خواهان ایران طالب حمایت دولت لیبرال انگلیس هستند باید «شروط مرحمت و ملایمت را» رعایت کنند و کاری نکنند تا شهرت ایران لکه دار شود: «همان طور که بد گفته اند در خصوص بر دار زدن شیخ فضل الله نوری و سایرین یعنی نه به جهت کشتن آنها بل به جهت این که این منظره هولناک مثل تماشا شد از برای مردم(۲)». دادگاهی که اعضای هیأت منصفه آن ابوالضیاء مدیر

۱- همان، ش۵۷، رمضان ۱۳۲۷، صص۲-۱.

۲- نامه های ادوارد براون به تقی زاده، ص۲۹.

ایران نو، مستعان الملک رئیس کمیته جهانگیر، آقاسید عبدالرحیم خلخالی، میرزاحسین خان کسمایی، میرزا مهدی نوری فرزند شیخ فضل الله نوری، میرزا محسن نجم آبادی و میرزا محمد علی کلوب (فرزین) بودند حکم به اعدام موقر السلطنه داد. موقر السلطنه از گروه اخوان الصفا بود و به ظهیر الدوله ارادت می ورزید و در مراسم آنان شرکت می کرد. مسئله این بود که موقرالسلطنه گزارش جلسات را به محمدعلیشاه می داد و بعد از این گزارش ها بود که اعضای انجمن ظهیر الدوله تحت تعقیب قرار گرفتند. ظاهراً اعضای لژ می دانستند که موقر السلطنه آنان را لو می داده است، بنابرا ین وقتی موقرالسلطنه محاکمه شد «رازهایی» را برملا نمود، اما هیچ نشریه ای از این رازها مطلبی چاپ نکرد. مترجم کتاب ادوارد براون یعنی احمد پژوه که به خانواده قوام شیرازی تعلق داشت و از احفاد میرزاابراهیم خان کلانتر به شمار می رفت و اطلاعات دقیقی از وضعیت ایران داشت، بر این باور بود که موقر السلطنه خود فراماسون بوده است و در اهمیت فراماسونری همین بس که:

همگی مجامع آزادیخواهان به ویژه انجمن های مخفی یا سری... از همین کانون (فراماسون) آب می خورده و بدون هیچ گونه تردیدی مشروطیت ایران میوه آن است، چه می گویند همه سران نهضت... که هنوز می زیند و شاید بردن نامشان را خوش نداشته باشند، رؤسای شعبه تهران این کانون بوده و بنیاد آن به دست بیگانه و چه بسا پیش از مرحوم میرزا ملکم خان هشته شده باشد و بدیهی است که ایرانی ها منظورشان خدمت به کشور خود بوده ولی دستورشان از مراکز اروپا مخصوصاً سوییس می رسیده.

به هر حال موقر السلطنه اسرار لژ بیداری ایران را به محمدعلیشاه گزارش می داده و اسباب گرفتاری عده ای از آنان را به هنگام تعطیل مجلس اول فراهم کرده بود. موقر السلطنه بعد از فتح تهران، خود به تهران بازگشت. شاید مطمئن بود که به وی کاری ندارند. اما «اگر گناه چندانی نیز نداشته همین بازگویی راز، بزرگترین گناه او بوده و باید اعدام می شد. به هر حال کسانی که در فریمیسن تربیت شده و اصول آن را محترم می شمرده اند به خیال خود به نفع نهضت آزادی خدماتی می کرده چون ملت ما در پنجاه سال پیش رشد سیاسی نداشته و هنوز هم حاضر و آماده اینکه اسرار زندگی و رازهای سیاسی را بفهمد نیست، پس ایرادی متوجه بازیگران صدر

مشروطه نمی توان کرد(۱)».

عوامفریبی و آشوب

عوامفریبی و آشوب

به دنبال سقوط تهران و استقرار مجدد مشروطه، بار دیگر شمار روزنامه ها فزونی گرفت و گذشته از روزنامه نگاران پیشین عده ای دیگر هم به صف روزنامه نگاران پیوستند:

ولی چه می نوشتند؟ چه می توانستند نوشت؟! کدام راهی را به روی خود باز داشتند؟ یک مشت بی مایه خودشان هم نمی دانستند چکاره اند و چه می خواهند! یکدسته وزیر یا نماینده مجلس گردیده یا به کارهای بزرگ دیگری دست یافته و یکدسته بی بهره شده هیاهو می کردند! یک روز دولت را نکوهش می کردند. یک روز از توده بد می گفتند. آنچه امروز می گفتند فردا وارونه آن را می سرودند. در هر گفتاری راه گزافه می پیمودند. چند تنی که اروپا را دیده و یا از قفقاز برگشته بودند هر یکی پندارهایی ارمغان آورده بودند و کم کم در ایران تخم اروپایی گری می افشاندند. دیگران نیز از آنان پیروی می کردند. در این هنگام که بنیاد کهن خودکامی برافتاده و زندگی رنگ دیگری می گرفت، مردان دانا و خردمندی می بایست که راهی بروی مردم باز کنند و زندگانی و خوی و همه چیز را بر روی بنیاد استواری گذارند: ولی چنین مردانی کجا بودند؟ از آن همه نویسندگان یکی را این به اندیشه نمی رسید که کسانی را که دیروز در باغشاه پهلوی محمد علی میرزا بودند و آنهمه بیدادگری های لیاخوف بیگانه را با دیده، دیده کوچکترین تکان به خود نمی دادند و امروز به میان آزادیخواهان آمده وزیر و نماینده می شدند نکوهش کند. از بس در بند سود خود بودند زیان چنین ناروایی را درنمی یافتند یا اگر درمی یافتند سود خویش را در خاموشی می دیدند(۲).

خلاصه اینکه بحران ها در همان اول احیای رژیم مشروطه شکل گرفتند. مشروطه خواهان دیروزی به محض رسیدن به مراد، حتی به یکدیگر هم رحم نکردند

۱- انقلاب ایران، صص۴۵۳-۴۵۲، به نقل از پاورقی احمد پژوه.

۲- تاریخ هجده سالهٔ آذربایجان، ص۷۴

و انواع اتهامات را نصیب دوستان خود نمودند. ابوالضیاء شبستری با حسین کسمایی درآویخت و او را «مالک الرقاب هستی برادران وطن» خواند که در عوض دفاع از زنجان و اردبیل که محل اردوکشی رحیم خان چلبیانلو بود، به دست اندازی نامشروع در اموال و املاک مردم مشغولند. از دید او اینان «حکومت نقاطی را که هیچوقت در خواب نمی دیدند دارا شده یا به ریاست و دفتر داری و مستشار ی ادارات» مشغول به کار شده اند. اینان مصداق «وضع الشیء در غیر ما وضع له» بودند و البته هیچ کس هم جرأت ابراز شکایت نداشت(۱).

وضعیت انتخابات از این هم بدتر بود. در تبریز ابتدا ملکی را «به دروغ» به نام تقی زاده کردند تا اثبات شود وی دارای ملک و املاک است و مالیات می پردازد و به همین دلیل می تواند نماینده مجلس شود. از سوی دیگر سیدمحمد رضا مساوات، میرزا محمد نجات و شیخ رضا دهخوارقانی با دسیسه و تقلب انتخاب شدند؛ یعنی این که اسامی آنان برای مردم نوشته می شد بدون این که مردم خود بدانند منتخب آنان کیست. از بین این عده مساوات و نجات اصلاً معروفیت محلی نداشتند و البته از اوضاع آذربایجان بی اطلاع بودند: «بالجمله سعی کردند که پارتی خود را محکم نمایند، در دوره ثانیه انتخابات تقلبات کردند تا قرعه به اسم هواخواهان خودشان بر آمد(۲)». در این شرایط سراسر ایران ناامن بود. فارس، اصفهان، عشایر بختیاری، زنجان، خراسان، گیلان و سایر ولایات ایران به علاوه تهران غرق در آشوب بود. علت امر در درجه نخست سوء تفاهمی بود که در زمینه مشروطیت بروز کرده بود. هر کس از مشروطه انتظاری داشت که در نفس الامر تطابقی با حقیقت این رژیم سیاسی نداشت. بازار بهتان داغ بود و این امر ربطی به استبداد و مشروطه نداشت. از قضا کسانی که در صف مستبدین بودند اینک آسوده خیال می زیستند اما بین خود مشروطه خواهان درگیری ها به شدت رواج داشت. علت این که به عوامل استبداد کاری نداشتند واضح بود: آنان دیگر خطری برای قدرت اینان به شمار نمی آمدند بلکه دشمن بالفعل قدرت این عده در بین خود صفوف مشروطه خواهان دیده می شد. مهمترین تهدید علیه منافع ملی کشور تهدیدات

۱- خاطرات عین السلطنه، ج ۵، صص۲۸۸۳-۲۸۸۲.

۲- زندگینامهٔ شهید نیکنام...، ص۴۹۹.

خارجی بود، اما مشروطه خواهان در ابتدای امر کمتر به این مهم توجه نشان می دادند.

قدرت مرکزی رخت بربسته بود و مشروطه خواهان هم آن قدر سرگرم زد و خوردهای داخلی خود بودند که ابداً به این اندیشه نبودند که اگر ایران از دست برود کلیه آنان با هم درو خواهند شد و دشمن در این اندیشه نخواهد بود که کدام یک میانه رو و کدام یک تندرو بوده اند. مثل دوره اول مشروطه بازار اتهامات و طرح موضوعات بی مورد داغ بود. ارباب جراید به جای این که برای ارتقای سطح شعور ملی مردم تلاش کنند و آنان را به منافع و مصالح ملی کشور آشنا نمایند، دست به انتشار مقالاتی می زدند که نه تنها برای کشور سودی نداشت بلکه زیان آور هم بود. به راستی از مطالبی که در روزنامه های تندرویی مثل شرق و ایران نو چاپ می شد چه کسی جز دشمن مشترک جناح های سیاسی ایران دلخوش می شد و منتفع می گردید؟ از بی ثباتی کشور چه کسی جز بیگانه سود می برد؟ حد اقل همان طور که ادوارد براون هم به تقی زاده نوشته بود، بیگانگان، ایرانیان را که در سودای مشروطه از جان خود گذشته بودند، مردمی بی فرهنگ و قرون وسطایی تلقی می کردند و به این نتیجه می رسیدند که رهبران کشور، خود نیز نمی دانند مشروطه چیست. به طور مثال حبل المتین چاپ تهران در همان روزهای نخست فتح تهران مقاله ای نوشت که باعث سر و صدای فراوانی شد. سیدحسن مدیر حبل المتین، در ماجرای بسته شدن مجلس اول به سفارت انگلیس پناهنده شد و به خارج رفت. در بازگشت جزو اردوی مشروطه خواهان گیلان بود و بعد از فتح تهران روزنامه حبل المتین را راه اندازی کرد و ضمن درج مقالات شدید اللحن به روحانیون و اساس معتقدات مذهبی مردم می تاخت. حتی آخوند خراسانی تلگرافی ارسال کرد و از مسئولین کشور خواست جلوی انتشار حبل المتین تهران را بگیرند. مقاله ای که باعث تشنج زیادی در جامعه آن روز ایران شد «اذا فسد العالِم فسد العالَم» نام داشت؛ یعنی اگر عالم فاسد شود، جهان هم فاسد می گردد. این مقاله ای بسیار مشکوک بود که با تبلیغات باستان گرایانه جناحی از مشروطه خواهان انطباق داشت. در این مقاله ابتدا از عظمت ملت ایران در تاریخ و تمدن دنیا داد سخن داده شده بود و اینکه از بدو تاریخ تمدن، ایران در زمره کشورهای بزرگ دنیا محسوب می شده است. نویسنده بدون اینکه از وضعیت امپراتوری ایران در دوره ساسانی سخنی به میان آورده باشد نوک تیز حملات را متوجه دوران بعد از آن کرد:

لکن بـدترین موقعی که شـرف قومیت و اسـتقلال ایران مضـمحل و نـابود شـد، همان وقتی بود که قوم وحشـی جزیره العرب و بـادیه نشـینان و نژاد سوسـمار خوار عرب به ایران حمله آورد. اینک هزار وسـیصد سال است که نژاد ایرانی می خواهـد پشـت خود را از زیر سـنگ خرافات آنان خالی نماید و هرچند که یک نفر اولاد خلف ایران قیام می نماید و می خواهد ملت قدیم و قویم را از تحمـل شـاق و زحمـات رقیت و عبودیت و قیـد خرافـات خلاصـی بخشـد و انـدک زمـانی موفق شـد باز سـنگی در جلو[ی] راه ترقی ایران می افتـد، چنـانچه دلاور شـجاع نادرشاه افشار اجانب را که [برای] تسـخیر ایران حمله می بردنـد، بیرون کرده و به اصـلاح و انتظـام داخله پرداخت و چنـد نفر از ملانمایان که دعوی برتری نموده و لاف حجت الاسـلامی می زدنـد، آنها را گرفته خاموش نمود و شیخ الاسلام را به قتل رسانید و موقوفه جات را خالصه نمود.

نویسـنده مقاله یکی از ادوار افتخار و شـرف ایران را عصـر مشروطه دانست که قهرمانان حریت و دلاوران آزادی نامی نیک از ایران به دنیا عرضه می کنند، اما:

بدبختانه پاره ای از کهنه معتقدان اوهام هنوز چنان تصور می کنند که با این طلوع آفتاب تمدن و ترقی و تابش شـمس حریت و سـعادت اهـالی بیـدار ایران هنوز وجود آنـان را در عـالم وقعی می نهـد، یـا آنها را مایه قیام کرامت لایتناهی می پنـدارد و یا اذکار شـبانه روزی آنها را باعث ابدی دنیا می داند و بواسطه تدلیسات و مردم فریبی می خواهند بر سر مردم سوار شوند، مردم ایران هم به مقتضـای تـدین فطری به حسن قبول اسـتقبال نموده و عرض و نـاموس خود را به ایشان می سـپارند، همین شـغالان رنگین شـده و منم طـاوس علیین شـده مشغول تحصـیل مـال و منـال می شونـد و حرکات و ارتکاباتی در محکمه های آنها به ظهور می رسد که از وحشی های آفریقا که آدم خوارند بروز نمی نماید و اگر خیلی منصف باشند رفع ظلم را محض پیشرفت مقاصد خود محول به ظهور حجت عصر می نمایند(۱).

این بـود گـوشه ای از مقـاله ای که معلـوم نبود از نگـارش و چـاپ آن چه سودی جز تشویش اذهـان و افکنـدن تخم تردیـد و دودلی و بدگمانی در ذهن مردمان، عاید کشور می شود. نثر این مقاله شبیه به مقالات اردشیر ریپورتر است، این مقاله هم با

۱- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، کتاب چهارم، صص۱۲۹۲-۱۲۸۹.

اندیشه های باستانگرایانه انطباق دارد و هم با توصیه هایی که اردشیر به رضا شاه برای برخورد شدید با روحانیان می کرد در انطباق است. از اردشیر حد اقل دو مقاله دیگر غیر از وصیت نامه سیاسی اش در اختیار داریم که نثر آنان درست شبیه به مقاله ای است که فقراتی از آن نقل شد. یکی از این مقالات، پاسخ تهدید آمیز او به عبدالحمید خان متین السلطنه است که در سال ۱۳۲۲ در روزنامه تربیت چاپ شد و دیگری مقاله ای است که در سال ۱۳۱۸ در نشریه پرورش چاپ مصر منتشر گردید. به مقالات یاد شده در بخش دیگری از همین کتاب به طور مشروح اشاره خواهیم کرد.

به هر حال مقاله یادشده بحران های زیادی آفرید، گفته شد این مقاله به قلم سیدنورالدین فرزند سیداسدالله خرقانی نوشته شده است. سیدنورالدین به محض دستگیری مدیر حبل المتین گریخت. نورالدین در آن ایام جوانی هجده ساله بود و بعید به نظر می رسد که نثری به این پختگی و روانی به قلم او نوشته شده باشد. حد اکثر این است که اردشیر مقاله را به وی داده و وی نیز آن را در حبل المتین چاپ کرده است. فرار او هم به این دلیل بود تا نویسنده اصلی شناخته نشود و بعد از مدتی آبها از آسیاب بیفتد. شخص خرقانی با مراجع نجف و به طور مشخص آخوند خراسانی در ارتباط بود، بنابراین رهایی فرزندش با یک حکم به دست آخوند عملی می شد. تازه به قول عین السلطنه مقاله مزبور قبل از چاپ توسط چند نفر خوانده و سانسور شده بود و اگر اصل آن چاپ می شد هنگامه ای به پا می شد(۱). روز بیست و یکم رجب سال ۱۳۲۷ مدیر حبل المتین محاکمه شد، تفرشی حسینی نوشت اگر واقعاً وی چنین مطالبی نوشته باشد «مسلماً قتلش لازم است(۲)»، اما به دلیل این که عدلیه در اختیار سیدمحمد رضا مساوات بود بعد از محاکمه به دو سال زندان محکوم و روزنامه اش هم توقیف شد. اما او به وساطت دکتر ملک زاده فرزند ملک المتکلمین و شفاعت بهبهانی آزاد شد. این بود وضع مطبوعات ایران در این دوره که البته تا بعدها نیز ادامه یافت. در دوره جنگ اول جهانی رساله ای که به قلم فردی گمنام نوشته شده و چاپ سنگی بود، وضع مطبوعات ایران را که به مصالح ملی توجهی نداشتند این گونه شرح داد:

۱- روزنامهٔ خاطرات عین السلطنه، ج۴، ص۲۷۴۷.

۲- روزنامهٔ اخبار مشروطیت ایران، ص۲۴۳.

جراید ایران هم باید بهتر از آنچه هست بشود و خیلی اصلاح لازم دارد که بدون آن باز کامیابی غیر ممکن است. زیرا امروزه نشریات مطبوعه یکی از مؤثرات سیاست شده حتی در ایران، و انصاف آن است که گاهی جراید ایران از هر حدی در عالم تجاوز کرده و آداب و سیاست و منافع وطنی را اهمال نموده؛ اعلا نمونه فضّاحی و هتّاکی و مظهر اکمل فساد اخلاق ملی شده اند که بیشتر از هر چیز نام ایران را در خارج ننگین و چرکین کرده و لوث کثافت بی اخلاقی ایران را به حروف جلی در عالم اعلان می کنند و هر ایرانی با حس در خارج مملکت خود شرمگین و سرافکنده می شود. باید یک روح پاکیزه تری در نشریات ایران جاری شود و انطباعات آن مملکت نیز مثل جراید ممالک دیگر باید خود را غیرمسئول ندانسته تکلیف خود را بفهمند و خود را بقدر یک وزیر امور خارجه شریک مسئولیت دانسته کسب متانت و با ملاحظه گی نماید(۱).

فصل ششم/ روحانیان و مشروطه دوم

اشاره

۱- ایران و جنگ فرنگستان، چاپ سنگی، بی نا، بی جا، اول ذی حجهٔ ۱۳۳۳، ص۲۸.

فصل ششم

روحانیان و مشروطه دوم

به دنبال فتح تهران، به تقلید از انقلابیون فرانسه، یک هیأت مدیره تشکیل شد. حسینقلی خان نواب در این زمان «تقریباً مدیر تهران بود(۱)». در این هیأت سیدحسن تقی زاده، شیخ ابراهیم زنجانی، وحیدالملک شیبانی، ابراهیم خان حکیم الملک و سردار محیی در کنار عده ای دیگر عضویت داشتند. هیأت مدیره، عامل اصلی رعب و وحشت هفته های اول بعد از فتح تهران بود. هر روز بحرانی بر بحرانی دیگر افزوده می شد. این بحران ها به دست خود گروه های سیاسی انجام می شد که تاب تحمل یکدیگر را نداشتند. بازار محاکمات داغ بود. در حالی که عین الدوله سرکوبگر مشروطه طلبان تبریز در آسودگی می زیست و حتی بعداً به رئیس الوزرایی مشروطه هم دست یافت، موقر السلطنه را که «جرمش آن بود که اسرار هویدا می کرد»، بر دار کردند و به مفتضح ترین شکلی اعدام نمودند. اما بدون تردید زشت ترین اقدام، استنطاق از شیخ فضل الله نوری در کمیسیون جنگ بود که ریاست آن بر عهده یپرم خان بود. در استنطاق تلاش بر این بود تا به هر نحو شده شیخ را به گونه ای محاکمه نمایند که مستوجب مرگ باشد. باید طبق قواعد مشروطه از او در عدلیه و طبق قانون محاکمات بازجویی به عمل می آمد. محاکمه هم باید علنی برگزار می گردید و اگر هم قرار بود به اشد مجازات

۱- رجال بامداد، ج ۱، ص ۴۵۹.

برسد باید حکمی از طرف مجتهدین عالم تر از او صادر می شد و نایب السلطنه آن را امضا می کرد، «نه به حکم پیرم و معزالسلطان». همه می دانستند آن محاکمه چیزی جز انتقام ستانی نیست و غرض شخصی در محاکمه راه دارد. مایملک شیخ را هم از طرف کمیسیون جنگ به فرزندش شیخ مهدی دادند، حال آنکه ظاهراً شیخ در حیات خود او را از ارثیه محروم کرده بود: «دلم برای این می سوزد که اینها اسباب فنای مملکت و تخفیف مذهب می شوند(۱)».

برای اینکه حال و هوای بعد از فتح تهران بهتر روشن شود فقره ای را از عین السلطنه نقل می کنیم:

بنان همایون آمد، از آن مشروطه های صرف است. اما دیدم پک و پوز آقا درهم است. گفتم برخلاف انتظار شما را ملاقات می کنم. جواب داد پس شما ما مشروطه طلبان را کافر می دانید. گفتم هرگز، من این خیال را نکرده و نمی کنم مگر درباره بعضی. گفت استبداد چندین مقابل سابق طلوع و عود کرده، نه محاکمه هست و نه استنطاق. به اراده و رأی چند نفر هم کار صورت می گیرد. شیخ هر چه بود مجتهد معتبر صاحب تقلید و فتاوی بود. این هتک حرمت دین اسلام نیست که چند نفر ارمنی مباشر قتل بشوند و موزیک بزنند و رقص بکنند؟ البته احدی راضی نیست و خواهید دید چه تلافی بشود. اینها تقاص خون ارامنه قفقاز را می کنند و ما می دانیم. گفتم از این مسئله بگذریم که گذشته، دیگر چه خبر داری. گفت ارمنی ها زیاد شده اند، پیرم همه را نگاه داری می کند و با معزالسلطان و دسته او متفق هستند(۲).

مراجع نجف و اعلام ضرورت عفو و رحمت

مراجع نجف و اعلام ضرورت عفو و رحمت

در اواخر شعبان ۱۳۲۷ از طرف تجار و اهالی بندرعباس تلگرافی به تهران ارسال شد که گفته می شد سیدعبدالحسین لاری قائل به حکومت اسلامی است و به احمدشاه قاجار بد می گوید. گزارش شد او سپهسالار درست کرده و لقب سردارافخم و سرداراکرم می دهد. سید لاری، تقی زاده را بت پرستی می دانست که چهل کرور نفوس

۱- خاطرات عین السلطنه، ج۴، ص ۲۷۰۹.

۲- پیشین، ص ۲۷۱۱.

اسلام زیر بار او نخواهند رفت: «در امضای اجازه سلطنت و حکومت باطله چنین کافران! محاربان! منافی مشروطه و مشروعه ملیه اسلامیه و داخل در: من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون(۱)». تجار تهدید کردند اگر آنها را از این گرفتاری نجات ندهند، رهسپار خارج خواهند شد. به دریابیگی والی بندرعباس دستور داده شد به سوی سید حرکت کند. حاکم حاضر نشد، زیرا بیم آن داشت مردم از در مخالفت با او درآیند. از طرف دیگر لشکرکشی علیه سید پول لازم داشت تا تدارکات آماده شود. تازه همین سال گذشته بود که فرزندان قوام شیرازی از در مخاصمت با سید برآمده بودند، اما چون مردم طرفدار او بودند نتوانستند اقدام مهمی انجام دهند و به شیراز برگشتند. در این شرایط مراجع نجف و در رأس همه آخوند خراسانی تنها کسانی بودند که طرفین را به آرامش و صبوری و بردباری دعوت می کردند. در زمینه شورش سیدعبدالحسین لاری، آخوند خراسانی تلگرامی به این شرح مخابره کرد:

۲۰ شعبان ۱۳۲۷

جناب مستطاب اجل اشرف وزیر داخله دامت شوکته، تلگراف عدیده متضمن اطوار غیرمترقبه جناب حاجی سید عبدالحسین لاری و شکایت اهالی حدود لار واصل، مکرر به وسایل مختلفه او را ردع و منع نموده در این وقت هم مخصوصاً مفصل تلگرافی به معتمد خودمان که در بصره داریم مخابره شد که به وسیله سریعه به معزی الیه ابلاغ دارد و امیدواریم آن هیجان بزودی به سکوت مبدل شود(۲).

اما در این نواحی آرامش برقرار نشد، سید برای خود حکومتی تشکیل داد و دست به اجرای فرامین و صدور احکام زد. این قضیه مدتی به طول انجامید تا اینکه بار دیگر آرامش به منطقه بازگشت.

بعد از فتح تهران معاونت وزارت عدلیه با سیدمحمدرضا مساوات از اعضای هیأت مدیره بود، مردی که از همان ابتدا مشروطه را در مسیر افراطی می پسندید. او همان کسی است که در دوره اول مشروطه فحاشی هایش باعث آن همه بحران شده بود. مساوات را باید مردی عوامفریب نامید که برای کسب شهرت و اعتبار به هر کاری دست می زد. از

۱- پیشین، ص ۲۸۰۹.

۲- مجلس، سال سیم، ش۲۱، چهارشنبه ۲۲ شعبان ۱۳۲۷، ۸ سپتامبر ۱۹۰۹، «تلگراف آخوند خراسانی».

جمله او با جمعی نزد وزیر داخله رفت و گفت حکم شود سید لاری را به تهران آورند تا محاکمه و مجازات شود. وزیر داخله از این امر استنکاف ورزید(۱). از همان ابتدای فتح تهران، عده ای از مخالفین اعلامیه ای منتشر کرده و علیه مساوات مطالبی گوشزد نموده بودند. در سوابق خدمت مساوات به مشروطه شک شده و پرسیده بودند او برای مشروطه چه کار کرده که دیگران نکرده اند؟ مساوات متهم بود که فعال مایشاء است، هر کس را می خواهد بدون استنطاق در عدلیه محاکمه می کند و کسانی را که سال ها به درستی و راستی خدمت نموده اند و خیانتی نکرده اند، بدون محاکمه اخراج می نماید. تنها خدمت مساوات به مشروطه، انتشار روزنامه عنوان گردید که به سبب فحش هایی که می داد بهانه به دست شاه و اجانب داد و مجلس را به باد فنا فرستاد. موضوعی که هنوز مردم گرفتار بلیات ناشی از آن هستند. با این حال اکثریت هم در مسئله اعدام ها و از آن جمله اعدام شیخ فضل الله نوری با اقلیت تندرو هماهنگ بودند. روزنامه مجلس ارگان جناح میانه رو پس از محاکمه غیرقانونی و اعدام شیخ چنین نوشت:

سیئات اعمال شیخ نوری عاقبت دامنگیرش گردید. روز شنبه ۱۳ (رجب) بعد از استنطاق و ثبوت جنایات و فتاوی نامشروع و هزاران هزار تقصیر بیّن در مدت دو سال تمام در میدان توپخانه به حکم محکم خدایی بر دار زده شد. به دارالبوار فرستاده شد و یکشنبه ۱۴ (رجب) آجودان باشی توپخانه که مجلس را سال گذشته توپ بسته بود با هزار گناه آشکار دیگر نیز به دار بلند شده روانه دوزخ گردید. جنایات آنها را مفصل در شماره های آینده می نویسیم(۲).

محاکمه شیخ با کسانی بود که قبلاً در ماجرای ترور او دست داشتند. امّا وی ضارب خود یعنی کریم دواتگر را بخشید و نگذاشت این پرونده باز نگهداشته شود. اگر آن پرونده به درستی گشوده می شد، دست های پشت پرده آن ترور بیشتر مشخص می گردید. هیأت مدیره که خود را در کسوت دایرکتوار انقلاب فرانسه می دید و اصلاً عنوان مزبور را هم به تقلید از دیرکتوار برگزیده بود، با احکام غیرقانونی خود هر روز بحرانی تولید می کرد. به این شکل بازار محاکمات داغ بود، هیأت مدیره تحت اراده

۱- خاطرات عین السلطنه، ج۴، ص ۲۹۱۸.

۲- مجلس، سال سیم، ش ۶ سه شنبه ۱۶ رجب ۱۳۲۷، ۳۰ ژوئیه ۱۹۰۹، «مجازات».

عـده ای انگشت شـمار مثـل نواب، وحیـدالملک، مساوات، معاضـد السـلطنه، تقی زاده و تربیت اداره می شـد. اکثریت اعضای تشـکیل دهنـده هیـأت مـدیره، همـان تنـدروهایی بودنـد که پیش تر در دوره اول مشـروطه انجمن های آذربایجان و مظفری و برادران دروازه قزوین را اداره می کردنـد. فضـای رعب بر تهران حکـومت می کرد. بیم هرج و مرج و نـاامنی در بین ایلات و عشـایر بسیاری از اذهـان را به خود مشـغول داشـته بود. عـده ای از بختیـاری ها با اتکا به اسـلحه هایی که در اختیار داشـتند بر فضـای رعب دامن می زدنـد. این بـار هم مراجـع نجـف طی حکمی مردم شهرنشـین و ایلات و عشـایر را از بی نظمی برحـذر داشتند:

خـدمت آقایـان عظام حجـج اسـلام و تجار و اعیان و رؤسای عشایر و عموم اهالی ایران سـلمهم الله تعالی، چون بحمـدالله ماده فسـاد قلع و مقاصـد مشـروعه ملت حاصـل است بر عموم لازم و واجب است که ممالک را از هرج و مرج امن و منظم داشـته، نگذارند مفسدین اخلال آسایش نمایند که اسـباب تشبث و مداخله اجانب گردد و در کلیه امور و مصالح ممالک که راجع به دولت و ملت است امتناع ننمایند. انشاءالله. محمدکاظم خراسانی. عبدالله مازندرانی(۱).

در واقع در آن فضای بحرانی که نه نظمی وجود داشت و نه بر اثر فضای به وجود آمده کسـی را یارای پیش بینی حوادث بود، این تنها مراجع بودند که می توانستند آرامش و نظم را بین مردم احیا نمایند. اگر آنان نبودند معلوم نبود با آن بازار محاکمات قلابی چه سرنوشتی در انتظار مردم بود.

با این وصف تا رسـیدن به اسـتقرار نظم فاصـله ای طولانی می بایست طی شود، زیرا هر کس به دلایل شخصی و منافع فردی و اغراض خصوصی حکم قتل صادر می کرد. مثلاً در مشهد حاجی ملاعباسعلی فاضل، سحرگاه ۱۳ شعبان که برای وضو ساختن از اتـاق خود بیرون آمـده بود، هـدف گلوله قرار گرفت. گفته می شـد علت سوء قصـد اینست که فاضـل سابقـاً در ضـدیت با مشـروطه اقداماتی کرده است؛ اما این بار گویا او اسلحه از مجاهدین گرفته و «جلوگیری اشرار» کرده بود. هر روز اعلامیه های رعب انگیز صادر می شد و عده ای را با اسم و رسم به قتل تهدید

۱- همان جا، «دستخط حجج اسلامیه نجف».

می کردند. در این بین غلامعلی لر و اتباعش که سال ها راهزنی می کردند، به قتل رسیدند. همان روز سر او، برادر و دامادش را بر سر نیزه به شهر آوردند و گردانیدند(۱). در اینکه مجرم باید مجازات می شد کسی تردیدی نداشت، اما مسئله این بود که چرا محاکمات و مجازات را به گونه ای برگزار می کردند تا باعث رعب همگانی شود؟ عدلیه محل رجوع مردم و جایی بود که باید در آن عدل و داد حکومت می کرد، اما در این دوره قضیه غیر آن چیزی بود که باید باشد. عده ای مثل دوره حکومت روبسپیر در انقلاب فرانسه می خواستند بین مردم رعب تولید نمایند و از این راه بر اسب مشروطه سوار شوند و به مقصود خود نائل آیند.

این قضایا باعث گردید تا باز هم آخوند خراسانی ضمن ارسال تلگرافی از سران مشروطه بخواهد عفو عمومی اعلام کنند. او هشدار داد هم باید مواظب «مداخله هنگامه طلبان فتنه جو» باشند و هم از «فساد دشمنان دانا و دوستان نادان» آگاهی یابند. برای «رفع وحشت و جلب قلوب رمیده خصوصاً در چنین حال که دشمن خارجی حاضر و اندک انقلاب را مترصد است»، رفتار پیامبر(ص) بعد از فتح مکه توصیه گردید. خواسته شد از گذشته افراد اغماض شود، و بالاتر اینکه «چنانچه باز هم از افساد بعضی مواد ایمنی نباشد، جز تبعید به محلی که مسلوب الاثر شوند، مجازات دیگر نشود(۲)». پیام آخوند بسیار مهم بود: او در درجه نخست هشدار داده بود کسانی تعمداً درصدد فتنه جویی هستند، باید مواظب بود دوستان نا آگاه و دشمنان آگاه از فرصت به دست آمده برای ضربه زدن به مصالح ملی موفق نشوند. دوم اینکه وی به درستی خاطرنشان کرده بود وضعیت بین المللی به گونه ای است که این گونه افعال برای آینده کشور بسیار خطرناک است. آخوند آورده بود دشمن خارجی منتظر اندک فرصتی است تا بهانه های لازم را برای تعرض به کشور و نقض تمامیت ارضی آن آغاز نماید. سرانجام با پی گیری مراجع به مناسبت تولد امام عصر(عج) در ایران عفو عمومی اعلام گردید. اعلامیه مربوط را عضدالملک منتشر ساخت. در اعلامیه به تبعیت از احکام علمای نجف تصریح شده که حتی اگر به

۱- ایران نو، ش۸، مورخ سه شنبه ۱۴ شعبان ۱۳۲۷ ق، ۳۱ اوت ۱۹۰۹، ص ۳، «تلگرافات داخله».

۲- همان، مورخ جمعه ۱۷ شعبان ۱۳۲۷ ق، ۳ سپتامبر ۱۹۰۹، ص ۱.

دلایل سوء سابقه کسی مجازات شود، حکم او قطعاً اعدام نخواهد بود.

برای فروخواباندن شورشی در اردبیل هم تلگرافی مخابره گردید. خوانین شاهسون «حصن بزرگ مملکت و حافظ استقلال وطن» نام گرفتند که «در نصرت و پیروی احکام پیشوایان مذهب چه خدمت ها نموده اند». خراسانی استقرار مشروطه را اجرای «احکام الهیه عزّاسمه» نامید که برای مقابله با آن «رجال بی شرف دوره سابقه پای اجانب را به مملکت باز نموده استقلال وطن اسلامی» را متزلزل کرده اند. او نوشت انتظار داشته است «غیرت ایلیت و حمیت وطنی آن برادران غیور» ضامن بقای مشروطه شود. حال آن که اخبار وحشتناکی از اردبیل به گوش می رسد: «مکر کدام بی دین مفسد وطن فروش بی شرف و غیرت، آن برادران غیور را اغفال و به چنین اقدامات مملکت ویرانه ساز وادار نموده است». آخوند تذکر داد رهبران ایل از اولیای دولت اطاعت نمایند و در استحکام اساس مشروطیت اهتمام کنند و قطع بهانه اجانب را از وظایف مسلمانی خود شناسند و «به تلافی اقدامات غیرمترقبه سابقه در دفع رحیم خان شقی، ثانی ابن زیاد و پسر ملعونش و سایر اشقیاء اقدامات سریعه مجدانه مبذول و قلب مبارک امام زمان ارواحنا فداه را از خود مسرور و دین پرستی و وطن خواهی و غیرت و حمیت خود را بر تمام ملل آشکار فرمایید(۱)». ملاحظه می کنیم منظور آخوند از گذشت و عطوفت، رحم به کسانی که راهزنی می کردند و جان و مال و ناموس مردم را به یغما می بردند نبود. او و دیگر مراجع طالب حفظ نظم به منظور سلب بهانه اجانب از حمله به کشور و یا مداخله در امور ایران به بهانه استقرار آرامش بودند. اگر آنها می گفتند باید با مردم به مصالحه رفتار کرد، از آن سوی راهزنی مثل رحیم خان را ثانی ابن زیاد معرفی می کردند و می گفتند در دفع امثال او باید کوشید تا آرامش به کشور بازگردد. از آن طرف خطاب به هیأت مدیره مشروطه هم تلگرافی ارسال شد، محور این تلگراف جلوگیری از فعالیت انجمن های تندرو و ممانعت از حیف و میل اموال عمومی بود:

بسم الله الرحمن الرحیم

مجلس محترم و هیأت معظم وزراء عظام دامت تأییداتهم. هر چند بدیهی است

۱- پیشین، ص ۱، «اوضاع اردبیل».

تخلیص دولت و مملکت از این مهالک فعلیه بـا این حالت حالیه و کثرت مخارج و بی پولی دولت موقوف به کمک و اعانت عموم ملت است و البته غیرت دینیه و حمیت وطنی و همت اهـل ایران هم از سـایر غیرتمنـدان عـالم که در مقام حفظ وطن چه اموال بـذل نموده و می نمایند کمتر نخواهد بود. لیکن به شـرط آنکه ابواب حیف و میل و مداخله و اجبار کمیته های سـرّیه و ستاریه و غیرها و سایر چپاول چیان مملکت که خود را مجاهـد ملی قلمداد و ملت فلک زده را از همه چیز بیزار کردند مسدود کرده و زمـام جمع و حفـظ و صـرف در مصارف لازمه مملکت در هر یک از بلاد به کف کفایت معتمـدین ملت که امانت و دیانتشـان معلوم است موکول باشـد و مثـل دوره سـابق که معلوم نشـد وجهی که به عنوان اعانه و بانک ملی جمع و کجا رفته؛ نباشـد. معلوم است بـا اجتماع شـرایط معروضه اول افراد ملت در دارایی، از دادن اقلاً یک تومان و علیهـذا القیاس در راه حفظ وطن مضایقه نخواهند داشت و جهاد فی سبیل الله خواهند دانست و این خادمان شـریعت مطهره هم آنچه تکلیف دینیه و وظیفه مقتضـی است عموماً اعلام خواهیم نمود انشاء الله تعالی و باید القای این اعمال در طهران به امضای علماء و امراء و شاهزادگان و وجود تجـار معین و در سـایر بلاـد هم انجمن هـای ایـالتی و ولاـیتی به امضاء عموم علما و اعیان تعیین و به داعیان هم اطلاع بدهید. انشاء الله تعالی.

من الاحقرالجانی محمدکاظم الخراسانی.(۱)

این حکم برای آن صادر شـده تا عموم مردم برای اصـلاح کشور و جلوگیری از مخاطرات آتی اقتصادی به دولت اعانه دهنـد. به خواهش وکیل الرعایا سواد این تلگراف به تمام نقاط ایران ارسال شد، سردار منصور گیلانی وزیر پست و تلگراف پیرو این درخواست حکم را به همه جا ابلاغ کرد. این حکم در شرایطی صادر شد که دولت های بیگانه از دادن وام به ایران خودداری می کردنـد و البته مثل دوره اول مشـروطه اجازه نمی دادنـد دولت، منبع دیگری را برای کسـری بودجه خود پیدا کند. دو نکته در این حکم حـائز اهمیت است: نخست اشـاره آخونـد به کمیته سرّی و نیز کمیته سـتار است که آنها را باعث نفرت و انزجار مردم دانسته بود. زیرا این انجمن ها

۱- حبل المتین، سال ۱۷، ش۲۱، ۱۴ ذی قعده ۱۳۲۷، ۲۹ نوامبر ۱۹۰۹، «حکم واجب الاتباع آیت الله خراسانی».

بر طبل تندروی می کوبیدند. دیگر اینکه نوشته شده بود مراجع حاضرند مردم را برای حل مشکل بودجه کشور بسیج نمایند مشروط به اینکه مثل دوره اول مشروطه این گونه نباشد که به عنوان بانک ملی مبلغی معتنابه وجه نقد جمع شد، اما از سرنوشت آن اطلاعی به دست نیامد؛ نه بانکی تأسیس شد و نه پول مردم را به آنان برگرداندند.

آغاز دور جدید بحران سازی

آغاز دور جدید بحران سازی

تلاش مراجع نجف برای استقرار آرامش و نظم باعث امیدواری مردم به آینده شد. اما اقلیت تندرو مجلس دوم این وضع را نمی پسندید. اینان تلاش داشتند با ایجاد بحران خود بر اوضاع تسلط پیدا کنند و برخلاف نص صریح قانون می خواستند از همان ابتدا نظم و قانون را لگدمال سازند. مثلاً اصل دوم متمم قانون اساسی ضرورت نظارت پنج مجتهد بر مصوبات مجلس را مورد تأکید قرار می داد و در مجلس اول تصویب شده بود و برخی که اینک باز هم نماینده شده بودند در تصویب آن مشارکت داشتند. اما اقلیت تندرو مجلس با مشاهده نفوذ سران مذهب در توده های مردم، تلاش کردند از راه نادیده گرفتن برخی احکام آنان و تعویق و یا تعطیل اجرای این احکام، آنان را از صحنه خارج سازند. بدیهی است مراجع نه خود برای گرفتن منصبی تلاش می کردند و نه اینکه در انتخاب وزرا و یا نمایندگان دخالتی می نمودند. آنان این حق را برای مردم و نمایندگان آنها محفوظ می دانستند که حق دارند هر کس را خود مایلند انتخاب نمایند اما البته این انتظار را هم نداشتند که اقلیتی از نمایندگان قانون را نادیده گیرند و خلاف نص آن عمل نمایند.

طبق قانون انتخاب پنج تن مجتهد برای نظارت بر قوانین مصوب مجلس شورای ملی ضرورت داشت. حدود یک ماه پس از افتتاح مجلس دوم دو تلگرام از آیات مقیم نجف به مجلس رسید. در یکی از آنها مسئله تشکیل مجلس سنا و در دیگری در خصوص انتخاب پنج تن از علما برای نظارت بر قوانین مصوبه طبق اصل دوم متمم قانون اساسی تذکر داده شده بود. در تلگرام آمده بود نمایندگان مجلس موقتاً پنج تن را انتخاب نمایند تا به هنگام تصویب قوانین در مجلس حضور داشته باشند و مراجع خود پس از دقت های لازم، اشخاص مزبور را تعیین خواهند کرد. این امر برای آن بود تا

قانون معطل نماند و مجلس آزادی عمل برای تصویب لوایح قانونی داشته باشد.

افتخارالواعظین گفت طبق قانون، خود آیات بایـد بیست نفر را معرفی نماینـد، تا مجلس از بین آنها پنج تن را برگزینند. حاجی سیـد نصـرالله تقوی هم خاطرنشـان کرد مجلس نمی توانـد این وظیفه را بر عهـده گیرد، زیرا این مهم نه تنهـا خارج از وظایف نماینـدگان است، بلکه احتمـال درغلتیـدن به بعضـی محظورات هم وجود دارد. او با طعنه ای نیش دار گفت: «اگر ما بخواهیم انتخاب کنیم شاید اسباب بعضی شکایات شود و معلوم است دستی که حاکم ببرد خون ندارد». یعنی علما خود مجتهدین طراز اول را انتخاب نماینـد تـا خوب و بـد آنهـا هم به حسـاب خودشـان نوشـته شود و نظر به اینکه آیـات مقیم نجف مورد احـترام مردمند، کسی اعتراضی نخواهد کرد؛ تعدادی دیگر از نمایندگان هم همین نظر را داشتند. وکیل التجار لازم دانست در جواب تلگراف علما قید شود که «تا یک مدتی مجلس مشغول بعضی کارهای مهم است و هنوز مشغول وضع قوانین نشده است، حالا هم مجلس به کلی خالی از علما نیست و وقت داریم برای اینکه آقایان حجج اسلام انتخاب صحیح بفرمایند».

مصدق الممالک پاسخ داد همان طور که دسـتورات حجج اسـلام، واجب الاطاعه دانسـته می شود و مردم آن را اسـباب نجات خود می داننـد و هر چه آنها بگوینـد اطاعت می کننـد، پس لازم است هم اکنون علمای طراز اول انتخاب شونـد یعنی بایـد از فرامین مراجع اطـاعت کرد زیرا آنـان حکم شـرعی را بیـان می دارنـد و مردم دسـتوراتشان را واجب الاطاعه می داننـد. در این هنگـام بود که سیدحسـین اردبیلی عضو فراکسـیون اقلیت مطالب مهمی ایراد کرد. او با اینکه در لباس روحانیت بود، معتقـد به جـدایی حوزه های دین و سـیاست از یکـدیگر بود. او در نطق خود گفت از تلگراف علمای نجف این گونه اسـتنباط می شود که «نظر به آن است که قوانینی که از مجلس می گـذرد به تصویب آنها باشد». یعنی اینکه مراجع اجرای اصل دوم متمم قانون اساسی را بهانه قرار داده اند تا دیدگاه های خود را در قانون گذاری دخالت دهند. «معلوم است ما در غیر مسائل ضروریه مقلد آنها هستیم، لکن در امور سیاسیه ملکیه تقلید نمی کنیم»، در ادامه یادآور شد مجلس هنوز شروع به وضع قوانین نکرده است و «بعضـی نظـام نـامه ها چنانچه گفتنـد در دست هست که ربطی به مسائل شـرعیه نـدارد». یادآوری شـد انتخاب ۲۰ نفر مجتهد اختصاص به نجف اشرف ندارد و باید از سراسر ایران برگزیده شوند و اگر غیر از این

باشـد خلاـف قانون اساسـی است و «خود آنها قطعاً حاضـر نخواهنـد شـد برای مخالفت با قانون اساسـی، در صورتی که مرقوم فرموده اند: مخالفت با قانون اساسی در حکم محاربه با امام است».

شیـخ ابراهیم زنجانی و محمدهاشم میرزا از فراکسیون دمکرات همان نظرات را بیان کردند. اما وکیل الرعایا گفت نمایندگان از حکم مجتهـدین خـارج نیسـتند و «بنـده مقلـد هسـتم». او با اشاره به تلگراف آیات مقیم نجف درباره اینکه چرا انتخاب پنج مجتهد دیر شده است گفت:

اگرچه ما در مجلس اشخاصی را داریم که جمیع شرعیات را مواظبت دارند و امتحانات صحیح هم داده اند، لیکن همان تقلید، بنـده را مجبور می کنـد که عرض کنم بالاخره یک معرفی از اشـخاص، در عهده آقایان آیت الله نجف بود، باقی انتخابات در عهـده خود مجلس است، هر مانعی را که امروز مجلس تصور می کنـد نبایـد مانع بدانـد، بنابراین عقیـده بنده این است که این تلگراف را خیلی مقدس و محترم باید شـمرد و همان چیزی که عرض کردم باز هم مکرر می کنم، بنده چون مقلدم می گویم که هیـچ نبایـد مسامحه کرد و بایـد این پنـج نفر را موقتاً انتخاب کرد، حالا بعـد از انتخاب ما اگر اسـتعفا کردنـد ایشان اطاعت نکردند، ما اطاعت و امتثال کردیم. چرا ما بگوییم که چون موقتاً است آنها نمی آیند و خود را دچار بعضی اعتراضات بکنیم و بنده هیچ مانعی نمی بینم از برای آنکه گفتند موقتی صحیح نیست و نباید باشد.

این جملات آخر تعریضـی بود بر سـخنان شـیخ ابراهیم زنجانی که گفته بود اگر پنج نفر مجتهد به شکل موقتی انتخاب شوند، البته خود این پنـج تن قبول نخواهنـد کرد. بالاـخره قرار شـد، تلگرامی به آیـات مقیم نجف ارسـال شود و از آنهـا تقاضا گردد اسامی بیست مجتهد مورد نظر خود را اعلام نمایند تا از بین آنها پنج تن توسط مجلس انتخاب شوند.

نخستین ناطق در مورد مجلس سـنا حاجی سید نصرالله تقوی بود. او ضمن اینکه تشکیل سنا را از اصول قانون اساسی دانست و ضمن اشـاره به این مسـئله که نماینـدگان سـنا بـا سایر مردم از نظر حقوق و امتیازات تفاوتی ندارنـد، یادآوری کرد در شـرایط فعلی نیازی به آن مجلس نیست. از دید او اگر مجلس مشغول نوشتن نظامنامه سنا می شد،

آن گـاه خیلی از موضوعـات به بوته تعویق می افتاد؛ مثل قوانین عـدلیه که از نظر او مهم تر از هر چیز دیگری بود. از آن سوی سیدحسـین اردبیلی بـار دیگر نظر کسانی را که حکم مراجع را در مورد سـنا و اصل دوم متمم قانون اساسـی واجب الاتباع می دانسـتند، رد کرد و بـاز هم گفت: «البته ما از شـرعیات غیر ضـروریه تقلیـد می کنیم و هر فقره از احکام آنها را لازم الاجرا می دانیم، ولی در امور سـیاست ملک نبایـد اطاعت بکنیم». در اینجا اردبیلی احکام مراجع را مصادره کرد، او تذکر داد طبق حکم مراجع اطـاعت از اصول قـانون اساسـی واجب است و مخالف آن محارب با امام زمان است. او که حکم مراجع را در دو بحث جاری رد می کرد، گفت طبق حکم مراجع نماینـدگان مجبور به اطاعت اصول قانون اساسـی هسـتند «یعنی مجلس وقتی که از کارهای فوری خودش فراغت پیدا کرد و حدود و اعضای مجلس معین شد آن وقت شروع به نوشتن نظام نامه مجلس سنا کند و بعد از آنکه از [تصویب] مجلس گذشت، مجلس سـنا تشـکیل شود». معلوم نیست در کجای قانون اساسی آمده بود که ابتدا بایـد «کارهـای فوری»، یعنی کارهـایی که یـک نماینـده بـا توجه به مفروضات مسـلکی و مرامی خود فوریت آن را تجویز می کرد، انجام شود تا نوبت به رعایت اصول قانون اساسـی برسـد؟ اردبیلی نگفت کارهای فوری از دیـدگاه او چیست؟ و وقتی او رعایت اصول قانون اساسی را واجب می داند، چرا از اجرای یکی از مهم ترین آن اصول استنکاف می ورزد؟

متین السـلطنه هم فوریت تشـکیل مجلس سـنا را رد کرد، و وکیـل التجار گفت به علما اعلام شود که هر وقت مقتضـی موجود بود، اقدام به تشـکیل سـنا خواهد شد. اما وکیل الرعایا خاطرنشان کرد: «یکی از لوازم مجلس [شورای ملی] تشکیل مجلس سنا است و در اول زمان امکان تشـکیل خواهـد شد و نظامنامه او هم گمان می کنم ممکن است در مجلس نوشـته شود». تقی زاده گفت مجلس بایـد یـک وقت منـاسب برای تنظیم نظامنـامه سـنا بیابـد و آن گاه این مجلس تشـکیل شود. او تعیین نکرد «وقت مناسب» برای این منظور چه هنگامی است؟ به این شـکل مذاکرات در مورد دو فقره از مهم ترین نقطه نظرات آیات نجف، بی نتیجه به پایان رسید و اکثریت نمایندگان مجلس دوم با دیدگاه مراجع در این زمینه ها ابراز مخالفت کردند(۱).

۱- مذاکرات مجلس دوم، پنج شنبه نهم ذی حجه الحرام، ۱۳۲۷ ق.

در ایـن دوره فراکسـیون هـای مختلـف مجلس و گرایش هـای سیاسـی آنـان هنـوز مـدون و منقـح نشـده بـود، بـه همیـن دلیل نمایندگانی از اقلیت و اکثریت در برخی موارد با هم اتفاق نظر پیدا کرده بودند. سـید نصـر الله تقوی و نیز متین السلطنه در این زمان در زمره نمایندگان جناح میانه رو بودند و میانه روها از اقدامات تند هیأت مدیره انتقاد می کردند و البته به احکام مراجع به دیـده احترام می نگریسـتند. بـا این وصف همـان طور که توضـیح داده شـد در این دوره به دلیـل مشـخص نبودن اختلافـات مسـلکی و مرامی، برخی نماینـدگان بـا گرایش هـای مختلـف فکری در مواردی بـا هم اتفـاق نظر داشـتند. از سوی دیگر بـاید یادآوری کرد بین اقلیت و جناحی از اکثریت از همان ابتـدا همسویی وجود داشت و اختلاف فقط در مورد نحوه اجرای اصول مشـروطه بود. این گروه عمـدتاً در لژ بیداری ایران عضو بودند و البته در بسـیاری موارد اشتراک مواضع داشـتند. به همین دلیل بین برخی از سران اکثریت و نمایندگان طرفدار آنان در مواردی اختلاف نظر وجود داشت که بعدها علنی گردید.

یکی از این اختلافـات در مورد ضـرورت بازدیـد از نـایب السـلطنه به مناسـبت عیـد قربـان بود. تقی زاده نخسـتین مخـالف این موضوع بود، او اظهار داشت این اولین باری است که نمایندگان باید به حضور نایب السـلطنه بروند و «بنده ترجیح می دهم که این عادت منسوخ شود». او ادامه داد در موارد دیگر و دعوت های رسـمی هم فقط هیأت رئیسه بایـد بروند. کاشف، عید قربان را از اعیاد مسلمین دانست، پس ضروری دید هیأتی برای تبریک عید به نزد نایب السلطنه بروند. تقی زاده بر نظر خود پافشاری کرد و توضـیح داد غرضـش این نیست در اعیاد دید و بازدید وجود نداشـته باشد یا اعیاد را از میان بردارند: «این عید مسلمانی است، در اسـلام این نیامـده است که اگر در مملکت پارلمان باشـد باید او یک هیأتی بفرسـتد به دربار، این رسم دولتی است، داخـل در رسومات دولتی و مملکتی بایـد باشـد. دیـد و بازدیـد رسـمی است که اشـخاص از یکـدیگر به عمل می آورنـد، اما غرض حفـظ مقـام است، نه به رئیس حکومت بایـد توهینی شود و نه به نماینـدگان، پس رفتن نماینـدگان به نزد شـاه بایـد در مواردی باشد که ضرورت دارد».

هشترودی که خود از نماینـدگان اقلیت تنـدرو بود اعیاد غـدیر و قربان را «ملی» دانست، به دید او چون سـلطنت ملی است پس برای تعظیم و تمجیـد شـاه و «برای شـکوه اسـلام» خوب است عـده ای به نزد نـایب السـلطنه برونـد. تقی زاده و ناصـر الاسـلام گیلانی

می گفتنـد اگر این رسم در همه جـای دنیـا معمـول است، در ایران هم اجرا شـود و اگر معمول نیست در این بـاب نبایـد زیـاد مذاکره کرد(۱). تقی زاده بر این باور بود که مشـروطه در همه جای دنیا یکی است و تفاوتی بین نظام های مشروطه دیده نمی شـود، ایران هم در زمره ممالـک مشـروطه است پس بایـد دیـد آیـا آنچه برخی نماینـدگان تقاضـا می کننـد بـا روح مشـروطه اروپـایی انطبـاق دارد یـا خیر و اگر نه، نبایـد آن را انجام داد. بالاخره رأی داده شـد فقط هیأت رئیسه برای تبریک عیـد به نزد نایب السـلطنه برونـد. مسائلی از این دست شـبهاتی در مورد فراکسـیون اقلیت ایجاد کرده بود، در این موارد معمولاً باید کاری صورت می گرفت تـا اتهامـات مرتفع شود. فراکسـیون اقلیت یا همان دمکرات بعـدی گرچه در مواردی مثل مورد بالا و نیز در زمینه احکام علمای نجف موضع خود را مبنی بر جـدایی دین و سـیاست علنی کرد، لیکن ناچار بود کاری کند تا به آنها اتهام بی دینی زده نشود، این فرصت بلافاصله به دست آمد.

ششم محرم ۱۳۲۸ مؤتمن الملـك؛ وزیر داخله را استیضـاح کرد که چرا در باب منهیات شـرعیه مثل فروش مسـکرات و شـیوع لاتـاری و کوک کردن فونوگراف در معابر عمومی ساکت است و از آن جلوگیری نمی کنـد. پاسـخ شـنید لازم نیست مجلس در این زمینه قانون بگـذارد و همان قوانین هزار و سیصد و انـدی سال پیش باید اجرا شوند. قوام السـلطنه معاون وزارت داخله توضیح داد نهی از منکر و منع از قمار از سوم محرم اعلام شده است، «اما درباره فونوگراف، از اغلب خانه ها شنیده می شود و نمی توان کاری کرد». تقی زاده این جواب را کافی ندانست و گفت علیرغم اطمینان هایی که داده می شود این ایام، محرمات زیـاد شـده است: «مثلاًـ در خیابان می بینی دوچرخه حرکت می کنـد و به او نوشـته شـده که فلان مسـکر فروخته می شود». او اولیـای امور سیاسـی را مثـل اولیـای شـرع دانست که بایـد جلوی منهیـات را بگیرنـد: «برای اطمینـان کامـل لازم است که ابـداً مسـکرات علنی فروخته نشـود و در حقیقت این مسـئله اهمیت زیـادی دارد و می توانم عرض کنم این کـار به اسـاس حریت و آزادی ما مصادم است علاوه بر اینکه در افواه ناس زیاد مشهور است».

تقی زاده خاطرنشان کرد عده ای وجود دارند که برای مشروطه هیچ زحمتی

۱- همان منبع، همان جلسه.

نکشیده اند و زمان فداکاری ملت در خانه خود نشسته مشغول عیش و خوشگذرانی بودند. اینها در زمان استبداد دارای جاه و جلال بودند و وقتی ملت خودکشی می کرد و جان و مال فدا می نمود، بی تفاوت بودند، اما وقتی کار به جایی مناسب رسید آنها پیش می افتاده انـد و بدون هیچ سابقه از فرصت به دست آمده استفاده می نمایند(۱). اینها «به نام حریت هزاران کار می کنند، بدون اینکه از مذهب چیزی فهمیده باشند، نعوذبالله تکذیب مذهب می کنند و تمام این حرف ها را به نام مشروطیت ادا می کننـد و حالا وقتی یک اغتشاش پیش بیایـد فوراً فرار می کننـد». وزیر زاده هم گفت عده ای «مردم فاسدالعقیده» از آزادی سوءاستفاده می کننـد و «آزادی را گمان می کنند که باید آشکارا عرق بخورند، هر یک از محرمات شرعیه را بخواهند علناً بتواننـد مرتکب شوند». او تقاضا کرد هر چه سریعتر جلوی این اقدامات گرفته شود. وزیرزاده در ادامه خاطر نشان کرد لاتاری به دلیـل مضارش در فرانسه و انگلیس ممنوع است، امـا در مملکت اسلامی علناً کوچه و بـازار فروخته می شود، «البته از این مسئله هم جلوگیری سخت شود و اکیداً ممنوع شود که بفهمند مملکت، مملکت اسلامی و مشروطیت بایـد موافق قوانین شریعت باشد».

وحیـد الملک شیبانی هم «مغرضین فسادطلب» را متهم کرد که آزادی سیاسی را آزادی لهو و لعب گمان می کننـد، «بایستی مشروطیت ما مشروطیت اسلامی باشـد و اخلاق واقعی مـذهب و دین ما اخلاق واقعی مشروطیت است و این مسئله در تمام فرنگ هم اهمیت کامل دارد که همیشه حفظ شئونات مذهبی خود را می نمایند». این مواضع بسیار شگفت انگیز بود و ابداً در قالب گفتار اقلیت مبنی بر آزادی عقیـده و جـدایی مسائل دینی از سیاسی نمی گنجید، مضافاً اینکه مسئله دمکرات ها به هیچ وجه تهـذیب اخلاق فردی و رواج «قوانین شریعت» و «مشروطیت اسلامی» نبود. این تناقض بلافاصله بعد از خاتمه ماه محرم آشکار گردید و معلوم شد اعضای فراکسیون دمکرات آن اظهارات شدید و غلیظ را به دو منظور بیان داشته بودند: ۱. کابینه سپهسالار را که مورد اعتماد آنها نبود استیضاح کننـد ۲. پیش از موعـد و از موضع ضعف با مراجع و روحانیان طرف نشوند. لیکن آنها تقریباً بلافاصله بار دیگر

۱- مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره دوم، سه شنبه شش محرم ۱۳۲۸.

مواضع حقیقی خود را علنی ساختند.

در یکی از جلسات مجلس، نامه سپهسالار اعظم در مورد عرایضی که از اعیان، تجار، اشراف و ایل بختیاری در مورد تشکیل مجلس سنا رسیده بود قرائت شد. گفته شد آخوند خراسانی هم دستور داده است باید مجلس سنا هرچه سریعتر تشکیل گردد، زیرا تکمیل مجلس شورا به مجلس سناست. از عضدالملک نایب السلطنه خواسته شده بود در این زمینه اقدامات لازم را انجام دهد. نصرالله تقوی ضمن این که تشکیل سنا را جزء قانون اساسی خواند، یادآور شد تراکم امور و عدم تدوین نظامنامه مجلس سنا عامل عدم تشکیل آن است و اساساً وی موقع را برای تشکیل سنا مناسب نمی دانست.

تشکیل مجلس سنا نص صریح قانون اساسی بود، امّا گروه تندروان مشروطه از همان آغاز، بنای نقض قانون داشتند. تقی زاده می گفت تمام استناد طرفداران سنا، حکم آخوند است که جواب آن هم داده شده و هر عریضه ای در این زمینه بیاید جواب همان است، این در حالی بود که وی اذعان داشت مراجع به قانونی بودن این اصل و ضرورت اجرای آن نظر دارند: «درست است حفظ قوانین اساسی وظیفه هر یک از افراد این مملکت است، لیکن وکلا ـ و نمایندگان ملت ما بخصوص این وظیفه را دارند، اما وقتی وکلا صلاح نمی دانند، برای اینکه کارها زود اصلاح شود و آن مجلس اسباب لنگی کارها می شود. یک وقتی بود که، به ما قال می گفتند باید نظر داشت نه به من قال، اما حالا ـ به من قال باید نظر کرد در مقابل انظروا بما قال و لا ـ تنظروا بمن قال. کلمه حق یرادُ بها الباطل هم گفته شده است». او طرفداران سنا را کسانی خواند که هیچ اقدامی برای مشروطه نکرده اند که اکنون برای حفظ قانون اساسی وادار به این اظهارات شوند. به قول او روزی مراجع حکم به وجوب مجلس شورای ملی دادند، لیکن از عریضه نویسان حتی یک تن هم عریضه ای در آن زمینه به محمدعلی میرزا نداد که مجلس شورای ملی بر حسب حکم حجج اسلام واجب است. در حالی بود که مراجع، دفاع و مساعدت و همراهی با شاه سابق را در حکم همراهی با یزید بن معاویه دانسته بودند، اما عریضه نویسان آن موقع در باغشاه به محمدعلی میرزا کمک می کردند. تقی زاده تقاضای تأسیس مجلس سنا را برای اعاده قدرت اعیان و اشراف قاجار می دانست و به همین دلیل با آن مخالفت می کرد. او کسانی را که طرفدار مجلس سنا بودند به واقع طرفداران استبداد گذشته می دید که

می خواستند با سوء استفاده از احکام آخوند خراسانی و از راه های قانونی بار دیگر موقعیت از دست رفته را به دست آورند. در همین جلسه گزارش یکی از کمیسیون های مجلس در مورد قوانین جلوگیری از لاتاری و مجازات مرتکب آن توسط متین السلطنه پی نهاد شد. فهیم السلطنه تصویب این لایحه را غیر ضروری دانست، زیرا «مثل این است که برای نماز خواندن قانون وضع کنند، حال آنکه قمار از محرمات شرعیه است و حکم آن هم در شرع آمده است». نصرالله تقوی مدعی شد فهیم السلطنه اشتباه می کند، زیرا این قانون ربطی به شرع ندارد. از نظر او قانون لاتاری مثل قانون انطباعات است که «خیلی از امور مباح را به ملاحظه سیاسات مملکتی در مقابلش مجازات ها وضع کرده است، در صورتی که مباح است». تقوی لاتاری را از محرمات شرعیه می دانست که مجازاتش هم در شرع معین شده، اما حال که احکام شرعی اجرا نمی شود پس دولت ناچار است برای اداره امور قانون وضع کند: «این هم درست است که از محرمات شرعیه است و مجازاتش هم در شرع معین شده است لکن نظر به اینکه می بینیم سیاست شرعیه اجرا نمی شود و دولت لابد است به ملاحظه سیاست مملکتی قانونی در مقابل [آن] وضع و اجرا نماید، این قانون از آن قبیل است». محمدهاشم میرزا پاسخ گفت «بنده هم عرض می کنم سیاسیات هم باید موافق قانون شرع باشد(۱)». در حالیکه این فرد جزو فراکسیون اقلیت و طرفدار جدایی دین و سیاست بود. خلاصه اینکه اغتشاش در ذهن بیداد می کرد و هیچ کس به الزامات سخنان خود واقف نبود.

در ادامه بار دیگر بحث ضرورت نظارت پنج مجتهد بر مصوبات مجلس پیش آمد. هنگامی که بحث معرفی بیست تن از طرف مراجع به منظور انتخاب پنج تای آنها برای نظارت بر عدم مغایرت قوانین مجلس با شرع مطرح گردید، یکی از مخالفین سیدحسین اردبیلی نماینده خراسان بود. او پرسید در درجه نخست منظور از مرجع تقلید چیست. زیرا در این زمان مراجع متعددند. آیا بیست نفر را مراجع به اتفاق آراء انتخاب می نمایند یا اینکه هر کدام دو - سه تن را معرفی می کنند تا جمعاً بیست تن شوند، یا اینکه برخی مراجع بیست نفر معرفی می کنند و این تکلیف به مثابه واجب کفایی سلب مسئولیت از

۱- همان، شنبه غره صفر ۱۳۲۸.

سایر مراجع می کنـد؟ دوم تشـخیص فقاهت و اجتهاد، تدین و اطلاع به مقتضیات عصر بر عهده کیست؟ آیا همین که مراجع آنها را معرفی کردنـد اوصاف یاد شده را باید مفروض تلقی کرد یا اینکه این تشـخیص برعهده مجلس است؟ اگر مثلًا پنج تن به تشـخیص مجلس حائز صـفات فوق نبودنـد، آیا باید از بین بقیه هیأت نظار را معرفی کرد یا باید باز هم مراجع عده ای دیگر معرفی کننـد؟ سوم احتمـال دارد بین مراجع یـا معرفی شـدگان اتبـاع خـارجه مثل عرب، هنـدی، ترک یا قفقازی وجود داشـته باشـند، تازه احتمالاً اگر فردی شـرایط لازم را داشته باشد، اما مخالف با مشروطه باشد، در این صورت تکلیف چیست؟ چهارم آیـا وظیفه این هیأت فقط نظارت بر انطباق قوانین با شـرع است یا اینکه در اموری مثل بودجه، رأی اعتماد، صـحت انتخابات و نظایر آن هم دارای حق رأی خواهـد بود. اگر مجتهدین در مسئله قانون گذاری دخالتی ندارند، پس عضویت آنها در مجلس بـا وظایفشـان تناقض دارد، یعنی اینکه اگر حق دخالت در امور عرف ندارنـد، به چه حقی بایـد کرسـی های مجلس را اشـغال نماینـد؟ پنجم فرض کنیم تعـداد زیادی از نمایندگان که اوصاف لازم هیأت نظارت را دارند، در تشـخیص مخالفت یا موافقت قانونی با شـرع با هیأت پنج نفره اختلاف نظر حاصل نمایند، ضـمن اینکه شرایط اجتهاد را دارا هستند، در این صورت رأی چه کسی اجرا خواهد شد؟ طبق مدلول قانون «رأی هیأت مطاع و متبع خواهد بود» پس حق با هیأت پنج نفره است، در این صورت ترجیح مرجوح و منافات با اصول مسلم عقلی پیش خواهد آمد. شـشم هیأت بر اساس جمله «در هر عصـری از اعصار» دائماً با مجلس خواهـد بـود، نظر بـه اینکـه قـوانین شـرع تغییر ناپـذیر اسـت و قـوانین عرف هم ظرف چنـد دوره تـدوین می شونـد چه ضرورتی به حضور آنهـا وجود دارد؟ هفتم انتخـاب هیأت به قیـد قرعه نارسا تشـخیص داده شـد و هشـتم اینکه به دیـد اردبیلی معلوم نیست چه مرجعی بایـد معرفی بیست نفر مجتهـد را از مراجع طلب کنـد، دیگر اینکه مطابق مـدلول اصل دوم متمم قانون اساسـی، هر مـاده ای وقتی قـانونیت پیـدا می کنـد که بـا قواعـد اسـلامی منافـات نداشـته باشـد. یعنی حتی خود این اصل وقتی قـانونیت پیـدا می کنـد که مخالف شـریعت نباشـد. از سوی دیگر این اصل در مجلس تصویب شـده است، بنابراین چگونه می توان تشـخیص داد که خود این اصـل با اصول مسـلم دینی تناقض دارد یا خیر در حالی که همین اصل هم بـدون حضور هیأت مجتهدین برای تطبیق قوانین موضوعه بر شرع تصویب شده است؟

اردبیلی خاطرنشان کرد هیچ مدرک شرعی سراغ ندارد تا برای تشخیص اینکه فلان مسئله عرفی و سیاسی با قواعد اسلامی مخالف است یا نه، باید یک هیأت پنج نفری نظر دهند. او نوشت مجلس نمی تواند در مورد اینکه آیا اصل دوم با قواعد شرع انطباق دارد اظهار نظر کند و قانونیت این اصل موقوف است به رأی هیأت پنج نفری، در حالی که اصل انتخاب آن هیأت موقوف به قانونیت این اصل است و این موضوع دور و تسلسل است و به لحاظ منطقی هم دور باطل است. اردبیلی امتثال اوامر مراجع نجف را بر خود واجب دانست و آن را از تکالیف مذهبی خود شمرد یعنی توضیح داد در این مورد فقط شبهه دارد و غرضش مخالفت صرف با فرامین مراجع مقیم نجف نیست. اردبیلی می گفت این اصل وقتی تنظیم شده است که شیخ فضل الله نوری و یارانش در حضرت عبدالعظیم متحصن شده بودند و در حقیقت این عنوان را بهانه ای برای القاء شبهات و تحریک مردم به اغتشاشات می کردند. بنابراین تصویب آن در شرایط زمانی خاصی بوده و به همین دلیل در لغات و انشای آن رعایت دقت نشده است، اردبیلی نوشت به همین دلیل جزئیات اجرایی این اصل در نظامنامه جداگانه ای تدوین خواهد شد. مکتوب اردبیلی با جمله «تراب اقدام العلما» یعنی خاک پاهای علما امضا شده بود(۱).

اردبیلی یادآوری کرده بود در اجرای اصل دوم، اگر ملاک فقط تبعیت از احکام مراجع است، او هم اطاعت می کند. پس آیات، بیست تن را معرفی نمایند تا از بین آنها پنج نفر انتخاب شوند. اما اگر اجرای قانون منظور و مراد است، پس باید شبهات قانونی آن اصل برطرف شود، ایرادات مذکور در واقع ایرادات قانونی اردبیلی بود.

روزنامه مجلس در شماره بعد به سخنان اردبیلی پاسخ داد. ابتدا خاطر نشان شد شرع در برخی مسائل «لسان» دارد و در برخی دیگر ندارد. مثلاً درباره نکاح و طلاق و میراث، احکام قطعی وجود دارد، اما «در مسائل وزارت و دوایر و پلیس و نظام و امثال آنها زبان خاص ندارد». پس اگر لازم شد تمام اعمال و قوانین مطابق شرع باشد، در پاره ای مسائل «تحصیل موافقت موجب اشکال خواهد شد». مثلاً اینکه

۱- مجلس، سال سیم، ش۱۳۴، شنبه ۲ رجب ۱۳۲۸، ۱۱ ژوئیه ۱۹۱۰، «نظرات در اصل دویم متمم قانون اساسی».

پـایتخت ایران تهران است، یـا وزیر بایـد تبعه ایران باشـد یـا پرچم ایران شـیر و خورشـید است، و «هزار مـاده دیگر از قـوانین»، قوانین شـرعی نیسـتند و حکمی در مورد آنها وجود نـدارد. طبق قانون، «قوانین موضوعه» فقط نباید با احکام شـریعت مخالفت داشـته باشـد «نه آنکه حتماً بایـد موافق باشـد.» پس اگر گفته شـد از بین بیست تن باید پنج نفر انتخاب شوند، منافاتی با قوانین شرع ندارد.

این گونه مسائـل، «عرفی» است و جـای شـگفتی است که اردبیلی آنهـا را تحت عنوان «واجب» آورده است و می گویـد چنین واجبی در شـریعت نیست، غافـل از آنکه «واجب چیزی است که در ترکش عقـاب باشـد و مقررات عرفیه هرگز داخـل در این موضوع نیست». اینکه هیأت پنج نفره باید تبعه ایران باشـند یا خیر، تفسیرش با قوانین جزئیه مثل قانون انتخابات است. این گونه ابهامـات در اکثر مواد قـانون اساسـی وجود دارنـد و آنهـا را نمی توان سـد اجرای قانون قرار داد. اینکه مراد از مراجع کیاننـد، معلوم است و همه می دانند منظور آخوند خراسانی و شـیخ عبدالله مازندرانی است، اما در مورد آتیه باید توضـیحاتی در قانون انتخابـات داده شود. از طرفی فقـط مراجع هسـتند که می تواننـد مقـام فقـاهت یک نفر را تأییـد کننـد، اگر مجلس خودش می توانست این امر را تشـخیص دهـد، حـاجتی به معرفی علمـا نبود. اینکه علمـا بیست نفر را معرفی کننـد و مجلس هم پنـج تن را انتخـاب نمایـد چه اشـکالی دارد؟ یعنی وظیفه علمـا و مجلس به تفکیـک مشـخص شـده و معلوم نیست چه ایرادی بر آن وارد است؟

و اما در مورد اینکه رأی هیأت پنج نفری در چه شرایطی مطاع است، معلوم است که در عدم مخالفت قوانین موضوعه با قوانین شرعی است، در سـایر موارد اطـاعت از آنـان جـایز نیست و هیأت پنـج نفری تابع اکثریت هسـتند. پس در باب تطبیق قوانین با شرع اینها تابع اکثریت نیسـتند و در عوض هر چه شرع مقرر کرده است باید اجرا شود و این مطلب ربطی به دخالت در مجلس و متابعت از اکثریت نـدارد. در باب ترجیح مرجوح هم، خاطر نشان شد فرض کنیم مجلس در امری اتفاق نظر داشـته باشد، اما در خـارج مجلس که شایـد ده برابر آنهـا کارشـناس خـبره تر یـا حـداقل هم طراز وجود دارد و بر خلاـف آنهـا نظری ابراز می نماینـد، رأی مجلسـیان مطـاع است، آیا در این شـکل هم می توان ترجیـح را وارد دانست؟ راه حل این است که «حفظ نظام و رفع تحیر حکم می کند که اکثریت قاطع تشکیل شود و آراء نمایندگان ملت و منتخبین از جانب علماء

اعلام، مطاعیت داشته باشد تا حیرت دست ندهد و امر معوق نماند، اگر چه در متن واقع خطا هم باشد، فقها و علما در مقام حیرت حتی رجوع به قرعه را که امری اتفاقی و بی اساس است هم لازم می دانند».

از دید نویسنده ایراد ششم اردبیلی وارد نیست. زیرا تا امروز هیچ پارلمانی از وضع قانون فارغ نشده است، «حتی پارلمان ششصد ساله انگلیس». در ضمن مراد از قرعه، آن چیزی نیست که در کتب فقهی یاد شده است. مراد از قرعه در این زمینه ورقه است که نمایندگان رأی خود را در آن می نویسند. مثلاً در قانون انتخابات آمده است «اوراق قرعه باید نشان نداشته باشد»، و غرض از اینکه هیأت به اتفاق یا قرعه انتخاب می شوند، این است که اگر اتفاق باشد فبها، والّا باید رأی در روی ورقه قرعه نوشته شده و به طور مخفی گرفته شود و به اکثریت آراء عمل گردد(۱).

شانزدهم جمادی الثانی ۱۳۲۸ق تلگرامی از آیات مقیم نجف برای ناصر الملک، وزرای داخله، جنگ و رئیس مجلس ارسال گردید. در این تلگرام آمده بود هدف از مشروطه آن نیست تا به جای اعوان استبداد «که هر چه بود باز لفظ دین و مذهبی بر زبان داشت» یک اداره استبدادی دیگری از «مواد فاسده مملکت به اسم مشروطیت» تأسیس شود و به جای تشکیل قوه نظامی به منظور جلوگیری از تشبثات اجانب، «دوائر مفسده» ایجاد نمایند و مالیه کشور را صرف آن نمایند. آیات نجف از برقراری «معاش های خطیره از مال ملت مظلومه» سخن گفتند که در دوره مشروطه رواج پیدا کرده بود و «در عوض اجراء تمدن اسلام» که وسیله منحصر به فرد حفظ مملکت است، علناً به ضدیت آن کمر می بندند و «در هتک نوامیس دینیه و اشاعه منکرات اسلامیه» از هیچ کاری فروگذار نمی کنند.

ایراد عمده این بود که به جای اجرای عفو عمومی و تألیف قلوب و اتحاد کلمه و «حتی تخفیف در بعض عوارض»، مالیات های غیرقابل تحمل «از سفیدی نمک تا سیاهی ذغال» وضع می کنند و طبقات ملت را به ضدیت با اساس مشروطه وامی دارند. هیجان عمومی را دامن می زنند؛ عفو عمومی اجرا نمی شود؛ و زندانیان سیاسی آزاد نمی شوند. به قول مراجع زندان های قبل از مشروطه اینقدر دلبخواهی و بی استناد نبوده

۱- همان، دوشنبه ۴ رجب ۱۳۲۸، ۱۳ ژانویه ۱۹۱۰، «نظرات در نظرات اصل دویم قانون اساسی».

است اما در مشروطه بـدون دلیل افراد را دستگیر و زنـدانی می کننـد و بعـد سراغ ادله می روند. به خاطر غرض شخصـی دو دسـتگی پیش می آورند، اتحاد کلمه را نادیده می گیرند و حتی از انتشار احکام صادره آنها درباره روزنامه های شرق و ایران نو، جلوگیری می کننـد و «محض عـدم خروج قشون اجـانب از مملکت که قریب به فعلیت بود، این انقلابات متعاقب را بر پا و هر روزه فساد جدیـدی احداث» می نمایند. منظور قوای روسـیه بود که به بهانه هرج و مرج داخلی ایران در کشور مانده بودند و از کشور خارج نمی شدنـد، وقتی هم خواسـتند خارج شونـد آن قـدر بحران سازی شـد تا آنها بهانه جدیدی برای ماندن در درون مرزهای کشور پیدا کردند.

به دیـد مراجع اجرای مشـروطه و آزادی ایران «جز بر اساس قویم مـذهبی که ابدالدهر خلل ناپذیر است غیرممکن و لزوم حفظ بیضه اسـلامیه و صیانت وطن اسلامی» غیرممکن است، پس با مخالفین و «دشمنان دین و وطن» همان رفتاری خواهد شد که با «استبداد ملعون سابق» شد. پس «عشاق آزادی پاریس» قبل از اینکه «تکلیف الهی» درباره آنها اجرا شود، به سمت معشوق خود رهسـپار شونـد و خود و ملت را آسوده دارنـد، این مملکت ویران را به غم خوارانش واگذارنـد تا آن را مرمت نماینـد. باید به آبادی وطن همت گماشت، تحمیلات خارج از طاقت مردم را برچیـد، مفسـدین دین و وطن را از مداخله در امور مردم برکنار کرد و «هر کس را از فسادش کاملاً ایمنی حاصل نباشـد وجوباً به سـمت معشوقش گسـیل داشـته» و قوانین کشور را با حضور هیأت مجتهدین، طبق قانون اساسی مرتب کرد، «از منکرات اسلامیه و منافیات مذهب» با کمال شدت جلوگیری نمود و مالیه را اکثراً صـرف قشون منظم «که اهم واجبات فوریه و وسیله منحصر حفظ دین و استقلال مملکت است» کرد و «مجلس سنا را هم که قانوناً لازم است» و تعویق تشـکیل آن تولید فساد کرده است «به اسـرع مایکون» تشکیل داد. مدعی العموم باید با علم، دین داری، امانت داری، بی غرضی، و آگاهی به شرعیات و سیاسات انتخاب شود، مطبوعات قبل از طبع باید بازبینی شوند و «اصل طبع را بدون امضاء آن هیأت مسدود» نمایند(۱).

این بود دستورات مراجع دینی برای رفع بحران. این دیدگاه البته با نظرات اقلیت

۱- همان، شنبه ۱۶ رجب ۱۳۲۸، ۲۳ ژوئیه ۱۹۱۰، «صورت تلگراف مبارک».

پارلمانی از زمین تا آسمان تفاوت داشت و مسلم است با دیدگاه های اکثر نمایندگان اعتدالی نیز مخالف بود. مراجع تکلیف خود را با مشروطه روشن کرده و نشان داده بودند هدف آنان در دفاع از مشروطه نه حمایت از قانون گذاری به شکل مرسوم در اروپا، بلکه برای حفظ مبانی شرعی و مقررات مذهبی بوده است. این دیدگاه البته با نظرات اعتدالی ها نیز تفاوت داشت، این تفاوت وقتی دیدگاه های اعتدالی ها را بررسی می کنیم بیشتر روشن خواهد شد، اما این جا باید گفت ضمن اینکه اعتدالی ها با احکام و فتاوای مراجع مخالفت نمی کردند اما معلوم بود در نحوه برداشت آنها از مشروطه با مراجع تمایزات اساسی به چشم می خورد. وقتی این وضعیت پیش آمد در آهنگ حرکت اقلیت تندرو هم تحرکاتی نو دیده شد، نقطه عطف این تحرکات قتل سیدعبدالله بهبهانی بود که اقلیت گمان می برد اوست که مراجع را در این مقطع به سمت برخورد با آنها هدایت می کند.

ترور سیدعبدالله بهبهانی

ترور سیدعبدالله بهبهانی

در نهم رجب ۱۳۲۸ ذکاءالملک در مجلس خبر داد شب گذشته سیدعبدالله بهبهانی به قتل رسیده است. مجلس به رسم عزاداری تعطیل شد و تشکیل جلسه دیگر به سه روز بعد یعنی دوازدهم رجب موکول گردید. هیأت رئیسه می خواست جلسه را غیرعلنی برگزار کند، اما آقا شیخ علی درایستاد که مذاکرات باید علنی باشد. او با لحنی عصبی و محکم گفت ابداً لازم نیست جلسه خصوصی تشکیل شود: «قانون اساسی نقض می شود، حجت الاسلام ما را می کشند، ابداً ملاحظه دیانت و... [کذا] نمی شود و اقدام در دستگیری قاتل او را نمی نمایند، بنده عرض می کنم تا قاتل دستگیر نشده مجلس نباید به هیچ وجه داخل مذاکره بشود». متعاقب این سخنان خواست صحن مجلس را ترک کند، اما حاجی آقا نماینده شیراز او را برگرداند. بالاخره قرار شد بعد از خاتمه جلسه علنی، جلسه خصوصی برگزار شود.

اما قبل از تشکیل جلسه علنی، سیدحسین اردبیلی خاطرنشان کرد رئیس مجلس می تواند در صورت ضرورت به تقاضای ده تن از نمایندگان یا به تقاضای یک وزیر، جلسه محرمانه تشکیل دهد. حتی می توان جلسه محرمانه ای متشکل از تعدادی از اعضای مجلس تشکیل داد، به گونه ای که سایر نمایندگان «حق حضور نداشته

باشند». او گفت همه از قتل سیدعبدالله بهبهانی متأثرند، «اما هر یک از ماها نباید از حدود معینه خود و از حیثیت اخلاقی تجاوز کرده باشیم و برای اینکه به مردم نشان بدهیم که حرارت ما، فوق حرارت سایرین است اظهاراتی بکنیم که به حیثیت مجلس برخورده در خارج چنین معلوم شود که قانون اساسی نقض شده است، این است که بنده خیلی افسوس می خورم از این اتفاقاتی که حالا واقع شد».

ذکاء الملک اعلام کرد از تشکیل جلسه غیرعلنی صرف نظر کرده است و از نمایندگان خواست دیگر در این مورد صحبتی نکنند. اما این بار حاجی آقا به مخالفین خود پاسخ گفت. او تذکر داد فقط در تقدم و تأخر تشکیل جلسه غیرعلنی صحبت شده بود، بنابراین برخلاف گفته اردبیلی قانون اساسی نقض نشده است. او اعلام کرد دستور آن روز مجلس که در مورد روزنامه رسمی و امتیاز صابون پزی بود مقتضی شرایط نیست، زیرا حوادث ناگواری اتفاق افتاده که ملت را عزادار کرده است و مهم ترین اقدام دستگیری قاتل بهبهانی است. یادآوری شد غیر از این مسئله هیچ چیز دیگری نباید در دستور کار مجلس قرار گیرد.

کاشف هم گفت دستور جلسه آن روز «یک دستور مضحکی است» و تصور نمی رود وقتی اساس متزلزل است بتوان در فروع گفتگو کرد. ذکاء الملک توضیح داد طبق اصول مشروطه تعقیب قاتل یا قاتلان کار کابینه است و کابینه هم هنوز معرفی نشده و «این دستوری که امروز می فرمایید [تعقیب قاتلان بهبهانی] خوب نیست» چرا که از چند روز قبل دستور جلسه مشخص گردیده و ضمن آن نامه ای از علمای نجف وجود دارد که باید قرائت شود.

درست در همین حین آدینه محمدخان نماینده گنبدکاووس می گفت به تقاضای او برای مرخصی دو ماهه رأی داده شود! ذکاءالملک هم پاسخ داد: «بسیار خوب»! اما بار دیگر سخن از دستگیری قاتلان بهبهانی به میان آمد.

حاجی سیدابراهیم به درستی تذکر داد دستگیری قاتلان ربطی به کابینه ندارد و این کار نظمیه است، از طرفی هر وزارتخانه ای معاون دارد، پس اکنون که اصناف در اعتراض به قتل بهبهانی در اعتصاب به سر می برند معاون وزارت داخله و رئیس نظمیه را بطلبند تا به سرعت مرتکبین را دستگیر نمایند.

سیدحسین اردبیلی مذاکره در این زمینه را بی فایده دید و پیشنهاد کرد از

دستورات جلسه حداقل یکی مطرح شود. یعنی در باره روزنامه رسمی و یا امتیاز صابون پزی بحث شود(۱).

حاجی آقا شیرازی دستور رسمی در مورد امتیاز صابون سازی را مقتضی شرایط ندانست و مهمترین وظیفه مجلس را تلاش برای دستگیری قاتل عنوان کرد. کاشف هم بر همین رأی بود و اضافه کرد نامه ای از اتحادیه اصناف رسیده است «و در آن چیزها می نویسند که خیلی اسباب هیجان خاطر بنده شده، می نویسند که این کار از یک مرکزی شده است در صورتی که ما هیچ نمی دانیم که همچو مرکزی در کجا است و اگر می دانستیم لابد اعلام می کردیم. دیگر اینکه در آنجا می نویسد حکمی از علمای نجف رسیده است، چرا در مجلس خوانده نمی شود و چرا در اجرای آن مسامحه دارند. لازم است عرض کنم بنده که یکی از نمایندگان ملت هستم ابداً یک همچو حکمی ندیده ام و اگر دیده بودم البته آنچه وظیفه نمایندگی و اسلامیت من بود عمل می کردم و حالا هم که ندیده ام آن را ارائه بدهند ببینیم و عمل کنیم».

ذکاءالملک که زیر فشار اکثریت از انعقاد جلسه غیرعلنی صرف نظر کرده بود، از نمایندگان خواهش کرد «آقایان در این خصوص (قتل) دیگر فرمایشی نفرمایند». او ناچار شد خاطرنشان کند مجلس با وجود اعزام هیأتی به نزد نایب السلطنه برای پی گیری دستگیری قاتلین «نمی تواند داخل این کار بشود». او توضیح داد نمایندگان می توانند برای اصلاح مفاسد امور کشور تلاش کنند، اما به موجب قواعد مشروطیت و قانون اساسی ایران و دنیا، مجلس وظیفه ای دارد و کابینه هم وظیفه ای. از نظر فروغی در دستور قرار دادن ماجرای قتل بهبهانی «خوب نیست»؛ زیرا چند روز قبل دستور اصلی که همان امتیاز صابون سازی است تصویب شده است. اگر مجلس به این دستور راضی نیست می تواند آن را تغییر دهد. او لایحه «آقایان نجف» را «خالی از اهمیت» ندانست، اما علت اینکه آن لایحه در صحن مجلس خوانده نشده این است که طبع و توزیع نگردیده است. به دید فروغی علت اینکه خاطر نمایندگان از آن مکتوب مسبوق نبود، این است که شاید آنها می خواستند قبل از طرح لایحه تبادل افکار کنند، به همین دلیل آن نامه در دستور نیامده است. اما «این که می فرمایند ما از

۱- صورت مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره دوم، ۱۲ رجب ۱۳۲۸.

اینجا نباید خارج شویم تا قاتل به دست آید، این چطور امکان دارد، به جهت اینکه اینکار تحقیق لازم دارد، تفتیش لازم دارد، وقت لازم دارد. درست است که ما مصیبت زده هستیم و مصیبت زده توقعات بی جا می کند ولی یک قدری هم باید تأمل کرد، واقعاً آیا ممکن است ما اینجا بنشینیم تا این امر معلوم شود و قاتل را دستگیر نمایند یا خیر و گمان می کنم چنین چیزی ممکن نیست». او خاطرنشان کرد نظمیه مشغول تحقیق است و فعلاً غیر از صبر کردن برای تشکیل کابینه چاره دیگری نیست.

پس از مذاکرات مفصل و بی نتیجه درباره چگونگی تعقیب قاتلان بهبهانی و اینکه اصولاً بحث درباره قتل بهبهانی واجب تر است یا امتیاز صابون سازی که از قبل در دستور کار مجلس بوده، مجلس برای شرکت در عزاداری تعطیل شد(۱). حتی اگر کسی تردیدی در ماهیت قتل داشت همین مذاکرات نشان می داد عده ای درصدد هستند آن را مسکوت گذارند تا مشمول مرور زمان شود و از یادها برود.

پس از چندی معلوم شد که قاتلین بهبهانی از گروه حیدرخان عمواوغلی بوده اند که در بین آنها حسین لَله عضو بعدی کمیته مجازات هم دیده می شد. تعقیب قاتلان بهبهانی آن قدر طول کشید تا ماجرا به شکلی دیگر تکرار گردید. چند روزی بعد از ترور بهبهانی عده ای ظاهراً به خونخواهی او علی محمد تربیت و جوانی عبدالرزاق نام از طرفداران اقلیت را کشتند. عده ای این ترورها را به دست گروه سردار محیی می دانستند. محمود محمود که خود بعداً از بنیانگذاران حزب دمکرات شد، معتقد بود بهبهانی به دست یاران حیدرخان کشته شده است. شب قتل، حیدرخان در لباس دوره گرد خرده فروش با چهار قاتل از تهران خارج شد، لیکن دستگیر گردید. اندکی بعد در شعبان آن سال حیدرخان آزاد شد و از طرف همفکران خود به مأموریت مخفی میان ایل بختیاری رفت. پس از چند ماه او دوباره به تهران مراجعت کرد و در منزل محمود، مخفی شد. یپرم خان که با اقلیت همکاری می کرد، پیغام داد محل اختفای او کشف شده و باید از تهران خارج شود. حیدرخان این بار در لباس چاروادار از تهران به مشهد و از آنجا به عشق آباد رفت. پس از چندی سر و کله او در فرانسه و سوییس دیده شد و احتمالاً نامه های تهدید آمیز خطاب به ناصرالملک-

---

۱- همان منبع، همان جلسه.

که از آنها سخن خواهیم گفت- از طرف او ار سال می گردید. بعد از ماجرای اولتیماتوم روسیه، محمود محمود، تقی زاده، وحیدالملک، نواب و حیدرخان در لندن گرد آمدند و در زمان جنگ اول جهانی دو- سه سالی را در برلین گذراندند(۱). در این دوره حیدرخان با کمیته ایران در لندن همکاری می کرد.

به هرحال به دنبال قتل بهبهانی حوادثی در اطراف و اکناف کشور اتفاق افتاد و بحران را دامن زد. در نیمه شعبان صولت الدوله قشقایی از آباده به خیال تصرف تهران با امیرمفخم بختیاری متحد شد و برای برداشتن سرداراسعد و صمصام ا لسلطنه به حرکت درآمد. تقاضاهای آنها مشتمل بر پنج فقره بود: نخست قاتلین سیدعبدالله بهبهانی مجازات شوند. دوم ارامنه از امور دولتی اخراج گردند؛ بالاخص پیرم خان به دلیل خساراتی که به مجاهدین و ستارخان وارد کرده بود. سوم احکام علمای نجف مشتمل بر تصفیه ادارات و مجلس از وجود اشخاص نالایق انجام گیرد و از مخارج زیاد و تحمیل مالیات های سنگین به حکم علمای نجف جلوگیری شود. چهارم مجلس سنا طبق قانون اساسی تشکیل شود و ممانعت کنندگان از آن دفع گردند و پنجم قانون اساسی به طور مساوی درباره همه افراد اجرا گردد و متعرضان به قانون طرد شوند(۲). از طرف دیگر مُلاحبیب نامی از اهالی کاشان بر وجوب جهاد با بختیاری ها حکم داد، وی آنها را «واجب القتل» خواند و نایب حسین کاشانی را مروج اسلام و حامی دین خواند. نایب حسین در کاشان خود را «سالار اسلام(۳)» لقب داد و به عنوان خونخواهی بهبهانی و ادعای برهم خوردن بساط شریعت رایت طغیان برافراشت. معرکه ای به راه افتاده بود و هرکس به عنوان دفاع از مشروطه بحرانی تولید می نمود بدون اینکه بداند اساساً مشروطه چیست؟ بسیاری از اینان نمی دانستند اگر قرار بود مشروطه و اصول آن اجرا شود، دیگر جماعاتی مثل آنها نمی توانست وجود داشته باشد و اصلاً آنان حق نداشتند هر روز به عنوانی بحرانی تولید کنند و خصومت شخصی خود را مشروطه نام نهند.

با این وصف تلاش برای اجرای موارد مورد نظر مراجع نجف متوقف نشد. مراجع نامه ای به مجلس نوشته و افراد مورد وثوق خود را برای انتخاب شدن به

۱- رجال بامداد، ج۱، صص ۴۷۲-۴۶۸.

۲- خاطرات سیدعلی محمد دولت آبادی، صص ۹۷-۹۶.

۳- همان، ص ۱۰۵.

عنوان هیأت پنج نفری معرفی کرده بودند. نامه که بعد از قتل بهبهانی در صحن علنی مجلس خوانده شد به این شرح بود:

آقای آخوند ملا زین العابدین ادام الله تأییداتهم و تسدیداتهم

آقایان عظام که معرفی شده اند اتصاف جمله از اینان به معرفت کامله خودمان معلوم و نسبت به بعضی هم به شهادت شهود ثابت است، وظیفه مقامیه آقایان عظام نظار که به عضویت انتخاب می شوند رعایت تطبیق قوانین راجعه به سیاسیات مملکتی است کائناً ماکان بر احکام خاصه و عامه شرعیه، اما تسویه و تعدیل و امور مالیه و تطبیق دخل و خرج مملکت مطلقاً خارج از این عنوان است، چنانکه قوانین راجعه به مواد قضائیه و فصل خصومات و قصاص و حدود و غیرذلک از آنچه صدور حکم در آنها وظیفه خاصه شرع انور است و از برای هیأت معظمه دولت جز ارجاع به عدول نافذ الحکومه و اجراء حکم صادر کائناً ماکان مداخله و تصرفی نیست، البته وضع اینگونه قوانین و دستورالعمل احکام شرع انور هم از وظایف مجلس محترم ملی خارج و در شریعت مطهره مبین و معلوم و وظیفه مجلس محترم در این امور فقط تعیین کیفیت ارجاع و اجراء و تشخیص مصداق مجتهد نافذالحکومه است که بعون الله تعالی مصادیق واقعیه معین شوند انشاءالله تعالی. آقایان علماء عظام که فعلاً در مجلس محترم سمت عضویت دارند اگر چه اتصاف جمله از ایشان به اوصاف شرعیه معتبره در هیأت معظم نظار معلوم است، لکن چون وظیفه رسمیه این هیأت معظم فقط رعایت انطباق قوانین سیاسیه مملکت بر شرعیات است لهذا از معرفی ایشان در این موقع عجالتاً اغماض شد و لکن البته انظار شریفه ایشان هم معین هیأت معظمه نظار خواهد بود، انشاء الله تعالی. ادام الله تأییدکم و تسدیدکم والسلام. الاحقر عبدالله مازندرانی. الاحقر الجانی محمدکاظم خراسانی.(۱)

پیام این نامه واضح بود: حوزه مداخله مجتهدین در قانون گذاری، تطبیق قوانین موضوعه با شرع بود و آنهم فقط در مسائل دینی و شرعی، ا گرنه کلیه امور مالی و اقتصادی را از این وظایف منفک کرده بودند. دیگر اینکه حق قانون گذاری در

۱- مجلس، سال سیم، ش ۱۳۸، دوشنبه ۱۱ رجب ۱۳۲۸، ۱۸ ژوئیه ۱۹۹۰، بخش «مکاتیب وارده».

موضوعات قضائی از مجلس سلب شد و مقرر گردید فقط حکام شرع باید در این زمینه اظهار نظر نمایند. این موضوع از نفوذ کلمه مراجع و میزان تسلط آنان بر مجلس حکایت می کرد، هر چند اقلیت نمایندگان به این امر آشکارا اعتراض داشتند.

یکی از مهمترین مذاکرات مجلس، بحث و بررسی درباره حدود وظایف هیأت پنج نفره نُظار بود. آیتین خراسانی و مازندرانی، به پیشنهاد مجلس بیست تن از علمای مورد نظر خود را معرفی کرده بودند تا از بین آنها پنج نفر انتخاب شوند. شاهزاده محمدقاسم میرزا از وکلای اقلیت، انتخاب پنج مجتهد طراز اول را به اتفاق آرا دانست و نه به اکثریت. عده ای اعتقاد داشتند چون اکثریت احراز نخواهد شد، باید آن پنج نفر به قید قرعه انتخاب شوند تا خللی در روند امور مجلس ایجاد نشود. از جمله افرادی که جزء بیست نفر معرفی شده بودند، سیدعبدالله بهبهانی بود که به قتل رسیده بود. برخی معتقد بودند باید نفر بیستم هم معرفی شود تا انتخاب هیأت نظار انجام گیرد، اما حاجی آقا معتقد بود با توجه به اینکه هر چه صبر کنیم اتفاق آرا حاصل نخواهد شد، لازم نیست منتظر معرفی بیستمین نفر شد. از نظر او آیات مقیم نجف به وظیفه خود عمل کرده و بیست نفر را معرفی کرده اند، اما اینکه یکی از آنها کشته شده است، ربطی به اصل مطلب ندارد. او تأخیر در انتخاب مجتهدین طراز اول را جایز نمی دانست و می گفت باید این کار زودتر انجام گیرد تا مصوبات مجلس قانونیت و رسمیت پیدا کند.

حاجی سیدابراهیم خاطرنشان کرد نمی تواند این سخن را بپذیرد، زیرا بیش از ۱۵ نفر در مجلس حضور دارند که عالم به موازین شرعی هستند و باقی وکلا هم «در اسلامیت و اطلاع می توان گفت کمتر از آنها نیستند و نمی شود گفت که با وجود این آقایان قوانینی که از مجلس گذشته است رسمیت ندارد». منظورش این بود که با وجود مجتهدین حاضر در مجلس نیازی به افرادی که مراجع معرفی کرده اند نیست.

محمدهاشم میرزا هم گفت یکی از قوانینی که بدون حضور مجتهدین تصویب شده همین اصل دوم قانون اساسی است. اگر بگوییم بدون حضور هیأت مجتهدین، قوانین رسمیت پیدا نخواهد کرد، این امر مستلزم دور است زیرا قانونیت این اصل موکول به حضور مجتهدین و حضور مجتهدین هم موکول به پذیرفتن این اصل است. پس وقتی گفته می شود بدون حضور آنها قوانین رسمیت پیدا نمی کند، مراد

زمان بعد از حضور آنهاست و قوانینی که قبلاً تصویب شده اند، قانونیت دارند. میرزااسدالله خان کردستانی گفت قوانین وقتی رسمیت پیدا می کنند که به امضای شاه یا نایب السلطنه برسند و وظیفه هیأت مزبور نظارت بر مصوبات مجلس از حیث مغایرت یا عدم مغایرت با احکام شرعیه است.

حاجی آقا خاطرنشان کرد منظور از امضای مجتهدین همان قضاوت در زمینه انطباق یا عدم انطباق با موازین شرعی است و اینکه مسئله قانونیت لوایح تا قبل از حضور مجتهدین مستلزم دور است، وارد نیست. زیرا قانون اساسی را علما تأیید کرده اند و بارها در برابر استبداد گفته اند «مخالفت با قانون مخالفت با امام زمان است»، پس وقتی حجج اسلام چیزی را تصدیق کردند، آن قوانین مقدس و واجب الاطاعه خواهد بود. بالاخره نتیجه مذاکرات این شد که شش نفر را انتخاب نمودند تا بررسی نمایند که آیا هیأت پنج نفره باید به قید قرعه انتخاب شوند، یا به اتفاق آرا و آیا مراد از قرعه اکثریت آراء است یا خیر(۱)؟!

هیأت شش نفره عبارت بودند از شیخ ابراهیم زنجانی، شیخ حسین یزدی، حاجی آقا شیرازی، مستشارالدوله صادق، شیخ الرئیس قاجار و اسماعیل خان ممتازالدوله. با توجه به اینکه کسبه و اصناف در اعتراض به تأخیر دولت در دستگیری قاتلان بهبهانی در اعتصاب به سر می بردند، نخستین وظیفه هیأت، دادن تضمین لازم برای دستگیری قاتلان بود. وقتی اعلام شد «به همین زودی ها قتله حجت الاسلام شهید سعید را دستگیر خواهند کرد» اعتصاب شکسته شد. چند روز گذشت، اما از اجرای وعده ها خبری نشد. اصناف، مجلس را مورد انتقاد قرار دادند، شیخ ابراهیم زنجانی به معترضین حق داد که «هر نوع پروتست و اعتراض بکنند». او خود استدلال کرد اگر انسان غیرمعروفی در یک دهکده کشته شود فوراً قاتل معلوم می شود و ابراز تعجب کرد که «آیا در نظر این ملت و نمایندگان این ملت خدای نکرده خون این سید شهید سعید مرحوم حجت الاسلام بهبهانی قابل اهمیت و ملاحظه نیست؟»

ذکاءالملک گفت این بحث باید در حضور هیأت دولت انجام گیرد و تا آمدن آنها دستور جلسه را انتخاب یک نفر منشی قرار داد! بدیهی است هم زنجانی و هم

۱- صورت مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره دوم، مورخ ۱۸ رجب ۱۳۲۸.

فروغی که هم مسلک بودند، به خوبی از ماهیت قاتلان اطلاع داشتند، اما امور را به دفع الوقت می گذرانیدند تا به مرور ایام از حساسیت ها کاسته شود و قضیه به خودی خود فراموش گردد. آن بحث داغ زنجانی که خون بهبهانی را اگر نه هم سنگ خون سیدالشهدا، اما همرنگ آن می دانست و خون بهبهانی را «ثار» می خواند که همان آثار خون امام حسین(ع) بر آن مترتب است و «منتظر یک فاعل مختار» است(۱)، چیزی بیش از عوام فریبی نبود. زنجانی در سخنان خود در مورد هیأت نظار هم گفت قرعه عمومیت دارد و اکثریت را هم شامل می شود، او یادآوری کرد برای انتخاب هیأت نظار، تصمیم گرفته شد باز رأی گرفته شود و اگر اکثریت حاصل نشد، پنج نفر به قید قرعه انتخاب شوند. محمدهاشم میرزا هم بحث مبسوطی در مورد لفظ قرعه آغاز کرد و یکی از معناهای آن را «رَمل» دانست! آخر هم چون هیأت دولت برای تقدیم برنامه خود به مجلس آمد، مذاکرات بدون نتیجه خاتمه یافت.

جلسات بعدی مجلس باز هم صرف این شد که معلوم شود معنی و مفهوم قرعه چیست! بالاخره برای انتخاب پنج مجتهد از بین بیست نفری که توسط مراجع معرفی شده بودند، رأی گیری شد. برای احراز اکثریت آراء چهار بار رأی گیری به عمل آمد اما بی نتیجه بود. هر چهار بار که رأی گیری شد از بین میرزا زین العابدین قمی، سیداسدالله قزوینی، شیخ اسماعیل محلاتی، ثقه الاسلام اصفهانی و میرزا سیدمحمد بهبهانی- که به جای پدرش کاندیدا شده بود- هیچ کدام اکثریت را به دست نمی آوردند و فقط بار چهارم بود که قمی اکثریت را به دست آورد. اما مشکل چهار تن باقیمانده بر جای بود، بالاخره سلیمان میرزا پیشنهاد کرد بقیه اعضای هیأت به طریق قرعه انتخاب شوند. اقلیت پارلمانی عمدتاً با این پیشنهاد موافق بودند. قبل از این تصمیم حسین علی خان تذکر داد هیأت پنج نفره ناظر نیستند، بلکه اعضای مجلس به حساب می آیند. این سخن از طرف عده ای تأیید شد. بالاخره اسامی ۱۹ تن مجتهدین باقیمانده را در کیسه قرعه ریختند و افراد زیر انتخاب گردیدند: سیدابوالحسن اصفهانی، سیدعلی حائری، سیدحسن مدرس و حاج امام جمعه خویی. به این شکل

۱- همان، جلسه مورخه ۲۳ رجب ۱۳۲۸.

هیأت پنج نفره مجتهدین برای تطبیق مصوبات مجلس با احکام شرع برگزیده شدند(۱). مدتی بعد سید علی حائری از یزد تلگرافی صادر کرد و استعفای خود را تقدیم نمود، به جای او شیخ محمدباقر همدانی به قید قرعه انتخاب گردید.

در همان جلسه هفتم شعبان، حاجی شیخ علی گفت حالا که مجلس درصدد برآمده تا دستورات حجج اسلام را اجرا کند، یکی از آنها هم اصلاح ادارات بوده است و یکی از این ادارات وزارت عدلیه است که افراد نالایق وارد آن شده اند و اسباب سوءظن مردم را فراهم می آورند. در این ایام اقلیت تندرو، عدلیه را در دست داشتند و مراد شیخ علی هم همان ها بودند. دبیرالملک وزیر جدید عدلیه که با اقلیت بی مناسبت نبود استدلال می کرد اصلاح عدلیه موکول به مسئله مالیه است و بدون اصلاح مالیه اصلاح عدلیه غیرممکن است. منصور السلطنه از دیگر نمایندگان مجلس می گفت ابتدا باید مبلغی به عدلیه پول بدهند تا اصلاحات آغاز گردد، زیرا «با ماهی سی تومان قاضی نمی تواند قضاوت عادلانه نماید و مفتش با ماهی بیست تومان درست رسیدگی نمی کند، دو ماه است که حقوق نگرفته اند و مالیه هم مساعدت نمی کند پس تا وقتی مالیه کمک نکند اصلاحات غیرممکن است». لیکن عمده ترین معضل این بود که بین احکام شرعی و عرفی تناقض فراوانی وجود داشت، به گونه ای که عدلیه نمی دانست کدام یک از آنها را به موقع اجرا گذارد(۲). همین امر باعث اغتشاش امور می شد. به عبارت بهتر اگر در موردی حکمی شرعی صادر می گشت احتمال تناقض آن با اصول مشروطه وجود داشت و اگر در موردی باید طبق قوانین موضوعه حکم می شد پای شریعت به میان می آمد. در این میان بسیاری از قضات تکلیف خود را نمی دانستند.

روز بیست و یکم شعبان ذکاءالملک خبر داد مطلبی در مورد سیدنصرالله تقوی در نشریه فکاهی ملانصرالدین چاپ باکو نوشته شده که به حیثیات مجلس برمی خورد و نوعی اهانت به نمایندگان تلقی می شود. از نمایندگان خواسته شد از مندرجات ملانصرالدین اظهار تنفر نمایند تا معلوم گردد برخی مندرجات روزنامه ها که متضمن توهین و تخفیف اشخاص است، باب طبع مجلس شورای ملی نیست. خود

۱- همان، شنبه هفتم شعبان ۱۳۲۸.

۲- همان منبع، همان جلسه.

سید نصـرالله توضـیح داد سیدحسین اردبیلی همفکر ذکاءالملک در گروه اقلیت پارلمانی او را خواسته و گفته است در شمار ه ای از ملانصـرالدین به او توهین شده «و صـلاح نمی دانم که این نمره منتشـر شود، به این جهت آن قدری که در نزد من است توزیع نکردم و یک چیزهایی نوشـتم به آن آدمی که دور از مرکز است». اردبیلی با مدیران ملانصرالدین مرتبط بود و از جمله توزیع کنندگان آن در ایران به شمار می رفت.

در همـان جلسه حـاجی آقـا شـیرازی چنـد بار اجازه سـخن خواست، اما چون اعلام می شـد مطالب او خارج از موضوع اسـت نتوانست سخنان خود را بیان کند. او تذکر داد:

معاندین و دشمن های مملکت، آنهایی که هر طور خواستند انتریک بازی ها کردند که این مملکت را تخریب بکنند نتوانستند و آن کسانی را که ضـدیت به این مملکت کرده انـد و در واقع بزرگتر شمشـیری برای این ملت هسـتند و قوه شان بوده انـد از دست ملت بگیرنـد و معـدومشان بکننـد نتوانسـتند، در حـالی که بزرگـتر شمشیری که برای این ملت [وجود داشت] همـان ها بودنـد که اولین اقـدامی را که در اخـذ حقوق حقه ملت شـد از طرف آنها بود که اگر اقـدام آنها نبود می دانیـد که دست این ملت به حقوقشان نمی رسـید و قوای اسـتبداد نه همچون مسلط بر ایشان شده بود که به آن ضعف قوای خودشان بتوانند کاری از پیش ببرند.

منظـور حـاجی آقـا علمـای مقیم عتبـات بود که وی می گفت اقـداماتی علیه آنـان در حـال انجـام است، مثـل مقـاله ای که در روزنامه ملانصـرالدین در خارج کشور چاپ شده و در آن به علمای عتبات توهین شده بود و «مقام مقدس آیات الله نجف» را مورد تخفیف قرار داده بود. گفته شـد آن روزنامه در خارج منتشـر می شود و غرضـش بدنام کردن بزرگان مملکت است، اما بعضی از روزنامه های محلی آن مقاله را نقل نموده اند و به علاوه به برخی نمایندگان هم توهین کرده اند:

مقصود این است که بنده می بینم آن اشخاصی که همیشه بازی درمی آوردند برای اینکه قوای ملی را یکدفعه معدوم بکنند و نتوانستند مقصودشان را به عمل بیاورند امروز متمسک به اینطور اقدامات شده اند، کمال تأسف را داریم که یک وزیر علومی تا به حال نـداشتیم که جلوگیری از مطبوعات بکنـد و آن فایـده را [که] تمام دنیا از آن می برنـد ما هم ببریم و تا به حال از هر وزیر که سئوال می کردیم در فلان

روزنامه فلان چیز نوشته است صریح جواب می دادند که ما در عمل روزنامه نویس ها مداخله نمی کنیم، به این جهت نمی توانستیم آنها را طرف سئوال و استیضاح خودمان قرار بدهیم که قانون انطباعات ما را اجرا کنند، لکن الآن باز صریح عرض می کنم این کارها راجع به اعداء خارجی ماست که می خواهند آن کسانی را که برای ملت زحمت کشیده اند و در واقع بزرگان ما هستند و چنانچه عرض کردم، اهم قوای ملی می باشند به کلی لکه دار نمایند و لازم است مجلس شورای ملی اظهار نماید که به کلی از این قسم مقاله ها بیزار است و به هیچ قسم با اظهارات این گونه اشخاصی که مقاصد آنها معلوم است همراه نیست و باید وزرای مسئول ما بعد از این جلوگیری از این گونه کارها بنمایند(۱).

تأملی در نامه ای از شیخ عبدالله مازندرانی

تأملی در نامه ای از شیخ عبدالله مازندرانی

اینک بحران ها وارد مرحله ای تازه گردیده و صف آرایی نیروها جدی تر شده بود، در یک سو کسانی قرار داشتند که روزنامه ایران نو را بلندگوی خود کرده بودند و از آن جایگاه مواضع خویش را تبیین می کردند و در سوی دیگر مخالفین آنان اعم از اعتدالی و روحانیون مقیم نجف که آنها هم نظرات خود را ترویج می نمودند. در اواخر سال ۱۳۲۸ق شیخ عبدالله مازندرانی نامه ای در پاسخ به یکی از تجار تبریز نوشت. در این نامه مازندرانی خاطرنشان ساخت در «قلع شجره خبیثه استبداد و استوار داشتن اساس قویم مشروطیت» گروه های مختلفی وجود داشتند. عده ای برای حفظ دین قیام کردند و عده ای دیگر برای به دست آوردن مشروطه. اینان به نوبه خود دسته های مختلفی را تشکیل می دادند. عده ای مشروطه را در پرتو شرع میسر می دیدند و دسته ای دیگر خلاف این دیدگاه را داشتند. در این میان گروهی خاص که اغراض دیگری داشتند داخل شدند. هدف مراجع «حفظ بیضه اسلام و صیانت مذهب» بود، ضمن آنکه تلاش داشتند ابواب تعدی و فعالیت مایشاء و حاکم مایرید بودن ظالمین را از بین ببرند و نفوس و اعراض و اموال مسلمین را پاس دارند، احکام مذهبی را اجرا نمایند و نوامیس دینی را حفاظت کنند. مازندرانی عده ای از

۱- مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره دوم، شنبه ۲۱ شعبان ۱۳۲۸.

مشروطه طلب ها را به داشتن «اغراض فاسده» و «انحراف» متهم کرد؛ کسانی که به واسطه برخی «مقدسین خالی الغرض» وارد صفوف مشروطه شده بودند. همین افراد بی غرض نتوانستند دو جهت عمده و دو دیدگاه متمایز در صفوف مشروطه را از یکدیگر تمیز دهند.

مازندرانی نوشت وقتی استبداد حاکم بود، این «اختلاف مقصد» بروزی نداشت؛ اما وقتی آن «اداره ملعونه» منهدم شد، تعارض مقاصد علنی گردید. او خاطرنشان ساخت قصد برخی این بود تا مشروطیت را بر اساس «قوایم مذهبی» استوار کنند؛ اموری که تا ابدالدهر خلل ناپذیر است. لیکن گروهی دیگر می گفتند طالب مشروطه به سبک اروپایی هستند. مازندرانی نوشت به این عده گفته شد «حتی برای حفظ دنیای خودشان هم که شده، مشروطه ایران ممکن نیست جز براساس مذهب استوار و پایدار بماند». واضح است منظور شیخ، همان دمکرات ها بودند، زیرا بلافاصله اضافه می کند آنها وجود قشون همسایه در ایران را دلیلی بر سرعت فعالیت و اقدامات خود می دانستند.

به نوشته مازندرانی، این گروه خودِ او و آخوند خراسانی را سدّ راه خود می دیدند. به همین دلیل از «انجمن سرّی طهران» که در همه جا شعبه دارد و «بهاییه لعنهم الله تعالی هم محققاً در آن انجمن عضویت دارند» مطالبی نشر می شد که مراجع از آن جلوگیری کردند. در آن انجمن از دید مازندرانی، ارامنه و «مسلمان صورتان غیرمقید به احکام اسلام که از مسالک فاسده فرنگیان تقلید کرده اند» هم دیده می شدند. طبق نوشته مازندرانی انجمن مزبور به شعبه خود در نجف اشرف خاطرنشان ساخته بود دخالت آن دو مرجع در مشروطه از این به بعد مضر است. این بود که در نجف مجالسی برپا گردید و عده ای طلبه در آن وارد شدند. هدف آنها جلوگیری از نفوذ مراجع در فرایند مشروطیت بود. فاش گردید این انجمن نشر اکاذیب می کند، به اطراف کاغذپراکنی می نماید و در جراید منتشر می سازد و ظاهراً در همه جا مشغول است. این اکاذیب به نام مراجع و با دستور مرکز سرّی این گروه در تهران انجام می گیرد.

مازندرانی نومیدانه از خرابی اوضاع یاد کرد و اینکه وی و آخوند «واقعاً خسته و درمانده» شده اند و هشدار داد اکنون کار به جایی رسیده که «بر جان خودمان هم خائفیم». پیش از این آخوند خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی حکمی در مورد

تقی زاده صادر کرده بودند که مضمون آن عدم رضایت ایشان از برخی سخنان و تحرکات تقی زاده بود. در تهران شایع شد مراجع، تقی زاده را تکفیر کرده اند. اما در همین نامه مازندرانی نوشت حکمی را که درباره تقی زاده داده شد «فساد مسلک سیاسی و منافات مسلکش با اسلامیت مملکت» بود و نه تکفیر و «هر کس نسبت تکفیر داده کذب محض است». مازندرانی ادامه داد آن حکم براساس گزارش هایی که از «اعضاء صحیحه مجلس و غیرهم» نوشته شده بود، صادر گشت. یعنی افرادی که ملت خواه و عالم بودند و این علم «به مقتضای عصر» بود؛ ضمن اینکه بی غرضی نظر آن عالمان هم شهره مردم است. مازندرانی مدعی شد انجمن سری تهران به طور قطع و تحقیق یا توسط تقی زاده تأسیس شده است و یا او رکن عمده آن می باشد. به تقی زاده نسبت خیانت داده شد و نهایتاً اینکه: «خداوند عزاسمه شر او و امثال او را از این مملکت فلک زده رفع فرماید».

مازندرانی این دسته را عامل تحریک لشکر روس و انگلیس در ایران می دانست؛ که اگر دست از فعالیت های خود برمی داشتند قطعاً تاکنون لشکر روس رفته بود. «باید گریست که این همه زحمت برای چه کشیدیم و این همه نفوس و اموال برای چه فدا کردیم و آخر کار به چه نتیجه ضدمقصودی به واسطه همین چند نفر خیانتکار دشمن گرفتار شدیم(۱)». دیدیم مازندرانی از نفوذ بهاییان در انجمن سری تهران یاد کرد و اینکه وی و آخوند از انجمن مزبور بر جان خود بیمناک بودند. می دانیم از اصول مسلکی بهاییان این است که وارد مسائل سیاسی نشوند. حال می خواهیم دریابیم نقش اینان در تحولات ایران این دوره چگونه بوده است؟

بهائیان و مشروطه ایران

بهائیان و مشروطه ایران

بدون تردید رهبران جامعه بهایی با تحولات معاصر ایران رابطه بسیار نزدیک و تأثیر گذاری داشته اند. از دوره ناصری بهاییان در کرمان با دراویش نعمت اللهی رابطه حسنه ای داشتند، لیکن دو مانع عمده برابر آنها قرار داشت. نخستین مانع شیخیه بودند که ریاست آنها در آن زمان برعهده حاجی محمدکریم خان بود و تا سال ۱۳۲۳

۱- حبل المتین (کلکته) سال ۱۸، ش۱۵، ۲۸ رمضان ۱۳۲۸ق، ۱۳اکتبر ۱۹۱۰، مکتوب شیخ عبدالله مازندرانی.

قمری حیات داشت. مانع دوم جمعی از ازلیان بودند. بهاییان آن قدر نسبت به ازلیان نفرت می ورزیدند که وقتی شیخ احمد روحی، میرزا آقاخان کرمانی و خبیرالملک به جرم توطئه در قتل ناصرالدین شاه کشته شدند، عبدالبهاء برای اینکه بهاییان را از هر اتهامی تبرئه نماید راجع به آن واقعه مطالبی خطاب به محفل بهائیان تهران به این شرح نوشت:

در مدینه کبیره (اسلامبول) در این ایام صنادید شیطان را (ارکان میرزا یحیی ازل) اسیر خذلان کرد و فساد شان را واضح و عیان [و] به کلی آن آتش را خاموش نمود و به تمام آن داستان را از اذهان فراموش، فی الحقیقه تجمع اعظم مفسدین عالم و مفترین بر جمال اقدم در چنین نقطه مهمه و شب و روز به انواع وسائط و وسائل در هدم امرالله ساعی و مجتهد به انواع وساوس و دسائس متشبث و خطر عظیمی بر امر الله و اسباب فساد شدیدی در حق احباءالله جمع یمین مؤکده نموده بودند که این ارض را منقلب نمایند و به واسطه جمال الدین افغانی در جمیع محافل وزراء راه یافتند، حتی در خلوت پادشاهی که کابین گفته می شود بواسطه آن شخص بار جسته بودند و داماد یحیی(۱)، کاتب مخصوص جمال الدین شده بود و شیخ احمد(۲) از اعضاء دائمی مجلس او؛ وسیله نگذاشتند که در هدم بنیان الهی و اذیت این آوارگان تشبث نجستند و افترایی نمانند که نزدند و ما متوکلاً علی الله بحبل تسلیم تشبث نمودیم و به قلب سلیم صبر و توسل، عاقبت دستی از غیب در آمد و پرده تزویر و خداع آن قوم پرلوم را بدرید و فسادشان آشکار شد و فتنه شان پدیدار، اوراق فسادشان نمودار شد و به جزای اعمال خویش گرفتار شدند، به پنجه عدالت در افتادند و به ایران ارسال گشتند، شما ملاحظه فرمایید که در نزد عوام کار مشتبه نشود(۳).

می بینیم در این دوره صراحتاً از دخالت بهاییان در عملیاتی از نوع کشته شدن ناصرالدین شاه تبری جسته شده و شخص عبدالبهاء رضایت خود را از دستگیری

۱- منظور میرزا آقاخان کرمانی است.

۲- منظور شیخ احمد روحی است.

۳- اسدالله فاضل مازندرانی: تاریخ ظهورالحق، ج ۸، بخش ۲، مؤسسه ملی مطبوعات امری، تهران، ۱۳۲ بدیع، صص ۷۳۲-۷۳۱.

عوامل قتل به نحوی آشکار نشان داده است. با این وصف بهائیان از همان دوره ناصری با همکاری و همگامی سران اکابر پارسی هند به طور آرام در حال سرمایه گذاری در بخش هایی از ایران بودند و در تحولات آتی نقش مهمی داشتند.

از همان دوره ناصری بین مانکجی لیمجی هاتریا و کیخسرو جی خان صاحب فرستادگان انجمن اکابر پارسیان هند از سویی و بهاییان از سوی دیگر روابط عمیقی وجود داشت. در حقیقت کیخسرو جی وقتی انجمن ناصری را تشکیل داد تنی چند از پارسیان بهایی شده را به عضویت آن در آورد. از آن میان پروفسور جوانمرد منشی انجمن شد. او نظامنامه انجمن را تنظیم کرد و «به محضر حضرت عبدالبهاء فرستاد و بیانات مسرت بخش در جوابش رسید که این مناجات در آن بود، پاک ایزد ا خاک ایران را از آغاز مشکبیز فرمودی(۱)». از طریق انجمن ناصری که بهاییان در آن نفوذی تام داشتند «دست دستورها از نفوذ مطلق نسبت بر زرتشتیان کوتاه گشت ولی عاقبت کیخسرو جی را مسموم و هلاک نمودند(۲)».

از مهم ترین اعضای انجمن ناصری، «ماستر خدابخش» بود. او فردی دانشمند بود که «مستشار در آیین بهی بود، با اهل بها همراهی داشت و اعتراضات معترضین را اجوبه کافیه گفت»، اما او هم چندی بعد به قتل رسید. آقا مهربان برادر خدابخش هم پس از مرگ، به آئین بهاییان دفن شد، اما زرتشتیان او را از قبر بیرون آوردند و در دخمه گذاشتند. فرزند این شخص به نام دین یار هم به ضرب گلوله انجمن حق گوی یزد که نمی خواست زرتشتیان وارد در مسائل سیاسی مشکوک شوند و بالاتر این که به کیش بهایی بگروند، کشته شد. اما فرزند خدابخش به نام هرمزدیار که جزء ده موبد وجیه المله جامعه زرتشتیان ایران بود موفق شد همراه با مهربان پوررستم دینیار مریم آبادی و حکیم پور مهرگان در عکا با عبدالبهاء ملاقات کند و «آنان در مابین بهاییان پارسیان نخستین زائرین ارض مقصود می باشند(۳)».

از جامعه زرتشتی ارباب جمشید جمشیدیان که تجارتخانه و املاکش بسیار گسترده بود، با بهاییان بسیار محشور بود. جمعی از پارسیان بهایی شده مثل ارباب سیاوش

۱- تاریخ ظهور الحق، صص۹۳۵-۹۳۴.

۲- همان، ص۹۳۵.

۳- همان، ص۹۳۷.

سفیدوش، ملا بهرام اختر خاوری، رستم خان، اردشیر پیشکار ارباب جمشید و عده ای دیگر در ادارات او استخدام بودند. مکتوب عبدالبهاء دائر بر لزوم اطاعت از ارباب جمشید به ارباب سیاوش نوشته شده بود. وقتی در سال ۱۳۲۱ قمری بهاییان یزد مورد حمله قرار گرفتند، تعداد زیادی به تهران کوچیدند و در املاک ارباب سکونت جستند و به استخدام او در آمدند. از جمله کسانی که توسط ارباب پذیرایی شایانی شد هیپولیت دریفوس یهودی بهایی شده فرانسوی بود که از خانواده مشهور دریفوس و از محارم عبدالبهاء بود. دریفوس در پارک مشهور اتابک که متعلق به علی اصغرخان امین السلطان بود و ارباب جمشید به یک کرور تومان آن را با کلیه اثاثیه گران قیمتش خریده بود، پذیرایی شد. همچنین تجارتخانه های جمشیدیان در قم، کاشان و اصفهان از او و همراهانش پذیرایی های مفصلی به عمل آوردند(۱).

بین شخص عباس افندی مشهور به عبدالبهاء با ارباب جمشید روابط صمیمی برقرار بود. او ارباب را شخصی خیرخواه می خواند و بلندهمت. عبدالبهاء به پیروانش دستور داد با ارباب با امانت و صداقت و همت رفتار نمایند تا سرمشقی برای دیگران باشند، چرا که: «خدمت او خدمت من است و صداقت و امانت او صداقت و امانت من(۲)».

از جمله افرادی که با بهاییان و همچنین ازلیان بسیار محشور بود، ادوارد براون معروف است. او در سال ۱۸۸۷ دکترای طب گرفت و قرار بود از آغاز سال میلادی بعد در بیمارستانی به جراحی پردازد، لیکن راه دیگری در پیش گرفت. براون در لندن به شاگردی محمدباقر بواناتی شیدانی معروف به ابراهیم معطر فرزند صابر شیدانی اشتغال داشت. این شخص در یکی از دهستان های بوانات از توابع استان فارس متولد شد، در جوانی به شیراز رفت و معلم گردید. آن گاه زبان انگلیسی آموخت و بعد از مدتی تغییر لباس داد. بواناتی در بوشهر به مترجمی کنسولگری انگلیس رسید، سپس به لندن رفت و مجدداً به تهران بازگشت و در ۱۳۱۰ش درگذشت. براون زبان فارسی را نزد او آموخت و در کتاب «یک سال در میان ایرانیان» شرح آشنایی خود را با او باز نوشت. به گفته براون، بواناتی «در نصف جهان سیاست کرده بود و نیم دو جین از السنه حیه دنیا

۱- همان، صص ۹۵۲-۹۵۱.

۲- عبدالبهاء: مجموعه الواح مبارکه به افتخار بهاییان پارسی، مؤسسه ملی مطبوعات امری، تهران، ۱۳۳ بدیع، صص ۳۸-۳۷.

را می دانست». بواناتی ابتدا شیعه بود، سپس درویش شد، آن گاه به مسیحیت گروید، پس از مدتی بی خدایی گری، یهودی شد و سپس مذهبی اختراع کرد که نام آن را اسلام مسیحی یا مسیحیت اسلامی گذارده بود. کتابی هم به زبان های فارسی و انگلیسی در مورد مذهب خود نوشت.

براون بار نخست برای خواندن اشعار حافظ نزد بواناتی رفت. اما استاد در این جلسات اشعار خود را تدریس می کرد. بواناتی هنگام اقامت در لندن کتابی به نام «شمیسای لندنیه» نوشت. همین زمان حسینقلی خان نواب که بعدها از تندروان مشروطه شد، در شهر لندن از شاگردان بواناتی به شمار می رفت. گفتنی است هنگام اقامت در ایران، بواناتی تفسیری بر قرآن نوشت و معانی ظاهری و باطنی آیات را توضیح داد، سپس به لندن رفت و بعداً تبعه عثمانی شد(۱). خود ادوارد براون از بواناتی به عنوان «دانشمند ایرانی که در کمبریج می زیست» یاد می کرد؛ «مردی جهان دیده که چندین آیین عوض کرده» و بعد از مسیحی شدن نام خود را «جان» گذاشته بود. وقتی یهودی شد نام خود را «ابراهیم» نهاد و سرانجام مذهب کذایی خود را اختراع کرد و چون در شعر به «معطر» تخلص می کرد، لقب ابراهیم معطر را برگزیده بود(۲).

از دوستان براون فردی بود میرزا مصطفی نام معروف به کاتب؛ این شخص از اهالی سده اصفهان و نام اصلی اش ملااسماعیل بود. پس از تعقیب بابیه و قتل آنها در سده به اصفهان گریخت؛ و به حکم ظل السلطان یک گوشش را بریدند، اما بابیها بالاخره او را فراری دادند. بعد از انشعاب در فرقه بابیه، ازلی شد و نام خود را مصطفی نهاد تا شناخته نشود. در قبرس وی کلیه مکاتبات میرزا یحیی صبح ازل را می نوشت و به کاتب مشهور شد. مصطفی به سال ۱۳۱۸ق با دو دختر خود برای دیدار میرزا یحیی به قبرس رفت و یکی از دخترانش به ازدواج فرزند صبح ازل بنام عبدالرحیم درآمد، وقتی داماد در گذشت کاتب به تهران بازگشت.

کاتب از تهران و قبرس با براون مکاتبه داشت و بیشتر آثار بابیه که در کتابخانه

۱- رجال بامداد، ج ۶، صص ۲۱۵-۲۱۲.

۲- انقلاب ایران، ص۵۷۸.

براون و یا در دسترس دیگران بود به خط همین کاتب بود. او در سی سال آخر عمر آثار باب و صبح ازل را کتابت می کرد و سرانجام در سال ۱۳۳۹ق در سن بالای هشتاد سالگی درگـذشت و در ابن بابویه دفن شـد(۱). براون از ۸ اکتبر ۱۸۹۰ تا سوم ژانویه ۱۸۹۴ برابر بـا ۱۳۰۸ تا ۱۳۱۱ق بـا شیخ احمـد روحی در اسـتانبول مکـاتبه داشت و این در حـالی بود که بنـا به ادعای خودش هرگز او را ندیـد. شیخ احمـد دائماً بـا صبح ازل ارتبـاط و مکاتبه داشت و بی انـدازه طرف اعتماد او بود. روحی در ترجمه حـاجی بابـای اصـفهانی اثر جیمز موریه دست داشت و بـا میرزا آقـا خـان کرمـانی باجنـاق بود، یعنی این دو دوست، با دختران صـبح ازل ازدواج کرده بـودند(۲). عبـدالبهاء نسبت بـه ایـن دو کینـه شدیـدی داشـت به طـوری که وقـتی به دسـت محمدعلی میرزا ولیعهد کشته شدند، آشکار ا خوشحالی و خشنودی خود را ابراز کرد.

ادوارد براون، به قول هاردینگ از پرحرارت ترین طرفداران بابیه بود. او اطلاعات عمیق درباره فرقه های مذهبی ایران داشت و به ماهیت اختلافات مـذهبی این فرقه ها کاملاً وارد بود. در میهمانی شامی که از طرف ادوارد هفتم به افتخار دیدار مظفرالدین شاه از انگلیس ترتیب یافت، از براون هم برای شـرکت در این ضـیافت دعوت به عمل آمده بود، اما براون به طور خصوصی به هاردینـگ گفته بود این میهمـانی «چیزی بی رنگ و عاری از جاذبه» است «زیرا شـخصاً نوعی اشـمئزاز و نفرت قلبی نسـبت به سلسله قاجار داشت و معتقد بود که دامن آنها به خون عده کثیری از ایرانیان بی گناه و مخصوصاً بابی ها که در نظرش مردمان پاکدامن و باایمان بودند، آلوده است(۳)».

همان طور که پیش تر دیـدیم بین براون با گروه ازلی ارتباط صـمیمانه وجود داشت و این ارتباط تا زمان مشـروطه ادامه یافت. در دوره دوم مشروطه براون به «خـواهش بعضـی از دوسـتان ایرانی» نـامه ای خطـاب به مجتهـدین نجـف نوشت. فردی به نـام محمدعلی شیبانی، براون را ملامت کرد که چرا نامه به عبدالبهاء ننوشته است. براون می گفت:

۱- رجال بامداد، ج ۶، صص ۲۶۴-۲۶۲.

۲- همان، ج ۱، صص ۸۲-۸۱.

۳- خاطرات سر آرتور هاردینگ، صص ۲۱۸-۲۱۷.

از بعضی قراین استنباط شده است بهاییان اگر طرفدار شاه مخلوع هم نبودند به هر حال درد مشروطیت را نداشتند و به نظر مخلص این سه مجتهد بزرگ خصوصاً جناب حاجی ملامحمد کاظم خراسانی خیلی خدمت های نمایان به ایران کرده اند و وطن پرستی حقیقی را به خرج داده اند و شایسته انواع تحسین می باشند خصوصاً که از نفوذ کلام ایشان... با قبایل و ایلات هیچ شکی نیست(۱).

با این وصف براون دو بار و هر بار به مدت طولانی با عبدالبهاء گفتگو کرد که «خیلی خوش گذشت» به گونه ای که توصیه نمود تقی زاده هم او را ملاقات کند(۲). در نامه ای دیگر براون ابراز امیدواری کرد تقی زاده به دیدن عبدالبهاء برود، آدرس عبدالبهاء را هم در لندن داده بود. براون در عین حال با هیپولیت دریفوس یهودی بهائی شده فرانسوی که همیشه و همه جا همراه عبدالبهاء بود ارتباط داشت. موضوع ملاقات تقی زاده با عبدالبهاء آن قدر مهم بود که براون باز هم پرسید آیا او را ملاقات کرده است یا خیر و توصیه نمود در مجلس سخنرانی عبدالبهاء در لندن شرکت کند(۳).

عبدالبهاء در ضمن سفر به اروپا و آمریکا طی سال های ۱۳-۱۹۱۰ با دوست محمدخان معیرالممالک داماد ناصرالدین شاه، جلال الدوله پسر ظل السلطان، سیدحسن تقی زاده، میرزامحمد قزوینی و سردار اسعد ملاقات کرد(۴). در همین مسافرت بود که وی قبل از رفتن به آمریکا با گروهی از سران پارسی ملاقات نمود(۵). این ملاقات ها نشان می دهد عده ای خاص از یهودی ها، زرتشتی ها و بهایی ها در مقاطع مختلف تاریخ ایران و همین طور در این مقطع و در ارتباط با مشروطیت با یکدیگر همکاری می کرده اند. مثلاً ملاعبدالرسول یزدی از اعضای محفل روحانی عکا(۶)، با

۱- نامه های براون به تقی زاده، صص ۳۵-۳۴.

۲- پیشین، ص ۶۳.

۳- پیشین، ص ۷۱.

۴- محمدعلی فیضی: حیات حضرت عبدالبهاء و حوادث دوره میثاق، مؤسسه ملی مطبوعات امری، تهران، ۱۲۸ بدیع، صص ۱۷۵-۱۷۲.

۵- خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء در اروپا و آمریکا، بی نا، بی جا، بی تا، صص ۱۴۸-۱۴۳. سخنرانی های عبدالبهاء در آمریکا در منبع زیر منتشر شده است: خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء در سفر آمریکا (۲ ج)، مؤسسه ملی مطبوعات امری، تهران، ۱۲۷ بدیع.

۶- تاریخ ظهور الحق، ج ۸، بخش ۲، ص ۹۸۱

مشروطه ایران خیلی مرتبط بود. نام وی علی اف یزدی (۱)هم ذکر شده است. دیگر اینکه علیقلی خان نبیل الدوله که از سال ۱۳۱۹ قمری همراه با عده ای دیگر به دستور عبدالبهاء در آمریکا می زیست و البته کاردار ایران در واشنگتن هم بود، به دستور حسینقلی خان نواب، مورگان شوستر را به ایران اعزام کرد؛ او از رهبران بهاییان به شمار می آمد و به دستور وی بهاییان در استقبال از شوستر شرکت داشتند. نبیل الدوله در دوره مسافرت عبدالبهاء به آمریکا، مترجم سخنرانی های او بود(۲). نبیل الدوله فرزند میرزاعبدالرحیم کلانتر ضرابی از سران محفل بهائیان و از نزدیکان عباس افندی بود. او متعلق به خانواده سپهر کاشی و از خویشاوندان احمد علی خان مورخ الدوله سپهر به شمار می رفت. خانواده سپهر کاشی از احفاد لسان الملك سپهر، نویسنده مشهور ناسخ التواریخ هستند. نبیل الدوله در آغاز در سفارت انگلیس در تهران کار می کرد و پس از مهاجرت به آمریکا در شعبه فراماسونری آنجا «مقام شامخ(۳)» یافت.

در ماههای ذی قعده و ذی حجه سال ۱۳۲۸، نمایندگان مجلس در باب استخدام مستشار از آمریکا بحث کردند، وقتی اکثریت حاصل شد، نواب وزیر امور خارجه از نبیل الدوله خواست تعدادی متخصص مالیه از وزارت امور خارجه امریکا طلب کند و مستشاری را برای مدت سه سال استخدام نماید. قبلاً موافقت وزیر خارجه آمریکا هم جلب شده بود، نواب توصیه کرد کاردار ایران «به آراء و نصایح دیگران» اعتنایی ننماید و از «دخالت اشخاص غیرمسئول» جلوگیری نماید. خواسته شد نتیجه مذاکرات به صورت رمز به اطلاع نواب برسد(۴).

قبل از ورود شوستر به تهران، علیقلی خان نبیل الدوله که از رهبران جامعه بهاییان ایران بود و با عبدالبهاء همکاری صمیمانه داشت و در آن زمان کاردار سفارت ایران در واشنگتن بود، نامه ای خطاب به محفل بهاییان ایران نوشت و از آنها خواست از شوستر استقبال درخور توجهی بنمایند.

دو نفر از بهاییانی که انگلیسی می دانستند به بندر انزلی رفتند و از طرف محفل

۱- پیشین، ص ۹۸۴.

۲- پیشین، ص ۱۱۹۱.

۳- اسماعیل رائین: فراموشخانه و فراماسونری در ایران، ج ۲، مؤلف، تهران، ۱۳۴۷، ص ۱۵۲.

۴- اختناق ایران، صص ۶۲-۶۱.

بهاییان ایران به او خیرمقدم گفتند. دو روز قبل از ورود شوستر به تهران حدود صد تن از بهاییان تهران به قریه مهرآباد رفتند و با مفروش کردن بخشی از راه و تهیه وسایل پذیرایی و چای و شیرینی به او خیر مقدم گفتند. هنگام ورود شوستر به تهران مأموران دولتی به استقبالش نرفتند، اما بهاییان از وی استقبال نمودند. سفارتخانه های روس و انگلیس شایع کردند شوستر بهایی است. محمود بدر که پدرش احمد نصیرالدوله با چارلز راسل وزیرمختار آمریکا در تهران آشنا بود و با یکدیگر رفت و آمد خانوادگی داشتند، همراه با مور خبرنگار روزنامه تایمز و دختر راسل به استقبال شوستر رفت. او تأیید می کند عده ای از دوستان علیقلی خان نبیل الدوله وسایل پذیرایی شوستر را فراهم آوردند و مراسم معارفه توسط راسل به عمل آمد(۱). پیش تر اشاره کردیم محل اقامت شوستر پارک اتابک متعلق به ارباب جمشید جمشیدیان بود، نیز از روابط حسنه جمشیدیان با بهاییان شمه ای بیان کردیم. خواهیم دید همین شوستر یکی از مهم ترین کانون های بحران سازی در ایران این دوره را به وجود آورد و کارهایش منجر به تسریع اردوکشی روسیه به تهران شد، عملی که انگلیس هم رضایتمندانه آن را نظاره می کرد. پیوند شوستر با انجمن های سری و گروه های افراطی و تروریستی، همراه با ارتباط او با رهبران جامعه بهایی امری است که در فرآیند بحرانی کردن شرایط بیش از هر چیز دیگری مؤثر بود.

با توضیحاتی که دادیم بدون تردید همان طور که شیخ عبدالله مازندرانی ذکر کرده بود، بهاییان در تحولات مشروطه ایران بسیار فعال بودند. این امر از سال های مقدمات جنبش آغاز می شد و تا ادوار بعدی ادامه یافت. نیز بین اینان و انجمن سری چه قبل و چه بعد از مشروطه پیوندی ناگسستنی برقرار بود، اما آنها هرگز از مشروطه حمایت نکردند. مثلاً در اواخر سال ۱۹۱۱م تقی زاده از استانبول به پاریس رفت. این مسافرت به دعوت علیقلی خان سردار اسعد بختیاری انجام می گرفت و مقارن با اولتیماتوم روس و اخراج شوستر بود. تقی زاده در پاریس به ملاقات عبدالبهاء رفت. ملاقات این دو از صبح تا ظهر طول کشید در حالی که تعداد زیادی منتظر ملاقات عمومی با عبدالبهاء بودند. چون آمدن تقی زاده به تأخیر انجامید.

«مسیو

۱- همان، صص ۱۱-۱۰.

دریفوس یهودی فرانسوی از اتباع خاص او توی اتاق خواب آمـد و دست به سـینه ایسـتاده گفت نفوس منتظرند». امّا عبدالبهاء چنـدان اعتنـایی نکرد. در آن جلسه تقی زاده از عبـدالبهاء خواست به پیروانش دسـتور دهـد تـا به غیر بهـایی ها برای به دسـت آوردن آزادی سیاسـی کمک کنند، اما پاسخ شـنید درست است او آزادی را به دلیل اینکه نعمتی از نعمات الهی است دوست دارد، امـا آزادی به پیشبرد امر او کمـک نمی کنـد؛ بلکه بالعکس کیش او در محیط غیرآزاد بیشتر پیشـرفت می نمایـد. اکنون این سـئوال مطرح است پس پیروان او در صـفوف مشروطه چه می کردند؟ آیا آنها تعمداً دست به اقداماتی می زدند تا شرایط مورد نظرشـان مهیـا شود؟ اصـلاً مفهوم این جملات تقی زاده چیست؟ زیرا او خود بهتر می دانست بهاییـان در مشـروطه ایران بسیار فعالند.

به هر حـال پس از اینکه جلسه خـاتمه یافت یکی از اصـحاب عبـدالبهاء در دهلیزخانه به تقی زاده گفت: «آقا فرموده انـد ما به مردم بگوییم که شـما شـخص مصـری هستید و کسـی از آمدن شـما پیش ایشان مطلع نشود». این کتمان حقیقت آنهم از سوی پیشوای بهـایی و بالاـتر در یـک کشور خـارجی برای چه بود؟ به روایت تقی زاده، عبـدالبهاء اگرچه ظـاهراً غیرسیاسـی بود اما اخبار سیاسی ایران را پی می گرفت(۱).

و امـا آنچه مازنـدرانی در مورد خائف بودن بر جان خود و آخونـد خراسانی نوشـته بود شایـد ریشه در ماجرایی عجیب داشـته باشـد که به ابتکار شـخص عبـدالبهاء صورت گرفت. از مأموریت های مهمی که عبدالبهاء به مریدان خود داد، یکی دسـتور به میرزا اسـدالله فاضل مازنـدرانی برای رفتن به نزد آخونـد خراسانی بود. اجداد فاضل اصـفهانی بودند، لیکن در بارفروش [بابل] زندگی می کردند. پدرش میرزامحمود علاوه بر فارسـی، ترکی و روسی هم می دانست و در ترسل و حساب مهارتی داشت و در گمرک های مازندران و خراسان کار کرده بود. شـغل اصـلی پدر فاضل تجارت بود و به همین دلیل بارها به روسـیه رفت، پدر فاضل شیخی بود. میرزا اسدالله فرزند او رسماً بهایی شد و عبدالبهاء «مأموریتی مهم(۲)» برای او در نظر گرفت: «جناب آقا

۱- مقالات تقی زاده، ج ۲، صص ۸۸-۸۵.

۲- تاریخ ظهورالحق، ج ۸، بخش دوم، ص ۸۲۹.

میرزا اسدالله مازندرانی اگر بتواند به نجف بشتابد و در نهایت مدارا با شخص مذکور ملاقات نماید بسیار موافق...». منظور از «شخص مذکور» کسی جز «عالم خراسانی» یعنی محمد کاظم خراسانی نبود. ظاهراً نماینده بهاییان در رشت نامه ای به عبدالبهاء نوشته و از وی در مورد ملاقات با آخوند استفسار کرده بود، او هم در پاسخ نوشت فاضل مازندرانی «محرمانه» و با عزمی «ملکوتی و قوه رحمانی و مقصدی ربانی و نفحه سبحانی و تأییدی روح القدسی» به نزد خراسانی برود و «بیان حجج و براهین فرمایند که شاید نور هدایت کبری در دل و جان بتابد و او را از خود برباید(۱)».

وظیفه فاضل مازندرانی چه بود؟ او می بایست «به دلائل و براهین او را بفهمانند که منبعد دستگاه حکمرانی علما و مرافعه در نزد مجتهدین و تمسک عوام به ایشان و صف جماعت، و ریاست رؤسای دین پیچیده خواهد شد. جمع خلق، اروپامَشرب گردند و به آسایش این جهان پردازند، اساس دین به کلی مضطرب و متزلزل گردد چنانکه در این مدت قلیل چقدر سستی و فتور حاصل گردیده معلوم است که در مدتی قلیله عنقریب مثل اروپا دین و مذهب نسیاً منسیاً خواهد شد مگر آنکه به نفثات روح القدس دلها زنده و نفوس آزاده شوند و دوری جدید به میان آید، این قضیه ای است واضح و مشهود، دلیل و برهان لازم ندارد(۲)».

دیری نپایید نامه مفصلی در این باب صادر شد: «چه محیط تنور فکر و تجدّدطلبی و تحرّز از خرافات و توجه به علوم عصر که از چند سال پیش به دست بابیها در آنجا به ظهور آمد و مجتهد مذکور و غیرهم از آنجا برخاستند و علمدار مشروطیت و حریت و منادی تجدد و تنور گشتند و آنجا مرکزی برای بابیان شد اقتضا داشت که در آنجا ابلاغ و نشر امر بدیع گردد(۳)». یعنی عبدالبهاء معتقد بود، مشروطه طلبان ایران، تحت تأثیر ازلیان هستند و باید نسبت به این امر هشدار داده می شد.

به همین دلیل به فاضل مازندرانی دستور داده شد به عراق بشتابد. وی در جمادی الاول ۱۳۲۸ رهسپار نجف شد. ابتدا به کاشان رفت و با بهاییان آنجا دیدار

۱- پیشین، همان صفحه.

۲- پیشین، صص ۸۳۰-۸۲۹.

۳- پیشین، ص ۸۳۰.

کرد، کاشانی ها از او خواستند نزدشان بماند، فاضل با محفل بهاییان تهران مکاتبه کرد: «خطی از محفل تقریباً بدین مضمون به فاضل رسید که حسب الامر باید معجلاً به نجف بشتابد و پس از انجام مقصود و مراسم به ارض اقدس (عکا) برای زیارت (عبدالبهاء) بروند و هرچه دستور بفرمایند البته اطاعت کنند(۱)».

فاضل مازندرانی همراه با یکی دیگر از سران بهاییان به نام میرزا عبدالحسین اردستانی روانه عراق شدند. در کرمانشاه در منزل یک یهودی بهایی شده به نام میرزااسحق خان حقیقی اقامت گزیدند. عده ای از مردم که از مأموریت آنها آگاهی یافته بودند «به زمزمه و همهمه افتادند». وقتی آن دو تن به قصر شیرین رسیدند، فردی به نام حاجی علی از طرف «انجمن مشروطه خواهان اعتدالی علما به نام هیأت علمیه نجف» با آنها برخورد کرد. ر یاست این هیأت بر عهده فرزند آخوند خراسانی بود. حاجی علی به قصر شیرین آمده بود تا تلگرافی «علیه جمعیت دمکرات و برای تجسس از زائرین اعتاب مقدسه به علت بیم از جانب دمکرات انقلابی» ارسال نماید. حاجی علی با بهاییان مزبور ملاقات کرد و «مباحث اصلاحیه عصر حاضر» مورد گفتگو قرار گرفت که وی «از روشنفکری ایشان وهمی برده(۲)» و نگران گردید. از این مرحله به بعد حاجی علی تا بغداد مراقب اعمال و رفتار فاضل مازندرانی و همراهش بود. در بغداد بین بهاییان مذکور با شاهزاده مؤیدالسلطنه که بهایی بود و در دوره استبداد صغیر به دستور محمدعلیشاه ریاست شورای سلطنتی را برعهده داشت، ملاقاتی حاصل شد. این شاهزاده اینک متواری بود و در بغداد می زیست.

بهاییان از بغداد به کربلا و سپس نجف رفتند و «حاجی علی همه جا همراه بود» و اعمال آنها را زیر نظر داشت. در نجف او به هیأت علمیه شرح مأموریت آنها را بازگفت، از تهران هم خبر رسید که این دو تن قصد سویی دارند. سه روز بیشتر از اقامت آنها در نجف نگذشته بود که طلاب همه از حضور آنان آگاه شدند. منزل دو تن بهایی مملو از طلاب شد که می گفتند به دلیل اخبار موحشی که از بعضی انجمن های سری در باب مأموریت آنها رسیده است، باید اسباب و اثاثیه شان

۱- پیشین، ص ۸۳۱.

۲- پیشین، صص ۸۳۲-۸۳۱.

بازرسی شود. به دنبال بازرسی اثاثیه فاضل و همراهش کتب و الواح بهاییان همراه با دو مکتوب از محفل تهران و نامه یکی از سران بهاییان که مأموریت خطیر فاضل و دوستش را مورد تأکید قرار داده بود، به دست آمد. اندکی بعد نماینده سیاسی ایران هم به آن خانه آمد و دو تن بهایی مزبور را با وسایلشان بردند.

در نجف، آقا مهدی آیت الله زاده خراسانی با فاضل و میرزا عبدالحسین گفتگو کرد و علت سفر آنها را جویا شد. پاسخ شنید در ایران وقتی کار اختلاف بین مشروطه خواهان و طرفداران شاه به جنگ و ستیز کشید، هر کدام از طرفین بهاییان را طرف مخالف خود فرض می کردند. آنها برای اینکه نشان دهند نه طرفدار مشروطه اند و نه استبداد و «فقط برای تهذیب اخلاق و تنویر افکار و صلح جهان و وحدت بشر» می کوشند و در امور سیاسی دخالت نمی کنند، قصد دارند با علمای نجف ملاقات کنند تا شرح ماوقع معلوم شود(۱). به هر حال پس از حدود یک هفته آن دو نفر به بغداد و از آنجا به مرز ایران فرستاده شدند. در قصرشیرین از طرف نظام السلطنه مافی حکمران کرمانشاه و به راهنمایی میرزا اسحق خان دستور پذیرایی آنها داده شد. نصرالله باقراف از بهاییان قفقاز، میرزا عزیزالله خان ورقاء از یهودیان بهایی شده و خانم دکتر سوزان مودی آمریکایی تلاشی وسیع برای رهایی آنها مبذول داشتند. آخوند خراسانی هم «تلگرافی به دولت راجع به فاضل و آقا میرزا عبدالحسین کرد که آن دو مداخلت در سوءنیتی به هیچ وجه نداشتند و منظورشان هدایت و دلالت به عقاید مذهب خودشان بود(۲)».

در کرمانشاه با وساطت مافی و رئیس امنیه، سرتیپ میرزا علی خان، آن دو را فراری دادند. چون راه داران عمدتاً بهایی و از عوامل باقراف بودند بین راه برای آنها مشکلی پیش نیامد. در تهران تحت حمایت محفل روحانی آنجا قرار گرفتند و «به حسب دستور دولت وقت(۳)» دو ماه مخفیانه زندگی کردند، و سپس به دستور محفل روانه دیدار عبدالبهاء در عکا شدند.

در این دوره نایب السلطنه ناصر الملک همدانی بود. در مجموعه اسناد ناصرالملک

۱- پیشین، ص۸۳۶.

۲- پیشین ، ص ۸۴۰.

۳- پیشین ، ص ۸۴۷.

نـامه ای وجود دارد که از حیفـا توسـط فردی به نـام حـاجی سـیدمحمدتقی منشادی نوشـته شـده است. نامه مورخ چهار صـفر ۱۳۲۳ق است و طرف خطاب مشـخص نیست. اما همان طور که گفته شد سـند جزو مجموعه ناصرالملک است. منشادی طرف خطاب خود را «خادم بها ابن ابهی روحی فداه» خوانده است. او خبر داده بود دستخط مورخ ۲۳ ذی حجه [۱۳۲۲] ناصر الملک را که از مضـمون آن اطلاـعی نـداریم در دوم صـفر سـال ۱۳۲۳ «به حضـور مبـارک» عبـدالبهاء فرسـتاده است و در ادامه ابراز امیـدواری شـده بـود که «در این ایـام به حیفـا تشـریف بیاورنـد». طبـق این نـامه عبـدالبهاء در خصوص ارسـال کتـاب به تهران «فرمودند این ایام راهی ندارند به طهران، لابد حکمتی دارد، دوستان را فرداً فرد سلام برسانید(۱)...».

این شمه ای بود از تحرکات بهاییان در دوره ناصری تا مقطع مشروطه. بدیهی است همان طور که گفته شد دلیل نگرانی آیات مقیم نجف نه فقـط بر اسـاس اطلاعـات موجود، بلکه بر اسـاس واقعیـاتی بود که در نجف در حـال انجام بود. تحرکات بهائیان برای نفـوذ در نجف که به فقراتی از آن طبق آثـار خود آنهـا اشـاره شـد امری بود واقعی و ملموس و به همین دلیـل مـأموریت بهاییان برای رفتن به نجف نمی توانـد مدلل به دلایلی باشد که خود اینان ادعا کرده اند، ماهیت مشـکوک این تحرکات باعث نگرانی شـیخ عبـدالله مازنـدرانی و خـائف بـودن او بر جـان مراجع گردیـده بود. ترکیب برخی بهاییـان و پارسـیان و نیز برخی یهودیان بیگانه در مشروطه ایران و ارتباط آنها با مجامع سری این دوره امری است که باید مورد تأمل جدی قرار گیرد و نقش اینان در تحولات این دوره مورد بازبینی واقع شود. آنچه مسـلم است این است که اینان همگی در ربط با محافل سـرمایه سالار جهـانی تلاـش بسـیار می کردنـد و هر روز بر آشـوب هـای سیاسـی دامن می زدنـد و کشور را هر روز در هرج و مرج فرو می بردنـد. مهـم اینکه اینهـا همه به نـام مشـروطه صـورت می گرفت، امـا واقعیت این است که هیـچ کـدام از این گروه هـا نه تنها مشروطه خواه نبودند، بلکه با اعمال خویش هر لحظه بر اندیشه و عمل ناشی از مشروطه ضربه می زدند.

شهرآشوبی به نام مشروطه

۱- منشادی به گمنام، اسناد ناصرالملک، مورخه ۴ صفر ۱۳۲۳، ش ۴۷۷۸۹- ق.

شهرآشوبی به نام مشروطه

در شوال سال ۱۳۲۸ق خوانین بختیاری که قبلاً اصفهان، یزد و کرمان را تصرف کرده بودند، به منظور انقیاد شیراز به سوی آن شهر به حرکت درآمدند. صولت الدوله قشقایی ملقب به سردار عشایر نسبت به این عمل به شدت اعتراض نمود، او از شیراز حرکت کرد و تا حوالی اصفهان پیش آمد. مخالفین سرداراسعد در معیت او بودند. به همین مناسبت حاجی آقا شیرازی از وکلای فارس در مجلس نطق مفصلی ایراد کرد. او غرض صولت الدوله را مثل سایر رؤسای ایلات نه مملکت داری و نه مشروطه خواهی، بلکه تلاش برای حفظ موقعیت شخصی، خودخواهی و حکومت کردن دانست. حاجی آقا «نقشه کشی های تهران» را باعث یاغی شدن کسانی دانست که ابتدا دم از اطاعت می زدند: «اغراض شخصی طهران خادم را خائن کرد و خائن را خادم جلوه داد».

حاجی آقا گفت برخی وکلای تندرو در کار وزراء مداخله بی جا می کنند و این اعمال «بالاخره مملکت را آتش خواهد زد». او با طعنه خاطرنشان کرد خیلی غریب است یک نفر هم وکیل، هم وزیر، هم رئیس امنیه، هم رئیس نظمیه، هم مشار و هم مشیر باشد. او توضیح داد سردار اسعد به فرمانفرما گفته است یا صولت الدوله را معزول کن یا استعفا بده، فرمانفرما هم استعفا داده بود. حاجی آقا گفت یک وکیل چه حق دارد چنین تکلیفی به وزیر تحمیل کند؟ او تهدید کرد اگر جلو دخالت قوه مقننه در قوه مجریه گرفته نشود استعفا خواهد داد. حاجی آقا گفت هر اقدامی انجام می گیرد، می گویند کار مجلس است در حالی که «مطالبی را که راجع به مجلس است، باید در مساجد و مجامع و روزنامه ها بخوانیم و بعد معلوم می شود که به میل بعضی از وکلاء گفته نشده». او با صدای بلند فریاد زد وکلا اصلاً از جریان امور خبر ندارند و جز معدودی هیچ کس در تصمیم گیریها دخالت ندارد: «تا کی اسباب چینی، تا کی وجدان کشی، تا کی بی رحمی به حال مملکت. آقای سردار اسعد شما را به خدا، شما را به پیغمبر، شما را به هر حقیقتی که مقدس می دانید این قدر مداخله در کار فارس نکنید. از وظیفه خارج نشوید. بختیاری جنوب را آتش زد. جلو[ی] آنها را بگیرید. به خدا ملت بیش از این تاب ندارد. این اقدامات سبب می شود که یک دفعه یک قطعه مملکت آتش می گیرد، به طوری که هیچ نتوان جلوگیری کرد.

من بیشتر از این نمی توانم تحمـل کنم. صبر تـا کی، حقوق داخله و خارجه ما را به باد می دهنـد. دولت ابـداً خود را مکلف و مسئول نمی داند. تجاوزات اجانب و اغراض مغرضین داخلی و رقابت ایلاتی بلای بزرگ ایران شده و تا ریشه آن مفاسد کنده نشود، اصلاح مملکت خیال است، محال است و جنون(۱)».

ایلات و عشایر ایران بخش مهمی از ساکنین ایران آن روز را تشکیل می دادند، برخی از سران اینها به واسطه نزدیکی به دربار و مقامات لشـکری و کشوری، مراوده با خارج و اسلحه هایی که از این راه به دست آورده بودند، از اواسط سلطنت ناصرالدین شاه وزنه ای در معاملات سیاسـی به شـمار می آمدند. تا آن زمان و پیش از مشروطیت ماهیت سلطنت ایران امری ناشناخته بود و کسـی از درون آن خبر نداشت. این اوضاع در مشروطه بر هم خورد و با خلع و طرد محمدعلیشاه درون پوسیده نظام سلطنت معلوم گردیـد. ایلات و عشایر که همه مراقب هم بودند، مشاهده کردند درون نظام سـلطنت تهی است و همه تعظیم ها، تکریم ها، تقـدیم ها و مالیات ها از روی وهم بوده است. وقتی این حقیقت عریان شد ایلات تصور کردند بهتر است خود را به اریکه قدرت نزدیک نمایند: «هر یک از این سـرکردگان ایلات بسـتگی به یک سـفارتی دارند و حمایت دولتی را که در موقع لزوم خود و کسان خود را محفوظ می دارند و اگر باز لازم شد عود به کارهای سابق می کنند(۲)».

تصور می شـد بـا خلع و عزل محمـدعلیشاه کارها بر وفق مراد خواهـد شـد، اما با رفتن او مرکزیت سیاسـی هم از بین رفت. هر کدام از سران ایلات در منطقه خود یک محمدعلیشاه شده بودند.

در نوزدهم شوال سـال ۱۳۲۸ق، ادوارد براون نـامه ای برای آخونـد خراسـانی ارسـال کرد که طبق دسـتور آخونـد در یکی از شماره های روزنامه نجف درج شد. قبل از چاپ اصل نامه خاطرنشان شده بود این نامه توسط فردی که «هوا خواه اسـلامیان و بالخصوص ایرانیان و معروف خدمت رؤسا[ی] روحانی ادام الله ظلالهم است» نوشته شده و مضمون آن «خیرخواهی ایران» می باشد. توصیه شده بود «اولیاء امور و

۱- خاطرات عین السلطنه، ج۵، صص ۳۲۱۱-۳۲۰۹.

۲- پیشین، ص ۳۲۱۱.

ذمه داران نجات و استقلال مملکت و عموم طبقات ملت» این نامه را بخوانند و عاقبت وخیم کشور را بسنجند و «نتایج سیئه این نفاق و خودپرستی را که من الباب الی المحراب همه را فرو گرفته ملتفت بشوند و در حالی که بیگانگان بر حال اسف اشتمال ما رأفت کرده و قلوب دوستان ما از رفتن این آب و خاک در غایت غلق و اضطراب افتاده است از خواب غفلت بیدار و چندی نفاق و اغراض شخصیه را کنار گذاشته، اساس دیانت و استقلال وطن اسلامی را که سرمایه شرف و عزت دنیوی و اخروی است محافظت بنمایند».

براون خطاب به آخوند خراسانی از تحصیل سی ساله علوم و ادبیات شرقی خود سخن به میان آورده بود که باعث ایجاد انس و الفت با مردم این سرزمین ها شده بود. اما او خود را «به طور معنوی و روحانی»، ایرانی می دانست و بالطبع از هر چه باعث ترقی و پیشرفت و تعالی ایران باشد، مسرور می گردید و آنچه را که باعث زوال کشور می شد اسباب حزن و اندوه خود می دانست. براون از بحران خطرناکی بحث کرد که ایران کهن را در معرض تهدید قرار داده است، به نحوی که اگر دیر جنبیده شود «دور نیست حاشالله که آن مملکت قدیم و آن بیضه اسلام طعمه اجانب گردد» و روح جدیدی که در ایرانیان دمیده شده است از بین برود. او با اظهار بر «عدم سنخیت با رجال سیاست» بر خود واجب دانسته بود، آنچه را که در نظرش می آید در دفع این خطر خاطرنشان گرداند، «بالاخص اینکه او در خارج نشسته است و چیزهایی می بیند که دیگران نمی بینند».

بلای بزرگ ایران عدم اتفاق و اتحاد دانسته شد که علاج آن «مرض مزمن» از هر چیزی مهم تر و لازم تر است. برای این منظور به کلامی نیاز بود تا بتواند اختلافات را رفع نماید و در این زمان «هیچ کلامی نیست که تواند این آثار را داشته باشد، الا ـ حکم و فتوای مجتهدین کبار» که از مشروطه تا به حال بیشتر از همه کس «اظهار وطن پرستی و دوربینی و دوراندیشی و احاطه بر مراتب امور نموده اند». پس، به دنبال تردید بسیار «که شاید امل از مخلص از قبیل جرأت و فضولی شمرده شود» مصمم بر آن شد که نامه ای بنگارد و برای او ارسال کند.

براون در این نامه خطراتی که ایران را تهدید می کند بر دو قسم دانست: «یکی تعرضات خارجی و یکی اختلافات باطنی». اگر درد اول علاج ناپذیر است، علاج دومی

در دست خود ایرانیان است. گفته شد ایرانی ها به جای اینکه در فکر اصل «یعنی حفظ وطن» باشند، در پی فروع «یعنی چطور حکومتی داشته باشیم» با هم درگیرند. مثلاً طایفه ای خود را انقلابیون می نامند و برخلاف اعتدالیون هستند و هر دو برخلاف مستبدین «و بعضی از آنها خجالت نمی کشند که محض تقویت نفوذ خودشان از خارج استغاثه بکنند و اجنبی را بر هموطن خود مسلط گردانند». بدیهی است بدخواهان از این قضیه نهایت بهره برداری را می کنند، تا بدون زحمتی ایران خودش را تکه پاره کند: «تا به حال عمده خطر از روس بود ولی در این ایام دولت انگلیس هم حکومت ایران را تهدید کرده است»؛ آن تهدید هم مسئله اولتیماتوم در باب امنیت جنوب بود. براون تلاش های قوم بختیاری را برای امنیت ستود، لیکن دیگران که البته قشقایی ها بودند به «حسد بختیاری و ترس آن که شاید نفوذ آنها زیاد گردد»، به راهزنی و قطع الطریق مشغولند، «به آنها باید درست حالی کرد که در صورتی که بهانه به دست اجنبی بدهند که زور بیاورد و آنها را مقهور گرداند به چه حالت ذلت و انقراض خواهند افتاد». او نوشت اگر اتحاد بین ملت تحقق پذیرد، بیگانه جرأت نخواهد کرد در برابر ملتی که متحداً آماده جانفشانی است لشکر کشی کند و خطر خود به خود رفع خواهد شد، لیکن منافع شخصی و فکر ریاست مانع این کار شده است.

براون هیچ مرجعی را «به غیر از مجتهدین کبار و آیات الله الکرام» صاحب نفوذ در بین مردم نمی دید و سابقه «خدمت های نمایان به ملت ایران» از «ایام انحصار دخان تا به حال» را یادآور شد؛ خدماتی که نشان داد مردم «اطاعت ایشان را از اطاعت خود پادشاهان الزم و احق می دانند». نیز این مسئله را عنوان کرد که آنها «به یک فتوی جلب قلوب زرتشتیان هندوستان را کردند و آنها را مستعد انواع خدمت ها نمودند و به یک فتوای دیگر مردم را از تعرض به اجانب که البته سبب مداخله دول عظمی می شد بازداشتند».

به قول او عالمیان در آن روز از خویشتنداری مردم تهران متحیر ماندند، اما برای تربیت قبایل و فرقه های سیاسی و «حالی کردن مردم را به وظیفه خود در راه وطن پرستی» صرف فتوا کفایت نمی کند. او پیشنهاد کرد فرستادگانی به اطراف و اکناف ایران بروند تا اختلافات را برطرف سازند و لزوم وحدت را خاطرنشان

نماینـد. اگر «مردم بفهمنـد که در این ایـام پرخطر کسـی که راهزنی یا دزدی بکنـد یا باعث نفاق فیمابین قبیلتین شود یا سـبب اغتشـاش شـود» و قس علیهـذا، حقیقتـاً دشـمن وطن است و «سـزاوار اخراج و ابعـاد از زمره عبـاد می شود»، به وحـدت کمک خواهد شد(۱): «... به نظر مخلص اصل مطلب و اهم اشـیاء در اتحاد است و اتحاد بسته به اطاعت است از یک مرکز و انقیاد به یک حکم و هرچه ملت ضعیف تر باشد خلاف حکومت حرامتر است».

زیرا مثلًا در انگلیس اگر حکومت برانداخته شود، دولتی دیگر از خود ملت تشکیل می شود و همه مطیع آن می شوند، هرچند به طور کلی و صددرصـد آن را تأییـد نمی کنند. اما در ایران بیم آن وجود دارد اگر حکومت فعلی برافتد، دخالت خارجی به میان آیـد و به همین علت «بنـده به قـدر مقدور سـعی کرده ام تا بر دوسـتان ایرانی که داخل حکومت بوده اند یا شاید خواهند بود، مبرهن دارم که قوت قـاهره تاج و تخت لابـد بایـد بر قـدرت باطنیه دین تکیه نمایـد که آن مثل جسـد است و این به مثابه روح و یقین دارم از همت و دوربینی و حکمت حضـرات آیات الله که در تقویت حکومت کوتاهی نخواهنـد فرمود، خصوصـاً در صورتی که شـخص کامل معتدل معقول خالصـی مثل ناصـرالملک نایب السلطنه باشد که قدر علماء اعلام را می شناسد و طریق اعتدال و مصالحه را فیمابین آراء مختلفه می جویند».

پس مراجع بایـد در تقویت نفوذ حکومت ایران بکوشـند تـا اتحـاد و وطن پرستی حاصـل شود «و مردم در ادای مالیـات حلال کوتـاهی نکننـد که بی پول، حکومت نمی توانـد اصـلاحات لازمه را به جـا آرد و رفع دزدی و راهزنی بکنـد تا بهانه از برای مداخله بیگانگان در دست اجنبی نگذارد». برای به دست آوردن پول که بدون آن «هیچ اصلاحی نمی شود» بهتر آن است که اسـتقراض داخلی باشـد و اگر قصـد قرض از خـارج وجود دارد «از اشـخاص متمول بهـتر که از دول عظمی، و اگر از دوسـتان ایران مثل مسـلمانان متمول هندوسـتان یا زرتشتیان هندوسـتان باشد بهتر و نزدیکتر به سلامت است». مسئله دوم تشکیل سپاهی است که ضـامن امنیت راه هـا باشـد، اگر این نباشـد، هیـچ کار دیگری نمی توان انجام داد و در آن صورت نه قوانین اجرا می شود و

۱- ایران نو، سال دوم، ش ۷۲، پنج شنبه ۱۷ محرم ۱۳۲۹، ۱۹ ژانویه ۱۹۱۱، «مکتوب پرفسور برائون».

نه مملکت از تعرض خارجی مصون می ماند:

فی الجمله فوائـد اتحاد افراد ملت این است که معروض گردید و فوائد اتحاد ملل متجاوزه که با هم سـنخیت و جنسـیت دارند، کمتر از آن نیست، چنانچه یکی از اسـباب قوت دولت های فرنگ آن است که با وجود اختلاف مـذهب و مقصد گاهی با هم متحـد می شونـد از برای حصول بعضـی مقاصـد مابه الاشتراک ولیکن بر هر که تاریخ دول اسـلامیه را خوانده باشد، واضح و روشن است که یکی از اسـباب زوال قوت آنهـا آن است که به واسـطه بعضـی اختلافات دینیه همیشه با هم در جنگ و جـدل بوده اند و گاهی متمسک به اذیال اغیار، چنانچه در اختلافات فیمابین دولت ایران و دولت عثمانی دولت ایران مثلاً متمسک و ملتجی به دولت روس شـده است و خسـران اخوین فائـده بیگانه گردیـد و پر واضـح است که تا برادر با برادر در جـدال است، خانه مشرف به زوال است و له در من قال:

آنچه مردم را کند عالی نژاد

اتحاد است اتحاد است اتحاد

و در غیر این صورت به قول نصر بن سیار: علی الاسلام والعرب السلام(۱).

مراجع نجف و اولتیماتوم انگلیس

مراجع نجف و اولتیماتوم انگلیس

اولتیماتوم انگلیس درست در شرایطی داده شد که لشکریان روس هنوز در شمال غربی ایران اقامت داشتند. بحران های داخلی و راهزنی هـای ایلات بهانه های لازم را به دست انگلیس داد تا منطقه جنوب را به عنوان آرام ساختن محیط تجاری و در باطن برای حفـاظت از منـافع نفتی خود جولانگـاه قشون هنـد انگلیس قرار دهـد. یـادداشت انگلیسـی ها در عثمانی بازتابی نامطلوب داشت. کمیته سـعادت اسـتانبول شـکایت به نزد مراجع برد. بزودی تلگرام هـای اعتراض آمیز به سـفارت های عثمانی، فرانسه، انگلیس، بلژیک، ایتالیا، اتریش، آمریکا و آلمان مخابره گردیـد. از طرف مراجع تلگرام هایی هم به تهران مخابره شـد. خطاب بـه هیـأت رئیسـه مجلس و هیـأت دولت یـادآوری شـد که تـاکنون تجـاوزات و مـداخلات نـاحق دولت روس مـانع سـعادت و محوکننده استقلال

۱- همان، ش۷۳، شنبه ۱۹ محرم ۱۳۲۹، ۲۱ ژانویه ۱۹۱۱، «مکتوب پرفسور برائون».

ایران بود، «حالا به موجب تلگراف کمیته سعادت (استانبول)، دولت انگلیس هم اغتشاش جنوب را بهانه و اعلان سوق عسکر و تصرف در گمرکات نموده، واجب است فوری برای تمام ایالات جنوب حکام با کفایت وطن پرور، با استعداد کافی روانه فرموده قلوب امراء و رؤسای عشایر ایلات جنوب را مجلوب و بهانه انگلیس را رفع و بیش از این محو آثار اسلامیه و هدم اساس دین مبین و ذهاب مملکت را رضا نداده، نتیجه اهتمامات را عاجلاً اعلام فرمایید».

مراجع در تلگرامی دیگر خطاب به مجلس، انجمن های ایالتی و ولایتی و عموم ملت، تحرکات دو همسایه را نافی «استقلال ایران» و «اساس دیانت اسلامیه» دانستند. «محض دفاع»، تقدیم اعتراض به سفراء دول معظمه «واجب» شمرده شد. مراجع نجف اقدامات اتباع تونس، الجزایر و تاتار را در استانبول مبنی بر اعتراض به دولت انگلیس و تقاضای کمک از آلمان؛ «اقدامات اسلام پرستانه» عنوان کردند: «آیا غیرتمندان خود ایران باز هم به این حالت حالیه و شیوع نفاق و رقابت و اغراض و سایر موجبات تفرق کلمه، خود را آلت دست دشمن کرده در محو اسلامیت و استقلال مملکت خواهند کوشید؟» اینک خبری از کسانی که بر طبل خصومت می کوبیدند و با شعارهای میان تهی باعث تهییج افکار عمومی می شدند نبود؛ و باز هم این مراجع نجف بودند که از مردم خواستند در برابر تجاوزات انگلیس قد علم کنند و حداقل بهانه های آنان را برای تسلط نظامی بر ایران سلب نمایند. روزنامه هایی مثل ایران نو که تا دیروز به نحو بی باکانه ای علیه مراجع صف آرایی می کردند و می گفتند در مسائل سیاسی تقلید را جایز نمی دانند، اینک خود اعلامیه های مراجع را با آب و تاب چاپ می کردند و با این عمل نشان می دادند فقط مراجع هستند که قادرند عموم مردم را به صحنه آورند و بسیج نمایند.

قرار بود آقا میرزا مهدی فرزند آخوند خراسانی با هیأتی از علما «برای اتحاد تمام ایلات جنوب با دولت و قلع مواد فساد فعلی» روانه شود. در تلگرامی به حاج میرزا حمزه و سردار ارفع، از آنان خواسته شد با مساعدت رؤسای عشایر، امنیت جنوب برقرار گردد تا بهانه انگلیس برداشته شود. حفاظت «بلاد اسلامیه و مسلمین از مداخلات اجانب و قید رقیت و اسارت» عمده ترین هدف علما بود. گفته شد به صولت الدوله قشقایی تلگراف شود تا در این امر همت گمارد. نتیجه این اقدامات به اطلاع کمیته سعادت استانبول رسید و از آنها هم خواسته شد همین اقدامات را در

استانبول انجام دهند(۱).

از سوی دیگر به دنبال اولتیماتوم انگلیس به ایران، کنفرانسی در شهر استانبول برگزار شد، و در آن سخنرانان نسبت به ایران احساسات دوستی بروز دادند و سرانجام نامه ای به ویلهلم دوم قیصر آلمان نوشتند و از او طلب کمک کردند. در این ایام آلمانها به دنبال امتیاز امتداد خط راه آهن خانقین تا قصر شیرین بودند. از طرفی نیکلای دوم با قیصر آلمان در پوتسدام ملاقات کرد، از بین مقامات روسی سازانوف بیشترین تمایل را بر گسترش مناسبات با آلمان داشت. آلمان ها امیدوار بودند با حمایت روسیه بتوانند امتیازاتی در ایران به دست آورند ضمن اینکه اذعان می کردند، آن امتیازات صرفاً اقتصادی خواهند بود و دولت آلمان از نقطه نظر سیاسی با روسیه مخالفتی نخواهد داشت.

این حوادث به نفع ایران و تمامیت ارضی کشور تمام شد و رقابت قدرت ها بار دیگر استقلال نیم بند ایران را برای مدتی تداوم بخشید. مذاکرات روس و آلمان موجب وحشت انگلیسی ها و باعث بحث های زیادی در لندن شد. در «کلوب تجدد» نطق هایی ایراد گردید و روزنامه منچستر گاردین آنها را به چاپ رسانید. ترولین و ادوارد براون مهم ترین سخنرانان آن باشگاه بودند. ترولین مسئله ایران را برای انگلیس دارای اولویت دانست. وی ابتدا شرحی از حمایت های انگلیس از مشروطه ایران بیان کرد و تذکر داد عداوت کنونی محصول سیاست خارجی کابینه لیبرال هربرت هنری اسکویت نخست وزیر بریتانیاست. او از قول تایمز نقل کرد ایرانیان آرزومند دوستی با آلمان هستند؛ و علت آن هم تغییر رویه دولت انگلیس در برابر تحولات ایران است. به دید او این تغییر محصول اندیشه سه تن است: ۱. سر آرتور نیکولسون معاون دائمی وقت وزارت امور خارجه، ۲. سر چارلز هاردینگ که اکنون ملقب به لقب لردی و فرمانفرمای هند شده است و ۳. سر ادوارد گری وزیر امور خارجه.

طبق این نظر علت تغییر رفتار انگلیس در برابر ایران، ظاهراً نا امنی راه هاست، به همین دلیل گمان می شود چون در ایران نظم داخلی وجود ندارد، پس مردم آن سامان بد و نفرت انگیزند و «مملکتشان را بایستی با روس تقسیم نمود». همین رویه از طرف

۱- همان، ش ۳۹، سه شنبه ۳ ذی حجه ۱۳۲۸، ۵ دسامبر ۱۹۱۰، «از نجف اشرف».

تایمز تعقیب می شود و در کشورهایی که از انگلیس بی خبرند این گمان تولید می شود که این دیدگاه متعلق به افکار عمومی آن کشور است. بر این اساس نخستین اشتباه بزرگ انگلیس تقسیم ایران به مناطق تحت نفوذ در سال ۱۹۰۷ بود. دومین اشتباه بزرگ آن دولت نیز همین اولتیماتوم است. اگر قشون هند وارد ایران شوند، دخل و تصرف روسیه در شمال ایران بیشتر و دامنه نفوذ آنها به تهران کشیده خواهد شد. اگر این امر تحقق پذیرد، دولت انگلیس پس از امن کردن راه های تجاری جنوب، باید آن ها را به دولت مرکزی ایران تحویل دهد. اما مسئله این است که با وضع کنونی دیگر دولتی وجود نخواهد داشت تا آن راه ها را تحویل گیرد. اگر این وضع ادامه پیدا کند انگلیسی ها به زور سرنیزه روس بیرون رانده خواهند شد. می بینیم کسانی که مدعی دفاع از مشروطه ایران بودند، در واقع این جنبش را بهانه ای برای حفظ منافع بریتانیا در ایران می دیدند تا حمایت راستین از حقوق ملت ایران.

ترولین اظهار عقیده کرد کاملاً مطمئن است که گری نمی خواهد ایران را تقسیم کند؛ گلادستون هم نمی خواست مصر را تصرف کند، لیکن می بینیم انگلیس از وقتی که وارد مصر شده تا حالا ـ بیرون نیامده است. اگر ایران تقسیم شود، بهترین مناطق نصیب روسیه خواهد شد و بخش کویری و ایلیاتی بیابانگرد آن به انگلیس خواهد رسید، این قضیه باعث بحران و اغتشاش در هند خواهد شد و افکار عمومی عثمانی و هند هم تحت تأثیر قرار خواهند گرفت. یعنی اگر انگلیس دیر بجنبد هند را هم از دست خواهد داد.

ادوارد براون هم در سخنرانی خود گفت جنبش ایران بیشتر ملی بوده است تا مشروطه؛ یعنی مردم می خواستند از تسلط بیگانه رها شوند. به نظر او روش فعلی هم برای ایران و هم برای انگلیس خطرناک است، به همین علت با اینکه وی هیچ گاه جزء محافظه کاران نبوده است، اما در انتخابات مجلس به آن حزب رأی خواهد داد؛ شاید وزیر امور خارجه بهتری بیاید و سیاست انگلیس را در ایران اصلاح کند. از نظر براون اگر محافظه کاران اکثریت پارلمانی را به دست آورند، آن گاه لیبرال ها در سیاست خارجی خود دقت بیشتری خواهند کرد؛ اما اینک که هیأت دولت عمدتاً لیبرال هستند چندان اعتنایی به رأی مخالفین نمی کنند. او خاطرنشان کرد در هیچ کشوری مثل انگلیس وزارت خارجه اینگونه خودسرانه عمل نکرده است و باید در آن وزارت خانه تحول اساسی ایجاد شود. براون گفت در مورد استقراض هم مذاکرات ایران با شرکت برادران

سلیگمن به نتیجه رسیده بود، اما به ناگاه سفارتین مداخله کردند و از کار انجام شده جلوگیری نمودند. براون روش دولت انگلیس را «ضداسلامی» خواند و مدعی شد این کشور به دنبال تجدید جنگهای صلیبی است، بدون اینکه تعصب مذهبی داشته باشد. از دید براون اینکه می گویند مطبوعات انگلیس لیبرال هستند، «به کلی غلط است»؛ تنها روزنامه ای که بیش از همه به اندیشه آزادی متکی است، «روزنامه منچستر گاردین می باشد». به قول او تمام تلاش دولت صرف حفظ ائتلاف با روس است؛ در حالی که بدترین و منافق ترین دولت ها، دولت روسیه است. اکنون هم هر لحظه احتمال دارد روسیه با آلمان ائتلاف کند و در ازای شرایطی بهتر، انگلیس را به حال خود رها نماید(۱).

اگر انگلیسی ها و مدافعین ایرانی آنان از موضع حفظ منافع بریتانیا در کشور و منطقه و نیز از سر عداوت با روسها با اولتیماتوم انگلیس مخالفت می کردند، مراجع از موضع حفظ ایران این اعتراضات را رهبری می کردند. در اول ذیقعده ۱۳۲۸ آیات مقیم نجف در اعتراض به اقدامات دولت انگلیس تلگرام زیر را برای سفارت آن کشور در تهران ارسال کردند:

بسم الله الرحمن الرحیم. طهران توسط سفارت جلیله دولت فخیمه انگلیس به دربار و دولت فخیمه انگلیس. بعد از تقدیم مراسم و احترامات شایان از مقام منیع معروض می داریم:

همیشه قاطبه ملت ایران عمدتاً و مقام ریاست روحانیه بالخصوص بمراتب عدالت خواهی و آزادی پروری و حق پرستی از دولت معظم مستظهر و کاملاً امیدواری داشتیم که دولت فخیمه روس را از این تشبثات و مداخلات ناحق که در محو آزادی و استقلال ایران نموده اند منصرف و جلوگیری خواهند فرمود، هرگز گمان نبود از دولت حق پرست آزادی خواه که در اقطار عالم خود را به طرفداری حقوق نوع بشر معرفی فرموده اند مسلک قدیم قویم خود را از دست داده در محو آزادی و استقلال ایران با دولت روس همدست شوند و نظیر معاملات روس در شمال ایران را نسبت به جنوب ایران درصدد برآیند.

ملت تازه بیدار ایران که به جهت مدافعه از حقوق وطنیه و گسیختن زنجیر اسارت

۱- همان، سه شنبه ۳ ذی حجه ۱۳۲۸، ۵ دسامبر ۱۹۱۰، «مسئله یادداشت انگلیس ها».

و خلع طوق رقیت سلطنت قدیمه خود این همه خونها ریخته و قربانی ها کرده و خانمانها بر باد داده تا جان در بدن دارد به رقیت اجانب تمکین نخواهد کرد و در بذل بقیه نفوس و اموال در طریق حفظ استقلال مملکت که اولین وظیفه دینیه مسلمین است حاضر و مهیا خواهد بود.

مقام ریاست روحانیه اسلامیه هم در دفاع از حوزه مسلمین از هر نحو اقدامی کوتاهی نخواهد کرد، برای اطمینان خاطر ملت ایران و تعیین وظایف اسلامیه در حفظ حدود [و] ثغور مملکت لازم گردید که اولاً ـ اولیاء امور دولت فخیمه انگلیس را از متابعت اعمال حق شکنانه دولت روسیه و تشبثات غیرقانونی منصرف نماید و از مقام حق پرستی و آزادی و عدالت پروری آن دولت فخیمه درخواست نماید در چنین موقع که ملت تازه بیدار ایران برای ترتیبات اساسیه خود به همان گرفتاریهایی که ملت و دولت فخیمه انگلیس هم در ابتدای تأسیس مشروطیت خودشان ابتلا داشتند دچار است، اگر مساعدت و اداء حق جوار نمی فرمایند لااقل ملت ایران را از مقاصد ملیه خود عائق و شاغل نباشند و دولت بهیّه روس را از این اقدامات و مداخلات ناحق که تمام هم رجال ایران را مصروف به دفع تشبثات ظالمانه خود نموده منصرف فرمایند، جوی خون شدن ایران و لکه دار شدن عالم انسانیت را روا ندارند.

از نجف اشرف با احترامات صمیمانه تقدیم شد. رؤسای روحانی اسلام علماء نجف اشرف. الاحقر عبدالله مازندرانی، الاحقر محمدکاظم خراسانی(۱)».

تلگرام دیگری هم خطاب به عموم «امرا و سرداران عظام و رؤساء عشایر و ایلات و طبقات ملت ایران» صادر شد:

طهران. مجلس محترم شورای ملی شیدالله تعالی ارکانه، توسط هیأت معظمه مجتهدین عظام دامت تأییداتهم.

عموم امراء و سرداران عظام و رؤساء عشایر و ایلات و طبقات ملت ایران را به سلام وافر مخصوص می داریم، در این موقع خطرناک که دشمنان دین اسلام اغتشاشات داخلیه مملکت را بهانه نموده از جنوب و شمال به محو استقلال ایران

۱- ایران نو، سال دوم، ش ۴۴، ۹ ذی حجه ۱۳۲۸ ق، ۱۱ دسامبر ۱۹۱۰، «تشبثات دیانت کارانه مقام روحانیت».

و هدم اساس مسلمانی حمله آور شده اند، البته حمایت از حوزه مسلمین و تخلیص ممالک اسلامیه از تشبثات صلیبیان فریضه ذمه قاطبه مسلمین و متدینین و اهل قبله و توحید است و ابقاء آن اغتشاشات علاوه بر تمام مفاسد دینیه و دنیویه آن چون موجب استیلاء کفر و ذهاب بیضه اسلام است لهذا محاربه و معانده با صاحب شریعت مطهره علی الصادعها الصلوه و السلام؛ بر تمام طبقات ملت لازم است که تخلیص ممالک اسلامیه از تشبثات اجانب با دولت موافقت نموده بدنامی و لعن ابدی محو اسلام را به وسیله رقابت و نفاق های داخلی و اغراض شخصیه و جنگ های خانگی بر خود روا ندارند. انشاءالله تعالی والسلام علیکم و رحمت الله و برکاته. عبدالله مازندرانی، محمدکاظم الخراسانی(۱)».

از فرامین مراجع حمایت های زیادی به عمل آمد. از آن جمله شیخ خزعل ضمن ارسال تلگرامی از خوزستان خطاب به مجلس، وضع کشور را آلوده به غرض و اشتباه کاری خواند. او خاطر نمایندگان را به این نکته جلب کرد که برای اینکه بهانه به دست خارجی داده نشود، در انتظام امور خوزستان غفلت نمی ورزد؛ و «غیر از این هر کس به غرض یا اشتباه کاری حضور مبارک وکلای مجلس مقدس و اولیای دولت علیّه عرض کند خلاف و غرض بدانند، اوامر مطاعه را مترصدم(۲)».

صولت الدوله قشقایی هم توضیح داد «نقایص و مفاسد وطن عزیز» را در طول شانزده ماه گذشته با صدای رسا و جانفرسا کراراً تذکر داده است، اما «خائنین ملک و ملت اعتنایی نکرده اند تا کار به اینجاها کشید». او انتخاب اشخاص لایق و بی غرض را برای کابینه جای شکر گزاری دانست تا دفع مفاسد و دفع نقایص نمایند و «خادمان وطن را مأیوس از خدمتگذاری نشناخته دچار هزار گونه مشکلات نسازند و یکی از نتایج عمده حاصله این است که [بهانه و] وسیله انگلیسی ها عدم امنیت طریق شیراز به بوشهر بود، این فدایی وطن تعهد نموده، تأمین داد و در حقیقت قطع وسیله و رفع بهانه نموده و امیدوار است که فضل خداوند و موافقت کابینه محترم در جنوب ایران امنیت را قیام و خدمات عمده را عرصه مشهور سازند(۳)».

۱- همان جا

۲- مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره دوم، ۲۱ ذی حجه ۱۳۲۸.

۳- همان منبع، همان جلسه.

صولت الدوله آمادگی خود را تا آخرین دقیقه برای فداکاری اعلام کرد. مجلس به نوعی آرامش دست یافته بود و کسانی که تا دیروز به کمتر از خلع روحانیان از مداخله در امور سیاسی رضایت نمی دادند، اکنون حداقل به ظاهر در پشت سر آنان گرد آمده بودند، این نشان می داد هیچ قدرت دیگری غیر از روحانیت طرفدار مشروطه در آن روز، توانایی برقراری انسجام و وحدت ملی کشور را ندارد.

اوایل سال ۱۳۲۹ صولت الدوله قشقایی به دایی خود حاجی محمدکریم خان وکیل قشقایی در مجلس تلگراف کرد که از قرار معلوم «فرقه معلوم الحال» یعنی دمکرات، در مجلس شورای ملی نسبت به حاجی آقا وکیل فارس سوء ادب کرده اند: «بله این فرقه نمی خواهد به غیر خودشان وکیل آگاه لایقی باشد. اهالی فارس عموماً و ایل قشقایی خصوصاً در حمایت و طرفداری حاجی آقا مجدّانه اقدام دارند، هرگز راضی نمی شوند نسبت به ایشان بی احترامی شود. خوب است در این موقع که بنده مشغول نظم این صفحات هستم بیش از این اسباب دلسردی مرا فراهم ننمایند(۱)». به زودی به دلیل شرایط بین المللی مثل تهدیدهای آلمان از سویی و وحدت ملی از سوی دیگر خطر تجاوز انگلیس رفع شد. اما به محض اینکه آرامش به منطقه بازگشت باز هم روشنفکرنمایی ها علنی گردید. بار دیگر به جای سخن گفتن در مورد مصالح ملی و حقوق مردم به شعارهایی بسنده شد که ضامن اجرایی نداشت.

نسبت شریعت و مشروطه

نسبت شریعت و مشروطه

دمکرات ها که در فصول آینده درباره آنها بیشتر بحث خواهیم کرد، بانیان اصلی بحران سیاسی، بعد از آرامش نسبی در کشور بودند. یکی از اصول مسلکی حزب دمکرات جدایی دین و سیاست از یکدیگر بود. اعتدالی ها معتقد بودند این عقیده مثل سایر موارد مرامنامه های احزاب سیاسی، از اروپا به آسیا سرایت کرده و اغلب آنها هم ترجمه تحت اللفظی قوانین اروپاست. اعتدالی ها می گفتند دمکرات ها روحانیت و فقه اسلامی را در ردیف تعلیمات انجیل و تلقینات کلیسا قرار داده و به این ترتیب خبط عظیمی مرتکب شده اند. به همین سیاق مخالفت آنان با حضور پنج

۱- خاطرات عین السلطنه، ج۵، ص ۳۳۱۹.

تن مجتهد در مجلس ناشی از همان خطاست. منشأ اختلاف عقیده درباره نسبت دین و سیاست، مسئله وضع قانون شناخته شد. در توضیح می گفتند قانون سه شرط دارد: نخست «وجود مصلحت و فقدان مضرت»؛ یعنی قانون باید برای عامه مردم نافع باشد. به همین دلیل در بسیاری موارد قوانین نسخ می شوند، زیرا تجربه نشان می دهد آن قوانین نافع نیستند، بلکه مضرند. دومین مسئله مهم در قانون گذاری، مخالفت نداشتن قانون با عادات و اخلاق عمومی است. همچنین قانون باید به «حیثیات ملیّه و محلیّه» نزدیک باشد. پس وضع قانون به نسبت اختلاف اخلاق و عادات ملل، متفاوت است. در قانون گذاری تنها جایی نسبت به عادت، بی تفاوتی یا ابراز مخالفت می شود که بر خلاف «قوانین طبیعیه» باشد. مثلاً اگر ملتی عادت به آدم خوردن داشته باشد، چون این عادت ظلم است و طبیعت، ظلم را منع کرده است، نباید به آن رسم اعتنا کرد و باید به سرعت آن را رفع نمود.

سومین شرط در قانون گذاری، مخالفت نداشتن قانون با مذهب رسمی و دین اکثریت ملت است. هر قانونی که ضد دیانت باشد قانونیت ندارد و باطل است. احکام مذهب مسیح غالباً راجع به عبادات یا اخلاق یعنی امور اخروی است و در مسائل اجتماعی مثل معاملات و عقود و ایقاعات و حدود و دیات، احکام چندانی وجود ندارد. در قرون وسطی که قدرت در دست روحانیت کلیسا بود، در مسائل سیاسی و اجتماعی به قوانین موضوعه سابق که یونانی ها و رومی ها وضع کرده بودند، رجوع می کردند.

لیکن اسلام در امور راجعه به عبادات، اخلاق، اجتماعات، معاملات و سیاسات قانون دارد. کتب فقهی مجموعه ای است از احکام لازمه انسانی که در آنها ابتدا عادات مثل نماز و روزه و حج، خمس و زکات مورد بررسی واقع شده اند. خمس و زکات حکم مالیات موضوعه دارند و به سیاست ربط پیدا می کنند. دیگر احکام فقهی مربوط به بیع، صلح، ربا، خیارات، نکاح و امثالهم است. دسته سوم موضوع بحث ایقاعات هستند، مثل طلاق و خلع و امثالهم. چهارم ارث و میراث و پنجم حدود و دیات و ششم، بیان حلال و حرام از خوردنی ها و آشامیدنی ها و هفتم قضاوت و محاکمات.

پس شریعت اسلام در هر چیزی نظر دارد و حکم هر چیز را معین کرده است. در این باره دو موضع می توان اتخاذ کرد: یا قائل شدن به تفکیک دین و سیاست و

وضع قانون طبق صلاح وقت، فارغ از موافقت و مخالفت با مذهب؛ و یا عکس آن. طبق نظر اول باید محاکم شرعی را برچید. زیرا قضاوت «یکی از امور سیاسی مملکت است». انحلال محاکم شرعی با اصل ۷۱ قانون اساسی تعارض داشت، زیرا طبق آن اصل قضاوت در امور شرعیه با عدول مجتهدین جامع الشرایط بود. نتیجه دیگر تفکیک روحانیت از سیاست، اسقاط بخش اعظم فقه اسلامی است. زیرا جزء کوچکی از فقه مربوط به عبادات است و جزء اعظم مربوط به معاملات و ایقاعات و حدود و دیات و قضاوت است. حتی در مصر و عثمانی قوانین شرع تحت نظر مفتی الازهر یا شیخ الاسلام بود و ملاحظه انطباق و عدم انطباق قوانین موضوعه با شرع مطرح در نظر گرفته می شد. حال حزب دمکرات باید صریحاً نظر خود را در مورد فقه اسلامی ارائه کند. البته تا آن زمان حزب عملاً نشان داده بود مخالف حضور مجتهدان در مجلس و استقلال قوانین موضوعه از احکام شرع است(۱).

در ادامه شیخ محمدحسین یزدی مقاله ای در روزنامه مجلس منتشر کرد. او نوشت گلادستون ها، چون به دقایق احکام اسلام آشنا نیستند، تصور می کنند قانون اسلام مانع از ترقی و تمدن است. به قول یزدی با قوانین دینی دو گروه مخالفند: نخست کسانی که طرفداران «ارتجاع» لقب گرفته و با در پیش گرفتن مکتب گلادستون(۲)، راه عوام فریبی می پیمایند و با رفتار خود نشان می دهند اسلام با ترقی و تمدن مخالف است. دوم کسانی که در عوض پاسخ گفتن به «مرتجعین» با شکلی دیگر همان منطق را که منافات داشتن اسلام با ترقی است، عرضه می کنند(۳).

یزدی معتقد بود قوانین اسلام مدافع مساوات و هدف آن «سعادت ملت» است. با همان قوانین بود که در عرض سی سال اسلام عالم را مسخر کرد و «مساوات و برابری تام که اندیشه بشر از تصور آن قاصر بود» به بوته اجرا گذاشته شد. اگر امروز یک صدم آن «مساوات تام و اقتصاد در معاش معموله در صدر اسلام» اجرا

۱- مجلس، سال چهارم، ش ۱۰۲، سه شنبه ۲۲ جمادی الثانی ۱۳۲۹، ۲۱ ژوئن ۱۹۱۱، «تفکیک قوت سیاست از روحانیت».

۲- گلادستون از نخست وزیران انگلیس در نیمه دوم قرن نوزدهم بود.

۳- مجلس، سال چهارم، ش ۱۰۱، شنبه ۱۹ جمادی الثانی ۱۳۲۹، ۱۹ ژوئن ۱۹۱۱، «لایحه آقای آقاشیخ محمدحسین یزدی».

شود، همان «ترقیات محیرالعقول» به دست می آید. تمدن ربطی به شرب خمر و زنا و آلات طرب ندارد، زیرا «تمدن ناشی است از نقطه نظر عقلی؛ و شهوت رانی از نقطه نظر شهوی». پس منع از آزادی مطلق منافی تمدن نیست، زیرا «فقط چیزی که منافی با تمدن است آزادی در امری است که به غیر برخورد». تضییقات شرعی برای خیرخواهی و یک چشم دیدن افراد بشر و اتحاد عمومی است، یعنی هدف هدایت بشر در مسیر «سعادت» است.

احکام شرعی برای حفظ حقوق انسانهاست و در سایه آن حریت و مساوات به اندازه ای است که هنوز هیچ ملتی به آن نائل نشده است. بعلاوه «چون حکیم علی الاطلاق به تمام موانع و عوائقی که به وسیله اختلاف کلمه امت و استبداد ولاه امر و غیبت امام و فتور روح دیانت و تقاعد همه طبقات از تکالیف مقرره و تضییع امر به معروف و نهی از منکر و استیلاء دشمنان اسلام که به بهانه حفظ حقوق بشری مانع از اجرای بعضی احکام شرعیه خواهند شد و بالاخره به آنچه امروزه ملت را گرفتار ساخته به علم ازلی واقف و عالم بود، لذا دین قویم اسلام را به طوری بر اساس محکم استوار فرمود که تا قیامت پایدار بماند و امور روحانی و سیاسی معتقدین آن را الی الابد کفالت کند و از هر نوع تزلزلی محفوظ ماند. احکام ثانویه عذریه مقرر فرمود از قبیل اباحه محظورات در موقع ضرورت و لزوم تقدیم اهم بر مهم و وجوب دفع افسد به فاسد که به رعایت همین دقیقه سایر شرایع منسوخ و قوانین اسلام ابدی و لاینسخ خواهد بود».

پس ترقی ایران بدون تشبث به احکام اسلام و تکیه به مذهب رسمی «ممتنع است». مخالفین کسانی دانسته شدند که مالیات مسکرات وضع می کنند، شرابخانه ها را علنی می سازند، فواحش و منکرات را رواج می دهند، اشخاص معروف به «فساد عقیده» را در ادارات مصدر امور مهم قرار می دهند، آدم می کشند، حکم قصاص را انکار می کنند و ضروریات دین را منکر می شوند. اینها سلسله علما را «میکروب مملکت» می خوانند، همت خود را صرف دفع نفوذ آنها می کنند، روحانیان «قوای میته» لقب داده می شوند، عدم دخالت آنها در امور سیاسی را اصل عمده مرام خود قرار می دهند و با مؤسسین مشروطه ضدیت می نمایند. اینها «درصدد اعدام» و نفوذ

علما هستند و افترا و اتهام به آنان را مقدس می شمارند(۱).

این جماعت قصد دارند تنفر عمومی ایجاد کنند. ایران را پاریس تصور می کنند و با خیال هدم اساس مذهب «که امروزه با ذهاب مملکت توأم» است، به تلقی دینی مشروطه می تازند. اکثریت مردم ایران طرفدار قوانین اسلامی اند، اقلیت هم باید از آنان پیروی کند ا گرنه تفاوتی با مستبدین ندارد، با این تفاوت که استبداد فردی «فقط حق حاکمیت ملت» را پایمال می کرد و اغتشاش و هرج و مرج برپا نمی کرد حال آن که اینان هم حقوق مردم را زیر پا می گذارند و هم هرج و مرج تولید می کنند. علاوه بر این با استبداد فردی، عده ای معدود از حکام ظالم بدنام می شدند و «ملیت ملت محفوظ بود»، اما با این اغتشاش، ملیت یعنی مذهب هم نابود خواهد شد. اگر به عنوان مشروطه، «آزادی عریض و طویل» اجرا شود، ملت ایران به دلیل هرج و مرج در تمام دنیا به عدم قابلیت و محتاج به «قیمومیت» معرفی می شود.

بین هیأت نظارت کننده و قانون گذاری منافاتی وجود ندارد ضمن اینکه بدون آن هیأت، قانون گذاری ممکن نیست؛ زیرا «احکام اولیه» لازم الاجراست و «احکام ثانویه عذریه» هم با حکم آن هیأت اجرا خواهد شد. احکام اولیه، به مثابه قوانین دائمی مملکتی هستند و احکام ثانویه قوانین موقت. اگر اجرای احکام اولیه با مانع و محظور مواجه شد، «به حکم اسلام» احکام ثانویه اجرا می گردد و اگر مانعی محقق نشد، همان احکام اولیه اجرا می گردد. اگر کسی تصور کند هیأت نظارت کننده از روی دشمنی با آب و خاک یا مخالفت با ترقی «عنوان مخالفت با شرع و حکم اولی را آلت قرار داده مانع از قانون گذاری باشند» مسلم است هر فردی در هر چیزی که بیشتر شریک باشد محبت او به آن چیز بیشتر می شود(۲). پیام مقاله واضح بود: روحانیون را در امر مشروطه مشارکت دهید آنان هم به این نظام علاقه مند خواهند شد، به آنان در امر قانون گذاری اجازه دهید تا به این مقوله خوشبین شوند.

از سوی دیگر بقاء مملکت اسلامی بدون مشروطیت ممکن نیست. پس علاقه علما به مشروطه بیش از دیگران است. تازه میدان استدلال در باب «تنبیه بر اشتباه در

۱- همان، ش ۱۰۲، سه شنبه ۲۲ جمادی الثانی ۱۳۲۹، ۲۱ ژوئن ۱۹۱۱، «تفسیر اصل دوم قانون اساسی».

۲- همان، ش۱۰۳، پنج شنبه ۲۴ جمادی الثانی ۱۳۲۹، ۲۳ ژوئن ۱۹۱۱، «تفسیر اصل دوم قانون اساسی».

حکم اولی» همیشه باز است و می توان با ادله نظر خود را به کرسی نشاند. با وجود هیأت پنج نفری، قانون متزلزل نخواهد شد، زیرا در غیبت آنهـا هر وقت ممکن است قـانون را مخالف شـرع خوانـد، این امر یا به دلیل اختلاف نظر یا «عـدم احراز موضوع حکم عرضـی» خواهد بود. اما با تصویب این هیأت، قانون گذاری موضوعیت پیدا می کند. باید دانست «الزام به حکم عذری» یا همان احکام ثانویه محـدود است به مقدار ضـرورت، یعنی اینکه نمی توان ضـرورت را بهانه کرد و رشـته احکام ثانویه را با اغراض شخصـی تـا همه جـا امتـداد داد: «مثلاً- توقف حفـظ حوزه اسـلامیه و امنیت بلاـد و رفاه عباد بر وضع مالیات و تشـکیل ادارات به حکم ضرورت، مجوز وضع و اخذ مالیات برای نان اشخاص نخواهد بود».

شرط اعتماد به هیأت نظارت کننـده دیانت و امانت آنهاست. یعنی ابتـدا امانتداری آنان فرض و مسـلم گرفته می شد و آن گاه بر همین مبنای کاملاً ذهنی، از تصمیمات هیأت نظارت کننده حمایت به عمل می آمد و به آن عده اختیارات تام داده می شد. از سویی گفته می شـد هیأت نظارت کننـده و نمایندگان در امری که باید اجرا شود اما به واسـطه اخلاق و عادات ملت ممکن الاجرا نیست، از مراجع تقلیـد ضـرورت اجرای آن را می طلبنـد تا افکار مردم برای پـذیرش قانون حاضـر شود و بتوان قانون را اجرا کرد: «پس طرفـداران حقوق بشـری از بیگـانه و خویش در این موارد شایسـته نیست که به بهـانه حفـظ حقوق بشـری حق شکنانه تضییع حقوق بشری نمایند و مجلس نظار را دچار محذورات سازند و آزادی و حریت این ملت را متزلزل کنند(۱)».

در چنین فضایی با اینکه دمکرات ها دست از تنـدروی خود برنداشـته بودنـد و هر روز بحرانی جدیـد ایجاد می کردند، اما بار دیگر براون در صدد وساطت برآمد تا از قدرت مراجع برای بازگشت آنان به صحنه سیاسی استفاده نماید. ادوارد براون در ۲۷ جمادی الثانی ۱۳۲۹ نـامه ای بـا عنوان «محرمـانه» از کمبریـج به نجف ارسـال کرد تا توسط میرزا عبـدالرسول یزدی به آخوند خراسانی داده شود. این نامه در پاسـخ مکتوبی از آخوند نوشـته شده بود. نامه آخوند هم در جواب عریضه ای از ادوارد براون درباره سیاست روس و انگلیس در ایران ارسال شده بود که پیش تر به آن

۱- همان، ش ۱۰۴، شنبه ۲۶ جمادی الثانی ۱۳۲۹، ۲۵ ژوئن ۱۹۱۱، «تفسیر اصل دوم قانون اساسی».

پرداختیم. آخوند ضمن ارسال نامه ای برای براون از او خواسته بود گاه گاهی عریضه ای بنویسد. براون هم در این عریضه از اقدامات آخوند برای مهار تشنج در فارس قدردانی کرد و اعلام داشت جمیع مسلمانان خصوصاً مسلمانان هند و حتی اتباع بریتانیا نسبت به سیاست های دولت خود زبان به شکوه و شکایت گشوده اند. او هشدار داد ادامه اختلاف بختیاری ها و قشقایی ها بسیار مضر خواهد بود، فتنه انگیزی و غارتگری قبایل کهگیلویه خصوصاً بویراحمدی ها عواقب وخیمی خواهد داشت، خصوصاً تعرض به تجار انگلیسی، زیرا در آن صورت بهانه برای دخالت در امور ایران گشوده خواهد شد.

براون از آخوند خواست از نفوذ کلام خود استفاده کند و این قبایل را به آرامش بخواند. او خبر داد عده قشون روسیه در تبریز کاهش یافته و بیشتر از سیصد تا چهارصد سرباز روس در آنجا اقامت ندارند، نیز روس ها عمارت هایی که در قزوین ساخته بودند، تخریب کرده اند و چوب و سنگ آن بناها را هم فروخته اند:

والاحضرت نایب السلطنه با کمال حکمت و مدارا رفتار می کند، ولی یکی از مخبرین انگلیسی که خیلی ایران دوست است و خوب بر بواطن امور واقف است خیلی اظهار تأسف می کند که اشخاصی مستعد و وطن پرست و عاقل و مجرب که اگر عیبی دارند منحصرست به تندروی که آن هم از کثرت حب الوطن و تنفر از مدارا با اهل ظلم ناشی است، خارج از کارها باشند خصوصاً جناب میرزا حسینقلی خان نواب که سابقاً وزیر امور خارجه بود تا به واسطه مقاومت با روس ها و شجاعتی که روبروی آنها به خرج داده بود، آخر مجبور شد استعفا بکند(۱) و مخبر روزنامه تیمس محرمانه به مخلص نوشته بود که در شجاعت و همت کارکنی و درست گویی و درست کاری عدیم لمثال بود و حیف که چنین شخصی از اجزاء حکومت نباشد، ولی مطمح بغض و استکراه دولت شمالی گردید و اینها در زوال او کوشیدند(۲).

مطلب دیگر در مورد تقی زاده بود که آن ایام در اسلامبول می زیست. براون تقاضا

۱- ۴ ذی حجه ۱۳۲۸، نواب از وزارت خارجه استعفا داد.

۲- یادگار، سال اول، ش ۲، مهرماه ۱۳۲۳، ص ۴۹، مقاله: «مکتوب مرحوم ادوارد براون...».

کرده بود آخوند او را از کنج عزلت رهایی بخشد. اگر چه شایعه تکفیر تقی زاده که سر زبانها بود تکذیب شد، اما او را از عزلت خارج نکرد. براون توصیه کرده بود تقی زاده روابط خود را با مراجع بیشتر کند و تقی زاده هم سوگند یاد کرده بود گناهی مرتکب نشده است که مستوجب آن وضع باشد و اگر هم خطایی کرده خلوص نیت خود را کفاره آن خطا قرار می دهد: «از خداوند می خواهیم که مصائب ایران را کم کرده بر بلایای شخصی من بیفزاید و با بدبختی ابدی من نجات ایران را فراهم نماید(۱)».

در سوم رجب همان سال آخوند به براون پاسخ داد. مکتوب به خط میرزا عبدالرسول یزدی بود و از براون با عنوان «حضرت العالم الفاضل دکتر ادوارد براون دامت افاضاته و فضائله» یاد شده بود. آخوند یادآور شد تلگراف های لازم را برای ساکت کردن عشایر ارسال کرده است، «از بابت وزیر خارجه سابق آقای حسینقلی خان نواب و آقای تقی زاده و سایر دوستان صمیمی ایران، ریاست روحانی کاملاً مطلع است و خیرخواهی و خدمات آنها را مسبوق است». این تغییرات لازمه قهری زمان انقلاب دانسته شد، زیرا خادم با خائن خیلی زود مشتبه می شود، «مقام روحانیت هم که مداخله در این جزئیات را در عهده ندارد، مع ذلک امید است که به زودی تمام امورات تدارک شده کارها به اشخاص لایق سپرده شوند(۲)». به احتمال قریب به یقین این نامه در زمره آن مکتوباتی است که از طرف آخوند جعل می شد. مهر آخوند در اختیار همین میرزا عبدالرسول یزدی بود؛ پس احتمال جعل سند بعید نیست. مراجع نجف با نواب و تقی زاده اصلاً میانه ای نداشتند و بخش مهمی از مشکلات آنان ناشی از مواضع این دو بود. چگونه ممکن بود آخوند اظهار کند در مسائلی مثل مشکلات تقی زاده و نواب دخالتی ندارد، حال آنکه حکم «فساد مسلک» تقی زاده را خود او داده بود و بعد از آن حکم، وی ناچار به خروج از ایران گردید.

موضوع دیگر اینکه در آستانه ماه رمضان ۱۳۲۹ق بار دیگر تلگراف هایی از قول مازندرانی و خراسانی مبنی بر وجوب جهاد علیه محمدعلی میرزا منتشر شد. برخلاف پندار رایج، مراجع نجف به اندازه ای در حمایت از مشروطه جدی بودند

۱- پیشین، ص ۵۰.

۲- همان، ص ۵۱.

که عـده ای آنهـا را مورد انتقـاد قرار می دادنـد. زیرا انتظار نداشـتند بعـد از آن همه فجایعی که به نام مشـروطه روی داده بود مراجع باز هم از این نظام سیاسـی حمایت کننـد. بسـیاری در صـحت این تلگراف ها شک می کردنـد و اینک عده ای به آنها ایراد می گرفتنـد که «این آقـای خراسانی و مازنـدرانی ایران را به باد دادنـد. خودشان راحت، اما پـدر مردم را دست خط های آنهـا بیرون آورد، خون تمـام این مسـلمان هـا به گردن آنهـاست. متصـل حکم جهـاد یعنی سه سـال است می دهنـد، پس چرا خودشـان تشـریف نمی آورنـد که در رکـاب ظفر انتساب ایشان جهاد شود». بسـیاری از کسانی که «این احکامات را راست یا دروغ برای پیشـرفت کار خودشان منتشـر می دارند اصلاً عقیده ندارند مذهب اسلام را دین رسمی خود؛ و یک مسلکی دارند که تعقیب می کنند». مراد عین السلطنه در اینجا دمکرات ها بودند.

استدلال می شد جهاد در رکاب امام و دوره غیبت آن حضرت شرایطی دارد که در تمام کتب فقه موجود است، «ما هیچ جهاد مسـلم با مسـلم را نه شـنیده و نه خوانده ایم». گفته می شد ایرانی ها با عثمانی، ترکسـتان و خودشان جنگیده اند، طرفین جنگ هم مسـلمان بوده انـد، امـا هرگز عنوان جهـاد به این جنگ ها داده نمی شـد؛ «حالا می خواهنـد یک کلاه شـرعی هم سـر این محاربـات غیرمشـروع بی معنی بگذارنـد، خیلی مزه دارد». عـده ای می گفتنـد اگر این جنـگ ها، جهاد فی سبیل الله و جهاد با کفار است، «پس چرا خودشان مقـدمه الجیش این مجاهـدین واقع نمی شونـد که اجر دنیا و آخرت برده جزو مجاهـدین بدر و احد محسوب شوند و دور دور نشسته و احکامات صادر می کنند مثل پهلوان های بیرون گود!»

انتقـاد می شـد اگر با نطق، لایحه، روزنامه، انتباه نامه و تلگراف، مملکت داری ممکن بود، دولت آلمان آنهمه قشون نگه نمی داشت و دولت انگلیس آن همه کشتی نمی ساخت. هر وقت نزاعی در داخل یا خارج اتفاق می افتاد، یا سـخنرانی می کردند، یـا اعلامیه منتشـر می نمودنـد، چهـار کلمه هم در روزنـامه می نوشـتند و مسائـل حل و فصل می شـد: «مملکت داری علم می خواهد، پول و قشون منظم. از قدیم هم کهنه پرست های ما گفته اند:

به دو چیز گیرند مر مملکت را

یکی زعفرانی یکی پرنیانی

یکی زر به نام ملک برنبشته

دگر آهن آب داده یمانی(۱)»

با وجود این انتقادها، مراجع نجف همچنان بر دفاع از مشروطه مصرّ بودند. در همین چارچوب آخوند خراسانی مکتوبی برای نایب السلطنه و مجلس ارسال کرد. در آن نامه مجاهدات و زحمات چند ساله مردم برای استحکام اساس مشروطه و «برای حفظ استقرار مملکت اسلامی، ترویج شریعت و شرع اسلام و دفاع [علیه] ظلم و بسط عدل و امر به معروف و نهی از منکر و ترفیه حال رعیت» شناخته شد. گفته شد عده ای این مطالب را از لوازم مشروطیت می دانند، لیکن متأسفانه به واسطه سوء استفاده و «داخل بودن اشخاص سفیه در امور مملکت» و اعمال و اغراضی معین، تاکنون نتیجه ای از مشروطه عاید مردم نشده است. نتیجه مشروطه مطلوب نبوده و باعث تنفر عمومی گردیده و «مشروطیت را بدنام» نموده است. تمام این «مفاسد» از طریق تلگراف و نامه برای اولیای دولت و وکلای ملت توضیح داده شده؛ اما همه به مسامحه برگزار گردیده است:

در مقام اصلاح مفاسد و تدارک مافات برنیامدند، دفاع و نهی اکید از منکرات و کفریات نفرمودند عاقبت وخیم خواهد بود، آنچه در عهده داشتم اعلام نموده که عندالله تعالی مسئول نباشد انشاءالله روابط بین دول و ملل را از دست ندهند تا در سایه استقلال، مملکت اسلامی محفوظ بماند(۲).

مناقشه ها درباره لایحه انتخابات

مناقشه ها درباره لایحه انتخابات

درگیری اعتدالی و دمکرات، به ویژه در صحن مجلس، که بسیاریشان بیهوده بود، عده ای را به این صرافت انداخت که برای دوره های آینده تدبیری اندیشند و مقرراتی برای انتخاب شوندگان در نظر گیرند. در جلسه پنج شنبه ۲۵ شوال ۱۳۲۹، درباره کسانی که قانوناً می بایست از انتخاب شدن محروم شوند بحث مهمی درگرفت. طبق لایحه انتخابات «مقصرین سیاسی که بر ضد حکومت و استقلال مملکت اقدام کرده اند» از حق انتخاب کردن و انتخاب شدن محروم شدند.

۱- روزنامه خاطرات عین السلطنه، ج ۵، صص ۹۹-۳۴۹۸.

۲- مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره دوم، یکشنبه ۲۱ شوال ۱۳۲۹.

حـاج سـیدابراهیم از وکلای اکثریت گفت نبایـد موادی را قانونی کرد تا بهانه به دست مغرضـین دهـد و عـده ای بر اساس آن بهانه ها اعمال غرض نماینـد، «بلکه اصولاً نبایـد این عبارات را بنویسـیم». او خاطرنشان نمود این بند از قانون جمع کثیری را از شرکت در انتخابات محروم می کند. بعلاوه حدود و مجازاتی که برای مقصـرین سیاسی وضع می شود، نباید زیاده بر مجازاتی باشـد که دولت در حق آنها اعمال می کنـد. پس «بعد از آنکه آن مجازات و حدود درباره آنها جاری شد یا دولت عفو کرد، آنها را از حقوق مـدنی محروم نمی کنـد، نمی گویـد شـما از افراد این آب و خاک نیستیـد و ما نباید که کاسه از آش گرم تر بشویم و از آن دولتی که حافظ مملکت و مشروطیت باشد نباید ما سخت تر و تندتر باشیم».

سیـدابراهیم نتیجه گیری کرد اگر گفته شود کسانی که «در مـدت انقلابات» خلاف مشـروطه اقـدامی کرده انـد از حق انتخاب محرومنـد، بسـیاری از اهل مملکت محروم می شوند و بهانه برای اعمال غرض جهت حذف رقیب مهیا می گردد. ذکاءالملک فروغی پاسـخ داد اگر کسـی جرمی مرتکب شـده و مجازات شده باشد «دیگر تطهیر نمی شود». حاج شـیخ اسدالله گفت همین مطلـب فروغی خـود دال بر این است که اسـباب غرض ورزی از بین نمی رود، در نزد چه مقـامی بایـد اثبـات شـود فردی علیه مشـروطه اقدام کرده است؟ زیرا برخی اشخاص به دلیل نظرات شخصی، ممکن است به فردی نسبت ناروایی بدهند. این نسبت می تواند صرفاً به دلیل یک اختلاف نظر جزیی باشد و در هیچ محکمه ای اثبات نشده باشد، «این است که ممکن است نسبت اقـدام به یـک نوع از مخـالفت به یـک کسـی بدهنـد، در حـالی که آن بیچـاره در کمـال خوبی همراهی بـا این اساس کرده و زحمت ها هم در راه مشـروطیت کشـیده باشـد و زحمت او را به هـدر بدهنـد و از برای اثبات غرض خود لازم نیست که جای دوری برویم، قدری داخل می شویم در وضع حالیه مان، هر کس با کسی غرض دارد او را متهم می کند به ارتجاع». پس باید مشـخص شود اتهام اقدام علیه مشروطه باید به چه نحو مشخص شود و در نزد چه مقامی باید آشکار گردد، نه اینکه فقط گفته شود فلانی با اساس مشـروطه مخالفت کرده است؛ زیرا شاید آن مخالفت صـرفاً ناشی از اختلاف با نظر شخصی یک نفر دیگر بوده باشد. می توان به صرف مخالفت شخصی گفت همه علیه مشروطه رفتار کرده اند و این اسباب زحمت برای اکثر وکلا

خواهد شد: «می بینم بعضی را متهم به ارتجاع می کنند و می گویند بر خلاف اساس مشروطیت رفتار کرده، وقتی که می گویی به چه دلیل، می بینی دلیل ندارد». بنابراین باید اتهام در محکمه ثابت شده باشد، والّا در مجلس آتیه هر کس مخالف مسلک دیگری بود، اتهام ارتجاع می خورد و یا بالعکس. معلوم بود لایحه انتخابات صحنه زورآزمایی گروه های رقیب شده است و هر گروهی تلاش دارد برای اینکه حریف را از میدان به در کند دیدگاه خود را تصویب نماید.

ناصرالاسلام گیلانی از فراکسیون دمکرات تذکر داد، اینکه گفته می شود بواسطه اختلاف مسلک و اختلاف حزبی ممکن است کسی متهم شود، به دور از واقع است. اختلاف سیاسی و حزبی در تمام ایران هست، «هیچ وقت آنها یکدیگر را متهم نمی کنند به ارتجاع و صرف اختلاف حزبی فقط تنقید است نه اتهام». معزالملک از وکلای اکثریت توضیح داد در لایحه پیشنهادی واژه «مقصر» ذکر شده است؛ کسی که عملاً علیه مشروطه اقدام کرده، محرومیت سیاسی او جای گفتگو ندارد، زیرا چگونه می شود کسی مخالف با اساس مشروطه باشد، اما در مجلس مشروطه شرکت کند. این شخص متهم است و نه مقصر، به این اعتبار به صرف ضدیت و یا اختلاف نظر نمی توان کسی را مقصر سیاسی انگاشت.

در این لحظه سیدحسن مدرس گفت:

آقایان خیلی فرمایشات فرمودند و بعضی آثار واقعی را با آثار ظاهری مخلوط فرمودند، مقصرینی که واقعاً با دولت مخالفت کرده اند ولکن این مطلب را به دست اشخاصی که هیچ قانونی به جهت او از این مطلب در دست ندارند، نباید بدهیم که مبادا به واسطه این در بعضی موارد سوء رفتاری بشود که شاید هیچ یک از وکلا راضی نباشند. بنده عقیده ام این است که اگر آقایان صلاح بدانند خوب است نحوی رفتار کنند که خودمان را تقلیل نکنیم، تکثیر بکنیم. اقلاً دسته دسته به شهادت از خودمان جدا نکنیم، به واسطه این که اگر دسته دسته از خودمان بکنیم کم می شویم. ان کان و لابد خوب است این شرط را در منتخب قرار بدهیم و منتخب را که فرمودند دایره اش را به این ضیقی نگیریم که اسباب گفتگو نشود، حالا خود دانید.

این بود دیدگاه مردی که برای نظارت بر قوانین موضوعه و عدم مخالفت آنها با

شرع برگزیده شده بود و همان طور که می بینیم سعه صدر و تسامح او بیش از کسانی بود که مدعی حقوق توده های مردم بودند. مثلاً فروغی استدلال مدرس را رد کرد. او پیشنهاد داد واژه قیام بر ضد اساس حکومت ملی آورده شود تا جای بحثی نماند؛ زیرا اگر کسی قیام نکرده باشد، نمی توانند بگویند قیام کرده است. بعلاوه صرف اطلاق واژه مرتجع مانع از شرکت در انتخابات نیست، مرتجعینی که عملاً قیام و اقدام کرده اند مشمول این ماده واقع می شوند.

حاج سیدابراهیم گفت، کسانی که واقعاً ضدمشروطه قیام و اقدام کرده اند، از نظر او «واجب القتل و در روی زمین آنها را سم مهلک برای دیگران» می داند؛ اما از طرف دیگر علناً دیده می شود اشخاص منزه و حتی بعضی مشروطه طلبان درستکار هم به ارتجاع متهم می شوند. وضعیت به گونه ای است که مشروطه طلبان خانه نشین و منزوی؛ و کسانی که بر ضد «حکومت ملی» قیام کرده اند، امروز همه کاره هستند. منزویها توسط افرادی که روی کار هستند متهم می شوند. زیرا حاکمان همه گونه بهانه و اسباب در اختیار دارند. بنابراین بهتر است لایحه این گونه اصلاح شود که «اشخاصی که علناً برخلاف سلطنت ملی اقدام کرده اند و به ثبوت هم رسیده باشد»، در غیر این صورت بهانه به دست مغرضین داده خواهد شد. بالاخره با توافق طرفین پیشنهاد ذکاءالملک تصویب شد. نخستین بند محرومیت از انتخاب کردن و انتخاب شدن زنان بود. درباره این بند هیچ کس حتی کلمه ای سخن نگفت؛ همه در آن موضوع اشتراک نظر داشتند، حتی دمکرات هایی که مدعی دفاع از حقوق نسوان بودند!

از دیگر کسانی که از انتخاب شدن و انتخاب کردن ممنوع بودند، متجاهرین به فسق و عناصر فاسدالعقیده در دین اسلام بودند. طبق لایحه پیشنهادی اشخاصی که خروج آنها از دین اسلام در حضور یکی از حکام شرع جامع الشرایط به ثبوت رسیده، مصداق این مطلب بودند. حاجی آقا شیرازی اظهارنظر کرد این موضوع هیچ وقت مصداق پیدا نمی کند. به همین دلیل پیشنهاد کرد به جای معروفین به فساد عقیده و متجاهرین به فسق نوشته شود: «اشخاصی که معروف به عدم دیانت اند یا معروف به فساد عقیده هستند از حق انتخاب محرومند». وقتی بحث به ضرورت این مسئله، که بهتر است اشخاص را متهم به ارتجاع نکنیم زیرا باعث هتک حرمت آنان می شود کشیده شد، اعضای فراکسیون دمکرات به شدت مخالفت کردند؛ اما حال

آنان بودند که می گفتند این بند باعث هتک حرمت اشـخاص می شود. مثلاً شـیخ رضا دهخوارقانی ابتدا شهادت داد به خاتم الانبیا و آنچه آورده معتقد است و اینکه «مسلم و متشرع هستم». اما به گفته او این گونه قیود در قانون باعث هتک حیثیت افراد می شود و «تعـدی به اعراض مردم می شود». او سـخن مدرس را تأیید کرد که نباید کاری کرد تا دسـته دسـته هموطنان از هم جدا شوند. سـخن مدرس خیلی مهمتر بود. نظر او درباره کسانی بود که حتی قیام و اقدام بر ضد مشروطیت کرده بودند، «یعنی [کسانی که] یاغی شده اند و مسـلم است که مهدورالدم است و هیچ حقی از حقوق مملکتی نخواهد داشت، مهدورالدم اسـت [یعنی] مثل مرتـد به حساب می آید». دهخوارقانی توضـیح داد در ایران از اول اسـلام تاکنون مردم اغراض شخصـی خود را با متهم کردن دیگران به فساد عقیده پیش برده اند، حتی ائمه و اولیاء را به این امر متهم می کردند:

همه آقایان می داننـد و خصوصاً آقای مدرس بهتر می دانند که این مسائل در نجف اشـرف و کربلا بیشتر پیشـرفت دارد خیلی از کسان را شـنیدم و دیدم که به همین وسـیله فساد عقیده ضایع کردند و مردم را از استفاده ایشان محروم نمودند و در مرکز و غیره هم می بینید که این چند سال مملکت مشـروطه شده است و مشهود همه آقایان هست که مستبدها به مشروطه خواهان چه هـا گفته و می گوینـد؛ آیا نگفته ایـد اینها باقی (۱)هسـتند؟ آقایان تبریزیان حاضـر هسـتند آیا به شما نمی گفتند که شما بابی هستید؟

در اینجا میرزا مرتضی قلی خان نایب رئیس مجلس تذکر داد که «الفاظ و مزخرفات دیگران را نگویند».

دهخوارقانی به درستی توضـیح داد در هر مـذهب و دینی اول بایـد یک عقیده صـحیح و سالم و معین باشد تا همه بدانند فلان عقیـده درست و غیر آن فاسـد است. او از متصوفه مثـال آورد که به وحـدت وجود اعتقاد دارنـد، حال آیا این صـحیح است یا اعتقاد به تنزیه؛ خود مسئله ای است جـداگانه. تازه این تقسـیم بندی باز هم اقسام مختلف دارد، با این وصف چگونه می توان حکم قطعی به فساد یکی داد؟ پس هر

۱- کذا: باغی

کـدام از مردم را فاسد بدانیم، تعدادی از اعضای مملکت رانده شده اند. دیگر اینکه معروف بودن یعنی چه؟ متقاضـی انتخاب کردن و انتخاب شدن نزد چه کسی باید معروف باشد؟ زیرا به هر حال عده ای از مردم با عده ای دیگر مخالفند و حتی برخی، احکـام علمای نجف را هم قبول ندارنـد. پس «معروف شـدن به فساد عقیـده هیـچ محل اعتقاد و اعتبار نیست». او ادامه داد این راه، راه صـحیحی نیست، در شـرع اسـلام کسانی که از حقوق خود محروم می شدنـد، کسانی بودنـد که باغی و مرتد بودند و بجز آنها هیچ قانون دیگری را نمی توان محل اعتبار و ملاک فاسدالعقیده بودن قرار داد.

او این بند از لایحه ارائه شده به مجلس را خارج از شـرع اسـلام دانست، «آیا ثابت شده در یک محکمه شرعیه که این شخص فلان کلمه را گفته است و از این رو مرتـد شـده است؟» و نتیجه گرفت: «هیچ شـرعاً هم چو چیزی نبوده و نیست و نشده است که کسـی از متدینین به دین اسـلام اعتقاد به این داشـته باشد و اگر آقایان در نظر دارند که در شـرع اسلام همچو چیزی هست اجازه بگیرند که برخلاف بنده حرف بزنند و ادله اش را بفرمایند تا باز هم بنده اجازه بخواهم و جواب عرض کنم».

حاج امام جمعه گفت هیـچ کس در این شـکی نـدارد که نبایـد فاسدالعقیده نماینده شود، اما رفتن نزد حاکم شـرع و شـهادت دادن به فسـاد عقیـده دیگری امروز محلی از اعراب نـدارد و قابل اثبات نیست. اما در باب معروفیت به فساد عقیـده؛ منظور این است که فرد بین اهل محل به این موضوع شـهرت داشـته باشـد پس، در مورد فرد متهم به فساد عقیـده نباید بحثی کرد. حاجی آقا شـیرازی که خود پیشـنهاددهنده این لایحه بود، توضـیح داد منظور او از پیشـنهادش جهات احکام شرعی نیست «که آقایان اشـکال کنند که باید احکام شـرعیه در حضور حاکـم شـرع به ثبت رسیده باشد، آقایان ملتفت باشند که این پیشنهاد بنده راجع به یـک مطلب عرفی سیاسـی است». به این ترتیب دائره شـمول کسانی که از انتخابات محروم می شدنـد بیشتر شـد. کمیسـیون انتخابـات معیـار محرومیت از شـرکت در انتخابـات را خروج از دین اسـلام قرار داده بود، امـا منظور حاجی آقا اشـتهار به فساد عقیده سیاسی بود:

من می گویم که اگر یک شخصی معروف به فساد عقیده باشد ولو هم این معروفیت خلاف واقع باشد نباید در مجلس شورای ملی بیاید و در امور مردم مداخله کند،

بنده وجود این گونه اشخاص را ولو واقعاً اولین متدین باشند مضر با محبوبیت مجلس شورای ملی و مخالف احساسات عمومی می دانم و تقاضا می کنم که رأی در پیشنهاد بنده را با ورقه بگیرند تا اشخاص معلوم شوند.

این جمله آخر واقعاً تهدیدآمیز بود. حاجی آقا خواسته بود نمایندگان به گونه ای رأی دهند تا معلوم شود چه کسی با نظر او مخالف است. معززالملک هم توضیح داد متهم کردن دیگران به فساد و معروف نمودن آنها کار دشواری نیست. او گفت با این لایحه اخلاقیات مردم منحط می شود. در حالی که «این حق را نمایندگان و ارباب جراید می توانند در مردم تولید بکنند که هر کس انتخاب می کند اشخاصی را انتخاب نکنند که معروف به فساد عقیده باشند، ولی این حسی که باید تولید شود مثل سایر حسیات در خود ملت ایران باید باشد». او معیار را قضاوت عمومی و افزایش سطح آگاهی قرار داد و اضافه نمود حتی اگر فردی لایق به مقامی برسد، خیلی آسان می توان او را بدنام کرد پس «هیچ محتاج به گذاشتن این کلمه معروفیت نیست و گمان می کنم که این کلمه بعضی را تشجیع می کند که بعضی اقدامات بکنند، به مردم بی تقصیر صحیح، تهمت ها بزنند و چیزها نسبت بدهند».

شیخ الرئیس قاجار گفت ظاهرالصلاح بودن، معیار قضاوت درباره شخص است. کسی که حسن ظاهر دارد حتی اگر اعمالش و اخلاقش از کسانی که مشهور به فساد عقیده اند، بدتر باشد، «معذلک نمی شود ترتیب اثری کرد، زیرا معروفند به حسن ظاهر، این حسن ظاهر که معروفیت پیدا می کند مناط تمام احکام شرعیه است». پس بهتر است قید شود مشهور «به فساد عقیده دیانتی»، زیرا شهرت به امری ناشی از اعمال ظاهری خود شخص است، پس «اگر خودم طوری کار کرده ام که در انظار مردم به بدی معروف شدم خودم گفته ام مرا انتخاب نکنید». پیشنهاد حاجی آقا رأی نیاورد و به پیشنهاد فروغی مخبر کمیسیون که معتقد بود این موضوع مهم است «و در اینکه فاسدالعقیده نباید انتخاب بشود هم جای شبهه نیست»؛ لایحه به کمیسیون مربوط فرستاده شد تا شاید عبارتی پیدا شود و اختلاف ها را رفع کند(۱).

فصل هفتم/ انجمن های یهودی در دوره دوم مشروطه

اشاره

۱- مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره دوم، پنج شنبه ۲۵ شوال ۱۳۲۹.

فصل هفتم

انجمن های یهودی در دوره دوم مشروطه

ژون پرسان

اندکی بعد از فتح تهران گروهی به نام «ژون پرسان» یا همان «ایرانیان جوان» اعلام موجودیت کردند، تشابه اسمی آنها با «ژون ترک» یـا «ترکـان جوان» در عثمـانی قابـل تأمـل بود. ژون پرسـان فرقه ای آشوب طلب و بحران سـاز و منشـأ آن برخی محافل یهودی اروپا بود. اعضای این فرقه بعـد از به دار آویختن صـنیع حضـرت اعلامیه ای منتشـر کردند که در آن آمده بود با اعدام وی، ایرانی ها «شایـد خیال کننـد که ریشه مفسـدین از جا کنـده شد، یا تمام افسادات و تقلبات فقط در وجود منحوس او جمع بود. ولی دسـتگیر شـدن چنـد نفر مفسـد دیگر، مـدلل نمود که هنوز وطن فروشان دست از خیانت برنداشـته اند». از مجاهدین خواسـته شـده بود آرامش را حفظ کننـد تا طرفـداران وضع سابق به عقب رانده شوند؛ اما «چشم ژون پرسان ها (جوانان ایران) باز است [و] تا جان دارنـد در حفظ اسـتقلال مملکت خود و بقای مشـروطیت کوشـش خواهند کرد. زنده باد آزادی! زنده باد برابری! مرده باد مفسدین! زنده باد فرقه ژون پرسان(۱)!» این اعلامیه ۱۲ رجب ۱۳۲۷ منتشر شده بود.

در اعلامیه های ژون پرسان ستایش زیادی از رعایا و زحمتکشان بی اجر و مزد

۱- واقعات اتفاقیه در روزگار، صص ۳۷۸-۳۷۷.

ایران شده. از تقسیم املاک بین زارعین طرفداری و گفته می شد ژون پرسان ها حامی آنها هستند، روزنامه تأسیس می کنند، مقاله می نویسند و حقوق آنها را می گیرند پس خیالشان آسوده باشد(۱).

ژون پرسان ها به وعده خود وفا کردند؛ و در رمضان ۱۳۲۷، اولین شماره روزنامه خود را موسوم به شرق، به مدیریت جوان جاه طلبی به نام سیدضیاءالدین طباطبایی انتشار دادند(۲). سیدضیاء فرزند آقا سیدعلی یزدی بود، ژون پرسان ها او را مدیر روزنامه کردند «تا هر مجازاتی لازم شود خودشان داخل نباشند. این آقازاده هم برای همان اسم مدیر ممنون و متشکر شده، پیه تمام صدمات را به خودش مالیده است(۳)». پیام این عبارت واضح است، ژون پرسان گروهی سرّی و مخفی بود که برای پیشبرد اهداف خود روزنامه راه انداخته بود و در این راه از جاه طلبی های جوانی به اسم سیدضیاء بهره برداری می کرد. سیدضیاء تجربه روزنامه نگاری هم داشت. او در سن پانزده سالگی در شیراز روزنامه ای تحت عنوان ندای اسلام منتشر کرده بود.

شرق از همان ابتدای انتشار موضعی تندروانه داشت. در یکی از شماره های نخست ضمن اشاره به مسئله استقراض، شدیداً از کسانی که معتقد بودند جواهرات سلطنتی گرو گذاشته شود تا مبلغی پول به دست آید انتقاد کرد. در همان شماره آمده بود: «بدبختانه با کمال تأسف مشاهده می شود که هیچ فرقی با ایام استبداد حاصل نکرده، منتهی از حکم انفرادی خاقان مخلوع خلاصی جسته و دچار احکام و آراء خواقین متکثره متعدده گردیدیم(۴)».

این روزنامه سپهدار صدراعظم را هم مورد حمله قرار داده بود و از اینکه وی در امور وزارتخانه ها، مخصوصاً عدلیه، دخالت می کرد و حکم صادر می کرد، انتقاد کرده بود. شب آن روز به حکم سرداراسعد وزیر داخله، یپرم خان رئیس نظمیه روزنامه را توقیف کرد. بلافاصله سیدضیاء اعلامیه ای منتشر کرد و «استبداد» ایران را اعلام

۱- روزنامه خاطرات عین السلطنه، ج ۴، ص ۲۶۸۸.

۲- پیشین، ص ۲۸۳۴.

۳- پیشین، ص ۴۷-۲۸۴۶.

۴- پیشین، ص ۲۸۳۴.

داشت، زیرا روزنامه شرق «به واسطه استقلال طلبی و وطن دوستی و راست گویی و درست نویسی» بدون محاکمه، استنطاق و بدون اطلاع عدلیه از جانب وزیر داخله توقیف شده است: «اگر مشروطه خواه در ایران هست، اگر استقلال طلب هست، اگر ترقی خواه وجود دارد، وظیفه مملکتی وطنی و وطن خواهی خود را از این ساعت با این وزراء معلوم الحال باید بداند(۱)». شرق فقط یک روز توقیف شد و مجدداً منتشر گردید. البته این دفعه اول توقیف شرق بود و در مرحله بعدی، پس از اینکه احمد شاه را متهم کرد، در ماه رمضان مجلس رقص و عیاشی به پا کرده است، برای همیشه تعطیل شد.

فرانکو پرسان

فرانکو پرسان

در همین دوره فعالیت های مدارس آلیانس اسرائیلی و همچنین انجمن فرانکوپرسان افزایش چشم گیری پیدا کرد. سابقه تأسیس مدارس آلیانس اسرائیلی(۲)(۳)» بود. مدارس آلیانس اسرائیلی توسط همین گروه در ایران ساخته شد و حکومت ایران تعهد می کرد از آنان حمایت نماید(۴). ریاست آلیانس در آن زمان بر عهده اسحاق موسی آدولف کرمیو (۵)بود. به قول ناهوم سوکولوف نخستین نویسنده تاریخ خاص صهیونیسم، «کرمیو یک صهیونیست به معنی نوین این واژه نبود امّا بدون اغراق می توان گفت که علایق وی به یهودیت، برداشت وی از عظمت قوم یهود و عشق وی به فلسطین، ماهیت صهیونیستی داشت(۶)». درست همزمان با جنبش مشروطه ایران، فعالیت آلیانسها شدت بی سابقه ای پیدا کرد. از بزرگان یهود

۱- پیشین، صص ۴۷-۲۸۴۶.

۲- به ایام مسافرت ناصرالدین شاه به فرنگ به سال ۱۲۵۲ شمسی مصادف با ۱۸۷۳ میلادی بازمی گشت، همان ایامی که میرزا حسین خان سپهسالار صدارت اعظمی او را بر عهده داشت و همان ایامی که امتیاز رویتر به بیگانه داده شد. تأسیس مدارس آلیانس محصول توافق شاه ایران و صدراعظم او با «اتحادیه جهانی اسرائیلی

۳- Alliance Israelite Universal

۴- پرویز رهبر: تاریخ یهود، انتشارات سپهر، تهران، ۱۳۲۵، ص۳۴۳.

۵- حبیب لوی: تاریخ یهود ایران، جلد سوم، کتابفروشی یهودا بروخیم، تهران، ۱۳۳۹، صص۷۰۸-۷۰۷.

۶- ناهوم سوکولوف: تاریخ صهیونیسم، ج اول، ترجمهٔ داود حیدری، انتشارات مؤسسهٔ مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۶، صص ۲۶۲-۲۵۹.

ایران قول گرفته شـده بود آلیانس ها حق ثبت نام اطفال مسـلمان را نداشـته باشـند، امّا این قول نادیـده گرفته شـد(۱). اتحادیه جهـانی مـدارس آلیـانس اسـرائیلی در فرانسـه قرار داشـت و از همـان جـا فعـالیت هـای خـود را در ایران هـدایت می کرد. این تشـکیلات بـا انجمن فرانکو پرسـان که مقرّ آن در فرانسه بود ارتبـاط داشت. مجله فرانکو پرسـان ارگان انجمن دوستی ایران و فرانسه یـا همان فرانکو پرسان بود. این انجمن با شـدت و حـدت از مشـروطه ایران دفاع می کرد و در داخل کشور طرفـدارانی مثـل سیدضـیاءالدین طباطبایی مـدیر روزنامه های شـرق و برق داشت که گفتیم روزنامه هایش ارگان انجمنی بنام ژون پرسان بودنـد. برای اینکه مواضع مجله فرانکوپرسـان بهتر معلوم شود، نقـل متن دو مطلب کوتـاه از آن که در روزنـامه مجلس ترجمه شده بود، خالی از فایده نیست.

در یکی از این مقالاـت «وضع زنـدگانی قوم بنی اسـرائیل» در ایران شـرح داده شـده بود. نویسـنده آورده بود در سـال ۱۸۵۰م «جمعی از حامیان عالم انسانیت و برخی از دوسـتان مجمع آدمیت» مصـمم شدند قوم یهود را که در اطراف عالم پراکنده است و نزدیـک به نـابودی است حیـاتی تازه بخشـند و آنها قصـد داشـتند برای بهبود وضـعیت یهودیان شـرکتی تأسیس نماینـد که روزنامه مجلس آن را «مجمع اسرائیلیان» ترجمه کرده بود. ادعا شد این شرکت در سال ۱۸۶۲ بدون سرمایه شروع به کار کرد، ابتدا مدرسه ای در یکی از شـهرهای مراکش تأسـیس نمود و ده سال بعد هفده مدرسه جدید تأسیس شد. در اندک زمانی در مراکش، الجزایر، تونس، مصر، بلغارستان، قلمرو عثمانی به ویژه فلسطین، ایران و حجاز متجاوز از صد مدرسه احداث گردید.

در سال ۱۹۰۸م آن جمع درصـدد برآمـد توجه بیشتری به یهودیـان ایران مبـذول دارد و «آنهـا را هم از گرداب جهل و نادانی نجات دهـد». برای انجام این مقصود مدرسه ای در تهران تأسـیس شد و به مرور در سایر شـهرها هم مدارسـی تأسـیس گردید. تعـداد یهودیان ایران در شـهرهای تهران، همدان، اصـفهان، شـیراز، صـحنه و کرمانشاه ۲۷۹۰۰ تن برآورد شـد که از این عـده ۱۸۷۲ پسر و ۲۶۲ دختر در مدارس مورد حمایت انجمن اسرائیلیان تحصیل می کردند. جمع مخارج مدارس

۱- پرویز رهـبر، تاریـخ یهود، ص۳۴۷. در این زمینه اطلاعـات مبسوطی در کتـاب زیر ارائه شـده است و دربـاره فعـالیت هـای آلیانس در بین مسـلمانان همراه با تعداد این افراد توضـیحاتی داده شده است: یهودیان ایرانی در تاریخ معاصر، انتشارات مرکز تاریخ شفاهی یهودیان ایرانی، ج ۳، لس آنجلس، ۱۹۹۹.

۶۹۵/۸۲۲/۱۱ فرانک بود که مبلغ بسیار هنگفتی در شرایط آن روز ایران به شمار می رفت. نسبت محصلین به نفوس یهود بیش از یک دهم بود، «حال اینکه قوم نه سلطنتی دارند و نه قوای ملی و اگر سرشماری در ایران معمول بود و صورت صحیحی از شاگردان مکاتب و مدارس می داشتیم بدبختانه می دیدیم که تفاوت از زمین تا آسمان است(۱)».

این مجله که معلوم است توسط برخی یهودیان فرانسه اداره می شد و ظاهراً درصدد تحکیم روابط مودت آمیز بین ایران و فرانسه بود، در شماره ای دیگر دمکرات ها و اعتدالی ها را مورد انتقاد قرار داد. نویسنده اعلام کرده بود طرفدار هیچ یک از روزنامه های ایران نبوده و نیست و انجمن او هم چنین موضعی دارد، اما «نظر به منافع بعضی دوستان که در حزب اعتدال و دمکرات هستند»، و با توجه به خطر بزرگی که آینده مملکت را تهدید می کند و «ما آن را بدبختانه پیش بینی کرده ایم اظهار می نماییم». ایران نو و استقلال ارگان های حزب دمکرات و اعتدال شناخته می شدند که از نظر نویسنده فرانکو پرسان، مسلکی را در پیش گرفته اند که ایران را به زودی به خرابی می کشاند. نوشته شد مشاجره قلمی و اظهار عقاید مختلف در همه جا معمول است، اما نه به طوری که از طرف احزاب ایران تعقیب می شود. احزاب ایران هر کدام برای پیشرفت کار خود، راهی در پیش گرفته اند و هر یک دیگری را دشمن وطن قلمداد می کند و انواع معایب را برایش می تراشد. به نظر فرانکو پرسان اینها «حملات وحشیانه» است که عاقبت منجر به دشمنی و عداوت شخصی خواهد شد و نتایج وخیمی در پی خواهد داشت:

اشخاصی که زبان ملت را در دست گرفته می خواهند ملتی را هدایت نمایند این مسلک را پیش گرفته اند. بدا به حال آنهایی که این آقایان را مربی نوع دانسته و می خواهند مسلک آنها را تعقیب نمایند، بدبختانه همه کس می داند که این نوع مشاجره و اظهار عقیده عاقبتی وخیم خواهد داشت یعنی روزی خواهد آمد که اعتدالی با دمکرات عوض اظهار عقیده و مسلک، حربه در دست گرفته و مانند دو دشمن خارجی با هم جنگ نمایند.

۱- مجلس، سال چهارم، ش ۱۰۷، سه شنبه ۲۹ جمادی الثانی ۱۳۲۹، ۲۸ ژوئن ۱۹۱۱، «نقل از جراید خارجه».

توضیح داده شده بود هدف اصلی حفظ استقلال ایران و اتفاق و اتحاد بین ساکنین آن است و حتی المقدور از آنچه مایه نفاق است بایـد احتراز کرد و روشـی در پیش گرفت تا مردم را متحد و متفق سازد نه این که مقالاتی منتشـر کنند که دوستی و امید را تبدیل به دشمنی و یأس نمایند و کشور را به گونه ای خراب نمایند که دیگر ابداً قابل اصلاح نباشد(۱).

دبیر مجله فرانکو پرسان، ژرژ لامپر نام داشت که منشـی انجمن هم به حساب می آمد. روزنامه سـی یکل فرانسه از مواضع آنها حمایت می کرد و به همین سیاق این روزنامه از محافل تندرو مثل حزب دمکرات هواداری می نمود. سـی یکل به شدت ضد روسـیه بود و به سـیاست رسمی وزارت خارجه انگلیس هم شدیداً حمله می کرد و مقالاتی علیه قرارداد ۱۹۰۷ چاپ می نمود. پس از ترجمه مقاله فوق در روزنامه مجلس، از شـماره بعد حملات اعتدالی علیه دمکرات ها متوقف شد. شاید مهمترین دلیل، هجوم محمدعلی میرزا، شاه سابق از مرزهای شمالی و شمال شرقی بود.

انجمن ایران و فرانسه، مرتباً نشـریات خود را به ایران ارسال می کرد. گیرنـدگان نشـریات ارباب جرایـد، نماینـدگان مجلس و وزرا بودنـد. هـدف از تشـکیل انجمن تحکیم روابط حسـنه بین دولتین ایران و فرانسه و ترویج منافع تجاری دو کشور و معرفی ملتهـای ایران و فرانسـه به یکـدیگر شـناخته می شـد. انجمن در سـال ۱۹۰۹م و مقـارن بـا دوره دوم مشـروطه تأسـیس شـد و از ایرانیـانی که بـا آن روابـط زیادی داشـتند می توان از میرزا کریم خان رشتی و اسـماعیل خان ممتازالـدوله وزیرمختار ایران در پاریس نام برد. از دیگر فعالیت های انجمن، جـذب جوانان ایرانی در ادارات فرانسه بود. عده ای دیگر به سـفارش انجمن باید از طرف دولت ایران اعزام می شدند تا افکار عمومی فرانسه را درباره حوادث ایران روشن نمایند.

مجله فرانکـو پرسـان برای دفـاع از مشـروطه ایران تأسـیس شـده بـود، ضـمن اینکه رهنمودهـایی برای بهبـود اوضـاع سیاسـی و اقتصادی ایران ارائه می شـد. گزیـده ای از مطالب جرایـد ایران به فرانسه ترجمه می گردید، لوایحی که جهت اداره امور برای متصدیان ایرانی نوشته می شد، زیاد بود و می شد آن ها را تبدیل به یک کتاب کرد.

۱- همان، ش ۱۰۸، چهارشنبه غره رجب ۱۳۲۹، ۲۹ ژوئن ۱۹۱۱، «نقل از جراید خارجه».

توصیه شده بود مطالب مجله به زبان فارسی برگردانده شده و چاپ شود تا اسباب دلگرمی اعضای انجمن فراهم گردد. نمایندگان مجلس ایران «اطلاعات لازم» را «قبل از وقت» برای سهولت کار از انجمن دریافت می کردند و انجمن سیر حوادث را پیش بینی می نمود. نمایندگان مجلس از منبع اطلاعات خود سخنی نمی گفتند. تقاضا شده بود ارباب جرائد و نمایندگان وجود انجمن را در پاریس تبلیغ نمایند: «که این اداره برای انجام خدمات و تهیه همه نوع اطلاعات که در این موقع دوستان ایرانی ما راجع به تشکیل ادارات و غیره محتاج هستند، حاضر است». از موارد مورد توجه مجله، فعالیت های «آلیانس کلیمی در ایران» بود(۱). بنا بر این، انجمن مزبور را نباید انجمنی معمولی به شمار آورد که فقط فعالیت ها و تبلیغات فرهنگی می کرد بلکه حقیقت این است که انجمن با رهبران صهیونیسم بین الملل مرتبط بود. چه دلیلی داشت برخی نمایندگان مجلس که پیشاپیش اطلاعات لازم را از انجمن دریافت می کردند، اطلاعات خود را مخفی نگه دارند و از منبع اطلاع خود سخنی به میان نیاورند؟ از همه بالاتر چه نسبتی بین فعالیت های آلیانس اسرائیلی ایران و این انجمن وجود داشت؟ بدیهی است نخستین فصل مشترک همانا انتساب به مذهب یهود بود، اما نه یهودیت به مثابه یک دین بلکه یهودیت به مثابه یک ایدئولوژی سیاسی که در سودای تشکیل دولتی مستقل بود و با برخی سرمایه سالاران یهودی در خارج ایران هم رابطه داشت، همان محافلی که به انگیزه های اقتصادی و سیاسی خود در ایران رنگ مشروطه خواهی زده بودند. برای درک این مهم اندکی به عقب بازمی گردیم.

یهودیان و ایران عصر قاجار

یهودیان و ایران عصر قاجار

در قرن نوزدهم توده های یهودیان ایرانی به تعبیر کرزن غرق در فقر و جهالت بودند. به جز کنیسه هایی که در آنها فقط دعا خوانده می شد و اکثر شرکت کنندگان چیزی از معانی آن دعاها نمی دانستند، مدرسه ای وجود نداشت. اکثر یهودیان معلومات خود را از طریق معلمان خصوصی یاد گرفته بودند. وقتی مدارس

۱- همان، ش ۱۰۹، پنج شنبه ۲ رجب ۱۳۲۹، ۲۹ ژوئن ۱۹۱۱. «از پاریس، اتحادیه ایران و فرانسه».

آمریکایی تأسیس شد، حدود صد تن از یهودیان در این مدارس درس می خواندند. در این میان در آستانه مشروطه مدرسه ای هم در اصفهان وجود داشت که به جز عبری، زبان فارسی و انگلیسی یاد می داد. این مدرسه را فردی نورالله نام، بنیاد گذاشته بود. شغل بسیاری از یهودیان تولید مشروب، تریاک، تجارت و جواهرفروشی بود و تعدادی به دست فروشی، رقاصی و رفتگری مشغول بودند، یعنی مشاغلی که شأن اجتماعی چندانی نداشت، تجار بزرگ یهودیان بسیار کم بودند(۱).

وضعیت یهودیان ایران از اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم رو به بهبودی گذاشت، یعنی بعد از آنکه با جوامع یهودی اروپا، هند و عراق ارتباط پیدا کردند. سلطان یهودیان هند و عراق خانواده ساسون بود که نقش کلیدی در عرصه اقتصادی سرزمین های شرقی داشت. اما با همه این احوال یهودیان ایران اکثراً نقش مهمی در تجارت نداشتند، لیکن بنا بر برخی گزارش ها در مناطقی مثل بوشهر کلید تجارت در دست آنها بود. برخی یهودیان ایران در صدور منسوجات پنبه ای منچستر، از طریق بغداد دست داشتند، تجارت این دو شهر یعنی منچستر و بغداد عمدتاً در دست یهودیان بود. بنا به ادعای برخی منابع هشتاد درصد تجارت کرمانشاه و همدان در دست تجار یهودی بود. وقتی آژانس یهود تشکیل شد مدارسی ایجاد گشت، به طوری که در دوره ده ساله ۱۸۹۸ تا ۱۹۰۸، یازده مدرسه یهودی با ۲۲۲۵ شاگرد در ایران تأسیس شد. در دوره مشروطه محدودیت هایی که در گذشته علیه یهودیان وجود داشت تعدیل گردید و در همین سال ها آنها نقش مؤثری در زندگی بازرگانی ایران برعهده گرفتند. بعدها، در دهه چهل شمسی حداقل سی درصد کل تجارت منسوجات تهران در دست یهودیان قرار داشت.(۲)

هرچند مردان یهودی از آزادی عمل محدودی برای تجارت در یک جامعه اسلامی برخوردار بودند، لیکن زنان آنها با استفاده از پوشش اسلامی قابل شناخته شدن نبودند، و می توانستند به جاهای مهمی مثل حرمسرای شاهی، منازل اعیان

۱- جورج. ن. کرزن: ایران و قضیه ایران، ج۱، ترجمه غ. وحید مازندرانی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۳، ص ۵۱۰.
۲- چارلز عیسوی، تاریخ اقتصادی ایران، ترجمه یعقوب آژند، نشر گسترده، تهران، ۱۳۶۳، ص ۹۴.

و اشراف و عملیات نزول خواری وارد شوند، از این طریق برخی یهودیان ثروت های عظیمی به دست آوردند. کسانی که توانسته بودند پیوند تجاری با نقاط مختلف جهان بالاخص هند و انگلیس برقرار نمایند، ثروت انبوهی بهم زدند. پس از استقرار مشروطه این تجار توانستند وارد تجارت های بزرگ تر شوند(۱) و از این رهگذر سرمایه های نقدی کلانی را صاحب شوند. پس می توان تصور کرد مشروطه چه نقش عظیمی در آزادی عمل یهودیان ایران برعهده داشته است.

بدون تردید یهودیان جزیی از تاریخ ایران بوده و هستند، به همین دلیل بدون پرداختن به آنها بخش مهمی از تاریخ کشور ناگفته باقی می ماند. اگرچه از دوران پیش از اسلام این قوم در صحنه حوادث ایران و جهان تأثیر شگرفی داشته اند و حتی نام بنیادگذار سلسله هخامنشی به عنوان یکی از منجیان آن قوم در تورات آمده است و از برخی دیگر از شاهان سلسله مزبور هم نامی در آن کتاب برده شده است، لیکن تأثیر آنها در حوادث ایران جدید و معاصر قابل قیاس با هیچ مقطع تاریخی نیست.

یهودی ها در اطراف و اکناف ایران پراکنده بودند. تعدادی از آنها در زرقان فارس اقامت داشتند، اینها از جمله به کاری مشغول بودند که بسیار پرسود بود، «یعنی در ساختن شراب مهارت غریبی پیدا نموده» بودند. در دهستان زرقان بیست خانواده یهودی وجود داشت(۲).

تعدادی یهودی در همدان زندگی می کردند که فلاندن مسیحی های آن جا را هم کم و بیش یهودی می دانست. یهودی های همدان مقدار زیادی سکه های یونانی و ساسانی می ساختند و بیشتر سکه ها نقش اسکندر و اردشیر داشت:

یهودی ها... تمام کوشش شان در استفاده و نفع شخصی است و به ویژه در تجارت و معامله سکه ها سررشته کامل دارند، بدین عمل مبادرت کرده از روی سکه های اصلی سکه های بدلی ساخته اند. همدان یکی از بزرگترین مراکز یهودیان است، در آن دویست خانوار یهودی سکونت دارند.(۳)

شهر بوشهر هم تعدادی یهودی در خود جای داده بود، در دکان های آن جا

۱- Hanine Mizrahi: Yehude Paras, Tel Aviv, ۱۹۵۹, pp. ۱۱۰-۱۱۱.

۲- سفرنامه اوژن فلاندن به ایران، ترجمه حسین نورصادقی، اشراقی، تهران، صص ۲۷-۳۲۶.

۳- پیشین، صص ۱۷۸-۱۷۷.

اسلحه فروشان یهودی یا کارگران ارمنی کار می کردند(۱). نسبت به سایر نقاط کشور در همدان موقعیت یهودیان بهتر بود، از این بالاتر در همدان دومین معبد بزرگ یهودیان بعد از معابد شهر بیت المقدس قرار داشت، ملکه شوش یعنی استر و عمویش مردخای در این شهر دفن شده بودند. در همدان مقبره مجللی وجود داشت که «بقایای این دو شهیر نژاد اسرائیلی در آن یافت می شود». یهودیان شرقی از اطراف و اکناف برای زیارت به این محل می آمدند و یکی از بزرگترین اعیاد خود یعنی «پاریم» را در آن برپا می ساختند. این عید سالیانه برگزار می شد. در بین بازمانده های یهود در همدان «تنها چیزی که در مسافرین تأثیر می کند، خصال و خوبی این دختر، بنیامین است که اسرائیلی ها را از دست آسوریها و تحقیرات ننگ آور آنها نجات داد. این واقعه در تاریخ مسطور، به ویژه راسین از آن شرح مبسوطی داده است(۲)».

در همین دوره مظفری مسیو ویزیوز که رئیس مدرسه آلیانس فرانسه و از بنیادگذاران لژ بیداری ایران به سال ۱۳۲۵ قمری بود، جمعیتی را در تهران تشکیل داد به نام «فرانک» که اعضای آن عبارت بودند از: حسین امین الضرب، نصیرالدوله بدر، سیدمحمدرضا مساوات، شیخ ابراهیم زنجانی، رضاقلی خان نظام السلطنه و قاضی ارداقی(۳). جمعیت فرانک همان «فرانکو پرسان» است که مرکز اصلی آن در فرانسه بود و گردانندگان آن هم یهودی بودند و در دوره مشروطیت بسیار فعال بود. پیش تر توضیح دادیم کسانی مثل میرزاکریم خان رشتی و ممتازالدوله وزیرمختار ایران در فرانسه با آن انجمن مربوط بودند.

کمیته ایران در لندن

کمیته ایران در لندن

فعالیت یهودیان در ارتباط با مسائل ایران (۴)منحصر به فرانسوی ها نبود. یهودیان انگلیس بیشتر از یهودیان فرانسه در ارتباط با حوادث مشروطه فعال بودند. یکی از اینها

۱- پیشین، صص ۳۷۰-۳۶۹.

۲- پیشین، ص ۱۷۸.

۳- مقدمات مشروطیت، صص ۵۴-۵۳.

۴- Iran Committee.

لرد لمینگتن از اعضـای گروه پارلمانی کمیته ایران بود، این کمیته بعـداً به انجمن ایران تغییر نام داد. حبل المتین و ایران نو آن مجلس را ایرانی می خواندند. اعضای انجمن بجز لمینگتن، عبارت بودند از میرزامهدی خان مشـیرالملک، وزیرمختار ایران در لندن، آقاسـیدامیرعلی «عضو مجلس شورای مخصوص پادشاه انگلیس» که از رهبران فرقه اسـماعیلی بود، سر چارلز لایال وزیر اسبق داخله و خـارجه حکومت هندوسـتان، سـر توماس بارکلی عضو پارلمان انگلیس، میرزا عبـدالغفار خان مسـتشار سـفارت ایران در لندن، ژنرال سر توماس گاردان که پیش تر وابسته نظامی سفارت انگلیس در تهران بود، مستر لینچ که «در ایران منافع و تجارت عمده دارد»، مستر بیوکانان از سهامداران بانک شاهنشاهی و مستر میچل کارمند محلی کنسولگری ایران در لندن.

مهمترین اعضـای انجمن، لمینگتن و براون بودنـد، محـل تشـکیل جلسات منزل لمینگتن بود که با حرارت ویژه ای از مشـروطه ایران بالا‌خص افراد وابسـته به حزب دمکرات حمـایت می کرد و شدیـداً بـا قرارداد ۱۹۰۷ مخـالف بود. به دعوت لینـچ گاهی اوقـات لرد کرزن هـم در جلسـات شـرکت می کرد. اهـداف انجمـن افزایش دوسـتی بین ملت هـای ایران و انگلیس و تشـویق تحصیل ادبیات فارسی در انگلیس بود، بعلاوه:

[این انجمن] دقت نماید و در تحت ملاحظه آورد تمام مسائلی را که به ایران و انگلیس مربوط و ایران و انگلیس در آن دخیل هسـتند، یعنی مسائـل تجـارتی، صـنعتی، عملی، علمی، اقتصـادی و مسائـل راجع به تربیت و معـارف و در این مطالب و مطالب دیگر کسب اطلاع نماید و رساندن اطلاع، به اشخاصی که اطلاعات لازم دارند(۱).

این مجلس در ایران هم شـعبه ای داشت که امور خود را بـا شـعبه انجمن در لنـدن هماهنـگ می کرد. گفـتیم مهم ترین عضـو انجمن لرد لمینگتون بود، او از حامیان جنبش صـهیونیستی به شـمار می رفت. ناهوم سـرکولف از پیشگامان این جنبش از او به عنوان «خاخام اعظم لرد لمینگتون» یاد می کرد. در همایشی که سال ها بعد در تالار اپرای لندن و بعد از اعلامیه مشهور بالفور مبنی بر وعده تشکیل دولت یهود برگزار شد، لمینگتن

۱- . ایران نو، سال سوم، ش ۳۸، ۱۰ جمادی الاول ۱۲۹ / ۹ می ۱۹۱۱، ص ۲.

هم سخنرانی کرد:

وی گفت با اظهارات لرد روبرت سیسیل در همایش تالار اپرای لنـدن مبنی بر اینکه اعلامیه دولت بریتانیا اولین گام سازنده از سوی ملـل متحـد در جهت اجرای اصـول مهم تـأمین آزادی و عـدالت برای ملـل کوچـک است، هم عقیـده ام. وی افزود این اعلامیه به همان اندازه که برای یهودیان سودمند است برای بریتانیا نیز منافعی در بردارد. یهودیان و مردم بریتانیا و مردم مشـرق زمین از همکاری میان بریتانیا و یهودیان در شرق نزدیک، بهره فراوان خواهند برد(۱).

لرد لمینگتن اسـتاندار پیشـین بمبئی یعنی مقرّ اصـلی پارسیان هند بود و در دوره دوم مشروطه وارد ایران شد تا اوضاع کشور را بررسی کند:

متأسـفانه عیـبی کـه دارد، همه چیز را از دریچه چشم یـک نفر انگلیسـی خـالص می نگرد. از این گذشـته پس از یکی دو روز معلوم شـد که او باطنـاً علاـقه منـد به وقـایعی که اتفـاق می افتـد یا بایـد اتفاق بیفتـد نبود، و فقط درصـدد جمع آوری پاره ای اطلاعات است تا بتواند در موقع طرح این قبیل مسائل به فوریت جواب اشخاص را داده و معلومات و مطالعات عمیق خود را به رخ حریف بکشد(۲).

سر پرسـی کاکس دستور داده بود انگلیسی های مقیم جنوب ایران با لرد مزبور و هیأت همراه همکاری کنند: «ولی افسوس که لارد لامینگتن با اینکه می خواست از مأموریت او نتایج زیادی برای پیشرفت سیاست انگلیس حاصل شود به مقصود خود نایل نگردید، زیرا نامبرده از الفبای سیاست ایران کوچکترین اطلاع و تجربه ای را نداشت(۳)».

گریتن (۴)مدیر روزنامه منچستر گاردین، از جمله یهودیانی بود که با انجمن ایران همکاری می کرد. براون، تقی زاده و شـیخ حسن تبریزی دستیار خود در کمبریج را به گریتن معرفی کرد و اطلاع داد، نامبرده «حاضر است از برای نشر کردن هر مطلبی

۱- نـاهوم سوکولـوف: تاریـخ صـهیونیسم، ج۲، ترجمـهٔ داود حیـدری، مؤسـسهٔ مطالعـات تاریـخ معاصـر ایران، تهران، ۱۳۷۷، ص ۱۷۰.

۲- سفرنامهٔ ویلسون، ص۲۲.

۳- همان، ص۲۶۳.

۴- Gretton.

که می خواهید(۱)».

از دیگر روزنامه هایی که از مواضع تندروهای ایران حمایت می کرد، مورنینگ پست بود. یکی از گردانندگان آن روزنامه به نام باربر(۲) «بسیار مایل» بود تا تقی زاده را ملاقات کند. از نظر براون این روزنامه بسیار اهمیت داشت، «چون از روزنامه های محافظه کار است و با وجود این منصف است». مورنینگ پست به شدت علیه قرارداد ۱۹۰۷ مطلب می نوشت. بنابراین «حقیقتاً به دست آوردن آن روزنامه منتهای اَمَل مخلص بوده است که بسیار نفوذ دارد(۳)». دیلی نیوز از دیگر مطبوعاتی بود که براون با آن همکاری می کرد و از مواضع گروه های افراطی ایران حمایت می نمود. بریلسفورد (۴)از گردانندگان روزنامه به قول براون از بهترین دوستان آنها و در زمره «لیبرال های خالص غیور» بود. او بعداً از دیلی نیوز استعفا کرد، زیرا طرفدار حق رأی زنان بود، امری که دولت اسکویت با آن مخالفت می کرد: «لهذا معاش خود را دور انداخته و دیلی نیوز را ترک کرده است و این از مصایب عظمی است از برای ما(۵)».

براون با مجامع یهودی انگلیس همکاری می کرد و برای آنها سخنرانی ایراد می نمود. مثلاً در نامه ای به تقی زاده ذکر کرد: «روز یکشنبه آینده، ساعت هفت و نیم شب باید یک نطق بکنم در خصوص بیداری اهل شرق به جمعی از بنی اسرائیل اینجا. البته بیشتر در حق ایران حرف خواهم زد، هرگاه حضرتعالی بتوانید و میل دارید همراه مخلص تشریف بیاورید(۶)».

از جمله کسانی که با براون رفاقت داشت مورگان شوستر بود که به دنبال اولتیماتوم روسیه از ایران به لندن رفت، در آنجا همراه با استوکس به دیدار براون شتافت و «شصت هفتاد تن از اعیان انگلیس با او ملاقات کردند». شوستر با ادوارد گری هم، سخن گفت، لیکن سخنانش در او تأثیری نداشت، می خواست لرد کرزن

۱- نامه های ادوارد براون به تقی زاده، صص۱۳-۱۲.

۲- Barber.

۳- همان، ص۱۹.

۴- Brailsford.

۵- همان، ص۲۲.

۶- . همان، ص۴۲.

را هم ببیند که او بیمار شد و قرار بهم خورد.(۱) لازم به توضیح است شیخ حسن تبریزی در ایران از کارمندان شوستر بود(۲). منچستر گاردین بعد از هجوم روسیه به ایران عکس های هولناکی را که ترنر (۳)به هنگام بازدید از ایران تهیه کرده بود و نشان دهنده جنایات روس ها بود، چاپ می کرد و در این زمینه برخی روزنامه های دیگر هم همکاری می کردند. ترنر خیلی فعال بود، «خیلی همت دارد، هم تعلق به کسی ندارد و از کسی بیم و امیدی ندارد و پول هم دارد، بسیار صرف همت می کند». او برای انجام هر کاری حاضر بود. شغل اصلی اش در هندوستان بود و تجارت می کرد، بعد از این ماجرا برای مدت دو سه ماهی برای سر و سامان دادن به کارهایش به هند رفت تا دوباره به ایران مراجعت کند. وی با لمینگتون، ویلن(۴) نماینده پارلمان، استوکس وابسته نظامی سفارت انگلیس که همکار شوستر بود و عده ای دیگر حشر و نشر داشت(۵)، ترنر نزد همه ارباب جراید می رفت و در این ایام حسینقلی خان نواب هم در انگلیس اقامت داشت. ویلن هم ضمن سخنرانی هایش در مجلس عوام بارها از ناایمنی تجار انگلیس در جنوب ایران سخن می گفت و علت عمده این اغتشاش را دولت وقت انگلیس می دانست که ایران را از استقراض منع می کند. او سیاست خارجی انگلیس را از زمان معاهده ۱۹۰۷ به بعد تهی از «عقل و نزاکت» می دانست، «چون سابقاً ما بیش از سایرین در ایران محبوب انقلاب بوده و امروز یکی از منفورترین دول شده ایم. در حقیقت نه فقط اعتماد ایرانیان از ما سلب شده، بلکه محبوبیت خود را در اسلامبول نیز از دست داده ایم و این فقره البته در تمام عالم اسلامی بی اثر نخواهد بود(۶)».

خود براون هم در گاردین وحشی گری های روسیه را در تبریز چاپ می کرد(۷)، در آن زمان ویلن منشی انجمن ایران بود(۸)، گفتیم در این ایام نواب هم در لندن زندگی

۱- همان، ص۴۳.

۲- همان، ص۴۸

۳- G. D. Turnner

۴- Whelen

۵- همان، صص۵۲-۵۱.

۶- ایران نو، سال سوم، ش۱۹، ۱۷ ربیع الثانی ۱۳۲۹، ۱۷ آوریل ۱۹۱۱، سرمقاله.

۷- نامه های ادوارد براون به تقی زاده، ص۵۷.

۸- همان، ص ۶۱.

می کرد که براون معتقد بود: «انشاءالله احوال آن دوستان گرامی دلخواه است و آقای نواب ترقی می کند(۱)».

و اما سید امیرعلی از رهبران جامعه اسماعیلیان که مقر خود را در لندن قرار داده بود، دیگر عضو انجمن ایران بود. وی در ملاقات با خبرنگار روزنامه دیلی گرافیک که از مدافعان مشروطه ایران بود، اظهار کرد خیال دارد مسجدی برای مسلمان ها در لندن بسازد. سیدامیرعلی ابراز امیدواری کرد کتابخانه و چیزهای دیگر هم برای راحتی مسلمان های مقیم لندن ساخته شود: جناب امیرعلی تصور می نمایند که ساختن مسجد در لندن باعث این خواهد شد که حسیات دوستانه کل مسلمان های عالم نسبت به انگلیس رو به ترقی و ازدیاد خواهد گذاشت، زیرا که ساختن مسجد خود دلیلی است بر اینکه انگلیس ها مایلند که ترقیات روحانی و اخلاقی مسلمان ها زیاد شود(۲)».

انجمن نژادی لندن

انجمن نژادی لندن

از دیگر مجامعی که یهودیان انگلیس بنیاد گذاشته بودند، «انجمن نژادی لندن» بود که ایرانی ها هم در این انجمن شرکت می کردند و نماینده شان میرزا یحیی دولت آبادی بود. هدف انجمن نژادی، «نزدیک نمودن نژادهای مختلف به یکدیگر و زیاد نمودن وسایل ارتباط شرق و غرب» بود. از طرفی انجمن برای تغییر خصوصیات نژادی فعالیت می کرد و سئوالش این بود که آیا چنین چیزی ممکن است یا خیر: «اگر تغییرپذیر است، آیا این تغییر سریع الحصول است و یا آنکه تغییراتی که ممکن است که در یک یا دو دوره خصوصیات ظاهری و باطنی یک نژادی را عوض کرد!» دیگر اینکه «به چه وسیله تصفیه عقاید متضاده و آنچه در میان مهمترین نژادهای نوع بشر ممکن است، در حالتی که هر یک از این نژادها خیال می کنند که عادات و اخلاق و تمدن آنها برتری به تمدن دیگران دارد(۳)؟»

روزهای آخر ژوئیه ۱۹۱۱ در دانشگاه لندن مجمعی به نام «کنگره بین المللی»

۱- پیشین، همان صفحه.

۲- ایران نو، سال دوم، ش ۷۳، شنبه ۱۹ محرم ۱۳۲۹، ۱ ژانویه ۱۹۱۱، «بناء مسجد در لندن»

۳- همان، سال سوم، ش ۵۷، پنج شنبه ۳ جمادی الثانی ۱۳۲۹، ۱ ژوئیه ۱۹۱۱، ص ۱.

متشکل از نمایندگان نژادهای مختلف بشری تشکیل شد. دستور جلسه کنگره، یکی بحث و بررسی درباره بسط و توسعه دایره علم و دانش و دیگری تأمین و تشریح روابط بشری و نهایتاً ایجاد اتفاق حقیقی و اتحاد واقعی بین ملل شرق و غرب بود. نخستین کسی که اندیشه تشکیل این کنگره را پرورد، و برای اجرای آن دامن همت بر کمر زد، دکتر فلیکس آدلر(۱) استاد دانشگاه کلمبیا بود. مهمترین چیزی هم که به تشکیل آن انجمن کمک می کرد، اتحاد مجامع اخلاقی بین المللی و کمک های انجمن های رادیکال و لیبرال انگلیس بود. روز تشکیل جلسه نمایندگان نژادهای مختلف بشری بدون توجه به تفاوت رنگ پوست برای شرکت در کنگره حضور یافتند. اعضای کنگره دو دسته بودند: عده ای دویست نفری که عضو رسمی بودند و حدود هشتصد تن اعضای افتخاری که فقط حق نوشتن نام خود را در دفتر کنگره داشتند. افتتاح جلسه برعهده لرد وردال(۲)بود که اهداف کنگره را توضیح داد و آن را عامل مهمی برای بیدار ساختن توده های بشری دانست که این بیداری گام به گام است و سرانجام بر تمام گیتی مؤثر خواهد افتاد: «مرام آن سرنگون ساختن بیرق ظلم و اجحاف، افراشتن پرچم عدالت و انصاف، ویران نمودن اساس شوم جنگ و بیگانگی و نفاق و آباد ساختن کاخ فرخنده صلح و آشنایی و اتفاق می باشد، پس این کنگره آنچه را که در بنیان متین یکرنگی و برادری بشر رخنه افکند، نیست و نابود خواهد ساخت(۳)». زبان های رسمی کنگره فرانسه، انگلیسی، آلمانی و ایتالیایی بود، نطق هایی که به زبان فارسی و ژاپنی انجام می گرفت به انگلیسی ترجمه می شد. نماینده آمریکایی سرودی به دو زبان خواند که یکی از آنها به زبان اسپرانتو بود.

موضوع سخنرانی ناطقین، بعضاً بحث روی محو فشار و ظلم و اجحاف نژادهای بشری به یکدیگر بود. برخی در مورد ناعادلانه بودن توزیع ثروت و گروهی دیگر در زمینه آزادی زنان سخن گفتند. یک زن چینی از استعداد زنان برای انجام کارهای بزرگ سخن گفت. یک بانوی هندی از وضع فلاکت بار زندگانی مردم هند سخن راند و درباره تربیت اطفال تأکید کرد. نماینده کنفرانس لاهه صلح عمومی و اتحاد

۱- Dr. Felix Adler.

۲- Verdal

۳- حیات یحیی، ج۳، صص ۱۸۷-۱۸۶.

بشر را هدف عمده تشکیل کنگره خواند، و «یک نفر اسرائیلی درخواست اعمال عدالت و تشکیل سلطنت و حکومتی برای هم کیشان خود نمود». همچنین یک مرد برهمن با لباس بومی خود سرود خواند و اقدامات کنگره را تقدیس کرد(۱).

یکی از نمایندگان هند در این کنگره رساله ای در «لزوم رفع حجاب زنان اسلامی» نوشته بود و تذکر داد مطالبش در جلسه عمومی کنگره خوانده شود. هیأت مدیره کنگره این امر را موکول به تصویب نمایندگان کشورهای اسلامی کرد، این نمایندگان از ایران و مصر و عثمانی رفته بودند که صلاح ندیدند این رساله در کنگره خوانده شود، بلکه فقط گفته شد فلان شخص در چنین موضوعی رساله ای نوشته است(۲). و اما پروفسور آدلر انگلیسی بنیادگذار انجمن نژادی، «کلیمی متعصبی» شناخته می شد که مدعی بود نخستین اندیشه تأسیس کنگره به ذهن او خطور کرده است: «تا چه اندازه این دعوی صحت داشته باشد بر نگارنده پوشیده است، چیزی که هست این شخص نفوذش در کنگره مخصوصاً در قسمت های فنی آن بیشتر از دیگران است و هم مسئله نهضت بنی اسرائیل و خیال وطن جستن آنها در بیت المقدس و حرارتی که برای استقلال در دماغ کلیمیان جوان تولید شده و حس ازدیاد ثروت که در وجود عالی و دانی آنها کار خدایی می کند».

دولت آبادی معتقد بود ظهور معلمین سترگ در بین یهودیان اروپا و آمریکا و وجود سرمایه داران بزرگ در این قوم بالاخص در آمریکا و «مسائل سیاسی و اقتصادی و اجتماعی دیگر ممکن است دلیل بوده باشد بر اینکه تأسیس کنگره نژادی و حفظ حقوق بشری از روی تقسیمات نژادی در دماغ یک معلم کلیمی زودتر خلجان کرده باشد تا در دماغ دیگران».

در یکی از جلسات خصوصی کنگره، آدلر نطقی طولانی در باب توسعه معارف عمومی بین تمام ملل ایراد کرد و از نماینده ایران خواست تا در این موضوع اظهارنظر کند. دولت آبادی برجسته کردن ایران را در آن جلسه بدون دلیل ندید. شاید منظور آدلر این بود که در ایران معارف بیش از سایر نقاط دنیا عقب است و هم کیشان او بیشترین

۱- همان، ص۱۸۸.

۲- همان، ص۱۷۴.

آسیب را از این موضوع دیده اند. دولت آبادی با برآشفتگی توضیح داد در این سال ها ایران در امر معارف کوتاهی نکرده است و «در توسعه معارف اقلیت ها را هم بهره مند ساخته ایم، شاهد حال وجود آلیانس ها و مدارس کلیمی است در شهرهای بزرگ و کوچک ایران که روز به روز در ترقی و تکمیل است، چه برای دختران و چه برای پسران؛ حتی آنکه اطفال غیرکلیمی هم از آن مدارس استفاده می کنند». در ادامه دولت آبادی گفت پیش از این یهودیان در ایران «از ناتمیزی و لاابالی گری ضرب المثل» بودند، «این ترقی سریع و شدید کلیمیان در ایران که نسبت به زمان کم فوق العاده به نظر می رسد آیا نمی تواند شاهد حسن اقدام ما در توسعه معارف بوده باشد؟» در ادامه شمه ای از کوشش های معارف جدید ایران برای دختران و پسران در سراسر کشور و برای تمام فرق توضیح داده شد. آدلر و همسرش از شنیدن این سخنان اظهار شادمانی کردند و از اینکه در مورد ایران ناآگاهانه سخن گفته اند معذرت خواستند «به عذر اینکه به این تفصیل از اوضاع معارف جدید ایران خبردار نبوده اند(۱)».

بعد از خاتمه کنگره منشی کنگره نژادی مسیو اسپله، انجمنی در سفارت ایران در پاریس تشکیل داد که در استقبال پیشنهاد دولت آبادی در مورد ترکیب کمیته دائمی انجمن نژادی متشکل از نمایندگان ملل شرقی و غربی بود. اعضای انجمنی که در سفارت ایران تشکیل شد عبارت بودند از: مشیرالملک وزیرمختار، مسیو اسپله و میرزا غفارخان مستشار سفارت. یحیی دولت آبادی هم گفت باید از تهران کسب تکلیف کند و در واقع از جواب طفره رفت، در نتیجه مجلس بدون نتیجه پایان یافت(۲).

در همین ایام انجمن ایران در لندن میتینگی برگزار و علیه اقدامات روسیه در ایران تظاهرات بر پا کرد، از دولت آبادی هم دعوت شد آنجا برود. در یکی از تالارهای بزرگ لندن میتینگی برگزار شد و چند هزار تن از اقشار مختلف در آن شرکت کردند و از دولت انگلیس خواستند اقدامی انجام دهد تا قشون روس از ایران خارج گردند، «و البته مضرت های خصوصی تجاوزات روس را در ایران برای هند، در ضمن مذاکرات خاطرنشان» کردند. نقشه ای بزرگ از ایران که لغت اصفهان

۱- پیشین، ص ۱۸۶-۱۸۵.

۲- پیشین، ص ۱۹۴.

در سراسر عرض نقشه نوشته شده بود، به چشم می خورد. گفته می شد اگر پای روسیه به کنار زاینده رود برسد، ارتش آن را در مرزهای هندوستان باید دید و «مردم را با این صحبت ها به هیجان آوردند». براون و لینچ معتقد بودند انگلیس به هر وسیله حتی با جنگ باید جلوی تجاوز روس ها را در ایران بگیرد(۱). خلاصه کلام اینکه باز هم درست در زمانی که مردم ایران آماج حملات روسیه بودند، انگلیسی ها نه در اندیشه نجات مشروطه بلکه در غم از دست دادن منافع خود در هند بودند. حال ببینیم کدامیک از احزاب سیاسی ایران با این گروه ها همسو بودند و اساساً در پشت این همسویی چه نفع مشترکی وجود داشت؟ ابتدا بهتر است از تعریف احزاب سیاسی شروع کنیم تا دریابیم آن تشکیلاتی که در عصر مشروطه تحت عنوان احزاب شکل گرفتند، به چه میزان با اصول حزبی منطبق بودند.

فصل هشتم/ احزاب سیاسی در دوره دوم مشروطه

حزب چیست؟

۱- پیشین، ص ۲۰۶.

فصل هشتم

احزاب سیاسی در دوره دوم مشروطه

حزب چیست؟

بهترین میزان و معیار برای سنجش مشروطه ایران فعالیت احزاب سیاسی است. حزب چیست؟ معمولاً ـ وقتی گروهی از افراد جامعه که، الف: به برخی اصول و هدف های مشترک ایمان دارند، ب: از طرق مختلف با هم ارتباط مستمر دارند، ج: و برای رسیدن به اهداف و اجرای اصول مورد نظر خود می خواهند قدرت سیاسی را به دست گیرند، به این گروه، حزب می گویند. هر حزب دارای مرامنامه و اساسنامه است. احزاب، ملی، دینی، فرقه ای، طبقاتی و نژادی هستند. اهمیت حزب در این است که تلاش می کند در چارچوب نظریات مشخص و معین رفتار مردم را سازمان دهد. حزب باید مردم را به حقوق فردی و اجتماعی خود آشنا سازد و آگاهی های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی توده ها را ارتقاء بخشد. از جمله مهم ترین فعالیت های احزاب، شرکت در انتخابات است که برای در دست گرفتن قدرت سیاسی کاندیدا معرفی می کنند. اصل مشترک فعالیت احزاب صیانت از منافع ملی است. هر حزبی تعریف مشخصی از منافع ملی دارد و بر این باور است که اگر به قدرت سیاسی دست پیدا کند می تواند این منافع را تضمین نماید. به عبارت بهتر، حزب مظهر همبستگی ملی است. اما منظور این نیست که در احزاب همیشه اصول مزبور رعایت می شود، حتی در لیبرال ترین نظام های سیاسی عالم احتمال گرایش به

سوی استبداد وجود دارد.

در برابر احزاب سیاسی، گروه های ذی نفوذ قرار دارند. اینان نیز با هم منافع مشترکی دارند و برای پیشبرد منافع خود دور هم گرد می آیند. گروه ذی نفوذ و یا فشار، نمی خواهد خود مستقیم قدرت سیاسی را به دست گیرد اما با کمال قدرت از خارج گود سیاست، بر فرآیندهای مختلف سیاسی تأثیر می گذارد. این گروه ها آینه تمام نمای فرآیندهای پنهان سیاسی اند که عمده فعالیت های آنها مخفی است و همیشه در پوششی از نهان کاری قرار دارد. گروه های فشار به آسانی قابل شناسایی هستند اما دست های هدایت کننده آنها همیشه به سادگی قابل ردیابی نیست. حتی خود گروه های ذی نفوذ نیز در اغلب موارد ریشه تحرکات خود را نمی دانند و به عبارتی آلت فعل هستند. گروه های ذی نفوذ الزاماً سیاسی نیستند بلکه می توانند اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و یا نظامی باشند. گروه های فشار هم در بین توده های مردم وجود دارند و هم از طریق نهادهای غیررسمی و یا دولتی سازماندهی می شوند.

در تشکیل احزاب عوامل متعددی ذی نقش هستند. گاهی اوقات تعدادی از کاندیداهای مجلس که دارای تمایلات مشترکی هستند ستاد انتخاباتی مشترک تشکیل می دهند و همین امر مقدمه تأسیس حزب است. دیگر اینکه در مجلس گروه های پارلمانی با اهداف مشترک تشکیل می شوند و فراکسیون های پارلمانی در نهایت منجر به تشکیل حزب می شود. سومین عامل تشکیل حزب انجمن های روشنفکری است و دیگری اتحادیه های دهقانی و کارگری و نیز گروه های انقلابی که غیرقانونی اند و برای سرنگونی حکومت تلاش می کنند. این گروه ها در مواردی بعد از رسیدن به قدرت حزب تشکیل می دهند. ششمین عامل در تشکیل احزاب سیاسی شخصیت های سیاسی اند که به اعتبار نفوذ و وزن اجتماعی خود به تشکیل حزب مبادرت می ورزند. در این موارد شخصیت افراد مزبور پشتوانه تشکیل حزب است. برخی احزاب از طریق انشعاب و یا ائتلاف تشکیل می شوند و گاهی اوقات دولت، خود حزب تشکیل می دهد و در نهایت اینکه تشکل های مذهبی هم در موارد زیادی حزب سیاسی تشکیل می دهند.

احزاب سیاسی یا به اقتضای مصلحت تشکیل می شوند و یا برنامه های مدوّن و مشخص دارند. در نوع نخست برنامه ها به تناسب تغییرات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی

و فرهنگی تغییر می کند یعنی اهداف، متناسب با نیازهای اجتماعی و سیاسی است و از پیش مرامنامه و یا اساسنامه ای وجود ندارد. این دسته احزاب فاقد برنامه های بلند مدت هستند و به عبارتی هدف آنان فقط جلب آرای مردم است. این دسته احزاب بعد از رسیدن به قدرت معمولاً ـ شعارهای خود را فراموش می کنند. احزاب برنامه دار دارای برنامه ای جامع و بلند مدت هستند و برای پیشبرد برنامه های خود تغییرات وسیع اجتماعی و سیاسی را مورد توجه قرار می دهند. راه حل های این دسته از احزاب آرمانی است و اساسی، یعنی تابع مصلحت و شرایط روز نیستند و کار خود را می کنند و طبق ایدئولوژی از پیش تدوین شده عمل می نمایند. معمولاً در احزاب سیاسی تصمیم گیری به کادر رهبری و یا رهبر تشکیلات محول می شود و در این شرایط رابطه توده های حزبی با رأس حزب عمودی است. در این احزاب سلسله مراتب رعایت می شود و انضباط اداری حکمفرماست. بین کمیته مرکزی حزب و شعبه و قسمت های حزب رابطه ای مستمر وجود دارد؛ یعنی رهبری حزب دستور می دهد و اعضا و هواداران با اعتماد به رهبری حزب از فرامین اطاعت می کنند. در برابر احزابی وجود دارند که رهبری تابع نظرات مجلس و یا کمیته های حزبی است، در این نوع احزاب بین شعبه های حزبی هماهنگی وجود ندارد و هر کدام از شعبه ها در حوزه فعالیت خود می توانند آن گونه که خود تشخیص می دهند در پیشبرد منویات حزب تلاش کنند.

برخی احزاب کمّی هستند یعنی بیشتر به جلب عضو توجه می کنند و آن را بر هر چیز دیگری ترجیح می دهند. در این احزاب اعضا حق عضویت می پردازند و تعداد اعضا بر کیفیت برتری داده می شود. در این احزاب ابتدا عضو گیری صورت می گیرد و آنگاه تربیت سیاسی آنان وجهه همت واقع می شود. در برابر احزابی وجود دارند که به کیفیت و جلب متنفذین توجه می کنند تا توده ها. در این احزاب حق عضویت وجود ندارد و به آموزش سیاسی اعضا بهای لازم داده نمی شود. کمک های مالی نیز از سوی متنفذین پرداخت می شود. تقسیم بندی دیگر احزاب عبارت است از توتالیتر و یا دمکرات. احزاب دمکرات از راه قانونی قدرت را قبضه می نمایند و به زور متوسل نمی شوند. اینان به دمکراسی و الزامات آن پای بند هستند و به رأی مردم احترام می گذارند. در برابر، احزاب توتالیتر تنها سازمان سیاسی کشور هستند که از اعتراضات سازمان یافته جلوگیری می کنند. این احزاب تلاش می کنند عقاید مردم را یکسان

سازنـد و توده هـا را به اطـاعت از فرامین رهبران حزبی وادار نماینـد. اینـان بـا دمکراسـی پارلمانی مخالف هسـتند و با تشـکیل احزاب دیگر مخالفت می کنند. از سوی دیگر رأی مردم هیچگونه ارزشی ندارد و می خواهند به هر شکل شده حکومت را به دسـت گیرنـد؛ روش هـای حکـومت آنـان افراطی و متّکی بر سـرکوب و پلیس امنیـتی اسـت و مخـالفین را اعـم از قـانونی و غیرقانونی سرکوب می کنند.

تقریباً کلیه احزاب، طیف هـای تنـدرو، میـانه رو و اصول گرا دارنـد و تعـاریفی مثـل چپ، راست، میانه، چپ افراطی، راسـت افراطی و امثـالهم صـرفاً بـا توجه به معیارها و مبانی مورد قبول احزاب وجود دارد، یعنی این تعاریف نسبی است. به همین دلیل شعارهای یک حزب می تواند در جایی افراطی تلقی شود و در جای دیگر محافظه کارانه. مهم ترین نقطه اتکای حزب، پایگاه طبقاتی آن است. احزاب راست عمـدتاً مـدافع منافع اعیان، اشـراف و ثروتمندان هسـتند، اما احزاب چپ ریشه در سـندیکاهای کـارگری و اتحادیه ها دارنـد، معیار چپ و راست در این گونه احزاب این است که هر حزبی کـدام انگیزه اقتصادی را تعقیب می کند. به طور اصولی هر دو دسته احزاب چپ و راست بر این باورند که برنامه های آنهاست که منافع ملی را می تواند پاس دارد.

حـال با این تعاریف می خواهیم ببینیم آیا آن چیزی که در دوره مشـروطه به ظهور پیوست و مجادلات فراوانی به ارمغان آورد احزاب سیاسی بود یا نه؟ اگر اینان حزب بودند با کدام یک از موازین و معیارهای فوق الذکر قابل انطباقند؟ احزاب مهم دوره مشـروطه عبارت بودنـد از: دمکرات، اعتدالی و اتفاق و ترقی. غیر از اینها احزابی تحت عنوان لیبرال و نیز ترقی خواهان جنوب وجود داشت، هیأت مؤتلفه هم ائتلافی بود از احزاب اعتـدالی، اتفاق و ترقی، جمعیت ترقی خواهان جنوب و برخی نماینـدگان مسـتقل مجلس که اکثریت پارلمـانی مجلس دوم را تشـکیل می دادنـد. ریشه هـای تـاریخی این احزاب به فعالیت های انجمن هـای سـرّی دوره اول مشـروطه باز می گشت که پیش تر از آنان سـخن گفتیم. از سوی دیگر نشان خواهیم داد که این احزاب چه نسـبتی بـا انجمن های فراماسونری و انجمن های یهودی خارج کشور داشـتند و کـدام حزب با مواضع این انجمن ها منطبق بود. انجمن نژادی لندن، انجمن فرانکو پرسان، گروه ژون پرسان، انجمن ایران در

لندن و تکاپوی لژ بیداری ایران در همین راستا قابل تحلیل است. نیز از این بحث مهم سخن به میان می آوریم که تشکیل کمیته های ترور کار کدام حزب سیاسی بود؟ آیا این عمل با شعارهای مشروطه سازگار بود یا خیر؟ همچنین نشان خواهیم داد تأثیر بحران های اروپا به ویژه انگلیس در شکل گیری احزاب سیاسی ایران چه بود؟ و آیا تحولات ایران بازتابی از نزاع های محافل بریتانیا بر سر نحوه تسلط بر ایران نبود؟ ارتباط این احزاب با محافل خارج کشور و نیز گروه صاحبان سرمایه و شرکت های فراملیتی بهترین آزمون است برای اینکه معلوم شود این دسته از احزاب تا چه میزان به مرامنامه و اساسنامه های خود وفادار بودند؟

احزاب ایران در دوره دوم مشروطه

احزاب ایران در دوره دوم مشروطه

نخستین دوره از تاریخ ایران که در آن احزاب سیاسی شکل گرفتند دوره دوم مشروطه بود. شکل گیری احزاب در این دوره مثل خود بحث مشروطه تقلیدی ناقص از احزاب سیاسی دنیای سرمایه داری آن روزگار به ویژه بریتانیا بود. می دانیم در انگلستان دو حزب قدرتمند وجود دارد: کارگر و محافظه کار. حزب کارگر فق در دوره رمزی مک د ونالد برای نخستین بار توانست قدرت سیاسی را به دست گیرد و در این راه با سنگ اندازی های فراوان محافظه کاران رو به رو بود. در دوره مشروطه ایران حزب لیبرال به رهبری سر هنری کمپبل بنرمن قدرت سیاسی را در انگلستان در دست داشت، حزبی که با محافل سرمایه داری بریتانیا در پیوندی تنگاتنگ قرار داشت. بنرمن از سرمایه گذاری شرکت های فراملیتی در ایران، به شکلی اکید جانبداری می کرد و در این راه گروه های سیاسی همسوی خود را در بین مشروطه خواهان ایران مورد حمایت قرار می داد. به تقلید از احزاب بریتانیا و تا حدّی احزاب دمکرات و جمهوریخواه آمریکا در ایران هم دو حزب بزرگ شکل گرفت: حزب دمکرات و حزب اعتدالی. حزب دمکرات ائتلافی متشکل از روشنفکران مهاجر قفقازی مثل رسول زاده، برخی سوسیال دمکرات های ارمنی مثل تیگران هاکوپیان و نیز روحانیونی مثل شیخ ابراهیم زنجانی و سیدحسین اردبیلی و در کنار آنان معجونی از سیاستمدارانی مثل حسینقلی خان نواب و وحید الملک شیبانی که تبعه بریتانیا بودند و نیز رجالی مثل محمدعلی فروغی و سیدحسن

تقی زاده بود. زنجانی همان کسـی است که قاضـی دادگاه شیخ فضل الله نوری بود و حکم اعدام او را صادر کرد. خلاصه این که این حزب برخلاف عنوانش و البته بر خلاف مرامنامه اش که در پی خواهد آمد در پیونـدی عمیق با گروه شـرکت های فراملیتی و سـرمایه سالاران بریتانیایی و امریکایی بود و ضـمن دامن زدن به اغتشاشات خیابانی و اقـدام به ترور، بهانه های لازم را برای تحرکات کشورهای بیگانه در ایران فراهم می کرد. حزب دمکرات، ادامه انجمن های تنـدرو مشـروطه بود که با همان روش به تحرکات خود ادامه می داد.

اصل تشـکیل احزاب سیاسـی به پیشنهاد ناصر الملک شکل گرفت. این سیاستمدار زیرک برای اینکه توازن نیروها را بسنجد و به منظور تشـکیل دولتی که برخاسـته از احزاب سیاسی باشد، به گروه هایی که به شکل مافیایی در کشور فعالیت می کردند و مجلس را پایگـاه بحران هـای کشور کرده بودنـد، پیشـنهاد نمود مثـل کشورهـای اروپـایی احزاب تشـکیل شونـد و مرامنـامه و اساسـنامه های خود را منتشـر سازند تا دولت برخاسته از حزب اکثریت تشکیل شود. این امر دو نتیجه در برداشت: نخست وزن و اهمیت گروه هـای تنـدرو را مشـخص می سـاخت و دیگر این که گروه های تنـدرو را که مـدعی دمکراسـی و آزادیخواهی بودند خلع سلاح می کرد.

انـدک انـدک اختلافاتی که در مجلس دقیقاً صورت بروز و ظهور نمی یافت، بیش از پیش بر صـفحه جرایـد خود را نشان می داد. بحث اعتـدالی و انقلابی همه جـا رواج داشت. سـرمقاله نویس ایران نو ارگـان اقلیت تنـدرو تـذکر داد این دو واژه معانی متضادی دارنـد. گرچه به گمان او انقلاب و اعتـدال اساساً با یکـدیگر تضادی ندارنـد. در حقیقت اختلافات غیرعلنی در قالب ایـن دو واژه در عرصه اجتمـاع جریـان می یـافت و افکـار عمـومی را مـتزلزل می کرد و در اضـطراب نگه می داشت. علت امر روشن بود. فرقه ها، اصـناف و طبقات هر کدام بر اساس «منافع فرعی و شخصی خودشان» از مشروطه انتظاراتی داشتند. به طور خلاصه اکثریت مردم طرفدار مشـروطه بودند و به قول رسول زاده مخالفان مشـروطه، در دو طیف افراط و تفریط قرار داشـتند. آنها که در مقام تفریط بودند، مستبدین خوانده می شدند

که برای صیانت از منافع اشرافی گذشته خود، دشمن مشروطه شده بودند. این عده که «ارباب عناد و شقاوت و دشمنان حرف حق و عدالت» بودند، در اصطلاح «رآکسیونر» یا «ارتجاعیون» خوانده می شدند.

و اما «قسمت دوم دشمن بچه مشروطیت، انقلابیون فعلی هستند که در نظر ایشان این بچه قابل عمر نبوده ساقط و تمام مساعی در تربیت آن بیهوده است، [پس] در فکر آن می باشند که بهتر از این را به وجود بیاورند و برای ایفای آن مقصود هم خونریزی را لازم دیده و به عقیده و اقتضای نظریات خودشان در فکر آخر رساندن انقلابند. به نظر ما این قبیل اشخاص اگر وجودی هم داشته باشند، نفوذ معتنابهی ندارند». منظور او اشاره به برخی جناحهای سوسیال دمکرات بود که در مشروطه ایران فعال بودند. رسول زاده اعلام کرد ارتجاعی ها دشمن مشروطه اند «از طرف راست» و «آخری ها یاغیان می باشند از طرف چپ». او بلافاصله توضیح داد که «رفیق محترم ما [روزنامه] شرق» اگر در خصوص انقلاب سخنی می گوید، منظورش انقلابی نیست که مورد انتقاد رسول زاده قرار گرفته است. وی اعلام داشت منظورش از این جملات گردانندگان روزنامه شرق نیستند. افراط و تفریط فوق خارج از موضوع مشروطه تلقی گردید، اما در بین آنها «میدان وسیعی می ماند که فرقه های مختلفه قانونی اینجا باید در جولان باشند». جولانگاه افکار سیاسی، پذیرش نوزاد مشروطه و اختلاف حرف در نحوه تربیت آن می باشد. تربیت هم بر دو نوع است، نوع کهنه و قدیمی که «مغایر اصول تمدن و علم است» و طبق آن نوزاد را در قنداق می پیچند و در حالی که در کثافات غوطه می خورد به غذایش اهمیتی نمی دهند و او را از ترقی و تکامل باز می دارند. این نوع تربیت از آن محافظه کاران است.

محافظه کاران اغلب نظریاتشان بر آداب، عادات و رسوم قدیم است، و «در نظریات اداریشان خیلی با احتیاط اند». علت امر آن است که آنها از نقطه نظر منافع خود، مشروطه ناقص فعلی را کافی می دانند و البته چندان هم در قید پایبندی به اصول مشروطه نیستند. اینها می گویند «تربیت کردن بچه موافق اصول فنی و طبابت، فقط در اروپا ممکن است و در ایران هنوز وقت آن نرسیده، باید سال ها منتظر شد تا موفق بدان گردید، ممکن است که اعتدال هم عبارت از این محافظه کاری باشد». در مقابل این دسته «تکاملیون» قرار دارند که از تربیت امروزی مشروطه چشم نمی پوشند. رسول زاده خاطر نشان ساخت از دید دسته دوم تربیت از روی علم، تجربه و فن است «و اینکه علم و فن مخصوص به یک ملت و یا نژادی نبوده، تساوی فیوضات آن را شک و تردیدی نیست». با این تعریف، دسته مقابل اعتدالی ها را نمی توان انقلابی

نامیـد، مع هـذا «بـا همه این مقـدمات بـایستی اقرار کنیم که مـا از اعتـدال و انقلاـب که امروزها مطرح خواص عام است هرگز چیزی نفهمیـده ایم»، امـا بـا توجه به اینکه لغت انقلاب بعـد از اعتـدال پا به عرصه وجود گذاشـته است، می توان تصور کرد و القاء شبهه نمود که «مبادا این لفظ برای زیادتی تأثیر اعتدال و مرغوب تر و مقبول تر شدن آن مخصوصاً ایجاد شده باشد».

نویسـنده داخل در ماهیت بحث نشـد و نگفت کدام یک از دو جناح برای هدایت جریان مشـروطه بهترند، زیرا به قول خودش برای دادن حکم قطعی «هیچ حقی و هیچ حقایقی» نداشت. از همه مهم تر تا آن زمان کسـی برای تعریف و تشریح آن عناوین کاری نکرده و مرامنامه ای منتشـر ننموده بود. هیـچ کدام از مدعیان مشـروطه مضامین ارائه نمی دادند و فقط به عناوین بسـنده می کردنـد. تشویش افکار عمومی هم ناشـی از همین مطلب بود، بین نظر و عمل تعارض وجود داشت، هر کس در ذهن خود مطلبی داشت امـا یـا در عمـل اجتمـاعی مغایر آن رفتار می نمود و یا اساساً از مکنونات خود چیزی ارایه نمی داد، «و از این رو یک بحرانی معنوی حاکمیت دارد». مردم بایـد تکلیف خود را می دانسـتند و هدایت سـکان کشتی مشـروطه را به گروهی می دادند که مورد اطمینان آنها باشند، اما تا مرامنامه عرضه نمی شد به قول رسول زاده «این بحران یک طرفی نخواهد شد».

رسول زاده بهترین راه حل را علنی شدن و تشـکیل احزاب می دانست؛ احزابی که مواضع خود را صریح بیان نمایند. تا مواضع روشن نشود نمی توان وجود «پـارتی سیاسـی» را در ایران بـاور کرد. «چاره آن هم جسارت صاحبان مسالک است که هر کس هرچه دارد مثـل کف صـابون نمایانـده، به میـدان تنقیـد آورده ملت را ممیز خود قرار بدهـد». او پیش بینی کرد همان طور که بحران و انقلاـب سیاسـی، شـکل گیری مشـروطه را در پی داشت «بحران و انقلاـب فکریه و روحیه هم لزوماً و قهراً پارتی های سیاسی را تولید خواهد نمود(۱)!»

بعد از نیابت سلطنت ناصرالملک مقرّر گردید اکثریت و اقلیت پارلمانی برای سهولت تشکیل کابینه مشخص گردد. به مناسبت تشکیل اکثریت و اقلیت پارلمانی،

۱- ایران نو، سال اول، ش ۱۹۴، سه شنبه ۲۲ ربیع الثانی ۱۳۲۸، ۳ مه ۱۹۱۰، مقاله «اوضاع حالیه».

روزنـامه ایران نـو مطـالبی را به این امر اختصـاص داد. نویسـنده ابتـدا از تعریـف لغت «فرقه» شـروع کرده بود: «فرقه عبـارت از تشـکیل یک مؤسـسه سیاسـی دارای مرامنامه معینی است که مقاصد و آمال یک طبقه اجتماعی را متضـمن و شامل می باشد». پس تأسـیس یـک فرقه بـدون داشـتن مرامنـامه غیرممکن است، «تشـکیلات و مرامنـامه» دو رکن اساسـی یـک فرقه انـد. وقتی تشـکیلات وجود نداشـته باشد، مرامنامه هم بی معنی است و اگر مرامنامه وجود نداشـته باشد، تشکیلاتی هم وجود ندارد. فرقه ها تجلی سیاسـی طبقات اجتماعی اند، یعنی هر فردی که داخل در فرقه معینی می شود، می خواهد از منافع خود دفاع کند: «از اینرو واضح و هویداست که هر کسی که داخل سیاسیات می شود و خود را در ردیف یک فرقه ای قلم می دهد، برای دیگران نکوشیده و به فکر منافع مخصوصه خود می باشد».

فرقه هـای سیاسـی «محـافظین منـافع طبقـات مختلفه اجتماعی» هسـتند، پس در «معیشت سیاسـی» آنهایی که تشـکیلات منظمی ندارند یا فاقد آن هسـتند، خود به خود اسـباب مغلوبیت خویش را فراهم می آورند. اینها پایمال کسانی می شوند که زیر لوای سیاسـی معینی گرد آمـده انـد. منشأ کشـمکش احزاب، دستیابی به قدرت سیاسـی است. هر حزب سیاسـی طبق «منافع طبقاتی» خود برای «فتـح دسـتگاه حکومت» به آرایش نیرو می پردازد؛ زیرا تا وقتی قـدرت را به کف نیاورند، نمی توانند آمال خود را اجرا کنند. مقصود از فتح قدرت، چپاول و غارت و سپردن امور به اشخاص نالایق نیست؛ «این هم از اثر حکومت قاجاریه است که هنوز از مغزهای بعضـی از هیأت های سیاسی ما محو و زایل نگردیده، برعکس مفهوم و معانی مضامینی است که ما به کار می بریم». بلکه مقصود، «مرکزیت یـافتن امور اداره مملکت در یـد قـدرت یـک فرقه می باشـد که در سـایه قوت او رأی افراد ملت کسب تسلط می نماید».

در حکـومت مشـروطه «ورقـه رأی بیش از یـک نارنجـک مـوجب وحشـت است». اکـثریت پارلمـانی منـوط به این رأی است، زمامداری امور هم به واسـطه همین اکثریت است. کشمکش حزبی و مشاجرات فرقه ای، نماینده «زدوخوردهای طبقاتی» است و پارلمانی که فاقد فرق سیاسی باشد، «حکم پارلمان را پیدا نمی کند(۱)». این دیدگاه ها

۱- همان، سال دوم، ش ۱۱۰، سه شنبه ۵ ربیع الاول ۱۳۲۸ ق، ۷ مارس ۱۹۱۱، «اکثریت و اقلیت پارلمانی».

درست نقطه مقابل مطالبی است که پیش تر از همین نویسنده نقل شد.

تا پیش از تشکیل احزاب، توازن نیروها مشخص نبود. هر کس مدعی بود مردم به دفاع از آنان وارد گود خواهند شد و حریف را از میدان به در خواهند کرد. به واقع اندکی پس از فتح تهران انجمن ها و دسته های سیاسی متعددی این جا و آن جا ظهور کرد. روزنامه مجلس که مواضعی مخالف ایران نو داشت، این تحول را باعث یأس و ناامیدی دانست. زیرا در تهران در هر گوشه و کنار «هر جمعی به یک خیالی» گردهم می آیند و از اعمال دسته دیگر نکوهش می کنند، «بلکه برای تخریب کار آنها اسباب چینی و کارشکنی کرده در پی افتضاح و بدنام کردن آنها برمی آیند». خاطرنشان شد «پارتی بازی و تشکیل احزاب سیاسی» در همه جای دنیا مرسوم است و اصولاً کسی بحثی در تشکیل احزاب ندارد، «لکن حرفی که هست آن است که در فرنگ پارتی سیاسی وجود می یابد و در ایران پارتی شخصی». حزب سیاسی «به حال مملکت نافع است» اما حزب شخصی مضر منافع کشور است. دیگر آنکه «پارتی سیاسی صاحب یک عقیده معین و یک مبدأ معلومی است، پارتی شخصی مبدأ و عقیده معینی ندارد». هر حزب سیاسی باید «مسلکی مشخص» داشته باشد و در استحکام آن جد و جهد نماید، اما حزب شخصی مسلک مشخصی ندارد و «طالب جهل مطلق است».

در ادامه بحثی پرشور در مورد مبانی فلسفی احزاب به میان آمده بود: در اروپا هر فیلسوف عقیده خاصی دارد و چون عقیده خود را حق و دیگران را باطل می داند، سعی می کند دیدگاه خود را مطرح نماید. هر کس طرفدار این شخص باشد دور او گرد می آید و در پیشرفت آن مسلک تلاش می کند، دیگری مخالف اوست و اتباعش را بر ضد آن فیلسوف دعوت می کند. پس منشأ تشکیل احزاب، مبنایی فلسفی است و «دو فرقه می شوند دو پارتی فلسفی». اختلاف عقیده «طبیعی» است و به همین دلیل است که احزاب اختلاف نظر دارند، «هیچ ملت متمدنی نیست که پارتی بازی شغل بزرگ آنها نباشد و رؤسای احزاب متصل در فکر پیشرفت کار سیاسی خود نباشد». مثلاً ـ در انگلیس احزاب توری و ویگ، در فرانسه جمهوری و مشروطه و سوسیالیست، «در اتازونی حزب رپوبلیکی و دیمقراطی» با هم ضدیت دارند، این ضدیت مبدائی دارد که «اختلاف وجدان» است؛ بهمین دلیل نتایج منطقی هم به ارمغان می آورد. اینها تلاش می کنند نمایندگان بیشتری به مجلس بفرستند. هر حزبی

در مجلس نماینده بیشتری داشت اکثریت است و رأی او ملاک عمل قرار می گیرد.

نویسنده مقاله یادشده از مداحان حزب دمکرات آمریکاست. او «عقاید دیمقراطی» را «بالاتر از ریوبلیکی» می داند. به باور وی که خود در زمره میانه روان مشروطه است، جمهوری خواهان چندان به تساوی اعتقاد ندارند؛ «اما دیمقراطی خیلی در تساوی حقوق پیش رفته در خصوص تقسیم ثروت و توزیع اموال، عقاید عجیبی دارند و تمام سعی شان بر آن است که فقرا را در ثروت با اغنیاء شریک سازند، عمله جات و فعله ها و کسبه طرفدار حزب دیمقراطی هستند»، اغنیاء، صاحبان ثروت و کمپانی ها طرفدار جمهوری اند و دو حزب همیشه با یکدیگر در حال منازعه اند. روزنامه ها «اغلب طرفدار دیمقراطی هستند» زیرا که خوانندگان روزنامه ها «اغلب طرفدار دیمقراطی هستند» و اینان بیشتر «از طبقات اواسط الناس اند» و طبعاً میل به مساوات دارند. اما برخی جراید طرفدار اغنیاء می باشند مثل «روزنامه طیمس لندن» و در حقیقت مؤسس این روزنامه ها ثروتمندان هستند، «که مبادا طرف غالب شده و جلوگیری از اجتماع و تراکم ثروت آنها بنماید». پس در غرب تکلیف اشخاص در برابر احزاب معین است، «اما در ایران نه تنها تابعین مسلک معینی ندارند، بلکه رؤسا نیز خود نمی دانند چه قصد و چه مسلک دارند و مردم را به چه طریقی باید بکشانند». نتیجه اینکه تنها کار این عده عیب جویی از طرف مقابل و مذمت اوصاف، اخلاق و اعمال آنهاست، «بدون اینکه اختلاف عقیده خود و طرف را معلوم کنند»، به همین دلیل سخن از وجوب خلع است و عزل و استعفاء(۱).

درست به همین دلیل در دوره نیابت سلطنت ناصرالملک در دوره دوم مشروطه، دو حزب بزرگ تأسیس شد، دمکرات و اعتدالی. ابتدا بهتر است مرامنامه این احزاب را بررسی و آن گاه عملکرد آنها را ارزیابی نماییم.

نگاهی به مرامنامه حزب دمکرات

نگاهی به مرامنامه حزب دمکرات

حزب دمکرات نماینده افراطی ترین جناحهای دوره دوم مشروطه بود که ریشه در انجمن های دوره نخست مشروطه داشت. دمکرات ها علیرغم نام حزب، ترکیبی

۱- مجلس، سال سیم، ش ۲۶، سه شنبه ۵ رمضان ۱۳۲۷، ۲۰ سپتامبر ۱۹۰۹، ص ۲.

بودنـد از آنارشـیست های حرفه ای که با کوچکترین اشاره ای به میـدان می آمدنـد و بر بحران دامن می زدند. بارزترین اینان که نه از حزب چیزی می دانسـتند و نه از مشـروطه، منشـی زاده و ابوالفتح زاده بودند که با حزب دمکرات پیوندی ناگسسـتنی داشـتند. برخی از اوبـاش مثـل کریـم دواتگر نیز در لباس مشـروطه خواهی- بـدون این که از مضـمون آن چیزی بداننـد- با این حزب همکـاری می کردنـد. برخی دیگر از اعضـای حزب دمکرات مهـاجرین قفقازی و تا حـدی ارامنه بودنـد و در میان آنان گرجی هـا هم دیـده می شدنـد. اینـان بیشتر متـأثر از انقلابیون روسـیه بودنـد. در ترکیب ناموزون حزب کسانی دیگر شـرکت داشـتند که از باورهای منشویک ها تأثیر پـذیرفته بودنـد؛ نمونه اینان محمد امین رسول زاده بود که از قفقاز به ایران آمده بود. رسول زاده در اوایـل نقش نظریه پرداز حزب را ایفـا می کرد. دیگر نظریه پرداز برجسـته حزب هاکوپیان اقلیت ارمنی بود. غیر از ششلول بندهای حرفه ای و کسانی که از آنان یاد شد باید از جماعتی دیگر نام برد که در پیوند جدانشدنی با محافل سرمایه داری اروپا و امریکا بودنـد و از جـدی ترین مدافعان سـرمایه گذاری شـرکت های فراملیتی در کشور به شـمار می رفتند. اینان عمدتاً با سـرمایه داران بزرگ یهودی در غرب مرتبط بودند و این پیوند نه از سـر تصادف بود و نه از سر عدم شناخت اینان از سازوکارهـای سـرمایه سالاـران مزبور. اتفاقاً این آشـنایی کاملاً آگاهانه بود؛ همان طور که در بخش دیگری از این دفتر اشاره کرده ایم همسویی این گروه از سیاسیون ایرانی با محافل مزبور ریشه در دوره ناصری داشت.

حزب دمکرات حزبی بود در ظاهر طرفدار اصول پارلمانی رایج در اروپا. گردانندگان حزب عیناً از مرامنامه های احزاب لیبرال تبعیت می کردنـد که مهمـترین وجه آن تأکیـد بر جـدایی دین و سیاست از یکـدیگر بود. البته اینـان نه تنهـا به مبـانی اصولی لیبرالیسم باور نداشـتند، بلکه در پیشبرد اهداف خود به روش های آنارشیست های روسی متوسل می شدند که مهمترین آن ها ترور بود. از سوی دیگر معجونی از دیدگاه های رهبران سوسـیال دمکرات اروپا یعنی کارل کائوتسـکی و ادوارد برنشتاین د ر دیـدگاه های آنان دیـده می شـد که از سوی سوسـیال دمکراتهای ارمنی ترویج می گردید. برخی از اینان برای پیشبرد اهداف خود حتی از تاریـخ اسـلام و فقه و اصول هم اسـتفاده می کردند؛ دیدگاه های دمکرات ها با این حساب معجونی درهـم جوش بود که در آن کاریکاتوری از

سوسیال دمکراسی آلمانی، لیبرالیسم انگلیسی، آنارشیسم روسی و شریعت اسلامی دیده می شد. این مهم ترین بحران نظری در مشروطه ایران بود که در عمل به بحران های اجتماعی منجر شد. از اصول ورود به حزب دمکرات «محترف» نبودن به «کسب روحانی» بود و این که افراد نباید «متکدی و مفت خور» باشند(۱). منظور دمکرات ها این نبود که روحانیون نباید در سیاست دخالت کنند؛ منظور این بود که وقتی فردی وارد در مسائل سیاسی شد باید آن را از دیدگاه های مذهبی خود منفک نماید و بالعکس. «مجمع ادب» محفل رسمی دمکرات ها هم دارای نظامنامه بود؛ نظامنامه این گروه توضیحات بیشتری درباره روش حزب داشت.

اساس ملیت هر قوم از دید اینها بر دو پایه استوار بود: آزادی و مشروطیت. این سخنی است بی پایه و اساس. سرمایه آزادی علم، و سرمایه مشروطه اتحاد است. بنابراین با فقدان علم، هر ملتی تیشه جهالت بر ریشه آزادی خود می زند. تندباد نفاق هم درخت برومند مشروطه را سرنگون می کند و شیرازه آن را متلاشی می سازد. پس وظیفه موقت افراد سلوک طریق اتحاد برای بقای مشروطه است و وظیفه دائمی، نشر و تعمیم معارف برای پیشرفت امور کشور می باشد. به منظور حصول اتحاد مجمع ادب بنیاد نهاده شد تا اخلاق عامه را تهذیب کند که «آن اول مرحله سالکین طریق اتحاد، طالبین علم و قائدین آزادی یک ملت است». محفل، محل ملاقات های اعضای فرقه و محل مباحثه درباره مباحث علمی، «مطالعه تألیفات اخلاقی» و نیز تبادل افکار سیاسی برای اعضا بود. «مجمع ادب» قرائت خانه، کتابخانه و بوفه ای داشت که در تمام طول سال دایر بود. در این مرکز هر هفته کنفرانس های تاریخی، سیاسی، اقتصادی و علمی برگزار می شد. همچنین هر ماه دو بار نمایش هایی روی صحنه می آمد. نویسنده و کارگردان این نمایشنامه ها عمدتاً گریگور یقیکیان انقلابی ارمنی بود که همسرش هم در آنها بازیگری می کرد. سرمایه مجمع یک هزار تومان بود و توسط هیأت مؤسس جمع آوری می شد. در پایان هر سال صندوق مجمع چهار درصد به دارندگان سهام سود می پرداخت. اعضای مجمع بر دو دسته بودند: خصوصی و عمومی. اعضای خصوصی دارندگان سهام بودند که حق رأی داشتند.

۱- منصوره اتحادیه: مرامنامه ها و نظامنامه های احزاب سیاسی ایران، نشر تاریخ ایران، تهران، ۱۳۶۱، ص ۱۲.

عده آنها به نسبت سرمایه قابل افزایش بود و متقاضی عضویت باید سه تن معرف می داشت. شروط عمومی عضویت، نداشتن سنّ کمتر از هجده سال، عدم اشتهار به اخلاق فاسد و پذیرش مقررات نظامنامه داخلی مجمع بود. هر عضو خصوصی باید دو تومان به عنوان «حق الدخول» به صندوق مجمع می پرداخت. هم چنین باید هر سال شش تومان در اقساط چهارگانه و در ابتدای هر سه ماه شهریه می پرداخت. هر عضو عمومی دو قران به عنوان حق الدخول و «ماهی یک قران شهریه پیشکی» پرداخت می کرد.

گردانندگان مجمع از بین اعضای خصوصی انتخاب می شدند. مجمع عمومی که هر سه ماه یک بار تشکیل می گردید، از اجتماع اعضای خصوصی حاصل می شد. اگر کسی شهریه خود را نمی پرداخت محکوم به اخراج می شد(۱). در رساله ای که به «قلم یک نفر دمکرات» تحت عنوان «اصول دمکراسی» یا «شرح مرامنامه دمکرات عامیون» منتشر شد، جزئیات بیشتری از مرام حزب توضیح داده شده بود. نویسنده، مسلک حزب دمکرات را «مسلک حق و بهترین مسلک سیاسی عالم و موافق اساس اسلام» خوانده بود. این البته با مرامنامه حزب که جدایی دین و سیاست را تجویز می کرد، تعارض داشت. در این جا گردانندگان حزب عوام فریبی پیشه کردند و برای جلب حمایت توده ها شعار اصلی خود را از یاد بردند. در مقدمه خاطرنشان شده بود تشکیل دولت و مجلس و وجود وکلا، «برای نظر به حال معاش و حفظ امنیت و استقلال و تنظیم امور و اجراء عدل» می باشد. طبق این مرامنامه سکنه یک کشور دو گروه هستند: اغنیاء و مقتدرین و متنفذین از سویی و کسبه و رعایا و رنجبران و ضعفا از سوی دیگر. اغنیاء و طرفدارانشان قانون را به گونه ای می خواهند که منافع آنها را تأمین کند، با کنایه ای نیشدار خطاب به حزب مخالف آمده بود: «این فرقه و دسته را اعتدالیون و کنسرواتور و آریستوکرات می نامند، زیرا می گویند باید تمام اعیان را در اعیانیت و رنجبران را در رعیتی با یک موازنه نگاه داشت و این اعتدال است!».

هدف نخست دمکرات ها جلب حمایت روحانیان بود و هدف دوم ایشان جلب حمایت اقشار فرودست اجتماعی که البته در عمل مشتی اوباش مثل کریم دواتگر به

۱- پیشین، صص ۳۰-۲۲، «نظامنامه مجمع ادب».

آنان لبیک گفتند. دمکرات ها برای از میدان به در کردن حریف، خود را طرفدار اقشار فرودست معرفی کردند و به عبارتی سوسیالیست نمایی نمودند. آنها می گفتند دمکرات ها، می خواهند حقوق از دست رفته ضعفا را احیا کنند تا «هر کس به قدر عمل مزد برد»، هر کس به قدر رنج خود به گنج برسد، جمعی مسخر جمعی دیگر نباشند «این فرقه را حامی رنجبران و لیبرال و دمکرات گویند که طالبان مساوات در میان بشرند». اغتشاش در ذهن را بنگرید که چگونه سوسیالیست ها و لیبرال ها را که یک دنیا با هم فاصله دارند در کنار هم نشانده و هر دو را طرفدار به قول خودشان رنجبران معرفی کرده است. نویسنده برای توجیه دیدگاه های خود تظاهرات مذهبی هم می کرد، و می نوشت اسلام منادی مساوات بود، اساس استبداد را برافکند و پیامبر اسلام(ص) فرمود: «الفقر فخری»، به زنان و اطفال در کوچه ها سلام می کرد، با بندگان خدا روی خاک می نشست و غذا می خورد، کفش خود را خویش پینه می کرد، خون و حقوق مردم را مساوی قرار داد و با مردم بر «الاغ بی جل» سوار شد. آن حضرت در مجلس بر صدر نمی نشست و سفید و سیاه را به یک دیده می نگریست. امام علی(ع) نیز فرمود: «انا مسکین اُجالس المساکین» و سلوک از راه مساوات را محکم کرد و بر اساس «انما المؤمنون اخوه» قدرتی به اسلام اعطا گردید که اکثر سرزمین های آباد به تصرف مسلمین در آمد. نویسنده هرگز توضیح نداد منظور از این دیدگاه ها به هیچ وجه تساوی حقوقی، بر اساس حقوق موضوعه نبوده است، بلکه مراد فقها از تساوی، تساوی عموم مکلفین در برابر قوانین شرعی بود. هیچ فرد مؤمنی نیست که باورهای دینی خود را با باورهای دینی پیروان سایر ادیان برابر بداند، بلکه به طور قطع به برتری و رجحان باورهای خود بر آن دیگری ایمان دارد.

نویسنده دمکرات نوشت با صعود بنی امیه به خلافت، «سلطنت جابره و طریقه اکاسره و قیاصره» در اسلام برقرار شد. متنفذین مقام ربوبیت گرفتند. برادران اسلامی به اسم رعیت، بنده و ذلیل و حقیر شدند. در حالی که اروپا در «نهایت بربریت» می زیست، بواسطه اتصال به اندلس و جنگ های صلیبی به ممالک اسلامی راه یافت؛ از دین اسلام مطلع شد؛ «کتب اسلام» را بردند و ترجمه کردند و دریافتند که علت اقتدار اسلام، مساوات و برادری بوده است: «امروز ضعف اسلام به واسطه ترک تساوی و الغای برادری است که به یکدیگر افتاده اند» و غرب «با عمل به اساس

اسلام» به آن درجه از اقتدار رسید که «اسلامیان فعلاً مقهور و مغلوب آنها هستند». آن گاه ادعا شد در حالت کنونی ایران هم فرقه آریستوکرات و «اعتدالی» حافظ منافع «فرق ممتازه و مقتدرین» است. «در مقابل آنها، مساوات خواهان حامی رنجبران که دمکراتی باشند» همیشه تلاش می کنند تساوی حقوق را بین غنی و فقیر برقرار سازند و آنها را از زیر بار خلاص نمایند، «چون این دو فرقه در نظر مختلف هستند، در وضع قانون و نظامات سعی می کنند که مقصد خود را پیش ببرند». خلط مبحث واضح است و نیازی به توضیح ندارد. نویسنده برابری در برابر قوانین شرع را با تساوی فرصت های اقتصادی در اندیشه های سوسیالیستی به هم آمیخته است و از این بالاتر بین این دو و اندیشه تساوی حقوقی در نظام های لیبرال به شکلی مضحک رابطه برقرار کرده است؛ این یعنی اوج بحران نظری و خلط مبحث در زمینه هایی که اساساً به شکل بنیادی با هم تفاوت و تمایز دارند.

نویسنده سپس به بحث تشکیل احزاب سیاسی می پردازد. از دید او علت ظهور احزاب روشن است، وکلا جمع نشده اند تا صحبت چای و قلیان کنند، بلکه برای بررسی اوضاع کشور جمع شده اند. آن چیزی که باعث دو دستگی شده «اختلاف نظر» است، کسانی که وکیل معرفی می کنند باید بدانند برای چه فلان شخص را معرفی نموده اند. نماینده هم باید منافع موکلین را تأمین نماید، «والّا مثل این است که وکیل و موکل در کاری توکیل به مجهول کرده باشند». در کلیه ممالک مشروطه «اعتدالیون و حامیان اغنیا» قوانینی وضع کرده اند که مطابق مرام آنهاست؛ «همچنین دمکراتی و مساواتی» حامی ضعفا هم موادی که تأمین کننده منافع این طبقه است، تدوین نموده اند.

اختلاف نظر سیاسی مثل «اختلاف مجتهدین در مسائل شرعیه و اختلاف حکما در مسائل حکمیه» است و ربطی به اشخاص ندارد. «مذاکره و مباحثه» باعث می شود نظرها به یکدیگر نزدیک شود. پس لازم است از «معاندت» اجتناب شود. دمکرات ها نباید از تهمت و اذیت و حملات حریف رنجیده شوند، «زیرا اساس دمکراتی احیای احکام از دست رفته اسلام است(۱)». این همه خلط مبحث به واقع بسیار غریب است، چگونه فردی می تواند به منشأ اثر نبودن دین در مسائل سیاسی باور داشته باشد ولی

۱- پیشین، ص ۳۷.

مـدعی باشـد هـدفش از این روش احیـای احکـام دینی است؟ ادامه مطلب این موضـوع را بیشـتر روشن می سـازد. از دیـد این نویسـنده، گوینـده حق، نباید انتظار چیزی جز حملات و صدمات داشـته باشد. چند سـطر بعد نویسـنده مقصد فرقه دمکرات را «محافظت اصول مشـروطیت» می دانـد و عنوان می کنـد هدف اعتدالی ها این است تا همه مردم حق دخالت در تعیین وکیل و اطلاع از امور نداشته باشند، بلکه فقط اعیان یا فقط شهریان و نه «دهاتی ها» حق تعیین وکیل داشته باشند.

فرقه دمکرات معتقد بود، اسـلام همه را برادر و برابر قرار داده است و «باید همه در حقوق برابر باشند». پس مقصود از مشروطه همین دخالت عموم مردم در مسائل خویش است؛ زیرا اسـلام در حقوق برای احدی امتیازی قرار نداده است. در اینجا نویسنده نوک تیز حملات را متوجه علما ساخت و بـدون اینکه از کسـی نام ببرد همه را به یک شـیوه مورد حمله قرار داد. بحث از این جا شـروع شـد که در اسـلام معیار امتیاز تقواست و هر چیزی غیر آن «کلاً غلط و باطل و برضد اسـلام بوده باید رفع شود». در اسلام هیچ تفاخر طبقاتی وجود ندارد، در حالیکه علیرغم فرامین شرع، وضع غیر از این است:

بالعیان به ضد اسـلام و ایمان می بینیم که جمعی صدر را به خود مختص داشتند باید مقدم وارد شوند، مقدم صادر گردند. در مشـی تقـدم کننـد؛ کفش ها در پشت سـر صدا کند؛ فحش بدهد؛ نشـنود؛ بزند [اما] زده نشود؛ بندگان خدا بی رخصت ایشان وارد حضور نگردند؛ سـرپا بایستند، بی اذن حرف نزنند، صدا بلند نکنند، دست را حرکت نداده روی سینه گذارند؛ هزار دفعه قربان و صـدقه شوند، صد مرتبه رکوع کرده به خاک افتند؛ این امیر یا عالم بزرگ به گوشه چشم حقیرانه به آنها نگاه کند؛ به صـدای کلفت تحقیرآمیز و القـاب خفیف نـدا کنـد؛ آن بیچارگـان دست و پـای آنها را بوسـیده به چشم مالنـد؛ رنـج دست را حاضـر کرده به ایشان تقـدیم کننـد؛ آقایان راحت خورده به هیـچ اعمال بـد مؤاخذه نشوند؛ دولت و احدی را بر ایشان قدرت نباشد(۱)؛ از مالیات معاف باشند؛ به چندین القاب در منبر دعا بشوند؛ و در کاغذها بخوانند، جای مهر مخصوص داشته باشند؛ در لباس و مسکن و غذا و ظرف و همه

۱- در متن کتاب: «... دولت واحد برابر ایشان قدرت نباشد» که جمله بی معنی است.

چیز تفوّق داشته باشند الی غیرذلک، اینها [باید] ابطال شود؛ چنانچه اسلام مقرر کرده برابر باشند، برابر دست به دست هم داده مملکت اسلام را حفظ کنند(۱).

اینان برای اینکه با روحانیون مقیم نجف تسویه حساب کرده باشند بدون اشاره به نام آنان احکامشان را مورد حمله قرار دادند. به همین دلیل گفتند مجلس سنا مغایر اسلام است؛ زیرا اعیان خودشان را ذیحق برای تشکیل مجلس جداگانه می دانند؛ مجلسی که از طرف خودشان درست شده است و برای حفظ تفوّق و امتیاز آنها با مجلس شورای ملی معارضه می کند. هر کس اساس اسلام را قبول دارد، این مجلس را «ظلم واضحی» می داند؛ زیرا «بدتر از عصر استبداد فرق میان بندگان را مدلل می کند». به نظر حزب دمکرات اینها در عصر استبداد قدرت داشتند «اما قانونی نبود» و گفته می شد این قدرت غیرمشروع است، اما با قبول مجلس سنا «تفوق و اعیانیت قانونی می شود». از طرفی این مجلس تحمیل خرج بیهوده و باعث اختلال امور است و قوانین را به تعویق می افکند، «حالا بسته به نظر علمایی است که ... اساس اسلام را می فهمند. فرقه دمکرات هر وقت اکثریت پیدا کرد البته فسخ خواهد نمود». باید یاد آوری کرد تشکیل مجلس سنا از اصول قانون اساسی بود و کسانی که از آن دفاع می کردند نه برای دفاع از اعیان و اشراف بلکه برای اجرای قانون بر تشکیل آن مجلس تأکید می نمودند. از سوی دیگر همین مخالفین عصر مشروطه بعدها خود نخستین سناتورهای انتصابی دوره پهلوی شدند و تقی زاده که این همه در زمان مشروطه با به قول خودش اعیانیت و اشرافیت مستتر در مجلس سنا مخالفت می ورزید، نخستین رئیس مجلس سنا شد و دوستان او در دوره مشروطه نیز نخستین سناتورهای کشور بودند.

دمکرات ها که این همه از ضرورت احیای اصول اسلام دم می زدند، معتقد بودند در زمینه حقوق مدنی، حزب دمکرات به تساوی کلیه مردم در برابر قانون، فارغ از نژاد و مذهب و ملیت معتقد است. «اسلامی و مسیحی و یهودی بودن یا از ملل سایره بودن» باعث تفاوت در ملت ایران نمی شود. این تأکید بر عدم تساوی حقوقی ایرانیان با مهاجرین از ملت های دیگر نکته عجیبی بود که در هیچ یک از قوانین ملل اروپایی نشانی از آن دیده نمی شد. این ادعاها به این دلیل مطرح می شد که

۱- همان کتاب، ص ۳۸.

هم مسلکان دمکرات ها عمدتاً مهاجرین قفقازی بودند و اصلاً نظریه پرداز های آنان یعنی رسول زاده و تیگران درویش، خود غیرایرانی بودنـد. بالاتر اینکه شیبانی و نواب تبعه بریتانیا بودنـد. پس این تأکید بر تساوی حقوقی ایرانیان و بیگانگان در حوزه قضـایی کشور بی دلیل نبود. دیگر اینکه تساوی در محاکمات و حق انتخاب از دیگر اصول مـدنی حزب بود که اعتقاد داشت: «فرق در امور مذهبی ربطی به دولت و قانون وضـعی از طرف ملت ندارد(۱)». اما به قول آنها در مواردی مثل ازدواج و میراث در تمـام ملـل و دول اختلاف وجود دارد. در یک کلام حزب بین قوانین شـرع و عرف تمایز قائل بود. از دیـد آنان آزادی هر کس تـا حـدی مجـاز بود که «مخل به آزادی دیگران نباشـد والّا آزادی برای همه نخواهـد بود»، حـدّ آزادی مطبوعات، قانون مطبوعات بود؛ قانونی که دمکرات ها چه در دوره اول مشـروطه و چه بعـد از آن هرگز به مفادّش اعتنا نکردنـد و مکرراً آن را زیر پـا نهادنـد و تبعیـت از قـانون مطبوعـات را بـه منزله طرفـداری از اسـتبداد دانسـتند و کسـانی که آنـان را به این مهم فرامی خواندنـد عمله استبداد و اعیـان و اشـراف تلقی می شدنـد. دیگر این که به تقلیـد از اروپاییـان حق اعتصـاب برای کارگران به رسـمیت شناخته می شد، بدون این که توجه کنند اصلاً در ایران کارگر صنعتی وجود ندارد تا حق اعتصاب داشته باشد و تازه کـدام سـندیکا و اتحـادیه کارگری وجود داشت که به عنوان دفاع از حقوق کارگران آنان را به اعتصاب دعوت کنـد؟ از نظر حزب، مخالفت با حق اعتصاب از کارهای مجلس سـناست تا کارگران نتواننـد مزد خود را دریافت نماینـد؛ اما توضـیح ندادند مگر در آمریکـا، اسپانیا، فرانسه و حتی انگلیس که الگوی نظام مشـروطه بود، و البته در همه این کشورها هم مجلس سـنا و یا اعیان دایر بود، اعتصابات کارگری وجود نداشت؟ قطعاً آری، بنابر این باید این نظام ها را از اصـناف حکومت های اسـتبدادی به شـمار می آوردنـد، در حـالی که می دانیم موضع حزب دمکرات این نبود و آنـان دقیقـا بـا الگوبرداری از نظام سیاسـی این کشورها درصدد اجرای دیدگاه های خود بودند.

از دید دمکرات ها انتخاب نماینده باید به تناسب جمعیت باشد و همه آحاد ملت

۱- همان منبع، ص ۴۰.

هر کدام یک رأی داشته باشند. قوای سه گانه از یکدیگر منفک هستند و اگر کسی توقیف شد، ظرف ۲۴ ساعت باید به او تفهیم اتهام شود تا خود را برای پاسخگویی آماده کند. «بهترین و نافع ترین مواد ... به حال ملت و روحانیین» انفکاک کامل «قوّه سیاسیه از قوّه روحانیه» شناخته شد(۱). از دید اینان در اسلام طایفه مشخصی برای اجرای امور دینی معین نشده است، بلکه همه مردم به «تمام امور ذیحق هستند»، باید همه عالم و متّقی باشند و همه حق تعلیم و ارشاد و امر به معروف و نهی از منکر دارند: «همه امام جماعت و جمعه و ولی در امور در صورت عدالت توانند بود و همه هم کسب می توانند کرد و همه عالم و مجتهد و قشونی و قاضی توانند شد و این ترتیب تا اوایل عصر بنی عباس هم معمول بود». در دوره بنی عباس «قوّه روحانیه را جداً از قوّه سیاسیه دولتی منفک کردند»، از آن به بعد در عالم اسلام عده ای به نام فقها و علما «یک فرقه ممتازه از دولت و رجال شدند، مثل بنی اسرائیل که سلطنت و نبوت گاهی از هم جدا بود و گاهی اتصال و پیوستگی پیدا می کرد».

این روال تا استقرار «سلطنت شیعه» وجود داشت. دمکرات ها می دانستند که برخی علمای شیعه معتقدند سلطنت حقّه بعد از حضرت رسول(ص) و امام(ع) با علما و فقهاء جامع الشرایط است، اما می گفتند «چون کار با آنها تاکنون نشده است تا معلوم شود که به چه ترتیب تعیین سلطنت می نمایند که ما آن نمونه را تذکاراً مثال بیاوریم»، بنابراین باید راه حلی جدید یافت. با این وصف می گفتند معلوم است منظور این نیست که «در هر شهری مثلاً صد فقیه، هر یک اداره سلطنتی و قشونی و قضا و سایر لوازم مملکت داری را دایر کنند». به هر حال سلاطین شیعه برای عزل و نصب وزرا، اخذ مالیات، ترتیب قشون و جلوگیری از قطاع الطریق و حراست مملکت از تهاجم خارجی قدرت سیاسی را در دست گرفتند و «فقها هم علیحده برای اینکه ممکن نبود با تصدی به امور شرعیه متصدی(۲) کار دیگر شوند یک قوه علیحده روحانیه تشکیل داده اموری را به خود مختص کردند از قبیل تدریس علوم دینیه و تألیف و قضا و امامت جماعت و جمعات و افتاء و ولایت در امور مولی

۱- پیشین، ص ۴۴.

۲- در متن کتاب: متعدی.

علیهم و ولایت در موقوفات و مساجد و منبر و مواعظ و هکذا».

با استناد به تاریخ، گفته می شد بین قوای سیاسی و روحانی تفکیک وجود داشته است، اما «نه تفکیک کامل». زیرا دولتیان در بعضی امور روحانیه دخالت می کردند و «حدود الهیه» را در مورد متهمین اجرا می کردند، بدون ثبوت جرم مجازات شرعی روا می داشتند، می کشتند، گوش و دماغ می بریدند، دست و پا قطع می کردند، حبس و زنجیر و شکنجه و چوب زدن و تازیانه رواج داشت، حتی در امور حسینیه ها و مساجد دخالت می کردند. «از این طرف بسیار اشخاص به لباس روحانیت بدون اهلیت متصدی امور شرعیه شده، دخالت در امور سیاسیه از عزل و نصب وزراء و حکام و امور مالیاتی و قشونی و غیرها کرده، آنها طویله خود و اینها خانه خود را بست و مأمن اشرار یا اخیار می کردند». گاهی هم دو قدرت با هم ساخته «اسباب زحمت ضعفا می شدند»، در وقتی دیگر با هم معارضه می کردند و به مردم صدمات می رسانیدند، «این از حبس او آدم می کشید، او از خانه این». این ستیز، دو قوه را ضعیف ساخت و ملت را نحیف نمود و کشور را به حال بدی افکند:

قال رسول الله(ص): صنفان من امتی ان صلحا صلحت امتی و ان فسدا فسدت امتی، قیل من هما یا رسول الله، قال: العلماء و الأمرا و قال(ص): العلماء امناء الرسل ما لم یدخلوا فی الدنیا قیل و مادخولهم فی الدنیا، قال: اتباع السلطان.(۱)

حزب دمکرات مدعی بود می خواهد اسباب نقص و تنزل امور را بشناسد و تمام مرامنامه اش مبتنی بر این است. آنها می خواهند اموری که باعث ضعف و انحطاط است و «اساس اسلام را متزلزل ساخته» براندازند. پس بعد از این که ملت و حجج اسلام و آیات که در زمره ملتند، قانون اساسی را پذیرفتند و سلطان و وزرا را «برای حفظ حوزه اسلامیه» و «جماعت روحانیین را برای استنباط و تعلیم و افتاء احکام لازم» دیدند، معلوم می شود این دو قوه از یکدیگر جدا هستند:

آیا عاقلی پیدا می شود که بگوید با وجود جدایی این دو قوه از حیث علم و عمل لیکن اموری که راجع به هر یک از این دو قوه است منفک از هم، و سوا از یکدیگر نشده و در هم بوده هماره این دو قوه در کشاکش باشند و به واسطه این

۱- همان منبع، ص ۴۵.

کشاکش ملت [و] مملکت در حال خطرناک بماند(۱).

توضیح داده شد شاید «جاهلی» توهم کند که «بنابراین پس فقیه در ادارات دولتی و سیاسیه پذیرفته نمی شود»؛ اما این «غلط محض» است، «مگر علم و فقاهت مانع از کاری می شود و آیا بهترین اشخاص برای کار اعلم و افقه نیست». اما وقتی شخص وارد مسائل سیاسی شد یا بالعکس حق دخالت در امور دیگری ندارد.

نویسنده مرامنامه آورده بود تعلیم و تربیت اجباری است و البته مراد علومی است که یا «فرایض عمومیه و اصول دینیه است یا مقدمات معیشت یا لوازم حفظ مملکت». از باب امر به معروف، اجبار بر این اقدام که مصداق «طلب العلم فریضه» است، از «واجبات» است. برحسب مقتضیات عصر صنایع و تجارات و ادارات دولتی و نظامی بدون علم موجب حفظ مملکت نخواهد بود. تحصیل معیشت به تعلیم صنایع است که برای مقابله «با صنایع خارجه» انجام می شود. پس تعلیم واجب است و اجبار در این امر لازم. کسی هم که قادر به تعلیم و تعلّم نیست دولت باید او را کمک کند. بزرگترین بدبختی ملت و فساد اخلاق «بی تربیتی نسوان و جهالت مادران» است. منظور از تربیت نسوان، «تعلیم و تربیت به طریق خانه داری و حفظ صحت و معاشرت ازدواج و عفّت و تربیت اولاد و تحسین اخلاق و خلاصی از موهومات و خرافات است؛ گویا کسی را بحثی نباشد(۲)».

و اما بنا بر باور حزب، سربازی اجباری است. علت آن «وجوب دفاع از مملکت اسلام و حفظ حوزه» است. در امر دفاع تبعیضی نیست که آن هم موقوف است به اطلاع از طریق دفاع طبق اسباب عصر. این مهم در سایه مشق و تعلیم فنون جنگ میسر است. سربازی هم باید دو سال باشد و «زیاده از آن جوانان را از اهل و خانه و تأهل دور داشتن موجب ضرر و انزجار و تأخّر کار است». مالیات باید از همه آحاد مردم اعم از اغنیاء و فقرا اخذ شود و مستمری های بی جا قطع گردد، زیرا دولت از مالیاتی که رنجبران می دهند به جهت قرابت یا واسطه یا رشوه یا مداحی یا مسخرگی مبلغی به عده ای مفتخوار می بخشد. «نمی دانم شریعت خواهان چرا برای

۱- همان منبع، همان صفحه.

۲- . پیشین، ص ۴۶.

رفع این اقدامی نکرده، برعکس گوینده را می خواهند نابود کنند...(۱)».

موقوفات بایـد تحت نظـارت و اداره دولت باشـد و برای مصارف و معارف عمومی خرج شود. بر موقوفات نه تنها دولت بلکه عموم مردم بایـد نظارت کننـد و این «ابـداً مخالف هیـچ شـرع و عقلی نیست»، حال آن که «خورندگان وقف نیز به حق گویان حمله می کننـد و حملاتشان به لفظ شـریعت خواهد بود که آن را مایه عیش و راحت خود و زحمت دیگران تصور کرده اند». به روحانیان طعنه زده شد که «داعیه ریاست و خیرخواه ملت» دارند و برای رفع بیگاری اقدامی انجام نداده و نمی دهند، از این گذشـته، آنهـا مخـالفین بیگـاری را مورد حمله قرار می دهنـد و «معاونت بر اثم و عـدوان می نمایند(۲)». مزدوری اشـخاص تا چهارده سال ممنوع، و مـدت مناسب کار شـبانه روزی ده ساعت تشـخیص داده شد. یک روز در هفته باید اجباراً تعطیل اعلام می شـد، ایرانی هـا چون اکثراً مسـلمان هسـتند بایـد جمعه را تعطیل نماینـد، این تعطیلی «برای تنظیمات و عبادات و حضور در مساجد و استماع خطب و مواعظ و اظهار شعائر اسلام و ملاقات احباء و تفریح دماغ» می باشد.

لـوازم حفـظ کارکنـان از آفـات حین کـار بایـد تهیه شود؛ احتکـار بـا بسـتن مالیـات هـای سـنگین بر زمین بایـد منع گردد. اما «خونخواران» بجـای ترجیـح حقوق عموم بر منـافع اشـخاص «به اسم اسـلام حمله بر دمکرات می کنند(۳)». نوک تیز حملات دمکرات ها متوجه روحانیانی بود که انـدیشه های آنان را مغایر شـرع تشـخیص می دادند. می گفتند: «حامیان دروغی اسـلام» نمی گذارنـد رسم گرفتن هـدیه و تحفه ملاـکین از کشـاورزان منسوخ شود و «مـدعیان ربوبیت» با اسم شـریعت نمی گـذارند دعاوی و محاکم قانونی ایجاد گردد، حال آنکه این امر «معروف تر از رفتن مساجد و عبادات حقه» است. باید بانک «زراعتی» تأسیس می شد، اراضی خالصه بین زارعین تقسیم می گردید و حتی زمین های اربابی بین مردم تقسیم می شد(۴).

یکی از نظریه پردازان حزب دمکرات، تیگران هاکوپیان بود که مقالاتش را با

۱- پیشین، ص ۴۸.

۲- همان، ص ۵۰.

۳- پیشین، ص ۵۳.

۴- همان، ص ۵۶.

امضای ت. درویش امضاء می کرد. به مناسبت افتتاح دوره دوم مجلس شورای ملی او در نیم صفحه اول روزنامه ایران نو مقاله ای نوشت. در این مقاله شرحی از سرمایه داری غرب و نقد آن نوشته شده بود:

تا حال سرمایه داران اروپا تمام اهالی شرق را عبد عبید خود دانسته و تصور می کردند که آن قسمت از اولاد بشر که در محل طلوع آفتاب واقع شده اند، به جهت پر کردن چشم طمّاع آنها و پر کردن حرص آنان خلق و ایجاد گشته و آلت کوری هستند که برای استفاده اروپاییان از عایدات و زحمات آنها به دنیا آمده اند.

نویسنده علت عقب ماندگی آسیا در برابر اروپا را نظام های قرون وسطایی و فئودالی شرق می دانست، به همین دلیل این نظام ها نه تنها توان رقابت اقتصادی را از مردم شرق می گرفت، بلکه مقاومت سیاسی را هم در هم می شکست. از دیگر دلایل عقب ماندگی شرق، مسئله استعمار بود که ملت های بزرگ شرق به بیگاری سرمایه داری غرب واداشته می شدند؛ در ادامه شمّه ای از مستملکات استعماری از هند تا آمریکای شمالی نام برده شده و آمده بود:

بدین ترتیب به اصول سرمایه داری تمام دول اروپ در سایه ملل نیم وحشی که دارای وضع فئودالیزم هستند مدار معیشت خویش را تحکیم نموده و بالفعل یک دولت اروپا نیست که در سایر قطعات کره ارض دارای مستملکات نباشد و در آنجا حرص و طمع سرمایه داران خود را سیر نکند.

هاکوپیان ضمن اشاره به بی رحمی «دول استیلاـ کار اروپ» که مستعمرات را از جنس انسان نمی دانستند و با آنها مثل حیوانات و حتی بدتر از آن رفتار می کنند، می پذیرفت که با وجود این تحقیر و توهین ها و به رغم میل آنها و با وجود تلاش برای در زیر سلطه نگاه داشتن ملل عقب مانده «یک حرکت ترقی پرورانه و حس حریت پرستانه نیز با خود در این بازارها آوردند که با توسعه محصولات و امتعه آنان این خیال نیز پیشرفت و ترقی می کرد و ممکن نبود که هرجا آلات و ادوات صناعیه و محصولات مدنیه به جایی برود فکر حریت در آن جاها تولید و بیدار نشود» پس او گسترش سرمایه داری و صدور کالاـ و سرمایه را مقدم بر زایش اندیشه های تجددخواهانه به شمار می آورد و ساختارهای اقتصادی را به لحاظ منطقی و زمانی مقدم بر اندیشه های مدنی می شمرد.

ژاپن نخستین کشور آسیایی بود که «نماینده تکامل و تجدد ممالک شرق» به حساب می آمد. فتوحات ژاپنی ها در برابر روسیه، جنبش عمومی آسیا و افریقا را به ارمغان آورد. ماهیت این جنبش دوگانه است: از یک طرف علیه فئودالیزم داخلی و از طرف دیگر ضد تضییقات و «سرمایه داران اجنبی» می باشد. هاکوپیان سپس شواهدی از عثمانی و ایران به میان آورد و در مورد محمدعلیشاه گفت: «این آدم دنی می خواست سدی در جلو[ی] ترقی بشر و تکامل زمانه گذارده و نمی دانست که با اصول کهنه و قدیم زندگی ممکن نیست». پس مردم در برابر او قد برافراشتند و بار دیگر مجلس شورای ملی را بنیاد نهادند.

هاکوپیان خاطر نشان کرد ایران امروز می خواهد خود را از وضع فئودالیته رها کند و «مایل است که به وضع سرمایه داری تحول کند و در حقیقت در حال تجدد و ترقی است. آن وضعی را می خواهد دارا بشود که از تضییق سرمایه داران خارجی خود را خلاص کرده و سرمایه ملی را تأمین نموده و به ترقیات ملیه نائل شود».

هاکوپیان ادامه داد در اثر غفلت و جهالت، مالیه کشور که شریان حیاتی ایران است، به دست بیگانه افتاده است و تمام منابع ثروت مشتمل بر بانک ها و امتیازات، با معاهدات سخت گرفته شده اند و نمی خواهند چیزی از آن را عودت دهند. او هرج و مرج قرون گذشته و عدم آشنایی مردم با اصول جدید و نیز فساد اخلاق حکومت گذشته را مسبب بی نظمی های موجود دانست، به همین دلیل مردم «مشروطه را به میل خود تأویل نموده و به منافع شخصی خود تطبیق کرده و مایل به نافرمانی می باشند».

او مبرم ترین وظیفه مجلس را پنج چیز می دانست؛ یکم: تحصیل پول «ولو به قرض» برای آسایش و امنیت مملکت، دوم: تشکیل قوه ای نظامی که ضامن اقتدار و دولت مرکزی باشد، سوم: فکری برای خارج ساختن قشون روس از ایران بشود، چهارم: گسترش معارف، پنجم: اصلاح ادارات و جلب مستشارهای خارجی(۱).

رسول زاده دیگر نظریه پرداز حزب به عکس هاکوپیان در همان روزنامه از

۱- ایران نو، ش ۶۷، مورخه دوشنبه غره ذی قعده ۱۳۲۷ ق، ۱۵ نوامبر ۱۹۰۹، مقاله «پارلمان در چه حالی افتتاح می شود؟»

گسترش سرمایه داری در ایران دفاع می کرد، حزب دمکرات در مرحله عمل با تناقضی آشکار مواجه شد. رسول زاده نوشت ملت های متمدن قرن ها راه ترقی را طی کرده اند تا به این مرحله رسیده اند و نباید در پیمودن آن راه تعجیل کرد؛ «قدم به قدم باید در جاده ترقی راه برویم و مثقال مثقال متمدن بشویم». خاطرنشان شد در ایران همیشه از یک مطلب غفلت می شود و آن هم جهد و تلاش غربیان برای تأسیس تمدن جدید است. او استدلال کرد غربی ها مجبور بودند تا از هیچ، همه چیز اختراع کنند، «و حال برای ما این زحمت موجود نیست، فقط باید تقلید آنها را بکنیم و بعلاوه بهتر از همه این است که ما می توانیم در میان آنچه آنها اختراع و ایجاد کرده اند هرچه خوب و بد به درد ما می خورد انتخاب نماییم. و این مسئله به قدری کار ما را پیش انداخته که بر همه کس روشن و محتاج به هیچ بیّنه و دلیلی نیست».

او تمدن جدید را «یک دوری پلو پخته حاضر» می دانست که فرا روی ما نهاده شده و کار منحصر به این است که با عقل سلیم «قبول خوردن آن را بکنیم و این زحمت را بر خود هموار نماییم». رسول زاده اوضاع جهانی را به گونه ای می دید که نباید سهو و خطای بزرگ کرد، زیرا در این صورت تا دو قرن دیگر ما به تمدن فعلی غرب خواهیم رسید، آنها هم در این مدت بی کار نمی نشینند و دو- سه قرن جلو می افتند، به این شکل آن پرتگاه عمیق، همیشه ما را از تمدن جدید دور می سازد. ایران به خانه ای تشبیه شد که به کلی ویران است و باید آن را مجدداً بنا کرد و تعمیرات جزیی فایده ای ندارد، «باید دید چه چیزی می تواند برای این تجدد ما مساعد باشد». در ادامه از فقدان صنعت در ایران سخن گفته و نتیجه گرفته شد اساس قوای حیاتی ایران و عایدات کشور بر دو چیز مبتنی است: نخست کشاورزی و دوم تجارت. از قضا شاغلین به این مشاغل جایگاه قانونی ندارند و در اداره امور منشأ اثری نیستند.

به دید او گسترش زراعت مرتبط و بسته به قانون است تا دهقانان با آرامش خیال در فکر گسترش کشت و زرع باشند. آرامش خیال زارعین در گروی جلوگیری از حملات اشرار و چادرنشینان است، به این شکل هم امنیت ایجاد می گردد و هم بهانه اجنبی برای دخالت در امور کشور از بین می رود. امنیت موکول به ایجاد قوه نظامی ملی و سراسری است، از طرفی باید منافع حکومت جدید را به

مردم تفهیم کرد، پس وقتی امنیت حاصل شد و حکومت واقعی مشروطه برقرار گردید، جامعه در بستر تحول و پیشرفت خواهد افتاد(۱). این سخنان در شرایطی گفته می شد که راهزنان شاهسون به سرکردگی رحیم خان چلبیانلو به بهانه دفاع از محمدعلی میرزا، قتل و غارت را در اردبیل از سر گرفته بودند و دولت مرکزی هم به دلیل فقدان بودجه و اعتبار نمی توانست به آن سمت قشون گسیل دارد.

هاکوپیان و رسول زاده اگرچه نظریه پردازان حزب دمکرات بودند و در تعیین خط مشی و مرام و مسلك حزب به طور نظری بسیار فعال بودند، لیکن در عملکرد حزب تأثیر چندانی نداشتند. عملکرد حزب ناشی از حداقل چند مغز متفکر بود که در رأس آنها حسینقلی خان نواب و وحیدالملك شیبانی قرار داشتند، یعنی همان دو تنی که تبعه بریتانیا به حساب می آمدند. برخلاف اظهارنظر منصوره اتحادیه(۲)، رسول زاده هرگز مارکسیست نبود و تلقی های او از حزب، تاریخ، اقتصاد و اصطلاحات اجتماعی بیشتر متأثر از نوعی سوء برداشت در فهم سوسیال دمکراسی بود. رسول زاده خود صراحتاً انقلابی بودن را مذموم می شمرد و آن را چون یك ناسزا تلقی می کرد، نقطه عزیمت او همان طور که بعدها نشان داد ناسیونالیسم بود تا سوسیالیسم.

اساساً اعتقاد به مارکسیسم و «وطن پرستی» ذاتاً متضاد است. بین ناسیونالیسم و مارکسیسم که جهان وطنی کارگران را تبلیغ می کند، سنخیتی وجود ندارد. بین آراء لنین در مورد جنبش های ملی و اعتقادات ناسیونالیستی رسول زاده هم، برخلاف تصور نویسنده، قرابتی وجود ندارد. جنبش های ملی در سرزمین هایی مثل ایران و چین دوره «دکتر سون یات سن» از آن حیث مورد حمایت انقلابیون روسیه قرار می گرفت که معتقد بودند طی فرآیند مزبور مقدمات یك جنبش سوسیالیستی فراهم می آید و در حقیقت نهضت هایی از آن دست برای سست کردن حلقه های امپریالیسم می توانست مفید افتد. اینکه گفته شود «اعتقاد رسول زاده به وطن پرستی و ناسیونالیزم به عنوان جزیی از سوسیالیزم حاصل پیروی از این خط مشی و تئوری لنین بود(۳)»

۱- همان، سال اول، ش ۷۲، مورخه دوشنبه ۸ ذی قعده ۱۳۲۷، ۲۲ نوامبر ۱۹۰۹، «نعل را قبل از اسب نباید خرید».

۲- منصوره اتحادیه: پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت، گستره، تهران، ۱۳۶۱، ص ۲۰۴.

۳- همان منبع، ص ۲۰۵.

حقیقتاً شگفت آور است، چه نسبتی بین سوسیالیسم آن هم از نوعی که لنین به آن اعتقاد داشت با ناسیونالیسم افراطی رسول زاده می توانست وجود داشته باشد؟ گفتنی است بین ایدئولوژی فاشیستی ناسیونال - سوسیالیسم با مرام های سوسیالیستی تفاوت از زمین تا آسمان است.

جالب اینکه نویسنده همان جایی که تأثیرپذیری رسول زاده را از لنین مطرح می کند، درست یک بند بعد به حزب مساوات رسول زاده اشاره می کند که «بین مسلمانان قفقاز علیه بلشویک ها» تشکیل شد تا «از زیر سلطه روس آزاد شود(۱)». رسول زاده از «اسلام به عنوان قدرت وحدت دهنده علیه امپریالیزم(۲)» استفاده نکرد، نقطه عزیمت او ناسیونالیسم بود که از قضا ابزاری در دست همان امپریالیست ها برای تشتت بین مسلمانان بود.

۱- همان منبع، همان صفحه.

۲- همان منبع، همان صفحه.

اصول مسلکی حزب اعتدالی

اصول مسلکی حزب اعتدالی

حزب اکثریت همان حزب اعتدالی بود که بر خود نام «اجتماعیون اعتدالیون» نهاده بودند و ضمن «دستور مشروح مسلکی یا مرامنامه حزب»، علت اصلی پیوستگی و تشکیل جامعه انسانی را «فقط منافع مشترکه» دانستند و معتقد بودند، این منافع در پرتو تاریخ و فرهنگ و عقاید مشترک افراد تشکیل می شود. «مواد طبیعی» مهم ترین عنصر تشکیل جوامع مختلف انسانی است و «اصول موضوعه» مبنای تشکیل این جوامع نیست، بلکه آن اصول و معاهدات وجه تمایز اجتماعات گوناگون انسانی از یکدیگر است. بین افراد بشر باید قواعد مساوات جاری باشد، البته مبنای اصول اجتماعی در هر جا یکسان نیست. این اصول بسته به مراحل زندگانی انسانی و اوضاع معیشت و احوال اجتماعی بشری متفاوت است، «احتیاجات واقعی» مبنای قانون گذاری در حیطه عرف است. نظریات اجتماعی نسبی است و «در هر عصر مختلف و نسبت به هر یک از هیأت های اجتماعیه طرز و شکل مخصوص خواهد داشت». هر وسیله ممکن که رفاه عمومی و بهبود زندگانی اجتماعی بشر را وعده دهد، باید داخل در اصول اجتماعی

تلقی شود(۱).

اعتدالیون با کنایه ای نیش دار به مواضع حزب دمکرات می گفتند انسانها بر دو گونه اند: رئالیست و ایده آلیست. گروه نخست در پی به دست آوردن وسایل ممکن برای آرزوهای قابل حصول هستند، اما گروه دوم «با یک شعف طفلانه» به آرزوهای دور و دراز مشغولند. واضح است اینها همان دمکرات ها هستند که «اوقات را به تجسس و پیروی مقاصد موهومه و تمناهای خیالی که هرگز وجود خارجی حاصل نکرده فقط از مولدات عالم فرض و وهم است»، صرف می کنند و «در تعقیب امیدهای خارج از حیز امکان»، خود را دلخوش می دارند. اینها با طرح آرمان های غیرقابل حصول، «انسان را از اصلاحات فعلی و تعدیل اوضاع ناگوار امروزی حالت اجتماعی منصرف ساخته هیأت اجتماعیه را دچار سختی و بدبختی کنونی» باقی می گذارند. با طعن به دمکرات ها گفته می شد افکار دور و دراز و «خیالات نیش غولی» و «تصورات سطحی» برای تغییرات اساسی در نظام اجتماعی، «حکم سراب» دارد و «دروغی است که هرگز ما را به شاهراه حقیقت رهبری» نمی کند. این اندیشه ها نه امروز قابل تحقق است و نه فردا، «بلکه فقط انسان را از توسل به وسایل فعلی و اتخاذ تدابیر حسنه» بازمی دارد، و مانع از «جرح و تعدیل» شداید و بی اعتدالی زندگی می شود. به جای در پیش گرفتن آرزوها باید کاری کرد «تا به تدریج سعادت و نیک بختی هیأت جامعه بشری را آماده و فراهم سازد». برای این منظور باید مقتضیات عصر و مناسبات وقت را در نظر گرفت، برای فاصله گرفتن از اوهام غیرقابل اجرا باید «کاملاً اوضاع و احوال حاضره را رعایت و احتیاجات مقتضیه را مناسب هر روزه» انجام داد(۲).

باید «فیلسوفانه» و «به طرز عقلایی» راه پیمود. از حملات خصمانه و تمسک به وسایل نامشروع و «اعمال تهدید» و مقابله به مثل که مورّث انزجار و مولّد کینه و دشمنی و مضر به انتشار افکار اجتماعی است پرهیز کرد. قانون تکامل مبتنی بر طبیعی بودن تدریج و «محال بودن تجدد آنی» است. مبنای اساس جدید، اساس قدیم است که

۱- مرامنامه ها و نظامنامه های احزاب سیاسی ایران...، ص ۹۸.

۲- پیشین، ص ۹۹.

به کمال می رسد و کمال هر لاحق در ذیل ناقص سابق و با استفاده از تجربه گذشته، انجام می گیرد. مساوات فوری و تجدد آنی «فرع بر محال» است. تجدد آنی همان انقلاب است، «که جز اختلال و خرابی و آشفتگی اجتماعی نتیجه ای نخواهد داشت». ایجاد بر اعدام تقدم دارد، «زیرا ایجاد اساس جدید مستلزم اعدام اساس قدیم است». این تأسیسات جدید که باعث نیک بختی هیأت اجتماعی است به تدریج قابل حصول است. برای ایجاد نظم باید از رأی اکثریت تبعیت نمود، پس باید تلاش کرد به منظور مبارزه با بی نظمی و هرج و مرج، نظر اکثریت را جلب نمود و کوشش کرد مرام های قابل تحقق، نظر اکثریت را به دست آورد. آزادی «مطلقه» است، اما آزادی هر فرد تا جایی است که با آزادی دیگران تصادم نداشته باشد(۱). مقابله با ظلم «پایه و اساس حقوق بشری» است و به اقتضای اوضاع و احوال اجتماعی مرامنامه قابل تغییر و حک و اصلاح است.

سیاست برای حفظ روابط و مناسبات طرفین است. بنابراین یک طبقه یا یک عده از مردم نمی توانند دارای تمام اختیارات هیأت جامعه باشند، اما می توانند با «آزادی تامّه» عقیده خود را ابراز دارند. اساس سیاست امروزی «سلطنت ملی» است، «حق حکومت» متعلق به تمام آحاد ملت است، این حق به وسیله نمایندگان مجلس عملی می شود. تعیین متصدیان امور تا حد امکان باید انتخابی باشد، «حق انتخاب» عمومی است و نمایندگان باید مظهر افکار موکلین خود باشند. مشاغل ارثی باید از بین برود، «تصدی امور جمهور» فقط به عنوان وظیفه و تکلیف است. «حکومت اجتماعی» است و نه «مطلقه» این منظور به واسطه تفکیک قوا انجام می گیرد. قوانین موضوعه باید مبتنی «بر افکار عمومی» باشد. «قوه تشریعیه» از «اجرائیه» جداست، اما باید در عین تفکیک و استقلال به یکدیگر مربوط باشند(۲).

وضع قوانین به تناسب احتیاجات هیأت اجتماعیه است، کلیه مردم مستقیم و غیرمستقیم حق مداخله و اظهارنظر در تغییر و تبدیل و جرح و تعدیل قوانین را دارند. مالیات ها فقط باید برای انتفاع عموم وضع شود، وضع مالیات باید به گونه ای باشد که «حتی الامکان معیشت فقرا و متمولین را به هم نزدیک سازد». وجه مشترک

۱- پیشین، ص ۱۰۱.

۲- پیشین، ص ۱۰۴.

مردمی که منافع مشترک و حقوق مشابه در یک سرزمین دارند و نیز وجود خصایص ویژه آنها، منجر به تشکیل ملت و ایجاد وطن می شود. ذیل وفاداری به وطن مختصات ویژه ساکنین مثل «مذهب و ملیت و زبان و امثال آنها بالتبع محفوظ خواهد ماند». هر یک از ملل در اداره امور خود آزادند یعنی خودمختارند، اما این امر نباید باعث تجاوز و تخطی شود و حقوق ملی را زیر پا گذارد، محور همان «حقوق وطنیت» است.

برای اصلاح امور و حسن روابط باید مرکزیت سیاسی طبق مقتضیات عصر ایجاد شود، اما در امور اقتصادی نیازی به تمرکز نیست. «برای حفظ نظام» نیاز به یک ارتش دائمی وجود دارد، این امر از «واجبات عینی» است. برای این منظور باید نظام سربازی ایجاد کرد، این وظیفه باید به رایگان انجام شود، اما مصارف دفاعی آنها باید از طرف دولت فراهم گردد. در روابط خارجی باید حقوق مشترک و منافع متقابل را سرلوحه قرار داد، از این طریق دولت ها به هم نزدیک می شوند و «صلح عمومی» جای جنگ را می گیرد. وحدت حقیقی بین ملل عالم «ممکن الوقوع» نیست، بلکه باید درجات زندگی را به یکدیگر نزدیک کرد. برای این مقصود، بهترین راه حل این است که امور را به دست کسانی داد که «سابقه متخصصیت» دارند و «مشاغل را مخصوص به متخصصین کرد». به مصداق «لیس للإنسان الاّ ما سعی»، باید حقوق در قبال عمل پرداخت گردد، باید امتیازات غیرمشروع برچیده شوند و شرایط لازم برای اشتغال فراهم شود(۱).

تحصیلات ابتدایی باید «اجباری و عمومی و مجانی» باشد. اجتماعات و مطبوعات آزادند، از آنجایی که توزیع امکانات مساوی در سراسر کشور غیرممکن است، باید تلاش کرد «حتی الامکان» امکانات مدنی در سراسر ایران توزیع شود تا «به قدر ممکن» تعدیلی در موقعیت های اجتماعی انجام گیرد. مالکیت خصوصی مجاز است اما نباید گذاشت با «تولید انحصارات و امتیازات» اقویا بر ضعفا و اغنیاء و سرمایه داران بر فقرا و کارگران ظلم نمایند. برای رفع بیکاری و بسط مناسبات تجاری، باید احتکار سرمایه منع شود و «سرمایه های متراکمه» به کار انداخته شوند

۱- همان، ص ۱۰۹.

که یکی از این راه ها تشکیل شرکت های سهامی است. مزد کارگران را باید به نسبت کار آنها پرداخت کرد، کسانی را که کار مانع ادامه تحصیل ابتدایی یا رشد و نمو طبیعی آنهاست باید حمایت کرد و کار کردن آنها را منع نمود. مشاغل خطرناک باید متروک شوند، باید راه اشتغال را گشود، ساعات کار هم باید محدود شوند.

عمل مزدوری باید حتّی الامکان برچیده شود، بانک فلاحتی و خرید زمین برای زارعین از بهترین راه حل های این منظور است. چون قوانین دینی بهترین ضامن باطنی حفظ حقوق اعم از برابری، برادری و آزادی است، باید حفظ اصول دینی را بر هیأت اجتماعی الزامی دانست، زیرا دست یابی به حقوق مزبور از طرق دینی و باطنی سهل الوصول تر است، مضافاً اینکه فقط علایق دینی است که باعث تصفیه و تزکیه و تکمیل اساس تمدن حقیقی است و نیازی به هیچ آمر و ناظری ندارد. اعتیاد به الکل و افیون و نیز عادت به ملاهی و اعمالی که منافی صحت جسمانی و ملالت روحی و عقلی است باید برداشته شود، و به این شکل سعادت حوزه اجتماعی را باید تکمیل کرد و نواقص اخلاق و معایب آن را برطرف ساخت(۱).

مهم ترین بخش مرامنامه اعتدالی ها تأکید بر نسبیت و نیز نقص و عیب زندگی بشری بود. تعدی و تجاوز و پیروی از نفس امّاره و زیر پا گذاشتن اصول اجتماعی از لوازم انسانیت انسان دانسته می شد. امیدواری داده می شد شاید با در پیش گرفتن اتفاق و برادری خصایصی مثل حرص و خودپسندی «متدرجاً» در عالم «ضعیف» گردد و نه لزوماً نابود شود. بهترین راه ترویج اصول صحیح اجتماعی، توسل به قوه اخلاق است و با آن باید به تزکیه اخلاق عمومی پرداخت. باید اغنیاء را به کمک فقرا ترغیب کرد و آنها را به عدالت طلبی تشویق نمود «از جانب دیگر باید عامه را به مقاصد لایق حصول، اقناع و از تعقیب آرزوهای بعیده و طول آمال و هیجان مشتهیّات نامتناهی منصرف و جلوگیری نموده و به واسطه تزکیه اخلاق و تصفیه اذهان و توسعه افکار آنها هیأت اجتماعی را از تصادمات به طغیان های مضر نامشروع که سبب تزلزل انتظام عمومی و مورّث تولید هرج و مرج و باعث ظهور

۱- پیشین، صص ۱۱۶-۱۱۵.

مشقت و بروز بدبختی برای هیأت [اجتماع] است تأمین کرد(۱)». پس انسان حقیقت جو آن است که از «عوالم سطحی» پا فراتر گذارد، بر وهم لگام زند و تلاش خود را مصروف اموری کند که «قابل حصول و شایسته تحقق باشد». باید همیشه در هر مقصود اعتدال پیشه کرد. میزان تعادل، صحت و سلامت است. انسان معتدل نه چندان نیک بین است و نه بدبین، نه بیش از اندازه امیدوار است و نه مأیوس. باید از افراط و تفریط برحذر بود و حد وسط را از دست نداد و نه تندروی کرد و نه به بطالت گذرانید.

راه حصول به نتیجه در شرایط آن روزی ایران از دید اجتماعیون- اعتدالیون، تشکیل مجلس شورا و سنا، تشکیل انجمن های ایالتی و ولایتی، «وضع قوانین به مناسبت افکار عامه و به اقتضای عادات و اخلاق عمومی و مذهب»، آزادی های مشروعه، تنظیم ادارات و جلب مستشار، انجام خدمت سربازی، تأسیس مدارس نظامی و اصلاح قشون بود. در اقتصاد اخذ مالیات عادلانه، حفظ حقوق کشاورزان و جلوگیری از تعدیات ملاکین، تربیت اطفال زارعین و رنجبران، تأسیس بانک فلاحتی، تعطیل روز جمعه، منع اشتغال اطفال شاغل به تحصیل در دوره ابتدایی، منع انحصار مگر در جایی که منافع عمومی اقتضا کند، منع احتکار، تأسیس شرکت های تجاری، تأسیس انجمن های خیریه و امثالهم از دیگر باورهای اعتدالیون بود. نهایت اینکه به نظر آنها مهم ترین راه برای تضمین استقرار اصول مذکور، اخلاق است. مطبوعات باید برای توسعه افکار عمومی و جلب آنها به طرف مقاصد مسلکی و طرفداری از آزادی، مساوات و برادری و اتخاذ وسایل قوی برای تزکیه اخلاق عمومی تلاش نمایند(۲).

همان طور که دیدیم اندیشه های اعتدالیون هم به لحاظ عقلی و هم به دلیل شرایط تاریخی ایران از نظم و انسجام منطقی درونی بیشتری برخوردار بود. اما دمکرات ها علیه این تشکیلات با تمام قوا به مبارزه برخاستند. وظیفه حمله به این حزب بر عهده رسول زاده گذاشته شد که هم خارجی بود و هم اساساً در بدو انتشار روزنامه ایران نو،

۱- همان، ص ۱۱۷.

۲- پیشین، صص ۱۲۰-۱۱۸، نیز: مجلس، سال چهارم، ش ۸۵، یکشنبه غره جمادی الاول ۱۳۲۹، ۳۰ آوریل ۱۹۱۱، «مرامنامه مسلکی اعتدالیون».

فارسی بلد نبود. به تصریح خود ایران نو، وی ترکی می نوشت و عده ای آن را ترجمه می کردند و در روزنامه چاپ می شد. رسول زاده در رساله ای در نقد اعتدالی ها نوشت، پس از دوره استبداد صغیر اعیان و اشراف دانستند که دیگر عصر ناصرالدین شاهی قابل برگشت نیست. به همین دلیل «خواستند در این دوره جدید جریانی به عمل بیاورند که بدین واسطه بلکه بتوانند حیثیت و مقام سالفه شان را به اندازه ای محفوظ بدارند و اغلب کارکنان این جریان یحتمل از اشخاصی می باشند که شاید در عهد استبداد هم موافقت با ارتجاع نداشته و بیهوده بودن این تثبیت را مآل اندیشی کرده و از این جهت مبتلای سفاکی آن عهدشکن هم گردیده اند». این دروغی بسیار بزرگ بود، برخی رهبران اعتدالی حتی در گذشته با جماعت تندرو مشروطه همکاری داشتند که دو تن از مهمترین چهره هایشان علی اکبر دهخدا و معاضد السلطنه پیرنیا بودند. نیز در بین رهبران اینان باید از سید محمد صادق طباطبایی نام برد که خود فرزند سید محمد طباطبایی بود و به هیچ وجه عمله استبداد نبود.

اما رسول زاده خاطرنشان کرد این امر نقصی به منافع اعیانی و اشرافی این طبقه وارد نمی کند «اینها از آن دوربینان و نکته سنجان طبقه ممتازه می باشند که به خوبی از عدم پایداری اساس پوسیده استبداد و فئودالیزم اداره سابقه مطلع بوده و خواسته اند که بعضی اختیاراتی به ملت داده شود به طوری که آن اختیارات به اعیانیت و ممتازیت آنها پرضربه ای نرسانند». گفته شد از نظر طبقه اشراف، قانون اساسی فعلی هم افراطی است، حال آنکه اگر در این قانون اساسی به اندازه کافی دقت به عمل آید دیده خواهد شد که استثناهای زیادی برای طبقات ممتازه در نظر گرفته است: «این است که نویسنده این سطور آن قدر از ارتجاع خونین خوف ندارد که از تشکیل یک پارتی محافظه کاری که در پس پرده مشروطیت مقاصد استبدادی را ترویج بدهد... بنابراین هیأتی که بعد از استقرار مشروطیت به عنوان «اعتدالیون» به عرصه ظهور آمد، من و هم مسلکان مرا به ملاحظه احتیاط در آورد که مبادا این هیأت همان مؤسس پارتی محافظه کاران باشد(۱)؟!»

۱- م. ا. رسول زاده: تنفید فرقه اعتدالیون و یا اجتماعیون- اعتدالیون، چاپ سنگی، تهران، مطبعه فاروس، ۱۳۳۸ ق، صص ۱۱- ۹.

رسول زاده فرقه اعتدالی را با حکومت روسیه در دوره استولیپین مقایسه می کرد. هنگامی که در روسیه دوما تأسیس شد، عده ای در نطق هـای خود آزادی محبوسـین سیاسـی را می طلبیدنـد. امـا اسـتولیپین رئیس الوزرای وقت می گفت: «اول امنیت بعد اصـلاحات» و با این شـعار هر روز عده ای از مشـروطه طلبان را اعدام می کرد؛ «لفظ اعتدال نوظهوران ما هم به گوش من مثل امنیت استالیپین می آمد(۱)». وی اعلام کرد احزابی که در اروپا و نقاط دیگر با این شـعارها تشکیل شده اند، محافظه کاری و اسـتبدادی بودن خود را نشان داده اند. رسول زاده «میانه روی» را به باد تمسـخر می گرفت و احزابی مثل «هفده اکتیابر» روسیه یا «اعتدالیون دست راست» را مصداقی از احزاب محافظه کار می نامید.

رسول زاده در ادامه رساله اش، بحث را به تشریح عقاید سوسیالیست ها یا همان اجتماعیون کشاند و خاطرنشان کرد:

در همه جای دنیا سوسـیالیست ها چپ ترین کرسـی های پارلمانها را اشغال می نمایند و در طرز حرکت خودشان اولین دشمن بی امان اعتدال و اغماض و اهمال می باشـند... سوسیالیزم یک عقیده اجتماعی، یک مذهب سیاسی و اقتصادی است و اعتدال در عقیـده ایشـان همه تمرد از عقیـده و کفر محض است. چنـان که یـک نفر اسـلام را معتـدلاً قبول بکنـد مسـلمان نمی باشـد اجتماعیون هم معتدل نمی شود(۲).

نوشته شد اجتماعیون ترجمه سوسیالیسم است، اما اعتدالی های ایران نمی خواهند با سرمایه داری مبارزه کنند و «پرولیتاری» را حاکمیت بخشـند. آنها نمی خواهنـد «نسوان ایران را از زیر پرده چادرشب سـیاه» بیرون آورند و «در صـندلی های دارالشورای ملی جا بدهند». به همین سـیاق راضی نمی شوند اراضی ملاکین را ضبط نمایند و بین زارعین تقسیم کنند و کارگران مملکت را در قانون گذاری دخیل نمایند. رسول زاده یادآوری کرد مشروطیت با فئودالیسم قابل جمع نیست و در جاهایی که فئودالیزم موجود است، سوسـیالیست ها با بورژواها متحداً ضد آنها می جنگند. زیرا برای گسترش سوسـیالیسم «حاکمیت اصول سـرمایه داری از ملزومات به شمار است».

۱- همان، صص ۱۲-۱۱.

۲- همان، ص ۲۵.

حال آنکه اولاً ـ اعضا و رهبران اعتدالی با فئودال ها، خان ها و ملاکینی که از نقطه نظر «ترقی پرورانه» به درجات از سرمایه داران پایین ترند، اتحاد و اتفاق دارند، ثانیاً در کشوری که کارگر و کارخانه نیست و با معیشت قرون وسطایی روزگار می گذراند، سوسیالیسم «یک خیالی است بی حقیقت» و سرانجام این که «آیا تعجب نیست که دارندگان املاک زیاد و صاحبان رعایای غیرآزاد خود را اجتماعیون بنامند(۱)؟»

رسول زاده در ادامه از تضاد اجتماعیون- اعتدالیون سخن گفت و این که در اروپا اجتماعیون عامیون و اجتماعیون انقلابیون هست «ولی اجتماعیون- اعتدالیون کسی نشنیده». او توضیح داد اعتدال همان محافظه کاری است و محافظه کار طرفدار رسوم و عادات کهنه است و از تجدد هراسان می باشد و پرسید چگونه سوسیالیسم با کنسرواتیسم جمع می شود؟ رسول زاده نوشت اگر ژوریس، ببل، کائوتسکی، لنین و پلخانف یعنی رهبران سوسیالیسم جهانی بگویند «که ایرانیان تجددپیما در سوسیالیزم یک کشف تازه ای را موفق گشته و پارتی به اسم سوسیالیست- کانسرواتور و یا اینکه بدون تحریف به اسم سوسیالسیت - مدره(۲) تشکیل نموده اند بی حیرت نخواهند ماند. یا بر نقصان معلومات و تجربیات چندین ساله خود در مسلک سوسیالیزم و برای تکمیل معلومات مسافرت به تهران و ملاقات با ارکان اجتماعیون- اعتدالیون را بر خودشان فرض می کنند و یا با یک تبسم مستهزیانه ای مشغول تسویه اخلاقی فرقه های خود خواهند گردید. زیرا در اغلب کتب مستشرقین فرنگ، فانتازی مذهب تراشی ایرانیان را ناخوانده نیستند(۳)».

این فقرات نشان می داد رسول زاده خود از آن چه در اروپا می گذشت بی اطلاع بود. وی سوسیالیسم میانه رو را به باد تمسخر می گرفت و کائوتسکی و لنین را در کنار هم می نشاند، در حالی که در آن روزگار کمتر کسی بود که به تضادهای ایدئولوژیک این دو با هم وقوف نداشته باشد. اتفاقاً کائوتسکی معتقد به سوسیالیسم میانه روانه بود و اصلاً سوسیال- دمکراسی اروپایی روشی کاملاً معتدل و میانه روانه و غیرانقلابی داشت. رسول زاده از فقدان معلومات هم مسلکان دمکرات خود در ایران بهره برداری می کرد و

۱- همان، ص ۲۷-۲۶.

۲- معتدل با تلفظ فرانسه: Moderate

۳- همان، صص ۲۸-۲۷.

متفرعنانه خود را نقطه پایان روشنفکری می دید و به عنوان یک بیگانه «فانتازی مذهب تراشی ایرانیان» را به باد تمسخر می گرفت.

اعتدالیون در مقدمه مرامنانه خود آورده بودند ترقی و استقلال هر دولت منوط به استحکام اساس تمدن است و آن جز به اجتماع قوای ملی صورت نمی پذیرد و اجتماع قوا هم در سایه اتحاد و اتفاق حاصل می گردد و آنهم منوط به اتحاد مسلک و مرام است. آنان نوشتند «ما اهالی ایران که از برکت مذهب اسلام پیرو یک دین و معتقدین یک آیینیم(۱) بالطبع این گوهر مقصود را واجد بوده ایم». رسول زاده برآشفت که چرا اعتدالی ها غیر از مسلمانان، کسی دیگر را به اهلیت ایران نمی شناسند؟ وی این دیدگاه را نظر اعتدالی ها راجع به مسئله ملل عنوان کرد و خاطرنشان ساخت این دیدگاه عین نظریاتی است که مرتجعین روس دارند که غیر از روس ها که به واسطه مذهب مسیحیت ارتودوکس متحد و متفق هستند و یکدیگر را «با ملاحظات سیاهکارانه خود رفیق و شفیق می دانند»، دیگران را که برخلاف منویات ارتجاعی آنها هستند «فریفته یهودی ها و فروخته اجانب فرض کرده و دشمنان وطن می نامند». رسول زاده سپس به اعتدالی ها تاخت که چرا زرتشتی ها و یهودی ها و ارمنی ها را ایرانی نمی دانند و این گونه وانمود می کنند که از وجود آنها اطلاعی ندارند(۲)؟ واضح است رسول زاده تحت تأثیر برخی ایدئولوژی های ناسیونالیستی، بنیاد وحدت ملی و قومی را نه بر بنیاد مورد قبول اعتدالی ها بلکه مبتنی بر جعلیاتی می شمرد که هدف خود را استقرار دولتی قدرتمند به منظور اجرای آن ایدئولوژی می دانست، شخص وی که از پیشگامان ایدئولوژی پان ترکیسم بود در این راه بسیار فعالیت می کرد.

رسول زاده نوشت در مشروطه ایران موافق و مخالف، مسلمان بودند و هر دو در موقع کشته شدن شهادتین می گفتند. هم طرفداران استبداد به اسم اسلام مقاومت می کردند و هم مشروطه طلب ها فتوای علمای اسلام را مجری می داشتند. دو مرجع بزرگ مقیم نجف یعنی آخوند خراسانی و سیدکاظم یزدی یکی موافق و دیگری مخالف مشروطه بودند. رسول زاده اعتدالی ها را متهم کرد مثل پاپ های رم می خواهند هر کس

۱- تأکید از نویسنده است.

۲- همان صص ۳۰-۲۹.

را که برخلاف عقاید سیاسی آنان است مرتد و مهدورالدم (۱)اعلام نمایند، بعد تذکر داد «به موجب فتوای خود آقایان نجف، مسلّم است که هر دو طرف مسلمان بوده و نظریات سیاسی از بدیهیات دین مبین نیست که سر آن کسی مرتد و از اسلام بیرون شود». او تأکید کرد وقتی علمای نجف تلگراف می کنند که از مسئله مستبد و مشروطه صرف نظر کنید، همانا قصدشان این است که «مثل اینکه در وقت جنگ و انقلاب بود مستبد را به نظر کافر و مرتد از دین ننگرید و گمان نکنید که توبه آن دیگر قبول نخواهد شد(۲)». معلوم نیست رسول زاده چگونه از این فتاوی و احکام، مقوله انفکاک قوای دینی و سیاسی از یکدیگر را استخراج کرده بود؟

رسول زاده در پایان یادآوری کرد اعتدالی ها طرف مقابل خود را آنارشیست و انقلابی می خوانند. تعریفی که رسول زاده بلافاصله از انقلاب ارائه داد متناسب با میزان معلوماتش بود. زیرا انقلاب را مساوی با هرج و مرج می دانست و البته این با باورهای منشویکی او در انطباق بود. اما معلوم نیست فردی که آشکارا خود را مخالف انقلاب اجتماعی عنوان می کند، چرا این همه هیاهوی محافظه کار و دمکرات راه انداخته است؟ رسول زاده طرفداری از انقلاب را اتهام خواند و از خوانندگان خواست برای تعیین صحت و سقم مطالب وی به مرامنامه منتشره حزب دمکرات مراجعه کنند.(۳) رسول زاده نوشت اعتدالیون به اقتضای زمان از حقوق رنجبران و کشاورزان سخن می گویند، حال آن که در درازمدت منافع برزگران با ملاکین در تضاد قرار می گیرد، پس «ماندن این ضدین در یک پارتی هر قدر هم مذهبشان یکی باشد امکان پذیر نخواهد شد... به این ترتیب دوام پارتی اجتماعیون- اعتدالیون به این شکل حالیه اش قابل دوام نیست و کلاً محکوم به تجزیه و تقسیم است». نهایت اینکه حزب اعتدالی مبدل به یک تجمع محافظه کار و اشرافی خواهد شد. «لذا ما برای اتمام حجت بر اعضا[ی] بی غرض و ساده لوح این پارتی اخطار می نماییم که هرچه زودتر ماهیت اعتدالی را بشناسند و به دست خود دشمنی برای منافع نوعی و

۱- در اصل: هدم الدر

۲- همان، ص ۳۲.

۳- همان، صص ۴۲-۴۱.

آمال طبیعی خویش تشکیل ندهند(۱)!»

برخلاف آن چیزی که نظریه پرداز حزب دمکرات تبلیغ می کرد، حزب اعتدالی نسبت به سرنوشت طبقات فرودست اجتماع بی تفاوت نبود. در حقیقت یکی از مهم ترین برنامه های آنان حمایت از طبقه کارگر و رنجبر بود، زیرا به نظر آنها این طبقه بیشتر از سایر طبقات اجتماع زیر ظلم و فشار استبداد بوده اند. «متنفذین و ارباب استیلاء و ملاکین بی رحم و رؤسای کم مروت» مورد حمله اعتدالی ها هم قرار داشتند، همان ملاکینی که از طریق استثمار فقرا «بر ناز و نعمت و حشمت و مکنت و ثروت» خود می افزودند. از دید آنها انقلاب بیشتر ممالک و تبدیل استبداد به مشروطه و «سلطنت فرد به جمهور» ناشی از طبقات کارگر و کشاورز بوده است، و اینهایند که اگر متحد شوند بر هر متنفذی غلبه می نمایند و عمارت ظلم و جور را خراب می کنند.

این مطالب برای آن نوشته می شد تا خوانندگان بهتر مواضع حریف را بشناسند: «حزب اقلیت به واسطه آنکه بالذات نمی توانند مقاصد باطله خود را اعمال کرده و جزء اعظم ملت را لجام زده مرکب راهوار خود سازند، متوسل به دسائس و متشبث به وساوس دنائت کارانه گشته از راه حیله و تزویر در مقابل قسمت بزرگ ملت در آمده و به انواع مکر و حیل راه نجات آنها را مسدود می سازند». نویسنده، «حقوق اساسی» را از بدیهیات مسئله ملی می دانست که جمیع قوا و اساس همه حکومت ها ناشی از آن است. «تمام قوا از ملت ناشی می شود» و ملت عبارت است از طبقات مختلف اجتماعی که البته بزرگترین آنها، طبقه متوسط است. سایر طبقات طفیلی و تابع طبقه وسط هستند، چون بار اجتماع بر دوش آنهاست، پس لامحاله باید فواید حکومت، پارلمان و «سایر تأسیسات عمومی» شامل حال آنها شود.

به دید اعتدالی ها حتی ریشه استعمار هم به این طبقه بازمی گردد؛ یعنی به طور طبیعی این گروه اکثریت جامعه را تشکیل می دهند و چون اکثر آنها در وضعیت نامناسبی قرار دارند و نیز «به واسطه حیل و مکر سرمایه داران، ثروت در نزد عده معدودی از آنها انباشته است، پس مسئله استعمار پیش می آید، زیرا باید برای خیل

۱- همان، ص ۴۴.

عظیم بیکاران کاری فراهم شود و برای اینکه کارخانه ها تعطیل نشود، باید مواد خام آنها تأمین گردد تا کارگران بی کار نشوند». ابزار طبقات فرودست کثرت و اتحاد آنهاست، لیکن این مقوله اتحاد هنوز در ایران شکل نگرفته است. در واقع مسئله، مسئله دفاع و یا مخالفت با حقوق کارگران نبود، محافل خارج از کشور یعنی همان مجامعی که در فصل نخست از آنها یاد کردیم و در نقشه حمله به تهران بسیار مؤثر بودند خود با مافیایی ترین محافل سرمایه داری انگلیس و امریکا و برخی کشورهای اروپایی مرتبط بودند و اساساً دخالت آنان در مشروطه در نسبت بسیار تنگاتنگی با مقوله ضرورت سرمایه گذاری در ایران قرار داشت. حزبی که با مافیای دنیای سرمایه داری مرتبط بود، آن هم سرمایه دارانی که کارگران خود را در اروپا در بدترین شرایط ممکن نگاه می داشتند و حقوق اولیه آنان را زیر پا می نهادند، چگونه می توانست مدافع کارگران و رنجبران باشد؟ در واقع آشوب طلبانی که در حزب دمکرات تجمع کرده بودند با این عوام فریبی ها بر بحران های اجتماعی کشور می افزودند و برای نیل به خواسته خود که دولتی دست نشانده همسو با منافع مافیای اقتصادی دنیای غرب بود از تلاش بازنمی ایستادند و وقتی در دوره رضاشاه به این خواسته خود نائل آمدند دست از آن ادعاهای شبه انقلابی کشیدند و طفیلی سیاستهای او گردیدند، سیاست هایی که خود از تدوین کنندگان آن بودند و بر اساس آنها راه را برای عروج قزاق به تاج وتخت مهیا کردند.

حزب اعتدالی در نقد مواضع حریف، مطالبی درباره «تقلید» منتشر ساخت. نویسنده مقاله در ابتدای امر خاطرنشان کرد عده ای «گویا تاریخ اروپا را در جلو نهاده و وقوع هر حادثه و مذاکره هر مسئله را عیناً نقل به ایران کرده و از روی حوادث اروپا که مبتنی بر اساس عادات و اخلاق و قوانین محلّیه [آنها] بوده، نتایج موهومه در ترتیبات آتیه ایران به دست آورده و مثل این که فرانسه یا انگلیس حلول در ایران کرده یا مردمان آنجا نقل مکان به این نقطه نموده، بدون آنکه یک نقطه از عادات خود را تغییر داده باشند، تواریخ گذشته آنها را تکرار کرده و سرمشق های عملیات ما در آینده قرار می دهند». اما اوضاع ایران به هیچ یک از ممالک فرنگستان شبیه نیست و «اصلاً و فرعاً تمایزات غیرمحدود در بین است». بسیاری از مذاکرات در ایران موضوعیت ندارد و «نفیاً و اثباتاً» قابل بحث نیست، ملاحظه خصوصیات هر

قوم در وضع قوانین، آن قـدر مدخلیت دارد که هرگز نمی توان «از یک جزیی از آنها صـرفنظر کرد...». و در نقطه دیگری که هیچ مناسبات «عاداتی و اخلاقی» با دیگری ندارد، به عینه به بوته اجرا گذاشت.

حوادث اروپا «ناشـی از اوضاع مخصومه و اقتضای صنفیه» آنجاست و آن اوضاع در ایران عصر مشروطه آن قدر «بی ربط و بی مناسبت» است که به هیـچ وجه «عقلا» نباید به آن التفاتی نمایند که در غیر این صورت آسـمان و ریسـمان بهم بافتن است. به ادعای نویسـنده، در انگلیس آریستوکراسـی ریشه قوانین است و هر قانونی در این کشور وضع می شـد مبتنی بر اشـرافیت بود، البته به مرور زمان تغییراتی پیش می آمد که میزان حقوق نجبا و اعیان را تخفیف می داد و این امر باعث می شد دو فرقه یا دو حزب در جامعه پیـدا شونـد. یک حزب از قوانین سابق طرفـداری می کرد و آن دیگری طالب تغییر قوانین بود، احتمال داشت. ایـن دو حزب «یکی دسـت راست را گرفته و دیگری دست چپ را اختیـار کننـد». بی طرف هـا هم در مرکز قرار می گیرنـد و منبع اصلی تشکیل احزاب انگلیس همان قوانین است، اما هیچ کدام آنها از «حدود قانونی خارج نیست».

احزاب در ابراز نظریات خود خوفی ندارنـد و احـدی هم حق نـدارد آنها را از ابراز عقیده خود بازدارد، زیرا هیچ کدام خلاف قانون سـخنی نمی گویند و «ضدقوانین یا بر خلاف وجدان خود رفتار نمی کنند». حال در جایی که قانون وجود نداشته یا مثل انگلستان اعیان و نجیب زاده دیده نمی شود، آیا باید یکی را متهم به طرفداری از «قوانین قدیمه» کرد و «دو پارتی تشکیل داد» چون در انگلسـتان چنین بوده است؟ اوضـاع هر کشور مثـل زبـان آنهـا تـابع ترتیبـات خاصـی است و هیـچ یک را نمی توان با دیگری مقایسه کرد. از تقلید «جز فساد و اتلاف وقت ثمره حاصل نمی شود»، پس نمی توان به تقلید اوضاع انگلیس یا فرانسـه یا هر کشور دیگر برخاست و اقداماتی انجام داد که در آن کشورها انجام گرفته است.

منظور از سـخنان فوق «منع از اقتباس علوم و فنون اروپایی» یا انتقاد از پیروی تجربیات چند ساله «اهالی فرنگستان» نیست، «ما با حرص شدیـد هرچه تمام تر اقتباس علوم سیاسـیّه و طبیعیّه و ادبیّه را تأکید کرده و احترام تجربیات و عملیات متمدنین دنیا را به هموطنان خود سفارش می کنیم»، اما سخن در «تقلید کورکورانه و

پیروی جاهلانه است» که بایـد از آن پرهیز کرد. پس باید توصیه به «بینایی» کرد و اول باید دقت نمود آیا یک راه حل خاص اصلاً برای حل معضلی در ایران موضوعیت دارد یا خیر و آن گاه در کیفیت اجرا سخن گفت «و هر گاه از اصل، موضوع ندارد دنباله امر موهوم نگردیم و خود را سخره تماشاکنندگان نسازیم». اعیان ایران کوچکترین مشابهتی با آریستوکراسی اروپا ندارند، بنابراین تشکیل دو حزب که یکی مدعی اشرافیت و دیگری ضد آن باشد موضوع و مبنا ندارد. «در صورتی که اصل موضوع اختلاف، وجود در ایران ندارد آیا عقل خود را مسخره نکرده و تقلید بی جا را پیش نخواهیم داشت؟»

آریستوکراسی و دمکراسی دارای اصول و قواعد متضاد و معینی هستند «که کشمکش و منازعه در حد آن اصول و اساس است و تا آن اساس و اصول در نقطه ای موجود نباشد کشمکش و منازعه معنی نخواهد داشت». پس اگر بنا بر تقلید است ابتدا باید ملاحظه کرد که آن اصول در ایران وجود دارد یا خیر و بعد با آنها موافقت یا مخالفت کرد. طبق این نوشته مثلاً در اروپا تحصیل، ازدواج، روابط اجتماعی، تصدی مقامات کشوری و لشکری، مناصب دینی و امثالهم طبقاتی بود؛ امری که در ایران از «هزار سال» به این طرف سابقه ای ندارد. در حالیکه این مناسبات در اروپا همیشه به شکلی قانونمند وجود داشته است، و انقلاب های اجتماعی برای دستیابی به تساوی حقوق در این مبناها ریشه دارد. تازه همین امر هم باید صورت قانون به خود می گرفت تا لازم الاجرا می شد؛ یعنی فسخ قوانین قدیم و جایگزینی قوانین جدید خودبخودی و دلبخواهی نبود. اما چون طبقات اعیانی حاضر نبودند از حقوق نامشروع خود دست بردارند، کشمکش برخاست و نتیجه آن تشکیل احزاب چپ و راست یا کنسرواتور و لیبرال و امثال آن گردید(۱).

ایران که تازه داخل در «دایره تجدد» شده و قصد آن دارد تا به «حقوق ملتی» نائل آید باید با دقت کامل، موقع و مقام و تفاوت احوال گذشته و حال خود را با سایر ملل ملاحظه نماید، اگر هم در انجام اصلاحات از تقلید ناگزیر است، تقلیدش باید مبتنی بر اساس محکم و ثابتی باشد و «در فروع غیرموجود مجبور به تقلید و

۱- مجلس، سال سیم، ش ۱۱۰، شنبه ۲۶ ربیع الاخر ۱۳۲۸، ۷ مه ۱۹۱۰، «مقایسه ممالک یا تقلید بی موضوع».

پیروی کورکورانه نباشد». با دقت در تاریخ ایران درمی یابیم که بحث سلسله مراتب طبقاتی و امتیازات انحصاری به شکلی که در اروپا وجود داشته در ایران موجود نبوده «چنانکه اغلب علماء روحانی و غیرروحانی، وزراء، امراء، صاحب منصبان بزرگ، اشخاص مهم مملکت همیشه اولاد طبقات عامه بوده اند»، که با لیاقت و ذکاوت خود به درجات عالی رسیده اند.

اگر چیزی مانع تعالی ایران بوده و طبقات فرودست را از پیشرفت بازداشته است «فقط نشناختن مقام و اهمیت نگذاشتن به لیاقت و قابلیت اشخاص بوده»، این امر باعث سردی و افسردگی اشخاص لایق گردیده و باعث «تجدید افکار و تضییع حقوق عمومی می شده است». در جامعه استبدادزده ایران ترقی اشخاص براساس تصادف و میل رؤسا و بزرگان جامعه استبدادی بوده والّا منع از ترقی هیچ گاه صبغه حقوقی و قانونی نداشته است.

بنابراین وقتی تصدی اشخاص نالایق به مقامات عالیه، قانونی نبوده است و «حق معلوم معین ثابتی» برای احدی در نظر گرفته نمی شده، چیزی وجود ندارد تا علیه آن مقاومت صورت گیرد و مطالبه نسخ آن قانون وجهی عینی داشته باشد. اینک که استبداد از بین رفته، شعبات فرعی آن هم قهراً معدوم می شوند، به عبارت بهتر و واضح تر در ایران «امتیاز فضلی» در کار نبوده و فقط و فقط استفاده استبدادی از اهرم قدرت وجود داشته است.

اصول قواعد و تعلیمات اسلامی از چندین قرن قبل «اساس آریستوکراسی را قانوناً نسخ و باطل نمود و اساس آزادی و برادری و برابری را در بین مسلمین ثابت و برقرار کرد، حقوق اعیان و اشراف و امتیازات روحانیین را که قبل از ظهور اسلام برقرار بود منسوخ نمود». اگر طی این مدت «برضد منافع عامه» حرکتی صورت گرفته است، قطعاً ضد اصول حقوق اسلامی بوده و «به طور اجبار و اکراه و مبنی بر قوای حربیه قهریّه بوده، نه از روی فصلی مضبوط و حقی معلوم». عامه همیشه «حق معارضه و مقاومت با ظلم» داشته است، در هر حرکتی آنها شرکت داشته اند پیشرفت طبقات عامه به اسم «حقوق عمومی» صورت گرفته، منشأ آن پیشرفت هم فقط «احکام دینی و حقوق اسلامی» بوده است، عامه اگر خودش می خواست حق مقاومت در برابر حکومت و اعیان داشت. بنابراین قوانین ایران باید مبتنی بر «عادات

مملکتی و عقاید مذهبی» باشد، «زیرا که اساس عقیده مملکتی ما بر تساوی حقوق عمومی است که دائر بر منافع ضعفا و همراهی با طبقات عقب مانده است». پس «هیچ اساس دیموکراتی» بهتر و مبسوط تر و عالی تر از آن چه اسلام مقرّر کرده است، وجود ندارد، اما این مفاهیم از بس تکرار شده، افسانه و کهنه به نظر می آید، پس این مفاهیم به الفاظ تازه ای نیازمند است تا در نظر مردم نو جلوه کند و حس ترقی آنها را تحریک نماید.

نتیجه آنکه در ایران، طبقه اعیانی به شکل غربی آن وجود ندارد و تازه مشروطه هم حقوق غیرمشروع این عده را باطل کرده است. ریشه حقوق غاصبانه را می توان «فقط با ترتیب اساس اداری» قطع کرد و محتاج چیز دیگری نیست. اساس «دیموکراتی» برای «تحصیل سعادت اجتماعی» و ترتیب اساس زندگانی انسان هاست و کاملترین اساس در «موضوعات بشری» است و غالب اصول آن «با تعلیمات و احکام شریعت کامله اسلامی و فِرَق اسلامیه» مطابقت دارد. این اصول از طریق عقاید اخلاقی و مذهبی، یا حداقل به طور عادت «واجب الاطاعه یا لامحال لازم الرعایه» تلقی می شوند، مثل تساوی عالی و دانی. برخی از اصول اساسی «دیموکراتی» که می تواند «کشف» شود، با مراجعه به تاریخ صدر اسلام قابل حصول است. رفتار پیشوایان دینی که تلاش می کرده اند خود را «طرف وثوق عامه و محل توجه افکار عمومی» قرار دهند، هرچند از شائبه «عظمت و شهرت» تهی نبوده است، بهترین شاهد مثال است. آنها باید خود را متخلق به اخلاقی می کردند که بتوانند با عامه همراه باشند، این امر مصداق «یکی از اصول معظمه دیموکراتی است» که طبق «مسکین جالس المساکین»، علیه منافع مخصوص اشراف و اعیان است. طبق قانون اساسی ایران که به دلیل اجبار، اطاعت «به تساوی مطلقه» توصیه شده، باعث گردیده تا در غالب مواقع قانون گذاران ایرانی از خط تقلید برکنار مانده و خیلی از امتیازاتی که در قوانین اساسی سایر ملل برای طبقات و افراد خاص وجود دارد، در قوانین ایران مردود شمرده شوند. در ایران طبق قانون اساسی «حق تساوی افراد» بیشتر از سایر ممالک است. پس «اصول دیموکراتی» با «اصول و قواعد مسلمه اسلامی و عادات اغلب فرق اسلامیه» مطابقت دارد، بنابراین «وجود طبقات عالیه تحقیق حقوق مخصوص برای یک چنین طبقه در مملکت ابداً نمی تواند وجود و موضوعی داشته

باشـد که یک دسـته به حمایت یا یک دسـته بر ضـد آن قیام نمایند». آفت سـخنان کسانی که مدعی وجود اشـرافیت در ایران هسـتند، اینست که ابتدا چنین طبقه ای را «ایجاد» می کنند، آن گاه برای «ترقی عمومی» مدعی می تراشـند، و «این گفتنی های تقلیـدی» عـده ای را به خیال انـداخته و باعث شـده «این شـبهه و خیال رفته رفته تولیـد یک دسـته و یک فرقه کند و زحمت و دردسری که هیچ فعلاً وجود ندارد، متدرجاً فراهم کند

(۱)».

بحران هـای داخلی و درگیری جنـاح هـا بـا یکـدیگر در تهران باعث شـد فردی از پاریس مکتوبی برای روزنامه مجلس ارسال کنـد. این فرد، نامه خود را تحت عنوان «منشـی اول مرکز، حسـین» امضاء کرده بود. او مهمترین معضل ایران را عدم اتفاق می دانست. او «بی علمی» یـا همان جهل را «بزرگترین بـدبختی» خوانـد، برای رفع آن بـدبختی بایـد ناطقین سیاسـی «افراد ملت را متوجه خطرات عظیم وطن» می کردنـد «تا افراد ملت کم کم پی به حقوق خودشان ببرنـد تکلیف ملی خودشان را هم بداننـد». نویسـنده وضع ایران را مثـل «حمـام زنانه» می دیـد که همه حرف می زننـد و هیـچ کـدام نمی شـنوند و هر کس خود را فاعل مختار می داند و «هر یکی آزادی را به شکلی تعبیر نموده و هیچ کس خود را مقید نمی داند».

این مرد در آزادی «قیوداتی» قائـل بود که «در غیر آزادی نیست». پس «ملت و شـخص آزاد را تکالیفی است که عـدم مراعات آنها مایه حتمی انهدام ملت است، سوء اسـتعمال آزادی مایه هرج و مرج مملکت و سـلب امنیت و اسباب خطرات بزرگ وطن است». چـون مردم ادب آزادی ندارنـد، دائمـاً یکـدیگر را مورد تهمت و افترا قرار می دهنـد و «هر کسـی به انـدازه فهم خود» سخنی می گوید، زیرا «هنوز بر تحقیق و دقت در امور عادت نشده» است. او معتقد بود ابتدا باید وطن را از مهلکه اصلی نجات داد و وقتی به آتیه کشور و اولاـد آن اطمینان حاصل شـد آن وقت به مسائل جزیی پرداخت. به نظر نویسـنده «کشتی وطن» در حـال غرقه شـدن بـود، لیکن سـاکنین آن بـا یکـدیگر نزاع می کردنـد که چگـونه رنگی بایـد به آن زد و سـر همین موضوع با یکدیگر دعوا می نمایند.

راه نجات کشور دادن مالیات و وصول عوارض دولتی بود و در عالم آزادی باید

۱- همان، ش ۱۱۱، دوشنبه ۲۸ ربیع الاخر ۱۳۲۸، ۹ مه ۱۹۱۰، «مقایسه ممالک...».

همه نسبت به مصالح عمومی و «آنچه راجع به هر یکی از شماها نیست» به کلی مقید باشند و «جریان امور ملی را مطلقاً به قوای ثلاثه واگذار کرده و مداخله را بر خود حرام» بدانند. نظم و ابقای کشور باید «آرزوی ایرانیان» باشد، در چنین موقع خطرناکی نباید به مسائل جزیی پرداخت، زیرا «مقصود ملی» از دست می رود، «علم ملیت» سرنگون می شود و کشتی ای را که بر سر رنگش نزاع است، غرق شده خواهند یافت. تقاضا شد به خارجی ها نشان داده شود ملت ایران «لیاقت استقلال» را دارد(۱).

روش اقلیت تندرو، تحریک و بازی با اعصاب و جنگ تمام عیار روانی بود. اینان برای نابودی حریف به هر ترفندی دست می زدند و به هر حیله ای متشبث می گردیدند و نیز هر شایعه ای را می پراکندند. مثلاً روز سیزدهم محرم سال ۱۳۲۸ قوام السلطنه معاون وزیر داخله که با مخالفت دمکرات ها مواجه بود، خبر داد سهام السلطنه والی جبار شیراز استعفا داده است. وحیدالملک از رهبران افراطی دوره های اول و دوم مشروطه استعفا را کافی ندانست و گفت باید مدعی العموم در تهران او را به عدلیه جلب کند. شیبانی اظهارنظر کرد حاکم باید همیشه بی طرف باشد «مخصوصاً حاکم فارس»؛ یعنی طرف هیچ ایلی را نگیرد. قوام پاسخ داد حاکم معزول فرار نکرده و البته به عدلیه فرستاده خواهد شد. اما سلیمان میرزا اخبار وحشتناکی نقل کرد. او مدعی شد حاکم سابق شیراز مردم را نعل می کرده، امر ی که در دوره چنگیز هم سابقه نداشته است. دیگر اینکه سهام السلطنه دست زن و بچه شش ساله را بریده است، پس وزیر داخله قبل از استعفاء، باید او را عزل می کرد.

قوام دست بریدن را شدیداً تکذیب و خاطرنشان کرد بعد از ورود به تهران او را با کارنامه اعمالش به عدلیه می فرستند تا مدعی العموم در محکمه جزا او را محاکمه کند. قوام که از این همه دروغ پردازی حیرت کرده بود گفت: «چطور ممکن است دست بچه شش ساله را برید و یا پای آدم را نعل کرد؟» در آن جلسه استیضاح که قوام به عنوان معاون وزیر داخله حضور داشت، منتصرالسلطان از دیگر وکلای دمکرات سخن را به مجامع سری کشانید، بالاخص از کمیته سری برخی سوسیال و دمکرات های ارمنی مثل تیگران هاکوپیان یاد کرد و آن را مثل آتشی زیر خاکستر

۱- همان، ش ۹۳، دوشنبه ۱۶ ربیع الاول ۱۳۲۸، ۲۸ مارس ۱۹۱۰، «از پاریس به عرض ایرانیان عاقل...».

دانست. به نظر او از جمله این کمیته ها یکی در شهرنو تهران واقع بود که باید از اقدامات آن جلوگیری می شد. به گفته او محل کمیته سری هم در میدان گمرک بود. قوام گفت گمان نمی رود مجامع سری از پلیس در اَمان باشند و متعهد شد جلوی فعالیت های آنها را بگیرد. جالب اینکه این سخنان از زبان کسانی گفته می شد که خود متخصص عملیات مافیایی بودند و از گردانندگان همین انجمن های سری به شمار می آمدند. یکی از اینان تقی زاده بود که بلافاصله بعد از شیبانی نطق مفصلی ایراد کرد. او هم از وجود مجامع سری سخن گفت و ادامه داد شاید وی از حضور آنها چیزی نداند «لکن صدها مجامع علنی هست که برخلاف و بر ضد مشروطیت حرف ها می زنند، اقدامات می کنند، در مجالس روضه خوانی و غیره می نشینند و حرف ها پیدا می کنند، باید جلوی این افسادات را گرفت». در ادامه از فعالیت این گروه ها در بازار و بین کسبه و تجار سخن به میان آمد که مردم را اغوا می کنند و «از راه قانونی داخل می شوند»، مثلاً اظهار می کنند چرا در عدلیه دیوان تمیز نیست: «این را که می گوید؟ یک آدم که هیچ مربوط به او نیست، یک چلوپز می گوید، و روز بروز افسادات اینها زیادتر می شود». سرسلسله این اقدامات به قول تقی زاده اشخاصی بودند که «سال ها مفت خورده اند» و هر وقت بیکار شده اند بنای شیطنت گذاشته اند. لابد یکی از مفتخورها همان چلوپز مورد اشاره تقی زاده بود که در مرامنامه شان اینهمه از حقوق امثال او دم زده بودند و اینک می گفتند اصلا این اشخاص حق اظهار نظر ندارند. تقی زاده خاطرنشان کرد فقط باید به افراد «معتدل» کار و پول داد و دیگر اشخاص هر که هستند باید گرفتار شوند و مجازات گردند:

اینها اشخاصی هستند که ده سال دیگر زندگی می کنند مثلاً، و ممکن نیست همیشه مملکت دچار زحمات اینها بشود، یک جواب و یک اطمینان کامل لازم است به من بدهند تا من بتوانم روی صندلی بنشینم و هر کس ده سال متصدی امر و شغلی بوده، دو ماه که در خانه اش می نشیند بنای افساد را می گذارد و آن وقت درد سنا پیدا می کند که چرا سنا تشکیل نمی شود. تشکیل سنا را می خواهد تا حکومت کرمانشاهان [را] به او بدهند.

تقی زاده اعتقاد داشت تمام ولایات ایران مدعی دارد و عده ای راه رسیدن به حکومت را فساد دانسته اند. وی مجازات آنها را توصیه کرد و ضمن ابراز اعتماد به

کابینه قول داد مجلس در این راه هیأت دولت را یاری دهد. پس از اینکه سپهدار تنکابنی رئیس الوزرای وقت اطمینان داد نظرات آنها را اجرا خواهد کرد، او همان را برای رأی اعتماد کافی دانست(۱). معلوم نیست تقی زاده ای که این همه با تأسیس سنا مخالف بود چرا خود بعدها به ریاست نخستین دوره آن مجلس نائل آمد؟ سپردن کار به افراد معتدل سخن مردی بود که همیشه بر طبل افراط می کوبید و هم مسلکانش، معتدلان را همان عمله استبداد معرفی می کردند. اکنون کسانی از ضرورت استقرار امنیت سخن می گفتند که خود عامل اصلی ناامنی بودند و طرفه اینکه این بار نمی گفتند کسانی که از ضرورت امنیت سخن می گویند عوامل استبدادند.

آن چیزی که بیش از همه اسباب نگرانی برخی از مشروطه خواهان را فراهم می کرد، فعالیت های مخرب انجمن ها در شهر تهران بود. حسنعلی خان از دیگر نمایندگان اظهار می کرد در تهران اجتماعات و انجمن هایی وجود دارند که فعالیت «مخفیانه» می کنند، اینها مطالبی را منتشر می سازند تا اذهان را گمراه نمایند. او فعالیت انجمن ها را باعث تزلزل «استقامت مملکت» می دانست و از فحوای کلامش این گونه مستفاد می شد که این رویه برای تضعیف کشور تعمداً در پیش گرفته شده است. حسنعلی خان از وزیر داخله پرسید چه اقدامی برای مهار این انجمن ها انجام داده است؟ معاون وزیر مربوطه یعنی قوام السلطنه پاسخ داد اینها افرادی هستند که در دوره استبداد مصدر کارهایی بوده اند و «نظمیه با آنها برخورد می کند(۲)».

بحران کشور و دغدغه احزاب

بحران کشور و دغدغه احزاب

حدود یکسال پس از فتح تهران، اوضاع کشور روز به روز بحرانی تر می شد، آن چیزی که به بحران ها دامن می زد اختلاف های شخصی بود. به همین دلیل احزاب در مقام سخن از اتحاد و اتفاق بحث می کردند. اعتدالی ها از قول «علماء فن اجتماع» بالاخص «عالم مشهور آفاق ژان ژاك روسو» حریت تام و استقلال مطلق و آزادی کامل را مربوط به دوره ابتدایی حیات بشر می دانستند. در آن دوره بشر «مقید به هیچ

۱- مذاکرات مجلس شورای ملی، جلسه ۴۳، مورخه سه شنبه ۱۳ محرم ۱۳۲۸.

۲- صورت مذاکرات مجلس شورای ملی، جلسه ۴۲، مورخ سه شنبه ۶ محرم ۱۳۲۸.

قیـدی از قیود» نبود و در فضـای وسـیع «لاحـدی» سـیر می کرد. مردم تـدریجاً از این وضـعیت ملول شدنـد و درصـدد تشـکیل اجتماع و «حیات سوسـیال» بر آمدنـد. در این مرحله دوم یک درجه از آزادی گسترده خود گذشـتند، مقداری از قوای خود را متراکم کردنـد و آن را به دست گروهی به نام «هیأت حاکمه» سپردنـد. آن هیأت در پناه قوای متراکم شده، حیات اجتماعی را تحت انتظام در آوردنـد و همیشه تعادل و توازن را بین افراد ملت حفظ کردند و اساس زندگی عمومی را مسـتحکم تر کردند. از غلبه عـده ای بر بعضـی دیگر ممانعت به عمل آمد و مردم در خط مسـتقیم اعتدال و میانه روی نگاه داشـته شدند تا در مقام تبادل اجتماعی مرتکب افراط و تفریط نشوند و «میزان عدل و قسط» را محفوظ دارند.

پس بـا تـوجه به مقـدمه فوق، قوه هیـأت حـاکمه عبـارت است از مجموع قوای جزئیه که هر فرد بخشـی از آن را داراست و به خاطر سـعادت خود و دیگران، قوه خود را به حکومت واگـذار می نماید و این امر حکومت را صاحب قوت و قدرت می کند. مردم در ایـن حکـومت، راحـت و سـعادت خـود را می جوینـد. پس هر گـاه امیـدی بـه هیـأت حـاکمه نداشـته باشـند، به حکم ضرورت، «امانت» یا همان قدرت واگذار شده خود را مسترد می دارند و در جای دیگری که لیاقت داشـته باشد به «ودیعه» می گذارند. در این شرایط قدرت مسترد شده به فردی دیگر واگذار می شود. نتیجه می گیریم قدرت حکومت ناشی از «قوه ملت» و بقـای هیـأت حاکمه در جلب رضایت مردم است و اگر «مقاصـد اصـلی قوم را مجری دارد»، در این صورت بر مسـند و مقام خود پایـدار می مانـد. اگر مردم از هیأت حاکمه رنجیـده شوند بقای آنها بر قدرت سابق غیرممکن است، اما باید دانست بقا و فنـای حکومتگران در دست «مجموعه افراد ملت» است نه یـک تن و دو تن. ایجاد حکومت هم «در یـد قـدرت عامه است». در بسـیاری از منـاطق دنیـا افراد ملت از حکومت خود راضـی نیسـتند، امـا قـادر به اسـترداد «امـانت» خویشـتن نمی باشـند. در این کشورها مردم تحت فشار جباران، سـر تسـلیم و انقیاد در آسـتان حکومت فرود می آورند و «حکومت بر ملت تسلط فوق الحد پیدا نموده و یک قوه غیرمحدودی که از آن تعبیر به استبداد می شود به دست آورده است».

شناخت مقوله استبداد موقوف است به شناختن مبدأ قدرت مردم. هر گاه معلوم شد

ملت از کجا صاحب «قدرت اولیه» می شوند، درخواهیم یافت منشأ قدرت حکومت چیست. قدرت مردم ناشی از اتفاق و یگانگی و اتحاد است. به عبارت بهتر، اجتماع عده ای کثیر در مقصد و مرامی مشترک باعث ایجاد قدرتی می شود که مافوق قدرت های دیگر است. افراد ملت در حکم آجر و خشت هستند و مجموع ملت مثل عمارت است. نابود کردن یک خشت راحت است، اما وقتی همین خشت ها به یکدیگر چسبیدند و یک اتاق را تشکیل دادند، آن گاه می بینیم اتاق، قابل حمل و نقل و شکسته شدن نیست، زیرا آجرها و خشت ها چنان به یکدیگر چسبیده اند که تفکیک آنها ناممکن است. اشخاص وقتی «صاحب قوه ملیه» می شوند که مثل آجرها دست از «شخصیت» برداشته و با هم چنان اتصالی پیدا کنند که در خارج جز پدیده ای واحد دیده نشوند. در این صورت حکومت را یارای رویارویی با آنها نیست و «ناچار از تمکین و تسلیم خواهد گردید».

هیچ سلاحی برای مستبد برنده تر و تیزتر از نفاق نیست. در پرتو آن یک تن که «از تمام حیثیات علمی و لیاقت عقب تر از دیگران است» بر سی کرور نفوس حکمرانی می کند و جان و مال و ناموس آنها را با قساوت زیر پا می گذارد و کسی را یارای دم برآوردن نیست. در حکومت های استبدادی «مرض نفاق و عناد» بین افراد ملت در نهایت درجه مسری و شدید است و اولیای استبداد زبان و نژاد و مذهب را وسیله نفاق افکنی قرار می دهند، حتی در بین ده تن اعضای یک دِه، دعوای حیدری نعمتی راه می اندازند و قدرت اتحاد آنها را سلب می نمایند.

در پرتو اتحاد، ملت قدرت مهیبی به دست می آورد که مستبد را مضمحل می کند؛ از طرفی از طریق اتحاد ملت در عرصه جهانی موقعیت والایی پیدا می کند، حقوق عمومی و ملی را حفظ می نماید و «از دیگران در این معرکه عظیمی که میدان جولان ارباب مدنیت و تربیت و ترقی است» عقب نمی ماند، بلکه بر دیگران پیشی هم می گیرد. اما نفاق، باعث پراکندگی نیروها و بر باد رفتن اساس استقلال و ملیت می شود. دول اروپا برای پیشبرد مطامع طمع کارانه، دست به ایجاد نفاق می زنند و هر ملتی را که می خواهد از خواب بیدار شود، به خود سرگرم می سازند، اروپایی ها

قوای آنها را از این راه تلف می کنند و بر مردم غالب می شوند(۱).

بایـد دانست، اگرچه عـده ای همیشه بر طبل مخاصـمت و نفاق می کوبنـد، لیکن در عالم چیزی که مولّـد جـدایی باشد وجود ندارد. دو شیء هر قدر با یکدیگر متضاد باشند باز هم بین آنها یک وجه مشترک وجود دارد که هر دو را زیر یک سایبان می آورد. این وجه مشترک «جـامعه» نامیـده می شود. جـامعه انواع و اقسامی دارد و «عبارت است از چیزی که دو نفر یا جمعی در آن شـریک بوده و همه دارا باشـند». جـامعه یا وضـعی است یا طبیعی. جامعه طبیعی آن است که طبیعت صـفتی را در دو تن یا جمعی ایجاد نماید و آن را وسیله نزدیکی آنها به یکدیگر قرار دهد: مثل جامعه سیاهان.

جامعه وضـعی یا مصنوعی چیزی است که داخل در خلقت نیست و «بعد از موجود شدن انسان به وسائط خارجی پیدا می شود مثـل اتحـاد عقیـده». بین دو ملت هرچنـد اختلاـف باشـد، امـا جهـات اتحاد و رابطه وفاق نیز وجود دارد؛ مثل اینکه ایرانی ها و ژاپنی هـا در نژاد و مـذهب و خیلی چیزهای دیگر با یکـدیگر اختلاف دارنـد، اما جامعه آسـیایی و «رابطه مشـرقیت» هم وجود دارد که تا حدودی آنها را به هم نزدیک می کند. بالاتر از این جامعه، جامعه انسانیت است که کلیه افراد بشـر در آن شـرکت دارنـد، به همین دلیل است که گفته شـد هیچ چیزی نمی تواند اسـباب نفاق شود، زیرا نفاق متضـمن قطع جمیع وجوه مشترک است و تا هنگامی که یک وجه مشترک هرچند ضـعیف وجود داشته باشد، نباید به نفاق و «تفریق کلی» متوسل شد. آن چیزی که بـاعث وحـدت مردم ایران می شود، اتحـاد مـذهبی، صـنفی و اتحـاد ملت با دولت است؛ یعنی مردم در وضع اضـطراری به کمـک دولت شـتابند. اتحـاد وکلای پارلمـان فـارغ از اختلافـات جزیی، اتحـاد وزراء بـا یکـدیگر، اتحـاد اربـاب فکر و قلم و نویسندگان «در موضوعات عمومیه و مملکتی و ترک لجاج و عناد و خصومات شخصیه»، اتحاد ایلات و طوائف چادرنشین(۲) از جمله موارد وفاق ملی هستند.

اما حقیقت این است که از اتحاد و اتفاق خبری نبود؛ کشور غرق در بحران بود

۱- مجلس، سال سیم، ش ۱۳۶، چهارشنبه ۶ رجب ۱۳۲۸، ۱۵ ژوئیه ۱۹۱۰، «هلاکت ایران...».

۲- همان، ش ۱۳۷، شنبه ۹ رجب ۱۳۲۸، ۱۶ ژوئیه ۱۹۱۰، «هلاکت ایران...».

و بحرانی بزرگتر نیز پیش رو بود. در عمل وضعیت کشور هر روز بحرانی تر می شد. دمکرات ها برای این که کابینه سپهدار را که متهم به اعتدال بود سرنگون سازند وارد دسیسه های عجیبی شدند. آنان در خیابان های تهران هر روز آشوبی به راه می انداختند و از مشتی اراذل مثل کریم دواتگر و منشی زاده و ابوالفتح زاده برای ایجاد جوّ رعب و وحشت استفاده می کردند. همزمان در مجلس تلاش می کردند قدرت را در دستان خود قبضه نمایند. بالاخره هم موفق شدند. دمکرات ها با تحریکات فراوان توانستند کابینه سپهدار را کابینه ای سست عنصر و ناتوان وانمود سازند و در این راه نخستین موفقیت خود را با رساندن فروغی به ریاست مجلس به دست آوردند. دومین موفقیتشان انتخاب مستوفی الممالک به رئیس الوزرایی بود. در جلسه روز بیست و نهم جمادی الثانی ۱۳۲۸ق، ذکاءالملک فروغی از فراکسیون دمکرات به عنوان رئیس مجلس انتخاب شد. وحیدالملک شیبانی انتخاب فروغی را با «کمال شعف»، تهنیت گفت و اعلام کرد «خودمان را خیلی خوشبخت می دانیم از اینکه به این فیض نائل شدیم». او نخستین حقوق نمایندگان را در رژیم مشروطه نظارت بر جزئیات امور مملکتی دانست و «آن حق بواسطه سئوالات و استیضاحات به ما داده شده». در ادامه وحیدالملک خواست به هنگام طرح سئوال و استیضاح، رئیس مجلس جلوی آنها را نگیرد تا هم شأن و احترام رئیس مجلس حفظ شود و هم نمایندگان به وظایف قانونی خود عمل نمایند(۱).

ذکاءالملک رئیس مجلس که نمی توانست شادی خود را از این تحولات پنهان کند، ضمن تعریف و تمجید از کابینه سپهدار و شخص او گفت: «رأی مزبور مجلس در واقع تجلی احساسات مردم بود». به دید او معلوم است که قوه ای تمام «حسیات» مملکت را در قالب انتخاب کاندیدای دمکرات ها برای رئیس الوزرایی متجلی کرده است و در حقیقت این رأی خط بطلانی بر عملکرد کابینه سابق تلقی می شود. با این وصف فروغی از مجاهدت های سپهدار تعریف و تمجید کرد. بدیهی است سخنان ذکاءالملک چیزی جز تعارفات معموله نبود. زیرا در سرنگونی سپهدار فراکسیونی که بعدها دمکرات خوانده می شد و سخنگوی آن روزنامه ایران نو بود، نقش اساسی

۱- مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره دوم، پنج شنبه ۲۹ جمادی الثانی ۱۳۲۸.

برعهده داشت.

سپهـدار هم از کارنـامه خود دفـاع کرد و خاطرنشان ساخت، یکسال پیش ایران همه بی نظمی و اغتشاش بود؛ اما اینک اوضاع آرام شده و نظمیه، عدلیه، امنیه و مالیه که ادارات مشروطه اند در سراسر ایران فعالیت می کنند. «در تمام این مملکت که چهل هزار فرسخ مربع است، فعلاً اگر نگاه کنید می بینید بقدر یک شـهر پاریس در او یک مفسده و یک نزاعی واقع نمی شود، در تمـام این مملکت بقـدر یـک شـهر بـادکوبه اگر بسـنجید خلاف و هرزگی و فسق نمی شود». اگرچه سـپهدار در این بخش از سخنـان خود اغراق کرده بود، امـا آن جـایی که از «مقتضـیات مملکت» سـخن به میان آورد، مطالب حقی را با نماینـدگان در میان گـذاشت. او تـذکر داد «ترتیبات سایر دول را باید تدریجاً ترقی و نضج داد». مضافاً اینکه «اخلاق مردم» و وضـعیت ذهنی آنها عمده ترین مانع برای اسـتقرار مشـروطه حقیقی است. از نظر سـپهدار غیر از فقدان لوازم و نیز خلقیات خاص مردم، بحران های کشور ناشـی از روزنامه نویس هاست «که ما هیچ ندانستیم و نمی دانیم و وکلاء هم معلوم نکردند که اینها تبعه داخله اند یا تبعه خارجه انـد که این همه سوء اثر در قلم آنها پیدا شده و معلوم نیست مقصود آنها چیست». او از کابینه جدید خواست از اعمال این افراد جلو گیرد.

رئیس الوزرای جدیـد اعلام کرد وزراء را خودش انتخاب می کند و رأی هیچ کس را در این باب نمی پذیرد، «مگر کسـی را که هم مسلک خودم باشد(۱)». اما با اینکه مسـتوفی قول داده بود ظرف سـی و شـش ساعت اعضای کابینه را معرفی کند، این مهم چنـد روز به تعویق افتـاد. سه روز بعـد مجلس تصویب کرد هیـأتی نزد نـایب السـلطنه برونـد و تقاضـا کننـد کـابینه زودتر تشـکیل شود. مؤتمن الملک، اسدالله میرزا، ذکاء الملک، حسـینقلی خان نواب، اسـماعیل نوبری و شیخ ابراهیم زنجانی اعضای این هیأت شش نفره بودند(۲)؛ و همه هم از طرفداران مستوفی و اعضای حزب دمکرات.

ضرورت استقرار امنیت در کشور

ضرورت استقرار امنیت در کشور

۱- همان، چهارم رجب ۱۳۲۸ ق.

۲- همان، هفتم رجب ۱۳۲۸ ق.

به دنبال تشکیل دولت مستوفی روز چهارشنبه ۱۳ رجب ۱۳۲۸ مجلس از رؤسای اصناف و تجار دعوت کرد تا کسبه را به باز کردن دکان های خود متقاعد نمایند، اعتصاب بازار به دنبال قتل آیت الله بهبهانی صورت گرفته بود. بازاریان که خواستار پی گیری ماجرای ترور بهبهانی و کشف قاتلان و دست اندرکاران و مجازات آنها بودند، هیأتی به ریاست حاج محمدتقی بنکدار به مجلس فرستادند. در ورودی مجلس، کریم دواتگر که اسلحه ای هم در دست داشت، از ورود آنان جلوگیری کرد. آن روز نمایندگان اصناف نتوانستند با مجلسیان دیدار کنند؛ تا نظمیه کریم را دستگیر کرد. فردا ملاقات دست داد و بازاریان قانع شدند که در ازای دستگیری و مجازات قاتلان بهبهانی، بازار را بگشایند(۱).

در بحبوحه مناقشات بعد از قتل بهبهانی روزنامه مجلس از رخنه «جاسوسان سفارتین» در صفوف مشروطه خبر داد. از نظر این روزنامه جاسوسان یاد شده با بقای صلح مخالفند، فساد تولید می کنند و اسرار ملت را به گوش بیگانه می رسانند. اینها را باید شناخت و دفع کرد، زیرا مثل میکروب ریشه درخت استقلال وطن را نابود می کنند و آن را متلاشی می نمایند. این امر از «تکالیف اولیه دولت و ملت ایران» شناخته شد، زیرا این عده نقشه هر اقدامی را که باعث استحکام و استقلال کشور می شود و باعث سد نفوذ دولتین می گردد، فی الفور به سفارتین اطلاع می دهند، زیرا افراد یاد شده به دلیل رخنه در صفوف مشروطه از اسرار آگاهی دارند. مثلاً در مسئله استقراض از آلمان، بدون اینکه قدمی برداشته شود «سفارتین عالمی را شوراندند و از دول خود پروتست نامه آوردند و تعهدات خواستند از دولت بر عدم این خیال...».

از طرفی به نوشته مجلس این جاسوسان وظیفه و «مأموریت» دارند که مواظب باشند تا هرگاه آثار اتحاد و اتفاقی بین وزراء و وکلاء دیده شد و راه برای توقف قشون روس در ایران مسدود گردید، بنای افسون گذارند، تولید فتنه و اختلاف کنند و هرگاه آرامش در کشور ظهور کرد فوراً صفحات جراید اروپا و روسیه پر از اخبار تلگرافی شود که حاکی از اختلافات بین وزراست. بر اساس این مقاله شایعه می شود دولت استعفا داده؛ مجلس دو دسته شده است؛ و احتمال زدوخورد بین اعتدالی ها

۱- مجلس، سال سیم، ش ۱۴۰، شنبه ۱۶ رجب ۱۳۲۸، ۲۳ ژوئیه ۱۹۱۰، «حرکت وقیحانه کریم».

و دمکرات ها وجود دارد. این امر بهانه ای به دست روسیه می دهد تا قشون خود را در ایران نگاه دارد. جواسیس بر دو دسته اند: عده ای که فقط با لبخند یک وزیرمختار یا گرفتن یک ساعت طلا و انگشتر الماس «از هوش می روند و اسرار مملکت را برای نفع فوری بروز می دهند»؛ و عده ای که با هوش ترند و ایران را برباد رفته می بینند و برای اینکه جهت آتیه خود کاری کرده باشند، به مملکت خیانت می ورزند تا «وقتی که ایران به حال مصر افتاد در تلافی خدمات آنها مشاغل و مناصب و مواجب های هنگفت بدهند که به عیش و راحتی عمری به راحتی بگذرانند».

این قبیل اشخاص در هر عصری و بین هر ملتی دیده می شوند، خوشبخت ملتی که آنها را شناخت و خود و کشور را از شر ایشان محفوظ نگه داشت. بدبخت ملتی که پی به تلبیس و نیرنگ آنها نبرد و «فریب شارلتانی آنها را خورده محرم اسرار امورات و خیالات خود قرار داد». اگر دو لشکر با هم مقابل شوند و یکی از آنها کلیه نقشه های طرف مقابل را بداند و در ناکام ساختن آن نقشه ها اقدام کند، لشکری که اسرارش فاش شده هر قدر هم قوی باشد، هرگز روی ظفر نخواهد دید، تازه چه رسد به اینکه آن کشور ضعیف هم باشد. پس وقتی ایران، ناپلئون و نادری ندارد، باید مستشار وارد کند، عدالت و امنیت ایجاد نماید تا بین مردم اعتماد تولید کند، این امر نخستین اساس اتحاد است. باید مجلس سنا برقرار کرد، تا «صلح و مساوات» تضمین شود و «مملکت را از نفاق و جنگ خانگی که مستجاب دخالت های خارجه است مصون داشت و به پاک ساختن ادارات ملتی و دولتی از جاسوسان و سبزی پاک کنان سفارتین، اسرار ملک و ملت را محفوظ و ملک را از فتنه و فساد محفوظ داشت(۱)».

در آن شرایط بحرانی کابینه مستوفی الممالک هیچ برنامه کاری مهمی نداشت. مقداری شعار در مورد ضرورت تأمین امنیت در کشور، استخدام مستشاران خارجی و اعزام محصل به خارج، رئوس برنامه های این رئیس الوزرای برکشیده دمکرات ها را تشکیل می داد. مستوفی به هنگام معرفی کابینه و برنامه های خود کوچکترین سخنی در مورد قتل بهبهانی نگفت. به همین دلیل حاجی آقای شیرازی اظهار داشت در برنامه اشکالی نمی بیند و مجلس آن را تصویب خواهد کرد، اما هر برنامه ای ضامن اجرایی

۱- همان، ش ۱۴۲، چهارشنبه ۲۰ رجب ۱۳۲۸، ۲۷ ژوئیه ۱۹۱۰، «ایرانیان بیدار شوید...».

می طلبد. از نظر او برنامه کابینه سپهدار هم خوب بود و اگر به آن عمل می شد مفاسد کنونی وجود نداشت. اگر کابینه جدید هم به جای عمل فقط طرح و برنامه ارائه کند «آن وقت بنده نمی دانم چقدر مفاسد بیان کنم که به واسطه اجرا نشدن پروگرام تولید خواهد شد». با این وصف حاجی آقا ابراز امیدواری کرد این گونه نشود. آن گاه توجه وزراء را به شیراز معطوف ساخت «که در واقع کارهای شاهزاده نیرالسلطنه را جز به کارهای دوره چنگیزی به چیز دیگری نمی توان قیاس نمود».

کاشف، دیگر نماینده مجلس مبرم ترین وظیفه کابینه را جلوگیری از «قوه آنارشیست» دانست تا مردم با آسودگی از مفسده ها به کار خود برسند و در آسایش باشند. او خاطرنشان ساخت هنوز قاتلان بهبهانی دستگیر نشده اند. وکیل التجار هم گفت این امر مقدم بر هر چیزی است و وزارت داخله باید در این زمینه اقدامات جدی انجام و توضیح دهد نظمیه تا کنون چه اقدامی کرده است؟ «اگر یک نفر متعارفی کشته می شد، در زمان سابق فوراً هر جایی به هر کسی ظن می بردند می گرفتند تا اینکه عامل این کار پیدا و مجازات شود»، حال آنکه علیرغم مقام بهبهانی که «واقعاً می توان شخص اول مملکت در پیشرفت اساس مشروطیت شمرد»، در زمینه دستگیری قاتلان او کاری انجام نشده است. فرمانفرما وزیر داخله فقط گفت ترتیبات امروز با سابق تغییر کرده است و نمی توان به صرف سوءظن کسی را دستگیر کرد؛ کار نظمیه هم علنی نیست که در روزنامه درج شود، زیرا در آن صورت متهم خواهد گریخت. او گفت در اینکه قتل بهبهانی «کار بزرگی بوده است در این مملکت، محل هیچ حرف نیست» و این که «وظیفه وزارت داخله است که آنی غفلت ننماید محل کلام نیست». او در مورد دستگیری قاتلان گفت اول باید ترتیباتی برای نظمیه به وجود آورد تا اساس این اداره بر قواعد صحیح استوار باشد و آن گاه اقدامات لازم انجام گیرد. فرمانفرما ادامه داد «مسیو یپرم خان هم متعهد شده است که قاتل را دستگیر نماید». وکیل التجار پاسخ داد امنیه و نظمیه مرتب و منظم است و می تواند کسی را که طرف سوءظن است دستگیر کند، «البته تأکید می کنم در این که [اگر] گرفتاری قتله منوط به اساس نظمیه و امنیه نباشد خیلی زودتر با همین نظمیه اقدامات شود». فرمانفرما صرف سوء ظن را برای دستگیری مظنونین کافی ندانست و با عصبانیت گفت «چه می دانید

شما که نظمیه مشغول چه کار است(۱)».

مبرم ترین وظیفه کابینه استقرار امنیت بود. پس ذکاءالملک گفت بایـد وزرا تکلیف امنیت شـهر را روشن کننـد و ادامه داد تا این مهم حل نشود فکر نمی کند کسی حاضر به مذاکره باشد. نمایندگان این موضوع را تأیید کردند.

قرار بـود آن روز وزرا به صـحن علنی مجلس بیاینـد و برنـامه هـای خـود را برای انجـام این مهم توضـیح دهنـد، امـا از حضور اعضای هیأت دولت خبری نبود. «نیم ساعت مجلس در حال سـکوت منتظر ورود کابینه بودنـد» تا اینکه بالاخره نیم ساعت قبل از ظهر «به مجلس تشریف آوردند». پرسـش این است که چه شد ذکاءالملک و دوسـتانش به ناگاه به یاد امنیت شـهر افتادند؟ اصـل مـاجرا را میرزا اسـدالله خـان، هم مسـلک او بیـان داشت که آن هم قتـل میرزا علی محمـد خان تربیت بود. این فرد شـب گذشـته به قتـل رسـیده بود. نماینـدگان دمکرات که مـاجرای تعقیب قاتلاـن بهبهـانی را به دفع الوقت می گذرانیدنـد، این بـار شدیـداً برآشـفته شدند و حتی هیأت دولت را هم به مجلس احضار کردند. میرزا اسدالله خان از اشخاصـی سـخن به میان آورد که می گفت مردم عکس آنهـا را می بوسـیدند، امـا معلوم شـد دشـمنان واقعی کشور هسـتند. معلوم بود وی دشـمن اصـلی را مجاهدین می دانست. به همین دلیل پیشنهاد کرد این افراد تفنگ و فشنگ خود را به دولت تحویل دهند: «امروز ما باید به این کابینه اقتـدارات تامه بدهیم و هر کس که به خلاف دولت رفتار می کند اگرچه من باشم یا کسان دیگر»، باید شدیداً مجازات شوند. گفته شد قاتلان میرزا علی محمد خان باید به دار کشیده شوند، و «هر که بلند حرف زد که برای استبداد تیر انداخته ام چشـمش را بیرون بیاورنـد، آنهـایی که می گوینـد نمی شود در مملکت مشروطه چشم کسـی را درآورد برای صـرفه و جیب خودشـان بـوده است و امروز هم برای غرض شخصـی است، بایـد چشم او را درآورد بـدون ملاـحظه، چشم در آوردن در این موقع اول آزادی خـواهی است». پس بایـد خلع سـلاح عمومی را آغـاز کرد و هرکه مخـالفت نمود بـا قوه قهریه بـا او برخورد نمایند، «ولو اینکه منوط باشد به اینکه گوشت های تن او را از استخوانهایش سوا کنند و ابداً ملاحظه این را نکنند که به سگ وکیلی بستگی

۱- مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره دوم، مورخ ۲۳ رجب ۱۳۲۸.

دارد و از او استیضاح خواهند خواست».

این بود اظهـار نظر مردی که تـا همین دیروز برای آزادی سـینه چاک می کرد. این اظهارات خشم آلود نشان می داد دمکرات ها به چه میزان به الزامات مشروطه باور دارند و تا چه حد در ادعاهای خود صادق هسـتند. قتل تربیت بهانه ای شد برای تسویه حسـاب بـا مجاهـدین سـتارخان و باقرخـان، بالاـخره به هیأت دولت سه مـاه فرصت داده شـد تـا خلع سـلاح را انجـام دهـد و مطبوعاتی را که با این قضیه مخالفند مجازات نماید(۱).

در مـاه رمضان سال ۱۳۲۸ عضـدالملک قاجار نایب السـلطنه درگـذشت. کاندیدای دمکرات ها برای نیابت سـلطنت، مسـتوفی الممالک بود و کاندیدای اعتدالی ها، ناصرالملک. در آن ایام ناصرالملک ظاهراً برای معالجه فرزندش در اروپا اقامت داشت، مجلس به او تلگراف کرد تا برای تصدی پست خود و ایفای مسئولیت هرچه سریعتر عازم ایران گردد؛ اما او به دفع الوقت می گذرانید. حدود دو ماه از تعیین ناصرالملک به عنوان نایب السلطنه ایران گذشته بود؛ در حالی که او هنوز در خارج کشور می زیست.

در این وضـعیت بحران های داخلی انـدک انـدک حادتر می شد. غیر از مشـکلات داخلی یک عنصـر دیگر هم پای به عرصـه هـای سیاسـی کشور گذاشـته بود؛ انگلیسـی ها آشـکارا در مسائل کشور دخالت می کردنـد. آنان صـد و هفتاد تن از نیروهای دریایی خود را با چهار عراده توپ به بندرلنگه فرسـتادند. بهانه انگلیسی ها این بود که اشرار، اسباب ترس و اتلاف جان و مال نیروهـای داخلی و خـارجی بوده انـد و پیاده کردن نیرو برای دفع این اشـرار است. البته معلوم شـد در بنـدرلنگه اصـلاً شـروری وجود ندارد و کسـی را هم که به عنوان راهزن نام می بردند، در شـش فرسـنگی لنگه اقامت داشت؛ مضافاً این که دولت صـد تن تفنـگ چی در آنجـا مسـتقر کرده بـود و خـود از پس بحران بر می آمـد. پس وقـتی در آن شـهر ابـداً فتنه و آشوبی وجود نداشـته است، نیروهای انگلیسی امنیت مال التجاره را بهانه کرده و نیرو پیاده کرده بودند. این نیروها بیش از شش روز در محل باقی نماندند و به مواضع پیشین خود بازگشتند. وزارت

۱- همان، مورخ ۲۶ رجب ۱۳۲۸.

امور خـارجه ایران از سـفارت انگلیس و وزارت خارجه آن کشور تقاضا کرده بود تا نیروهای خود را احضار کننـد. پس وقتی در مجلس، افتخارالواعظین از وزیر خارجه، یعنی نواب، در این زمینه پرسـش کرد، معلوم شـد قبلًا نیروهای انگلیسـی به کشتی های خود برگشـته بودنـد. در واقع نماینـدگان اکثریت قصـد آن داشـتند تا وزیر خارجه را استیضاح نماینـد؛ اما وزیر، پاسخ به سئوال مزبـور را آن قـدر طـول داد تـا نیروهـای بحری انگلیس بـا بـازگشت خود بهـانه ای برای استیضـاح او بـاقی نگذاشـتند، افتخارالواعظین خواست از این به بعد وزیر خارجه پاسخ سئوال را به موقع بدهد تا وقت منقضی نشود(۱).

در همیـن ایـام روزنـامه برق در شـماره ۷ خـود مطـالبی درج کرد کـه متضـمن اهـانت بـه نماینـدگان مجلس بـود. بـاز هم افتخـارالواعظین، رئیس الوزرا یعنی مستوفی را بخـاطر درج آن مطـالب استیضـاح کرد. سیدضـیاءالدین طباطبایی مـدیر برق به عـدلیه احضار شـد، در هنگام محاکمه، سیدضـیاء گفت: «روح ملت ایران از شـما خبر ندارد و هیأت جامعه ایرانیان چگونه می تواننـد شـما را وکیل بداننـد؟» افتخارالواعظین پاسـخ گفت روزنامه برق اداره نیست که چنـد مخبر و مـدیر و دبیر آنجا نشسـته باشـند و افکار مردم را منعکس کننـد، «بلکه اداره روزنامه برق عبارت از یک جوان هجده ساله ای است که آنجا می نشـیند و بر حسب افکـار خودش که معلّل به اغراض است که بنـده می توانم ثابت کنم بر می دارد این مطلب را می نویسـد». سیدضـیاء در مطـالبش آورده بود وکلاـ را «درست کرده انـد»، یعنی مجلس فرمایشـی است. محـاکمه سیدضـیاء براساس قانون انطباعات انجام می گرفت. حاج سیدابراهیم این محاکمه را قانونی نمی دانست؛ زیرا در «قانون انطباعات کجا نوشته شده است که مدیر می توانـد هجـده ساله باشد، خود این سیدضـیاء که روزنامه می نویسد و زیرش می نویسد مدیرمسـئول سیدضـیاء؛ اصـلًا نباید مدیرمسئول واقع شود، برای اینکه سنّ مدیر روزنامه را در قانون انطباعات سی ساله معین می کند و کمتر از آن سن کسی نمی تواند مدیرمسئول باشد». او روزنامه نویس هایی را که به دولت توهین می کنند، متهم دانست و برای این افراد محاکمه را جایز نمی دید؛ یعنی به گفته او اینان اساساً محکوم هستند و نیازی

۱- همان، پنج شنبه ۲۱ ذی قعده ۱۳۲۸.

به محاکمه ندارند. حاج سیدابراهیم اعلام کرد مجلس به «یک بچه ۱۸ ساله که شاید قصور در عقلش باشد» اهمیتی نمی دهد، اما باید از این امور جلوگیری کرد تا فراگیر نشود. آقا میرزا ابراهیم خان که از جمله وکلای آذربایجان بود «از طرف تمام مطبوعات دنیای متمدن»، از مطبوعات ایران ابراز شرمندگی کرد. زیرا نویسندگان این جراید «به هیچ وجه من الوجوه رعایت مناسبات وطنی و حقوق ملی و اساسی یک مملکت را نمی کنند». او «حقوق ثابته» ملت را در معرض تزلزل دید، زیرا مطبوعات باید افکار عامه را روشن نمایند و برای پیشرفت و تجدد و تعالی کشور بکوشند، اما «برعکس یک اثرات بدی را مشاهده کرده دچار ضررهای فوق العاده شدیم». سیدضیاء پیش از این نوشته بود مجلس بین شش تا هفت هزار تومان خرج کرده و قورخانه برپا ساخته است. این سخن اسباب تکدر خاطر ارباب کیخسرو شاهرخ، رئیس اداره مباشرت مجلس گردید. گفته شد آن توپها مربوط به زمان استبداد صغیر بوده و بعد از تجدید مشروطه توسط مجاهدین به مجلس آورده شد و در مجلس نگاهداری می شود. بعد از این توضیح، او از سمت خود استعفا داد، لیکن مجلس با این استعفا موافقت نکرد. آقا میرزا ابراهیم بنا بر نص قانون انطباعات از وزیر عدلیه خواست متهم را به یک ماه الی یک سال حبس محکوم نماید یا این که از وی ده الی سیصد تومان جریمه نقدی دریافت دارد، زیرا نویسنده مطالبی را جعل کرده و به اشخاصی نسبت های اهانت آمیز و کذب روا داشته است. بالاخره بحث به عدلیه کشید، معلوم شد عدلیه که تحت اقتدار دمکرات ها بود هنوز ترتیب و تنظیم مشخصی برای محاکمات خود ندارد. وزیر عدلیه آشکارا گفت «صریح به شما عرض می کنم که عدلیه شما خراب است، عدلیه شما محاکم ندارد، عدلیه شما اداراتش ناصحیح است، عدلیه شما حالش معلوم نیست». بالاخره مذاکرات ختم شد بدون اینکه نتیجه ای ملموس گرفته شده باشد(۱).

حزب دمکرات و آشفتگی نظری

حزب دمکرات و آشفتگی نظری

ایران نو، به دنبال یک توقیف کوتاه مدت بار دیگر در شوال ۱۳۲۸ منتشر شد.

۱- همان، شنبه ۲ ذی قعده ۱۳۲۸.

این روزنامه در دوره جدید انتشار، یکسر سخنگوی حزب دمکرات شد. مدیرمسئول آن هم به جای سید ابوالضیاء شبستری، سید مهدی افجه ای تعیین شد. شبستری صاحب امتیاز بود و رسول زاده سردبیر؛ به واقع رسول زاده نظریه پرداز روزنامه و حزب دمکرات به شمار می آمد. به همین علت در سومین شماره سال جدید «تاکتیک و طرز روش فرقه دمکرات» تشریح شد. تاکتیک عمومی فرقه، ملاحظه مقتضیات وقت در صورتی که با مرامنامه حزب تناقضی نداشته باشد، تلقی گردید. اعلام شد فرقه به فلسفه تکامل اعتقاد دارد و ترقیات تدریجی کشور را می پذیرد. از اعضا خواسته شد هرگز حزب را با افراد طرف ننمایند و هر عضوی هرچه از دستش بر می آید به فرقه ببخشد و خود را بالاتر و فوق همه ندانند. خواسته شد افراد و تقاضاهایشان همه تحت تاکتیک حزب قرار گیرند. دیگر اینکه «نظر به آنکه قوای محافظه کاری و ارتجاعیه مملکت با یکدیگر دارد متفق شده و برای لیبرالیزم تهلکه بزرگی تشکیل می دهد، پارتی ما باید هرچه زودتر نزدیکی و ائتلاف را با فرقه های لیبرال اختیار نموده» و فعالیت «لیبرالی» را «بر مبارزه تند مسلکی مزیت و رجحان دهد». زیرا اگر بین «فرقه های لیبرال» اتحادی شکل نگیرد، اختلاف لیبرال ها و «دست چپ یک قوه قاهری به فرق دست راست خواهد داد که مضر به حال لیبرالیزم است، پس کمیته مرکزی راست، مناسبات خویش را با فِرَقی که آنها را به سمت چپیت (۱)شناخته دوستانه و ائتلاف کارانه تعیین نماید».

بحث بعدی مربوط به انتخابات بود که باید از همان لحظه برای انتخابات مجلس سوم به منظور احراز اکثریت پارلمانی تلاش می ورزیدند و از آن طریق افکار را به سوی فرقه جلب می کردند، «تشکیل قوه نظامی، اصلاح مالیه مملکت، مرکزیت اقتدارات دولتی و اخراج قشون اجنبی» از دیگر مسائل مورد نظر حزب دمکرات بود، زیرا اگر اینها انجام نمی شد استقلال کشور در تزلزل قرار می گرفت. «کسبه، اهل نظام و جوانان، خصوصاً شاگردان مدارس» گروه هایی بودند که باید بیشترین فعالیت در بین آنها انجام می شد. اعلام شد دمکراسی حقیقی توسط «عمله و کارگران و دهاتی ها» شکل می گیرد، پس باید فرقه بیش از همه بین آنها فعال باشد. امّا توضیح

۱- کذا.

داده نشد اقشار یاد شده از دمکراسی چه می دانند که در راه آن تلاش کنند؟ توصیه شد اجتماعات، جمعیت ها و هیأت های علمی را به طرف حزب جلب نمایند و اعضای فرقه باید حسن اخلاق را سرلوحه کار خود قرار دهند: «فرقه با همه قوت خویش کوشش نماید که در عامه مردم حسیّات وطن پرستانه و حب ملیت و ایرانیت را بیدار کند و به آنها صریحاً حالی نموده خوب بفهماند که بدون این احساسات امید ترقی برای هیچ ملت و قومی نیست».

آخرین تاکتیک حزب اعلام «انفکاک قوّه روحانیه از قوه سیاسیه» بود. نوشته شد بخاطر این موضوع معاندین، حزب را دشمن دین و آیین و روحانیت معرفی خواهند کرد. پس تأکید شد تقدیس عقاید دینی سرلوحه کار قرار گیرد و به مردم تفهیم شود مطالبات آنها با شریعت تناقضی ندارد و «موافق احکام خود شریعت مطهره، علما و روحانیین حق ندارند که صفوف مخصوص ممتازی را در میان ملت تشکیل دهند(۱)».

از سویی نظریه پرداز ارمنی و سوسیال دمکرات حزب، یعنی هاکوپیان، در یکی از شماره های ایران نو، آن گاه که از «صدای مهیب آلات اشتعالیه حربیه و توپ های کروپ اروپاییان» سخن رانـد، یادآور گردیـد ملت خواب گرفته شرق، اینک از بستر کسالت خارج شده و فعلاً خمیازه می کشند، زیرا «حرکت چرخ های مختلفه و لوله های بخار ماشین های عالم تمدن دیگر به آنها [مجال] خوابیدن نمی دهد». از نظر نویسنده، شرقیان فهمیده بودند که باید اصول معیشت قدیمی شان را عوض کنند. زیرا سیل خروشان ترقی و تعالی عالم تمدن به کسی رحم نمی کند، «با یک تهور تمام می آید و اقوامی که آلات مدافعه حیات خود را در مقابل این جریان ندارند مثل خس و خاشاک داخل حباب سبک وزن این سیل گردیده به طرف اضمحلال می روند. هرچه کهنه و پوسیده است این سیل می برد و به جای او چیزهای تازه و بادوامی می گذارد».

نویسنده خاطرنشان ساخت هیچ سدی، هیچ کناره گیری و احتیاطی در این زمینه نفع ندارد، زیرا کسی نمی تواند را از این سیل دور نگهدارد، «سیل خروشان ترقی و تمدن مثل طوفان حضرت نوح (ع) می باشد که هیچ کس نمی تواند

۱- ایران نو، سال دوم، سال دوم، سه شنبه ۲۱ شوال ۱۳۲۸، ۲۴ اکتبر ۱۹۱۰، ش ۳، صص ۳-۲.

از آن گریبان خود را خلاصی بدهد، مگر آنهایی که سوار کشتی نوح اند». کشتی نجات بخش چیزی جز اخذ علوم و فنون و اصول اداره خود اروپایی ها نبود. هر کس بخواهد از این علوم و فنون و تمدن دوری کند، نمی تواند موفق شود. چین که سال ها و قرون متمادی تلاش کرد خود را از غرب دور نگهدارد و دروازه های خود را بست، آخرالامر ناچار شد پسر آسمان یعنی پکن را به اجنبی تسلیم کند و «خود با یک افتضاح تمام جان در برد».

در ایران هم هرچه تلاش شد تمدن، ترقی و اصول اروپایی قبول نشود، به همان نسبت مردم مقهور و مغلوب اجنبی شدند و به اضمحلال رفتند. گفته شد بعضی از متعصبین تا سخنی از «اصول فرنگی» به میان می آید، به عوام این گونه القا می کنند که گویی مقصود تعرض به دین و آیین آنهاست:

این اشتباه محض و تفتین عین است. مترقیون هیچ مملکتی همچو حرفی را در هیچ وقت نگفته و همچنان تکلیفی را به کسی نکرده اند. زیرا آنها خوب می دانند که علت ترقی اروپا دین آنها نبوده، بلکه چنانچه چندین دفعه گفتیم مدنیّت و اصول اداره دنیوی ایشان است.

هاکوپیان یادآوری کرد علم و فن اروپایی مختص دینی ویژه نیست. علوم و فنون متعلق به تمام اولاد بشر است. پیشرفت اروپا امری قهری بوده و اغلب برخلاف میل خود اروپایی ها شکل گرفته است. خاطرنشان گردید در بدو تکامل ماشین در غرب، کارگران برای مبارزه با بیکاری و اصول سرمایه داری، دستگاه ها را خراب می کردند؛ اما بعد متوجه شدند به این شکل نمی توان جلو حرکت تاریخ را گرفت. پس به مرور راهی دیگر یافتند که آن هم «اتحاد عمله ها» بود. آنها گفتند بگذار ماشین تعداد کارگر را کم کند، آنها هم ساعات کار را کاهش می دهند. به نظر هاکوپیان، شرقیان هم علوم و فنون اروپایی را قبول کنند، زیرا نپذیرفتن «از حیز امکان خارج است». تنها راه چاره مبارزه با نواقص تمدن غربی است، «یگانه چاره ما در آن است که اصول اروپایی را خودبخود قبول کنیم تا اینکه بتوانیم در مقابل اروپا بایستیم والّا مضمحل خواهیم شد» و در این زمینه باید از ژاپنی ها آموخت.

از چیزهایی که فراگرفتن آنها از غربیان ضرورت داشت، یکی راه آهن بود که بدون وجود آن نمی شد از انحطاط جلوگیری کرد. پس «نباید بگوییم که با اجنبیان خلط و

آمیزش نبایـد کرد، زیرا برای سـاختن راه آهن یـا معمـار فرنگی لازم است؛ و یـا معماری که در فرنگسـتان تحصـیل کرده و با ایشان خلطه و آمیزش داشـته باشـد». از دیگر واجبات، داشـتن زبان است، زیرا اگر می خواهیم کشور مثل غرب ترقی کند باید زبان آنها را آموخت، وقتی زبان آنها را ندانیم، «چطور می توانیم که علت ترقیات آنها را دریابیم».

به همین سـیاق اگر بخواهیم خودمان در هر چیزی مجتهـد باشـیم، خیلی دشوار است؛ زیرا اولاً برای اجتهاد هم مقـدمات علمی لازم است که قطعاً «تقلیدی و تحصیلی است»؛ یعنی باید آنها را از اروپا یاد گرفت و «ثانیاً هرگز کار عاقل نیست وقتی که چیز حاضـری وجود دارد از او استفاده نکرده خود را به زحمت بیندازد». اختراعات جدید شرقیان هرچه باشد با تجربیات عدیده در اروپـا موجود است. اما «در مسائل اخلاق ملی و دینی» خود هر طور که اقتضا می کنـد رفتار می کنیم و نبایـد بگـذاریم اخلاق حسـنه ما در تحت اخلاق زشت اروپا مضـمحل شود؛ اما طبعاً از اخذ محسـنات آنها گریزی نیست. پس برخلاف گذشـته برای ورود تمدن غرب نباید غفلت کرد، زیرا نتیجه آن چیزی جز ضـرر و زیان نیست(۱). این مقاله در عین حال پاسخی به اعتدالی ها بود که دمکرات ها را متهم می کردنـد بـدون در نظر گرفتن اوضاع و احوال ایران، قصد دارند تا صـرفاً هر آن چیزی را که در غرب وجود دارد، به طور تقلیـدی در ایران به مورد اجرا گذارنـد و امری را که مسـئله و اولویت ایران نیست، به عنوان یک مسـئله اساسـی مطرح نماینـد. با این مقاله دمکرات ها بر این ایراد صـحه گذاشـتند و آن را تأیید کردند، لیکن تضاد رفتار طبق «مسائل اخلاقی و ملی و دینی خودمان» با مقتضیات تمدن جدید را حل نشده باقی گذاشتند.

به هر حال، در حالی که شـمال و جنوب ایران در معرض تهدیـدهای روس و انگلیس قرار داشت و اسـتقلال میهن به مویی بند بود، بر اختلافات دمکرات و اعتـدالی لحظه به لحظه افزوده می شـد. در این روزها فرقه داشناکسـیون، انتباه نامه ای منتشـر کرد که فرقه دمکرات هم در پاسـخ آن، انتبـاه نامه خود را به قلم محمـدامین رسول زاده منتشـر نمود. کمیته محلی حزب داشـناک، مبارزات اعتدالی و دمکرات را نکوهش و اعلام کرد این کشمکش ها از حدودی که در ممالک مشروطه رواج دارد و آن هم رقابت در قلمرو

۱- همان، ش ۷، یکشنبه ۲۶ شوال ۱۳۲۸، ۲۹ اکتبر ۱۹۱۰، مقاله «یک ملاحظه اساسی».

زبانی است تجاوز کرده و به خونریزی منجر شده است. داشناك ها معتقد بودند این مشاجرات نه به منظور ایضاح اختلافات مرامی و عقیدتی، بلکه از جاه طلبی و سوء نیت اشخاص ریشه می گیرد.

داشناك ها خود را از این درگیری ها کنار کشیده بودند، اما می گفتند اگر خطری مشروطه را تهدید کند تمام قوای خود را برای دفاع از آن به کار خواهند گرفت. حزب دمکرات از این موضع داشناك ها انتقاد و اعلام کرد قضاوت آن حزب در برابر دمکرات ها خلاف انتظار بوده است. اختلافات مسلکی برای نیل به قدرت سیاسی فی نفسه امری طبیعی قلمداد گردید؛ لیکن مسئله آن است که گاهی انحرافاتی صورت می پذیرد که البته متناسب با مدارج عقلی ملل مختلف شدت و ضعف دارد. نسبت خونریزی دادن به احزاب، سهو و خطا دانسته شد و برای اثبات مدعا گفته شد اغتشاشات زنجان، قره داغ، اردبیل، پارک اتابک، کاشان و لاریجان چه ربطی به اختلافات احزاب داشته است؟ از نظر حزب دمکرات این اغتشاشات، کار دار و دسته و محافل دیگر اجتماعی بود(۱). مثل گذشته باز هم نگفتند اعضای این محافل چه کسانی هستند؟

گرچه برخی نویسندگان ایران نو، تبعیت از غرب را بهترین راه ترقی می دیدند، لیکن در همان روزنامه مقالاتی درج می شد که رنگ و بوی سوسیالیزم ارتدوکس داشت و نشانی از آشفتگی ذهنی و تشتت در ایدئولوژی حزب به شمار می آمد. این دسته مقالات هم به قلم تیگران درویش (هاکوپیان) نوشته می شد. وی به مناسبت اعتصاب کارگران در فرانسه، مقاله ای تحت عنوان «از حیات غربیان» چاپ کرد. نقد سرمایه داری در غرب از قرن نوزدهم آغاز گردیده بود، در ابتدا عمده ترین انتقاد در زمینه کار کردن کارگران خردسال در کارگاه ها و کارخانه های تولیدی بود. به همین دلیل حتی در پارلمان انگلیس سخن از آن گفته می شد؛ این بیم وجود دارد که ذکاوت انگلیسی ها که باعث اختراع ماشین برای تسهیل تولید شده است، بجای فخر و مباهات، باعث لعن و نفرین گردد.

تیگران درویش ضمن بیان شمّه ای از وضع سرمایه داری اروپا در ابتدای قرن نوزدهم از بین کلیه صاحبان نظریات سوسیالیستی، مارکس را از همه مقتدرتر و نظریاتش را

۱- همان، ش ۱۵، مورخ سه شنبه ۵ ذی قعده ۱۳۲۸، نوامبر ۱۹۱۰، ص ۲.

«عمیق تر» می دانست. نویسنده، کتاب مشهور «سرمایه» اثر مارکس را مورد توجه قرار داد که «همین که به ساحت انظار گذاشته شد مورد تحسین و تجلیل تمام طبقات کارگران گردید و این کتاب برای کسانی که در آرزوی حسن تنظیمات اجتماعی و سیاسی بودند حکم انجیل آسمانی را پیدا کرد». از دید ایران نو، اهمیت مارکس آن بود که نه تنها «نظرات مسلک اجتماع را بر اساس های علمی» استوار کرد، «بلکه راه های اعمالات اجتماعی را نیز نمایاند و نشان داد».

به نظر هاکوپیان طبقاتی که صاحب محصولند، تفوق عظیمی بر تولیدکنندگان پیدا کرده اند. میانه این دو طبقه همیشه عداوت و دشمنی است. پس برای رهایی از این وضعیت، سلاح جنگی تولید می کنند تا به زور قشون از بروز بحران جلوگیری نمایند. میلیون ها فرانک خرج تسلیحات می شود تا «صلح اجتماعی طبقات» تحقق پذیرد. «این طرف خیلی ضعیف مدنیت اروپاست، چه در واقع این تمدن حالیه را ده میلیون سرنیزه مداومت می دهد». بنابراین سکوت «مصنوعی و مجبوری» اروپا به واسطه «این قوه عظیم لشکری» است. بدیهی است طبقات ممتاز، گاهی خود را در برابر «اسرای خویش» قوی می پندارند. بیسمارک که صدراعظم آهنین نامیده می شد، برای به تعویق انداختن حصول همین انقلاب اجتماعی بود که مجلس ملی را که متشکل از سرمایه داران بود مجبور به وضع قانون سختی در مسئله تعطیل... عملجات [حق اعتصاب] نمود». یعنی اعتصاب را منع نکرد، اما این قانون باعث اطمینان کارگران نیست، رنجبران می خواهند تمام آمال و آرزویشان صورت خارجی پیدا کند. اعتصاب کارگران راه آهن فرانسه برای همین منظور بود، هرچند که آتش آن زود خاموش شد اما باید اطمینان داشت که:

دست از طلب ندارند تا کام خود برآرند(۱)

در عین این دیدگاه ارتدوکس که ناظر بر نقد سرمایه داری بود، چگونه می شد حزب دمکرات در همان حال «لیبرال» باشد؟ بالاتر اینکه از اواسط ماه ذی قعده ۱۳۲۸ه .ق یکی از مهم ترین تاکتیک های حزب دمکرات، اتحاد بخشیدن به نیروهای هم فکر بود. از بطن سخنانی که در این زمینه گفته می شد «فلسفه اجتماعی و سیاسی»

۱- همان، ش ۱۶، چهارشنبه ۶ ذی قعده ۱۳۲۸ ق، ۹ نوامبر ۱۹۱۰ م، سرمقاله.

حزب روشن می گردید. این تلاش هم البته توسط هاکوپیان صورت گرفت که نثری آتشین داشت. نخستین مقوله ای که هاکوپیان به آن همت گماشت، تعریف مفهوم ملت بود. او ملت را «فقط عبارت از طبقه عامه یعنی اصناف و طبقاتی که دو ثلث مجموع یک ملتی را تشکیل می دهند و کارگران فقیر می باشند» تعریف کرد. هاکوپیان مدعی بود در روزگاران کهن که طبقات اجتماعی وجود نداشت، ملت جماعتی را شامل می شد که در محلی ساکن بودند و تحت اصول و قواعدی که برای رفع احتیاجات ایشان ترتیب داده شده بود، زندگی می کردند. اما وقتی «توسعه اقتصادی» اتفاق افتاد و طبقات به وجود آمد، آن تعریف رنگ باخت. به طور کلی از این به بعد طبقات دو دسته شدند: طبقات ثابتی که کار می کردند و وجود آنها برای ترقی جامعه ضروری بود و طبقات رو به زوالی که هیچ نفعی برای اجتماع نداشتند. اشرافیت ملوک الطوایفی و نجابت موروثی که به زعم او در ایران هم وجود دارد، جزو همان طبقات به حساب می آید؛ اینها که حیات خود را مدیون زندگی زحمتکشان هستند- یعنی «ملت واقعی»- «هرگز جزو ملت نخواهند بود»، زیرا این طبقه هیچ کاری جز تخریب و اضمحلال هیأت جامعه نمی تواند انجام دهد پس «فقط اعضای باقیه هیأت اجتماعی است که باید همیشه رو به تکامل و تعالی سیر نموده و پیش رود». از این مقدمه نتیجه گرفته می شود که «کمیته نجات ملی» باید محل تمرکز منافع طبقات عامه ایرانیان باشد.

بعضی از طبقات «ذاتاً ارتجاع پرستند، وضع اجتماعی و اقتصادیشان نیز به ارتجاع پرستی مجبورشان ساخته است». زیرا همان طور که بدون بقای استقلال و مشروطیت راه نجاتی برای عامه متصوّر نیست، به همان شکل هم اگر «عبودیت و ارتجاع» نباشد، «اشرافیت خانخانی و نجابت موروثی نیز تاب مقاومت نیاورده و ناچار به سپر انداختن و زایل شدن می گردد». از دیدگاه سیاسی، دو نوع حکومت از سوی هاکوپیان مطرح می شد که با هم متضادند: «ارتجاعیون طرفدار حکومت اشرافی و هرج و مرج و فرقه عامه، طالب یک حکومت مسالمت پرور و ملی می باشند». به همین دلیل است که گروه نخست سقوط استقلال و مشروطه ایران را انتظار می کشند. وی سپس بحث خود را به موضوع ماهیت انقلاب کشانید و پرسید: انقلاب چیست؟ و خود جواب داد: انقلاب و شورش، حادثه ای است که برای استیلای سیاسی بین طبقات اجتماعی در می گیرد و نزاع بین ترقی و تنزل، طبقه

عامه و اشراف و گذشته و آینده ضرورتاً باید به نتیجه ای ختم شود. اگر اشراف پیروز شوند همان حکومت کهنه سر کار خواهد ماند و «اسلوب دیرین مفتخواری» و «اصول قدیمه پوسیده» احیا خواهد شد. اما اگر عامه مردم پیروز شوند، اساس حکومت قدیمه برچیده می شود و «حکومتی که بنایش بر ارکان آزادی، برادری، برابری وضع شده باشد استقرار خواهد یافت». اما نزاع همیشه وجود خواهد داشت، چون نزاع وجود دارد اتحاد ممکن نیست، پس چگونه امکان دارد گروهی که هدفی جز نزاع ندارند در گروه های آزادی خواهی که هدف شان استحکام مشروطیت است، همکاری نمایند؟ به دید او دار و دسته ارتجاعی برای سرنگونی حکومت جدید و استقرار حکومتی که ضامن بقای منافع ایشان باشد، خواهند کوشید. دولتی که اینها تأسیس می کنند، یا مستبد خواهد بود یا «در تحت حمایت انگلیس و روس»، در هر دو شکل این حکومت ابزار منافع اشرافیت خواهد بود.

حکومت حق انحصاری است، یعنی «دستگاه حکومتی یک آلت برای تملک و استملاک می باشد». طبقه ای که زمام امور را در دست می گیرد، سایر صفوف و طبقات را از قوت می اندازد و «خود به شخصه به استفاده از مملکت مبادرت می نماید»، یعنی فایده حکومت نصیب طبقه ای خاص می گردد. در ایران استقرار حکومت سلطنتی از این دست محال و غیرممکن است، زیرا طبقاتی که از زمان حکومت مطلقه و مستبده باقی مانده اند، دیگر در ایران دارای قدرت نیستند که بتوانند اساس مشروطه را متزلزل نمایند. اما این بدان مفهوم نیست که اشراف به کلی از بین رفته اند، یعنی اینکه چون از توده مردم ناامید هستند، «از اجانب استعانت می جویند». سیاست ارتجاعی روس و انگلیس برای این منظور می تواند کارگر افتد، در آن صورت بار دیگر در ایران حکومت اشرافی مستقر خواهد شد، روسیه برای اجرای وصیت نامه پتر کبیر و «انگلیس برای مداومت دادن استیلای مطلقه خود در هندوستان سرزمین ایران را برای خودشان مفتوح می سازند».

طبقه اشراف در حال حاضر بزرگترین دشمنان وطن و «طرفداران اسارت سیاسی» هستند. پس با این «مخالفین و معاندین» نمی توان دست اتحاد و یگانگی داد. تنها قدرت حقیقی که حامی مشروطه است و آزادی می خواهد، طبقه عامه ایرانیان، کارگران و رنجبران و «ملت واقعی» است.

همین ملت باید کمیته نجات ملی تأسیس کند. مخالفین با مشروطه خواهان همکاری نمی کنند و «اگر هم قصد اعانت کنند، ما راست که مطلقاً از قبول کردن امتناع ورزیم». اما استثنا هم وجود دارد، زیرا اشرافی وجود دارند که از طبقه خود رویگردان هستند و برای پیشرفت مدنیت به توده مردم تمایل دارند. اینها عمدتاً افرادی تحصیل کرده اند و «در طی تکمیلات علمیه خود به سیر تکامل آشنایی یافته و احتیاجات ترقی را درک کرده و به طرف عامیون یا عوامل فعّاله مدنیت متمایل گشته اند»، اینها قابل افتخارند و در تاریخ عمومی هم باید یادشان حفظ شود(۱).

ملت در برابر تهدید مشروطه و آزادی و بیم اعاده سلطنت مطلقه چه باید بکند؟ مردم باید «منافع مقدسه» خود را باز شناسند تا بتوانند از این ورطه خطرناک رهایی یابند. هاکوپیان اشاره کرد عده ای به دلیل اوضاع جاری منکر فایده مندی مشروطه هستند. او خاطرنشان نمود مدعیان باید ثابت کنند آیا مردم در قبل از مشروطه بیشتر قرین سعادت بوده اند یا بعد آن؟ نویسنده انقلاب را «یک اختلال عمومی» دانست که ضمن آن برخی مصائب هم رخ می دهد و به منتها درجه شدت می رسد، اما شکی نیست که همان آلام روزی سبب سعادت ملت خواهد شد. همان گونه که بدن انسان گاهی دچار بحران و امراض می گردد، «انقلاب هم بحران و مرض اندام هیأت اجتماعیه است». اگر اجتماع مرضی نداشته باشد، بحران حاصل نمی شود، «انقلاب عبارت از رنج و مشقت است، ولی نباید انقلاب را به واسطه مصائب و بلایش نفرین کرد».

در این جا نویسنده سخن را به کارل ماکس «مؤسس سوسیالیسم علمی» می کشاند و از قول او نقل می کند: «انقلاب قابله هیأت های اجتماعیه است». زیرا پدیده های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی بدون انقلاب تحقق خارجی پیدا نمی کنند. پس «لزوماً و تاریخاً» معلوم می شود که «انقلاب یعنی مصائب و مشقات نیز از شرایطی است که بدون آن تجدد سیاسی حاصل نمی شود». انقلاب مثل «گشایش و انفجار» است که لازمه تولد طفل است. هیچ مادری از بیم رنج و الم به اتلاف طفل در بطن خود رضایت نمی دهد، ملت هم مثل مادر است. اگر این مادر تاب «مشقت انقلاب» را نیاورده و درصدد آن باشد تا بلایای آن را از خود دفع کند، چاره ای جز خودکشی ندارد. اما این هم غیرممکن

۱- همان، ش ۲۰، دوشنبه ۱۱ ذی قعده ۱۳۲۸، ۱۴ نوامبر ۱۹۱۰، «اتحاد و تمرکز قوای جامعه ملت».

است، «زیرا انقلاب اختیاری نیست».

هاکوپیان یادآور شده مشقات کنونی ملت ایران پایدار نیست، این حوادث خواهند گذشت و البته وجود آنها برای آتیه لازم است. به دید او هیچ امری یک مرتبه در زندگانی صورت نمی گیرد، «امورات تدریجی بوده و به تکامل حاصل می گردد». بنابراین پس از هر انقلابی حکومت جدید بدون تأخیر استقرار پیدا نمی کند. مصائب ایام مشروطه و هرج و مرج های ناشی از آن به گردن «حکومت قدیم» افکنده شد که «مستبدین قاجار» تهیه کرده بودند و مردم را دچار ذلت و نکبت نمودند.(۱) و اما عناصر نجات دهنده ایران چیست و «کمیته نجات ملی» از چه گروه هایی باید تشکیل شود؟ پاسخ نویسنده رجوع به «قوای فعاله» اجتماع بود. این قوا «فرقه های سیاسیه و ایلات مسلح» بودند.

نوشته شد همان طور که فرقه های سیاسی «ارتجاع پرست» وجود دارند، ایلات و قبایل مخالف مشروطه هم در حیاتند. در برابر آنها «احزاب دست چپ» وجود دارند و در کنار آنها ایلاتی که حاضر به خدمت به مشروطه اند دیده می شوند. احزاب سیاسی نمودار آرایش نیروهای هیأت اجتماع هستند، نیز احزاب و فرقه ها مشخص کننده «افکار و عقاید» متمایز از یکدیگرند. تا وقتی این تمایز وجود نداشته باشد، راه همواره برای «ظلمت پرستان» و «ارتجاعیون» باز است. و اما فرقه های دست چپ که می توانند با هم یکی و متفق شوند، متعدد نیستند، اینها ضعیفند و این یکی از بزرگترین بدبختی هاست. «نزدیک بینی سیاسی» و «اختلافات بی سبب»، بعلاوه «ساده لوحی» از عمده موانع سر راه احزاب چپ می باشد. اینها آن قدر ساده لوحند که تا امروز نتوانسته اند جهات بی اهمیت اختلافات داخلی خود را درک کنند. اختلافات هم ریشه مسلکی ندارند. آن چیزی که احزاب را از هم پاشیده است «حیل و نیرنگ های دشمنان جانی وطن ما» می باشد. «دشمنان ما» تخم این اختلافات را برای کسب موقعیت افشانده اند. گفتگوهای ناشی از «جهات سیاسی» هم باعث کدورت شده است: «مناقشه اتفاق و ترقی و داشناکسیون با فرقه دمکرات ایران را نیز ما از همین قبیل می شماریم».

از دید هاکوپیان اگرچه تا اندازه ای دیر شده است، لیکن «باید عمومیت را

۱- . همان، ش ۲۱، سه شنبه مورخ ۱۲ ذی قعده ۱۳۲۸، ۱۵ نوامبر ۱۹۱۰، مقاله «اتحاد و تمرکز قوای جامعه ملی».

پرستیـد» و حسّ «خودخواهی» را کنار گذاشت. اما مشـروطه خواهان دیگری هم هسـتند که لزوماً بایستی در این اتفاق و اتحاد داخل باشـند. این عده هم بر چند دسته اند: یکٔ گروه ابداً وارد هیچ حزب و فرقه ای نیستند، عده ای دیگر در حزب اعتدالیون هسـتند «که چندی است دیگر جزو فرقه های معظم محسوب نمی شوند». به دید هاکوپیان اصلاً حزبی به نام اعتدالیون در هیچ جـایی وجود نداشـته است، «این فرقه ذاتـاً از عناصـر مختلفه تشـکیل شـده و مرامنـامه معینی را دارا نیست». از این حزب گاهی «اعمال ارتجاع پرورانه» سـر زده است و گاهی هم اقداماتی کرده که موافق «اصول دمکراسـی و مسـلکٔ عامیون» بوده است، با این وجود این فرقه مقصد معین و مشخصی ندارد و اصلاً باید تذکر داد که «این فرقه فعلاً وجود ندارد».

علت چیست؟ به نظر هاکوپیان اعضای حزب به دلیل منافع شخصـی خود از حزب کناره گیری کرده انـد و اعتدالیون کنونی بر دو دسـته انـد: اعتدالیون ارتجاعیون و اعتدالیون مشـروطیون. دسـته دوم روزبه روز در تزاید است و چیزی نمانده است که «این قسـمت سمت چپ فرقه اعتدالیون» یا وارد سایر «فرقه های سمت چپ» شوند یا اینکه خود یکٔ فرقه مشروطه خواه جدید و بی طرفی را تشـکیل دهنـد، همین «تکامـل» در جنـاح راست حزب هم محتمـل است، جنـاح راست اعتـدالی بـا فرقه هـای «ارتجاع پروری که بیـخ اسـتقلال و مشـروطیت مـا را می کننـد، یکی شـده است». فرقه های سیاسـی که از عناصـر مختلف و معانـد هم تشـکیل شده باشـند شانس بقا ندارند، به همین دلیل در حزب اعتدالی که متشـکل از اشـراف و نجبا در کنار مشـروطه خواهان است، بحران ظهور کرده است. جنـاح راست این حزب به طرف «عبودیت و استیلای مطلقه» میل می کنـد و مشـروطه طلبان به جناح چپ که مواضع شان ضامن اسـتحکام مبانی مشـروطه است، تمایل دارند. این جناح چپ از دیگر عناصـر متشـکله «کمیته نجـات ملی» اسـت. اگر ایـن امر محقـق نشـود اسـتقلال کشـور زوال می یابـد و ملـت اضـمحلال پیـدا می کنـد، موانـع اتحـاد، «خودخواهی سیاسـی و یـا شخصـی، خودبینی لایشعرانه و نزدیکٔ بینی کودکانه» است. اگر اتفاقی مثبت صورت نگیرد، حتی «حیات شخصـی ما» در معرض خطر واقع می شود، بایـد رفتار کودکانه را کنار گذاشت، مشـروطیت و اسـتقلال ملی را بازیچه قرار نـداد و در سیاسـیات «دخالت جاهلانه» ننمود. در شـرایطی که زمامـداران روس و انگلیس متحد شده اند و عزم خود را بر فنای ایران جزم نموده اند، «کسی که در فکر یکی ساختن و

متحد نمودن وطن پرستان ایرانی نباشد بزرگترین دشمن ملت و مدنیّت است(۱)».

حال در این بین ایلات و عشایر چه جایگاهی دارند؟ همه با «احوال اسفناك دستگاه سیاست ما»، «که از سلاله قاجار برایمان باقی مانده است» آشنا هستند. دستگاه سیاسی مزبور به کلی مختل است و بزرگترین مصیبت فقدان سپاه منظم می باشد. از سویی در ایران حکومت ها منشأ ایلی داشته اند و همان ایل قوای نظامی در اختیار حاکم قرار می داده است. ملت در برابر تغییر سلطنت هیچ گونه اعتراضی نداشت، زیرا تصور می کرد دودمان جدید از مصائب او می کاهد، گاهی اوقات هم رفتار سیاسی مردم حالت انتقام گرفتن از سلاله پیشین داشت. مردم تصور می کردند علت مشکلات آنها از «اشخاص» است و نه از «اصول اداره»، کمااینکه حالا هم عده ای فکر می کنند اگر به جای یک وزیر مستبد، وزیر مستبد دیگری جانشین شود، بلاهای کشور رفع خواهد شد؛ این است که «همواره ملت گول می خورد». سلطان که این چیزها را می دانست، نسبت به «افکار عمومی» بی اعتنا بود، جهل و نادانی، ضعف، یأس و عدم یگانگی مردم بیشتر بر قوت قلب سلطان می افزود، «تهلکه بزرگ همیشه از ایلات به تصور می رسید». سلاطین برای مهار ایلات به سه اقدام دست می زدند: یا آنها را در حکومت مشارکت می دادند، یا آنها را بی طرف می کردند و یا در مأموریت ها برای اخذ غنایم، از ایلات استفاده می نمودند.

برای استفاده از ایلات باید از تاریخ کمك گرفت، سیاست هایی که حکومت های گذشته نسبت به ایلات تعقیب می کردند، اینک به کار می آید و باید از همان رفتار استفاده کرد. زیرا ایلات هنوز به شکل قرون وسطایی معیشت می کنند و همیشه اسباب تشویش خاطر مردم هستند. امروز نه شهری ها و نه دهاتی ها تولید اغتشاش نمی کنند و «موجب به میان آمدن اتمام حجت انگلیسیان نیستند، تمام این هرج و مرج ها و اختلالات زیر سر ایلات و قبایل کوچ نشین است». بواسطه همین ایلات، کشور مغشوش است و موفقیت سیاسی اندك می باشد. «مقیمین» یا شهرنشین ها آرام ترین اقشار حکومتند، اینها به هر نحو ممکن «انقلاب و شورش ملی» را فراهم کردند و از حکومت جدید هم حمایت نمودند. مردم دیگر در آن ظلمات عصر

۱- همان، ش ۲۳، پنج شنبه ۱۴ ذی قعده ۱۳۲۸، ۱۷ نوامبر ۱۹۱۰، مقاله «اتحاد و تمرکز قوای جامعه ملی».

استبداد به سر نمی برند «که نجات و فلاح خود را در تغییر اشخاص و یا تبدیل سلاله سلطنتی بدانند». برعکس شهریان متوجه شده اند که باید به اصل پرداخت و از تغییر شکل و صورت ظاهر انتظاری نداشت: «تبدیل اشخاص پایه ای ندارد، تغییر اصول اداری ارکان سعادت را تشکیل می دهد».

تغییر سلسله ها ضمانت اجرایی آزادی نیست، بلکه تحقق آزادی منوط به تنظیم اصول اداری و استحکام مبانی مشروطه است: «چه اهمیت دارد که بر فراز تخت سلطنت چه سلاله ای جایگزین است، خواه قاجار، خواه زندیه، خواه افشار، خواه صفوی، هیچ کدامشان برای ملت کاری نخواهد کرد». مردم دریافته اند تبدیل سلطنت باعث پریشانی احوال، مخاطره استقلال ملی، جریان یافتن نهرهای خون و تحمل مشقات اقتصادی و اجتماعی می شود: «ملت تمام همّ و قوّتش را صرف استحکام مشروطیت می کند و در صورت لزوم، ارکان آن را براساس محکم تری وضع می نماید و هرگز در پی تبدیل سلاله سلطنت نخواهد شد». و اما اخلاقیات ایلات، همیشه سلحشوری است و از تجدد و یا مطلقیت چیزی نمی دانند. آنها می توانند هم آلت انقلاب و تجدد شوند و هم آلت ارتجاع و کهنه پرستی. امروز به خدمت ملت تن می دهند و فردا ممکن است به دستور رئیس، بدون آنکه خود چیزی بفهمند بزرگترین مخالف ملت بشوند. تمام این وضع هم وابسته به شرایط و مواقع مخصوص است، بنابراین به هر تدبیر می باید «این راه خطر را که در هر لحظه ای ممکن است تولید بلایا و مهالک بزرگی برای دولت بکند، مسدود داشت(۱)».

در اوایل ذی حجه ۱۳۲۸ روزنامه ایران نو، بیان نامه فرقه دمکرات را در مورد حوادث کشور منتشر نمود. از سوی حزب بحران ساز اعلام شده بود با توجه به اوضاع کشور، فقط یک جمله دهشت آور می توان گفت: «وطن در خطر است». از دید آنان منشأ این بحران استبداد داخلی بود و «تحریکات منفعت جویانه اجانب»، اما گفته نشد مصادیق این مستبدین داخلی چه کسانی هستند. ادعا شد مستبدین داخلی از جهالت و سوء اخلاق ایرانی ها که محصول دوره های طولانی حکومت های ظالم است استفاده کرده و قوای داخلی را تحلیل می برند. «مستبدین خارجه» هم ترقی و پیشرفت ایران را

۱- همان، ش ۲۴، شنبه ۱۶ ذی قعده ۱۳۲۸، ۱۹ نوامبر ۱۹۱۰، مقاله «اتحاد و تمرکز قوای جامعه ملی».

خلاف مقاصد خود ارزیابی کرده و به هر نحوی که شده می خواهند ایرانیان را خفه نمایند. این دو نیرو دست در دست یکدیگر در کار تخریب اساس آزادی و استقلال کشور می باشند.

از نظر تنظیم کننده بیانیه، اغتشاشاتی مثل طغیان رحیم خان چلبیانلو و نایب حسین کاشی که در اطراف و اکناف کشور دیده می شود، زمینه مناسبی برای مداخله روس ها و تهدیدات انگلیسی ها فراهم نموده است. به همین دلیل «امروز علی رغم مقصود اصلی انقلاب ملی، استقلال مملکت و ارکان آزادی، ایران قدیم در تزلزل است». مشروطه و استقلال لازم و ملزوم یکدیگر شناخته می شد، اگر مشروطه از بین می رفت استقلال کشور آسیب می دید و اگر استقلال وطن تهدید می شد، مشروطه هم برباد می رفت. گناه عدم استقرار اصول مشروطه به گردن مرتجعان افکنده شد، بدون اینکه به این پرسش اساسی پاسخ داده شود که منشأ هرج و مرج کجا بود؟ چرا به یک باره سراسر ایران غرق قتل و غارت و شورش گردیده بود؟

نویسنده به درستی یادآوری کرده بود تهدیدات داخلی و خارجی و «عدم اتحاد و اتفاق مشروطه پرستان سبب آن گردیده است که انقلاب ملی تا حال کسب موفقیتی در مطالبات ترقی پرور خود ننموده که سهل است خود اساس استقلال مملکت را رخنه وارد گردید». اما نویسنده توضیح نداد نقش تشکیلات خود وی در این بحران سازی ها چه بوده و حزب او تا چه اندازه به ندای وحدت پاسخ مثبت داده است؟ مگر این حزب دمکرات نبود که تلاش شبانه روزی خود را مصروف برانداختن حزب رقیب کرده و مخالفین مسلکی خود را مرتجعانی می دید که اتحاد با آنان غیرممکن است و نیز از مستبدین موهوم و اشراف خیالی یاد می کرد که قصد دارند بنای مشروطه را برهم زنند؟

از نظر نویسنده بحران های جاری ریشه در «وضع فئودالیته داخلی، طمّاعی سرمایه خارجی و عدم عنصر دمکراسی متحد» داشت: «این است عاملین سه گانه فاجعه ایران». در برابر این اوضاع چگونه می شد مشروطه را نجات داد؟ این راه از طریقی جز صرف نظر کردن از اختلافات جزیی مسلکی و تشکیل یک قوه واحد، غیرممکن بود. گفته شد «قوه ارتجاع» برای پیشبرد مقاصد خود بین احزاب مشروطه اختلاف می اندازد، اما مشروطه طلبان باید به هوش باشند و اتحاد و اتفاق خود را

حفظ نمایند:

چرا در عرض این یک سال و اندی که اصول اداره به دست ما ملّیان افتاده، نتوانسته ایم اساس مشروطیت را مستحکم داشته و اقدامات لازمه در حفظ حیثیت وطن گرامی خود به عمل بیاوریم؟ برای آنکه ما محروم از یک قوت ثابتی بودیم که امورات مملکت را موافق نظریات مخصوص و معینی اداره کرده و بدین طریق بتواند یک کابینه وطن پرستی تشکیل و آن کابینه را اقلاً یک سالی امتداد بدهد.

بیان نامه حاکی بود که مشروطه طلبان به دلیل غوطه ور شدن در جزئیات مسلکی و ملاحظات شخصی، تعصب می ورزند و در این کشمکش و «مبارزات بی جا» اصل مقصود از بین رفته، دشمنان جری شده اند و دوستان مأیوس گردیده اند. اتحاد هم از طریقی جز تشکیل کمیته نجات ملی ممکن و میسر نیست(۱).

اقلیت و مسئله تروریسم

اقلیت و مسئله تروریسم

در اوایل ذی حجه ۱۳۲۸ق، مأموران پلیس، شخصی را که دستمالی در دست داشت و با احتیاط راه می رفت دستگیر کردند، پس از تعقیب ماجرا معلوم شد آن شخص بمبی دست ساز را حمل می کند. همدستان او نیز بازداشت شدند و پس از جستجوی خانه های آنها نارنجک و مواد آتش زا کشف گردید. یکی از این افراد مصیب خان مفتش سابق نظمیه و رئیس نظمیه زنجان بود و دیگری عاکف صفوف نام داشت که تبعه عثمانی بود. ظاهراً اینها می خواستند وزیر داخله را به قتل رسانند. روزنامه تمدن نوشت باید نتیجه بازجویی ها به اطلاع مردم برسد، پرده از روی اسرار این عده برداشته شود تا حیثیت احزاب سیاسی لکه دار نگردد. این روزنامه با اشاره و کنایه نشان داد عوامل دستگیر شده به حزب دمکرات مربوط بوده اند.

روزنامه استقلال ایران هم در شماره مورخه ۸ ذی حجه ۱۳۲۸ق خود، خبر زیر را درج کرد:

چند روز است که عاکف افندی و میرزا مصیب و دو سه نفر دیگر را به عنوان بمب سازی در اداره نظمیه توقیف نموده اند، محاکمه [و] استنطاق از طرف نظمیه

۱- همان، ش ۴۱، پنج شنبه پنجم ذی حجه ۱۳۲۸ ق، ۸ دسامبر ۱۹۱۰، «بیان نامه فرقه دمکرات ایران».

می شود... تحقیقات مخبر ما که بعضی از اعضای یک فرقه با آنها مراوده زیادی داشته، ما را به شبهه انداخته بود. از قرار تحقیقات مخبر جریده ایران نو، گویا این مسئله کشف شده و به دستورالعمل یک فرقه بوده و ما آن فرقه را هر فرقه ای که باشد، مخل آسایش نوع و مخرب ایران می دانیم، و این مسئله بمب سازی را هم یک دسیسه تصور می کنیم.

ایران نو، این برخورد استقلال ایران را محکوم کرد و نوشت: «اگر تمام تحقیقات استقلال ایران از این قبیل شود، تعریفی برای خود نخواهد داشت». در همان شماره مقاله اساسی تحت عنوان «بیان قطعی ما، به مناسبت حملات مغرضانه بعضی ها» به این موضوع اختصاص داشت، اگرچه صریحاً از بمب و ترور بحثی به میان نیامده بود.

نویسنده پس از آنکه شمّه ای از صراحت لهجه ایران نو و مذمت جراید مخالف خود بحث کرده بود، نوشت: «اسباب بسی تأسف است که مطبوعات که باید مهذب اخلاق عمومی گردد»، خود از اخلاق تهمت زنی مبرا نیستند و «حتی در موقعی که خودشان را مجبور از دعوت به اتفاق و اتحاد می بینند، باز هم از اظهارات اشتباه آمیز و کنایات تهمت انگیز خود دست نمی کشند، هی تهمت هایی است که به ایران نو و فرقه دمکرات می زنند». در ادامه آمده بود ایران نو و فرقه دمکرات در برابر حملات مخالفین سکوت پیشه می کنند، اما این سکوت دلیل بر تأیید مدعیات حریف نیست، پس «راهی که فرقه ما تا حال رفته و حالاـ هم می رود و در آینده هم خواهد رفت، راهی نیست که بدین جزئیات و حملات مغرضانه خراب شود و سبب لنگی ما شود». همچنین «همین قدر در جدیت و حقیقت ما بس است که تمام ناراضیان ما چه از طرف چپ و چه از سمت راست در موضوع تهمت زدن به ما با کمال دلگرمی متحد می شوند! ما هم با آن بی اعتنایی خود با کمال جد راهی را که تا حال رفته ایم باز هم خواهیم رفت و در آینده خواهند دید که خدمات و دعوات ما چه بود!»

دومین مقاله اصلی ایران نو به اقتضای شرایط روز به بحث ترور اختصاص داشت. این مقاله که تا چند شماره بعد هم ادامه یافت به قلم هاکوپیان نوشته شده بود. کشف بمب و مواد آتش زا و بازجویی های سری، دلیل بر یک «فتنه سیاسی» وخیم شمرده شد. یادآوری گردید ادامه بازجویی ها و محاکمات «خیلی از مطالب را

اگر قوای مجریه از جرأت و جسارت سیاسی خود نکاهد برای ما معلوم خواهد داشت». به نظر نویسنده عملیات ترور و ماهیت آن نامشخص است اما، «حرکت طفلانه هیجان کاری» دیده می شود که توسط کودکان سالخورده ای که به سیاست اشتغال ورزیده اند ظهور و بروز پیدا کرده است و چه بسا در سایه جهالت آنان وطن از کف برود. آتش جهالت کودکانه این جماعت «طفلان سیاست پیشه» باعث شده است تا ایران بازیچه دست آنها قرار گیرد:

بچه های دیروزی به سیاسیات پرداخته، شغل روزنامه نگاری پیش گرفته و به جای این که اطاق درس و کلاس های مدرسه را اقامتگاه خویش اختیار کنند و به کار اکمال تحصیل مبادرت ورزند، می خواهند زمام امور یک ملتی را که این قدر دچار بلایا و اشکالات است و اداره کردن مهام آن نهایت مشکل و دشوار است به دست خویش بگیرند و این ملت را راهنمایی کنند، و با وجود این هم هیچگاه یک صدا و یک آواز نیستند تا جواب مصرحی بشنوند... .

عملیات ترور «دهشت انگیز» خوانده شد که عاملین دستگیر شده می خواسته اند با اقدامات خود گویا «صفحه وطن بلاکش ما را رشک بهشت برین سازند». نویسنده به درستی نوشته بود ترور، مسبوق به یک نظریه است و در غیاب اندیشه امکان ندارد عملی صورت تحقق پذیرد. پس وقتی یک نفر و یا یک عده ای بخواهند با اقدام خود، طرف مخالف را از میان بردارند و یا بترسانند «نباید تصور نمود که این عزم نتیجه یک تصور واهی باشد و این قصد قیام ناشی از یک فکر معین و صورت قطعیت یافته ای است». اگر در هر عملیات تروریستی، اندیشه ای وجود نداشته باشد، حتی اگر مقصود محقق گردد، آن عمل باز هم ترور نامیده می شود و «مثل یک جنایتی به معاینه می رسد و مرتکب نیز تروریست و هیجان طلب نبوده، قاتل و یا جانی محسوب می شود». پس وقتی بمبی منفجر می شود و یا ششلولی خالی می گردد، «برای آنست که به یک نتیجه و عاقبتی برسند».

ترور، تولید دهشت ناگهانی است و به مثابه وسیله ای برای رسیدن به مقصود به کار گرفته می شود و «خود با اصل مقصد مربوطیتی ندارد». هدف نهایی ترور تخریب و سرنگون کردن موقعیت شخص می باشد و متعاقب آن در سیاست تغییر و تبدیل به ظهور می رسد و یا اوضاع حاضر بهبودی پیدا می کند. اما این «اقدام

دهشت آور» همیشه «نمی تواند تنها برای طرفداران ترقی وسیله کار بشود» بلکه گاهی اوقات «تنزل خواهان و انحطاط پرستان» از آن استفاده می کنند.

نظریه ترور با «نظریه اجتماعی شخصیت خواهی» رابطه تنگاتنگ دارد. طرفداران نقش شخصیت ها در تاریخ موجبات یا علل ارتقاء و انحطاط اجتماعی را ناشی از «عناصر مادی» نمی دانند و غالباً آن را «به عنصر معنوی» مربوط می نمایند. به عقیده این دسته، عوامل اقتصادی منشأ اثر نیستند و نیز «مناسبات طبقاتی» برای بیان و تفهیم «حقیقت اجتماعی»، اهمیتی ندارند. از این دیدگاه این نکته مستفاد می شود که هیأت اجتماع، تابع اراده و آمال و احساسات فرد است و علل مادی درجه دوم اهمیت را دارا هستند. در این ارتباط باید از مسئله مسئولیت افراد یاد کرد، گرچه این ارتباط مطلق نیست و البته نسبی است، اما با دیدگاه فوق ارتباط نزدیک دارد. اگر بپذیریم «قضا و قدر اجتماعی» در بخش عمده خود «تابع افراد و مخصوصاً افراد مشهور و عمومی است»، آن گاه به نقش شخصیت ها در تاریخ وقوف بیشتری حاصل می کنیم.

«نظریه فوق الذکر در فن اجتماع نظریه افرادیت یا معنویت نامیده می شود، مع هذا اشکال متفاوت و مختلفی را دارا بوده و حائز تغییرات و جلوه های بسیاری است و این تغییرات نیز برحسب درجه اهمیتی است که عناصر مادیه در هیأت اجتماعیه دارا هستند». بعضی ها اهمیت بیشتر و تعدادی اهمیت کمتری به عنصر مادی می دهند اما به هر حال هر دو گروه قبول دارند که در ترقی جامعه عناصر مادی اهمیت بسیار زیادی دارند.

نظریه ترور مسبوق به مفروضات بالاست، اگر اوضاع اجتماعی و اقتصادی دگرگون شود، آن گاه می توان به وسیله همین عوامل زمام مقدرات و تحولات جامعه را به دست گرفت و در مسیر حرکت جامعه نقش اساسی ایفا کرد. در این راستا «ترور و حادث نمودن هیجان های ناگهانی» برای رفع موانع از سر راه تحولات «کم به کار نمی آید»، یعنی خیلی به کار می آید. اگر فرد و «مخصوصاً افراد مشهور» در سمت و سوی حوادث چه مثبت و چه منفی سهیم باشند، «معلوم است که با اضطراب آوردن ایشان که به وسیله ترور حاصل می شود» و یا دفاع از آنها نتایج مهم و ملاحظات شایان توجهی در بر خواهد داشت. کسانی که در مناصب بالای سیاسی و اجتماعی قرار دارند بیشتر و بهتر در معرض این خطر هستند:

این زمامـداران اقتـدارات اگر هم مردمان با کله و مغزی نباشـند، اقلاً در سایه موقعیت و مقام خود اشخاصـی هسـتند که دارای قوت زیـادی می باشـند و مسـاعی عمل ایشان فقط به یک ساحت اجتماعی وسـیعی کفایت نکرده و بلکه موجب حصول نتایج بزرگ و مهـم می شونـد. از این قرار موافـق تصـورات این دسـته از بـاب فکر ترور یـا تولیـد دهشت هـای ناگهـانی، افرادی در صورتی که بتواننـد موجب تحدیـد حرکات یک شـخص بشود، چیزی نیست که شایان فراموشـی و تغافل باشـد. پس قتل یک شاه مسـتبد، یک وزیر سـتم پرست یا یک حاکم ظالم و یا هر کس از رجال دولت که مستحق باشد، می تواند اساس حکومتی را دگرگون کنـد، بالاخص اینکه از چنـد گوشه یک مرتبه شـروع به کار نمایند». نتیجه یا تغییر اوضاع است و «اگر هم قادر به تقلیب اصول حکومت نباشد، اقلاً پس از اینکه کار صورت گرفت طرف مخالف به دهشت و اضطراب دچار گشته و نتیجه آن منجر به حصول یک بهبودی در احوال عمومیه خواهد شد».

اما به هر حال ترور منظور اصـلی را تأمین نمی کند و تنها «وسـیله»ای برای تأمین مقصود است. پس ترور طرز رفتار و تاکتیکی است که «از سرچشـمه نظریه اجتمـاعی عناصـر معنوی آب می خورد». طرفـداران این نظریه زشتی ظاهری و نکوهیـدگی عمل ترور را در نفوذ طرفـدارانش تعـدیل می کنند، به همین دلیل است که «انقلابیون و فرقه های شورشـیان... اسـتعمال نارنجک و ششـلول را در مرامنـامه هـای خود می پذیرنـد. شـک نیست که مقصود این فرقه هـای شورشـیان نیز اتخاذ این وسـیله در مواقع غیرانقلابی و فقط برای مقاصد سیاسی می باشد(۱)». اگرچه در ادامه توضیح داده شده بود فرقه دمکرات چون قائل به زیربنا و روبناست و باور دارد تا صورت بندی های اقتصادی- اجتماعی تغییر نکند، در روبنا هم تغییری حادث نخواهد شد؛ لیکن بنا بر استدلال های همین مقاله حزب نمی توانست از این حربه برای پیشبرد کار خود استفاده نکند.

در بین دمکرات ها و مربوطین به آنان اعتقاد به تروریسم وجود داشت؛ همان طور که مسـتعان الملک از رهبران حزب اتفاق و ترقی به آن باور داشت و زمانی در رأس کمیته

۱- همان، ش ۲۲، دوشنبه ۹ ذی حجه ۱۳۲۸ ق، ۱۱ دسامبر ۱۹۱۰، مقاله «ترور».

جهانگیر فرمان ترور شیخ فضل الله نوری را هم صادر کرده بود. منشی زاده، ابوالفتح زاده، کریم دواتگر، مشکاه الممالک و حیدرخان عمواوغلی به دمکرات ها مربوط بودند و می دانیم حسینقلی خان نواب هم به ترور معتقد بود و از طراحان قتل شیخ فضل الله نوری به حساب می آمد. بین اعتدالی ها اشخاصی مثل معاضدالسلطنه با مقوله ترور بیگانه نبودند، یعنی بین سران احزاب حتماً عده ای وجود داشتند که به حذف فیزیکی رقیب روی خوش نشان می دادند و بحث تروریسم را نمی توان فقط به این حزب یا آن حزب مربوط دانست. برخی از کسانی که با حزب دمکرات مرتبط بودند بعدها هم به فعالیت های تروریستی روی آوردند که نمونه بارز آنان کریم دواتگر، مشکوه الممالک، ابوالفتح زاده و منشی زاده بودند که کمیته مجازات را تشکیل دادند. الگوی ترور مخالفین ریشه دار بود. باید یادآوری کرد اساس تروریسم به اوایل دوره ناصری مربوط است، در آن ایام بابیان چند بار به شاه سوءقصد کردند و در نقاط مختلف کشور شورشهایی به وجود آوردند. ترور به مفهوم حذف خشونت طلبانه مخالفین بین روحانیون طرفداری نداشت، زیرا این امر مخالف و متضاد با احکام دینی به شمار می آمد.

به هر حال هر روز که بر عمر مشروطه افزوده می گردید، بحران ها زیاد تر می شد. بعلاوه ریاست فروغی بر مجلس باعث نارضایی بسیاری از نمایندگان بود، به او انتقاد می شد کنترلی بر نمایندگان ندارد. مشیرحضور مجلس را مثل یک مکتب خانه می دانست و ابداً نظمی در کار آن نمی دید. چون فروغی قادر به انتظام مجلس نبود، هیچ نتیجه ای از جلسات آن عاید نمی شد. حسنعلی خان عامل بی نظمی مجلس را نه رئیس بلکه آحاد نمایندگان دانست «هی هر کدام برمی خیزیم و اظهارات خارج از موضوع می کنیم. مسلماً رئیس از عهده هشتاد نفر برنمی آید». راه حل این بود که رئیس از جای خود برخیزد و به اتاق دیگر رود تا «مجلس به هم بخورد». حسنعلی خان مذاکرات مجلس را در مسائل ساده مشکوک تلقی کرد، «در پرده یک چیزهایی است که بر بنده مکتوم است».

میرزا اسدالله کردستانی از نمایندگان اعتدالی هیأت رئیسه مجلس را پیرو امیال فرقه ای دانست. او گفت در تمام دنیا رئیس مجلس وقتی بر کرسی ریاست نشست، دیگر مقاصد یک فرقه را تعقیب نمی کند، بلکه افکار شخصی و حزبی خود را کناری می نهد و «این فرقه و آن فرقه را زیر پا می اندازد و مثل یک پدری یا مثل یک معلمی با یک چشم به آنهایی که در زیر دست او هستند نگاه می کند، ولی بدبختانه از وقتی که

آقای ذکاءالملک (هرچند نفرند بنده نمی خواهم عرضی بکنم که به مقام ریاستشان بربخورد)، ولی بدبختانه دیده ام و به خودشان هم یکی دو مسئله به تجربه ثابت شده است که نمی تواند از عهده ریاست مجلس به طوری که لازم است برآیند و حفظ بی طرفی را که اول وظیفه شخص رئیس است بکنند».

میرزا اسدالله در چشم بعضی از نمایندگان نیروی الکتریسیته ای می دید که به گونه ای است که هر وقت این نیرو به حرکت می آید، رئیس فوری به میل آنها اقدام می کند. میرزا اسدالله ادامه ریاست مجلس را به وجدان پاک خود فروغی واگذار کرد که اگر نمی تواند هر دو فرقه را به یک چشم نگاه کند و «اگر در نفوذ یک فرقه هستند»، باید از کار خود کناره گیری کند. فروغی اعلام کرد بی طرف است، اما عده ای بی طرفی را آن می دانند که مطابق میل آنها رفتار شود و برخی نمایندگان بی طرفی را این می دانند که رئیس مجلس طرفدار ایشان باشند. بنابراین هرگاه دسته ای کاری مخالف میل شان انجام گیرد رئیس را منتسب به طرف مقابل می کنند. فروغی خاطرنشان کرد تاکنون سه بار استعفا داده، لیکن پذیرفته نشده است، سپس در حالی که از جای خود برمی خاست گفت نمایندگان کسی دیگر را به عنوان رئیس معرفی کنند. نمایندگان به استثنای ده پانزده نفر از مجلس خارج شدند، هشترودی از نمایندگان آذربایجان به مجلس برگشت و گفت او و سایر وکلای آذربایجان از امروز استعفا می دهند و از فردا به آذربایجان خواهند رفت. این مرد که به دمکرات ها وابسته بود در واقع به صورت آشکار اکثریت را تهدید کرد که آذربایجان را مثل دوره اول علیه نمایندگان مخالف خود وارد معرکه خواهد کرد و به عبارتی حال که قرار است ریاست مجلس از دست دمکرات ها خارج شود آنان نیز مردم را به شورش تحریک خواهند کرد. اما او نمی دانست این بار وضع تفاوت پیدا کرده است و مردم هرگز به شعارهای عوام فریبانه این گروه اقبالی نخواهند کرد. مردم از خود می پرسیدند غیر از بحران سازی و سیاسی کاری از مشروطه چه چیزی عاید آنان شده است؟ بهترین راه حل این بود تا نمایندگان اقلیت استعفا دهند و معلوم شود وزنی در بین توده ها ندارند. اما تهدید اینان که البته خیلی هم نمی توانست جدی باشد اکثریت را به هراس انداخت، پس از یک ساعت بحران، نمایندگان دوباره به

مجلس برگشتند و جلسه رسمیت یافت.(۱) اما این آخرین جلسه ای بود که فروغی بر مجلس ریاست کرد.

به دنبال استعفای فروغی جلسه بعدی مجلس باید به ریاست سنی یکی از نائبان رئیس برگزار می شد اما سید نصرالله تقوی اخوی نایب رئیس اول هم استعفا داده بود، پس جلسه به ریاست متین السلطنه تشکیل شد. برخی معتقد بودند اگر رئیس مجلس به دلایل شخصی از محوطه خارج شد نایب رئیس ها باید جلسه را ادامه دهند، حال آنکه در جلسه قبل کلیه اعضای هیأت رئیسه مجلس را ترک کرده بودند و این خلاف قانون به شمار می آمد. متین السلطنه پاسخ گفت نمی توان نماینده را مجبور به ماندن در مجلس کرد، شیخ الرئیس هم صورت جلسه قبل را که در آن نوشته بود اغلب نمایندگان به بی طرفی رئیس رأی دادند، ناموزون دانست و گفت بنویسند با قیام و قعود و اظهار اعتماد، نمایندگان حسن عقیده خود را نسبت به «شخص رئیس» اظهار کردند.

میرزا اسدالله که در جلسه قبل از فروغی انتقاد کرده بود، از شاهزاده محمدهاشم میرزا وکیل دمکرات که در غیبت او شرحی در دفاع از فروغی خوانده و گفته بود علیه کسانی که به فروغی ایراد می گیرند باید تنفرنامه نوشت؛ انتقاد کرد و نمایندگان را به تبعیت از قانون فراخواند. او خاطرنشان کرد وقتی فردی خودش تابع قانون نیست، نمی تواند دیگران را به متابعت از آن دعوت کند و اعتراض نمود قانون به هیچ نماینده ای حق نمی دهد برای جلوگیری از اظهارنظر نماینده ای دیگر لایحه به مجلس آورد. بعلاوه یکی از نخستین اصول مشروطه و حکومت ملی آزادی نطق است، نماینده می تواند نطق خودش را ایراد بکند و عقیده اش را اظهار نماید و اگر وکیل دیگری مخالف بود باید با ادله و براهین اظهارات او را رد کند: «بنابراین در آن موقع اگر بعضی از آقایان عرایض بنده را تصدیق نکردند، می بایستی دلایل اظهاری را که کردم از بنده بخواهند، چنانچه دلایلی داشتم اظهار می کردم و متقاعد می شدند و اگر دلایلی نداشتم خود بنده متقاعد می شدم».

او لایحه شاهزاده محمدهاشم میرزا را درباره ابراز تنفر نسبت به اظهارات خود، باعث از بین رفتن حیثیت مجلس دانست، زیرا طبیعی است که یک نماینده در برابر

۱- صورت مذاکرات مجلس شورای ملی، پنج شنبه ۲۴ محرم ۱۳۲۹.

جمعی که مقابل او هستند موضع می گیرد، اما اگر نوشتن تنفرنامه برای اسکات حریف باب شود، «این رفته رفته عظم مجلس شورای ملی و نمایندگان را از بین خواهد برد(۱)».

افتخارالواعظین دیگر نماینده از فراکسیون اکثریت هم نوشتن تنفرنامه را مردود دانست و اظهار داشت قانون به هیچ نماینده ای حق نمی دهد اظهار تنفر از نماینده ای دیگر بکند. معززالملک استدلال کرد امکان نداشت مخالفین یکایک به میرزااسدالله میرزا پاسخ گویند، پس اظهارنظر خود را روی کاغذ آوردند و پخش کردند. در ادامه توضیح داده شد درست است نماینده آزادی بیان دارد، «ولی هیچ قانونی چه مملکتی و چه وجدانی اجازه نمی دهد به یک نفر نماینده که آزادی پارلمانی را شمشیر دست خودش بکند و بیاید در اینجا مقاصد شخصی خودش را پیش ببرد.» به این شکل او از اقدام محمدهاشم میرزا در نوشتن تنفرنامه علیه میرزااسدالله دفاع کرد(۲). توجیهش هم این بود که آن لایحه آرا و عقاید تعدادی از نمایندگان بوده است که لابد در ابراز عقیده خود، حتی نوشتن تنفرنامه هم آزادی بیان دارند!

در جلسه ای دیگر سلیمان میرزا لیدر پارلمانی اقلیت گفت طبیعی است هر فردی مسلک و مرامی دارد. در کلیه پارلمان های دنیا هم احزابی وجود دارند که نظریات سیاسی خود را موجب سعادت و ترقی کشور می دانند. اما مقاماتی هستند که باید بی طرف باشند، یکی از آنها نایب السلطنه و دیگری ریاست مجلس است که او هم نباید به احزاب و فرقه ها بستگی داشته باشد. بدیهی است نمایندگان پیرو احزابند، لیکن مشکل پارلمان ایران این است که عقاید و مسلک های سیاسی در آن کاملاً علنی نشده است. سلیمان میرزا مدعی شد فروغی در دوره ریاست بر مجلس بی طرف بوده است و شخص او هم اکنون از طرف حزب دمکرات اعلام می کند چون مقام ریاست مجلس را بی طرف می داند، پس کاندیدایی از طرف حزب خود برای ریاست معرفی نمی کند و هر کس به اکثریت آراء انتخاب شود، بالاخص اگر فردی باشد که در بی طرفی شهره باشد، فراکسیون او هم رأی مثبت خواهد داد. سلیمان میرزا، مؤتمن الملک، مشیرالدوله، حاجی

۱- مذاکرات مجلس شورای ملی، شنبه ۲۶ محرم ۱۳۲۹.

۲- پیشین، همان جلسه.

سیدنصرالله و دکتر علیخان را حائز این شرط دانست و گفت اگر فردی بی طرف مثل اینها معرفی شود، فراکسیون دمکرات هم رأی مثبت خواهد داد(۱).

در این دوره نیابت سلطنت با مردی جهان دیده و سیاستمدار مثل ناصر الملک بود. او از دمکرات ها می ترسید؛ زیرا مشی آنان را که مبتنی بر ترور بود به خوبی می دانست. وی که سیاست را در نزد انگلیسیها آموخته بود می خواست به آرامی مار را از لانه خود بیرون کشد و آن گاه آن را سرکوب کند. بهترین راه این بود تا احزاب خود را علنی سازند و آشکارا فراکسیون تشکیل دهند تا امثال فروغی خود را بی طرف نشان ندهند و معلوم شود به کدام جریان بستگی دارند و میزان پایگاه اجتماعی آنان چقدر است. ناصرالملک بر این باور بود که علت بحران های متوالی در دولت و مجلس عدم تعیین اقلیت و اکثریت پارلمانی است، ضمن این که وی اساساً ریشه مشکلات ایران را در جهل می دانست: «ملتی که جاهل است و قوه ممیزه ندارد، از هزار نفر یک نفر با سواد پیدا نمی شود نمی توان حکومت را به دست چنین ملتی داد، زیرا اسباب هرج و مرج مملکت خواهد شد، دولت ضعیف و ملت بی پا می شود(۲)». شخص ناصرالملک سیاستمدار به مفهوم جدید کلمه بود. او تزویر و ریا را در مسائل سیاسی مردود نمی شمرد و از این حیث پیرو مترنیخ صدراعظم مقتدر اتریش در قرن نوزده بود که می گفت خداوند زبان را به انسانها داده است تا ضد مکنونات قلبی خود سخن گویند. او نسبت به همه چیز سوء ظن داشت، وجودش آکنده از یأس و منفی بافی بود و نسبت به موجود ایرانی بی اعتماد و با چنین فکری پذیرش منصب نیابت سلطنت از طرف وی شگفت انگیز می نمود. او با علیقلی خان سرداراسعد و مستوفی الممالک خصومت می ورزید، از آینده ایران کاملاً ناامید بود و در مغزش فقط توطئه ها را می دید. علت این بود که با سرشت سیاست جدید آشنایی داشت و آگاه بود توطئه ها جزء لاینفک سیاست هستند. آن قدر بدبین بود که حتماً هنگام سخن گفتن از ترس جواسیسی که برخلاف قول مورخ الدوله موهوم هم نبودند، دائماً به اطراف می نگریست. پذیرایی های او اغلب در آلاچیق

۱- صورت مذاکرات مجلس شورای ملی، سه شنبه ۲۹ محرم ۱۳۲۹.

۲- مقدمات مشروطیت، ص ۱۰۰.

قصر گلستان صورت می گرفت که محاط به دیوار نبود(۱) این همه دلیلی جز آن نداشت که ناصرالملک به خوبی از ترکیب و موازنه نیروها در ایران آگاهی داشت و می دانست آن چیزی که سرنوشت کشور را رقم می زند، نه های و هوی احزاب، مطبوعات و مجلس است، بلکه «محافلی» هستند که شاید روی هم رفته چندان شناخته نبودند.

تنها پشتگرمی اش سفارت انگلیس و دوستانی مثل گری، رایس و کرزن بود، انسانهایی با طرز فکر متفاوت اما همه از دوستان صمیمی ناصرالملک. به همه نیروهای داخلی سوء ظن داشت و بالاتر از همه حزب دمکرات مورد سوء ظن او بود. وقتی برای تصدی نیابت سلطنت از سن پترزبورگ به طرف ایران حرکت کرد، کلیه احزاب موافق و مخالف متفق القول شدند تا از او حمایت کنند. حزب دمکرات عده ای را به ریاست وحیدالملک شیبانی برای استقبال ناصرالملک به قزوین فرستاد، آن عده به محض ورود به چادر پذیرایی ناصرالملک برای عرض تبریک انتصابش به عنوان نایب السلطنه، با نهایت تعجب مشاهده کردند ناصرالملک دست راست خود را از زیر عبا بیرون آورده و رُوِلوری را به سوی آنها نشانه رفته است. ناصرالملک با آن که خود انگلوفیل بود و می پنداشت هیچ چیزی نیست که از دید تیزبین انگلیسی ها خارج باشد و با این که پشتگرم به حمایت آنها بود، اما از «محفل دمکرات» به شدت می هراسید. ترس او ساختگی نبود، زیرا از آن به بعد هم همیشه این صحنه ها تکرار می شد. متجاوز از بیست و سه نفر محافظ مسلح همیشه کالسکه او را بدرقه می کردند و شگفت تر اینکه ریاست آن سواران برعهده یپرم خان بود که باز هم برخلاف قول مورخ الدوله روابط خوبی با حزب دمکرات داشت(۲).

به هر حال ناصرالملک ظاهراً اعتمادی به حزب دمکرات نداشت، به همین دلیل مهمترین خواسته او این بود تا ترکیب اکثریت و اقلیت پارلمانی مشخص شود و معلوم گردد دولت توسط چه کسانی انتخاب می شود؟ او هم چنین خواسته بود احزاب مرامنامه خود را مشخص سازند تا انتظارات مردم از آنها مشخص شود و

۱- خاطرات مورخ الدوله سپهر، به کوشش احمد سمیعی، نامک، تهران ۱۳۷۴، ص ۲۲.

۲- پیشین، ص ۳۱.

واضح گردد احزاب نماینده چه طرز فکری هستند. آقامیرزا احمد از وکلای اقلیت روزی که تقاضای نایب السلطنه را در صحن مجلس مطرح کرد، اعلام داشت اکثریت ثابت مجلس مشخص است، پس علاوه کرد که به تقاضای نایب السلطنه اسامی اکثریت نوشته شود تا بدانند آنها «که ها هستند و چه ها هستند، اسامی آنها نوشته شود تا من بعد وقایعی که اتفاق می افتد از حیث اینکه اکثریت مسئول است ملت هم آنها را بشناسند که این اکثریت ثابت کی ها هستند».

در نامه های ناصرالملک از اکثریت سخنی به میان نیامده بود، او صرفاً گفته بود ترکیب احزاب و اعتقاد و مرامنامه آنها مشخص شود. واژه اکثریت چیزی بود که آقامیرزا احمد خود اجتهاد کرد. به همین دلیل افتخارالواعظین از وکلای اکثریت تذکر داد در دستخط های نایب السلطنه سخنی از اکثریت نیست «از این جهت لازم نمی دانم که از آن مطلب چیزی نوشته شود، برای اینکه ایشان در این خصوص چیزی مرقوم نفرموده بودند که جواب عرض شود». این دیدگاه البته منافاتی با این مقوله نداشت که برای افتادن امور مجلس در مجرای طبیعی خود، و برای اینکه کابینه ای که از طرف رئیس الوزراء معرفی می شود مورد قبول اکثریت هم باشد و نیز برای هماهنگی اکثریت پارلمانی و کابینه، البته باید معلوم گردد کدام حزب اکثریت دارد، لیکن مفهوم امر آن نیست که اسامی در اختیار نایب السلطنه قرار گیرد. حاج شیخ الرئیس هم با نوشتن اسامی اکثریت پارلمانی مخالفت کرد(۱).

هدف ناصرالملک این بود تا به کلی از خود سلب مسئولیت نماید و هر حادثه ای را که اتفاق می افتد به گردن نمایندگان مجلس اندازد و استدلال کند در حکومت مشروطه دولت و مجلس تعیین کننده اند و نه شاه و نایب السلطنه. حدود دو- سه ماه بعد از تعیین اکثریت و اقلیت پارلمانی تلگرافی از مشهد واصل گردید. تلگراف به امضای نود و شش تن از اهالی و به عنوان نایب السلطنه نوشته شده بود:

مقام نیابت سلطنت عظمی دامت عظمته، والاحضرت بهتر می دانند مشروطیت تعیین حدود طبقات یک ملت است که قانون اساسی آن را معین نموده ملت آن همه خسارات را برای نیل به این مقصود تحمل نموده، نه برای تبدیل اشخاص و گرفتن

۱- مذاکرات مجلس شورای ملی، جلسه مورخ پنج شنبه ۱۶ صفر ۱۳۲۹.

اختیـار از شـخص و دادن اختیـارات تامه به هیأتی، والاحضـرت می داننـد اختیار تامه نه فقط ناقض قانون اساسـی، بلکه موجب اهدار تمام تلفات و خسارات ایرانیان است در عصر نیابت سلطنت والاحضرت، تصویب چنین اختیار ناصواب جای بسی تعجب است، والاحضـرت می داننـد اکثریت تـا وقتی مطاع است که بـا کلیـات قانون اساسـی مطابقت داشـته باشـد و ناقض مسـلمات اساسـی سـلطنت مشـروطه نباشـد. ملت وکلاـ را برای ارجاع اسـتبداد و بـذل اختیارات تامه وکالت نـداده انـد، اکثریت معارض مشـروطیت هیچ وقت مطاع نخواهند بود. ملت برای قبول همه قسم امتیازات و استقراضات و تصویب معاهدات استقلال برانداز ایران هیـچ وقت حاضـر نمی باشـد، مـا ملت وطن خواه پروتست نموده جلوگیری و اصـلاحات را از ذات مقـدس والاحضـرت خواستاریم و به یک حالت مضطربانه منتظر اقدامات شافیه می باشیم.

ناصـرالملک این دست خـط را عیناً همراه با یادداشتی به مجلس فرسـتاد و در حقیقت از خود سـلب مسئولیت کرد و خواسـت نشـان دهـد در اداره امور اجرایی کشور دخـالتی نـدارد. او نوشت برخی از منـدرجات و اشـارات نـامه را ملتفت نشـده است و «چـون بعضـی مطـالب راجـع به مجلس است خطـاب آن به این جـانب منـاسب به نظر نمی آیـد». او از نماینـدگان خـواست تا تلگراف را ملاـحظه کننـد و اگر توضـیح و جـوابی لاـزم اسـت، بـا اطلاـع مجلس تهیه شـود، «منتظر جـوابم که تکلیـف معلـوم شود(۱)».

ناصر الملک کیست؟

ناصر الملک کیست؟

در این دفتر، در موارد عدیده به ناصـرالملک و اعتقادات سیاسـی او اشاره گردیده است، لیکن برای اطلاع بیشتر باید نکاتی را یادآور شد. ناصـر الملک همان طور که پیش تر ذکر شد تربیت شده مکتب انگلیسـی سـیاست بود، وی هیچ گونه باوری نه به مشـروطه داشت و نه توانایی ملت ایران در به دست گرفتن زمام اختیار خود؛ از سوی دیگر می دانست حتی روشنفکران ایرانی تلقی مشخصـی از مشروطه ندارند و هر کس اوهام خود را مشروطه نام می نهد. به همین دلیل بر این باور بود که مشروطه باید بر الزامات ایران منطبق باشد. از سوی دیگر ناصرالملک مردی نخبه سالار بود، از دخالت

۱- همان، دوره دوم، سه شنبه غره جمادی الاخر ۱۳۲۹.

توده های مردم و عوام الناس در مسائل پیچیده سیاسی استقبال نمی کرد و از به میدان آوردن آنان برای پیشبرد مقاصد سیاسی دل خوشی نداشت. او بر این باور بود که مسائل سیاسی را باید خود سیاستمداران تنظیم نمایند اما در عین حال مردی بود میانه رو، و با گروه های افراطی سر ناسازگاری داشت. او در دوره اول مشروطه مدتی هم رئیس الوزراء بود و اگر نبودند رجالی که در بریتانیا و نیز سفارت انگلیس او را مورد حمایت قرار دادند، احتمالاً جانش در معرض تهدید واقع می شد. ناصرالملک به هیچ یک از رجال سیاسی این دوره شبیه نبود، او در دوره ناصری تحصیل کرده بود و در همان ایام با کسانی مثل میرزاملکم خان آشنایی به هم رسانیده بود. ملکم دوست پدربزرگ او محمودخان ناصر الملک بود. ناصرالملک مردی تحصیلکرده بود که با هرگونه آشوب و بحران سازی سر ناسازگاری داشت. اگر چه بعضی حزم و احتیاط او را حمل بر جبن و ترس می کردند، اما حقیقت این است که این رفتار او سیاست مدارانه بود تا ناشی از ترس و وحشت. در مکتب ناصر الملک رجل سیاسی باید گام به گام هدف خود را پیش برد و سیاستمدار نه جان خود را به خطر می اندازد و نه به حذف مخالف از راه خشونت دست می یازد. سیاستمدار برای اینکه اهداف خود را تعقیب کند باید زنده بماند و در جامعه حضور داشته باشد، نه اینکه کاری کند تا از همان بدو امر با موانع عظیم مواجه شود. ناصرالملک از همان بدو تحصیل در کالج بالیول آکسفورد، یعنی جایی که افرادی مثل سر هربرت ساموئل، لرد کرزن، سر سیسیل اسپرینگ رایس، سر ادوارد گری و بسیاری دیگر از دوستان انگلیسی اش تحصیل کرده بودند، مورد عنایت دربار باکینگهام قرار داشت. مثلاً در اسناد او کارت دعوتی از طرف مسئول تشریفات و میهمانی های دربار انگلستان دیده می شود که فرستنده از طرف ملکه ویکتوریا او را برای شرکت در یک میهمانی در کاخ باکینگهام دعوت نموده است(۱). این موضوع فی نفسه قابل تأمل است. چگونه یک دانشجوی جوان ایرانی – ولو از خانواده ای اشرافی– به دربار باکینگهام راه پیدا کرده بود؟ ناصرالملک متولد سال ۱۲۸۲ قمری بود، سال ورود او به اروپا ۱۲۹۵ قمری مطابق با اواخر ۱۸۷۸؛ و تازه حدود دو ماه قبل از این دعوت نامه در آوریل ۱۸۷۹/ ربیع الثانی

۱- Backingham Palace to Nasiralmulk, June ۱۶/۱۸۷۹, No. ۱۲۹۰۶۸۰.

۱۲۹۶ قمری به توصیه ملکم خان وارد لندن شد و در آکسفورد ثبت نام کرد. سئوال این است که این نوجوان چهارده ساله چه اهمیتی داشت که از طرف دربار ملکه انگلیس با آن همه تشریفات به میهمانی سلطنتی دعوت شده بود؟ نفس این دعوت مبین اهمیت مسئله است.

ده سال بعد از این تاریخ، زمانی که بیست و چهار ساله بود از دفتر سلطنتی نشان سن میشل(۱) و سن جورج(۲) دریافت کرد. این نشان ها به «امر ملکه انگلستان» اعطا شده بود، این نشان ها از عالی ترین نشان های انگلیس از درجه فرمانده شوالیه امپراتوری بود. همان سال فرمان اهداء نشان صلیب بزرگ از سوی کارل فردریش پادشاه بادن به ناصرالملک داده شد، در ذیل این نشان مهر مخصوص نشان ها زده شده بود(۳). در همین سال از سوی پادشاه بایرن آلمان هم نشان درجه یک میشل مقدس به ناصرالملک اعطا گردید، در ذیل فرمان مهر ویژه دربار بایرن حک شده بود(۴). هشت سال بعد از این تاریخ، سالیسبوری وزیر امور خارجه بریتانیا، نامه ای برای ناصرالملک به آدرس هتل رویال پالاس(۵) در کنزینگتون(۶) ارسال کرد، نامه همراه با یک پاکت لاک و مهر شده به صورت دستی ارسال شد. سالیسبوری ضمن ابلاغ درودهای خود برای ناصرالملک، پاکت ضمیمه را که نشان ممتاز سن میشل و سن جورج از درجه شوالیه صلیب اعظم بود، به وی تقدیم کرد(۷).

به جز دربار انگلیس که ارتباط با آن فی نفسه دارای اهمیت زایدالوصفی بود، ناصرالملک بین مقامات دولتی بریتانیا هم دوستانی صمیمی داشت. یکی از آنها سر آرتور نیکولسون بود که مدتی در مأموریت ایران بود. نیکولسون همراه با گری و چارلز هاردینگ مثلثی بودند که تفاهم با روسیه به منظور پیش گیری از نفوذ آن را در ایران توصیه می کردند و همان دیدگاه منجر به قرارداد ۱۹۰۷ شد. در پیش نویس

۱- Order of Saint Michael.

۲- Saint George.

۳- Baden court to Nasirolmulk, October ۱۷/۱۸۸۹. No. ۱۲۹۲۸۱.

۴- Bairon count to same, October ۴/۱۸۸۹. No. ۱۲۹۲۸۹

۵- Royal Palas.

۶- Kensington.

۷- Salisbory to same, London, July ۸/۱۸۹۷, No. ۱۲۹۱۰۹.

نامه ای از ناصرالملک خطاب به نیکولسون، ابتدا مراتب خشنودی او و پدربزرگش محمودخان ناصرالملک از بابت دریافت نامه ای از او ابراز شده و از اینکه او گام های مثبتی برای بهبود روابط دوستانه بین ایران و انگلیس برداشته، اظهار خشنودی گردیده است. ادامه نامه بسیار جالب توجه است:

همه می دانند که دولت انگلیس برای ایران که در همسایگی امپراتوری بزرگ آن در هند قرار دارد، آرزویی جز برقراری نظم و ثبات ندارد و اینکه هیچ عاملی جز ایمان ایران به کمک انگلیس نمی تواند به ترقی و پیشرفت این کشور کمک کند... نمی توانم این حقیقت را از شما پنهان کنم که در طول دوره کوتاهی که شما در ایران بودید، بیشتر و مؤثرتر از هر فرد دیگری که در اینجا مأموریت داشته اند فعالیت نموده اید. امیدوارم تلاش های شما، اتخاذ سیاستی مستمر و منضبط را در ایران توسط انگلیس تقویت کند...

در ادامه نامه گزارشی از تقاضاهای روسیه در همان زمان و تلاش ناصرالملک برای حمایت از منافع بریتانیا ذکر شده است(۱).

سر سیسیل اسپرینگ رایس در خاطرات نخستین مأموریت خود در تهران نوشت به یکی از دانشجویان سابق کالج بالیول (۲)که زمانی رئیس اتحادیه فارغ التحصیلان آکسفورد بود برخورد کرده است. رایس در زمره همکلاسی های این فرد که اینک ناصرالملک لقب گرفته بود، به شمار می رفت. ناصرالملک از شاگردان نزدیک دکتر جاوت(۳) رئیس کالج بالیول بود. ناصرالملک با تاریخ به خوبی آشنا و در درس بی اندازه ساعی و سخت کوش بود. به قول رایس در انجمن مناظره ای که در آکسفورد برگزار می شد، غالباً به عنوان مخالف کرزن سخن می گفت. به زعم وی ناصرالملک با اینکه اهل فساد اداری یا همان رشوه ستاندن و رشوه دادن نبود، چندان محبوب و وجیه المله شناخته نمی شد. شاید علت امر در ملاحظه کاری و احتیاط بیش از حد او ریشه داشت. ناصرالملک مردی بسیار مطلع بود و به تعبیر رایس «از دوستان خوب» آنها در ایران به شمار می رفت. اعضای سفارت انگلیس

۱- Nasirolmulk to Nicolson, Tehran, No. ۱۷۰۲۶۳.

۲- Balliol.

۳- Dr. Jowet.

معتقد بودند وی «صفات خوب ملت ایران را به حد کامل داراست(۱)».

بعد از انحلال مجلس اول، ناصرالملک که تازه از رئیس الوزرایی برکنار شده و جای خود را به مشیر السلطنه داده بود، با اتکاء به نشان های دریافت شده از دربار بریتانیا که حقوقی برای او ایجاد می کرد و نیز به واسطه حمایت آشکار سفارت انگلیس، رهسپار اروپا شد. طبق سندی از مجموعه اسناد وی، ارتباطاتش با ایران در دوره اقامت در اروپا بعد از مشروطه اول از طریق سفارت بریتانیا انجام می گرفت. چرچیل دبیر امور شرقی سفارت ضمن ابلاغ پیام تلگرافی او از لندن که جویای سلامتی خانواده خود شده بود اعلام کرد ضمناً از سوی او یعنی چرچیل «به بانک [شاهنشاهی] دستورالعمل داده شده است که مبلغی به ایشان [خانواده ناصرالملک] بپردازند۷(۲)». مدارکی وجود دارد که نشان می دهد بانک شاهنشاهی به تناوب مبالغی در اختیار او و خانواده اش قرار می داده است. این مبالغ بعدها به دستور مورگان شوستر نیز پرداخت می گردید؛ این معمایی است در زندگی ناصر الملک. او هم با افراطی ترین جناح های خارجی طرفدار مشروطه ایران مثل شوستر و چرچیل که با گروه های تروریستی و مسلح سر و کار داشتند مرتبط بود و هم با تیم سیاستمدارانی که دستورالعمل های وزارت امور خارجه بریتانیا را در ضرورت کنار آمدن با روسیه اجرا می کردند.

در دوره دوم مشروطه هنگامی که ناصرالملک بعد از مرگ عضدالملک به عنوان نایب السلطنه تعیین شد، تلگرام هایی ارسال می کرد تا از اوضاع و احوال مطمئن گردد. او می دانست کاندیدای دمکرات ها مستوفی الممالک بوده که رأی نیاورده است. هدفش از تلگرام ها این بود که ابتدا از طرف مجلس ضمانت های لازم به او داده شود. ناصرالملک مدعی بود پیامهایش به مجلس نمی رسد. مثلاً در موردی چنین نوشت:

ریاست مجلس مقدس، تلگراف زیارت شد، نمی دانم علت چیست که از طرف عالی و رئیس الوزراء جواب تلگراف های رمز اخیر که به توسط وزارت خارجه [ارسال] کرده ام نمی رسد و منتظرم گذاشته اید. می ترسم شما هم مثل بنده متحیر

۱- نامه های خصوصی سرسیسیل اسپرینگ رایس، ترجمه دکتر جواد شیخ الاسلامی، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۷۵، صص ۵۱-۵۲.

۲- یادداشت چرچیل، سفارت انگلیس، تهران، هفتم محرم ۱۳۲۶، ش-۱۲۳۲- ق.

مانـده باشـید. معطلی بنده انجام کار فرزندی بود(۱)، عجله دارم همین چنـد روزه حتمـاً حرکت بکنم. رئیس الـوزراء به وظیفه قانونی که دارند هرچه را صلاح مملکت بدانند البته به تأخیر که نخواهند انداخت(۲).

در این زمان وزیر امور خارجه ایران نواب بود که ناصـرالملک او را متهم می کرد تلگراف هایش را به نماینـدگان نرسانیـده و آنها را بلاجواب گذاشـته است. نواب به محتشم السـلطنه اسفندیاری که بعد از ورود نایب السلطنه و تشکیل دولت جدید وزیر امور خـارجه بود گفت بایگـانی وزارت خـارجه را ببینـد تـا دریابـد که نواب تلگراف های ناصـرالملک را به مجلس رسانیـده است؛ و در جلسه علنی مجلس اعلام کند وزارت خارجه در دوره او به تکلیف خود عمل کرده است در غیر این صورت نواب خـود اظهـارات ناصـرالملک را در روزنـامه تکـذیب خواهـد کرد، محتشـم السـلطنه کـه هـم مسـلک نـواب بـود محترمـانه این درخواست را انجام داد و قضیه فیصله یافت(۳).

ناصـر الملک وقتی به سمت نایب السلطنه منصوب شد، با بریتانیایی ها مشورت کرد و نظرات آنان را جویا شد. معلوم بود آنان با موضوع موافق هسـتند. از جمله دوسـتان نزدیک ناصرالملک، سر فرانسیس برتی سفیر انگلیس در فرانسه بود که می خواست او قبـل از مراجعت به ایران، برتی را از روز حرکت خـود مطلع سـازد(۴). ناصـرالملک پاسخ داد معالجه فرزندش از یک هفته پیش آغـاز شـده است، تاریـخ رفتن به تهران هم طبعاً به نتیجه معالجه بسـتگی دارد، اما «اگر اتفاق جدیـدی روی داده که من مطلع نیستم اطلاع دهید(۵)». این نکته ای مهم بود و نشـان می داد سـفارت انگلیس در فرانسه او را از تحولاـت ایران آگاه می کرده است. در همان زمان ناصـرالملک با ادوارد براون هم تماس داشت و این دو با یکدیگر مکاتبه می کردند. درست زمانی که او به عنوان نـایب السـلطنه تعیین شـده بود، مقـاله ای از طرف براون در دیلی کرونیکل چاپ شـد که سیاست خارجی سر ادوارد گری را مورد حمله قرار می داد و نوشته شده بود این سیاست «ممکن است تمام

۱- ناصرالملک می گفت برای معالجه فرزند بیمارش در مراجعت به تهران تأخیر شده است.

۲- ناصرالملک به ذکاءالملک، لندن، بی تا، ش – ۱۲۳۳۲۴ – ق.

۳- شیخ رضا دهخوارقانی، وقایع ناصری و توضیح مرام، به کوشش علی سیاهپوش، دنیا، تهران، ۱۳۵۶، ص ۴۳.

۴- Sir Francis Bertie to Nasirolmulk, Paris, June, ۲۹/۱۹۰۹, No. ۱۷۱۹۲.

۵- Nasirolmulk to Bertie. London, No. ۱۷۹۱۹۰.

عـالم اسـلام را بر علیه انگلیس برانگیخته و مسبب جنگی گردد که نـتیجه آن معلوم نیست». دیلی کرونیکـل در همین ارتبـاط مقاله ای با امضای ناصـرالملک چاپ کرد که ضـمن تشکر از مواضع براون، به انتقادات او از سیاست خارجی گری پاسخ داده بود. ناصـر الملـک ضـمن اشـاره به تظـاهراتی که در اسـتانبول انجـام گرفته و به دنبال آن تلگرافی برای جلب حمایت امپراتور آلمان از ایران مخابره شده بود، نوشت:

تلگرافی که از میتینگ اسـتامبول به امپراتور آلمان مخابره شده به نظر من حائز هیچ اهمیتی نیست، استبداد امپراتور آلمان برای مـا همـان است که زنجیر اسـارت روس است. مـا نه روس هـا و نه آلمـان هـا را می خـواهیم فقـط دوسـتی انگلیس و تـوجه به معاونت آن برای ما حکم مسئله حیات و ممات را دارد(۱).

ایران نو، این حرکت ناصـر الملک را تقبیح کرد. درج آن مقاله در ایران نو، شـیطنت آمیز بود و می توانست روسیه و آلمان را علیه نایب السـلطنه برانگیزد و شاید آن مقاله به همین نیت درج شده بود تا پیش از وقت ناصـرالملک را مجبور به عقب نشـینی کنند. ایران نو هم این قضـیه را دامن زد و انتقاد کرد چگونه نایب السلطنه «با یک رسمیت تمام در صفحات مطبوعات که سند شده است به تمام دوست و دشمن، انگلیس پرستی ایران را اعلان بدارد و در این پرستش خود اندازه[ای] غلو کرده پیش برود که اعلان خصومت بر دول معظمه دیگر بنمایـد. به نظر ما بیانات فوق الـذکر نایب السـلطنه محبوب القلوب، یکی از بزرگترین سهوهای سیاسـی او را تشـکیل می دهد و ممکن است مناسـبات پلیتیکی ما را به کلی مختل نموده و اسباب مشکلات ایران را تزیین نماید(۲)».

ناصـرالملک به محض اطلاع، در نامه ای به براون کم و کیف قضـیه را پرسیـد. این که مطبوعات بریتانیا و ایران چگونه از نامه خصوصـی او مطلع شده اند، شـگفت انگیز بود. براون ضمن ابراز خوشحالی از دریافت نامه ناصرالملک اطلاع داد نویسنده آن مطلب «مردی انگلیسـی است که در بخش دولتی اشـتغال دارد و نبایـد در ارتباط با مسائل سیاسـی مطلبی بنویسد». کدام بخش دولتی است که شاغلین آن حق دخالت در مسائل سیاسـی را ندارنـد؟ براون نویسـنده را فردی علاقه مند دانست که به زبانهای انگلیسی،

۱- ایران نو، ش ۳۳، سه شنبه ۲۶ ذی قعده ۱۳۲۸، ۲۸ نوامبر ۱۹۱۰، ص ۲.

۲- همان، ش ۳۷، یکشنبه غره ذی قعده ۱۳۲۸، ۴ دسامبر ۱۹۱۰، سرمقاله.

ترکی و بلغاری می نویسد، اما فارسی نمی داند. خاطرنشان شد به طور کاملاً تصادفی دانسته این شخص نویسنده نامه است و آن را با اسم مستعار ناصرالملک امضا کرده است، چون فکر نمی کرده کسی ناصرالملک نایب السلطنه را نویسنده بپندارد به اهمیت آن توجه زیادی نکرده است: «من نامه شدیداللحنی به وی نوشتم و مشکلاتی را که این اثر اخیر وی به وجود آورده یادآور شدم. نویسنده نامه، خود را دوست نزدیک مسلمانان معرفی می کند و در واقع به ترک های جوان کمک بسیاری کرده است». براون توضیح داد اطمینان دارد نویسنده در انتخاب اسم مستعار نیت بدی نداشته و مدعی شد علت عدم آگاهی در مورد اسامی و القاب ایرانی است.

در ضمن براون پیام میرزا اسدالله کردستانی از باکو را برای ناصرالملک ارسال کرد که در آن آمده بود تأخیر ورود نایب السلطنه باعث یأس مردم شده است و از براون خواسته بود تا نامه ای به ناصرالملک بنویسد و بر مراجعت او به ایران تأکید کند: «می دانم چه مشکلاتی بر سر راهتان وجود دارد و قضاوت شما بر هر نظر دیگری از سوی من و یا میرزا اسدالله ارجح است، اما احساس می کنم که شما تنها فردی هستید که می توانید ایران را نجات دهید. دیوید فریزر، گزارشگر تایمز در ایران، یک کتاب غیرمنصفانه و گمراه کننده نوشته است که من آن را در منچستر گاردین نقد کرده ام».

در پایان نسبت به ممتازالدوله وزیرمختار ایران در پاریس که با گروه فرانکو پرسان و نیز انجمن های یهودی این کشور مرتبط شده بود، ابراز ارادت شد(۱).

خلاصه اینکه ناصرالملک چنین فردی بود، اما او از همان ابتدا با دمکراتها مرزبندی مشخصی داشت، به همین دلیل نخستین تلاشش این بود تا با اتکاء به مجلس آنان را از تحرک بازدارد.

باری، وقتی به پیشنهاد ناصرالملک اکثریت پارلمانی مشخص شد، حزب دمکرات در ثابت ماندن آن تردید کرد. ائتلاف اکثریت متشکل از اعتدالی ها، ترقی خواهان و حزب اتفاق و ترقی بود. گمان می رفت این فرقه ها نتوانند اتحاد استواری بین خود داشته باشند، عمده ایراد این بود که اجتماعیون محافظه کارند حال آنکه اتفاق و ترقی لیبرال هستند. هدف دمکراتها این بود تا در صفوف ائتلاف شکاف ایجاد نمایند و آن

۱- Brown to Nasirolmulk, Cambridge, November ۱۲۹۱۷۲-ق.

را قبل از موعد متلاشی سازند؛ اما اکثریت متوجه اوضاع بود. استقلال ایران، ارگان اتفاق و ترقی، مدعی شد مرام اجتماعیون با اسم اعتدال مباینت ندارد و «این فرقه را که هنوز جزئیات مرامنامه آن کاملاً منتشر نشده مسلکاً و عملاً به تجددخواهی معرفی می نماییم». اتفاق و ترقی معتقد بود، اعتدالی ها محافظه کار نیستند و طرفدار سنن و روشهای قدیم حکومت داری نمی باشند و «نسخ رسومات مندرسه استبدادی، تساوی عمومی، آزادی تامه قانونی، تحدید حدود ملاکی، ترتیب اصولی سرمایه داری را اساساً خواستارند».

ایران نو، به درستی خاطرنشان ساخت چگونه ممکن است حزبی جزئیات برنامه خود را منتشر نکرده باشد و حزب دیگری از مرام و مسلک آنها سخن گوید و مردم هم به آن ها اعتماد نمایند؟ حزب دمکرات معتقد بود آن چیزی که نشان دهنده مسلک و مرام اشخاص است، اعمال آنهاست نه مرامنامه: «ای بسا فرقی که مرامنامه های مشعشع نوشته و اعمال غیرمستحسنی را اشتغال ورزیده اند». ضامن اینکه اعتدالی ها محافظه کار نیستند، سابقه انقلابی اعضای اتفاق و ترقی شناخته شد و این سئوال مطرح گردید که چگونه ممکن است این حزب با محافظه کاران ائتلاف کند؟ تعداد اعضای اتفاق و ترقی در مجلس آن قدر اندک بود که رفتن و آمدن آنها هیچ تأثیری در اکثریت یا اقلیت پارلمانی نداشت، اکثریت ۵۱ نفر بود و تنها یک تن از آنها یعنی مشیرحضور، مسلک اتفاق و ترقی داشت. تعداد اعضای ترقی خواهان هم مشخص نبود، اما معلوم بود اکثریت با اعتدالی هاست. چون ترکیب این اتحاد به لحاظ مضمون و محتوا مشخص نبود، حزب دمکرات هم می گفت میزان دوام این اکثریت قابل پیش بینی نیست و به حوادث آتی بسته است(۱).

دمکرات ها و سیاست بحران سازی

دمکرات ها و سیاست بحران سازی

اعتدالی ها با وجود ناصر الملک، توازن قوا را به طور قطعی به نفع خود تغییر دادند. از سال ۱۳۲۹ق حملات علیه دمکرات ها شدت پیدا کرد. شرق و استقلال ایران، عمده ترین انتقادات را علیه این حزب انجام می دادند. نوک تیز حملات شرق،

۱- ایران نو، سال دوم، ش ۱۰۴، دوشنبه ۲۷ صفر ۱۳۲۹ ق، ۲۷ فوریه ۱۹۱۱ م، «اکثریت حاضره پارلمانی».

البته متوجه سوسیال دمکراتهای سابق بود که در زمره تشکیل دهندگان حزب بودند. گروه های مستقل همراه با اعتدالیون و حزب اتفاق و ترقی که هیأت های مؤتلفه نامیده می شدند، کانون این حملات بودند. یکی از نویسندگان ایران نو که طبق مضمون و لحن مقاله باید هاکوپیان باشد، این گروه را «اتحاد مقدس» نامید. این نامگذاری تقلیدی از اتحاد کشورهای اروپایی به رهبری مترنیخ در سال ۱۸۱۵م علیه حکومت ناپلئون بناپارت بود. در مقاله اتحاد مقدس، از «اصول اجتماعیت مادی» سخن به میان آمده بود که طبق آن در درون هر انقلاب سیاسی، یک کشمکش اجتماعی و زد و خورد طبقاتی وجود دارد؛ گاهی اتفاق می افتد این زد و خوردها «ظاهراً شخصی» هستند، اما در حقیقت برخورد طبقات اجتماعی در بطن حادثه دیده می شود: «اجتماعیت مادی می گوید که کلیه کشمکش های سیاسی همانا عبارت از مصادمات اجتماعی است و زد و خوردهای اجتماعی نیز مبنی بر کشمکش های اقتصادی می باشند».

نویسنده مقاله ایران نو استدلال کرده بود که این نظریه در ایران هم ساری و جاری است. به همین دلیل هجوم هایی که علیه «دمکراسی ایران و فرقه سیاسیش» انجام می گیرد قابل تحلیل است. از نظر او طبعاً مظهر دمکراسی اجتماعی همانا حزب دمکرات بود که از درون و بیرون مجلس آماج حملات قرار می گرفت. پس گفتند این کشمکش یک زد و خورد اتفاقی نیست، بلکه «اعاده یافتن مصادمات طبقات است که از ایام نخستین ظهور انقلاب صورت کشمکش ظاهری گرفته است». آن چیزی که باعث تشدید تضاد طبقاتی شده، انقلاب است و حکومت جدید لزوماً میدان کشمکش را گشوده است. عمده ترین دشمنان انقلاب «طبقات فئودالیست» هستند که اگرچه در بدو امر با انقلاب همراهی کرده اند، اما خواهان «عمومیت و ملی کردن حکومت» نیستند. این طبقات علیه دمکراسی ایران متحد شده اند و با عناصر ارتجاعی و محافظه کار دست به دست هم داده اند و «مطالبات مساوات جویانه» این دمکراسی را برنمی تابند. هاکوپیان نوشت اینان عناصر رو به زوال جامعه هستند که حیات خود را در مقابله با «دمکراسی رنجبر» می دانند. دمکراسی رنجبر چیست؟ به این سئوال باید خود نویسنده پاسخ می گفت اما احتمالاً او همان تقسیم بندی لنین را مدنظر داشته است که دمکراسی را به پرولتاریایی و بورژوایی تقسیم می کرد. لیکن نکته این است که دیدگاههای لنین

نمی توانست با اندیشه های سوسیال دمکراسی رایج در اروپا تناسبی داشته باشد؛ یعنی همان گروه هایی که از قضا منشأ الهام امثال هاکوپیان بودند. خلاصه اینکه به دید هاکوپیان صف بندی مشروطه در این مقطع در قالب تضاد عناصر رو به زوال با عناصر ترقی خواه که خواستار تداوم مشروطه و اجرای اصول آن هستند، تجلی پیدا می کند. اما او توضیح نداد که مشروطه نظامی است لیبرال که دمکراسی مورد نظر او یعنی «دمکراسی رنجبر» نمی تواند در آن محقق شود. در عوض نویسنده از «قیام وحشتناکی» که علیه فرقه دمکرات ایران وجود دارد، سخن گفت و یاد آوری کرد: «آیا کیست انکار نماید که این قیامی که بر علیه فرقه دمکرات شده است بر ضد خود دمکراسی نبوده و عناصر مؤسسه این اتحاد مقدس ضددمکراسی همان پیش قراولان طبقات قریب الزوال و ارباب فئودالیته نیستند».

فرقه دمکرات اتحاد سیاسی «جماعت کارگران و رنجبران» دانسته شد که فریاد سپری شدن روزگار فئودالیته را سر داده است. مخالفین جرأت ندارند حزب را ضدمشروطه معرفی کنند، بلکه «جهات تمام حملات این است که خیلی وطن پرور، ملت پرست و مشروطه خواه می باشد و نهایت فعال است». پس مخالفین به فرقه تکلیف می کنند که ساکت نشینند و وقتی این دسته افراد می خواهند «وطن را بفروشند» و «حقوق ملت را بر باد دهند»، حزب نباید صدایی به اعتراض بلند کند: «مبعوث تبعه اجنبی نمی تواند زمامدار حقوق ملتی بشود. روحانیت نباید در سیاست دخیل باشد... کابینه وزراء بایستی به یک اکثریت تامه پارلمانی متکی باشد... وزرای فعال نباید مورد حملات و تنقیدات مخالف وجدان بشوند... اطفال بایستی پی تحصیلات مقدماتی خویش بروند و به سیاسیات نپردازند، حکومت باید ملی بوده و شخصی نباشد... مجاهدبازی را باید برانداخت... مطبوعات نباید یک میدان فتنه کاری و مفسده جویی باشد»، این بود عمده ترین شعارهای نویسنده حزب دمکرات.

از نظر نویسنده فعالیت مخالفین این نکته را نشان می دهد که «ملت متحد نیست، از طبقات معاند و متضاد تشکیل یافته است. کسی که این حقیقت علمی [یعنی تضاد طبقات] را انکار می نماید، بدترین دشمن دمکراسی است». به دید او هر طبقه «یک حقیقت سیاسی و اجتماعی جداگانه» دارد و اصول سیاسی و اجتماعی مطابق است با منافع طبقاتی مردم. دمکراسی ضداشرافیت و آریستوکراسی است، در حقیقت ثبوت یک

طرف نافی طرف دیگر است. هاکوپیان دمکراسی را که از قضا دستاورد بزرگ اروپای سرمایه داری است به گونه ای خودخواسته نه تنها ضداشرافیت و آریستوکراسی می داند، بلکه آن را به مثابه ایدئولوژی طبقات فرودست به شمار می آورد. دمکراسی شاید مغایر با اشرافیت و آریستوکراسی باشد، اما قطعاً ایدئولوژی جامعه ای که طبقات فرودست در آن به حکومت می رسند نیست. نویسنده آرای سوسیالیسم را با دیدگاههای دیگر مثل لیبرالیسم درهم آمیخته و معجونی ابداع کرده بود که خود وی نیز نمی توانست تناقضات درونی آن را حل و فصل نماید. نکته این که، نویسنده از تشکیل کمیته ای به نام «نجات و مجازات ایران» خبر داده و گفته بود مسلح کردن اشرار مازندران و تلگراف صولت الدوله و اتهام کشف نارنجک از اعضای حزب دمکرات، قتل صنیع الدوله، ملاقات سفیر روس در منزل علاء الدوله، عداوت بر ضد عدلیه و دلایلی دیگر نشان دهنده فشارهای زاید الوصف بر دمکرات هاست. حتی اعطای نشان «ستاره هند» به شیخ خزعل ضدیت با دمکراسی ایران شناخته شد. از نظر او روس و انگلیس هم در این نقشه با مخالفین همکاری می کنند:

دمکراسی در یک معرکه بزرگی گرفتار است، در موقع فوق التاریخی دچار شده است که فقط قوا و تنظیمات مرتبه و با دیسیپلین چاره درد را می کند. آیا دمکراسی ایران می خواهد زندگی کند یا بمیرد؟ آیا می خواهد چرخ تاریخ به گردش خود مداومت نماید؟ و بالاخره آیا عبودیت را به آزادی ترجیح می دهد؟ دمکراسی ایران، بیدار شو، بیدار شو(۱)!...

معرکه احزاب کار را به جاهای خطرناک کشانیده بود. به همین دلیل لازم بود که خط مشی جدیدی طراحی شود تا بلکه آینده کشور تا حدی امیدوار کننده به نظر آید. در این مسیر یکی از گروههای تندرو سابق پیشگام شد. در ۲۹ ربیع الاول ۱۳۲۹، حزب اتفاق و ترقی که افرادی مثل مستعان الملک آن را بنیاد نهاده بودند، نظامنامه و مرامنامه خود را برای ثقه الاسلام تبریزی فرستاد و از او تقاضای عضویت کرد و نیز درخواست نمود نظریاتش را مرقوم دارد. در ۲۴ ربیع الاخر ۱۳۲۹ ثقه الاسلام پاسخ نامه را داد. او مرامنامه حزب را مورد تأیید قرار داد و نظر موافق

۱- همان، ش ۹۱، شنبه ۱۱ صفر ۱۳۲۹ ق، ۱۱ فوریه ۱۹۱۱، «اتحاد مقدس بر ضد دمکراسی ایران».

خود را با کلیات آن اعلام نمود. ثقه الاسلام اصول مسلکی خود را به این شرح ذکر کرد: «۱. حفظ استقلال مذهب و طریق جعفری. ۲. حفظ استقلال ایران و ایرانیت. ۳. حفظ مشروطه و قانون اساسی و اصول شورویت [= شورا]. ۴. سعی در منع مداخله دول خارجه در کلیه امورات، ۵. سعی در تهذیب اخلاق و تزیید ثروت ملی و قناعت عمومی. ۶. سعی در اتحاد اسلام و متفق کردن پولتیک سیاسی همه مسلمین ولو که اختلاف در مشرب و مذهب داشته و سلاطین متعدده داشته باشند».

ثقه الاسلام روش خود را در اجرای این مقاصد «مسلک اصلاحی و اقتصادی» عنوان کرد و منظورش از اقتصادی، میانه روی بود. ثقه الاسلام «تند رفتن و شتابزدگی» را باعث خسارت، خستگی زودرس و نرسیدن به منزل می دانست، ضمن اینکه کندروی و به خواب رفتن را هم باعث نرسیدن به منزل فرض می کرد: «نه کار فردا را امروز باید کرد و نه کار امروز را به فردا باید انداخت. طبیعت من از هرج و مرج بیزار است و از کثرت مخارجی که به ملت تحمیل می شود متنفر...(۱)». لازم بود دور جدیدی در مشروطه ایران شروع شود تا به منافع و مصالح ملی کشور اندیشید و ایران را از پرتگاهی ترسناک که فرا روی آن قرار گرفته بود نجات بخشید. اما آیا احزاب سیاسی تندرو که همیشه دست پنهان مافیای قدرت و ثروت را در پشت سر خود می دیدند، حاضر بودند اندکی از خودخواهی های خویش بکاهند و به منافع ملی کشور اندیشند؟ حوادث نشان داد استقرار آرامش در کشور با وجود دسیسه گران و سیاست بازان حرفه ای محال است.

روز پنج شنبه بیستم ربیع الثانی ۱۳۲۹ انجمن اصناف در مسجد شاه گرد آمد تا لایحه ای را که برای اصلاح انتخابات انجمن آنها نوشته شده بود به گوش مردم برساند. در حالی که چند هزار تن برای استماع لایحه جدید گرد آمده بودند، به تحریک دمکرات ها عده ای دست به اغتشاش زدند و جلسه را ناتمام گذاشتند. اصناف اعلام کردند هدف آنها این است تا آلت دست «هر بی دیانت مسلمان نما و هر وطن فروش به ظاهر حامی وطن» نباشند، حقوق ملی خودشان را بدانند و سرنوشت خویش را به دست کسانی دهند که «امین و ایرانی و درستکار و مسلمان باشند». بدیهی است نقیض این کلمات ناصادق، غیرایرانی، خیانتکار و غیرمسلمان دانسته می شد، جالب اینکه

۱- زندگینامه شهید نیکنام...، ص ۴۴۹.

دمکراتها خویش را مصداق این لغات دانستند و البته توده های خسته مردم نیز اشاره اصناف را به درستی متوجه شده بودند. این مقصد منافی اهداف دمکرات ها شمرده شد، یعنی کسانی که «خیالات ایران و اسلام برباداده» دارند، کسانی که مسلک آنها آشوب و قیل و قال است. دمکرات ها «بی شرفان دشمن آزادی و بیداری» خوانده شدند، زیرا اگر ملت بیدار شوند به اهداف آنها پی می برند.

لایحه انجمن اصناف این معنی را داشت که سعادت ملت در گرو صلاحیت وکلاست. وکیل یعنی «عوض و نایب مناب». وظیفه وکیل وقوف بر «مصالح و حفظ صرفه و صلاح» کشور است، یعنی مصالح ملی. اصناف برای تضمین خرید و فروش خود در هر نقطه باید چند تن را از بین خویش انتخاب نمایند تا در غیاب آنها امور تجاری را در هر جایی سامان دهند. ویژگی این وکلا دو چیز است: نخست اینکه در امر داد و ستد خبره باشند و دوم امین و متدین باشند. امر انتخابات واجب عینی است نه کفایی، زیرا همان طور که این مهم در نحوه اداره کشور تأثیر دارد، در «امور تربیت نیز که شامل عادات و عقاید» و به عبارت اخری «مربوط به تکالیف دینی و مذهبی مملکت است»، تأثیر می گذارد. پس حفظ معاش و معاد از تکالیف شخصی و بر ذمه هر عاقلی فرض است. اما وکلای حاضر، از روی بصیرت و عوامل فوق انتخاب نشده اند، بلکه انتخاب آنها یا از روی اغوا و تدلیس بوده است یا از ترس موزر و قداره و در یک کلام رعب و وحشت. همین افراد امروز هم مثل دایگان مهربان تر از مادر، با انواع حیل و دسایس در فکر اغفال مردم هستند. علاج کار، بیداری است و آگاهی. دیگر نباید غفلت نمود و مصلحت آینده را نباید با بی اعتنایی برگزار کرد و کسانی را باید برای وکالت مجلس در نظر گرفت که زندگیشان آلوده به سوابق زشت نیست.

حب وطن از معیارهای انتخاب وکیل است و این در شخصی وجود دارد که ایرانی باشد «والّا در مقام بی علاقگی مسلم است کوه دماوند با کوه آلپ نزد احدی فرقی نخواهد گذاشت». از این نکته نتیجه گرفته می شود که وطن پرست آن کس نیست «که از خارج آمده، بی علاقه، بی رابطه که حتی علاقه تبعیت نیز شاید به ملت و مملکت و دولت ما ندارند». اشاره این جملات و کلمات به کیست؟ مسلم است که می توانست خطاب این جملات، وحید الملک شیبانی و یا حسینقلی خان نواب باشد، اما به نظر ما قطعاً اشاره مهمتر این جملات به مهاجرین قفقازی بود که آشکارا در

مسائل ایران دخالت می کردند، با دمکرات ها در نسبت بسیار صمیمانه ای بودند و به طور خاص با نواب رفاقتی تام داشتند و به طور مخفی در تکوین بحرانها نقش اساسی ایفا می کردند. گروههایی مثل همین اصناف لایه های آشکار بحرانها را بررسی می کردند، آنها می گفتند باید از اولیای امور خواست تا ریشه آدمکشی را که تیشه به ریشه آزادی عقاید می زند، نفوس را نیست و نابود می کند، ارکان آئین و عقاید را متزلزل می سازد و همیشه در یک مجمع خاص خطراتی را برای آینده کشور تدارک می بیند، دفع نمایند. خواسته شد «این دایه های از مادر مهربان تر را که به زور موزر می خواهند بر ما حکومت نمایند» ناکام سازند و «این دشمنان ایران، این میکروب های مملکت، این گرگان تابع اجانب» را خاموش سازند:

باید این اشخاص بدانند که تکیه اهالی ایران همیشه به آیین و عقاید مذهبی خودشان است، یعنی تمدن و ترقی را در سلامت نفس و ترک خصایل رذیله و دفع مواد فساد مملکت می دانند و مفسدین فی الارض را لاجرم یک روزی به همان چشم دیده و به همان سمت خواهند شناخت و امروز صریح تر می گوییم که اگر هیأت دولت بیش از این در اعدام این مواد تسامح از جدیت نماید، دست قهرمانیت ملت بی اختیار از آستین بیرون خواهد آمد و این دشمنان استقلال ایران را به پنجه قهر خود قطعه قطعه خواهند نمود.

از هیأت دولت خواسته شد علیه این افراد موضع بگیرد و همراهی ملت را با خود ببیند. بار دیگر یادآوری شد ملت ایران هیچگاه فراموش نخواهد کرد که ترقی و سعادت مشروطیت ایران به دو علت بود: یکی موافقت و مجاهدت رؤسای روحانیان بالاخص آقایان خراسانی و مازندرانی که «مقام مقدس دیانت اسلام را به عالمیان ظاهر ساخت که احکام اسلام است که یگانه قانون ترقی عالم بشریت و بزرگترین وسایل تکمیلی مراتب انسانیت و روحانیت است». در حقیقت «مقام مقدس روحانیت اسلام یک ملتی را از اسارت ظلم و جور رهایی داده و بس». عامل دوم در تقویت و پیروزی مشروطه، تأیید آزادیخواهان حقیقی عالم بود و در نهایت مراتب حمایت اتحادیه اصناف از نایب السلطنه اعلام شده بود(۱).

۱- مجلس، سال چهارم، ش ۸۳، دوشنبه ۲۴ ربیع الثانی ۱۳۲۹، ۲۴ آوریل ۱۹۱۱، «راجع به اجتماع پنج شنبه در

لازم به یادآوری است در این زمان ناصر الملک، نایب السلطنه احمدشاه به شدت منفور دمکرات ها بود. درست از همین ایام دو خط اصلی در مشروطه ایران ظاهر شد: گروهی که با افراط و تندروی و نیز ارتباط با گروه سرمایه سالاران بیگانه درصدد استحکام جای پای آنان در کشور بودند و می خواستند رژیم قاجار را از بنیاد برافکنند و به جای آن رژیمی دست نشانده روی کار آورند و گروهی که در چارچوب سیاست های رسمی، طرفدار کنار آمدن با روس و انگلیس بودند و می خواستند در پیوند با سخنگویان رسمی دولت بریتانیا کشور را اداره نمایند. گروه دوم مصلحت ایران را در همین امر می دید و بقای کشور را در راستای فهم سمت و سوی تحولات و استفاده از تضادهای بین قدرت های بزرگ روس و انگلیس و آلمان به سود منافع ملی ایران ارزیابی می کرد. سخنگویان گروه نخست که بالاخره با استقرار رضاخان بر اریکه سلطنت به آرزوی دیرینه خود رسیدند، جناحی از همین دمکرات ها بودند و سخنگویان گروه دوم، کسانی مثل وثوق الدوله به شمار می آمدند.

از طرف دیگر اصناف عریضه ای برای نایب السلطنه، مجلس و هیأت دولت ارسال کردند، به نظر آنها «سلطنت ملی» و «روح مشروطیت»، در آزادی افراد متجلی می شد، که البته آزادی در ابراز عقیده مهم ترین آنها بود. از نظر آنان اگر آزادی عقیده را از ملتی بگیرند در واقع همه چیز او را گرفته اند. آنها عده ای را متهم کردند که «با تمام حسیات و عواید ملیه و دینیه ما ایرانیان مخالف و به تمام خصائل ذمیمه و رذائل اخلاق متصف و معروفند». اینها از «ایرانیت و مسلمانی» عاری و جز تخریب اساس استقلال ایران و تزلزل ارکان دولت و آشوب طلبی هدفی دیگر ندارند. گردهمایی اصناف به دست دمکرات ها و آشوب طلبانی مثل کریم دواتگر به هم خورد. آنها با ذکر بر هم خوردن جلسه شان توسط کسانی که «با زبانهای عوام فریبانه و عنوان حمایت رنجبر» و با «شارلاتانی» می خواهند وارد مجلس شوند، عنوان کردند: «انقلاب خواهان دیروزی را که امروزه به اسم دمکرات» طلوع کرده اند، عامل آن هرج و مرج می شناسند. اصناف هشدار دادند اجازه نمی دهند سلطنت استبدادی دیروز به «سلطنت الیگارشی و حکومت عده قلیل» مبدل شود. گفته شد در دوره

مشروطه حق آزادی بیان توسط عده ای معدود زیر پا گذاشته می شود و دولت هم کاری نمی کند، مهاجمین «خارجیان و دزدان قفقاز و لاُابالیان بی دیانت» خوانده شدند و تهدید کردند که از این به بعد در برابر این هجوم ها ساکت نخواهند نشست(۱).

در مقاله ای دیگر «حکومت اوباشی، حکومت الیگارشی، حکومت اقلیت» از یک سنخ شناخته شد. نقطه ثقل آن بحرانها مجلس بود که بعد از آمدن ناصرالملك عامل بحران به قبرستان عدم رهسپار شد. واضح بود اشاره نویسنده به سیدحسن تقی زاده است. در مقابل الیگارشی «حکومت مشروطه، حکومت اکثریت، حکومت ملی» قرار دارد که خلف نیکوی آن سلف بدفرجام یعنی استبداد است. اقلیت در میانه ملت گردنکشی و طغیان می کند و از حکم کلی طبیعی که در تمام ملل متمدن امروز ساری و جاری است، یعنی اطاعت اقلیت از اکثریت سر می پیچد. وضعیت از دو حال خارج نیست: یا اکثریت مطیع اقلیت می گردد که در این صورت حکومت شکل الیگارشی پیدا خواهد کرد، یا اکثریت حقوق اقلیت را رعایت نمی کند و در آن صورت حکومت دچار آنارشی خواهد شد.

نویسنده مقاله ریشه این اوضاع را در تعریف ملت دانست: «ملت هر وقت گفته می شود مقصود فلان حزب و فلان پارتی و دسته نیست»، ملت در عرف امروزه همین صنف تاجر، کاسب، اصناف، زارع و امثالهم است. وقتی بقال و عطار و علاف و خیاط نباشد امور اجتماعی معطل می ماند، اینان مدار ملیت هستند «نه آن مفت خوار شیاد که ملیت را عبارت از دایره تنگی می داند که دور خود و دو سه نفر بیمار امثال خود می کشد». مردم هرگاه که خواستند در «تکالیف عمومی ملی» بحث کنند، و در «مصالح و منافع ملیه» تحقیق و دقت نمایند، باید این کار را بکنند و «هیچ شرط نیست که موزربند و مفت خوار و فکلی بی کار و سید هرزه گرد(۲) و آخوند بی سواد(۳) اجازه تشکیل مجمع بدهند». کسی که زیر بار حکم اکثریت نرود مثل محمدعلی میرزاست، او چیزی نمی خواست جز حکومت بر سی کرور نفوس ایران، هر کس دیگر که بخواهد مردم مطیع او امر صد یا هزار نفر بشوند باز هم محمدعلی میرزاست، اصناف که تجمع آنها

۱- پیشین.

۲- مراد اشاره به امثال تقی زاده است.

۳- منظور کسانی مثل شیخ ابراهیم زنجانی است که در کسوت روحانی می زیستند.

توسط اقلیت برهم خورد نماینده مردم هستند و در برابر آنها رأی ده یا صد نفر اثری نخواهد داشت.

مسئله دیگری که بین اکثریت و اقلیت وجود دارد، بحث نقطه اختلاف است. اقلیت ثروت را شرط بهره مندی از امتیازات نمی داند، اکثریت هم همین را می گویند. اقلیت می گوید رنجبر باید حق انتخاب داشته باشد، اکثریت هم همین را می گوید. پس مسئله چیست؟ مسئله این است که اکثریت خواستار بیداری ملت است تا اشخاص نالایق را انتخاب نکنند، «تبعه روس و انگلیس را در کرسی وکالت ملت ایران ننشانند». اما با عملکرد اقلیت، معلوم می شود آنها با بیداری ملت مخالفند و معتقدند «ملت باید آلت دست و حیوان بارکش ما باشد». از طرفی چرا اقلیت صبر نکردند تا اصناف سخن خود را، هر چند باطل، بگویند تا آن گاه پاسخ آن را می دادند:

خوب شما آن قدر عجله داشتید در اظهار عقیده، چرا فردا و پس فردا و هیچ وقت حرف نزدید و منحصر شد حرف شما به همان فریاد در وسط جماعت، پس شما تنها قصد و غرضتان بر هم زدن آن مجمع بود، چرا؟ به جهت آنکه بیداری ملت مضر به حال شما است، آگاهی ملت خانه شما را خراب می کند(۱).

مردم بیدار شده و اوباش و هرج ومرج طلبان را شناسایی کرده بودند و مترصد فرصت بودند تا آنان را دفع نمایند.

وقتی حزب دمکرات پیشنهاد تشکیل کمیته نجات ملی داد، اعتدالی ها طی مقالاتی آنها را «حوزه تروریست سازی» نامیدند که هر روز آهنگی ناموزون سر می دهند و لایحه هایی منتشر می نمایند که خود به آن اعتقادی ندارند. از تشکیل کابینه مجدد سپهدار مدت زیادی نگذشته بود، با این وصف عملکرد آن مورد اعتراض حزب اقلیت قرار می گرفت. حزب دمکرات از طرف حریف متهم به جعل و افترا شد. گفته شد که تا همین چندی قبل تمام اقتدارات در دست «آقایان انقلابیون یا فرقه دمکرات یا حزب اقل» بوده است. قدرت آنها زمانی کاستی گرفت که هیأت ائتلافی متشکل از اعتدالی ها، اتفاق و ترقی و نمایندگان مستقل تشکیل شد. ادعا شد قبل از این، بالاخص در دوره

۱- مجلس، سال چهارم، ش ۸۴، پنج شنبه ۲۷ ربیع الثانی ۱۳۲۹، ۲۷ آوریل ۱۹۱۱، «بقیه الباقیه از آثار حکومت منقرضه الیگارشی».

مستوفی، دمکرات ها در دربار و ادارات «بلااستثناء» زمام امور را در دست داشتند و فعال مایشاء بودند. خرابی اوضاع ادارات از «شئامت اعمال» آنها دانسته و مسلک دمکراسی مدعیان دروغی انگاشته شد، به همین دلیل پیشنهاد کمیته نجات ملی آنها جدی تلقی نگردید. اعتدالی ها مسلک دمکرات ها را عوام فریبی دانستند و برای اثبات مدعای خود گفتند برای یک حزب سیاسی، صرف چاپ کردن مرامنامه کافی نیست، بلکه باید عمل هم مورد توجه قرار گیرد. چگونه است اگر کسی با ده واسطه به دمکرات ها منسوب باشد، طرفدار دمکراسی به حساب می آید و «روح دمکراسی در او حلول می کند»، اما اگر فردی همان اندیشه ها را داشته باشد لیکن به دمکرات ها متصل نباشد غرض ورز و مرتجع خوانده می شود؟ مثلاً کابینه ای از یک پارلمان با حضور فرقه های مختلفه، اختیارات فوق قانون تقاضا کرده و با همان اختیارات پارک اتابک را به توپ بسته است، مجاهدین راه آزادی که از جان و مال گذشته و حق حیات به گردن یک ملت دارند کشته شده اند و با «دو نفر سردار و سالاری که اگر مقاومت و شجاعت و غیرت و حمیت و جانفشانی آنها نبود، امروز این بلبلان گلستان دمکرات هر یک در گوشه و زاویه خزیده، برای انتهای بدبختی خود ساعت و دقیقه می شمردند به آن وضع می جنگند و تاریخ ایران را لکه دار می کنند، خیلی ممدوح واقع می شود ... و هزار پیرایه و محسنات بر این فعل شنیع و حرکت غلط می بندند». اما اگر در موقعی دیگر یک کابینه اختیارات بخواهد و «یک تروریست، یک آدمکش، یک ضدامنیت را که همان عامه، همان رنجبر، همانها که اطلاق ملت بر آنها می شود»، وجود آنها را مضر تشخیص دهند و از آنها بخواهند در کمال امنیت به خارج از کشور بروند مورد استیضاح و ملامت قرار می دهند. دمکرات ها متهم شدند به اینکه در دوره حکومت آنها دمکراسی دروغی بزرگ انگاشته شد، به همین دلیل پیشنهاد کمیته نجات ملی آنها جدی تلقی نگردید. دمکرات ها متهم شدند در دوران حکومت خود ریش نانوا را می تراشیدند، ماست به کله او می ریختند، آثار چنگیزی ظاهر می کردند، مأموران رسمی دولت را چوب می زدند، روحانی کشور را زندانی می کردند، «رنجبر بیچاره را که آقای حاکم [دمکرات] حامی اوست، زمستان سرما پایش را لخت کرده روی برف نگاهداشته، بعد از آن شلاق» می زدند. پرسیده شد چگونه است که چنین افرادی که از مسلک دمکراسی خارج می شوند، ارتجاعی نیستند و اعمال قبیح آنها مورد نقد واقع نمی شود، اما اگر

رئیس الوزرایی برای حفظ نظم کشور، شریری را تبعید کند، از هر طرف صدای اعتراض بلند می شود و متهم به نقض قانون اساسی می شود(۱)؟ پرسیده شد دمکرات ها که این همه برای دمکراسی سینه چاک می کنند و با رنجبران همدردی می نمایند، در مدت حکومت خود چه آسایشی برای ملت فراهم کردند؟ آیا توانستند استقلال میهن را حفظ کنند؟ کدامین مسئله سیاسی توسط آنها حل شد؟ چه اداره ای را دایر و منظم ساختند؟ کدامین قانون وفق میل و اراده عامه انجام گرفت؟ پرسیده شد:

انصاف می خواهم آیا ایجاد تروریست کردن و مردمان بی گناه [را] که فقط با مقاصد فرقه ای عمل نکرده اند کشتن و اساس انتظام و امنیت مملکت را متزلزل ساختن و موجبات توقف قشون اجانب را در خاک ایران فراهم داشتن از اصول دمکراسی است؟

استدلال شد وزارتخانه ها و ادارات دولتی قربانی نادانی مشتی اشخاص نالایق شده و اختیار عرض و ناموس ملت و اموال دولت در اختیار متجاوزین قرار داده شده بود. اینان هیچ قانونی را رعایت نمی کردند و از اقتضائات دمکرات بودن، فعالیت مایشاء و هرج و مرج شناخته می شد. طرح کمیته نجات ملی هم از مصادیق «حکومت الیگارشی» تلقی گردید و از مردم خواسته شد فریب شعارهای دمکرات ها را نخورند و «روحیات و هویت این آقایان حامی رنجبر را بشناسند(۲)».

با این وصف روزی نمی گذشت مگر این که دمکرات ها آشوبی به پا می کردند. آنان آرامش را از مردم سلب کرده بودند و هر روز به بهانه ای- روزی به بهانه حقوق رنجبران و روزی دیگر به عنوان دمکراسی- حقوق مردم را زیر پا می نهادند. در شهرستانها هم کمیته های دمکرات شکل گرفته بود، از جمله در شهر قزوین جماعتی به اسم دمکرات و عده ای به نام اعتدالی وجود داشتند که مرتب از یکدیگر بد می گفتند. هر دو علیه یکدیگر شب نامه پخش می کردند. در ماه رمضان ۱۳۲۹ق حاجی شیخ احمد واعظ در مسجد شاه قزوین بالای منبر مرتب از دمکرات ها بد می گفت. او مرامنامه دمکرات ها را می خواند و برای مردم تفسیر می کرد و آنها را

۱- همان، ش ۸۱، چهارشنبه ۱۹ ربیع الثانی ۱۳۲۹، ۱۹ آوریل ۱۹۱۱، «فصلنامه».

۲- همان، ش ۸۲، شنبه ۲۲ ربیع الثانی ۱۳۲۹، ۲۲ آوریل ۱۹۱۱، «فصلنامه».

طبیعی مـذهب می خواند که «دین مزدک دارند، دشـمن روحانیین هسـتند». از اتهامات آنها تقسـیم املاک بود که «گذشـته از آنکه خلاف شرع مطهر است» باعث می شود ملاکین پناهنده روس و انگلیس شوند تا مایملک آنها باقی بماند.

دمکرات ها نقیب زاده تبریزی را که از تهران آمـده بود، در گوشه دیگر مسـجد شاه قزوین ترغیب به پاسـخ گویی می کردند. او هم از دمکرات ها تعریف می کرد، اعتدالیون را همان مستبدها می دانست که ارتجاعی هستند. اینها به اسم اعتدالی کار می کنند اما همان بقایای مسـتبدین هسـتند. روزی یک نفر ژاندارم پاکتی به شـیخ احمد بر فراز منبر داد، نظمیه در این نامه نوشـته بود «شـما از اصول دین صحبت دارید، چه کار به دمکرات یا دیگری دارید؟» شیخ احمد گفت قبول می کند مشروط به اینکه نقیب زاده هم چیزی نگوید. به این شـکل بحث سیاسی در مسجد خاتمه یافت، اما «دیگر کسی [در] مسجد جمع نمی شود که گوش به وعـظ یـا غیر آن بدهـد». روزی مردم را در مسـجد جمع کردنـد تـا احکـام علماء نجف را بخواننـد، اما بین حاضـران اختلاف افتاد و مجلس به هم خورد.

طرفین را به نزد آخونـد ملاعلی اکبر سـیادهنی بردنـد که بی طرف بود. وی بلافاصـله به چنـد تن از طلاب دسـتور داد اعلامیه هـای آخونـد خراسانی را پاره کننـد. روحانی دیگری به نام ملا علی اکبر جلوخانی هم اعلامیه ها را دور انـداخت و به آخوند توهین کرد. عده ای می گفتند اینها احکام آخوند نیست زیرا امضاء و خط و مهر او را ندارد، تلگرافی است که چاپ شده و به دست مردم می دهنـد: «اگر این جهـاد برای [مبـارزه علیه] غلبه کفر است امروز هم ارمنی هـا مسـلط بر مـا شـده، همه کارها به دست آنهاست. چه فرق مابین روس است و ارمنی. هر دو کافرند و نباید مسلط باشند». فردی دیگر می گفت «گوش آدمی که این تلگراف را بشنود باید آب کشید(۱)». این بود آخر و عاقبت مشروطه در شهرستانها.

وضـعیت احزاب سیاسی از دید عین السلطنه جالب توجه است، او معتقد بود اجرای مرامنامه حزب دمکرات در ایران غیرممکن است و در حقیقت بانیان آن صرفاً تقلیدی از احزاب مشابه غرب کرده اند:

۱- روزنامه خاطرات عین السلطنه، ج ۵، صص ۹-۸.

تمـام کارهـای مـا همین طور است، ترجمه است و تقلیـد، معلوم است ترجمه یـا اصل تقلیـد با واقع تفاوتش از زمین تا آسـمان است. ایـن مرامنـامه حزب دمکرات فرانسـه یـا انگلیس را ترجمـه کرده، چـه ربـط بـه ایران و مردم ایران و وضـع ایران و مزاج مملکت دارد. خیال است و آرزو و برای امروز ثمری نـدارد جز تولید زحمت و تولید دردسـر. خیلی خوب خیالی است، بسـیار پسـندیده آرزویی است. اما امروز فایـده نـدارد. اینها یک عـدلیه تهران را نتوانسـتند مرتب کننـد. دزد و دغل و مال مردم خور عدلیه پایتخت را ممکن نشد خارج کنند که آخرالامر مجبور شدند درش را بستند، قفل کردند، مهر و موم نمودند. با این حال چه ادعـا می کننـد، دم از کجاها می زننـد. آن جایی که مرامنامه برای حزب دمکرات نوشـته شـد یا مشـروطه شـد اینها را قبلاً انجام داده بودنـد درست کرده بودنـد، تکمیل نموده بودنـد. مردم بعد خواسـتند ترقی بدهند این مسـلک ها و مرامنامه ها را به میان آوردنـد. چه ربط به ایران دارد. هنوز مشـروطه زورکی را ترتیب نـداده دمکرات ایجاد شـد، اعتدال درآمد، داشناکسـیون فراهم شد، زدند تیپ همدیگر... مادر ایران را پاره کردند. حال می گویند چه غلطی بود کردیم و ثمر ندارد.

ما تا به حال خوانده و شنیده بودیم توی سر مردم زدند که مشروطه نشوید، به دار کشیدند که مشروطه نشوید، اما نخوانده و نه شنیده بودیم که توی سر مردم بزنند، به دار بزنند که مشروطه بشوید و آن وقت مشروطه نشده به ضرب موزر و فحش و کتک اعتدالی بشوند، دمکرات بشوند، اتفاق و ترقی بشوند و همه با هم ضدیت کنند تا ایران را به باد بدهند. یا خیر در بربادی ایران اتفاق کنند. باز روده درازی کرده از خودم اجتهادی کردم.

عین السـلطنه مـدعی شـد غم و غصه اش از اول ایران بود «که دارد می رود». او نوشت اگر در انگلیس یـا فرانسه یـا صـد سـال دیگر در ایران متولـد شـده بود «مسـلک دمکرات» را انتخاب می کرد، زیرا از حال رنجبران خود مسـبوق شده و حتی به خاطر آنها پول ها خرج کرده است، امیدوار بوده که توسط آنها سرکردگان را از میدان به در کند: «بعد از مدتها تجربه و سرگردانی دیـدم ممکن نشـد. عموم خرنـد، سـاده انـد. احمق، چشـمشان به دست آن، خصوص گوشـشان به فرمـان آنهـا». این مردم اگر بگویند «بمیرید می میرند، زنده شوید زنده می شوند». از طرفی «اگر مخالفتی باطناً دارند جرأت آشکار کردن و

اظهار نمودن ندارند. همین طور هر آبادی را یک نفر اسیر و خر خودش کرده. آن وقت این خرها را چند نفر افسار کرده دنبال خود انداخته اند. کلاه خودم را قاضی کرده گفتم قاضی جان با چند نفر بهتر می شود راه رفت یا با پنج هزار نفر. چند نفر را بهتر می شود به دام آورد، تطمیع کرد یا پنج هزار نفر را...(۱)»

بحران به اوج خود رسیده بود، به همین دلیل تصمیم گرفته شد با نایب السلطنه گفتگو صورت گیرد شاید چاره ای پیدا شود. اوایل شوال ۱۳۲۹ چند نفر از وکلا- بالأخص از حزب دمکرات در چال هرز با ناصرالملک گفتگو کردند. پس از اندکی گفتگو، نایب السلطنه دکمه های پیراهن خود را باز کرد و فریاد کشید: «چرا مرا نمی کشید، من خودم را خواهم کشت». حضار تصور کردند نایب السلطنه می خواهد خودش را بکشد، پس او را گرفتند تا مانع این کار شوند. مدتی بعد ناصرالملک چند تن از وکلا را در کاخ گلستان طلبید و نمایندگان از مقاله ای که در روزنامه نیمه رسمی روسکی اسلوو علیه آنها درج شده و مدعی بودند ناصرالملک آن را پخش کرده بود، شکایت کردند. ناصرالملک گفت آن دروغ ها را دمکرات ها به او نسبت داده اند. سلیمان میرزا لیدر فراکسیون پارلمانی دمکرات ها در مجلس اظهارنظر ناصرالملک را رد کرد. در این مجلس هم بار دیگر نایب السلطنه با دست بر سینه خود کوبید و گفت شما که می خواهید مرا بکشید، پس چرا این کار را نمی کنید؟ آن گاه استعفانامه خود را نوشت و در آن قید کرد علت استعفا، تنفر دمکرات ها از اوست. پس از حاضرین خواست او را ضمانت کنند تا کسی متعرضش نشود تا از ایران خارج گردد. حاضرین استنکاف کردند، نایب السلطنه کالسکه چی خود را خواست، بار دیگر حضار از رفتن او جلوگیری کردند(۲).

کار بحران سیاسی و اقتصادی به آنجا انجامید که گفته می شد مشروطیت برای ایران خیلی زود بود. تازه بعد از اینکه «به ضرب و زور، مردم را مشروطه کردند، این حکایت مسلک ابداً موقع نداشت و از آن یکی زودتر بود(۳)». به همین دلیل بود که مشیر حضور، نماینده مجلس و عضو حزب اتفاق و ترقی مقاله ای در روزنامه

۱- همان، ج ۵، صص ۱۹-۱۷.

۲- اختناق ایران، صص ۲۷۶-۲۷۵.

۳- روزنامه خاطرات عین السلطنه، ج ۵، ص ۳۲۹۰.

استقلال نوشت و نسبت به استقرار آرامش ابراز ناامیدی کرد. او سال گذشته پس از ورود به تهران چون مرامنامه حزب اتفاق و ترقی را موافق دیدگاه های خود دیده بود آن را قبول نمود. تجربیات یک ساله اخیر و پیش آمدهای ناگوار باعث شد که وی از آن حزب روی گردان شود. مشیرحضور وجود احزاب سیاسی را برای ایران مضر دانست و در عوض اعتقاد داشت عموم آزادی خواهان باید تحت لوای مشروطیت متفق شوند؛ یک مرتبه ریشه استبداد و ارتجاع را قلع و قمع نمایند و شالوده «حکومت ملی» را براساس محکمی استوار نمایند؛ از تجربه کردن آنچه تجربه شده است صرف نظر کنند و به «اصلاحات اساسی» که در اجرای آنها بین احزاب اختلافی نیست بپردازند: «پس از آنکه یک حکومت قوی مشروطه با یک قشون صحیح و منظمی تشکیل دادند در سر مسلک وزراء و مأمورین صحبت نمایند».

مشیرحضور معتقد بود مشروطه خواهان به دنبال موفقیت در وصول مالیات، آن گاه بر سر مستقیم یا غیرمستقیم بودن آن اختلاف نظر پیدا کنند. وقتی رنجبران از غارت و چپاول یغماگران خلاصی داده شدند آنگاه بر سر مالکیت و تقسیم اراضی نزاع نمایند. هنگامی که برای کارگران به اندازه ای که از گرسنگی نمیرند کار پیدا کردند، آنگاه در هشت و یا ده ساعت بودن کار روزانه آنها بحث نمایند. و بالاخره پس از آنکه «مملکت بدبخت» از این «ورطه هولناک و خطرناک» با «همت غیورانه» نجات پیدا کرد، فرقه های مختلف تشکیل دهند. نظر به این ملاحظات و پاره ای ملاحظات دیگر که مشیرحضور قول داد در موقع مناسب بیان کند، به مردم که او را منسوب به فرقه اتفاق و ترقی می دانستند، اطلاع داد از این به بعد او را به هیچ حزبی منسوب ندانند و تنها یکی از وکلای بی طرف و مستقل مجلس بشناسند(۱).

عین السلطنه معتقد بود، مسئله فرقه های سیاسی «هم از دسیسه های انگلیس بود و خوب نتیجه حاصل کرد». در همان روزها وزراء عریضه ای به ناصرالملک نوشتند که اگر مجلس با آراء و نظریات آنها موافق نیست، استعفا می دهند. نایب السلطنه نامه مفصلی به مجلس نوشت، مفادش این بود که از روز اول آنها را نصیحت کرده است ولی گوش نداده اند، «پلتیک خارجه را منظور نداشتید، پلتیک داخله منوط به رعایت

۱- استقلال ایران، سال دوم، ش ۵۵، مورخ هفدهم شعبان ۱۳۲۹ ق. «عرض و اخطار به عموم هموطنان».

پلتیک خارجه است». او نظر وزرا را تأیید کرد و باز هم نمایندگان را نصیحت نمود تا وقتی فرصت دارند، دیدگاههای مجلس را با نظرات وزراء هماهنگ نمایند «والا نمی توانم شاهد این حال ناگوار باشم(۱)».

اقدام دیگری هم روی داد که نافی مشروطه و تفکیک قوا بود و البته آن را نیز دولت وقت برای دفع دمکرات ها که عدلیه را در اختیار داشتند انجام داد. روز شنبه ۲۶ جمادی الثانی ۱۳۲۹ طبق حکم وزارت عدلیه آصف الممالک رئیس اداره مدعی العمومی و رئیس تفتیش وزارت عدلیه، صبح زود به عدلیه آمد و دفاتر محاکم را مهر نمود و به رؤسای عدلیه اخطار داد باید برای امتحان دادن آماده شوند. میرعماد نقیب زاده به محض اطلاع از این امر، به اتاق مدعی العموم رفت و لاک و مهر در را برداشت، اعضای محکمه استیناف هم به اداره مربوطه رفتند و لاک و مهر اتاق خود را برداشتند. آنها اظهار کردند وزیر حق ندارد قوه قضائیه را تعطیل کند، پس دستورهای مربوطه را اجرا نخواهند کرد. عده ای دیگر خواستند ابتدا حقوق آنها پرداخت شود، گروهی دیگر هم از دستورهای وزارت عدلیه اطاعت کردند.

تعطیل محاکم عدلیه که با مخالفت دمکرات ها مواجه شده بود، به علت فسادی بود که در آنجا رواج داشت. گفته می شد تعطیلی مزبور برای اصلاح عدلیه است، زیرا مردم از عملکرد آن اداره ناراضی بودند. از سوی دیگر گفته می شد محاکم طبق قانون تأسیس نشده اند و اعضای دوایر عدلیه از روی امتحان و اثبات لیاقت گزینش نشده اند، بنابراین در این شرایط هیچ محکمه ای رسمیت ندارد و وضعیت عدلیه در حکم تعطیل یا لااقل موقتی خواهد بود(۲).

ترور و وحشت عمومی در تهران

ترور و وحشت عمومی در تهران

اوضاع اجتماعی و سیاسی به کلی مغشوش بود، مشروطه و استبداد واژه هایی بودند برای پوشانیدن لباس سیاسی به اهداف شخصی. در حالی که مبرم ترین نیازهای کشور تأمین امنیت و تأمین حداقل معاش مردم بود، رقابت های احزاب

۱- روزنامه خاطرات عین السلطنه، ج ۵، ص ۳۴۹۱.

۲- مجلس، سال چهارم، ش۱۰۵، یکشنبه ۲۷ جمادی الثانی ۱۳۲۹، ۲۶ ژوئن ۱۹۱۱. «تعطیل اداره عدلیه و مخالفت دمکرات ها».

شکل و رنگ سیاسی گرفته بود. در حقیقت هر کسی ساز خود را می زد، اعتدالی ها و انجمن هایشان راه خود می رفتند، دمکرات ها سرگرم شعارهای داغ و انقلابی بودند، حزب اتفاق و ترقی هم شعارهای خودش را سر می داد. از مهم ترین اعضای حزب اتفاق و ترقی مورخ الدوله سپهر بود که تحصیلات خویش را در مقطع متوسطه در مدرسه آلیانس که توسط یهودی ها اداره می شد به اتمام رسانیده بود. سپهر از تندروان بود و به اتفاق خویشاوندش امیر سهام الدین غفاری ذکاء الدوله عضویت آن فرقه را بر عهده داشت(۱). اعضای کمیته مرکزی حزب دمکرات هم تقی زاده، وحید الملک، حاجی میرزاباقرآقای قفقازی، سلیمان میرزا اسکندری، سیدمحمدرضا مساوات، محمدامین رسول زاده، میرزا احمد عمارلویی و محمود محمود بودند(۲). حسین پرویز که بعدها کتابخانه تهران را بنیاد گذاشت و حیدرخان عمو اوغلی از اعضای حزب بودند، اینها همه از تندروان صفوف مشروطه به حساب می آمدند.

مهم ترین موضوع اختلاف دمکرات ها، همانا نیابت سلطنت ناصرالملک بود که در رأس مخالفینش نواب قرار داشت. در دوره مستوفی الممالک که اینان قدرت را به دست داشتند، روس ها به بهانه طغیان ایلات از شمال حمله آوردند و انگلیس ها جنوب را مورد تهدید قرار دادند، لیکن نوک تیز حملات دمکرات ها متوجه نایب السلطنه بود(۳). نواب چهره پشت پرده سیاست های حزب به شمار می رفت، همان طور که مورخ الدوله چهره مرموز و پشت پرده حزب اتفاق و ترقی بود. غیر از این دو حزب، و حزب اعتدالی، فراکسیونی به نام لیبرال در مجلس دوم مشاهده می شد. حاجی آقامحمد بروجردی، سید عبدالحسین بروجردی و در خارج مجلس آقا موسی فرزند آقا سید ریحان الله مجتهد بروجردی همراه با جلال الممالک و انتظام الحکماء و لواء الدوله و بیوک خان مهاجر و عده ای دیگر، اعضای حزب لیبرال را تشکیل می دادند. اینها حتی مرامنامه و نظامنامه ای برای تشکیل حزب و ایجاد فراکسیونی پارلمانی تدوین و تنظیم

۱- خاطرات سیاسی مورخ الدوله سپهر، ص ۲۴.

۲- فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت، ص ۳۲۴.

۳- دکتر نورالله دانشور علوی، تاریخ مشروطه ایران و جنبش وطن پرستان اصفهان و بختیاری، دانش، تهران، ۱۳۳۵، صص ۷۵-۷۶.

کرده بودند(۱). غیر از همه اینها «هیأت مؤتلفه»ای هم وجود داشت که لیدر آن میرزا مرتضی قلی خان نائینی بود(۲).

حاجی میرزا علی محمد دولت آبادی در زمره مؤسسین و لیدر حزب اعتدالی بود، از دیگر رهبران این حزب باید سید محمدصادق طباطبایی، قاسم صوراسرافیل، حاجی آقا شیرازی و بعداً سیدحسن مدرس را نام برد. اینها اکثراً از رجال میانه رو عصر مشروطه بودند(۳). در شوال ۱۳۲۸، درست اندکی پس از مرگ عضدالملک قاجار و انتصاب ناصرالملک به عنوان نایب السلطنه، جمعیت اتفاق و ترقی با اعتدالی ها مذاکره کردند و نهایتاً با یکدیگر ائتلاف نمودند. در ذی حجه آن سال از طرف حزب دمکرات هم تقاضای مشابهی انجام گرفت، آنها می خواستند به نام «کمیته نجات ملی» کلیه نیروها را تحت اقتدار خود درآورند. بعد از سه جلسه مذاکره، دو حزب اعتدالی و اتفاق و ترقی، ائتلاف با دمکرات ها را رد کردند.

در صفر ۱۳۲۹، وقتی فراکسیون های پارلمانی شکل گرفته و اقلیت و اکثریت پارلمانی تعیین گردیده بود، شب نامه ای با امضای «کمیته نجات و مجازات» منتشر شد. در آن شبنامه اشخاصی که متصدی امور بودند و عمدتاً از اعتدالی ها به شمار می رفتند، تهدید به اعدام شده بودند. عده ای معتقد بودند آن شبنامه به قلم رسول زاده نوشته شده است(۴)، نکته بسیار مهم این است که دمکرات ها در ایران نو، ضمن به تمسخر گرفتن کمیته مزبور، تأسیس آن را کار اعتدالی ها دانسته بودند و اعتدالی ها تشکیل کمیته را زیر سر دمکرات ها می دانستند. حقیقت این است که با توجه به شواهد و قرائنی که پیش و پس از این واقعه روی داد، تأسیس کمیته های ترور و جوخه های مرگ کار نیروی ثالثی بود که اعضای فرودست هر دو حزب را به بازی گرفته بود و چیزی جز تشنج آفرینی و اغتشاش در سر نمی پروراند.

به جز نیروهای غیرمتجانس و مسلحی که از قفقاز آمده بودند، عده ای دیگر هم وجود داشتند که انگیزه کافی برای ترور داشتند. اینها نه اعتدالی بودند و نه دمکرات،

۱- خاطرات عزالممالک اردلان، ص۵۹.

۲- وقایع ناصری و توضیح مرام، ص ۷۵.

۳- خاطرات سید علی محمد دولت آبادی، صص ۱۹-۱۸.

۴- پیشین، ص۱۰۷.

ضمن اینکه اینها در صفوف این دو حزب هم نفوذ داشتند. در اینجا باید به اجمال گفت که فی المثل اطراف حیدرخان را معدودی دمکرات گرفته بودند و لوایحی در اطراف انتشار می دادند. تأکید عمده لوایح بر دعوت مردم به گرفتن حقوق خود، تقسیم اراضی و مقاومت در برابر ملاکین بود. ناظران معتقد بودند هدف اصلی حیدرخان و یارانش هرج و مرج و تولید فتنه و فساد بود «والّا خودش می دانست که امروز وقت آن نرسیده که رعایا تقاضای تقسیم اراضی کنند و بتوانند با مخالفت مذهب و عادات عمومی از این کار نتیجه بگیرند(۱)».

عمده ترین مرکز تجمع دمکرات ها عدلیه بود، اینها افرادی بودند که هیچ کاری از دستشان برنمی آمد و صرفاً بر اساس تعلقات حزبی و پیوستگی به یک پارتی خاص به مقام و منصبی رسیده بودند. قرار شد اعضای عدلیه امتحان دهند و اشخاص نالایق را اخراج نمایند و البته مواجب آنها را هم بدهند.

همان طور که بالاتر آمد در ۲۶ جمادی الآخر ۱۳۲۹ بر حسب حکم هیأت وزراء دفاتر عدلیه بسته شد. روز بعد وکلای دمکرات تدابیری اندیشیدند، آنها متفقاً گفتند که استعفا داده اند و تقاضا کردند حقوق عقب افتاده ایشان پرداخت شود، به این امید که دولت پولی در بساط ندارد و دچار مشکلات خواهد شد و با این ترفند واژگون خواهد گردید.

مشارالسلطنه کفیل عدلیه با کمال میل شروع به نوشتن چک کرد؛ اما دمکرات ها استعفا نامه خود را ارائه ندادند. بالاخره هم کفیل عدلیه استعفا داد که «من با این دزدها چگونه کار بکنم. بیچاره مردمی که چندین سال گرفتار چنگال این اشرار بوده اند و هیچ چاره نداشتند(۲)».

با این وصف و با اینکه کفیل عدلیه استعفا داد، اما کار امتحان دادن ادامه یافت. بازی احزاب ادامه داشت تا اینکه در اواسط سال ۱۳۲۹ حزبی دیگر به نام «فرقه ترقی خواهان» اعلام موجودیت کرد. آنها می گفتند افراد مملکت در «ایرانیت» شریکند، به همین دلیل در نفع و ضرر هم باید مشترک باشند. اظهار می شد ایران

۱- پیشین، ص ۱۱۱.

۲- پیشین، ص۱۲۲.

باید به دست ایرانی آباد شود و برای این مقصد از هیچ گونه فداکاری مضایقه نخواهد شد. ترقی خواهان بر اجرای اصول اسلامی و مذهب رسمی تأکید می کردند و معتقد بودند قوانین دارالشورای ملی باید بر اساس اصول اسلامی نوشته شود. برای اجرای این منظور حکم الهی را فرمان لازم الاجرا قرار می دادند.

ترقی خواهان می گفتند قانون گذاران باید از نیازهای عمومی مردم اطلاع داشته باشند، عادات و اخلاق اهالی کشور را در نظر گیرند، قانون را از روی احتیاجات عمومی وضع نمایند تا حسن جریان پیدا کند و توده ها نسبت به قانون گذار نفرت پیدا نکنند. کلیاتی مثل بهره برداری از معادن طبیعی سرلوحه کار آنها قرار داشت، نسبت به رعایت و حفظ حقوق «ملل متنوعه» یعنی مذاهب گوناگون تأکید می کردند. از جمله اهداف آنها شایسته سالاری بود که به آن «امتیاز فضلی» می گفتند، مرامنامه را جزء آرزو قلمداد نمی کردند بلکه حاجت عمومی و حالت فعلی کشور را در قانون گذاری مدنظر قرار می دادند. آنها هم طبق «مد زمانه» حفظ «جان رنجبر» را مطرح می کردند که باید از «شرّ اشرار» محفوظ ماند و این که برای ملت ایران باید «دستور اساسی» نوشت. آنها با لوایحی مثل مالیات نمک که مورد حمایت دمکرات ها بود مخالفت می ورزیدند، و آن را نسبت به اوضاع کشور «بی ربط» می دانستند: «مالیات مستقیم یا غیرمستقیم امروز صحبت کردن از آن به درد ما نمی خورد(۱)».

نایب السلطنه خسته از منازعات بیهوده قهر کرد و از زیر بار مسئولیت شانه تهی نمود و هر چه اصرار می کردند برنمی گشت، شاه هم قرار بود به صاحبقرانیه برود. عدلیه که تحت حکومت دمکرات ها قرار داشت عملاً کاری انجام نمی داد، وزارت مالیه هم به دلیل عملکرد مورگان شوستر در تزلزل قرار داشت، دوره وکالت نمایندگان رو به اتمام بود و هیچ برنامه ای برای آینده طراحی نشده بود: «اطراف شلوغ، بی پولی زیاد، بی ترتیبی ادارات فراوان(۲)». اگر چه می گفتند عدلیه باید بی طرف باشد، اما حزب دمکرات همه کاره عدلیه بود. با این وصف حقیقتاً حرف حساب اعتدالی و دمکرات فهمیده نمی شد، حتی کسانی که در عدلیه و دیوان تمیز بودند

۱- خاطرات عین السلطنه، ج۵، صص ۳۴۱۶ –۳۴۱۵.

۲- همان، ص ۳۴۵۶.

نمی توانستند از نزاع لفظی آنها پی به ماهیت اعتقادشان ببرند. شگفت انگیزترین مطلب در آن مقطع از تاریخ ایران اتحاد احزابی بود که کوچکترین وجه مشترکی با یکدیگر نداشتند و اهدافشان کاملاً با یکدیگر تفاوت داشت:

ما را به واسطه نفهمی گرفتار مسالک متعدد کردند. سهل است این ارامنه هم ما را داخل مسلک داشناکسیون که استقلال ارامنه باشد نمودند و حالا می گویند دمکرات ها با آنها دست اتحاد داده، تقریباً مسلک آنها با هم موافقت دارد و روس ها با این ارامنه یک عداوت کلی دارند که دور نیست به جرم آنها ایرانیها هم گرفتار و دچار عاقبت سوئی شوند. این ارامنه داشناکسیون یک تسلطی، یک اقتداری به اهالی ایران پیدا کرده اند که حساب ندارد. اما از روزی که شنیده اند قشون روس می آید خوب در سوراخها پنهان شده اند. می نویسند مجاهدین ارامنه، آخر ارمنی مجاهد دین اسلام چطور می شود.

از دیگر قتل های سیاسی این زمان، ترور میرزا احمدخان علاءالدوله، حاکم پیشین تهران در دوره مظفرالدین شاه و برادر احتشام السلطنه مشروطه خواه میانه رو اتفاق افتاد، چوب زدن تجار توسط همین علاء الدوله یکی از عوامل ظاهری نهضت مشروطه شد. علاء الدوله در دوره مشروطه بی کار بود و در املاک خود وقت می گذرانید. اما بین او و مورگان شوستر که با شرکت های فراملیتی و گروه های سرمایه سالار یهودی در خارج و دمکرات ها در ایران مرتبط بود اختلافی بروز کرده بود. محور اختلاف این بود که شوستر عشر عایدی او را به عنوان مالیات می خواست، اما علاءالدوله میزان کمتری می پرداخت. روزی شوستر چند مأمور مالیه را به در خانه او فرستاد تا بدهی های گذشته اش را مطالبه نمایند. علاءالدوله مأمورین را کتک کاری کرد و از خانه خود اخراج نمود. خبر در شهر منعکس شد و دو بازتاب یافت: عده ای که با عملکرد شوستر مخالف بودند تهییج شدند و عده ای دیگر علاءالدوله را مورد نکوهش قرار دادند(۱). عمل علاءالدوله می توانست الگویی برای دیگران در برخورد علیه شوستر گردد، پس ترور او در دستور کار قرار گرفت. عملاً ـ هم ترور علاءالدوله بعد از اولتیماتوم روس ها انجام گرفت، به همین دلیل

۱- عبدالله مستوفی: شرح زندگانی من، ج۲، زوار، تهران، ۱۳۴۳، صص ۳۶۰-۳۵۹.

گفته می شد سبب قتل او پیوندش با روس ها بوده است و این که نوشته ای از او به دست آمده که طبق آن محمد علی میرزا را به ایران دعوت کرده بود. خانه علاءالدوله مرکز تجمع علیه دمکرات ها بود(۱)، در حالی که تهران به دلیل اولتیماتوم روسیه تعطیل بود دو تن به کمین علاءالدوله نشستند و به محض خروج از خانه، او را ترور کردند. حتی برای مرعوب کردن همراهان مقتول تیری هوایی هم شلیك نمودند. کسروی معتقد است این عمل کار پیرم خان بوده، اما «بطور قطع علاءالدوله به دست یار محمد کرمانشاهی و برادرش حسین خان که از اعضای برجسته و مورد اعتماد حزب دمکرات بود کشته شد(۲)». در همان روز مشیرالسلطنه صدر اعظم دوره محمد علیشاه در خیابان فرمانفرما (شاپور) مورد حمله مجاهدین دسته سیدکاظم نامی قرار گرفت. او اگر چه از حمله جان به در برد، اما اندکی بعد، بر آثار جراحات وارده درگذشت(۳). قتل علاءالدوله روز جمعه نهم ذی حجه ۱۳۲۹ در وسط خیابان لاله زار انجام گرفت و با توجه به اینکه قاتل روز روشن موفق به فرار شد، در گسترانیدن جوّ رعب و وحشت در پایتخت بسیار مؤثر واقع شد.

در همین ایام هجده تن از دسته دمکرات ها شب عید قربان به خانه محمد تقی بنکدار رفتند، او را از پهلوی همسرش بلند کردند و پنج گلوله به سوی وی شلیك نمودند. بنکدار زنده ماند، همان طور که آقا میرزا آقای اصفهانی هم، توسط همانها ترور شد، اما آسیب جدی ندید(۴). در چنین اوضاع و احوالی سلسله جنبانان حزب دمکرات متشکل از سلیمان میرزا، وحیدالملك، نواب، منتصرالسلطان، ناصرالاسلام گیلانی و یمین السلطان طرح ترور نایب السلطنه را در دستور کار قرار دادند. نکته قابل تأمل این که اعضای این گروه هم دمکرات و هم اعتدالی بودند. آنها چند نفر را برای انجام این توطئه تعیین کردند، مهاجمین از دیوار باغ نایب السلطنه در کوچه برلن بالا رفتند تا او را بکشند. درست در ایامی که عارف قزوینی که متمایل به دمکرات ها بود تصانیفی در انتقاد از ناصرالملك می سرود، سردسته تروریست ها یعنی کریم دواتگر کار خود را آغاز کرد. اما

۱- گزارش ایران، ص۲۸۵.

۲- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، کتاب هفتم، ص۱۴۶۴.

۳- پیشین، صص۱۴۶۵-۱۴۶۴

۴- خاطرات سیدعلی محمد دولت آبادی، ص ۱۵۴.

به محض ورود به بـاغ معلوم شـد پلیس از قبـل در باغ کمین کرده است، پس مهاجمین متواری شـدند(۱). کریم دواتگر عضو مشـهور کمیته مجازات بعـدی بود و از طرفی با وجود این که برخی از افراد بالا عضو لژ بیـداری ایران بودنـد و به ناصـرالملک ضمانت نامه کتبی در حمایت از وی داده بودند، معلوم نیست چرا به این عمل مبادرت ورزیدند؟

تروریست هـا عمـدتاً عناصـری بودنـد از طبقات پایین اجتماع، نمونه آنها، یارمحمـد کرمانشاهی بود. او در هنگامه مجلس اول همراه بـا برادرش از کرمانشـاه برای کمـک به مشـروطه خواهان عازم تهران بود که در قم خبر انحلال مجلس را شـنید، پس به تبریز رفت. یارمحمد خان «جوانی بی سواد و ساده لوح» بود(۲) که بعداً وارد حزب دمکرات شد، «به مرام و رهبران آن حزب ایمان پیدا کرد و کورکورانه بدون آن که از خود اراده داشـته باشد از دسـتورات کمیته [مرکزی] حزب اطاعت کرد و قطعنامه هایی که از طرف کمیته صادر و منتشـر می شد وحی منزل می دانست». بعد از اولتیماتوم روسیه، یار محمد خان هسته مقاومتی در شـهر کرمانشاه برای حزب به وجود آورد و با سالار الدوله که داعیه پادشاهی در سـر می پروراند و با سـیاست های روس و انگلیس در ایران مخالفت می نمود و پشـتگرم به حمایت هایی هم بود، اتحاد پیـدا کرد. سالار الدوله البته در مصاف با اردوی دولتی بالاخره شـکست یافت، اما در جریان حملات او بود که پیرم خان کشته شد. قضاوت دکتر ملک زاده در مورد دمکرات ها که خود به آنان متمایل بود و در دوره یالمارسن مستشار سوئدی این نیرو طبیب ژاندارمری بود، به این شرح است:

... با اینکه چنـدین سال حزب دمکرات بیش و کم دارای قدرت بود و اکثر مردمان با ایمان و پاک نهاد در آن حزب عضویت داشـتند و پیرامون امور مادی نمی گشـتند و از نعمت جسارت و فداکاری بهره مند بودند، چون اساس سیاست زمامدارانش در روی منفی بافی و جلب عوام قرار گرفته بود و از قبول مسـئولیت و اقـدام در کارهای مثبت گریزان بودنـد، خـدمتی به مملکت نکردند و آثار مهمی از خود به یادگار نگذاشتند(۳).

۱- تاریخ جنبش وطن پرستان اصفهان و بختیاری، صص ۷۸ ۷۷.

۲- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، کتاب هفتم، ص ۱۵۶۸.

۳- پیشین، ص۱۵۷۳.

تزلزل اوضاع و ایجاد جو رعب و وحشت کار را به جایی رسانید که روشنفکران ایران اعتقاد پیدا کردند تا حکومتی متمرکز و مقتدر روی کار نیاید و برای تأمین آرامش و امنیت در سراسر کشور تلاش کافی مبذول ندارد، آبادی و پیشرفت ایران به همین وضع حاضر خواهد ماند. گفته می شد نوشداروی هرج و مرج و طغیان و شورش ایلات، قبایل و عشایر، فقط و فقط تشکیل یک حکومت مقتدر در مرکز کشور می باشد تا بلافاصله برای سرکوبی متمردین قیام نماید و با قدرت هر چه تمامتر بر اوضاع مسلط گردد(۱). این نظریه پیش از همه از طرف خود دمکرات ها که باعث بی نظمی بودند، مطرح می گردید و البته حمایت خارجی را هم در پی داشت.

دمکرات ها هیچ گاه به چیزی کمتر از تشکیل یک دولت رضایت نمی دادند، در ماجرای اولتیماتوم هدف آنها این بود تا کابینه را تغییر دهند؛ اگرنه آمدن یا نیامدن قشون دولت روسیه «ابداً» برای آنها مهم نبود. این جماعت «صرفاً پایبند خیالات خودشان» بودند، می خواستند کابینه ای طبق میل خود تشکیل دهند تا انتخابات آینده را در دست گیرد و در مجلس اکثریتی فراهم سازد، و «تا این کار صورت نگیرد به هیچ وجه در باره اولتیماتوم و چاره جویی کار وارد نخواهد شد». حتی قرار شد مستوفی الممالک رئیس الوزرا شود و دولت را طبق میل دمکرات ها تشکیل دهد، اما حزب اتفاق و ترقی مخالفت کرد(۲). با مخالفت سردار اسعد و دیگر محافل تهران معلوم شد کابینه از آنِ آنها نخواهد بود.

نکته بسیار مهم این است که علی رغم اختلافات اعتدالی و دمکرات، آبشخور برخی از آنان یکی بود. مثلاً وقتی فشار روس ها بر شوستر افزایش یافت، از فرقه اجتماعیون - عامیون قفقاز نامه ای برای ناصرالملک ارسال شد که او را دعوت به مقابله با فشارهای خارجی می کرد. در همین نامه آمده بود که از قرار مسموع عده ای مهر آن فرقه را جعل کرده اند و ضمن ارسال نامه هایی سه هزار تومان از دولت ایران پول گرفته اند، اما فرقه خبردار شد و پول را عودت داد. اما ادامه نامه حکایت از روابط معاضد السلطنه عضو حزب اعتدال با این تشکیلات ظاهراً انقلابی داشت:

۱- سفرنامه ویلسون، ص ۱۷۰.

۲- خاطرات سید علی محمد دولت آبادی، صص ۲۵-۲۴.

بعد از این مستحضر باشند غیر از مهری که چندی قبل به حضور مبارک فرستاده شده و نمونه آن در خدمت آقای معاضد السلطنه می باشد باطل، اگر خواسته باشید تحقیقاً بدانید ممکن است از معاضد السلطنه گرفته ملاحظه فرمایید و غیر از آن مهر دیگری دیده شود باطل و از درجه اعتبار ساقط است و احتمال می دهیم که در همین اوقات از طرف فرقه مکتوبی به حضور مبارک نوشته شود، لابد مهر را ملاحظه فرموده اید و غیر از آن هر مهر دیگر پیدا شود صحیح نیست(۱).

طبق اسناد موجود شخص ناصرالملک با کمیته فرقه اجتماعیون- عامیون روابط نزدیکی داشت و کمک های مالی در اختیار آنان قرار می داد. این روابط بسیار محرمانه، غیر تهدید آمیز و خیلی دوستانه بوده است و نشان می دهد ناصرالملک از گذشته با این مجامع پیوند داشته است(۲). شگفت انگیز است چگونه فردی ظاهراً جبون، مدعی تفکیک قوا، غیرمسئول طبق قوانین مشروطه و معتقد به اقلیت و اکثریت پارلمانی با گروه های تروریست قفقاز مرتبط باشد، مگر اینکه همه رفتار او را ریاکارانه قلمداد کنیم.

پیش تر اشاره کردیم آشوب سیاسی در کشور ریشه در محافلی داشت که آسودگی ایران را مغایر با نیات خود می دانستند و وضع ایران را فقط در دو حال می پسندیدند: نخست هرج و مرج و دیگر استقرار دولتی دست نشانده. هرج و مرج هم به واقع ابزاری بود برای توجیه دولت موردنظر این گروه. اما این محفل هرج و مرج طلبی که احزاب را بازیچه دست خود قرار داده بود و از آنها به عنوان بازوی عملیاتی استفاده می کرد کجا بود؟ به نظر ما آن محفلی که فوق احزاب سیاسی قرار داشت و در حقیقت رهبران کلیه احزاب سیاسی در آن عضویت داشتند، جایی جز «لژ بیداری ایران» نبود، این لژ هم حمایت بی چون و چرای خود را از نایب السلطنه اعلام کرده بود و امروز معلوم می شود که در حقیقت رفتار ناصرالملک هم نمایشی عوام فریبانه بیش نبوده است:

آزادی.... برابری.... برادری....

ما که در ذیل امضاء کرده و اعضاء محترم لژ بیداری ایران می باشیم، به سمت فراماسیون و به مناسبت هواخواهی ترقی و آزادی به موجب این نوشته تعهد

۱- میرزا شیر علی زاده به ناصر الملک، مورخه ۴ شهر ذی قعده الحرام ۱۳۲۹، اسناد ناصرالملک، ش۴۳۵- ق.

۲- سلیمان عبدالله اوف به ناصرالملک، بی تا، اسناد ناصرالملک، ش۹ و۴۷۰۸ ق.

می کنیم که با قوه به برادر محترم خود ناصرالملک نایب السلطنه دولت مشروطه ایران در تمام مساعی که برای حفظ آزادی و استقلال مملکت ایران بخواهد بجا آورد تقویت و معاونت نماییم و در هر موقع که جان و شرف آن برادر در معرض آسیب باشد، معناً و صورتاً حافظ او باشیم(۱).

این تعهد نامه که به زبان فرانسه هم نوشته شده تاریخ ۱۳ مارس ۱۹۱۱، یعنی اوایل ربیع الاول ۱۳۲۹ را دارد و این تاریخ مصادف با ورود ناصرالملک به ایران و آغاز دوره نیابت سلطنت اوست. زیر آن نامه را کلیه صاحبان نفوذ اعم از رهبران احزاب و اشخاص مستقل امضا کرده اند که عده ای از آنها عبارتند از: ذکاء الملک فروغی، ابراهیم حکیم الملک، محمود محمود، مخبرالسلطنه هدایت، شیخ ابراهیم زنجانی، حسنعلی خان، حسینقلی خان نواب، ابوالحسن فروغی و عده ای دیگر از حزب دمکرات؛ و کاشف السلطنه، نصرالله تقوی، معززالملک، دبیرالملک، مرتضی قلی بختیاری، معاضد السلطنه پیرنیا، دکتر علی خان، سید محمد صادق طباطبایی و تعدادی دیگر از حزب اعتدالی و افرادی مثل ارباب کیخسرو شاهرخ، حسین کحال و قوام السلطنه از ظاهراً منفردها. به این فهرست باید نام مستعان الملک و عده ای دیگر از سران حزب اتفاق و ترقی را افزود(۲). ملاحظه می کنیم اختلافات برخی رهبران احزاب در دوره دوم مشروطه چندان هم جدی نبوده، اگرنه چگونه ممکن است سیدمحمد صادق طباطبایی با حسینقلی خان نواب از سال ۱۳۲۴ قمری همکاری داشته باشد و در لژی که مبنای آن اعتماد بی چون و چراست همدلی نماید اما این دو از نظر فکری صدوهشتاد درجه با هم تفاوت روش داشته باشند؟ آیا آن اختلافات برای بحران سازی بیشتر در جامعه به منظور رسیدن به منویات از قبل اندیشیده شده در راستای استقرار دولت دست نشانده نبود؟ توجه کنیم همه این رهبران بعدها به همگرایی رسیدند و مکنونات قلبی خود را علنی کردند، اما مهم تر از همه شخص ناصرالملک است که اعضای لژ او را «برادر» خوانده اند، و با کانون سیاستگذاری در صحنه آن روز ایران روابط تنگاتنگی داشته و به خوبی از منازعه احزاب و صوری بودن حرکات آنها آگاهی داشته است. بدیهی است این

۱- تعهدنامه لژ بیداری ایران، ۱۳ مارس ۱۹۱۱، اسناد ناصرالملک، ش: ۸۳ ق.

۲- همان سند، ش ۸۷ – ق.

قضاوت در مورد اعضای معمولی و عناصر صادق که قربانیان آتش افروزی های رهبران احزاب بودند مصداق ندارد.

شاید به همین دلیل بود که ناصر الملک نامه های تهدید آمیز زیادی از برخی انقلابیون دریافت می کرد که به دو نمونه آن اشاره می شود: در نامه ای از «کمیسیون ترور فرقه انقلابیون ایران» خطاب به «مؤسس پارتی اعتدالیون آقای ناصرالملک»؛ نایب السلطنه به مرگ تهدید شده بود. ثروت و مکنت ناصرالملک از عصاره خون کرورها ملت مظلوم در ایام ظلمت استبداد و از حکومت غیر قانونی بر کردستان ذکر شده بود. نوشته شد وقتی ایران در انقلاب بود، او «مثل یهودی[ها] در هتل های پاریس و وین نشسته مشغول عیش» بوده است، به نحوی که «گویا از حوزه ایرانیت و جنس بشریت» برکنار بوده است. اما وقتی «بینی آن فرعون» یعنی محمدعلیشاه به خاک مالیده شد، او با فراغت خاطر به ایران آمد و خواسته های روس و انگلیس را اجرا کرد. ناصرالملک متهم شده بود مرامنامه «فرقه اعتدالیون وطن فروش» را مدون کرده است، سردار منصور را که از روس ها روس تر است، منصب داده است، «سید[نصرالله تقوی] اخوی را که دعانویس و رمال بود به نیابت اول» گذارده و مجمع «فساد و نفاق به اسم (کلوپ) در خانه محمدولی [تنکابنی] ترتیب و تشکیل» داده است.

از همه مهم تر اینکه «بحران و هرج و مرج» در کشور بوجود آورده و «از تمام خیانات و جنایات بالاتر و بدتر افکار آقایان نجف [را] بر ضد ملت» برانگیخته است:

اینک ایرانیان ترا از جنس خود خارج دانسته و به موجب این ورقه حکم می دهند که از ایران بیرون رفته و بقیت عمر را در خاک آنهایی که واسطه نفوذ و تسلط آنها بوده و به جلب استیلاء آنها تلاش می کردی به سر برده و تا عمر داری از ورود به خاک ایران صرف نظر نمایی(۱).

در نامه ای دیگر که در سربرگ هتلی در پاریس نوشته شده، تهدید شده یا نایب السلطنه روی به ملت آورد و با اعمال وطن پرستانه نام خود را در ردیف قهرمانان و نجات دهندگان ملت ایران قرار دهد و نام خیری از خود باقی گذارد که در این صورت نویسندگان نامه هم از صمیم قلب با او همکاری می نمایند، «والّا

۱- کمیسیون ترور به ناصرالملک، بی تا، اسناد ناصرالملک، ش: ۴۱ - ۱۴۳۴۰- ق.

هر آینه نتیجه برعکس امید و انتظار ما بشود به حضرت اشرف پیش از وقت خبر می دهیم که جانت در معرض خطر می باشد، دیگر هیچ (چرچیل) نمی تواند ترا از دست حزب ما حفظ کند، ایرانیان حقیقی وطن پرست خون ریزی های سیاسی را یاد گرفته اند، دیگر تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل(۱)».

در جلد سوم این رساله خواهیم دید فعالیت محفلی که در طول این دفتر از آن سخن گفتیم در آستانه کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ شکل جدی تری به خود گرفت. دشمنان ظاهری دیروزین آشکارا با یکدیگر همکاری می کردند و در حقیقت پس از مدت مدیدی بحران سازی در آستانه بهره برداری از اقدامات و اندیشه های خود بودند، نیروها و عناصر چندگانه در اینجا به همگرایی رسیده بودند و تحولات شکل معنی داری به خود گرفته بود. در اینجا فقط باید گفت کمیته زرگنده در آستانه کودتای سید ضیاء مرکب بود از برخی دمکرات ها، اعتدالی ها و عناصری که ظاهراً پیش تر با یکدیگر اختلاف مشرب داشتند. اینها درصدد تشکیل دولتی بودند که با «مقاصد خصوصی» آنها همراه باشد. میرزاکریم خان رشتی در این کمیته نفوذ داشت، گیلان در دست برادران او بود و آنها هم به فتح الله خان اکبر بستگی داشتند. سیدمحمد صادق طباطبایی از لیدرهای قدیمی اعتدالی ها و سیدضیاءالدین طباطبایی عضو انجمن ژون پرسان هم جزو اعضای کمیته زرگنده بودند(۲).

هدف اصلی آن کمیته «جلوگیری از نفوذ بلشویک در ایران» و اضمحلال قوای میرزا کوچک جنگلی بود(۳). محل اصلی اقدامات این گروه قلهک، اقامتگاه ییلاقی کارکنان سفارت انگلیس بود. در «کمیته مخفی» که سیدضیاء تشکیل داده بود ارامنه هم دیده می شدند، میرزا کریم خان، اپیکیان ارمنی، سیدمحمد تدین و دکتر مهذب الدوله نفیسی مهم ترین اعضای این تشکیلات بودند(۴). این بار هم همان اتفاقاتی روی داد که پیش تر کمیته مشروطه خواهان در زرگنده طراحی می کردند، در هر دو حال، نتیجه به نفع بریتانیا بود. در دوره مشروطه با هرج و مرج و

۱- ناشناس به ناصرالملک، بی تا، اسناد ناصرالملک، ش۴۲۱۷- ۴۲۱۵ ق.

۲- حیات یحیی، ص ۱۶۴.

۳- همان، ص ۱۳۴.

۴- همان، صص ۱۵۱- ۱۵۰.

بحران سازی توانستند از آب گل آلود ماهی بگیرند و هنگامی که نیروهای سیاسی سرگرم دعوای استبداد و آزادی و بعدها اعتدالی و دمکرات بودند آنان به راحتی بدون اطلاع دولت ایران شرکت نفت انگلیس و ایران را برای غارت منابع نفتی کشور تشکیل دادند و در این دوره هم دولتی دست نشانده به وجود آوردند که در مدار منافع آنان بود. اما این بار، انگلیسی ها که دیگر منافع خود را تضمین شده می دیدند نه از مشروطه سخنی به میان آوردند و نه از آزادی کلامی گفتند. آنان به غارت نفت ایران می اندیشیدند ولاـغیر و دعوای مشروطه و استبداد فقط تا هنگامی به درد می خورد که به این منظور کمك می کرد.

بازگردیم به تحولات عصر مشروطه: در حالی که سایه های تیره بحرانهای بین المللی در همه جا مشهود بود و در شرایطی که دولتین روس و انگلیس فشارهای مضاعفی بر میهن ما روا می داشتند آرایش نیروهای سیاسی چگونه بود؟ به قول کسروی در این وضعیت می بایست مردان خردمندی که از سیاست بین الملل آگاه باشند، رشته امور را به دست می گرفتند و توده های مردم را به پشتیبانی خود برمی انگیختند و در برابر تهدیدهای خارجی یك دل و یك رو، می ایستادند. اگر در ایران استعداد و قوای دفاعی وجود داشت و می توانست تا مدت کوتاهی در برابر تهدیدات بیگانه مقاومت کند، روس و انگلیس کوتاه می آمدند و با وضعیت بیمناکی که اروپا داشت دشمنان ایران هرگز وارد نبرد در یک کشور آسیایی نمی شدند.

در این دوره بیشتر وزیران و کارمندان و نمایندگان مجلس از درباریان پیشین قاجاری بودند. این جماعت نسل اندر نسل به این توهم خو گرفته بودند که یا باید به روس آویخت و یا به انگلیس و چاره ای دیگر برای آتیه ایران وجود ندارد. کثیری از آنها با مفهومی به نام مصلحت عمومی و منافع ملی آشنا نبودند، به همین دلیل میزان داوری آنها ابقا یا عزل مقامات بود، تا وقتی منافع فردی تأمین می شد، جلب وفاداری آنها کار دشواری نبود و به هر حال وجود یا عدم وجود دولتی ملی در ایران برای آنها مساوی بود، مگر اینکه منافع فردی ایشان تأمین می شد. سودجویی و منفعت طلبی سیره غالب این رجال بود، همه به فکر پیشرفت آمال و آرزوهای خود بودند، مشروطه طلبان راستین در بین این گروه کاری نمی توانستند بکنند:

اما کسانی که از میان آزادیخواهان با ایشان بودند، اینان نیز بیشتر مردمان بی ارج

ترسویی بودنـد و جان های خود را بیش از ایران دوست می داشـتند. بلکه پاره ای در پی آرزوهای دیگر بودند و هر کدام غیر از پیشرفت دلخواه خود را نمی خواستند.

این گروه پشتگرم به حمایت «روزنامه نویسان و انجمن سازان و هیاهوکنان» بودند. اینان در «خودخواهی» ید طولایی داشتند و «هر یکی مشـروطه را خوان یغمایی پنداشـته در جسـتجوی رسیدن به آرزوی خود بودند». شگفت آن که هر گروهی ساز خود را می زد و «پیش آمد مشـروطه را از برای پیشرفت کار خود می پنداشت». همزمان به قول کسروی عده ای درصدد اجرای بی چون و چرای قوانین اروپایی بودند، قوانینی که در شرایط آن روز ایران غیرقابل اجرا بود.

عده ای با صلاحیت لازم بود تا با نوشتن کتاب ها و روزنامه ها مردم را از معنی مشروطه آگاه می کردند و راه و رسم زندگی نـوین را به توده هـا می آموختنـد و همه را به همـدلی تشویق می کردنـد و منـافع ملی را محور اتحـاد قرار می دادنـد. مردم در صحنه حضور داشـتند و آماده هرگونه اقـدام بودنـد، فقط رهبری صـحیحی لازم بود تا چنـد دسـتگی ها را در مسـیر منافع ملی هدایت کند. اما در این شرایط بود که در پایتخت اعتدالی و انقلابی شکل گرفت و آتش دو تیرگی شعله ورتر شد.

در این ایام مجاهـدین در تهران بودنـد، اگر انـدکی حمیت ملی وجود داشت می شـد از آنها سـپاهی عظیم مهیا کرد تا هم این عـده کـاری داشته باشـند و هم اینکه در موقع نیـاز در راه وطن مبـارزه کننـد. اما چون انـدیشه ای مبتنی بر مصالـح ملی وجود نـداشت و از طرفی روس و انگلیس خواهـان نابودی مجاهـدین بودنـد، کسـی در فکر آنها نبود. مجاهـدین زنـدگی به سامانی نداشـتند و بدون اینکه از سرنوشت خود آگاهی داشته باشند سرگردان می زیستند، دو دستگی اعتدالی و انقلابی آنها را هم به دنبال خود کشـید. ستارخان و دسته های مجاهدین که اینک لومپن خوانده می شدند برای احیای مشروطه بسیار تکاپو کردند، اما بعد از فتح تهران، «بار دیگر وزیران و بزرگان و دانشمندان و این گونه برجستگان» به میدان آمدند و رشته امور را به دست گرفتنـد. اینها فـداکاران را هم فـدای خودخواهی خود کردنـد و به هیچ وجه در برابر سـیاست بیگانه، نتوانسـتند کاری از پیش ببرند: «این داستان از یکسو نمونه ای است که با پاکدلی و جانفشانی هر کاری پیش رود، و با دغل بازی و نیرنگ کاری پیش نرود و از سوی دیگر دلیل است که توده انبوه ایران

شایستگی خود را از دست نداده و همه ناشایستی از آن سررشته داران بوده(۱)».

کشاکش اعتدالی و دمکرات در آستانه ورود ستارخان و باقرخان به تهران شدت گرفت، این کشاکش ها از نقاط تاریک تاریخ مشروطه ایران است. ستارخان از کشاکش اعتدال و انقلاب رنجیده بود، او می خواست جلو بحرانها را بگیرد «ولی این کشاکش که از سرچشمه دیگری آب می خورد نیرومندتر از آن بود که او بتواند از عهده جلوگیری برآید». این «سرچشمه نیرومند(۲)» چه کسی یا چه کانونی یا چه قدرتی می توانست باشد؟

بالاخره نمایندگان دولتین روس و انگلیس به این نتیجه رسیدند که باید جنگ افزار از مجاهدین بگیرند و آنها را پی کار خود فرستند. هم اعتدالی و هم انقلابی، آن هم در دوره کابینه مستوفی یک باره به خلع سلاح مجاهدین معتقد شدند. حکیم الملک و نواب از انقلابی ها و فرمانفرما از اعتدالی ها در کابینه مستوفی در این زمینه متفق الرأی بودند، «تو گفتی آن کشاکش و دسته بندی ها از بهر این بود که یک مشت مردان غیرتمند و دلیر را که به چشم بیگانگان خار بودند از دیدگاه مردم بیندازند و در میان ایشان تخم کینه و دشمنی بکارند و سپس انقلابی و اعتدالی دست به دست داده به کندن ریشه ایشان همداستان گردند».

نواب، خلع سلاح مجاهدین را برای آن می دانست که بیم آن می رفت دولت روس ایستادگی آنها را بهانه کند و سپاه خود را از قزوین به تهران آورد. پاکلوسکی وزیرمختار روس به نواب اطمینان داد «دولت امپراتوری روس هیچ گاه نخواسته و نمی خواهد بهانه برای آوردن سپاه به تهران پیدا کند...(۳)». هدف سردار اسعد، مستوفی رئیس الوزرا، فرمانفرما و یپرم خان همه یکی بود، خارج ساختن ستارخان و گروه او از میدان مبارزه سیاسی. این طرح که «بی گمان همسایگان نیز آن را خواستار بودند(۴)» به فاجعه پارک اتابک منتهی شد.

هدایت که در هنگامه تبریز به اروپا گریخته و گوشه عافیت گزیده بود، اینک

۱- تاریخ هجده ساله آذربایجان، صص ۱۲۹ - ۱۲۶.

۲- پیشین، ص ۱۳۰.

۳- پیشین، ص۱۳۴.

۴- پیشین، ص۱۳۶.

ستارخان را مانعی برای اعمال خود می دانست و به جای در پیش گرفتن راه و روش سیاسی، ستیز و جنگ را ترجیح می داد.

وقتی بحث خلع سلاح مجاهدین مطرح شد از دسته معزالسلطان عده ای نزد ستارخان آمدند اما یاران ستارخان گفتند اسلحه را در جنگ از دشمنان گرفته اند و آن را از دست نخواهند داد. اما ستارخان خطاب به یارانش گفته بود: اولاً «کاری نکنید که کاسه را بر سر ما شکنند» و ثانیاً این که دولت برانگیخته «خودمان» است و نباید با آن نافرمانی کرد و ثالثاً میان شهری مثل تهران چگونه می توان جنگید؟ با اطلاع از این موضع طرفداران معزالسلطان نزد سردار ملی رفتند، شبهه اینجاست که چرا دسته معزالسلطان داوری به ستارخان برده اند؟ آیا این تحریک خود معزالسلطان نبود؟ چرا یپرم خان و بختیاری ها به رهبری سردار اسعد و حیدرخان عمواوغلی خلع سلاح نشدند و کار فقط بر ستارخان سخت گرفته می شد؟

به هر حال روز نبرد در پارک اتابک، معزالسلطان و ضرغام السلطنه گریختند، معزالسلطان در شمیران به باغ سفارت عثمانی رفت در حالی که دسته خود را به ایستادگی تحریک می کرد. ستارخان کوشید مجاهدین را آرام گرداند و هرگز فکر نمی کرد بخاطر سیصد تفنگ، آدمکشی راه افتد. بالاخره به پیشنهاد او نام های مجاهدین نوشته و قرار شد تفنگ ها یکی یکی جمع آوری و در اتاقی گردآوری شوند، اسماعیل یکانی مسئول این کار بود. به ناگاه دو تن جمیل بیگ و جمال بیگ نام از سفارت عثمانی به پارک آمدند و مجاهدین را تحریک کردند تا اسلحه خود را تحویل ندهند، «دانسته نیست اینان را که به اینجا فرستاد و خود چه می خواستند. اگر بگوییم معزالسلطان ایشان را فرستاد باید یقین کنیم معزالسلطان با دشمنان ستارخان همدست و به خون او تشنه بوده». این تحریک باعث شکاف در اردوی مجاهدین شد، ستارخان از این قضیه برآشفت و در حالی که بیمار بود روانه اتاقش گردید. مهلت چهل و هشت ساعته تسلیم یاران او خاتمه یافته بود و نخستین تیر را میرزاغفارخان زنوزی از دسته حیدرخان شلیک کرد و دربان را از پای انداخت. معلوم شد هدف خونریزی است و نمی خواهند کار به مسالمت انجام پذیرد. در حالی که ستارخان با حال بیماری تلاش می کرد از جنگ جلو گیرد، مهاجمین وارد پارک شدند و با توپ و شصت تیر به اقامت کنندگان پارک حمله بردند و کشتار آغاز کردند. این پیش آمد ثمره کشاکش

اعتدالی و انقلابی بود، پس از اینکه دو حزب آتش کینه را شعله ور ساختند ستارخان و طرفدارانش را قربانی کردند «دستهایی در میان بود که نگذارند کار به آرامش پایان پذیرد و کسانی سخت می کوشیدند بر ستارخان و همدستان او گزندی برسانند(۱)». این تحولات نقطه عطف بحرانی بود که مقدر شد آن قدر تعمیق پیدا کند تا سپاه روس را به کشور بکشاند و تیر خلاص را بر پیشانی مشروطه ایران شلیک نماید.

فصل نهم/ واپسین روزهای عمر مشروطه دوم

اولتیماتوم روسیه و سقوط مشروطه دوم

۱- پیشین، صص ۱۴۵- ۱۳۷.

ص:۳۵۷

فصل نهم

واپسین روزهای عمر مشروطه دوم

اولتیماتوم روسیه و سقوط مشروطه دوم

یکی از مهمترین وقایع دوره مشروطیت ایران، اولتیماتوم روسیه بود که به دنبال تحریکات اقلیت دمکرات مجلس روی داد. در این دسیسه تاریخی دمکراتها همراه با شرکتهای فراملیتی و نیز متحدان داخلی آنها نقش بسیار تعیین کننده ای عهده دار بودند. تحرکات وسوسه انگیز دمکراتها با همراهی و همسویی جناحی از محافل سیاسی انگلستان شکل گرفت که برای بسترسازی فضا به منظور سرمایه گذاریهای شرکت های فراملیتی تلاش می کردند و به هیچ وجه نه در اندیشه دمکراسی بودند و نه مشروطیت و تنها چیزی که در مخیله آنان می گنجید، صیانت از منافع امپراتوری بریتانیا در هندوستان بود. در بین اینان چهره هایی مثل اسمارت، چرچیل، نورمن و استوکس در سفارت بریتانیا در تهران دیده می شدند که بعدها همگام با همان گروه سرمایه سالار در شکل گیری کودتای رضاخان مؤثر بودند. آنها بزرگترین ضربه خود را به منافع ملی ایران در جریان اولتیماتوم روس وارد کردند و از آن به بعد تا استقرار حکومت پهلوی نقش تعیین کننده ای در بحران سازی های بعدی بر عهده داشتند.

در واپسین روزهای عمر مجلس دوم، کابینه صمصام السلطنه بختیاری به مجلس معرفی شد. وثوق الدو له وزیر امور خارجه، معاضد السلطنه وزیر پست و تلگراف، مشیرالدوله وزیر علوم، حاج محتشم السلطنه وزیر عدلیه، ذکاء الملک وزیر مالیه و سردار

محتشم وزیر جنگ این کابینه بودند. سلیمان میرزا اسکندری ضمن حمایت از شخص رئیس الوزرا اعلام کرد، انتظار بود کابینه منسوب به هیچ فرقه و حزبی نباشد و مجلس بالاتفاق به آن رأی دهد و کلیه اعضای کابینه طرف اعتماد مجلس باشند: «متأسفانه به این آرزو بنده و رفقایم نایل نشدیم؛ یعنی می بینیم در این کابینه که الآن جلسه ما نشسته اند، شخصی معرفی می شود که کابینه پیش هم بوده است و به هیچ وجه پیش ما طرف اعتماد نیست، بنابر این نمی توان گفت که تمام افراد کابینه و اشخاص افراد کابینه و اشخاص وزرا یک یک طرف اعتماد مجلس هستند». این شخص البته وثوق الدوله بود که مورد بغض و کینه و عداوت دمکرات ها قرار داشت. وثوق الدو له معتقد به برقراری نوعی توازن در صحنه سیاسی ایران بین روس و انگلیس بود. وی بهره برداری از تعارضات موجود در اروپا را بهترین راه استقرار امنیت در ایران می دانست و درست یا نادرست بر این باور بود که این رقابت ها می تواند استقلال نیم بند کشور را تضمین کند. اما گروه مخالف وی که همان گروه تندرو دمکرات ها بودند و عده ای از ایشان با گروه سرمایه سالاران بریتانیا مرتبط بودند، این دیدگاه را برنمی تابیدند و در راستای طرد و حذف روسیه از صحنه سیاست ایران تلاش می کردند. این گروه با سیاست رسمی دولت بریتانیا نیز ضدیت و با سرمایه سالارانی که در این دفتر بارها از آنان نام برده شده است، سنخیت و همسویی داشتند.

در برابر موضع گیری سلیمان میرزا که آشوبگری شناخته شده بود و تقاضا می کرد رأی اعتماد به وزرا با ورقه صورت گیرد، افتخار الواعظین عضو حزب اعتدالی قطعنامه ای قرائت کرد که حدود دو هفته پیش، یعنی شب ۲۱ ذی قعده به تصویب رسیده بود. قطعنامه به این مسئله اشاره داشت که فرقه اعتدالی، به هیچ وجه طرفدار تشکیل یک کابینه تماماً اعتدالی نیست و نیز این حزب نمی خواهد اعضای خود را در هیچ کابینه ای داخل نماید، بلکه از کابینه ای حمایت می کند که با مسئولیت و شراکت عمومی تشکیل شده باشد: «ماده اول: وکلای فرقه اجتماعیون [اعتدالی] طرفدار تشکیل کابینه ای خواهند بود که تنها منسوب به این فرقه نبوده، بلکه تمام احزاب در مسئولیت تکمیل آن شریک باشند. ماده دوم: این فرقه عدم امکان موافقت خود را در تشکیل یک حکومت اجتماعی اعتدالی در مجلس شورای ملی اعلام می کند».

نظر اعتدالی ها این بود که فقط به رئیس الوزرا رأی اعتماد دهند و انتظار

داشتند وزرا به تشخیص او که حقی طبیعی است، انتخاب گردند؛ اما اصل بی طرفی در سیاست های داخلی کشور باید در نظر گرفته شود. در پایان اعلام شد هر کابینه ای که صمصام السلطنه معرفی کند، مورد حمایت آنها قرار خواهد گرفت.

بعد از این سخنان صمصام السلطنه گفت: «خدمت نمایندگان محترم عرض می کنم که آقایان دمکرات از ابتدا تا به انتها خراب کردند این مملکت را، اولاً مثل نایب السلطنه را کاری کردند که الساعه استعفا داده اند». مؤتمن الملک رئیس مجلس او را از ادامه سخنان باز داشت، اما حاج امام جمعه خویی خواست تا رئیس الوزرا به سخنان خود ادامه دهد. رئیس مجلس به امام جمعه اخطار کرد سر جایش بنشیند. وقتی امام جمعه گفت رئیس مجلس هر چه می خواهد می کند و به همین اخطارها و ترتیبات مملکت را خراب کرده اند، باز هم مؤتمن الملک قاطعانه از او خواست سر جایش بنشیند و اغتشاش نکند.

متین السلطنه اعلام کرد او و دوستانش به کلیه کابینه ها رأی اعتماد داده اند؛ پس از کابینه صمصام السلطنه هم حمایت می کنند. او ضمن تعریض به سخنان سلیمان میرزا گفت مراعات قانون خیلی خوب است، اما حفظ اساس مملکت مقدم بر قانون است. تازه رعایت قانون هم بر اساس حکم قانونی باید انجام گیرد و ضوابط خاص خود را دارد، پس هیأت دولت لایحه قانونی نیست که بخواهند آن را تجزیه کنند و برای افراد آن جداگانه رأی بگیرند. در پایان خاطر نشان شد اعتدالی ها متمایل هستند که به کابینه رأی اعتماد بدهند. بالاخره از شصت تن نمایندگان حاضر، چهل و یک تن رأی مثبت، هجده تن رأی منفی و یک تن رأی ممتنع داد(۱).

بحران سازی شوستر

بحران سازی شوستر

بدون تردید مورگان شوستر- که برای اصلاح مالیه آمده بود اما عملاً خود را درگیر مسائل داخلی ایران کرد- نقش بسیار مهمی در بحران های مشروطه دوم داشت. چند روز پس از ورود شوستر به ایران، وی با «مجلس و جماعتی که وکیل و محل امیدواری و خیالات بیشتر اهالی ایران» بودند، ملاقات کرد. پس از آن فوراً با یک محفل به قول

۱- صورت مذاکرات مجلس، دوره دوم، جلسه فوق العاده چهارشنبه هفتم ذی حجه ۱۳۲۹ ق.

خودش «مخفی» ارتباط برقرار نمود که آن محفل شوستر را در برابر کسانی که «از روی حسد و رشک» حرکات او را زیرنظر داشتند، محافظت می کرد. در تهران شهرت داشت دسته هایی از اعضای انجمن های سری زنان، «مخفی و گمنام و در تحت اوامر مرکز معینی که زمام نظم ایشان را در دست داشت»، می باشند. شوستر مدعی شد حتی بعدها نتوانست بفهمد رهبران آن فرقه و اعضایش چه کسانی بودند، اما «هزارها از جنس آن زنان ضعیف، در پیشرفت کارها»ی او «مساعدت» می کردند. این زنان چه کسانی بودند؟ معلوم است که هم به دلیل شرایط فرهنگی و اجتماعی و هم به دلایل دیگر این زنان نمی توانستند تماماً مسلمان باشند، پس محتمل است این زنان از اقلیت های مذهبی بوده اند.

روزی زنی، همسر شوستر را به مهمانی دعوت کرد. به او اطلاع دادند همسرش نباید به خانه فردی که او را میهمان کرده بود برود، زیرا شوهر زنی که او را دعوت کرده، دشمن مشروطه است و رفتن همسر شوستر به میهمانی او باعث بدگمانی ایرانیان در حق او خواهد شد. شوستر شگفت زده شد، زیرا خودش هم از شرح ماوقع اطلاع نداشت. خبر را یکی از منشیان ایرانی دفتر خزانه داده بود، او هم از مادرش که در انجمن سری زنان عضویت داشت مطلب را شنیده بود و دستور داشت آن را به شوستر ابلاغ کند. در موردی دیگر شوستر از یکی از انجمن های زنان خواست تا جلوی شورش زنان علیه خزانه داری را بگیرد و این کار انجام گرفت: «در طهران معروف بود که هر وقت زن ها، برخلاف کابینه یا دولت، بلوا و شورش می کنند، حالت کابینه و دولت بسیار خطرناک و سخت خواهد شد(۱)».

در موقعی دیگر از طریق یکی از همسران شعاع السلطنه، به برادرش که معاون شوستر و «شخص وطن پرست تربیت یافته و عالمی بود»، اطلاع داده شد که وصیت نامه کامل شوهر، یعنی شعاع السلطنه، که متضمن کلیه طلبکاری ها و بدهکاری های اوست، در اختیار همسر می باشد و طبق آن املاک او برخلاف ادعاهای روس ها در گرو بانک استقراضی نیست. شوستر بر اساس همین سند علیه دعاوی روسیه به پا خاست. دیگر این که وقتی خبر رسید وکلا اولتیماتوم روسیه را پذیرفته اند و اهالی پایتخت دچار تفرقه شده اند، سیصد زن در چادرهای سیاه و روبند به حرکت

۱- اختناق ایران، ص۲۳۹.

درآمدند، «بسیاری از ایشان در زیر لباس یا آستین های خود، طپانچه ها پنهان داشتند». اینها یکسره به مجلس رفتند، در آن جا جمع شدند و از رئیس مجلس خواستند به آنها اجازه دهد وارد صحن مجلس شوند.

نمایندگان زنان با رئیس مجلس ملاقات کردند، آنها طپانچه های خود را به رئیس نشان دادند، نقاب ها را پاره کردند و به دور افکندند و گفتند اگر نمایندگان در «برقرار داشتن شرف ملت ایران تردید نمایند» خود، شوهران و فرزندان را خواهند کشت. مجلس دو هفته بعد با حمله روس ها از پا درآمد. در آن ساعات حزن انگیز و دهشتناک که خوف حبس و زجر و تبعید بر مردان راه یافته بود، زنان از انجام وظایف خود کوتاهی نکردند و از مردان عقب نماندند. روس ها که نتوانسته بودند مجلس را مرعوب نمایند، حکم به اشغال شمال کشور دادند(۱).

اولتیماتوم روسیه و مواضع مجلس

اولتیماتوم روسیه و مواضع مجلس

همان روزی که به کابینه صمصام السلطنه رأی اعتماد داده شد، اولتیماتوم روسیه به دولت ابلاغ گردید. تقاضا های روسیه که توسط وثوق الدوله وزیر امور خارجه در مجلس خوانده شد، عبارت بود از: عزل مورگان شوستر و مستر لکفر و کسانی که منصوب آنها هستند؛ منع استخدام کارشناس خارجی بدون اطلاع روس و انگلیس؛ و نهایتاً پرداخت هزینه لشکرکشی روسیه به ایران، زیرا دولت روسیه به دلیل اقدامات شوستر ناگزیر از لشکرکشی شده و ایران باید غرامت آن را بپردازد! وزیرمختار روسیه خاطرنشان کرد:

علاوه بر مطالب فوق دوستدار لزوماً اخطار می کند که دولت امپراطوری بیش از چهل و هشت ساعت برای اجرای تقاضای مزبور منتظر نخواهد بود و در ظرف این مدت عساکر روس در رشت توقف خواهند کرد، اگر تا انقضای این مدت جوابی نرسد یا جواب غیرمساعدی برسد عساکر مزبوره پیش خواهند آمد و البته این فقره باعث مزید مبلغی که دولت ایران باید به دولت روس بدهد خواهد شد.

اقدامات دولت برای انصراف روسیه از خواسته هایش یا چشم پوشی از بخشی از آنها

۱- پیشین، ص ۲۴۰

بی نتیجه مانـد. دولت انگلیس هم توصـیه کرد ایران هر چه سـریع تر اولتیماتوم را بپـذیرد و نگذارد تأخیری در این امر صورت گیرد. هیأت دولت اولتیمـاتوم را پـذیرفت، امـا تصویب نهایی آن را موکول به نظر مجلس کرد. در صـحن علنی مجلس شـیخ محمـد خیابـانی اعلاـم کرد چون ایران کشوری مسـتقل است، اولتیمـاتوم را نخواهـد پـذیرفت، زیرا پـذیرش آن به مفهوم نفی اسـتقلال و حـاکمیت ملی کشور است. حاج شـیخ الرئیس هم این اولتیماتوم و پـذیرش آن را منافی اسـتقلال ایران دانست و از هیأت دولت خواست در دیـدگاه خود، تجدیـدنظر کنـد. بر خلاف سـلیمان میرزا که بر عدم پذیرش اولتیماتوم تأکید می کرد، متین السـلطنه اسـتدلال کرد شایـد عزل شوستر که مورد پـذیرش دولت واقع شده منافی اسـتقلال مملکت نباشد، اما مواد بعدی قطعاً منافی استقلال و حاکمیت ملی است. او خاطرنشان کرد مواد اولتیماتوم قابل تجزیه است، یعنی برخی مواد آن را می توان پذیرفت زیرا به استقلال کشور برنمی خورد. منظور او هم عزل مورگان شوستر بود:

عقیده ام این است که اگر بتوان بعضـی از قسـمت های این پیشـنهاد دولت روس را که مستقیماً به استقلال دولت برنمی خورد پـذیرفت و در سایر مـوارد به طـور شـدت مقـاومت کرد، گمـان می کنم این رأی، رأی صـحیحی است که می توانـد در آتیه اسـباب نجـات و فلاح این مملکت بشود و بنـده یک پیشـنهادی به همین مضـمون کرده ام اگر آقایان نماینـدگان غور کننـد و صلاح آتیه مملکت را می دانند گمان می کنم قبول بفرمایند.

میرزایانس نماینـده ارامنه هم اولتیماتوم را تجزیه ناپـذیر دانست و گفت یا اولتیماتوم باید پذیرفته شود و یا اینکه مردود گردد. او خود مخـالف پـذیرش اولتیمـاتوم بود. در پایـان در مورد اولتیماتوم دو پیشـنهاد ارائه شـد: نخست از طرف حاج عزالممالک اردلاـن که «تکـالیف دولت روس را منـافی اسـتقلال مملکت» می دانست و از هیـأت دولت می خـواست آن را نپـذیرد و برای تغییر شـروط وارد مذاکره شود؛ و دوم از سوی متین السـلطنه که طبق پیشنهاد او دولت باید پیرامون اولتیماتوم مذاکره می کرد. خلاـصه این که اردلاـن همه مواد اولتیمـاتوم را رد می کرد، امـا متین السـلطنه برخی از مواد آن و مشـخصاً مواد دوم و سوم را مردود می شـمرد. پیشنهاد متین السلطنه رد شد و رأی نیاورد و پیشنهاد اردلان تصویب شد(۱). ماجرای اولتیماتوم از تحریکات شوستر آغاز گردید. او

۱- مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره دوم، جلسه فوق العاده مورخ جمعه نهم ذی حجه ۱۳۲۹ قمری.

برای دفع حملات محمدعلیشاه نیروی ژاندارمری تشکیل داد و در حوزه نفوذ روسیه شروع به اقداماتی نظیر وصول مالیات کرد.

وقتی به تحریک شوستر قزاق ها از پارک شعاع السلطنه که در این زمان با محمد علی میرزا در حمله به ایران همکاری می کرد و تحت حمایت روسیه بود، بیرون رانده شدند، روسها بهانه مناسبی برای تشدید عملیات علیه ایران به دست آوردند. نراتوف جانشین وزیر خارجه روسیه، با هیو اوبیرن، سفیر انگلیس در سن پترزبورگ گفتگو کرد. وی افق ایران را بسیار تاریک می دید و اعلام کرد اوضاع روز به روز بدتر می شود و تهدید کرد روسیه دیگر این وضع را تحمل نمی کند و نمی تواند به خاک ایران حمله نکند. او هشدار داد اگر امور تهران به دست تندروها افتد، هیچ نیرویی وجود نخواهد داشت تا با آن بتوان گفتگو کرد.

منظور از تندروان دمکرات ها بودند که به هیچ وجه سیاست روسیه را در برابر ایران بر نمی تابیدند. حزبی که به قول کسروی بیشتر رهبرانش از «میوه چینان» و «دغل بازان» بودند. افرادی که «با همه شور و خروشی که می نمودند آن نبودند که در سختی تفنگ به دست گرفته پا به راه جانبازی گذارند و یا ایستادگی و کاردانی شایسته از خود نشان دهند»، اما همیشه عوام فریبی می کردند و بر بحران دامن می زدند. نراتوف عملکرد شوستر را مغایر منافع روسیه می دید و می گفت باید به این وضع خاتمه داده شود. در همین حال در تهران هم بین هیأت دولت و شوستر کدورت بروز کرد. ابراهیم حکیمی وزیر مالیه و حسن وثوق وزیر امور خارجه چند روزی در اعتراض به عملکرد شوستر کناره گیری کردند. ناصرالملک و کابینه خواستار محدودیت اختیارات شوستر بودند، اما چون دمکرات ها از وی جانبداری می نمودند، کاری از پیش نمی بردند. ناصر الملک ظاهراً از دمکرات ها نسبت به جان خود بیمناک بود و با آنان به سردی رفتار می کرد. همسویی حکیمی با وثوق الدوله در این مقطع بسیار عجیب است، زیرا حزبی که وی به آن تعلق داشت خود عامل اصلی بحران و حامی اصلی شوستر بود.

کسروی، شوستر را عنصری پاک می دانست که پیشرفت ایران را می طلبید، اما از ایران بی اطلاع بود و «این بسیار ناسزا بود که یک تن آمریکایی که در کشور خود همیشه آزاد و گردن فراز زیسته و هرگز با زورگویی از یک دشمن توانایی روبه رو

نشده و روزگار به او درس شکیبایی و بردباری نیاموخته در چنان زمانی در ایران دارای اختیار بس فزونی باشد و در هر کاری دست پیدا کند. این از خامی ایرانیان بود که همین که او را دیدند به گردش درآمدند و در همه کارها به او اختیار دادند. آن بیماردلان که در میان خود برتری هیچ کس را برنمی تافتند و ما دیدیم با مجاهدان جانباز چه رفتار نامردانه ای نمودند، همین که به یک تن اروپایی یا آمریکایی می رسیدند در برابر او فروتنی می نمودند و به یک باره خود را می باختند. با مستر شوستر نیز این رفتار را کردند، بویژه دسته دیموکرات که به او سپرده بودند(۱)».

شوستر برای کارهای مالیه به ایران آمده بود، امّا؛

گناه آن نادانان بود که گرد وی را گرفتند و سبک مغزانه یک بیگانه را در کار سیاست پیش انداختند. یک مشت بی مایه بهتر از این چه توانستندی کرد؟! گروهی که رشته کارهای یک توده را به دست گیرند، ایشان را بیش از همه پاکدلی و جانفشانی باید. اگر چنین باشند کمتر درمانند و گرنه هیچ کاری نتوانند. یکدسته دغلکارانی که در سیزده ماه نبرد تبریز و گیلان و اسپهان با محمدعلی میرزا در باغشاه، یا در نهانگاه ها یا در اروپا روز می گذاردند و همین که آزادیخواهان فیروزی جستند به یک بار خود را به میان انداختند و دغلکارانه هیاهو برانگیختند و در هر گامی که برمی داشتند جز سود خود را نمی جستند، چنین ناپاکدلان کی توانستندی کار درستی انجام دهند(۲)؟!

همزمان با اولتیماتوم، صمصام السلطنه استعفایش را تقدیم نایب السلطنه کرد. او اصرار داشت با همکاری عده ای از خوانین بختیاری دست به کودتا بزند، مجلس را منحل کند و یک کابینه با اختیارات تام از سران ایل بختیاری تشکیل دهد. هدف از این اقدام در مرحله نخست جلب رضایت روس ها و همکاری با دو قدرت بزرگ بود. بین بختیاری ها امیر مفخم و سردار جنگ قلباً طرفدار محمدعلی میرزا بودند، لیکن نمی خواستند به اختلاف درون ایل دامن زنند.

متعاقب این حوادث بود که دومین اولتیماتوم روسیه داده شد؛ که بر طبق آن

۱- تاریخ هجده ساله آذربایجان، ص ۲۲۹.

۲- پیشین، صص ۲۳۳-۲۳۲.

شوستر بایـد ظرف ۴۸ سـاعت خاک ایران را ترک می کرد؛ اسـتخدام خارجیان بـدون موافقت دولتین ممنوع می شـد و دولت ایران غرامت لشکرکشـی روس هـا را می پرداخت. مجلس بر خلاـف نظر کـابینه اولتیماتوم را رد کرد، دولت اسـتعفا داد لیکن نـایب السـلطنه مخـالفت نمـود. وزیرمختـار انگلیس، بـارکلی و خوانین بختیـاری از ورود سـردار اسـعد جلوگیری کردنـد، زیرا احتمال می دادند او با دمکرات ها ائتلاف کند. اما اول دسامبر ۱۹۱۱ سردار اسعد وارد ایران شد، لیکن برخلاف انتظار به جای اتحاد با دمکرات ها از خواسته های روسیه حمایت کرد.

سر ادوارد گری طی پیـامی خطـاب به سـفیرش سـر جورج بیوکانـان در سن پـترزبورگ، خواست بـا نراتوف معـاون وزیر امور خارجه روسـیه در خصوص تعیین نایب السـلطنه جدید برای ایران ملاقات کند. خاطر نشان شد با انتخاب سرداراسـعد به عنوان نـایب السـلطنه، مخـالفتی وجود نـدارد و به دلیـل حوادث جـاری در ایران بایـد نـایب السـلطنه جدیـدی مصـدر امور گردد. در حقیقت خوانین بختیاری که تا اندازه ای از اوضاع و احوال بین المللی اطلاع داشتند، بر این باور بودند که اوضاع ایران به گونه ای درآمـده است که اصـلاح امور آن جز با انقلاب و یک تحول اساسـی غیرممکن می باشـد. گفته می شد دیر یا زود سلسـله قاجار منقرض می گردد و چون در حال حاضر کسی وجود ندارد تا بر اریکه سلطنت تکیه زند، بیم آن می رود روس ها آتش هرج و مرج را دامن زنند و از ضعف سلاطین قاجار حداکثر استفاده را به عمل آورند(۱). این بود فلسفه حمایت انگلیسی ها از نیابت سـلطنت سـردار اسـعد؛ هدف این بود تا بساط قاجارها را در همان زمان برافکنند و برای این منظور روی سرمایه گذاری های دهها ساله خود روی برخی خوانین بختیاری حساب باز کرده بودند.

خوانین لرسـتان و اعراب خوزسـتان از تسلط بختیاری ها در تهران بیمناک بودند. آنها هم تصور می کردند این جماعت روزی سلسله قاجار را مضمحل می کنند و خود جانشین آنها می شوند.

شیـخ خزعـل و صولت الـدوله قشـقایی از نفوذ روزافزون خوانین بختیـاری نگران بودنـد و همیشه به نماینـدگان خود در تهران دستور می دادند مراقب اوضاع باشند تا مبادا

۱- سفرنامه ویلسن، ص ۸۱.

بختیاری ها سلطنت را تصاحب کنند(۱). انگلیسی ها که خود می دانستند سمت و سوی حوادث به کدام طرف است و مطلع بودند با وجود رقابت قبیله ای در ایران، بختیاری ها نخواهند توانست حکومتی متمرکز و با دوام تشکیل دهند، البته از زبان ایلات می گفتند که «دیر یا زود خداوند به این ملت کهن سال ترحم نموده و شخصیت لایق و توانایی را برای زمامداری این مملکت برمی انگیزد و اوضاع در آن موقع بر وفق مراد خواهد شد(۲)». انگلیس درصدد استقرار حکومتی بی ریشه در ایران بود که کاملاً وابسته و مطیع سیاست های دولت های آن باشد.

انگلیس دولت ایران را تشویق کرد تا اولتیماتوم روس ها را بپذیرد؛ به دو دلیل: نخست، جلوی اعتراض پارلمان انگلیس را در مورد نقض عهدنامه ۱۹۰۷ بگیرد و دوم، مانع حرکت بیشتر روس ها در خاک ایران شود. یعنی اینکه باز هم هدف حفظ منافع بریتانیا در هند بود و به هیچ وجه به استقلال ایران بهایی داده نمی شد. روز دوم ذی حجه ۱۳۲۹ وثوق الدوله وزیر امور خارجه ایران با لباس تمام رسمی به سفارت روسیه رفت و از طرف دولت ایران نسبت به بدرفتاری با فرستادگان وزیرمختار در خصوص املاک شعاع السلطنه عذرخواهی کرد. دولت ایران تصور می کرد روس ها تسکین یافته اند، اما در واقع روس ها به دنبال بهانه ای برای اشغال مناطق شمالی ایران بودند. سر ادوارد گری توسط وزیرمختار خود در تهران وعده داده بود حتی اگر روس ها وارد ایران شدند، با عذرخواهی مقامات ایران عقب خواهند نشست. بنابراین وقتی وثوق الدوله مواد اولتیماتوم اول را پذیرفته بود، پاکلوسکی وزیر مختار روسیه او را از مواد اولتیماتومی دیگر مطلع کرد. ملاقات بین وثوق الدوله و وزیرمختار روس که به پیشنهاد وزیرمختار انگلیس برگزار شده بود، عملاً بی نتیجه می نمود. علت اینکه انگلیسی ها خواستار مصالحه ایران با روسیه بودند آن بود که خودشان در بحران مراکش گرفتار آمده بودند. روس ها این را می دانستند و مطمئن بودند اگر نقاط شمالی ایران را اشغال نمایند، حریف اروپایی هیچ اقدامی نمی تواند بکند. روس ها فکر می کردند اینک می توانند به اهداف دیرینه خود که

۱- همان، صص ۱۸۵- ۱۸۴.

۲- پیشین، ص ۲۵۰.

رسیدن به هندوستان از یک طرف و خلیج فارس از طرف دیگر باشد جامه عمل بپوشانند و این مسئله بود که وحشت بریتانیا را برانگیخت. اگر روسیه وارد ایران می شد معلوم نبود به جنوب لشکر نکشد و منافع نفتی انگلیس را به خطر نیندازد. ظهر روز هفتم ذی حجه ۱۳۲۹، دولت روس اولتیماتوم دوم خود را تقدیم دولت ایران کرد(۱).

از آن طرف، بعد از تسلیم اولتیماتوم روسیه، تقی زاده تلگراف هایی خطاب به وثوق الدوله وزیر امور خارجه، مؤتمن الملک رئیس مجلس، سلیمان میرزا، سید محمدرضا مساوات و وحیدالملک از حزب دمکرات و نیز سردار اسعد ارسال کرد و از همه آنها خواست اولتیماتوم را بپذیرند. وی خطاب به وثوق الدوله نوشت: «از روس عذرخواهی کنید و با غیرت ملی مملکت را از خطر نجات دهید». در نامه به مؤتمن الملک خاطرنشان کرد هرگز گمان نمی کرده است دولت و ملت ایران به خاطر امتناع از یک عذرخواهی مملکت را به باد دهند «و از شدت تحیّر در حل سرّ این مسئله مبهوت بودم». خطاب به سلیمان میرزا، او را از عناد و لجاج برحذر داشت و آن را مستوجب «لعنت ابدی» دانست؛ و گفت که گفته شد جلوگیری از اشغال پایتخت «اقدم وظایف» است و حتی خاطرنشان شد برای پذیرش مسئولیت، دولت باید از احزاب گوناگون تشکیل شود: «کار را البته نگذارید از دست اولیای امور خارج شود و به دست ازدحام بیفتد».

اما حقیقت چه بود؟ در واقع این دمکرات ها یعنی یاران تقی زاده بودند که توده های مردم را به ضدیت با روس و سیاست رسمی انگلیس برمی انگیختند و آنها را به هیجان می آوردند و فرمان می دادند با قشون مهاجم بجنگند. در واقع اینان آلت فعل شرکتهای چند ملیتی شده بودند که برای الغای انحصار نفت ایران به دست دولت انگلیس تلاش می کردند. اگر دولت انگلیس و شرکت های فراملیتی منافع تعریف شده خود را داشتند و بر سر آن کشاکش می کردند، حزب دمکرات خواسته و یا ناخواسته در دامی افتاده بود که شرکتهای مزبور پهن کرده بودند. این شرکت ها از طریق تندروترین جناح مشروطه بر بحران دامن می زد تا از نفت ایران سودی به

۱- اختناق ایران، صص ۲۱۲- ۲۰۹.

دست آوردنـد. آنهـا حتی تلگراف هـای تقی زاده را معکوس منتشـر می کردنـد، سـردار اسـعد که خود بـا پول شـرکت نفت انگلیس و ایران به تهران لشکرکشی کرده بود و عده ای از سران ایل وی از نفت جنوب سهمی داشتند وحشت زده هشدار داد بایـد از تحریکـات دمکراتهـا جلـوگیری کرد کـه «دقیقه ای تـأخیر، اسـباب خطر و بربـاد رفتن مملکت است». تقی زاده که در خارج کشور بود به وحیدالملک هشدار داد سرادوارد گری شدیداً نسبت به اوضاع سیاسی ایران انتقاد کرده و خواستار استقرار یک دولت ثابت گردیده است تا از تزلزل برکنار باشد: «عقیده هر وطن پرستی غیر از این نخواهد بود که ملت خود با گذشت و فداکاری تقویت لازم را به دولت کرده نگذارند این استحکام و قدرت به کمک اجانب حاصل شود...(۱)»

بالاخره مجلس هیأت دوازده نفره ای را که برای تصـمیم در مورد اولتیماتوم تعیین کرده بود به نزد نایب السـلطنه فرسـتاد. آنها اطلاع دادنـد مجلس هیچ اعتمادی به اعضاء کابینه ندارد و قصد دارد به نایب السـلطنه اختیارات تامه دهد تا با روس و انگلیس وارد مذاکره شود و از طرف دولت ایران با شرایط مناسبی با آن دو دولت گفتگو نماید. ناصرالملک وقتی این سخنان را شنید، دچار تشویش گردیـد، وکلا را تهدیـد کرد که اگر بار دیگر آن مطلب را بر زبان آورند، به فاصـله نیم ساعت به سـمت انزلی حرکت خواهد کرد و دسـتور داد کالسـکه اش را حاضـر کنند. ناصـر الملک ترسید مسئولیت پذیرش اولتیماتوم را به گردن او اندازند و این حیله از سوی کسانی ساز شده بود که روسها را به سوی ایران کیش داده بودند.

از سویی چهـار حزب سیاسـی دمکرات، اعتـدالی، اتفاق و ترقی و داشـناک، با یکـدیگر جلسات مشترک تشـکیل می دادنـد و قصد داشـتند از پیشـروی روسـیه به سمت تهران جلو گیرند. رهبران احزاب برای مقابله با روس ها مصمم شده بودند، در حالی که نیروهای مسـلح ایران متشکل از دو هزار بختیاری، سیصد ارمنی، سه هزار مجاهد داوطلب و هزار و صد نیروی ژاندارم بود. شبی که کمیته دوازده نفری، شوستر را ملاقات کردند و نظر او را در مورد وقایع پیش آمده پرسیدند: «خوب به

۱- یغما، سال ۲۶، فروردین ۱۳۵۲، ش مسلسل ۲۹۵، «هفت تلگراف از تقی زاده درباره اولتیماتوم روسیه» صص ۳۲- ۲۶.

خاطر دارم بی اصل و موهوم بودن آن ملاقات را، که در آن دوازده نفر لیـدران منتخب شده طبقات مختلفه عجیب و اجنبی، با مسـلکهای مختلفه در زندگانی، با شخصـی که به اعتقاد آنها کافر و بی ایمان بود مشورت می نمودند». یعنی این مرد شـگفت زده بود از اینکه چگونه رهبران احزاب سیاسـی، بیگـانه ای چون او را مشـاور خود در امور مربوط به منافع و مصالـح ملی خود قرار داده اند.

سه ساعت مذاکره شد و شگفت آن که بالاخره شوستر نتیجه گرفت اگر قشون ایران مختصر اقدامی در شمال تهران علیه قشون روس انجام دهـد، بعد از زمسـتان، پنجاه هزار قزاق روس داخل ایران خواهند شد و اسـتقلال و آزادی کشور را پایمال خواهند کرد، «نه یـک بیوه زن و نه یـک طفـل یتیم را باقی خواهنـد گـذاشت که بر قبرهای سـربازان فـدایی ایران ماتم سـرایی کننـد». شوستر، مردی که گویی رسالتی جز کشاندن نیروهای روس به ایران نداشت یکسره از بار مسئولیت گریخت و ایرانیان را با آن مصـیبت بزرگ تنهـا گـذاشت. او با لحنی که گویی هیـچ گونه تقصـیری متوجهش نبوده است مـذاکرات را غمناک و عجیب توصـیف می کنـد و این که نمایندگان مجلس شاید حق نداشـتند مسـئولیت تصـمیم علیه روسـیه را بر عهده شـخص بیگانه ای چون او قرار دهند. با این وصف ابراز خوشـحالی می کرد که وقوع مصیبت خطرناکی را به آنها اطلاع داده است، امری که راه گریزی از آن وجـود نـداشت و خـواه نـاخواه آن مصـیبت تحقـق می یـافت! قرار شـد به صورت ظـاهری بـا مطالبـات روس ها مخالفت شود، حتی مطالبی که بایـد در مورد اولتیماتوم گفته و نوشـته می شـد با مشورت شوستر تنظیم شـد(۱). به هر حال از شدّت و حدّت انقلابی نمایی سران احزاب تندرو کاسته شد. شوستر نمایندگان احزاب و پارلمان را حسابی ترسانده بود.

از آن طرف، لرد کرزن در همیـن زمینه در مجلس اعیـان سـخنرانی کرد و خطـاب به وزیر مسـتعمرات انگلیس گفت اقـدامات روسـیه در ایران نـاقض اسـتقلال این کشور است و دولت بریتانیـا نبایـد به این امر رضایت دهـد. کرزن تهدیـد ایران را مقـدمه مخاطره بزرگی برای هندوستان می دید، زیرا اولتیماتوم روسیه و تحرکات بعدی آن درآمدی بر تقسیم ایران محسوب می شد. وزیر مستعمرات این دیدگاه را پذیرفت،

۱- اختناق ایران، صص ۲۳۶- ۲۳۵.

لیکن مـدعی شـد مشـکل ایران عمـدتاً مربوط به مجلس شورای ملی است. از نظر او مجلس ایران نمی توانست اداره امور را به دست گیرد و به هیـچ وجه نمی شـد اطمینان حاصل کرد که این مجلس از عهده حل مشـکلات برآید. لرد کرزن پیشـنهاد می کرد، بایـد کمـک هـای مـالی در اختیـار ایران قرار گیرد تا اسـتقلال خود را حفظ کند(۱). آشـکارا دو صف بنـدی متمایز در دولت و مجلس لردها و نیز مجلس عوام دیده می شد. عده ای همچنان دشـمن اصـلی را دولت آلمان تلقی می کردند و معتقد به مصالحه با روسیه بودند و عده ای دیگر خلاف آن دیدگاه را عرضه می داشتند.

بعد از جلسه رد اولتیماتوم، در آن شرایط بحرانی که سپاه روس به ایران هجوم آورده بود، مجلس به مدت ۲۳ روز تعطیل بود. جلسه بعـدی وقـتی برگزار شـد که خبر رحلت آیت الله خراسـانی داده شـد. روز بعـد آن جلسه، جمعه و تعطیـل رسـمی بـود. روزهای شـنبه تا سه شنبه هم می بایست در مسجد سپهسالار عزاداری می شد(۲). قوه مقننه عملاً تعطیل شده بود. جلسه بعدی مجلس قبل از خاتمه روزهای عزاداری تشـکیل شد. در شرایطی که دمکراتها نمی خواستند مسئولیت ندانم کاری های خود را بپذیرنـد و در حـالی که بـا مردی بیگـانه در مورد مصالـح کشور مشورت می کردنـد و در ایـامی که ترس، سـران احزاب را به ورطه مرگ رانـده بود، بـاز هم این آخونـد خراسانی بود که مهیای دفاع از اسـتقلال و آزادی کشور شـد؛ در حالی که نصایح مشـفقانه او کمتر گوش شـنوایی در بین مـدعیان مشـروطه پیـدا کرده بود. خراسـانی به این عنوان که مسـئولیتی در خلق بحران نداشـته از زیر بـار وظیفه دینی خود شـانه خـالی نکرد. وی به روس هـا اعلان جهاد داد و نیرویی فراهم کرد و قرار بود این بار شخصـاً بـه سـوی ایران حرکت کنـد؛ امـا درست شـبی که بایـد صـبح آن روز به سـوی ایران عـازم می شـد به طرز مشـکوکی درگذشت و در همان ایام شایع شد که این مرد بزرگ را مسموم کرده اند.

به واقع علمای نجف در برابر اقـدامات روسـیه و انفعال مجلس ایران تـدبیری دیگر اندیشـیده بودنـد، آخونـد خراسانی همراه با شیخ عبدالله مازندرانی و عده ای

۱- خاطرات سید علی محمد دولت آبادی، صص ۳۲- ۳۱.

۲- صورت مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره دوم، پنج شنبه ۲۲ ذی حجه ۱۳۲۹ ه .ق.

دیگر از علما قصد داشتند برای جلوگیری از هجوم روسیه به ایران از نجف به این کشور مهاجرت کنند. روز دوشنبه نوزدهم ذی حجه ۱۳۲۹ که فردای آن قرار بر حرکت به سوی ایران بود، تلگرامی از کارپردازی ایران در بغداد واصل شد. گفته شد تلگرامی از تهران رسیده و طبق آن فعلاً ـ دلیلی برای حرکت علما به سوی ایران وجود ندارد. دستور داده شد تا وصول خبر تلگرافی کارپردازی، که توسط قاصد ارسال می شود هیچ عملی انجام نگیرد. آخوند اعلام کرد از حرکت صرف نظر نخواهد کرد و اگر قاصد خبر خوشی داشته باشد در کربلا که قرار بود از آنجا عازم ایران شوند، به آنها خواهد رسید(۱).

روز بعد خبر رسید آن مرجع بزرگ از دنیا رفته است. تقریباً همه مطلعین مرگ آخوند را مشکوک تلقی کردند. بیست و دوم آن ماه سایر علما در منزل صدرالاسلام خویی گرد آمدند و همگی تصمیم گرفتند به ایران بروند. اما در همین اثنا تلگرامی از انجمن سعادت استانبول رسید که تأخیر در حرکت را توصیه می کرد. انجمنی که دیدیم داعیه مشروطه داشت و آن همه بحران آفریده بود. بعد از این تلگرام نوعی سستی در عزیمت حاصل شد(۲). همراهان مازندرانی، یعنی شیخ محمدحسین حائری مازندرانی و شیخ العراقین و کثیری از طلاب مقیم نجف بودند.

در هفتم محرم خبر هولناک هجوم روسیه به ایران به نجف رسید. کسبه و تجار دست از کار کشیدند و به منزل علما رفتند. یازدهم محرم شیخ عبدالله مازندرانی بار دیگر عزم حرکت به طرف ایران نمود. میرزا مهدی فرزند آخوند هم او را همراهی می کرد. دوازدهم محرم به کربلا رسیدند و چهاردهم محرم از کربلا به سوی بغداد سرازیر شدند. لیکن در بغداد سستی و رخوت، اطرافیان شیخ را فرا گرفت و به دلایل نامعلومی مهاجرت علما به ایران هرگز عملی نشد.

به نظر سید علی محمد دولت آبادی، آخوند دو دشمن قوی داشت؛ یکی روس ها که مخصوصاً میرزا ابوالقاسم شیروانی کارمند محلی آنان در نجف ضدیت فوق العاده ای با او می کرد و گزارش اعمال آخوند را به کنسول روسیه می داد «و از

۱- نظام الدین زاده: تاریخ هجوم روس، مطبعه آداب، چاپ سنگی، بغداد، ۱۳۳۰ ق، ص ۵۶.

۲- همان منبع، ص ۹۲.

همین راه به مقام آگنتی رسیده بود». او در نجف علناً علیه آخوند فعالیت می کرد، به قول دولت آبادی اگر آخوند مقتول شده باشد به احتمال قوی «او مباشرت کرده است». دشمن دیگر آخوند، دمکرات ها بودند که «خصوصاً در این موقع انتخابات نهایت اندیشه و خوف را از آخوند داشته و می دانستند که احکام و نوشتجات برعلیه آنها صادر خواهد شد و فقدان آخوند را فوزی عظیم تصور می نمودند(۱)». همین داوری این حدس را قوت می بخشد که شاید انجمن سعادت که با دمکرات ها در ارتباط سازمان یافته بود و از حرکت آخوند به سوی ایران نگران شده بود، در این توطئه دست داشته باشد.

به هر حال بعد از وقوع این حادثه بار دیگر جلسه مجلس تشکیل شد. در این جلسه وثوق الدوله وزیر امور خارجه اوضاع را تشریح کرد. بزرگترین بحران ایران از دید او فقدان دولت مقتدر بود. او اظهار کرد بدون اختیار و اقتدار، مسئولیت غیرممکن است و در حقیقت مسئولیت و اختیار لازم و ملزوم یکدیگرند، در حالی که دولت ایران چنین وضعی ندارد. او اعلام کرد در مملکتی که رؤسا و صاحبان نفوذش، جنگ داخلی دارند و «بعضی از رؤسا و احزاب شاید برای حفظ مسلک خودشان یک مصیبتی را از خارج برای مملکت دعوت می کنند»، دولت مقتدر ضرورت دارد. او از بی اخلاقی عمومی شکوه کرد و توضیح داد در ایران جزای خدمت و خیراندیشی اتهام و افتراست. مشکل دیگر کشور از نظر وزیر امور خارجه فقدان یک سیاست دقیق و منظم خارجی است که همه بدانند با ممالک خارجی براساس کدام ضابطه روابط برقرار کنند. مانع امر از نظر او کسانی بودند که سیاست خارجی مقتدر می خواهند، اما در داخل اغتشاش و بی نظمی تولید می کنند. او ادامه داد، تا آن روز مذاکرات با روسیه ادامه داده شده است، پس این مذاکرات که علیرغم میل روس هاست مانع از اشغال تهران شده است، اما هیچ تضمینی وجود ندارد روس ها که در ۲۴ فرسنگی تهران هستند به پایتخت هجوم نیاورند. از نظر وثوق الدوله به هر ترتیب باید مانع از اشغال پایتخت شد و بهترین راه، پذیرش اولتیماتوم است.

شیخ محمد خیابانی در پاسخ وثوق الدوله گفت از صدر مشروطه، هر کابینه ای آمده اختیارات خواسته و داده شده است، اما باز هم از فقدان اختیارات سخن گفته

۱- خاطرات سیدعلی محمد دولت آبادی، صص ۳۶- ۳۵.

شـده است؛ هیـچ کس نمی گویـد منظورش چیست تا مردم و نماینـدگان متوجه شونـد. او حکومت قاجاریه را «یک حکومت مفتخوار» خوانـد که اختیاراتش بالاتر از اختیارات خداونـد بوده است: «زیرا اختیارات خداونـد در ظلم اسـتعمال نمی شود». در کلیه آن سال ها دول خارجی ساکت بودنـد و نمی گفتند در ایران حکومت مقتدر لازم اسـت(۱)؛ یعنی اقتدار آن حکومت ها را تصـدیق می کردنـد. آن اقتـدار برگشت ناپـذیر است و نماینـدگان هم بـا آن موافقت نخواهنـد کرد، اما وزرا تا آنجایی که اختیـارات قـانونی خواسـتند، مجلس مخـالفت نکرده اسـت. فقـدان مسـلک و مرام در سـیاست خـارجی هـم بـه دلیـل فقـدان سیاسـتگذاری در وزارتخـانه هـای مربوطه از جمله وزارت خـارجه بوده است، و گرنه چه زمـانی وزیری برنـامه های خود را به مجلس ارائه داد و نماینـدگان با آن مخالفت کردنـد؟ روابط خارجی به عهده وزیر مربوطه است. اوست که باید لایحه بیاورد، حال آنکه تاکنون چنین چیزی محقق نشده است.

خیابـانی مخـالفت بـا شوستر را مخـالفت بـا اصـلاحات مـالیه دانست و اعلام کرد، روسـیه با شوستر به دلیل آمریکایی بودنش مخـالف نیسـت، مخـالفت هـا بـه این دلیـل است که وی در اصـلاحات خـود موفـق است، پس اگر او را بردارنـد و مجلس هم رضایت دهـد، دیگر هیـچ فرد مایل به اصـلاحات وارد ایران نخواهد شد، و همه «مثل دیگران می شوند که باید مهمل باشـند». در مورد غرامت هم گفت ارتش روسـیه به تقاضای ایران نیامـده است که تقاضای غرامت می کنـد. روسـیه دولت قدرتمنـدی اسـت و هرگـاه خواسـته به ایران نیروی نظـامی اعزام کرده است، دولت هـای ایران هم نتوانسـته انـد در برابر آن اردوکشـی ها اقـدامی انجـام دهنـد. به این ترتیب خیابانی به شدیـدترین لحنی اولتیماتوم را رد و اعلام کرد هیأت دولت بـدون اجازه مجلس نخواهد توانست آن را بپذیرد.

وزیر خارجه در پاسـخ خیابانی سه پیشـنهاد داد، یا با اسـتعفای هیأت دولت موافقت گردد تا دولتی که موافق نظر مجلس باشـد تشـکیل شود، هر چنـد به دیـد او نظر مجلس هم معلوم نیست. دیگر اینکه با نظرات دولت موافقت شود و نهایتاً اینکه هیأتی از مجلس با دولت وارد مذاکره شود و مسئله اولتیماتوم را خاتمه دهد. شیخ رضا

۱- ایران نوین (به جای ایران نو) ش۱، پنج شنبه ۲۹ ذی حجه ۱۳۲۹، مذاکرات مجلس شورای ملی.

دهخوارقانی صراحتاً عنوان کرد مجلس چیزی را که رد کرده است نمی پذیرد و از شقوق پیشنهادی، استعفای دولت را ترجیح می دهد. افتخارالواعظین ضمن اعلام این مطلب که تا وقتی زنده است اولتیماتوم را نمی پذیرد، خاطرنشان کرد معلوم نیست اگر این هیأت دولت برود، گروه بهتری جای آن را بگیرد. پس باید راه حلی پیدا شود و برای این منظور کمیسیونی از مجلس و هیأت دولت شکل گیرد. سلیمان میرزا هم ایستادگی نمود که تشکیل کمیسیون به مفهوم اعطای اختیارات نمایندگان به چند نفر معدود بوده و این طرح از پیش مردود است. معززالملک تشکیل کمیسیون را مغایر با مشروطیت نمی دانست و اظهار کرد بدیهی است که باید هیأت کوچکی تشکیل شود تا مذاکرات زودتر به نتیجه برسد. او وضع مجلس را بی تکلیفی دانست که در دنیا بدترین چیزهاست. به گفته او در عالم حتی چیزهای بسیار بدی وجود دارند که به هر حال بهتر از بی تکلیفی هستند.

وثوق الدوله در پاسخ سلیمان میرزا گفت در تمام ممالک مشروطه به هنگام بحران، اختیاراتی به افراد داده می شود تا امور را حل و فصل نمایند. او خاطر نشان نمود مصلحت مملکت بالاتر از هر چیزی است: «شب، شب تاریخی است، باید سلامت مملکت را من به شهرت ترجیح بدهم، باید یک طوری حرف بزنیم که لازمه وطن پرستی و وطن دوستی در آن است، نه آنکه بطور دماگوژی و عوام فریبی باشد، بنده عرایض خودم را می گویم، برای اینکه رفع مسئولیت از خودم کرده باشم و از این اطاق خارج شوم.» بالاخره رأی گیری به عمل آمد. عده مخالفین و ممتنعین بیشتر بود. حاج سیدابراهیم نسبت به کسانی که رأی ممتنع داده بودند برآشفت که چگونه در شرایط کنونی هنوز تکلیف خود را نمی دانند؟ او گفت:

آقایانی که رد می کنند یا امتناع می کنند یک پیشنهادی بکنند [که] راه حل مطلب به این شکل می شود، و اِلا اشکال کردن و در رفع اشکال همراهی نکردن این خودش یک عیب بزرگی است. چه معنی دارد... راه حل را نگویند رد هم بکنند تا مملکت برود و هر چه به این مملکت وارد شود... از عدم حضور این رأی، تمامش بر گردن آنهایی است که رأیشان معلوم نیست و تعیین تکلیف نمی کنند و تکلیف خودشان را نمی دانند. حالا بعد از بیست روز... عقیده مان باید معلوم شده باشد و راه چاره را بگویند، اگر نه، شاید خدای ناخواسته از طریق عدم اظهار رأی

می خواهند مملکت ... از بین برود.(۱)

در آخرین جلسه مجلس شورای ملی در نیمه شب پنج شنبه ۲۹ ذی حجه که قرار بود فردای آن قشون روس از قزوین به تهران بیاید، بالاخره به اکثریت ۳۹ رأی از ۶۰ رأی حاضرین، تصویب گردید کمیسیونی تشکیل شود تا پیرامون نحوه برخورد با اولتیماتوم روسیه به بحث و بررسی بپردازد. به این شکل، گروهی که قبلاً رأی مخالف یا ممتنع داده بودند. به مسئله مذاکرات رأی مثبت دادند، به گفته معززالملک کسانی که این بار رأی دادند از حزب معینی نبودند و نمایندگان به تبعیت از حزب خاصی رأی ندادند و در حقیقت نظر شخصی خود را اعلام داشتند.

بعد از اندکی های و هوی وضعیت تهران امن گردید. پیش تر هر روز شایع می شد مثلاً نظام السلطنه با گروه قشقایی وارد اصفهان شده اند و یا آقا نجفی اردویی در بیرون شهر زده و به سمت قزوین حرکت خواهد کرد. نیز ادعا می شد در تبریز شاهسون ها همراه با اهالی خوی و سلماس شروع به جنگیدن با روس ها کرده اند. در همین حین روس ها به بهانه جشن سال نو می خواستند سیصد قزاق وارد تهران کنند. هیأت دولت مانع شد. در چنین اوضاعی دو شب نامه در خانه های ناصرالملک و وثوق الدوله افکنده شد که شما را می کشیم و هر کس هم اولتیماتوم را قبول کرده است کشته خواهد شد. متعاقب این تهدیدها، اعلام گردید پنجاه مقصر سیاسی در تهران وجود دارند که باید دستگیر شوند. در خیابان های تهران یا مرگ یا استقلال گفته می شد. اما خبری از آرایش نیرو برای مقابله با خصم دیده نمی شد، مردم از اینهمه اغتشاش خسته شده بودند. دمکرات ها و داشناك ها در مقام شعار می گفتند حاضرند جلوی توپ روس ها بروند و این ننگ تاریخی یعنی پذیرش اولتیماتوم را قبول نکنند، اما معلوم بود اینها چیزی جز تعارفات نیست. بازار اتهامات هم داغ شد، بار دیگر لغات بابی، دهری و لامذهب برای خارج کردن حریف از میدان به کار گرفته می شد(۲).

با این اوصاف کمیسیونی مرکب از شیخ ابراهیم زنجانی از حزب دمکرات، سعیدالاطباء، سیدحسن مدرس، فهیم الملک و احتمالاً محمدصادق طباطبایی مأموریت

۱- صورت جلسه مجلس شورای ملی، دوشنبه ۲۶ ذی حجه ۱۳۲۹ ه.ق. و: راهبر ایران نو (به جای ایران نوین)، ش۱، غره محرم ۱۳۳۰، مذاکرات مجلس شورای ملی.

۲- روزنامه خاطرات عین السلطنه، ج ۵، صص ۲۰- ۳۶۱۹.

یافتند تا پیرامون اولتیماتوم تصمیم گیرند و نظرات مجلس را به دولت ارائه دهند. این هیأت اولتیماتوم را پذیرفت. دهخوارقانی مدعی بود زنجانی بدون تصویب شعبه پارلمانی حزب دمکرات عضویت کمیسیون را پذیرفته بود و در حقیقت به این شکل از فرقه خارج شده بود(۱). می دانیم حقیقت غیر از این است، تعدادی از دمکرات ها به توصیه تقی زاده با پذیرش اولتیماتوم موافق بودند.

بنابر گزارش های کتاب آبی، یکی از اعضای کمیسیون پنج نفره، سردار اسعد بختیاری بود، او «عضو اعظم» کمیسیون خوانده شده بود(۲). این در حالی بود که قشون روسیه از رشت به قزوین رسیده و سه الی چهار هزار نفر در آنجا اردو زده بودند. مانع انتظام امور کشور کماکان حزب دمکرات بود. در حالی که خطر در نزدیکی تهران بود، وثوق الدوله پیشنهاد داد مجلس منحل شود؛ زیرا مانع پیشرفت دولت در سیاست خارجی و داخلی شده است. کسی با او مخالفتی نکرد، پس نایب السلطنه بلافاصله طی حکمی مجلس را منحل اعلام کرد. یپرم خان رئیس کل نظمیه که همیشه با دمکرات ها همراه بود مجلس را تصرف کرد و نمایندگان را از آنجا اخراج نمود.

واکنش حزب دمکرات دست زدن به تحریک عامه مردم و انجام یک رشته عملیات ترور بود که یکی از آنها قتل علاء الدوله بود. نطق هایی مهیج ایراد گردید. شاگردان مدارس به خیابان ها کشانیده شدند. برای جلب افکار عمومی و همدردی مردم دنیا تلگرام هایی به پارلمان های اروپا و انجمن زنان آزادی طلب لندن ارسال شد(۳)، با مساعی طرفداران حزب دمکرات در لندن، لرد لمینگتن، براون و لینچ، اعضای کمیته ایران صدای خود را ظاهراً به طرفداری از ایران بلند کردند. آنها اخبار وحشتناکی نقل می کردند: قتل زنان و کودکان و قتل عام مردم تبریز در روز عاشورای حسینی سال ۱۳۳۰. روس ها در دفاع از خود مدعی شدند قتل ها ساعت ۵ بعد از ظهر و بعد از اختتام مراسم عزاداری انجام گرفته است(۴)!! کسانی که از دست مشروطه طلبان خسته بودند و از ناحیه آنها به مردم صدمات وارد شده بود، از عملیات روس ها راضی بودند.

۱- وقایع ناصری و توضیح مرام، ص ۱۰۷

۲- کتاب آبی، ج ۷، به کوشش احمد بشیری، نشر نو، تهران، ۱۳۶۳، ص ۱۵۳۲.

۳- همان، ص ۱۵۳۶.

۴- کتاب آبی، ج ۷، ص ۱۵۴۹.

در دوم محرم ۱۳۳۰ق نشست بزرگی در دربار برپا شد که وزیران و کثیری از نمایندگان در آن شرکت داشتند. وثوق الدوله شرحی از اوضاع کشور و مسئله اولتیماتوم بر زبان رانـد و مجلسیان را نکوهش کرد. هیأت دولت معتقد بود اگر از همان ابتدا نمایندگان با دولت هم سخن شده بودند، سپاه روس از رشت بازمی گشت و بدبختی هایی که در پی هجوم روس «در سایه فتنه انگیزی پاره کسان در تهران رخ نمود و تلگرافهای گزافه آمیزی که به شهرها فرستاده مردم را به شورش برانگیختند(۱)»، رخ نمی داد و خون ریزیهای رشت و تبریز پیش نمی آمد: «نمایندگان دمکرات تلگراف بـه همه شهرهای ایران بلکه به شهرهای بیرون از ایران نیز فرستاده، مردم را به برداشتن تفنگ و شوریدن و پرهیز کردن از کالای روس و انگلیس و نافرمانی با دولت برانگیختند». به قول کسروی:

بسیاری از سردستگان آزادی بویژه در تهران مردان نادرستی بودند و اینان در روز سختی رو پنهان کردندی و در سفارتخانه ها جای گزیدندی، چنانکه در داستان بمباردمان مجلس شورا در سال ۱۲۷۸ همین رفتار را از خود نشان دادند(۲)».

این در حالی بود که سردستگان دمکرات و اعتدالی و اتفاق و ترقی و داشناکسیون، همه یک زبان طرفدار مقاومت بودند(۳). سپاه روس اینک به قزوین رسیده بود و حملات روز به روز بیشتر افزایش می یافت و نمایندگان به صرف شعار دادن قناعت می کردند. از بین النهرین، قفقاز، هندوستان و برخی کشورهای اروپایی مجلس را به ایستادگی تشویق کرده بودند، در حالی که هیچ تمهیدی برای مقابله با روس اندیشیده نشده بود.

سرانجام پیرم خان به دستور ناصر الملک و پیشنهاد دولت، مجلس را بست؛ یعنی یکی از سرکردگان همان داشناک هایی که مردم را به ایستادگی در برابر روس تشویق می کردنـد! عده ای از مأموران او وارد مجلس شدند و نمایندگان را اخراج کردند و دستور دادند کسی را به درون مجلس راه ندهند. بعد از این ماجرا یک باره جوش و خروش تهران از میان رفت(۴)، گویی هرگز اتفاقی نیفتاده است. این حوادث متعاقب کشتار خونین

۱- تاریخ هجده ساله آذربایجان، صص ۲۵۹- ۲۵۸، نیز صص ۴۸۱- ۴۸۰.

۲- پیشین، ص ۲۴۴.

۳- پیشین، ص ۲۴۳.

۴- پیشین، ص ۲۶۰.

روس ها در رشت و انزلی انجام گرفت و سردستگان احزاب در تهران با چنان عجله ای اولتیماتوم را پذیرفتند و همان شب به سفارتین اطلاع دادند که گویی از ابتدا قرار نبوده است جز این، کاری انجام دهند. مجلس دوم توسط هیأت دولتی تعطیل شد که نخست وزیر آن نجفقلی خان صمصام السلطنه بختیاری پیش تر مورد حمایت دمکرات ها بود و ابراهیم حکیمی وزارت مالیه و محمدعلی فروغی وزارت عدلیه آن را بر عهده داشتند، یعنی دو تن دمکرات مشهوری که در آتیه هم نقش عظیمی در تحولات معاصر ایران ایفا کردند.

همان گونه که بارها گفته ایم در این زمان در انگلیس دو اندیشه در باب سیاست شرقی دولت آن کشور در بین بود که همه در چارچوب مصالح و منافع ملی بریتانیا معنا و مفهوم می یافت: نخست اینکه با روس ها همدستی نمایند و شمال ایران را به آنها واگذارند. این سیاستی بود که دولت بریتانیا از آن تبعیت می کرد. علت این موضع دولت انگلیس هراس از آلمانی ها بود که روز به روز نیرومندتر می شدند و اگر جنگی درمی گرفت انگلیسی ها به حمایت روسیه نیازمند بودند، پس سیاست جلب حمایت روسیه را تعقیب می کردند. اندیشه دوم آن بود که به هر قیمتی باید از پیشروی روسیه در مرزهای ایران جلوگیری کرد، زیرا این به مفهوم نزدیک شدن روسیه به مرزهای هندوستان بود. دولت انگلیس در سودای حفظ منافع نفتی خود بود و شرکت های سرمایه سالار در اندیشه حفظ سطوت و شوکت خود بر هندوستان. براون، لینچ، لمینگتون و عده ای دیگر که هواخواه این دیدگاه بودند، توانسته بودند حمایت محافل غیردولتی انگلیس را هم جلب نمایند(۱). محافلی که در جای جای این دفتر از آنان سخن گفته ایم. همین افراد وقتی هجوم روس به ایران آغاز گردید، مطالبی علیه روسیه در جراید انگلیس منتشر کردند.

قبل از همه این جریانات روز بعد از اولتیماتوم روسیه، حسینقلی خان نواب و یپرم خان به ملاقات شوستر رفتند و با او گفتگو کردند. شوستر گفت به مجلس و دولت ایران اطلاع دهند تا بدون ملاحظه او و معاونینش، آن چه به حال ایران مفیدتر است انجام دهند. شوستر در ملاقات با نمایندگان مجلس همین امر را بار دیگر مورد

۱- پیشین، صص ۳۸۸- ۳۸۶.

تأکید قرار داد. آیا شوستر نمی دانست آگاهانه و یا ناآگاهانه کار خود را کرده و دیگر اتخاذ هرگونه تصمیمی بسیار دیر شده است؟ آیا شوستر می خواست به هر نحو شده سپاه روس را به ایران بکشاند و آنگاه خود به کناری رود؟ آیا نواب که دوست نزدیک وی بود نمی توانست زودتر این ملاقات را صورت دهد و مانع از خودسری ها و بهانه تراشی های او شود؟ جالب اینکه اولتیماتوم باعث رواج موج جدیدی از آدمکشی شد که دست دمکرات ها در آن دیده می شد. بدون تردید این اقدامات نتیجه تصمیمات انجمن های سری تهران بود. شوستر بر اساس اطلاعاتی که حتماً از منابع موثق به دست آورده بود، نوشت انجمن ها تصور می کردند تشکیلات منظمی برای خفه کردن مشروطه و احیای استبداد محمد علیشاه وجود دارد، به همین دلیل اقدام به قتل اعضای تشکیلات آنها می کردند.

انجمن هایی که از دوره اول مشروطه مشی عملیات مسلحانه را برگزیده بودند، هنوز هم به اشکالی ادامه حیات می دادند، اینها به محض اینکه تهدیدات روسیه جدی تر می شد بار دیگر سر بیرون می آوردند. نتیجه قتل علاء الدوله این بود که وحشت و اضطراب دل های اعیان و رجال دولتی را فرا گرفت. وقتی صمصام السلطنه خبر قتل دوست خود را شنید، اشکش جاری شد و سوگند یاد کرد ریشه افرادی را که مطمئن بود قتل توسط آنها انجام گرفته است از بیخ و بن برخواهد کند و اعلام داشت بیست نفر دمکرات را در ازای قتل علاءالدوله خواهد کشت(۱). اما نه تنها صمصام، بلکه هیچ رئیس الوزرائی نتوانست با دمکرات ها چنین برخورد کند.

شوستر از بدو ورود خود تعداد زیادی را گرد خود جمع آورده بود و در پارک اتابک مثل یک شاه می زیست و به احدی اعتنا نمی کرد. در موردی او حکیم الملک وزیر مالیه را که نزدش رفته بود نپذیرفت و بهانه گرفت که وقت ندارد، فردای آن روز وزیر استعفا داد. همین شخص درست بعد از اولتیماتوم، به سلیمان میرزا، وحیدالملک و نواب هفتاد هزار تومان پول داد تا در ایران شورش به وجود آورند. کودکان در کوچه ها شعار یا مرگ یا استقلال سر دادند، دکان ها بسته شد، زن ها جلوی مجلس اجتماع کردند و نطق ها نمودند. لایحه ها منتشر شد، «تمام فواحش

۱- اختناق ایران، صص ۲۲۲- ۲۲۱.

شهر را با بزک فراوان سرخاب و سفیداب جلو[ی] مجلس آورده به مردم نشان می دادند(۱)».

از دمکرات ها، وحیدالملک با پذیرش اولتیماتوم موافق بود؛ لیکن اکثر دمکرات ها به دنبال تشکیل دولت بودند. چند روز بعد از اولتیماتوم به تحریک دمکرات ها و یپرم خان از مجلس خواسته شد ظرف چهار ساعت کابینه ای به ریاست حسام السلطنه و وزارت قوام السلطنه، وثوق الدوله، حکیمی، سردار محتشم، ذکاء الملک، معاضدالسلطنه و مشیرالدوله تشکیل دهد. یپرم هم نایب السلطنه را تهدید کرد که حتماً این تقاضاها را باید بپذیرد. پیشنهاد به مجلس آورده شد، این بار سید حسن مدرس بود که علیه آشوبگری های دمکرات ها مقاومت کرد. این شاید نخستین موضع گیری مدرس علیه بلوائیانی بود که نه استقلال ایران برای شان ارزشی داشت و نه مشروطه. از آن به بعد مدرس یکی از جدی ترین مخالفین این آشوبگران بود؛ و ای عجب که هرگز پا را از انصاف و عدل و داد خارج نکرد و هرگز بحران سازی های سیاسی آنان را از موضع روحانی خود نکوهش نکرد؛ مدرس همیشه استدلال سیاسی را با منطق سیاسی پاسخ گفت و در این زمینه به راستی الگو بود. به هر حال وقتی دمکرات ها تهدید کردند به مجلس حمله می برند، مدرس موضعی علیه دمکرات ها گرفت که تا آخر عمر آن را پاس داشت و بالاخره هم جان خود را بر سر همین مواضع نهاد. او گفت:

معلوم بود اینها یک افراد شرور و آدمکشی هستند که مرتکب قتل ها شده و تمام فساد زیر سر همین هاست که از دولت پول می گیرند، اسلحه می گیرند، انواع هرزگی و شرارت می کنند، حالا می خواهند مجلس را هم تهدید و تحت تأثیر قرار دهند. ما صریحاً می گوییم که دولت باید این اشخاص را بفهمد که چه خیال دارند و با چه قدرت این تهدید را می کنند. دولت روس اگر تهدید می نماید و اولتیماتوم می دهد، قشون دارد و می گوید آن را به تهران می آورم. این آقایان چه می فرمایند؟ اگر نروند چه خواهید کرد؟ غیر از این است که [این آقایان] وکلا را می کشند؟ من افتخار دارم به چنین وکالتی که کشته ام را از اینجا بیرون ببرند.(۲)

۱- خاطرات عین السلطنه، ج۵، صص ۳۷۲۳- ۳۷۲۲.

۲- خاطرات سید علی محمد دولت آبادی، صص ۲۸- ۲۷.

میرزایـانس، وکیـل ارامنه هم که از مجلس قهر کرده بود پس از طرح اولتیماتوم، به مجلس بازگشت و با دمکرات ها همکاری می کرد، «بـه طـوری که مـایه تعجب دیگران قرار گرفت(۱)». مسـتوفی الممالـک نیز که مورد حمـایت دمکرات ها بود، به ردّ اولتیماتوم روسـیه اعتقاد نداشت و با نمایندگان هم رأی نبود. وحید الملک قضیه را این گونه توجیه کرد که احساسات مجلس در ردّ اولتیمـاتوم، فرع احساسـات ملت است، شایـد تـا آن روزی که مسـتوفی ریـاست وزرایی را قبـول کنـد، احساسـات ملت تفاوت حاصل نماید، یعنی مردم با پذیرش اولتیماتوم موافق گردند و در آن صورت مجلس به قبول برخی شـرایط روس ها تن خواهد داد. وحیدالملک پیش بینی کرده بود اگر مستوفی رئیس الوزرا شود دیگر مردم با اولتیماتوم مخالفت نخواهند کرد.

معززالملک از وکلای بی طرف پاسخ داد:

اگر شـما می دانیـد که احساسات مردم تفاوت خواهـد کرد و الآن هم به این اطمینان اقدام می کنید، پس خوب آن احساسات الآن تغییر کنـد... اینها تمام بازی است، اول اظهار می کنید مسـتوفی الممالک با عقیده مجلس همراه است، حالا می گویید که اگر ایشـان وزیر شود احساسـات مردم تغییر می کنـد و عقیـده مجلس به قبول اولتیمـاتوم خواهـد شـد!! اینهـا چیست! تـا کی با مملکت بـازی می کنیـد، تا چنـد غرض رانی و جاه طلبی(۲)!!» به همین دلیـل بود که از این به بعـد طرح از اکـثریت انـداختن مجلس از طرف اعتدالی ها و بی طرف ها پی گیری می شد.

حقیقت ماجرا چیز دیگری بود که از انظار تیزبین مخفی نمی ماند. شوستر با کمک مدافعان ایرانی اش «رسـماً چند ماه سـلطان ایران بودنـد». علـت تنـدروی او از دو حـال خـارج نبـود؛ یـا اینکـه ایران را مثـل آمریکـا می پنـداشت، «یـا در حقیقت از روی دسـتورالعمل پلیتیکـانه انگلیس بوده است، که بهـانه به دست بیایـد و کار به اینجا منجر گردد(۳)». ایرانیان زیرک می دانسـتند انگلیس در سـیاست بـازی شـهره آفـاق است و در برابر، رجـال ایران بـدون تـوجه به عواقب امور، دم را غنیمت می شـمارند و کیسه خود را پر می کنند. گفته می شد اندکی نگریسته نمی شود تا معلوم گردد «این ملت

۱- همان، ص ۲۹.

۲- همان، صص ۳۴- ۳۳.

۳- خاطرات شکاریه، ص ۱۲۶

[انگلیس] که اسم خود را متمدن و خیرخواه نوع بشر گذارده است، در ترانسوال چه کرد و برای چه آن قدر خونریزی نمود؟ در هندوستان چه کرد و چه می کند؟» ادعا می شد انگلیسی ها دولت روس را جلو انداخته اند و محرمانه مقاصد خود را در آتیه به دست حریف عملی می سازند و خودشان هم ظاهراً از دور ابراز نگرانی می کنند(۱).

بیهوده نبود که علیرغم توصیه های تقی زاده، وکلای دمکرات هم چنان بر طبل مخاصمه می کوبیدند، و تسلط بر کابینه را بر منافع ملی ایران ترجیح می دادند. بهانه آنها حضور محتشم السلطنه در پست وزارت عدلیه بود، به همین دلیل بین رئیس الوزرا صمصام السلطنه و دمکرات ها کلمات تندی رد و بدل شد. رئیس مجلس از صدراعظم خواست مؤدبانه با وکلا سخن گوید، صمصام السلطنه هم تهدید کرد وکلای دمکرات را به قتل خواهد رسانید(۲). پس از این سخنان فراکسیون دمکرات بیشتر خشمگین شدند و مصرّانه تصمیم به سقوط او گرفتند و برای حل مسئله اولتیماتوم، مستوفی الممالک را پیشنهاد کردند(۳).

در تبریز ثقه الاسلام با تندروی مخالف بود. مخالفین که عمدتاً در انجمن تبریز گرد آمده بودند او را متهم می کردند که از روس ها حمایت می کند، حال آنکه بیشترین مخالفت با نفوذ روسیه در آذربایجان به شکلی منطقی از طرف او صورت می گرفت، و نیز او بود که برای جلوگیری از اردوکشی روس ها به تبریز در دوره استبداد صغیر و دوره زمامداری عین الدوله در آذربایجان به بهانه گشودن راه آذوقه، از مصالحه با حکومت مرکزی که در آن زمان طرفدار اعاده مشروطه شده بود سخن می گفت.

در آغاز دوره دوم مشروطه مخبرالسلطنه هدایت که خود از سران حزب دمکرات بود، والی آذربایجان شد. فرستادن ستارخان و باقرخان به تهران کار وی بود، امری که سرانجام به فاجعه پارک اتابک منتهی گشت. هدایت شعبه حزب دمکرات را در تبریز بنیاد نهاد و تلاش کرد ثقه الاسلام را به آن حزب جلب کند. ثقه الاسلام هم چنان روش معتدل خود را دنبال می کرد و با اعمال افراطی و تندروی دمکرات ها مخالف بود. کار تخطئه حزب به جایی رسید که درصدد ترور او برآمدند، رجب سرابی مأمور قتل

۱- همان، ص ۱۲۷.

۲- گزارش ایران، ص ۳۷.

۳- تاریخ مشروطیت ایران، کتاب هفتم، صص ۵۸- ۱۴۵۶.

ثقه الاسلام شد، اما وی این کار را انجام نداد و شرح ماوقع را برای ثقه الاسلام بازگفت. این رجب ظاهراً همان کسی است که سید عبدالله بهبهانی را کشته بود.

نکته مهم این است که ثقه الاسلام اعتقاد داشت در کشوری که مردم از حقوق و وظایف اجتماعی خود بی خبرند و حتی سواد ندارند، تشکیل احزاب ملی غیرممکن است. احزابی مثل دمکرات، خود مانعی برای حقوق اجتماعی مردم تولید می کنند و مسبب تفرقه و اختلال امور هستند.

دوم محرم ۱۳۳۰ق که مجلس بسته شد، پیرم خان اعلام حکومت نظامی کرد. همان روز مجمع ادب که محفل دمکرات ها بود بسته شد و اعضای آن پراکنده گردیدند. از گرد آمدن مردم جلوگیری شد، روزنامه ایران نو که سخنگوی دمکرات ها بود چند روز پیش بسته شده بود. روزنامه ایران نوین هم که به جای آن منتشر می شد توقیف شد. آن گاه که دمکرات ها «راهبر ایران نو» را منتشر کردند و اخبار جنایات روس ها را در تبریز منتشر کردند، مأمورین نظمیه، همان روز نسخه های آن را جمع آوری کردند و آن را هم توقیف نمودند. دمکرات ها برای تشکیل مجلس، روز بعد از قبول اولتیماتوم، در منزل مصطفی خان نوایی مشهور به نیرالسلطان که از نمایندگان مجلس و در زمره دمکرات ها بود گرد آمدند، اما تعداد آنها به بیش از پنجاه و اندی نرسید. این بود که در بازار تهران به راه افتادند و علیه تعطیلی مجلس و پذیرش اولتیماتوم سخنرانی کردند، پس از این مراسم پراکنده گردیدند. آنها هیچ شورشی براه نیانداختند و بعد از ماجرای تبریز عملاً آب ها از آسیاب افتاد(۱). سیاست رسمی دولت انگلیس هم موافق با ورود نیروهای روسیه به ایران بود. سر آرتور نیکولسن می گفت ورود نیروهای روسیه به ایران «به سود ملیون است(۲)»، تنها دغدغه خاطر او سلامتی کنسولهای انگلیس در تبریز بود. نیکولسن حتی به خطر انداختن مشروطیت ایران را به نفع جنبش تبریز می دانست.

از آن طرف به دنبال اولتیماتوم روسیه وثوق الدوله وزیر خارجه ایران به ایالات متحده متوسل شد. او از نبیل الدوله کاردار ایران خواست تا به مقامات آمریکایی اطلاع دهد ایران چاره ای ندارد جز اینکه یا شوستر را اخراج کند یا به نابودی کشور تن

۱- تاریخ هجده ساله آذربایجان، صص ۴۹۴- ۴۹۰.

۲- انقلاب ایران، ص ۳۰۰.

دردهد. وزارت خارجه آمریکا اعلام کرد اساساً تصمیم گیری در این زمینه به آنها ربطی ندارد. مجلس ایران در برابر فشارهای روسیه از کنگره آمریکا استمداد طلبید. کنگره آمریکا حتی حاضر نشد به تقاضای مجلس ایران پاسخ دهد. پس از آن که نمایندگان به تقاضای دولت ایران خندیدند و آن را مضحکه و اسباب تفریح خود قرار دادند، نامه را به کمیته روابط خارجی ارجاع نمودند و در حقیقت بایگانی کردند(۱).

بعد از قضیه اولتیماتوم وضع نظمیه بسیار مغشوش بود. اعضای آن مطیع یپرم بودند و بعضی از رؤسای کمیسریها (کلانتریها) و اعضای نظمیه دمکرات بودند و با دولت چندان موافقتی نداشتند. نیروی انتظامی اعمال اغراض حزبی می کرد. این افراد به اعضای حزب دمکرات که علناً جو را ملتهب می کردند، کاری نداشتند. خود یپرم خان از مشوقین این اوضاع بود. در محرم سال ۱۳۳۰ق. مجاهدین به خانه های مردم می رفتند و آشکارا از آنها پول می گرفتند. این «یکی از وقایع غریب» بود که بر فساد نظمیه دلالت می کرد. این تحولات خفت بار در زمانی روی می داد که دشمن در خاک میهن آشیان گرفته بود و طرفه اینکه بانی این اعمال کسانی بودند که خود را نقطه نهایی جنبش مشروطه می دانستند، یعنی همان کسانی که به قول کسروی برای آن زحمتی نکشیده، اما اینک به راحتی درصدد مصادره اش بودند.

تا قبل از ذی حجه نامه هایی به عنوان کمیته اجتماعیون - انقلابیون با مهر مخصوصی به نشانی مردم ارسال می شد که دریافت کنندگان را تهدید به قتل می کردند و پول می گرفتند. عده ای از این اشخاص گرفتار شدند. نظمیه شش تن را توقیف کرد. به فاصله چند روز بعد چند تن از آنها که عضو حزب دمکرات بودند رها شدند. یک نفر بی طرف را در زندان نگه داشتند. در صورتی که تقصیر دمکرات ها زیادتر بود و در مقایسه با آنها بازداشت شدگان کاری نکرده بودند. در اواسط ذی حجه شکل کار تغییر کرد؛ مثلاً جماعتی مسلح به خانه برادر ملک التجار رفتند و از او وجهی خواستند. اینها در تاریکی شب بدون هراس وارد اندرونی شدند، صاحب خانه گریخت، به بام منزل رفت و با داد و فریاد مردم را جمع کرد،

۱- Abraham Yeselson: United States – Persian Diplomatic Relations, New Brunswick, Rutgers University Press, ۱۹۵۶. P. ۱۱۹.

مهاجمین جعبه مخصوص نگهداری اشیاء قیمتی او را برداشتند و رفتند.

اما در آن جعبه جز مقداری اشیاء چیزی نبود. دو روز بعد یک تن مجاهد و یک پلیس جعبه را عودت دادند و هزار تومان از ملک التجار طلبیدند. گفته شد فردا پول پرداخت خواهد گردید، آنها هم بدون ترس روز روشن مراجعه کردند، در حالی که برخی از اعضای نظمیه حضور داشته و از آنها حمایت می کردند. هم چنین دزدی های دیگری به وقوع می پیوست. گاهی اوقات ده - پانزده بار به خانه مردم می رفتند و مطالبه پول می کردند. چند تن از این دزدان دستگیر و دو - سه نفر کشته شدند. معلوم شد این گروه، یک کمیته چهل نفری بوده که شعبه هایی را در نقاط مختلف تهران هدایت می کرده است. در تمام محلات تهران شعبه این کمیته کار می کرد و عناصری از تمام فرقه ها در آن عضو بودند. تعدادی از ارامنه و نیز سه- چهار نفر از مجاهدین قفقازی که ادعا می شد جزو اعتدالیون بودند در بین دستگیرشدگان دیده می شدند.

اداره نظمیه برای اینکه وهنی به فرقه اعتدال وارد شود، سردسته مجاهدینی را که این سه نفر عضو گروه او بودند، گرفتند و با کمال افتضاح به نظمیه جلب کردند، در حالی که بی گناه بودند. در همین حال از یک نفر از سردسته های دمکرات ها به واسطه مباشرت در دزدی، سندی به دست آمد. او نتوانست منکر سند شود، صاحب مال تصدیق کرد همان شخص روی کرسی خانه او نشسته و کارد کشیده بود که سر او را ببرد و توضیح داد متهم با کمال شدت دو انگشت خود را در بینی قربانی کرده و سرش را بالا کشیده و آن گاه کارد به گلوی او گذاشته است. با این وصف، متهم را بیش از یک روز نگاه نداشتند و مرخص کردند. وقتی هیأت وزرا رئیس نظمیه را مؤاخذه کرد، دژبانی از سر اجبار دوباره او را دستگیر و توقیف نمود. همه می دانستند نظمیه از دمکرات ها حمایت می کند «و در مواد فساد و ترور تقویت می نماید(۱) والّا چگونه می شود که چنین دزدی را خلاص کنند و بی گناهی را حبس نمایند». این بود سرگذشت تهران بعد از اولتیماتوم روسیه و اشغال شمال کشور.

از آن طرف پس از آن که علمای عراق به رهبری شیخ عبدالله مازندرانی با وعده های دولت مبنی بر خارج ساختن قوای بیگانه، پس از سه ماه و چند روز توقف در کاظمین

۱- خاطرات سیدعلی محمد دولت آبادی، صص ۶۱- ۵۹.

پراکنده شدند، لندن و سن پترزبورگ در ۱۸ فوریه ۱۹۱۲، از طریق سفارتخانه های خود در تهران پیشنهادهایی به دولت ایران دادند: نخست اینکه دولتین هر کدام صد هزار لیره به ایران وام می دهند، این پول از طریق بانک های شاهنشاهی و استقراضی پرداخت می شود. دوم این که به وام هفت درصد سود تعلق می گیرد. سوم: پول با هدایت مرنارد بلژیکی و همداستانی دو سفارت خرج می شود و بخشی از آن برای امنیت جنوب خواهد بود. در برابر آن دولت ایران باید تعهد می کرد عهدنامه ۱۹۰۷ را به رسمیت بشناسد، بعد از خروج محمدعلی میرزا و سالارالدوله از ایران، فدائیان مشروطه طلب را پراکنده سازد، با دو سفارت برای تأسیس یک سپاه منظم کوچک مشورت نماید و نهایتاً این که به طرفداران محمدعلی میرزا عفو عمومی دهد.

این خواست ها به مراتب از مفاد اولتیماتوم ننگین تر و سنگین تر بود. بالاخص این که دولت ایران باید تقسیم کشور را در ازای دریافت یک وام دویست هزار لیره ای آنهم با بهره هفت درصد و شرایط تحقیرآمیز رسماً می پذیرفت. دیگر این که معلوم شد دولتین از مجاهدان در هراس بودند. به همین دلیل دائماً جلوی آنها سدی ایجاد می کردند و نیرویی را که می توانست هسته یک ارتش مردمی باشد درهم می شکستند. سردی کردن با مجاهدان از همان آغاز فتح تهران و اطلاق عنوان تاراجگر، لومپن و مردم آزار به آنها و راه ندادن ایشان در اداره امور، آغاز شد. این نخستین واکنش محافل داخلی بالأخص هیأت مدیره در برابر مجاهدین بود. به قول کسروی در عوض به مقابله آنها «دسته دیموکرات را پدید آوردند، و دشمنی به میان ایشان انداخته داستان پارک اتابک را پیش آوردند. این کارها اگر هم با دستور نمایندگان دو دولت نبوده به هر حال به سود ایشان بوده است».

بیستم مارس ۱۹۱۲ دولت ایران شروط روس و انگلیس را پذیرفت و بالاخره اندیشه های ناصرالملک نتیجه داد. اندکی بعد از این ماجرا در تهران اعتراض عمومی بروز کرد. نظمیه گناه را به گردن عده ای انداخت که مدعی بود می خواسته اند شورش پدید آورند. مستعان الملک و میرزا محمدعلیخان مغازه از حزب اتفاق و ترقی به مازندران فرستاده شدند؛ سردار محیی و برادرانش میرزا کریم خان و عمیدالسلطان همراه با ناصرالاسلام ندامانی که ظاهراً اعتدالی بودند به یزد گسیل گردیدند. اینها چون به قم رسیدند، آشوب نایب حسین کاشی بالا گرفت، به همین دلیل در قم توقف

کردند. روز بعد سید جلیل اردبیلی، منتصرالسلطان، سلیمان میرزا و تعدادی دیگر از اعضای حزب دمکرات که باید به یزد می رفتند به قم رسیدند. آنها با سردار محیی و همراهانش متحد شدند و در مورد ناامنی راه قم به یزد، تلگرافی به تهران مخابره کردند. از تهران خبر رسید تا ایمن شدن راه در قم بمانند. تلاش برای دستگیری میرزا احمد قزوینی، شیخ رضا دهخوارقانی و سیدحسین کزازی آغاز شد، اما موفقیت آمیز نبود. وحیدالملک و حسینقلی خان نواب هم که از دمکرات ها بودند و روس ها از آنها ابراز ناخشنودی می کردند «چون پشتیبان می داشتند به اروپا فرستاده شدند». ناصرالملک این سناریو را بیش از آنچه که بود بزرگ کرد و یکی از دلایل رنجیدگی خود را از اوضاع این مسئله می دانست، «ولی پیداست که چندان بزرگ نبوده و جز کسان اندکی پا در میان نمی داشته اند». مردان بحران ساز بار دیگر سر در جیب عافیت فرو بردند و در پناه سیاست خارجی بار دیگر به طور موقت پنهان شدند تا نوبتی دیگر وارد صحنه گردند. اما در برابر، مردان راسخی که همیشه پای در میدان عمل می نهادند قربانی سیاست بازی های این عده شدند: آخوند خراسانی و ثقه الاسلام تبریزی که بارها نسبت به تندروی هشدار داده بودند و علیه تندروها موضع گرفته بودند، دو تن از این عده بودند.

اقدامات بعد از اولتیماتوم همه بهانه هایی بود تا دست مجاهدان را از امور بیشتر کوتاه گردانند:

این بی گفتگوست که هم بیگانگان و هم کسانی از سران آزادی خواهان چشم دیدن مجاهدان را نداشتند(۱). آنان از راه بدخواهی و اینان از روی رشک بری، نیز بی گفتگوست که دسته دیموکرات را برای کاستن از آوازه مجاهدان و کنار کردن آنان بنیاد نهادند و چون پس از پیدایش آن کسانی به ایستادگی برخاسته دسته اعتدالی را پدید آوردند در کشاکشی که برخاست و دامن مجاهدان ساده درون را نیز گرفت دست های بیگانه در کار می بود که آتش دو تیرگی را دامن می زدند. جای افسوس اینجاست که پیرم خان و حیدر عمو اوغلی و یارمحمد خان و دیگران از رازهای نهانی آگاه نبودند و در سایه نشناختن کسانی افزار دست آنان گردیده

۱- تاریخ هجده ساله آذربایجان، صص ۵۰۹- ۵۰۴.

و با ستارخان و باقرخان و دسته آنان دشمنی می نمودند. آن روز آگاهی هایی که ما امروز می دانیم نبود و آن مردانی را که یک رو به سوی آزادی خواهان و یک رو به سوی لندن و یا پترسبورگ می داشتند، یفرمخان و همراهان او نمی شناختند(۱).

روز بیستم محرم ۱۳۳۰ق شوستر بدون اینکه حسابی پس دهد از ایران رفت. او پیش از رفتن به ملاقات نایب السلطنه شتافت و بعد از دو روز حرکت کرد. در آن روز شهرت یافت که شوستر حاضر به دادن حساب نیست و می گوید جزئیات محاسبات را ارائه نخواهد کرد. او خاطرنشان کرد مورد اطمینان دولت بوده است، دولت هم پولی به او داده که خرج کرده است، پس دیگر حسابی وجود ندارد. کمیسیونی تعیین شد تا به حساب او رسیدگی کند. در همین حین گفتند وی توسط نواب، سی و شش هزار تومان به دمکرات ها پول داده است. از طرف شوستر گفته شد معاون وی در خزانه داری یعنی کینز حساب ها را ارائه خواهد کرد. کمیسیون به نزد او رفت، اما محل اعتنا واقع نشد. به همین دلیل آن کمیسیون بدون این که حتی یک روز کار کرده باشد منحل شد. وثوق الدوله می خواست شوستر را از قزوین بازگرداند، اما هیأت دولت نپذیرفت. به این شکل وی از کشور خارج شد؛ بدون اینکه حسابی پس بدهد. از تقلبات هیأت آمریکایی حداقل پنج مورد مشهور بود: نخست این که شوستر حقوق سه ساله خود را برداشته و رفته است. دوم گرفتن حقوق سایر آمریکایی ها بود. سوم این که سی و شش هزار تومان به فرقه دمکرات پول داده بود. چهارم اینکه او حقوق افرادی را که خود می پسندید و یا واسطه داشته اند پرداخته و به دیگران وجهی نداده بود. پنجم به هم زدن ادارات و وزارت مالیه و دادن مواجب گزاف به دمکرات ها بود که آنها را در ادارات خود استخدام نموده بود، بدون این که نیازی به وجود آنها باشد.

به هر حال شوستر و هیأت آمریکایی رفتند؛ در حالی که پنج کرور وجه استقراضی، بعلاوه مالیات ولایات و کلیه عواید دولتی را تصرف کرده بودند. معلوم نشد چه مقدار آن را مصرف کرده و چه میزان به «دزدان ایران و آمریکا» رسیده است. در آمریکا شوستر رئیس یک بانک شد در حالی که در ایران با کمال قدرت وزرا را احضار می کرد، وزیر مالیه را راه نمی داد و کارمندان خودش را از وزرا برتر

۱- همان، صص ۵۲۴- ۵۲۳.

می دانست. به قول دولت آبادی این خزانه دار، کاری کرد که «هیچ مستبد شروری نکرد». او «به حقیقت کشنده استقلال ایران بود که از پـدر و فرزنـد نزد ایشان [ایرانی ها] عزیزتر است». مردم از علیقلی خان نبیل الـدوله، کاردار ایران در آمریکا «که این بلا را به ایران فرستاده بود» متنفر گردیدند(۱).

روز بعـد از حرکت شوستر از تهران، مـاژور پرایس، معلم آمریکایی ژانـدارمری، سواره از اردوگاه باغشاه به پارک اتابک می رفت که ناگـاه از پنجره یکی از خانه ها گلوله ای به طرف او شـلیک کردنـد. پس از تفحص معلوم شـد ترور پرایس کار یک انجمن سـری و تروریستی متعلق به ارامنه روسـیه بوده است که می خواسـته انـد از آن طریق اهـداف سیاسـی خود را پی گیری کننـد. ضاربین که چهار نفر بودند، از تهران گریختند، پس از مدتی معلوم شد رئیس آنها از صاحب منصـبان سابق ژاندارمری بوده است. یک هفته بعد فرد مزبور به تهران بازگشت، خود را تسـلیم کرد و مفصـلًا درباره توطئه ترور پرایس افشاگری نمود. او مـدعی شد شـخصاً در این کار دخالتی نداشـته، اما چهار نفر ضاربین را می شـناسد. او صـریحاً اعتراف کرد هیچ دشـمنی با آمریکاییان وجود نـدارد، بلکه نقشه این بوده که یک آمریکایی را بکشـند تا دولت آمریکا را مجبور به مـداخله در امور ایران نماینـد، شایـد به حال کشور مفیـد باشـد. این فرد زندانی شد اما معلوم نشد سـرانجام وی به کجا منتهی گردید(۲). کشور مثل صفحه شطرنج قربانی بازی های بین المللی به منظور دست یافتن به منابع اقتصادی شده بود.

اواخر دیمـاه ۱۲۹۱ش کـابینه صـمصام السـلطنه سـقوط کرد و محمـدعلی علاء السـلطنه، بـدون مشارکت بختیاری ها کابینه را تشـکیل داد. علاء السـلطنه با ناصر الملک بستگی سببی داشت. یعنی دختر نایب السلطنه، همسر فرزند وی، حسین علاء مشهور به معین الوزراء بود. در گام نخستین، کابینه علاءالسـلطنه با دو مشکل مواجه شد. نخست امتیاز راه آهن جلفا به تبریز که روس ها می خواسـتند، و دوم مسـئلهناامنی راه های جنوب و کشته شدن کاپتین اکسفورد به هنگام شکار. انگلیسی ها همین را بهانه می کردند و در مجلس عوام می گفتند برای سرکوب راهزنان باید دسته ای از

۱- خاطرات سید علی محمد دولت آبادی، صص ۷۲- ۷۰.

۲- اختناق ایران، صص ۳۵۸- ۳۵۷.

هنـد به منظور اشـغال جنوب ایران اعزام شود، هـدف این بود تا به تلافی اشـغال شـمال کشور به دست روسـیه آنان نیز به بهانه مقابله با راهزنی نیرویی به جنوب فرسـتند. عده ای پیشـنهاد می کردند یک ژاندارمری به فرماندهی انگلیسـی ها به وجود آید. روزنامه تایمز در این زمینه پی در پی مطلب می نوشت، اما:

شگفت آنکه لرد لامینگتون، نماینده پارلمان و سـرکمیته ایران که یکی از هواداران ایران شناخته شده و مجلس دوم در نشست تـاریخی خود در روز ۲۴ آبانماه ۱۲۸۸ در میان ارج شناسـی از بنیادگـذاران آزادی ایران از او، و از همدسـتان او مستر لینـچ و پروفسور براون ارج شناسـی نمود، پس از پیش آمد اولتیماتوم به ایران آمده و گردشـی کرده و این زمان تازه به لندن بازگشته بود و در زمـانی که امیـد هواخواهی و یاوری از وی می رفت، ناگهان انـدیشه دیگر کرده و او نیز از آشـفتگی راه های جنوب سخن رانده و چنین می گفت سـرکردگان سوئد به اندازه انگلیسیان به ایران آشنایی نمی دارند و ایل ها را که مایه آشوب می باشند نمی شناسند و پیشنهاد می کرد که به جای آنان از سرکردگان انگلیس گماشته شود(۱).

ایـن هم از سـرانجام رئیس کمیته ایران که به عنـوان دفـاع از مشـروطه از سـرمایه گـذاری سـرمایه سالاـران کشـورش در ایران حمـایت می کرد و بالاـخره معلـوم شـد آن همه هیـاهو و جنجـال برای چه بوده است. لمینگتون نیز در زمـره کسـانی بود که از تندروترین جناح های مشـروطه و گروه های مسـلح که همسو با اهداف سـرمایه سالاران بریتانیا و شـرکت های فراملیتی بودند، حمایت می کرد.

فصل دهم/ سقوط مشروطه

مدخل

فصل دهم

سقوط مشروطه

مدخل

ایران از اوایل دوره قاجار برای انگلسـتان به مثابه دالانی به منظور حفاظت از هنـد تلقی میشـد. ما به این مهم در همین رساله به طـور مشـروح پرداخته ایم؛ و برای بحـثی تخصصـی تر در مـورد سـابقه موضـوع، کتـاب ارزشـمند «رز گریوز» را برای مطـالعه پیشنهاد میکنیم.(۲) در این دوره به قول برخی نویسـندگان عصـر مشـروطه به بعـد مثـل ملک الشـعرای بهـار، «رقـابت روس و انگلیس در سـر نعش بی گنـاه و خـانه صـاحب مرده مـا ایران»، بـاعث هلاکت کشور شـد. به قول همان نویسـنده «همقـدمی و هماوازی دمکراسـی لنـدن و امپریالیزم پترزبورغ، یعنی اژدهای مسـمومکننده و خرس خوردسازنـده جنوب و شـمال روح ما را مسـموم و اسـتخوان های پوسیده ما را خورد و خمیر نمود(۳)!». بنـابر اظهار ملک الشـعرای بهار، تا پیش از سال ۱۹۰۷، روسیه «سـی کرور بنـده های زرخریـد» در ایران داشت و تلاش میکرد با این بنده زرخرید بر سواحل خلیج فارس و «یک تنگه نظامی دریایی ذیقیمت به نام تنگه هرمز» دست یابد. اما «انگلیس پدر اخلاق و معلم علم اجتماع چه آرزو داشت؟» جواب این بود:

۱- تاریخ هجده ساله آذربایجان، صص ۵۶۶- ۵۶۵.

۲- R. L. Greaves: Persia and the Defense of India, (London, ۱۹۵۹).

۳- زبان آزاد، ش۲۳، ۷ ذی حجه ۱۳۳۵، ۲۵ سپتامبر ۱۹۱۷، «روس، انگلیس و ایران.»

«یک دشت ویران و یک عرصه پهناور خراب، و یک ملّت کور و کر و فقیر و یک دروازه مهم دریایی، ولی بر روی دنیا بسته و مختص انگلیس.(۱)» بهار در این عبارات به بهترین شکل استراتژی روس و انگلیس را در ایران تشریح کرده است. بنا به داوری او، که البته کاملاً ـ واقعیت داشت، ایران برای روسیه کلید تسلط بر خلیج فارس و هندوستان بود؛ و برای انگلیس هم همین مقام را داشت. روسیه به دنبال تسلط تمام عیار بر ایران بود و انگلیس هم؛ از روسیه توقعی نبود؛ زیرا از زمان تأسیس امپراتوری رومانف سیاست کلان خود را بر حملات نظامی سازمان یافته استوار کرده بود. اما با انگلیس چه می شد کرد که ادعای دمکراسی و آزادی خواهی و مدنیت داشت، اما همسو با روسیه تزاری برای ویران ساختن ایران و بر جای گذاشتن سرزمین سوخته، از هیچ کاری فروگذار نمی کرد.

به همین دلیل در راستای طرح تشکیل دولت حائل(۲)، دو قدرت بزرگ امپریالیستی روس و انگلیس در بحبوحه مشروطیت، ایران را با قرارداد ۱۹۰۷ به دو منطقه نفوذ تقسیم کردند، اما برای طرف انگلیسی مسئله ایران همچنان لاینحل باقی ماند.

هجوم سراسری روسیه به شمال ایران و اشغال بخش هایی از شمال غرب و شمال شرق کشور به دنبال اولتیماتوم مشهور روسیه، گرچه با توافق انگلستان صورت گرفت، اما نشان داد سرمایه مالی هندوستان و بریتانیا را همیشه خطر تهاجم نظامی روسیه تهدید میکند. توجه مداوم به «خطر روسیه» که بعدها در قالب «شبح سرخ» دامن زده شد، با مسئله نفت ارتباطی تنگاتنگ داشت. اینک دولت و سرمایهداران مالی بریتانیا از اندیشه دولت حائل به اندیشه استقرار دولت دست نشانده روی آوردند. این سیاست به طور آرام از دوره ناصری سرلوحه کار قرار گرفت.

هجوم روسیه به ایران نشان داد سرمایه های بریتانیا در ایران به چه میزان میتواند آسیب پذیر باشد. سر ادوارد گری درست به همین دلیل بود که به سال ۱۹۱۱ به

۱- همان.

۲- Buffer State

هنگام اوجگیری بحران مشروطه در ایران، مسئله ایران را موضوعی بسیار جدی و در عین حال «ملالت آور» تلقی کرد(۱). به واقع انگلیسی ها با ادعای دروغین حمایت از مشروطه ایران، تلاش داشتند از این فرصت برای مهار روسیه استفاده برند. روسیه طبق عهدنامه ترکمانچای نوعی برتری سیاسی در دربار قاجار به دست آورده بود و با حمایت از خودکامگی شاهان قاجار تلاش داشت این نفوذ را استمرار بخشد، انگلیسی ها در ردای دفاع از مشروطه می خواستند توازن نیروها را به نفع خود به هم زنند. آنچه باعث می شد بیگانگان بیش از پیش چشم طمع به خاک ایران بدوزند، وضعیت داخلی ایران بود که شرایطی مناسب برای دست اندازی های بیگانه فراهم می ساخت؛ شرایطی که به دست روس و انگلیس شکل گرفته و دامن زده می شد.

مشروطیت در ایران اعلام شد؛ اما وضعیت داخلی ایران به هر چیزی شباهت داشت جز یک کشور مشروطه. نظم پیشین از دست رفت و هیچ نظم نوینی جایگزین آن نشد. بهواقع از همان دوره مشروطیت بحران در ایران بیداد میکرد، هر گوشه کشور به دست جباری بود که به هیچ کس حسابی پس نمی داد؛ ایلات و عشایر همراه با سردسته های راهزنان، اختلافات و مشکلات ایلیاتی خود را بهانه کرده و به بهانه مشروطه و استبداد هر روز که میگذشت میخی دیگر بر تابوت استقلال و تمامیت ارضی کشور میکوبیدند. مطالب زیادی در این زمینه وجود دارد که ذکر آنها از حوصله بحث این دفتر خارج است، فقط به طور مثال به این فقره از مهدی شریف کاشانی اشاره میکنیم تا نشان دهیم این وضعیت منحصر به دوره سقوط مشروطه نبود، بلکه از همان روزهای نخست بحث داغ مشروطه و استبداد وجود داشت. کاشانی مینویسد: «درست در جشن سالگرد مشروطه، زمانی که تهران غرق سرور و چراغانی بود؛ کلیه ولایات مغشوش و هر کدام در دستان یک آشوب طلب قرار داشت. اقبالالسلطنه ماکوئی در ماکو مشغول قتل و غارت مردم بی گناه بود، فرزند رحیم خان چلبیانلو تبریز را مورد تاختوتاز قرار میداد، اصفهان از شرارت فرزندان و بستگان ظل السلطان آرام و قرار نداشت، کرمانشاهان و بروجرد از حرکات سالارالدوله غرق اغتشاش بود؛ فارس به دست بیداد قوام الملک شیرازی

۱- R. L. Greaves: Persia and the Defense of India, (London, ۱۹۵۹), p.۲۸.

سپرده شد، رشت از نزاع مشروطه و استبداد مغشوش، کاشان عرصه شرارت نایب حسین کاشی و فرزندانش گردید، و کرمان و یزد هم به خاطر مسئله انتخابات در کشمکشی تمام نشدنی قرار داشتند.(۱)»

در آن ایام تاریک کمتر کسی بود که به فکر منافع ملّی کشور باشد. گروه های سیاسی و شخصیت های گوناگون، مصالح کشور را در پای رقابت های حقیر خود قربانی می کردند و اجازه نمی دادند نظم و ثبات شکل گیرد، موزر به جای منطق و زبان ایفای نقش می کرد. هر کس پرزورتر مخاطبش بیش تر. این بود وضعیت ایران پس از مشروطه. بر اثر این وضعیت هیچ نهاد استواری شکل نگرفت، نهاد کهن دینی نیز روز به روز تضعیف شد. سرانجام هم معلوم نشد مشروطه چیست. یأس و نومیدی کمترین دستاورد این وضعیت بود. انگلیسی ها که کمترین ارزشی برای مشروطه ایران قائل نبودند، تلاش کردند از بحران و هرج و مرج کشور به نفع مصالح بلندمدت خود بهره برداری کنند. اولتیماتوم روسیه و اقدامات بعدی آن کشور در ایران بهترین فرصت را در اختیار بریتانیا قرار داد.

لشکرکشی روسیه و مواضع بریتانیا

لشکرکشی روسیه و مواضع بریتانیا

درست در روزهای پایانی عمر مجلس دوم، تهدید عظیم ناشی از اولتیماتوم روس ها، ایران و تمامیت ارضی آن را به مخاطره افکند. از آنجا که «درباریان و مجلس ملی که درست واقف به مواقف عصر» نبودند(۲)؛ به طور طبیعی زمینه نقض استقلال کشور را فراهم ساختند. این بزرگ ترین فاجعه تاریخی کشور بود که زمامداران قوم هیچ تحلیل و تبیین مشخصی از وضعیت زمان خود نداشتند؛ از ترکیب نیروهای بین المللی و آرایش نیروها در صحنه سیاسی تلقی مشخصی وجود نداشت؛ جایگاه ایران در سلسله مراتب تصمیم گیری های جهانی بر رجال این دوره پوشیده بود؛ و این وضعیت باعث ویرانی تمام عیار ساختارهای موجود کشور گردید.

۱- مهدی شریف کاشانی: واقعات اتفاقیه در روزگار، به کوشش منصوره اتحادیه- سیروس سعدوندیان، (تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳)، صص ۱۳۰-۱۳۱.

۲- یحیی دولت آبادی: حیات یحیی، ج۳ (تهران، فردوسی- عطار، ۱۳۷۱)، ص۱۹۶.

در جریـان اولتیماتوم، مصـلحت ملی و منافع عمومی نادیـده گرفته شـد؛ و امری که به آسانی قابل حل و فصل بود به فاجعهای تبدیل گردید که بخشـی از مسئولیت آن بر عهده نمایندگان حزب دمکرات بود. حزبی که اکثریت آن با عوام فریبی و جنجال و آشوب، راه را برای یـافتن راه حـل عقلانـی موضوع مسـدود ساختنـد و کشور را عرصه تـاخت و تـاز قشون روسـیه نمودنـد. گرداننـدگان کمیته بحران همـان کسـانی بودنـد که علی رغم توصـیه وثوق الـدوله بـا تـأخیر معنی داری اولتیمـاتوم روسـیه را پذیرفتنـد و با این کار خود هم به قول عوام پیاز را خوردنـد و هم کتک را؛ و هم پولش را دادند. اینان همانها بودند که دولت وقت صـمصام حکم به تبعیدشان داد: حاجی سـیدعلی آقای یزدی پدر سیدضیاء، سردار محیی، میرزاکریم خان رشتی، سلیمان میرزا اسـکندری، سـیدمحمدرضا مساوات، محمدعلی خان کتابفروش، میرزاعلی اکبر ساعت ساز، حسـینقلی خان نواب، وحید الملـک شـیبانی و دکتر اسـماعیل خـان مرزبان. این سه تن آخر به فرنگ فرسـتاده شدنـد. اگر این کار را همان اوایل امر انجام داده بودند چه بسا بحران مشروطه به این نقطه غیرقابل بازگشت نمی رسید و چه بسا وقایع و حوادث بعدی تکرار نمی شد. در رساله ای دیگر خواهیم دید که اینان چگونه هسته مرکزی سازمان بحران را تداوم بخشیدند و کار را به کودتای رضاخان ختم کردند.

به هر حال بعد از حمله روسـیه، برخی از سیاسـتمداران، حکمیت نزد انگلیسی ها بردند. انگلیس که حفظ منابع نفتی خوزستان و مرزهـای هنـد برایش بیش از تمـامیت ارضـی ایران و مشـروطه اهمیت داشت، نظر به معـذرت خواهی از روسـیه و پس دادن اموال شعاع السلطنه داد.(۱) به قول دولت آبادی «اقدامات کارکنان وقت که بیشتر از روی اغراض شخصی و دائره کوته نظری است»، باعث شد مصالح ملت قربانی شود. همو رفتار سیاسی دمکرات ها در این ایام را «به بازی ساده کودکان بد اخلاق بیشتر تشبیه میکند تا به رفتار یک دولت و ملت دارای اساس مشروطه(۲).» باز هم به قول دولت آبادی «در یک وقت بسیار تنگ که تا یک اندازه روس ها شروع به مداخله

۱- همان.

۲- همان، ص ۱۹۸.

کردن در تبریز و رشت کردهانـد، نه جواب اولتیمـاتوم را داده تمـام فصول آن را میپذیرنـد [...] اسـتقلال چنـد هزار ساله ایران قربـانی غرضـهای شخصـی چنـد نفر وکیـل و وزیر جاهـل مغرض از هر فرقـه میشـود(۱).» همیـن افرادی کـه ایـن همـه بر طبل غوغاسالاری می کوبیدنـد، به هنگام آزمون از معرکه گریختنـد. مردم تلاش کردند از کیان کشور دفاع کنند؛ روحانیان نجف به حرکت درآمدنـد؛ در رشت مصادمهای مختصـر روی داد و جنگ خاتمه یافت؛ اما تبریز ایسـتادگی کرد. کسانی که بعـد از اولتیماتوم روسـیه و حمله آن کشور به ایران تبعیـد شدنـد عبارت بودنـد از: مسـتشارالدوله صادق، اسـماعیل خان ممتاز الدوله، ممتازالملک، حاجی معین التجار بوشـهری، حسن خان محتشم السـلطنه (اسـفندیاری). وحیـدالملک و دکتر اسـماعیل مرزبان و حسینقلی خان نواب هم به خارج تبعید شدند. همین ها کانون بحران را در سالیان آتی تشکیل دادند.

حمله وحشیانه روس ها به ایران با موافقت تمام عیار انگلیسی ها انجام شد. زیرا گفتیم برای آنان نفت ایران اهمیت داشت و نه مشروطه. سر ادوارد گری(۲) در نامه ای خطاب به سر جورج بارکلی(۳) وزیرمختارش در تهران به صـراحت عنوان کرد او از اقـدامات دولت روسـیه و قصـد لشکرکشـی آن کشور به ایران اطلاع دارد و کنت بنکنـدورف (۴)او را از حمله قریب الوقـوع کشورش به ایران آگاه کرده است. گری به وزیرخارجه روسـیه گفته بود: «اگر اوضاع این طور خطرناک باشد که اعزام قشون را لازم بدانند»، و با توجه به این که روس ها گفته اند از این امر ناگزیرند، وی هم از این لشکرکشی «خشنود» خواهد شد.

گری فقـط به روس هـا اشـکالات و زحماتی را که احیاناً از این لشکرکشـی متحمل خواهنـد شـد، گوشـزد کرد: «بعلاوه گفتم روابط حسـنه که بین ما و دولت روسـیه موجود است، در این اقدام لشکرکشی به هیچ وجه لطمه بردار نخواهد شد و هر اتفاقی که رخ دهد، آرزوی صمیمانه من این است که روابط دوستانه خود را با مسیو

۱- همان، ص ۱۹۹

۲- Sir Edward Grey

۳- Sir George Barcley.

۴- Benkendorv.

ایزولسکی(۱) حفظ نموده باشم.(۲)» پس برای طرف انگلیسی حفظ مناسبات دوستی با روسیه بر حمایت از مشروطه ایران ارجحیت داشت. گری آشکارا از لشکرکشی قشون روسیه به ایران که به تحریک یکی از کارکنان سفارت خودش در تهران یعنی استوکس- وابسته نظامی- انجام شده بود نه تنها استقبال بلکه ابراز شادمانی هم کرد.

اما در پارلمان انگلستان در مورد اظهارنظرهایی از این دست آشوبی به پا خاست. در جلسهای که نمایندگان پارلمان بریتانیا به شدت علیه سیاستهای سر ادوارد گری وزیر وقت امور خارجه سخنرانی میکردند، نامههای افرادی مثل لرد روبرت سیسیل و نیز رهبران مسلمانان مدرس و سایر مسلمانان هند نیز قرائت شد(۳). روبرت سیسیل- عضو گروه مونتاگ / چلمسفورد - که بعداً در همین رساله با سیمای آنان آشنا خواهیم شد- نه برای منافع ایران، نه برای دفاع از مشروطه، بلکه برای پیشگیری از اعتراض مسلمانان هند به اردوکشی روسیه به ایران با سیاست های رسمی دولت متبوع به مخالفت برخاست. از آن سوی لرد لمینگتون که از سال ۱۹۰۳ تا ۱۹۰۷ حکومت بمبئی را به دست داشت، روز سوم ژانویه ۱۹۱۲ کنفرانسی در ادینبورو ترتیب داده و گفت حکومت هند انگلیس به طور جدی مصمم است «وجود یک ایران مقتدر و مستقل» را تأمین نماید. او خاطرنشان ساخت انگلستان در مسئله ایران از هر نظر اعم از ملاحظات سیاسی، موقعیت جغرافیایی، منافع تجارتی و هر موضوعی که مربوط به ایران باشد، ذی نفع است. روزنامه نیمه رسمی آفتاب نوشت این سیاست حاکم سابق بمبئی که به فرقه اتحادیون(۴)انگلیس تعلق دارد، «به کلی با پلیتک مشرق زمینی سر ادوارد گری که این نکات را طرف ملاحظه و رعایت قرار نمیدهد، متناقض است(۵).» اما آفتاب ننوشت چرا سیاست های محافل بریتانیا در ارتباط با مسئله ایران با هم متناقض است. به واقع مخالفین از بیم از دست دادن هند با سیاست سر ادوارد گری به مخالفت برخاستند.

۱- Isvolski (وزیر امور خارجه روسیه)

۲- کتاب آبی، به کوشش احمد بشیری، ج۳ (تهران، نشر نو، ۱۳۶۳)، ص۶۰۹.

۳- همان.

۴- ترجمه نویسنده مقاله نویس روزنامه آفتاب است از واژه انگلیسی Unionists.

۵- آفتاب، ش۹، ۱۷ صفرالمظفر ۱۳۳۰، ۱۰ فوریه ۱۹۱۲، «پولتیک انگلیس در ایران».

این اختلافات همچنان تداوم یافت و باعث شکل گیری دو استراتژی متمایز در ارتباط با ایران شد، این موضوع مهم کلید بحث دفتر حاضر است که به آن باز هم خواهیم پرداخت. به واقع اختلاف نظر در مورد سیاست های بریتانیا در ارتباط با ایران با قرارداد ۱۹۰۷ شکل گرفت و با قرارداد ۱۹۱۹ به اوج خود کشید و با ضربه کودتای سوّم اسفند به پایان محتوم خود رسید. در این نبرد البته مخالفین سیاست های رسمی بریتانیا برنده شدند.

به هر حال با اولتیماتوم روسیه و حمله نیروهای آن کشور به ایران، تنش در بین سیاستمدارن بریتانیا شدت یافت؛ اما ماجرا به همین جا خاتمه نیافت. لندن به دنبال حملات روس ها صحنه سخنرانی های فراوان علیه این اقدامات سبعانه بود. این سخنرانی ها هر کدام با انگیزه های متفاوتی انجام می شد؛ اما به هر حال در صفحات روزنامه آفتاب- تنها روزنامه ایران بعد از اولتیماتوم- بازتاب مییافت. محور این سخنرانی ها حمله به سیاست رسمی انگلستان در برابر روسیه بود. کسانی که به این کنفرانس ها دعوت میشدند، هر کدام انگیزه های مختلف و خاص خود را داشتند. رمزی مک دونالد رهبر حزب کارگر که از قضا اعتراضاتش در صفحات مطبوعات ایران منعکس شد، به دلیل مخالفت با سیاستهای دولت ائتلافی لیبرال ها، علیه دیپلماسی آشکار و رسمی روس و انگلیس وارد میدان شد. لردها و گروهی از دست اندرکاران حکومت هند انگلیس، مثل لرد لمینگتون انگیزه های اقتصادی خاص خود را داشتند. ضمن اینکه افرادی از جناح چپ حزب لیبرال مثل ادوارد براون هم در تجمعات این عده حاضر می شدند.

به طور مثال در کنفرانسی که در نیمه نخست فوریه سال ۱۹۱۲ در یکی از تالارهای اپرای لندن برگزار شد، حاضران به شدت علیه روسیه و سیاستهای دولت ائتلافی و لیبرال اسکوایت به میدان آمدند. سر جورج بارکلی نماینده مجلس لردها، بر این جلسه ریاست میکرد. بارکلی از روسیه خواست در سیاستهای خود تجدید نظر کند، در غیر این صورت از سوی افکار عمومی انگلستان همچنان به بدخواهی متهم میشود. او به روس ها حمله کرد که چرا بر خلاف مفاد عهدنامه ۱۹۰۷ به ایران تاخته اند، در نواحی شمال، شمال شرقی و شمال غربی ایران اسکان یافتهاند و حتی «آذربایجان کهن را مثل یکی از ممالک مسلمه خود» رأساً تصرف

نموده و متصدی اداره آن گشته اند؛ و آزادیخواه ترین پیشوایان قوم را فقط به دلیل اینکه «به آمال نامشروع ایشان خدمت نکردند بهدار آویخته اند، بعلاوه به اخذ مالیات از مناطق متصرفی مبادرت کرده اند». به مقامات دولت بریتانیا یاد آوری شد که نه «به نام منافع سیاسی و تجارتی انگلیس در ایران»، بلکه برای حفظ احترام مردم انگلیس وضعیتی به وجود آورند و یک سیاست جدی را تعقیب نمایند تا دامن خود را از این لکه ننگ تاریخی پاک سازند. به عبارت بهتر، بارکلی بر این باور بود که سیاست رسمی دولت اسکوایت نه تنها با خواست مردم انگلیس در تناقض است، بلکه با منافع سیاسی و تجاری بریتانیا در ایران هم تناقض دارد. بارکلی می ترسید به دلیل این سیاست، منافع مزبور در ایران مورد تهدید واقع شود.

بعد از بارکلی، ادوارد براون سخنرانی کرد. محور سخنرانی او نقد مقالهای از روزنامه تایمز بود که در باب حمله روسیه به ایران چنین نوشته بود: «حکومتین روس و انگلیس درباره استقلال ایران سوءنیتی ندارند و حتی سعی کردهاند که این استقلال در سایه تحدید و تقلید به صورت مکمل تری در آید.» او این اظهار عقیده را خندهدار دانست و گفت: «مَثَلِ این عقیده مَثَلِ کسی است که او را درون مخزنی نگهداشته و در حقش رنج و شکنج روا دارند. وقتی این فرد از دنیا رفت بگویند مقصر خودش بوده است که نتوانسته از درون مخزن بیرون آید و از لذایذ زندگی بهره مند شود». براون خطاب به حضار گفت باید به حال «ترقی خواه ترین و حریت پرورترین دول و ملل عالم یعنی حکومت انگلیس» گریست و در عین حال خندید، که تایمز سیاست آن را چنین بازتاب میدهد. او ادامه داد روزنامه تایمز میخواهد حقوق یک ملت سالخورده یعنی ایران را حق روسیه قلمداد کند. به دید او تنها یک حقیقت ناگوار وجود دارد و آن این است که «ما انگلیسی ها بالذّات محکومیم که فردا را دچار همین احوال شویم.» او گفت به دلیل همین «سیاست سخیفه رجال» انگلیس است که ایتالیا لیبی را تصرف کرده است و روسیه میخواهد ایران را ببلعد. او گفت اینها همه لکه های تاریخی سیاه و بدنامی است که برای انگلیس باقی میماند و آنگاه جملات خود را این گونه پایان داد: «گلادستون ها و سالیسبوریها کجا هستند تا حالت امروزی ما را ببینند و حیران شوند(۱).»

پیام براون هم

۱- همان، ش۱۳، پنج شنبه ۲۶ صفرالمظفر ۱۳۳۰، ۱۵ فوریه ۱۹۱۲، «تمامیت ملکیه ایران»، به نقل از روزنامه

واضـح بود: اگر انگلیس به سـیاست هـای رسـمی خود ادامه می داد، ایران از دسـتش خـارج می شـد و چون لقمه ای آماده به دسـت روسـیه می افتـاد. تـأسف براون از فقـدان گلادسـتون و سالیسـبوری هـم معنـای خـاص خـود را داشـت: ایـن دو مظـاهر امپریـالیسم انگلیس به شـمار می رفتنـد و تلاش آنها برای بسط قلمرو نفوذ بریتانیا در دنیا، در بسـیاری از منابع تاریخی تشـریح شـده است. تازه این موضع براون، عضو جناح چپ حزب لیبرال بریتانیا بود و حـدیث مفصل دیگران از این مجمل بهتر خوانده می شود.

لینچ هم که دارای منافع و عواید سـرشاری در ایران بود گفت به جای روسـیه، سیاست های دولت بریتانیا را نقد میکند. زیرا به گمـان او «روسـیه برای تـأمین منـافع خودش میتوانـد به هر اقـدامی متشـبث شود، امـا عقل من قبول نمیکنـد که انگلیس در این موضوع یک آلتی باشـد؛ چرا که ما نمیتوانیم شـرف و حیثیت ملیه و عنعنات تاریخی خودمان را فـدای روسـیه بکنیم.» پس این روسـیه نیست که باید توبیخ شود، بلکه دولت انگلسـتان است که باید تقبیح گردد. زیرا با منافع تجاری و سیاسی این کشور در ایران بازی می کند و آن را به حریف واگذار می نماید. بعد از این سخنرانی رمزی مک دونالد رهبر حزب کارگر به سخنرانی پرداخت. او گفت:

طرز سیاست وزیر خارجه انگلیس در باره ایران را برای منفعت و شأن و شرف مملکت خودم مفید نمیبینم و بر عکس به جای فایده، ضـرر آن هم به ما خواهد رسید. آیا قربان کردن یک ملت قدیمی بیچارهای را که تاکنون رعایت قواعد انسانیت کارانه را نموده و اکنون هم بهماننـد ما قدمگـذار ساحت مشـروطیت، حریت، عدالت، مساوات شده است چه معنا دارد؟ اگر سـیر(۱) ادوارد گری این اقدام را به نام ملت انگلیس به عمل آورده خطا میکند. من از حیث آنکه یک نفر انگلیسـی هستم این حرکت را به ملت خودم روا نمیبینم. گمان میکنم که تمام انگلیسـی ها در این حسیات من شـرکت دارنـد (حاضـرین: داریم). بنابراین مسئولیت اضمحلال استقلال ایران به عهده انگلیس و ادوارد گری است(۲)!

آخرین ناطق مستر کلیفورد بود که هشدار داد اگر سیاست رسمی بریتانیا به

۱- کذا: سر.

۲- همان.

همین روش ادامه یابد، دیری نخواهد پایید که در انگلستان هم مثل آلمان سوسیالیستها قدرت را به دست خواهند گرفت و آنگاه این اشتباهات را به شکل سختی جبران خواهند ساخت. نویسنده روزنامه آفتاب هم نوشت با سیاست ادوارد گری «بالاخره استقلال ایران پایمال زور و قوت میشود». آنگاه ادامه داد این سیاست از نظر عثمانی ها هم پنهان نمانده است. پس پیشنهاد کرد عثمانی ها هم مثل انگلیسی ها از تشکیل چنین کنفرانس هایی برای نشان دادن احساسات خود در مورد ایران دریغ نورزند: «همان طوری که انگلیس ها از بیان حقیقت پروا و اندیشهای ندارند، برای عثمانی ها هم گمان نمیکنیم محذوری باشد(۱).» به عبارت بهتر روزنامه آفتاب در این مقطع تاریخی، از مواضع حکومت هند انگلیس و مخالفان گری حمایت می کرد.

شرایط در داخل ایران بسیار نامساعد بود. ناصرالملك از فرصت به دست آمده بهره برد و حکومت نظامی برقرار ساخت. به هر حال به دنبال اولتیماتوم روسیه، ایران عرصه هجوم نیروهای افسارگسیخته این کشور شد. ثقه الاسلام «بزرگترین اشخاص و وطن دوست ترین روحانیان تبریز» بود. روسیه با بهدار آویختن او میخواست قدرت خود را به رخ ملت ایران کشد. روز عاشورا که یکی از مهمترین روزهای شیعیان است، روس ها میخواستند اثبات کنند در بزرگترین روز عزاداری ایرانیان و بین متعصب ترین مذهبیان ایران که تبریزیان بودند، میتوان بزرگترین روحانیان شیعه را کشت و کسی هم جرأت نخواهد کرد دم بر آورد(۲).

به قول عین السلطنه: «سفیر روس را عهد فتحعلی شاه با دویست نفر اتباعش کشتند. مجازات [آن اقدام] تبعید میرزا مسیح شد. حالا در سرپیچ مجتهدین را دار می زنند. دیگر آبرویی برای مسلمان ها باقی نمی گذارند برای آنکه این کارها را به دست خود ایرانی می کنند. اوّل آنها را دسته دسته کرده به جان یکدیگر انداختند بعد که خوب همدیگر را تمام کردند این طور داخل شده آدم دار می زنند. الآن یکی می گوید محمدعلی شاه را میآورند و آورده بودند، اگر کابینه انگلیس صِحه به این

۱- همان.

۲- یحیی دولت آبادی: حیات یحیی، ج۳ (تهران، فردوسی- عطار، ۱۳۷۱)، ص۲۰۳.

کار گذاشته بود. اما هنوز کابینه انگلیس قبول نکرده مشغول مذاکره است. به درستی معلوم نیست چه می شود و خیلی مشکل است و مستبعد است که این حالت هم باقی بماند. دیگر چه انقلابی در جلو خواهد بود نمی دانم.(۱)»

روس های وحشی کشتار بی رحمانهای از مردم مظلوم تبریز به راه انداختند. اما روزنامه روسی روسیا، اتهام بی رحمی روس ها را نسبت به ایرانیان انکار کرد و نوشت در این کشور فقط پانزده تن به قتل رسیدهاند و بیست و شش تن از دستگیرشدگان آزاد گردیده اند. روسیا نوشت که اعدام شدگان یک صاحب منصب و چند سرباز را کشته، نیز پنج صاحب منصب و چهل و نه سرباز روس را مجروح کرده بودند. این روزنامه ادعا کرد بیست و سه تن از روس ها را به اندازهای شکنجه کرده بودند که زیر شکنجه مردهاند و هنوز جسد آنان را تحویل نداده اند(۲)؛ اخباری که آشکارا دروغ بود.

در دیماه سال ۱۲۹۰ شوستر از ایران رفت. یالمارسن سوئدی ریاست ژاندارمری خزانه را عهدهدار گردید. همزمان لرد لمینگتون مسافرتی دور و دراز به ایران کرد و از بندرعباس، بوشهر، شیراز و بسیاری نقاط دیگر بازدید نمود. هیأتی که همراه مرنارد بلژیکی- که به جای شوستر منصوب شده بود- به امور خزانه رسیدگی میکردند استعفا نمودند و شخص او ریاست خزانهداری را عهدهدار شد. مرنارد حتی امریکاییان را تهدید کرد که اگر نقل و انتقال ادارات خود را به سرعت انجام ندهند، نه تنها معزول بلکه تنبیه خواهند شد. با این که شوستر با اولتیماتوم روس ها از ایران رفت، اما روس ها بر خلاف وعده و وعید و قول و قرار دروغین خود و انگلیسی ها، به کشتار در کشور ادامه دادند. پس از رفتن مورگان شوستر، کمیسیونی مرکب از عمید الحکما معاون وزارت مالیه، ارباب کیخسرو شاهرخ مسئول کل ادارات مجلس، مرنارد رئیس کل گمرکهای ایران و میرزایانس نماینده سابق ارامنه (در مجلس دوم)، رسیدگی به حساب های او را آغاز کردند. اندکی بعد ارباب کیخسرو از این گروه استعفا کرد. چندی بعد دولت از ادامه فعالیت کمیسیون

۱- روزنامه خاطرات عین السلطنه (قهرمان میرزا سالور)، به کوشش ایرج افشار- مسعود سالور، ج۵ (تهران، اساطیر، ۱۳۷۷)، صص ۳۶۲۹-۳۶۲۸.

۲- آفتاب، ش۱، «مدافعه روسیا از حرکات روس ها.»

منصرف شد. به این شکل شوستر بدون اینکه به دولت ایران حسابی پس دهد از کشور رفت. برای تودیع او مراسمی برگزار شد. اکثر نمایندگان سفارتخانه های خارجی در این مراسم شرکت کردند. بعد از این مراسم ناصرالملک یک اتومبیل سلطنتی در اختیار او قرار داد تا از راه رشت به اروپا و از آنجا به امریکا عزیمت نماید. این پاداشی بود که دولت ایران به شوستر برای تحریک قشون روسیه به لشکرکشی علیه تمامیت ارضی کشور پرداخت کرد.

انگلیسی ها قصد داشتند حملات روس ها را بهانه اشغال جنوب کشور قرار دهند. اما حکومت هند انگلیس، اعزام قشون انگلیسی به جنوب ایران را تجویز نکرد. گردانندگان این حکومت باور داشتند که اعزام بیشتر قوا بهانه به دست «عناصر بهانه جو در روسیه» میدهد. اینان می گفتند انگلیس فقط باید یکی دو نقطه از مناطق جنوبی ایران را به اشغال خود درآورد. مقامات حکومت هند انگلیس این سیاست خود را در پوششی از نوع دوستی دروغین پوشانیدند. حال آنکه دلیل اصلی مخالفتشان با اعزام قوا به جنوب ایران و سواحل خلیج فارس وضعیت نابسامان اقتصادی هندوستان بود. این مقامات میگفتند اعزام قشون انگلیسی به خلیج فارس، باعث «خرج بی موقع و خارج از پلتیک» برای حکومت هند انگلیس خواهد شد. اما «در مقابل آن اگر ما در این موقع دست نگاه داریم دلیل صحیحی به مسلمین مینماییم که به جهت توسعه و ترقی خود موقع انقلاب ممالک آنها را مغتنم نشمرده ایم.(۱)» یعنی از هرج و مرج داخلی کشورهای آنان سوءاستفاده نکرده ایم و از این طریق منتی هم بر کشورهایی مثل ایران نهادند.

واکنش دیگر علیه هجوم روسیه به ایران، در مجلس عثمانی به وقوع پیوست. نمایندگان، وزیر امور خارجه امپراتوری عثمانی یعنی عاصم بیک را به مجلس خواندند و از او در زمینه موضع رسمی دولت عثمانی در برابر اولتیماتوم روسیه توضیح خواستند. عاصم بیک توضیح داد دو مسئله باعث واکنش فوری عثمانی در برابر اولتیماتوم روسیه شده است: اول مسلمان بودن و همکیشی عثمانیان و مردم ایران؛ و همجواری دو کشور با هم. او توضیح داد سفیر روسیه در استانبول را

۱- همان جا، «عقیده تایمس.»

احضـار نموده و از او توضـیح خواسـته است. سـفیر مزبور هم گفته شـرایط به گونهای رقم خورده که راهی دیگر برای روسـیه بـاقی نمانـده بـود. سـفیر توضـیح داد ورود قـوای روسـیه به قزوین موقت است و عنقریب این قوا از ایران خـارج خواهنـد شـد. چاریتوف، سـفیر روسـیه در اسـتانبول، ادامه داد موضع عثمانی و روسـیه در موضوع حفظ تمامیت ارضـی و استقلال این کشور مثل هم است. در همین زمینه یعنی تضـمین اسـتقلال ایران، سـندی به امضای طرفین رسید. سفیر ایران در باب عالی هم نامهای به وزارت خارجه عثمانی نوشت و از مساعی عثمانی ها برای حفظ اسـتقلال و تمامیت ارضـی ایران تشـکر کرد. اسناد ذی ربط تقـدیم مجلس عثمـانی شـد و نماینـدگان هم از توضـیحات وزیر قانع شدنـد و ختم مـذاکرات اعلام گردید(۱)! به عبـارتی در شرایطی که روسـیه با نیروی نظامی خویش شـمال، شـمال شرق، شمال غرب و منطقه ای گسترده تا قزوین را اشغال کرده بود، مـدعی بـود کـه اسـتقلال و تمـامیت ارضـی ایران را بـه رسـمیت می شـناسد و ای عجـب کـه ایـن موضـوع حساسـیت نماینـده دیپلماتیک ایران را در استانبول برنینگیخت.

روز دهم فروردین سال ۱۲۹۱ روس ها مقدس ترین زیارتگاه ایرانیان یعنی بارگاه امام رضا(ع) را در مشـهد به توپ بستند. اما بانگی از سوی انگلیسـی های مـدعی حمایت از مشـروطه خواهی برنخاست، سـهل است دسـتگاه وزارت خارجه انگلیس برای اینکه نشان دهد به هیچ وجه حقوقی برای ایرانیان به رسمیت نمیشناسد و حمایت صوری و نیم بندش از مشروطه فقط و فقط به دلیل ملاحظات اقتصادی است، به نحوی آشکار از این وحشی گری حمایت کرد.

گفتیم روس ها در حملات وحشـیانه خود در جریان اولتیماتوم، با موافقت صـریح انگلیس مواجه بودند. ادوارد گری در نطقی در مجلس عوام بریتانیا به تاریخ ۱۴ دسامبر ۱۹۱۱ گفته بود حق با روسـیه است؛ زیرا شوستر نباید مأمورین خزانهداری خود را در تـبریز کـه منطقـه نفـوذ روسیه است میگمـاشت. درست دو روز قبـل از این تاریـخ یعنی دوازدهم دسـامبر، دولـتین روس و انگلیس در مورد امتداد راه آهن هندوستان به روسیه توافق کرده بودند. بر خلاف گذشته که انگلیسی ها با بی اعتنایی

۱- همان، ش ۵، ش۵، یکشنبه ۸ صفرالمظفر ۱۳۳۰، ۲۸ ژانویه ۱۹۱۲، «ایران در مجلس عثمانی.»

به پیشنهاد روسیه نگاه می کردند، اینک سرمایهداران فرانسوی، انگلیسی و روسی متفقاً این طرح را مورد بررسی قرار دادند. اما مسئله این بود که باید رضایت حکومت هند انگلیس را هم جلب مینمودند(۱). تا آنجایی که به سیاست رسمی بریتانیا مربوط میشد، مشروطه ایران بیش از بهانهای برای بسط و گسترش نفوذ سرمایهداران این کشور در ایران و منطقه قفقاز نبود. گری مدعی شد روسیه حق دارد از دولت ایران بابت لشکرکشی به این کشور خسارت مطالبه کند؛ اما اظهار امیدواری نمود که این خسارت را به شکل فوری طلب ننماید! متن سخنرانی گری در روزنامه آفتاب، نخستین روزنامهای که بعد از حملات وحشیانه روس ها به ایران منتشر میشد، چاپ شد. در این سخنرانی آمده بود: «چندی قبل تلگرافاً به من خبر دادند مستر شوستر سه نفر از مستخدمین انگلیسی ایران را از طرف خزانهداری کل مأموریت های مهم داده، یکی را مأمور شیراز و یکی را مأمور اصفهان و دیگری را مأمور تبریز نموده. اما شیراز طبیعتاً از منطقه روس خارج است و ایرادی بر آن ممکن نبود، اصفهان درست در منطقه روس واقع است و تصور نمیکنم تعیین مأموری در آنجا مورد قبول دولت روس واقع شود. اما تبریز به کلی در مجاورت سرحد روس واقع شده است. همین که این فقره را شنیدم پیش از اینکه دولت روس در این باب کلمهای اظهار کرده باشد، یعنی در وقتی که دولت روس هنوز هیچ خبر نداشت، به وزیرمختار خودمان در طهران تلگرافاً اطلاع دادم که این قبیل کارها ممکن نیست و به کلی برخلاف روح قرارداد انگلیس و روس میباشد، و مطلقاً محقق بود که دولت روس بر تعیین یک نفر مأمور انگلیسی در تبریز ایراد خواهد گرفت، چنان که هر گاه یک نفر مأمور روس در نقطه مقابل آن معین میشد ما خودمان همین گونه رفتار میکردیم.(۲)»

گری توضیح داد سیاست شوستر مغایر قرارداد ۱۹۰۷ است، پس با اقدامات شوستر «به جای نفوذ دولت روس نفوذ دولت انگلیس در شمال ایران برقرار میشود و ما مجبوریم از این تغییر و تبدیل احتراز کنیم». گری هشدار داده بود

۱- همان، ش۲، غره صفرالمظفر ۱۳۳۰، ۲۱ ژانویه ۱۹۱۲، «راه آهن ایران.»

۲- همان، ش۱، شنبه ۲۹ محرم الحرام ۱۳۳۰، ۲۰ ژانویه ۱۹۱۲، «نطق وزیر خارجه انگلیس.»

اقدامات شوستر باعث واکنش سخت روسیه خواهد شد و انگلیس در صورت هرگونه برخوردی از جانب روسیه قادر به هیچ کاری نخواهد بود. او گفت به این دلیل از شوستر حمایت نکرده که اقداماتش مخالف روح قرارداد ۱۹۰۷ بود، اگر دولت انگلستان از شوستر حمایت میکرد مفهومش این بود که قرارداد را زیر پا نهاده است و به عبارت خلاصه مفهومش این است که دولت وقت بریتانیا، موافق حضور مأمورین انگلیسی در منطقه نفوذ روسیه است.

ادوارد گری در مورد ماده دوم اولتیماتوم روس گفت: طبق این ماده دولت ایران حق ندارد بدون اجازه دولتین مستشار استخدام کند. او گفت این امر بر خلاف نظر ایرانی ها نافی استقلال کشور و دخالت بیگانگان در مسائل این کشور نیست. به زعم او دخالت در مسائل داخلی وقتی است که روسیه بگوید برای استخدام اتباع ایران در دوایر دولتی باید از روس و انگلیس کسب تکلیف شود! او ادامه داد:

بلی دولت ایران ضعیف و رشته کارهایش به کلی گسیخته شده و همین قدر که به مستشاران خارجی محتاج است خود دلالت میکند بر اینکه استقلال دولت ایران استقلالی نیست که بتواند بدون اتکا بر یک نقطه کار کند. بلی محتاج به مستشاران خارجه است برای اینکه ضعیف است و رشته امورش گسیخته شده، اما با مستشاران خارجه همیشه نفوذ خارجه توأم است، اینک طبیعی است[!] که دولت روس از استخدام مأمورین انگلیسی در منطقه نفوذ خود شکایت میکند چنان که خودمان ممکن بود از استخدام مأمورین خارجه روس یا تبعه یک دولت معظم در جوار سرحد هندوستان یا استخدام اتباع روس در جنوب یا بنادر خلیج فارس شکایت کنیم(۱).

گری هرگز توضیح نداد قرارداد ۱۹۰۷ را با اطلاع کدام مقام ایرانی امضا کرده اند که اینک از زیر پا نهاده شدن آن ابراز نگرانی می کنند؟ این عهدنامه غیرقانونی توسط مقامات روس و انگلیس منعقد شد بدون اینکه به دولت ایران حداقل اجازه ابراز نظر داده باشند، بنابر این چگونه انتظار داشتند مردم ایران قراردادی را بپذیرند که منافی استقلال کشورشان بود و اساساً بدون آگاهی آنان به تصویب رسیده بود؟

۱- همان.

گری می گفت حوادث اخیر نشان داد دولت ایران «مطلقاً لازم است» در استخدام مستشاران خود از خارج کشور، از این به بعد با دولتین روس و انگلیس مشورت نماید. در مورد پرداخت خسارت به روس ها، گری گفت با اینکه دولت روسیه حق دارد خسارت مطالبه کند، اما «در این خصوص تذکار مینمایم که فعلاً دولت ایران نمیتواند چیزی بپردازد و به هیچ وجه تصور نمیکنم که دولت روس هم در سرعت پرداخت وجه مُصر باشد، و در آن طرف هرگاه تسریع در پرداختن وجه هم به عمل نیاید، باز خیلی قابل تأسف است که یک اجبار و تعهدی بر ذمّه دولت ایران تحمیل شود و این تعهد به منزله یک اهرمی خواهد بود که هر وقت بخواهند بتوانند آن را بکار بیندازند.»

گری وقیحانه گفت هرگاه روسیه فعلاً دریافت خسارت از ایران را سرلوحه کار خود قرار دهد، «این فقره برای منافع تجارتی انگلیس مضر خواهد بود، چه منافع تجارتی انگلیس در جنوب ایران به واسطه اغتشاش و مسدود بودن راه ها خسارت کشیده، مسدود بودن طرق به واسطه این است که قوه ای برای حفظ طرق مزبوره در کار نیست.» نگرانی گری این بود:

هر گاه بنا باشد فعلاً خسارتی به دولت روس یا نوع خسارت دیگری بپردازد، واقعاً خوف آن میرود که نتواند آن نظم و امنیتی را که برای تجارت ما لازم است در طرق جنوب فراهم نماید. من این ملاحظات را به استحضار دولت روس رسانده ام، دولت روس که خواهش های خود را پیشنهاد نموده در خصوص پیشنهاد های راجعه به عملیات کنونی با اصول اساسی[!] اصرار خواهد کرد، اما در خصوص وجه خسارت من این ملاحظات را پیش آوردم، هرگاه خواهش های روس اساساً پذیرفته شود و هرگاه مطمئن شوند یک دولت ایرانی هست که منافع انگلیس و منافع مخصوصه را در آن قطعات ایران که راجع به هر یک از ما میباشد محترم شمارد، آن وقت تصور میکنم رفع این اشکال غیرممکن نباشد(۱).

به عبارت بهتر اگر در ایران دولتی روی کار می آمد که حافظ منافع بریتانیا به شمار می رفت، آنان خیلی هم با پرداخت فوری غرامت به روس ها مخالفت نمی کردند، زیرا مطمئن بودند دولت وقت منافع آنان را پاس خواهد داشت. اما اینک

۱- همان.

وضع چنین نیست. از سویی جنوب کشور ناامن است و برای استقرار امنیت کالاهای انگلیسی نیاز مبرمی به پول احساس می شود. خزانه ایران هم که تهی است. پس اگر غرامت فوری به روسیه پرداخت شود، دولت ایران به دلیل افلاس اقتصادی توانایی استقرار امنیت را در جنوب کشور ندارد. این است راز مخالفت گری با پرداخت سریع غرامت به روسیه!

سر ادوارد گری که سیاستهای دولت متبوع او و سفارتخانه کشورش روس ها را به ایران سرازیر کرده بود، گفت وضعیت آینده ایران به رفع بحران کنونی موکول است. این بحران هم رفع نخواهد شد مگر اینکه «خواهش های دولت روس» پذیرفته شود. او ادامه داد وقتی از استقلال ایران سخن به میان میآید مردم باید بدانند که این استقلال به واسطه قرض های سابق متزلزل شده است. به گفته او «دولت ایران مثل یک دولتی که تا به حال هیچ قرض نکرده است آزاد نمیباشد.» علت این است که بهترین وثیقه های ایران در گرو روس و انگلیس است. پس اگر دولت ایران باز هم بخواهد قرض کند باید طلب طلبکاران روسی و انگلیسی خود را بدهد و تازه از «طلبکارهای سابق خود استشاره و استمزاج نماید و منافع طلب کارهای سابق باید محفوظ بماند.» او گفت منظورش این نیست که دولتین روس و انگلیس به ایران وام بدهند، خیر! منظور این است که لوازم تسهیل استقراض را برای دولت ایران فراهم نمایند؛ زیرا به زعم او «بدون این مسئله ترقی و پیشرفت[!] ممکن نیست.»

بار دیگری که وزیر خارجه بریتانیا از «ترقی ایران» دم زد و عوامل و موانع آن را برشمرد، مسئله امکان بازگشت محمدعلی شاه به تخت سلطنت بود. او صریحاً گفت بازگشت محمدعلی شاه به تخت سلطنت «با وجود اخطارات و تحذیرات ما به عدم مراجعت به ایران... گمان میکنم بر خلاف حیثیت ما باشد که او را به سلطنت بشناسیم.» گری باز هم گفت خروج از حالت فعلی با تشکیل یک دولت ایرانی ممکن است که «آن دولت منافع مخصوصه دولتین روس و انگلیس را محترم بشمارد و با اصول قرارداد روس و انگلیس موافقت کند.» به طور قطع و یقین چنین دولتی با وجود محمدعلی شاه شکل نخواهد گرفت. او تشکیل یک دولت باثبات و پذیرفتن خواسته های روسیه را شرط خروج نیروهای این کشور از ایران تلقی کرد. در همین راستا خاطرنشان نمود روس ها به طور موقت به ایران آمدهاند و با قبو

شرایطشان از کشور خارج خواهند شد(۱). انگلیسیها در این راستا ضمانت های لازم را از روسیه گرفته بودند تا از محمدعلی شاه حمایت نکنند؛ گری از قول روس ها نمایندگان مجلسین لردها و عوام انگلیس را مطمئن ساخت که:

بارها اظهار کردهایم اقدامات نظامی که ما مجبور شدیم[!] در ایران بنماییم به هیچ وجه ربطی به خیالات محمدعلی شاه ندارد و میل نداریم این اظهار خود را صریحاً تکرار نماییم. دولت روس به هیچ وجه میل ندارد به او نسبت بدهند که میخواهد یک پادشاهی بر دولت ایران تحمیل نماید یا اینکه میخواهد بر ضداصول عدم مداخله در نزاع شاه مخلوع با دولت ایران اقدامی نماید؛ چه این اصول را دولت روس خود از زمان شروع این نزاع اعلان کرده بود. بنابراین دولت روس اعلان میکند که هرگاه شاه مخلوع بخواهد از موقع حضور دستجات قشون روس در ایران برای انجام مقاصد خود استفاده نماید، آن وقت دولت روس او را به سمت سلطنت نخواهد شناخت(۲).

با این تعهد خیال انگلیسی ها بیش تر راحت شد. آنها مطمئن شدند که روس ها قصد ندارند محمدعلی شاه را به تخت سلطنت بازگردانند. پس با عملیات آنان مخالفتی هم نکردند.

وقتی روس ها به ایران حمله آوردند و آن فجایع را مرتکب شدند، باز هم گری با وقاحت تمام خطاب به مجلس عوام گفت ایران به دلیل قرارداد ۱۹۰۷ از استقلال بیشتری برخوردار است(۳). این سخنان به دلیل توافق پشت پرده ای بود که بدون اطلاع طرف ایرانی بین روس و انگلیس صورت گرفته بود. بین روزهای ۲۴ نوامبر تا ۱۴ دسامبر سال ۱۹۱۱ قراردادی محرمانه بین روس و انگلیس منعقد شد. تمام حدس و گمان هایی که در مورد تاریخ انعقاد آن وجود داشت به دلیل مذاکراتی بود که در پارلمان بریتانیا در همین فاصله انجام گردید. در دو مورد از وزیر امور خارجه انگلیس سر ادوارد گری پرسیده شد آیا انگلستان با دولتی دیگر در مورد ایران عهدنامه مخفی منعقد

۱- همان.

۲- همان

۳- Paul Knaplund (Ed): Speeches on Foreign Affairs ۱۹۰۴-۱۹۱۴ by Sir Edward Grey, (London, ۱۹۳۱), pp. ۱۷۲-۱۸۴.

کرده است؟ بـار اول پاسـخ گری منفی بود و بـار دوم مثبت(۱). اسـتقلال و تمامیت ارضـی ایران عملاً نادیـده گرفته شد. طبق قراردادی که بـدون اطلاع دولت ایران منعقـد شـده بود، روس ها دوازده هزار تن از قشون خود را به ایران آوردنـد و در نقاط شمالی کشور تا حـدود تهران مسـتقر کردنـد. انگلیسـی ها هم عدهای سوار هندی به جنوب کشور اعزام نمودند. هدف اصـلی اینـان حفاظت از راهها، تجارتخانه ها و کنسولگری هایشان در جنوب کشور بود. حساسـیت عمـده آنان در این تاریـخ به طور مشـخص مسئله نفت بود. بخشـی از طرح روس و انگلیس را از زبـان وزیر امور خـارجه بریتانیـا در حضور نماینـدگان پارلمان توضیح دادیم. بخش دیگر آن به این شرح بود:

عسـاکر روس که فعلاًـ در قزوین متحرک هسـتند فقـط هشت روز دیگر بیشـتر خواهنـد رفت، مگر اینکه به واسـطه اتفـاق فوق العاده وزیرمختار روس مجبور شود زودتر به احضار ایشان اقدام کند(۲). دولت روس این قشون را به حکم ضرورت فرستاده و چنـان که مکرر اظهـار داشـته است به هیـچ وجه قصـد نقض اسـتقلال و تمامیت ایران را نـدارد و همین قـدر که خواهش های دولت روس قبول شـد، دیگر مانـدن قشون در قزوین لزومی نخواهـد داشت، مگر اینکه به قشون روس حمله ببرنـد یـا اغتشاش جـدی روی دهد و یا بالاخره اشـکالات دیگری پیش بیاید. پلتیک دولت روس در ایران باید کماکان مبنی بر اتفاق و همراهی بـا دولت انگلیس باشـد و اسـاس آن قرارداد روس و انگلیس ۱۹۰۷ خواهـد بود و فقـط حفظ این قرارداد میتوانـد ترقی منظم و صلـح آمیز دولت ایران را که برای منـافع اقتصـادی و سیاسـی دولت همسـایه و اسـتقرار نظم دائمی در خاک ایران نهایت لزوم دارد؛ ممکن نماید(۳).

پیش تر به طور مشروح توضیـح داده ایم روس و انگلیس درست در زمانی که بحث اسـتبداد و آزادی در ایران جریان داشت، قرارداد ۱۹۰۷ را بین خود امضا کردند و مدعی شدند این قرارداد برای پیشبرد رفاه، امنیت و رشد داخلی ایران است. سرادوارد گری وزیر وقت خارجه انگلیس خاطرنشان ساخت ایران همیشه قدرتی را علیه قدرت دیگر

۱- حیات یحیی، ج۳، ص۲۰۵

۲- این قشون عملاً تا زمان انقلاب روسیه در ایران باقی ماندند، حتی بعد از آن هم بخشی از اینان در کشور حضور یافتند و به کمک انگلیسی ها و ضدانقلاب روسیه شتافتند.

۳- آفتاب، همان شماره، «نطق وزیر خارجه انگلیس.»

برانگیخته و آنـان را به بازی گرفته است. به همین دلیل سـیاست های ایران بین دو قـدرت بزرگ تنش ایجاد میکرد. به دیـد او قرارداد ۱۹۰۷ تفاهمی دوستانه بود بین روس و انگلیس که از وخیم تر شدن اوضاع پیشگیری مینمود. وزیر خارجه انگلستان بر این باور بود که اشاره به اسـتقلال و تمامیت ارضـی ایران در مقدمه معاهده مزبور، بهواقع امری تشـریفاتی به شـمار میآمد و در حقیقت به دلیل امتیازات واگـذار شـده به قـدرت های بزرگ در خلال قرن نوزدهم، ایران به صورت لانه زنبور درآمده بود و نمیتوانست یک واحد سیاسـی ماندگار تلقی شود. برای گری مهمترین مسئله خاورمیانه ای سیاست بریتانیا موضوع ایران بود به همین دلیل نوشت مسئله ایران بیش از هر موضوع دیگری او را فرسوده کرده است.(۱)

به هر حال قشون روسـیه سـرگرم کشـتار مردم بودند، به دلیل این لشکرکشـی و همراهی آشـکار انگلیس با آن؛ برخی ایرانیان مقیم خارج کشور که مسائل داخلی ایران را تعقیب میکردند گفتند تقصـیر شوستر بود که راهنمایی های انگلیسـی ها را نادیده گرفت و کاری کرد که ملت ایران را به مخمصه افکند. اما مقصر بزرگتر ایرانیانی بودند که به او میدان دادند:

عیـب کـار این است که مـا انـدازه و میزان را از دست میـدهیم. نمیـدانیم حـد اعتـدال کـدام است. یکی از راه میرسـد مـا او را نمیشناسـیم از او تملق میگوییم، تمجیـد میکنیم، بلکه میپرسـتیم. آنوقت این آدم ولو اینکه اِمریکـایی باشـد خود را گم میکنـد، تصور میکنـد مهـدی موعود خود او است یا مسیـح است که دوباره به عالم آمـده؛ گوش به حرف هیچ کس نمیدهد، خیالات پلتیکی بر طبق عقیـده شخصـی خود تعقیب میکند و این پلتیك موافق میل و حسیات مردم واقع میشود، یك وقت خبر میشوند که به فنای مملکت دو انگشت بیشتر فاصـله نمانده است. بلی این قبیل دوستان خیلی مطبوع و مهربان هستند، ولی خطرشان هم خیلی [زیاد] است(۲).

بحران ایران در خارج کشور به ویژه احزاب سیاسی انگلستان بازتاب فراوانی

۱- Sir Edward Grey: Twenty Five Years ۱۸۹۲-۱۹۱۶, Vol. ۲, (London, ۱۹۵۲), pp. ۱۶۶-۱۶۹.

۲- آفتاب، ش۲، مورخه یکشنبه غره صفرالمظفر ۱۳۳۰، ۲۱ ژانویه ۱۹۱۲، «از مکتوبات فرنگ.»

یافت. به ویژه حزب کارگر در برابر تحولات مزبور بسیار حساس بود. مثلاً «رامزی ماکدونالد رئیس عمله ها و کارگران(۱) از همه پرحرارت تر صحبت میدارد و میگوید دولت ما به هر وسیله هست گرچه به وسیله جنگ باید از تجاوزات روس در ایران جلوگیری نماید(۲).» ایران در بحرانی عظیم گرفتار آمده بود، به قول مورگان شوستر که به ادعای خودش قصد نداشت در مسائل سیاسی و داخلی ایران دخالت کند، اما برخی از ایرانیان او را به این کار واداشتند، «مگر جنگ بزرگی پیش بیاید که در اثر آن ایران نجات بیابد وگرنه خلاص آن بسیار مشکل است(۳).» بعد از هجوم روس ها به ایران، آنان میخواستند مسئله ایران را با طرف انگلیسی برای همیشه حل کنند. آنان با بریتانیاییها مشورت نمودند تا کشور را برای همیشه بین خود تقسیم کنند، اما دولت انگلیس بعد از مشورت با جورج پنجم پادشاه بریتانیا، این تصمیم گیری را رد کرد. آنها رضایت ندادند عملی بر خلاف مفاد و مضمون قرارداد ۱۹۰۷ انجام شود. به عبارت بهتر انگلیسی ها میخواستند به طور ظاهری استقلال ایران را حفظ نمایند. اما در عین حال طرف بریتانیایی بر این باور بود که باید در ایران دولتی مقتدر تشکیل شود تا منافع هر دو قدرت بزرگ جهانی را تأمین نماید(۴).

برخی از روزنامههای انگلستان سیاست خارجی این کشور را در برابر ایران نکوهیدند؛ به طور مثال روزنامه دیلی کرونیکل در مطلبی که در مورد اعزام قشون انگلیسی به سواحل جنوبی ایران نوشت، نتیجه معاهده روس و انگلیس را بسیار تحقیرآمیز دانست و از رفتار دولت بریتانیا با ایران به شدت انتقاد کرد. این روزنامه رفتار بریتانیا با «یک مملکت قدیم را که پا در دائره تجدد گذاشته، فوراً شهید تضییقات و دزدی ها میشود»، مایه تأسف عنوان کرد. دیلی نیوز در شماره روز نهم ژانویه خود نوشت: در سابق هیچ وزیر امور خارجه انگلیس با چنین قوت قلب بر ضدآزادی مللی که

۱- منظور حزب کارگر انگلیس است، رمزی مک دونالد نخستین رهبر حزب کارگر بود که بعدها به نخست وزیری انگلستان رسید.

۲- حیات یحیی، ج۳، ص۲۰۷.

۳- همان، ص۲۰۹.

۴- همان، ص ۲۱۹.

مجاهـدت در ترقی میکننـد جهد، و با چنین همتی برای انهدام منافع عظیمه دولت انگلیس شـرکت نکرده، حال موقعی رسـیده که با کمال وضوح اظهار بداریم که بقای سر ادوارد گری در وزارت خارجه محال است(۱).

فتنه سالارالدوله

فتنه سالارالدوله

یکی از دهشتناک ترین تراژدی های تاریخ ایران بعد از مشروطه جنگ و جدال های بی پایان سالار الدوله با دولت مرکزی در غرب کشور بود که به فجایع فراوانی منتهی شـد. ابتـدا ببینیم سالار الدوله کیست؟ ابوالفتح میرزا سالار الدوله (۱۳۳۸-۱۲۶۰ق) به طور قطع یکی از متحدین سیاست خارجی بریتانیا و یکی از کسانی بود که مورد حمایت شرکت نفت انگلیس و ایران واقع میشـد، تا در موارد ضـرور از او به نفع منافع امپراتوری بریتانیا بهره برداری نماینـد. او فرزنـد سوم مظفرالدین شاه قاجار بود؛ به سال ۱۲۷۶ شمسـی والی کرمانشـاه شـد؛ بـه مصـادره امـوال مردم پرداخـت و بـاعث ایجـاد نارضـایتی گردیـد. بـه همیـن دلیل مظفرالـدین شاه او را از کار بر کنار ساخت. اندکی بعد بخشوده شد و دو سال بعد به سال ۱۲۷۸ حاکم زنجان گردید. به سال ۱۲۸۰ حاکم خوزسـتان و لرسـتان شد و شش سال بعد در بحبوحه مشروطه شورشی علیه برادر ارشد خود محمدعلی شاه قاجار به راه انداخت. میرزا علی اصـغر خان اتابک که بعدها قربانی توطئهای شد که انگلیسـی ها از آن آگاه بودند، فتنه سالارالدوله را فروخوابانیـد و وی را به تهران آورد و محبوس سـاخت. سالارالـدوله خـدماتی شایـان به شـرکت نفت انگلیس و ایران کرده بود. به همین دلیـل وقتی دیگر که جانش در معرض تهدیـد واقع شـد، کنسول بریتانیا در کرمانشاه او را پناه داد و اجازه گرفت خاک کشور را ترک گوید.

به سـال ۱۲۹۰ محمـدعلی شـاه برای بـازگشت به تخت سـلطنت شورشـی به راه انـداخت. این شـورش البته به جـایی نرسـید اما سالارالـدوله به ظاهر در حمایت از برادر و در باطن برای رسانیـدن خود بر اورنگ پادشاهی وارد همـدان شد؛ خود را شاهنشاه کل ممالک کردسـتان و لرستان و عربستان خواند و با سپاهی به سوی تهران رهسپار گردید. در همین حیص و بیص او خود را شاه ایران اعلام کرد، اما سپاهش

۱- آفتاب، ش ۱، «راجع به ایران.»

در حـدود ساوه از نیروی دولت مرکزی به سـختی شـکست خورد. به دنبـال این شـکست او بـار دیگر به خارج گریخت و در سوییس رحـل اقـامت افکنـد. سالارالـدوله مردی قسـی القلب بود و فقره زیر که به نقـل از نشـریه چهره نمـا چاپ مصـر آورده میشود، تنها یکی از نمونه های بیدادگری اوست.

بعد از سـقوط مشـروطه او به منظور رسانیدن خویش بر سـریر سـلطنت، حملاتی را علیه قشون دولت مرکزی ایران سازماندهی کرد. در ایـن درگیری او بـا یارمحمـدخان کرمانشـاهی و اعظم الـدوله درگیر شـد. امـا شـکست سـختی خـورد. یارمحمـدخان فتحنامهای منتشـر کرد و از آن سوی اعظم الدوله به خیال این که سالارالدوله گریخته است شروع به رتق و فتق امور شهر کرد، اما طولی نکشـید که بار دیگر سالارالـدوله وارد شـهر شد. تا اعظم الدوله به خود آید، قوای مهاجم این شاهزاده شورشـی وارد شهر شدند: «چشم کافر نبیند که این خونخوار وحشی چه کرد... زن ها و دخترها را یغما و بی سیرت(۱) و مردهای پیر را کشته و سخت دکان ها و مغازه ها را چپاول کردند؛ فریاد از ظلم این ظالم خونخوار دیوانه.» او رجال دیوانی شهر مثل اعظم الدوله و فخیم السلطنه و عیسی خان نامی را «هم خفه، هم قطعه قطعه [کرد]، هم بهدار [آویخت] و هم آتش زد.» اعتلاءالدوله کارگزار خوزسـتان را همراه با برادرزنش میرزاجعفرخان به واسـطه نشر فتح نامه «با فضیحتی بسیار آورده بهدار کشیدند و او را تیرباران کردنـد. دو روز نعش او بود تـا همشـیره هـای بیچاره و اقوامش نیمه شب آمـده با پول گزاف او را پارچه شـده(۲) بردند کفن کردند(۳). دیگر مالی و جانی باقی نمانـد، عجب آن که این شـریر وحشـی آروغ سـلطنت هم میزنـد خوب است این را پادشاه خرابیها و بیمارستان ها بکنند چه این شخص به جز خراب کردن و آدم

۱- اصل: بی بصیرت.

۲- یعنی قطعه قطعه شده.

۳- میرزاحسـین اعتلاءالـدوله که به دست سالارالـدوله کشـته شـد؛ به سال ۱۲۷۹ در تهران متولـد شـد، او خـدمت خـود را در وزارت خارجه آغاز نمود، به سال ۱۳۲۵ ریاست عدلیه کرمان را عهده دار شد؛ اما به زودی عزل گردید و به اصفهان آمد. در اصـفهان روزنامههای نقش جهان و اصـفهان را منتشـر میساخت. در محرم سال ۱۳۲۸ قمری کارگزار دولت در محمره شـد، او شیخ خزعل را تشویق کرد تا مدرسـهای به نام خزعلیه تأسیس کند، در سال ۱۳۳۰ زمانی که پنجاه و یکساله بود، در کرمانشاه به شرحی که دیدیم کشته شد، جنازه او را بهدار کشیدند و سپس تیرباران کردند.

کشتن هیچ هنری ندارد.(۱)»

بر اثر فتنه سالار الدوله دو ایالت لرستان و خوزستان دچار افلاس شدند. در این دو ایالت رؤسا و سرکردگان ایلات، امان مردم را بریده بودند: «اگر در آذربایجان بوی آدمیتی نمی آید اقلاً پست و تلگرافی، داد و ستدی، معامله و خرید و فروشی هست اینجا ابداً اینها وجود ندارد. تمام غارت است و چپاول و آدمکشی.» فارس و بنادر همراه با کرمان و سیستان و بلوچستان عملاً تحت نفوذ انگلستان بودند. اصفهان و یزد تحت اقتدار سران ایل بختیاری بود و عملاً تابع فرامین دولت مرکزی به حساب نمی آمد و از آن سوی استرآباد و گرگان عملاً تحت کنترل روس ها بود. خراسان «به واسطه استعمال شیره و تریاك از همه جا امن تر است و باید ممنون آن افیون بود». خلاصه این که «ایران ما امروز خیلی تماشایی است. اما چون این نمایشات خورد خورد و اندك اندك عادت شده به نظرها غریب نمی آید و هیچ حس نمی کنیم که ما خودمان چطور خودمان را اسیر چنگال دیگران کردیم، یا چطور تیشه به ریشه خود زدیم و بنیاد این بنای محکم را ویران و سرنگون کردیم. امروز ما گذشته از آن که در تحت قیمومیت دو دولت قوی عالم درآمدهایم و هیچ مفری و گریزی نیست در داخله خودمان مبتلا به بلایی هستیم که به مراتب صدمات و لطماتش شدیدتر است(۲)!»

بعد از کودتای سوم اسفند و به سلطنت رسیدن رضاخان، دولت انگلستان ماهی هزار و پانصد تومان به سالارالدوله مقرری میپرداخت. این مقرری تا سال ۱۳۱۲ به او پرداخت شد. وی چهارده سال آخر عمرش را در مصر به سر برد و در همان جا هم از دنیا رفت(۳).

سالارالدوله در ایام مشروطیت رقیب محمدعلی شاه به شمار میرفت. او با افراطی ترین جناح مشروطه خواهان در بدنام ساختن شاه همکاری داشت. به طور مثال روزنامه روح القدس مقالاتی از او چاپ میکرد که همه به نام مدیر آن یعنی سلطان العلمای خراسانی بود. حتی ظل السلطان هم در این مقطع تاریخی با این

۱- چهره نما (چاپ قاهره)، ش۶، ۱۵ جمادی الاولی ۱۳۳۰، «سالارالدوله.»

۲- عین السلطنه، ج۵، صص ۴۰۶۹-۴۰۶۸.

۳- Sir Reader Bullard to Halifax, Tehran, FO, No. ۴۱۶/۹۸, February ۷/۱۹۴۷.

نشریات همکـاری داشت. ظـاهراً سالارالـدوله برای درج این مقالات در روزنامه روح القـدس، پنجاه تومان به سـلطان العلمای خراسانی مدیر روزنامه پول میداد. او هم «به طمع این پول ها به کشتن رفت، نتیجه نبرد(۱).»

به هر حـال فتنه سالارالـدوله، ناصـرالملک نـایب السـلطنه را وحشتزده کرد. بحران های کشور فوق طاقت مردی جبون چون او بود. روحیه ناصـر الملـک نایب السـلطنه از این وضع به هم ریخته بود. از همان اواخر عمر مجلس دوم، او تلاش نمود بختیاری ها را قدرت بیشتری دهد تا بلکه به زور آنان بحران ها را از سـر بگذراند. صـمصام السلطنه نجفقلی خان بختیاری رئیس الوزرا شـد و سـردار محتشم بختیـاری وزیر جنـگ؛ به این امیـد که بحران هـا را مهار سازنـد. ناصـرالملک می خواست هر طور شـده سردار اسعد را به ایران بکشاند. در نامهای به او نوشت اگر وارد ایران شود خودش برای استراحت از کشور خارج خواهد شد. منظور ظـاهری اش این بود اگر صـمصام را که مقامی پایین تر از او دارد رئیس الوزرا کرده، سـردار اسـعد را به نیابت سـلطنت انتخاب میکند(۲). او حس جـاه طلبی خـان بختیـاری را تحریـک کرد تا وی را به ایران بکشانـد و مانع تحریکات او در خارج کشور علیه خود گردد.

از آن سوی مقـارن بـا اواخر عمر مجلس دوم. فـارس هم کـانون اغتشـاش و بی نظمی بود. در این زمـان نظـام السـلطنه مافی بر فارس فرمان میراند. سردار اسعد از رؤسای ایل بختیاری و سرکرده حمله بختیاری ها به تهران امیدوار بود نظام السلطنه با رقیب دیرینه او صولت الـدوله قشـقائی ضـدیت نمایـد. نظام السـلطنه با فرزندان قوام الملک شـیرازی روابط حسـنه برقرار ساخت. در بحبوحه آشوب ها و درگیری های محلی، اولاد قوام مقهور شدند و یکی از فرزندان او به قتل رسید. وقتی این وضع پیش آمد، سردار اسعد ملول از ایران خارج شد.

همزمان با خروج سردار اسعد، محمدعلی میرزا حملات خود را به ایران آغاز کرد.

در همان اوقات سالارالـدوله هم در غرب کشور سـر برافراشت. یکی از مهمترین درگیری های اردوی دولتی با سالارالدوله در اسدآباد همدان روی داد. خبر میرسید

۱- کمره ای، همان، صص ۷۵۵-۷۵۴.

۲- حیات یحیی، ج ۳، ص ۳۱۴.

که «اردوی منصور» دولتی به «طرف اشرار روباه صفتان» حمله برده و در جنگی تمام عیار اردوی سالارالدوله را فراری داده اند. نیز خبر رسید که «مجاهدین یفرم خان و بختیاری در قوش تپه میباشند و گویا شوریجه و آن دهات را هم آتش زده اند.(۱)» یکی از شورشیان به نام عبدالباقی خان زنده دستگیر و بلافاصله تیرباران شد. حدود سیصد تن از مخالفین حکومت مرکزی و طرفداران سالارالدوله به قتل رسیدند. طبق یک خبر تلگرافی تعداد زیادی از اسرا را هم به قتل رسانیدند. قوای دولتی همراه با اردوی بختیاری نبرد علیه مجلل السلطان و سالارالدوله را ادامه دادند، در اطراف قریه شورجه وقتی میخواستند به قوای مجلل السلطان حمله برند، یپرم خان «با کمال بی احتیاطی در دامنه قلعه آن ده ایستاده بود، از پشت بام خانهای به طرف او شلیک کرده گلوله دشمن به پیشانی او خورده و فوراً جان داد.» اما با کشته شدن یپرم جنگ خاتمه نیافت، بلکه تا غروب به طول انجامید. در این لشکرکشی یپرم هشتصد تن نیرو داشت و پانصد تن از بختیاری ها هم او را همراهی می کردند. بعلاوه هشتاد تن قزاق نیز در این اردو بودند(۲). قتل یپرم در نخستین روزهای ماه جمادی الثانی سال ۱۳۳۰، دوم یا سوم آن ماه روی داد. به مناسبت کشته شدن یپرم خان، یکی از سرمقاله های آفتاب به این موضوع اختصاص یافت. در این مقاله آمده بود:

اینک به تمام مفسدین و اشرار خاطر نشان میکنیم که به واسطه فقدان این رادمرد تاریخی از قدرت و فعالیت دولت چیزی نکاهیده احساسات ملی ضعیف نشده و عزم جوانان غیور وطن سست نگردیده با همان شجاعت، شهامت، حب آزادی و خون های گرم مانند اجل در دنباله مقصود رهسپارند. آتش های مقدسی که در سینه های مدافعین وطن در اشتعال است، هرگز به این پیش آمدها خاموش نخواهد شد، بلکه میتوان گفت که فتوحات پی در پی و ظفرمندیهای متعاقب تا یک اندازه شعله التهاب آنان را سست و افسرده نموده بود و این حادثه ناگهانی و واقعه فجیعه عزم جدیدی در آنان احداث و خون عصبیت و غیرت را در عروق و اعصاب آنها به حرکت در آورده با یک یورش مردانه و حمله دلیرانه تا آخرین

۱- آفتاب، ش۴۰، چهارشنبه ۴ جمادی الثانی ۱۳۳۰، ۲۲ مه ۱۹۱۲، ص۲، «شکست اردوی سالارالدوله.»

۲- همان، رقعه تلگرافخانه به وزارت جلیله داخله.

نقطه اشرار را تعاقب و قلع و قمع خواهند نمود(۱).

وضعیت به هم ریخته کشور باعث شد، تنها روزنامه پایتخت یعنی آفتاب، از ضرورت استقرار حکومت قدرتمند مرکزی سخن به میان آورد. در دومین مقاله اساسی این روزنامه به تاریخ هفتم جمادی الثانی سال ۱۳۳۰، نوشته شد اقتدار دولت موکول به دو چیز است: «اول استکمال قوای نظامی، دوم توجه ملت و اقبال عمومی.» در مورد نخست گفته شد اشرار در نقاط مختلف کشور یا قلع و قمع شدهاند و یا به زودی نابود خواهند گردید، پس قوه نظامی به طور اساسی به کار خود مشغول است. در این ایام وزیر جنگ غلامحسین خان سردار محتشم بود، روزنامه آفتاب نوشت در این دوره تنظیمات و تنسیقات کافی در امر قشون مبذول شده و مردم نباید از این حیث نگرانی داشته باشند. مردم هم مطلع شدهاند که مایه آرامش آنان قوه نظامی است و لاغیر؛ به همین دلیل مردم در سرکوب شورش ها با دولت همکاری مینمایند و اخبار و اطلاعات هم گواهی است بر این موضوع. به دلیل «دولت پرستی اهالی عزیز وطن ما»، دولت میتواند «با کمال اقتدار» معایب و مفاسد را رفع سازد و در این زمینه موفقیت های بزرگی به دست آورد. مردم، «برعکس اشخاص کج بین که اقتدارات دولت را مضر به منافع شخصی خود تصور مینمایند، هر روزه دامن دامن دروغ و بهتان به سر این مردم بیچاره نثار کرده خلقی را دچار اضطراب و وحشت میسازند، خوشبختانه دیگر اهالی قدر و منزلت (۲)این کلمات بی اساس را دانسته به این گونه اشاعات اهمیت نداده حیثیت مقام دولت را منظور خواهند داشت.(۳)» ضرورت استقرار دولت مقتدر حقیقتی بود غیر قابل انکار؛ اما مسئله این بود که این دولت چگونه باید استقرار می یافت و منبع مشروعیت آن، چه بود؟ اگر این دولت قرار بود مشروعیت خود را از دین بگیرد که مشروطیت این نهاد را، به ویژه قدرت مشروعیت بخشی آن را، به شدت تضعیف کرده بود؛ و اگر قرار بود مبنای آن قانون اساسی عرفی مشروطه باشد، هرج و مرج های پس از مشروطه و علل و اسباب دیگر مانع از جا افتادن چنین نهادی شده بود. به عبارت

۱- همان، ش۴۱، شنبه ۷ جمادی الثانی ۱۳۳۰، ۲۶ مه ۱۹۱۲، «بر علیه مفسدین.»

۲- اصل: منزله.

۳- همان، شنبه هفتم جمادی الثانی ۱۳۳۰، ۲۶ مه ۱۹۱۲، «اقتدار دولت و مرکزیت قوی.»

بهتر از درون مشروطه هیچ ساختار و نهادی که بتوان آن را تکیه گاه تشکیل دولت مقتدر قرار داد بیرون نیامده بود. مردم که نمی دانستند مشروطه چیست، طی مدت چند ساله بعد از استقرار صوری آن نظام سیاسی، چیزی جز هرج و مرج و کشتار و بی رحمی ندیده بودند؛ دیگر نه از نظم سابق خبری بود و نه نظم نوینی شکل گرفت. بیهوده نبود که در آن شرایط قوای نظامی مبرم ترین نیاز مردم و کشور دانسته می شد. به عبارت بهتر در فقدان نهادهای مؤثر و هدایت کننده، به نیروی نظامی متوسل می شدند و گمان می بردند به صرف استفاده این نیرو می توان امنیت را به کشور بازگردانید و بار دیگر امید را به قلب های مردم تزریق کرد. اما علت بحران کشور فقط شورش ها و گردنکشی های امثال سالارالدوله نبود. او اندکی بعد شکست خورد. اما بحران ها تداوم پیدا کرد، پس علت العلل بحران ها مقوله دیگری بود که به طور مبنایی مشروطه خواهان یا متعرض آن نشدند و یا اینکه دانش لازم را برای پرداختن به آن نداشتند. بحث این بود که جایگاه تاریخی ایران مقارن مشروطه چه بود و این کشور در سلسله مراتب مناسبات جهانی چه نقشی می توانست داشته باشد و از این بالاتر منافع ملّی کشور چیست و چگونه می توان آن را پاس داشت؟ اگر این منافع تعریف می شد، شاید جناح ها، احزاب و اشخاص دست از خصومت های شخصی با هم برمی داشتند و حول محوری مشخص به رقابت های سالم سیاسی دست می زدند، اما مسئله این بود که چنین چیزی در کشور وجود نداشت.

در اوایل رجب سال ۱۳۳۰ سالارالدوله به کلی شکست خورد. از بروجرد به صورت تلگرافی وزارت داخله را مطلع کردند که او بعد از شکست به پشتکوه فرار کرده تا به والی آنجا پناهنده شود، همان فردی که بنا بود بعدها به تحریک انگلستان دولت لرستان مستقل را تشکیل دهد. اما والی پشتکوه او را نپذیرفت، در نتیجه سالارالدوله به بروجرد رفت و به نزد جعفرقلی خان برادر سردار مکرم شتافت. اینجا هم به او اعتنایی نشد. خبر میرسید وی در اطراف بروجرد سرگردان است، نیز خبرها نشان دهنده دستگیری قریب الوقوع او بود(۱). البته چنین نشد و این مرد جبار به اعمال قساوت کارانه خود ادامه داد تا آن که انگلیسی ها برایش نقش جدیدی یافتند.

روزنامه آفتاب و کالبد شکافی بحران ایران

۱- همان، ش۵۵، چهارشنبه ۱۰ رجب ۱۳۳۰، ۲۸ ژوئن ۱۹۱۲، «سالارالدوله.»

روزنامه آفتاب و کالبد شکافی بحران ایران

در این هنگامه کبری بود که روزنامه آفتاب آسیب شناسی بحران مشروطیت ایران را سرلوحه کار خود قرار داد تا بتواند وضع موجود را تبیین نماید. آفتاب اقدامات مشروطه طلبان را به ویژه در دوره مجلس دوّم مورد انتقاد قرار داد. از تندروی های آنان سخن گفت و آن اعمال را ریشه گرفتاری های فعلی عنوان ساخت. به دید این روزنامه «سوء اداره سابق که مستلزم آن بی ترتیبی امور، افراط و تفریط و عادات به تعدیات فاحش است»، ریشه تمام گرفتاری های ایران به حساب می آمد. اما از نظر این روزنامه این نکته فقط مقدمهای بود بر بحران ایران و لاغیر؛ ریشه اصلی گرفتاری تغییر وضع فوری ایران از وضع سابق به مشروطه بود. این تغییر از آن روی تأثیر ناگوار در وضع ایران به وجود آورد که «فوری و اساسی» بود؛ بعلاوه مشکل عمده این بود که «عاملین هم مردمانی باشند که ناگهانی پا به دایره مشروطیت گذارده هیچ قسم تجربه در این طریق قبلا حاصل نکرده» باشند. نویسنده آورده بود ریشه این گرفتاری ها «اشکالات اخلاقی» است که «در رفع آن هیچ گونه دستوری فوری نمیتوان اتخاذ کرد.» راه حل چیست؟ از نظر نویسنده برای رفع این مشکل اخلاقی دو کار باید کرد: بسط معارف از یک طرف و اجرای قوانین «خصوصاً قوانین مجازات» از سوی دیگر. دولت و مجلس برای رفع معضلات تلاش زیادی مصروف داشتند، امّا نمایندگان پارلمان در اقداماتی که انجام دادند «رعایت قوّه و استعداد دولت و عادات و مقتضیات مملکت» را ملحوظ نداشتند؛ اصلاحاتی که در دوایر اداری صورت گرفت «سطحی و ظاهری» بود، بالاتر اینکه «تجدد را به معنی لغوی دانسته هر چیز جدیدی را لازمه اصلاح» دانستند، به همین دلیل «در کلیه اعمال صورت را گرفته، معنی را رها کردیم(۱)!!»

نویسنده خاطرنشان ساخت قوّه مقننه افراط کرد. طرح هایش گاهی چنان افراطی یا به قول نویسنده «تند و سریع» بود که «اجرای آن قهراً تولید ارتجاع مینمود!» مهمتر اینکه در تأسیس ادارات «صرف تقلید» رواج داشت. بدون اینکه «مقتضیات مملکتی کاملاً رعایت گردد!!» نویسنده میگفت «اقتباس از قوانین ممالک مختلف

۱- همان، ش۲، یکشنبه غره صفرالمظفر ۱۳۳۰، ۲۱ ژانویه ۱۹۱۲، «حقایق امور»؛ علامت! از نویسنده مقاله است.

دیگر، نمیتواند مفید باشد و تا قانون از روی عادات و اخلاق همان مملکت اتخاذ نشود، قابل الاجرا نخواهد بود!(۱)» این سخنی بود قابل تأمّل؛ و افرادی مثل شیخ حسین یزدی و جناحی از حزب اعتدالی هم همین را می گفتند. امّا مسئله این است که این مطالب را یکی از کارکنان سابق ایران نو، ارگان افراطی دمکرات ها یعنی کمال السلطان صبا می نوشت؛ مردی که بعدها به گستاخی شُهره شد.

به نظر نویسنده مزبور یکی از مهم ترین علل بحران ایران در دوره مجلس دوم این بود که «بین الاحزاب» اختلافاتی وجود داشت که در واقع اختلافات «بین الاشخاص» بود. نکته جالبی که نویسنده به آن اشاره کرده این است که البته در هر نظام مشروطه اختلاف نظر وجود دارد و نظریات گوناگون سیاسی و اجتماعی در تدوین قوانین ظهور میکند. اما مفهوم اختلاف نظر این نیست که «در وقتی که کلّیه امور رو به اختلال و اوضاع مملکت در هرج و مرج است مفاد فصول کتب فلسفه اجتماعی یا سیاسی را در پیش گذاشته در مباحثات آن مشاجرات و مناقشات نماییم.» بدیهی است که در هر نظام مشروطه اختلاف نظر وجود دارد، اما وقتی هنوز مشروطه مستقر نشده و ادارات آن نظم و انسجام نیافتهاند چگونه این اختلافات میتواند موضوعیت داشته باشد؟ باید در «مصلحت مشترکه» یعنی اصل استقرار مشروطه و نظام اداری آن متفق و متحد بود، دیگر اینکه باید در عزل و نصب های اداری صلاحیت ها را مورد توجه قرار داد.

شاید این نخستین بار بود که یک روزنامه از مصلحت مشترک یا مصلحت عمومی سخن به میان می آورد. صبا روی نکته مهمی انگشت نهاده بود. اینکه در اختلافات بین مشروطه خواهان ایران منافع ملی و مصلحت عمومی جایگاهی ندارد؛ اینکه اختلافات شخصی به عنوان اختلافات حزبی قلمداد می شوند؛ و بالاخره اینکه این اختلافات مانع نظم و انسجام کشور می گردند، نکات در خور توجهی بود که صبا به آنها اشاره نمود.

مسئله دیگر مقوله احزاب سیاسی بود. مشکل عمده احزاب سیاسی دوره مشروطه این بود که تلاش میکردند دوستان و اعضای حزب خود را وارد دوایر اداری کنند. امّا بسیاری از این اشخاص «به لیاقت، دارای آن شغل و رتبه نگشته

۱- همان؛ علامت ! از نویسنده مقاله است.

بودنـد.» همین افراد به اندازهای مورد حمایت حزب خود بودند که دولت نمیتوانست وظایف خویش را به انجام رساند. گاهی وزیر دسـتوری میـداد اما دسـتورش انجام نمیشـد؛ در همان اداره مدیر یک دایره اداری فرمانی صادر مینمود که بلافاصـله اجرا میگردیـد. اگر دولت میخواست وزارتخانهای را نظم و انسـجام دهـد، فریاد و فغان حزبی که از مأمور خود در همان وزارتخانه دفاع میکرد، به هوا بلند میشد و انواع و اقسام اتهامات رواج مییافت.

یکی از بـدیهی ترین اصـول مشـروطه این است که کارمنـدان دوایر اداری مصالـح ملی را بر تعلق خـاطر فردی و حزبی ترجیح دهنـد. به عبارتی این افراد باید کاملاً مصـلحت عمومی و منافع ملی را بر جانبداری خود از حزب خاصـی ترجیح دهند. اما این امر در مشـروطه ایران اتفـاق نیفتـاد. از سوی دیگر سلسـله مراتب اداری به هیـچ انگاشـته شـد. بـدیهی است که در هر ادارهای مادون بایـد از مافوق اطاعت کنـد؛ اگر غیر از این باشـد «ممکن نیست هیچ هیأت اجتماعیه زیست کند و مدار نظام عالم بر آن است»، امـا این اصل ساده و بـدیهی و ابتـدایی رعایت نشـد و ادارات دولتی متشـتت بودنـد. از سویی به طور کلی دو چیز برای سعادت آتی کشور مضـر است: «تفسـیر آزادی، صـرف نظر از عادات و اخلاق مملکتی» در مناسـبات داخلی و «دعوی استغنا و هم روشی بدون سنجیدن قوای مادی در روابط خارجی». چنین روشی «مملکت را به تهلکه های عظیم انداخته دچار مخاطرات داخلی و خارجی نموده است(۱)». به عبارت بهتر به دید نویسـنده، آزادی در ایران باید طبق سنن بومی تعریف می شد و بالاتر اینکه در پرتو مفاهیم نو تعاریف و رسالت جدیدی از این رسوم و عادات ارائه می شد و از صرف تقلید از غرب پرهیز به عمل می آمـد. دیگر این که ایرانیان نباید تصوّر می کردند چون نظام سیاسـی شان مشروطه شده است، قدرت های غربی آنها را با خود مساوی تلقی می کنند. البته چنین نیست؛ بعد از مشـروطه و به دنبال استقرار آن، باید روش های اجرایی آن را هم مد نظر قرار می دادند، بدیهی است برای این منظور اسـتقرار نهادهای نوین ضـرورت داشت؛ و بدون آن دعویِ استغنا کردن و خود را بی نیاز از این ساختارها دانستن، عین اشتباه بود.

سرمقاله نویس آفتاب، حسین صبا، نوشت: عده ای در این شرایط دائماً اظهار یأس

۱– همان.

می کنند و می گویند «ممکن نیست راه نجاتی برای این مملکت پیدا شود، استقلال ما رفت و غیره». حسین صبا، ضمن پاسخ به این عده می نویسد: «این منطق جنبش نکردن و اوقات را به بطالت گذراندن و اظهار یأس و تأسف کردن طریقه دون همتان و تن پروران و سفلگان است؛ تعقیب این روش و معتقد شدن به این نظر شایسته هیچ انسانی نیست.» این یأس و نومیدی باعث میشود مردم از داشتن یک «حکومت ملی» محروم شوند. بالاتر اینکه «در موقع انتخابات اظهار یأس کردن و در خانه پنهان شدن و پس از انتخابات اعمال نمایندگان را تنقید کردن تقصیری است که در یک حکومت ملی قابل عفو نیست.» تجربه مشروطه تاکنون نشان میدهد که نمایندگان کشور باید «رعایت مقتضیات مذهب و اخلاق و عادات» مردم را بنمایند، این اصول را در قانونگذاری ملحوظ دارند، مراعات قوّه و استعداد و توان موجود را در اجرای قوانین مورد نظر بنمایند؛ در آن صورت «بدون تردید میتوان امیدوار بود که در اندک مدتی اغتشاشات داخلی برطرف گشته، ادارات مملکت به جریان طبیعی افتاده و روابط خارجی دولت کاملاً مستحکم گردد.»

سرمقاله نویس آفتاب بر این باور بود که هرچه امنیت داخلی ایران بیشتر شود، قوای مادی دولت زیادتر میشود، دول خارجی بیشتر «طالب دوستی و همسری با ایران» میشوند و استقلال داخلی و خارجی این کشور را محترم میشمارند. دول عالم قبل از اینکه به کشوری تجاوز کنند یا با آن عقد دوستی منعقد سازند، موازنه نیروها را ارزیابی میکنند و بعد وارد اقدام میشوند:

بدیهی است دول اروپا استعداد ایران را میسنجند، اگر دیدند دارای حکومت مقتدری است و از حیث مالیه، بودجه منظمی دارد و استعداد نظامی برای حفظ حدود و ثغور خود در حین مدافعه یا تعدی به خاک دیگران در مورد حمله دارد، البته ملاحظه حیثیت حسیات او را کرده به خیال تجاوز و تعدی نسبت به او بر نمیآیند و اِلّا در مقام هیچ یک از این اصلاحات برنیامدن، بلکه بالعکس در انهدام قوای مملکت ساعی بودن و آن وقت انتظار هرگونه احترامات داشتن، از طریقه عقل و فهم اصول مقدماتی به دور است.(۱)

۱- همان.

در روزنامه آفتاب آمـده بود عدهای را گمان بر این است که مفهوم مشـروطه این است که اگر قانونی تصویب شد، مردم باید مسـتقیماً در نحوه اجرای آن دخالت نماینـد. عـدهای دیگر تصور میکنند در نظام مشـروطه «اقتدار حکومت مسـتقیماً به دسـت ملت بوده قـدرت و عظمت دولت برخلاـف دوره اسـتبدادیه مُسـتقلانه حکمران و فرمـانروا نیست و آحاد مردم حق دخالت در مجـاری کارهـا داشـته اختیار نقض یا ابرام احکام، رد یا قبول تکالیف هیأت دولت وظیفه اشـخاص خواهـد بود.» نویسـنده این تصورات را «تعـبیرات سوء و خیالاـت عامیـانه، فقـط ناشـی از قصور اطلاـع و قلت تأمـل و روح مشـروطیت در کمـال بـداهت» دانست(۱). دلیل امر واضح است: اگر مردم مسـتقیماً دخالت در امور اجتماعی نمایند و هر یک برای اجرای مقصود خود با قوه شخصـی در مقام برخورد با هیأت حاکمه برآیند، رشـته انتظامات عمومی گسیخته خواهد شد و نهادی که متصدی امر سیاست است برقرار نخواهد ماند. در نظام مشـروطه نظارت مردم مسـتقیم نیست، بلکه آنان کسانی را به عنوان نماینده وارد هیأت مقننه مینمایند و این هیأت بهواقع نماینده ملت به شـمار میرود و ضـمانت کننده دخالت مردم در امر سـیاست محسوب میشود. به دید نویسـنده خلط بحث از آنجا نشأت میگیرد که عدهای بر این باورند همان طور که در نظام اسـتبدادی مردم برای احقاق حقوق خود مسـتقیم در برابر نظام جبار حاکم ایسـتادگی میکنند، در نظام مشـروطه هم مردم باید به طور مستقیم حقوق خود را مطالبه نماینـد. این عـده از نکتهـای غافلنـد و آن اینکه در نظـام اسـتبدادی قـدرت به دست یـک فعّـال مایشاء است؛ تازه آن یک تن «غـاصب سـلطنت» است و مردم هر چه در برابر این حکومت مقـاومت نماینـد و با اوامر ظالمانه اش مقابله کننـد، مورد مـدح و ستایش واقع میشوند و مخالفت های آنان حاکی از حق طلبی و احساسات ملی محسوب میشود.

اما در مشـروطه حکومت نماینده مردم است و «اقتدارات دولت فقط ناشی از قوای ملت و اتفاق عموم است.» در این نظام مردم باید با حمایت از نمایندگان خود بهواقع از قوانین

مشـروطیت دفـاع کننـد؛ در این نظـام سیاسـی «اگر ذرهـای بر خلاـف نفوذ و اختیارات هیأت حاکمه سوءرفتاری شود، مثل آن است که ملت قوانین

۱- همان، ش۹، سه شنبه ۱۷ صفرالمظفر ۱۳۳۰، ۱۰ فوریه ۱۹۱۲، «اقتدار حکومت در مشروطیت.»

موضوعه خود را نقض و بر علیه جهت اساسی که خود در تأسیس آن فداکاری نموده قیام کرده باشد(۱).» به عبارتی «وجود حکومت مقتدر نافذالکلمه» در هر جای عالم که نوع بشر سکونت دارد، از «فرایض اولیه» است. گروه ها، جناح ها و احزاب سیاسی باید ضمن کشاکش های خود که از الزامات مشروطه است، به این نکته توجه داشته باشند که «مقداری از قوای خود را صرف قوت حکومت» نمایند. احزاب نباید هیأت حاکمه را به حال خود رها سازند و به این نکته توجه داشته باشند که «تزلزل و اضطراب حکومت باعث سلب حیثیت ملت و هرج و مرج داخلی، موجب زوال استقلال مملکت خواهد شد.»

نویسنده به احوال چند ساله مشروطه ایران نظر افکنده و دریافته که این وضعیت ناشی از جهالت عده‌ای است نسبت به مشروطیت و الزامات آن. در این دوره «قوای مختلفه مملکت همیشه در تضعیف قوّه دولت و سلب قدرت حکومت صرف همت نموده؛ هیچ وقت یک حکومت مقتدر قادری که از اختیارات قانونی خود استفاده کرده از حمله و تهدید محفوظ و به انتظام مملکت موفق آید، در ایران وجود نداشته(۲).» در این چند ساله مشروطه «مخالفت های بی موقع» باعث هرج و مرج شد و تبدیل «به ضدیت اشخاص» گردید؛ اساس حکومت متزلزل شد و اهمیت حکومت در نزد متمردین از بین رفت؛ فتنه جویی و شرارت به حد نهایی خود رسید؛ و در نهایت ایران عرصه تاخت و تاز جمعی قطاع الطریق و مشتی دزدان ارتجاع پرست گردید. اختلافات داخلی و خطاکاری ها باعث شد هرج و مرج در کشور بروز و ظهور یابد، جان و مال مردم مورد تعرض واقع شود، عرض و ناموس مسلمین هتک گردد، «استقلال وطن» به خطر افتد و اجانب به دخالت در امور کشور دعوت شوند. با این وصف «هر قدر که این قبیل مناقشات موجب سلب امنیت و اعدام اقدام است، وجود یک حکومت نافذ مقتدر برای یک مملکت تازه آزاد، مفید و اطمینان بخش است.(۳)» این سخنان نشان می داد با وصف یک تجربه شش ساله، هنوز زمامداران قوم نمی دانند مشروطه چیست و الزامات آن کدام است. هنوز

۱- همان

۲- همان.

۳- همان.

روزنامه نگاران به پند و اندرز روی می آوردند و همچنان موعظه و خطابه نقش استدلال و برهان را ایفا می کرد. از مشروطه فقط سخن می گفتند زیرا هنوز امکانی برای تجلی و عملی شدن نیافته بود.

در شمارهای دیگر از روزنامه آفتاب به مقوله آزادی و حدود آن پرداخته شد. در این شماره آمده بود «غذای آزادی» باید «متناسب با قوّه آلات هضم باشد.» اگر حدود آزادی رعایت شود، نه تنها این نیاز ضروری بشر محدود نمیگردد، «بلکه به ثبات و دوام آن خدمت شده است.(۱)» از دید روزنامه آفتاب آنچه باعث تباهی کشور و قرار گرفتن آن در پرتگاه سقوط گردیده «فقط بی مبالاتی در کارها، تندروی ها، جهالت، فساد اخلاق، خود غرضی متصدیان و اختلافات اشخاص» است که «کار مملکت را تباه و روزگار ملت را سیاه نمود(۲).» از آن سوی به دنبال وقوع مشروطیت حامیان رژیم سابق در بسیاری موارد وارد مجاری امور شدند و شروع به کارشکنی نمودند و یا عیب جویی، اینان تحریک اشرار و تشجیع دزدان مملکت نمودند، به دسیسه چینی مشغول شدند و فرصت زیادی از مشروطیت ایران را تلف کردند. مالیه کشور برای دفع حملات آنان و دسیسه هایشان صرف شد، خون جوانان وطن در دفع شر آنها به زمین ریخت، اموال رعایای ایرانی به دلیل فساد، نهب و غارت آنان به باد رفت، قوای دولتی در برابر آنان دچار ضعف و فتور گردید، این عوامل باعث شد «تنفر مردم و طبقات جاهل» نسبت به اساس مشروطیت شکل گیرد و وضع به شکلی درآید که مردم هم اکنون شاهد آن هستند. سئوال این است: «اگر مقاومت و فتنهانگیزی و خصومت آنها نبود جنگ داخلی چرا شروع میشد! چرا این همه خانه ها(۳)ویران! و جان ها در معرض خطر میافتاد!(۴)»

به نظر نویسنده دخالت اجانب در امور ایران به دلیل همین اغتشاش ها، سلب امنیت ها و آدمکشیها بود. مسئله اصلی به دید نویسنده این است: «آری آری بدبختی و سیاه روزگاری ما نه تنها از جهالت یک دسته و نادانی دسته دیگر است!

۱- همان، ش۵، یکشنبه ۸ صفرالمظفر ۱۳۳۰، ۲۸ ژانویه ۱۹۱۲، «تقویت دولت.»

۲- همان، «خرابی ما را سبب چه بوده و ترمیم آن به چه ممکن است.»

۳- اصل: خانها

۴- همان؛ علامت ! از نویسنده مقاله است.

بلکه هماره اکثر افراد ایرانی روز گذرانی و منافع یومیه موهوم را همیشه بر فواید نوعی و سعادت قومی ترجیح داده نه خود در مصالح کار داخل شده سهیم غرامت و شریک غنیمت میشوند! و نه از منافع موقتی خود برای عوائد دائمی دست میکشند(۱)!» با این وضعیت برای رسیدن به مقصود چارهای جز اتحاد و اتفاق وجود ندارد، اگر مقصدی خیلی هم مقدس باشد، اما اتحاد و اتفاق بین مردم کشور برای نیل به آن وجود نداشته باشد، هدف مزبور دست نیافتنی خواهد بود.

اتحاد چیست؟ «اتحاد... جمع آوری یک ملت است تمام اقتدارات و قوای خود را در مرکز واحد و سپردن زمام آن مرکز به یک هیأت صالحه که عبارت است از دولت و درخواست تمام آسایش و راحت خود از همان هیأت صالحه و هر اقدامی که بر خلاف این رویه باشد به هر اسم و رسم که نامیده بشود ابداً اتحاد نیست و فی نفس الامر عین آشوب طلبی، انقلاب، یاغی گری و ایجاد فتنه و فساد است(۲).» به همین دلیل است که اعمال و حرکات مردم امریکا، آلمان و ژاپن به اتحاد ملی تعبیر میشود؛ اما اقدامات طوایف مراکش و عثمانی را به جز یاغیگری به چیزی دیگر تعبیر نمیکنند. اتحاد به این شکل حاصل میشود که مردم یک «مشیت ملی» را رقم زنند؛ بلکه مردم باید انتظارات سیاسی، اقتصاد و اجتماعی خود را از مرکزی واحد تقاضا کنند و البته برای انجام این درخواست باید «تمام اقتدارات به آن مرکز» محول شود(۳). به قول نویسنده روزنامه آفتاب «در ظرف ده سال انقلاب استمراری» به اندازهای افراد و اشخاص در مناصب اداری تغییر کردهاند «که هیچ کس نماند که مصدر هیچ کار نشود.» نوشته شد در تمام این ده سال عدهای را به خواهش سر کار آوردند، اما وقتی این افراد مسئولیت پذیرفتند کسی با آنان همراهی نکرد و در عداد نازل ترین اشخاص محسوب شدند. به قول نویسنده هر کس به حل این معما نایل آمد، اسرار انقلاب ده ساله ایران را درخواهد یافت. این موضوع نشان میدهد که اشخاص و افراد بخصوصی مقصر نیستند، زیرا نباید کسی از کسی توقعات بیش از حد داشته باشد. امور مملکت هم به شعبده و کرامات و معجزه مرتب نمیشود؛

۱- همان؛ علامت ! از نویسنده مقاله است.

۲- همان، ش۳۹، دو شنبه ۲ جمادی الثانی ۱۳۳۰، ۲۰ مه ۱۹۱۲، «اقتدار دولت.»

۳- همان.

اصل این است: «حکومت قدرت میخواهد و قدرت در دست ملت است.» این ملت است که باید بر «اقتدار حکومت» بیفزاید. اگر اقتدار نباشد اصلاحات لازمه صورت نخواهد گرفت. برای انجام اصلاحات اختیار لازم است. «اختیار بدون اقتدار» به جز نتایج ذهنی فایده‌های دیگر نخواهد داشت. قبل از اینکه وارد در بحث خوب و بد بودن افراد شویم، و قبل از اینکه به دیگران نقد روا داریم، باید «سعی در تحصیل اقتداراتی بنماییم که اشخاص خوب ما هم قربانی بیچارگی نشوند.(۱)» اما ملّت چگونه می تواند اقتدار خود را عملی سازد؟ آیا غیر از تکیه به ساختارها و نهادهایی که مستلزم مردم سالاری است چنین مهمی ممکن بود؟ اگر آری، آیا چنین نهادهایی شکل گرفته بود؟ بدیهی است که پاسخ نویسنده روزنامه آفتاب منفی بود، پس با این وضعیت ملّت چگونه می توانست نظر خود را در باب حکمرانی بیان دارد و حاکمیت خود را مسجل سازد؟ توجه داشته باشیم حتی مجلس که برآیند نظرات مردم بود، همچنان تعطیل بود و خبری از بازگشایی آن هم شنیده نمی شد. وقتی مجلس که تجلی رأی جمعی مردم بود در محاق تعطیلی افتاده بود، ملّت چگونه باید اعمال حاکمیت می کرد؟

مطالبی از آن دست که نقل کردیم متعلق به حسین خان صبا، مدیر و سردبیر روزنامه آفتاب بود. حال باید دید این صبا کیست؟ میرزاحسین خان عبدالوهاب زاده مشهور به کمال السلطان همان کسی است که بعدها نام خانوادگی صبا را برای خود برگزید. وی فرزند حاجی عبدالوهاب تاجر تهرانی و برادرزاده آقا عبدالباقی ارباب تاجر تهرانی بود. فعالیت مطبوعاتی خود را به سال ۱۳۲۸، زمانی که مخبر روزنامه تندرو ایران نو بود آغاز نمود(۲). در سال ۱۳۳۰ قمری روزنامه نیمه رسمی و دولتی آفتاب را اداره می کرد. در سال ۱۳۳۶، که ایران در اوج بحران قرار داشت، روزنامه جنجالی ستاره ایران را منتشر می کرد. با این حساب سوابق او بر ناصرالملک نایب السلطنه پوشیده نبود، پس چرا ناصرالملک اجازه داد او مدیریت روزنامه ای را بر عهده گیرد که حداقل تا زمان شروع جنگ اوّل جهانی تنها روزنامه رسمی کشور به شمار می آمد؟ چگونه بود که

۱- همان.

۲- علوی، ابوالحسن: رجال عصر مشروطیت، به کوشش حبیب یغمائی- ایرج افشار (تهران، اساطیر، ۱۳۶۳)، ص۸۹.

کمال السلطان به یک باره از موضعی تندروانه در ایران نو به مشی میانه روی روزنامه آفتاب گرایش یافت و مقالاتی می نوشت که حاکی از اعتدال بود.

درست در زمان شروع جنگ اول جهانی، صبا بار دیگر با تأسیس روزنامه ستاره ایران به همان مشی افراطی خود بازگشت. اگر اندکی در مفاد و مضمون مقالات اساسی روزنامه آفتاب که به قلم صبا منتشر می شد توجه کنیم، می بینیم او نظریه پرداز دوره ناصرالملکی است بعد از برافتادن مشروطه. در این دوره احدی از پشت پرده های سیاست مطلع نمی شد، نایب السلطنه به شاه خردسال ایران یأس و بدبینی القاء می کرد. در عین حال کسانی مثل صبا از ضرورت حکومت زورمند سخن به میان می آوردند. ضرباهنگ مطالب آفتاب همان چیزی است که بعدها در ستاره ایران هم پیگیری شد. این روش سپس در جراید بعد از کودتای سوّم اسفند هم تعقیب گردید. بنابر این حق است که بگوییم صبا از فرصت به دست آمده بهره جست تا نظریات خود را اشاعه دهد. در این نظریات می بینیم که وی طعن های خردکننده ای بر مشروطه طلبان وارد می کند؛ روشی که بعدها تا دوره بعد از کودتا ادامه داد. این حسین خان صبا بود که اندیشه ضرورت ظهور ابرمرد را ترویج می کرد؛ از میکادو و بیسمارک و ناپلئون و نادرشاه افشار سخن به میان می آورد و در یک کلام اندیشه دیکتاتوری روشنگرانه را اشاعه می داد. آفتاب، الگوی برخی روزنامه های بعدی دوره جنگ اوّل جهانی شد که تأثیری غیرقابل انکار بر فضای سیاسی ایران بر جای نهاد. در جای خود به طور مشروح به آن فرایندها خواهیم پرداخت. اما در اینجا تذکر این نکته را بی فایده نمی دانیم که از درون این اندیشه ها نه مشروطه شکل می گرفت و نه الزامات یک دولت دمکراتیک؛ برخلاف مضامین ظاهری این روزنامه، تنها چیزی که سرلوحه اندیشه های افرادی مثل صبا بود، شکل گیری یک دیکتاتوری نظامی بود با پوشش اقتدار حکومت مرکزی، تا به بهانه امنیت؛ امنیتی که توسط همراهان همین صبا طعمه بحران می شد، ضرورت استقرار دولتی سرکوب گر را توجیه کنند.

نخستین تجربه دولت زورمند

نخستین تجربه دولت زورمند

روزنامه آفتاب به واقع سخنگوی مواضع نایب السلطنه بود. اما مسئله این بود که نایب السلطنه خود نخستین منفی باف و اولین شخص بی تفاوت نسبت به آینده ایران

بود به ذکر نمونه می پردازیم: اندکی بعد از حملات روس ها نایب السلطنه به سوییس رفت و سپس به پاریس مسافرت نمود. او در آن شرایط بحرانی کشور را به حال خود رها نموده و زمام امور را به دست صمصام و بعد محمدعلی خان علاءالسلطنه سپرد. علاءالسلطنه در این زمان پیرمردی فرتوت بود که توانایی اداره کشور را نداشت. بحث تشکیل قدرت مرکزی و دولت مقتدر در این مقطع تاریخی هیچ گاه سرانجام نیافت. هر از چندگاهی فردی پیدا میشد و بر اریکه رئیس الوزرایی جلوس میکرد، اما اندکی بعد فرو میافتاد، بدون این که توانسته باشد گره از کار فروبسته ایران بگشاید. یکی از این افراد که ریاست وزرایی ا ش در بدوِ امر امیدهای فراوانی آفرید و در دوره های قبل و بعد هم به تفاریق قدرت را به دست داشت، میرزامحمدعلی خان علاءالسلطنه بود. قبل از این که به نمونه ای از امیدهای شکل گرفته در مورد ریاست وزرایی او اشاره کنیم، لازم است بدانیم وی کیست؟

علاء السلطنه کیست؟

علاء السلطنه کیست؟

او به سال ۱۸۴۰ میلادی به دنیا آمد؛ نام پدرش میرزاابراهیم خان بود؛ نوزده ساله بود که سمت سرکنسول ایران در بمبئی یافت. این درست بعد از جنگ های ایران و انگلیس در سال ۱۸۵۷ و جدا شدن افغانستان از ایران بود. علاءالسلطنه پیش تر با همین سمت در بغداد کار کرده بود. سال ۱۸۸۰ او نیابت حکومت گیلان را یافت؛ دو سال بعد سرکنسول ایران در شهر تفلیس شد؛ به سال ۱۸۸۹ یعنی در سی سالگی وزیرمختار ایران در لندن گردید. او با خواهر امین الدوله مهدیخان مجدالسلطنه ازدواج کرد و حاصل این ازدواج چند فرزند بود که همگی در تحولات ایران مؤثر بودند.

علاء السلطنه سه فرزند داشت: بزرگ ترین آنها مشیرالملک بود که بعداً وزیرمختار ایران در لندن شد. او بعد از مرگ پدر به لقب علاء السلطنه مفتخر گردید. فرزند دوّم، دکتر محمدخان علائی بود که در انگلستان طبابت می کرد و بعداً به ایران آمد. سومین فرزند، حسین علاء مشهور به معین الوزاره بود که بعدها به مقام های مهمی در ایران رسید، در سال ۱۹۰۴ علاءالسلطنه را از لندن فراخواندند. علاءالسلطنه همراه با پسرش حسین خان معین الوزاره وارد کشور شد. یک سال بعد ارتقاء مقام یافت و همراه با هدایای مظفرالدین شاه برای ادوارد هفتم پادشاه انگلیس، به لندن

رفت. در همین زمان شاه ایران به او لقب پرنس داد، حال آنکه وی شاهزاده نبود. نیز مفتخر به منصب امیرتومانی شد. در همین سفر با ادوارد هفتم ملاقات کرد و نشان سلطنتی ملکه ویکتوریا را دریافت نمود(۱).

به هر حال این دوره دورخیز وی به قدرت بود. بعد از این مرحله علاءالسلطنه پس از اینکه در دوره مشروطیت در کابینه های مختلف، پنج بار وزیر خارجه، سه بار وزیر تجارت و فواید عامه، یک بار وزیر مالیه و چهار بار وزیر معارف شد، در ماه صفر ۱۳۳۱ قمری برای نخستین بار به ریاست وزرایی رسید و کابینه اش هم حدود هفت ماه دوام یافت. اسامی وزرای کابینه او عبارت بودند از: عبدالمجیدمیرزا عین الدوله وزیر داخله، میرزا حسن خان وثوق الدوله وزیر خارجه، میرزا حسن خان مستوفی الممالک وزیر جنگ، احمد خان قوام السلطنه وزیر مالیه، اسماعیل خان ممتازالدوله وزیر عدلیه، صادق خان مستشارالدوله وزیر پست و تلگراف، حسین خان مؤتمن الملک وزیر تجارت و فوائد عامه و میرزاحسن خان مشیرالدوله وزیر معارف. در این کابینه به تاریخ ۶ فوریه ۱۹۱۳ میلادی امتیاز راه آهن جلفا به تبریز به روس ها داده شد و پس از اعتراض دولت انگلستان به دولت ایران، همین کابینه سه روز بعد یعنی ۹ فوریه حق احداث خط آهنی از خرمشهر به خرم آباد را نیز به انگلستان اهداء نمود. علاءالسلطنه در بغداد متولد و در سال ۱۳۱۵ خورشیدی در تهران درگذشت و در حضرت عبدالعظیم به خاک سپرده شد.(۲)

تجربه نخستین کابینه مقتدر

تجربه نخستین کابینه مقتدر

کابینه علاءالسلطنه برای این تشکیل شد تا بلکه بتواند در کشور نوعی آرامش برقرار سازد. روزنامه آفتاب، علاءالسلطنه را این گونه معرفی کرد:

پرنس علاءالسلطنه رئیس الوزرا یعنی مجسمه درستکاری و مرآت پاک دامنی تمام مدت عمر خویش را بدون آلایش عیب صرف خدمات عمومیه نموده و همواره به واسطه نجابت و شرافت ذاتی در نزد خودی و بیگانه محترم و معزز بوده، مقصودی

۱- ج. پ. چرچیل: فرهنگ رجال دوره قاجار، ترجمه غلامحسین میرزا صالح (تهران، زرین، ۱۳۶۹)، ص۱۲۵.

۲- همان.

جز خیر و صلاح مملکت نداشته اند. عموم طبقات اطمینان به حسیات وطن پرستانه ایشان دارند. مشاغل مهمه که سابقاً متصدی بوده اند عبارت است از سفارت دولت علّیه در لندن و چند کرت(۱) وزارت امور خارجه و وزارت معارف(۲).

اگر بحران های بعد از اولتیماتوم ادامه میافت، شیرازه امور کشور به کلی از هم میپاشید. این بود که یک وزیر داخله قدرتمند یعنی عین الدوله را انتخاب کردند. عین الدوله این «مهین وزیر آزموده»، همان کسی است که در دوره استبداد خدمات فراوانی به شاهان قاجار انجام داد. امروز در دوره بعد از مشروطه و زمانی که شعار دولت مقتدر ساز داده میشد، از او با این اوصاف یاد میشد: مردی که عزم ثابت، رأی وزین و حصافت عقل و درستی قول دارد؛ به نظر آفتاب، این «شاهزاده معظم» دارای خصائلی است که «متانت و وقار و اراده تزلزل ناپذیر» در زمره آن خصائل هستند. به گمان نویسنده آفتاب، عین الدوله این ویژگی ها را با «نام ارجمند و نفاذ کلمه» متحد کرده و «نمونه کاملی از مرد دولت در وجود وزیر داخله جدید ایران» به ودیعت نهاده است. در ادامه معرفی عین الدوله روزنامه یاد شده آورد:

از سی سال به این طرف همواره مصدر مشاغل بزرگ از قبیل حکومت آذربایجان و عربستان(۳) و مازندران و تهران بوده، یک چند نیز صدارت ایران به کف کفایت ایشان محول گشته و در تمام این مدت به هر نقطه که گام نهاده، به تنظیم امصار و آسایش اهالی موفق آمدهاند. در ایام صدارتشان با آن همه موانع عدیده و نقص و کسر مالیه بالاترین خدمتی که نمودند تطبیق میزان دخل و خرج دولت بود(۴).

ای عجب که از دوره صدراعظمی عین الدوله، که همزمان با آن نخستین نغمههای مشروطه ایران اتفاق افتاد و کار تا سقوط او پیش رفت، به این لحن پرطمطراق یاد شده بود. گویی عین الدوله نخستین مرد مشروطه طلب و اوّل طالب آزادی بود که اینک بعد از مدت ها ملّت باید بار دیگر از خدمات و نعمت وجود او بهره میبرد. واقع امر این است که تنها خصوصیت مهم عین الدوله که فکر میکردند به درد آن روز جامعه میخورد،

۱- یعنی چند بار.

۲- آفتاب، ش۱۳۷، شنبه ده صفر ۱۳۳۱، ۱۸ ژانویه ۱۹۱۳، «کابینه جدید.»

۳- خوزستان.

۴- همان.

تجربه اش در سرکوب مردم بود(۱). او وزارت مهم داخله را به دست گرفت تا بار دیگر بخت خود را بیازماید. در این زمان عین الدوله مورد حمایت بقایای حزب دمکرات بود؛ حمایتی که بعدها خواهیم دید در آن صداقتی نداشتند.

وزارت جنگ هم به مستوفی الممالک داده شد که مورد توجه دمکرات ها بود. از او و نیز وثوق الدوله وزیر امور خارجه هم به همین سیاق تعریف شد. قوام السلطنه وزیر مالیه، با عناوینی مثل «رب النوع قدرت و استقامت و سرمشق کفایت و فعالیت در تجدّد پروری و ترقی خواهی و ادخال آثار تمدن غرب و تشکیل تأسیسات جدیده»، مورد تمجید قرار گرفت. او مردی سازمان دهنده و اصلاح طلب تلقی شد و از خدمات او در ادوار سابق به ویژه وزارت جنگ و داخله تقدیر به عمل آمد. اسماعیل خان ممتازالدوله وزیر عدلیه، حسین خان مؤتمن الملک وزیر تجارت و فلاحت، صادق خان مستشارالدوله وزیر پست و تلگراف و فوائد عامه و حسن خان مشیرالدوله هم به وزارت اوقاف و معارف نایل آمدند. همه این افراد از دید روزنامه آفتاب در کار خود «یگانه» بودند و هیچ ایرادی نمیتوانست به آنان وارد باشد. واقع امر این است که این کابینه بیش تر ائتلافی بود تا کابینه ای قدرتمند. به عبارت بهتر علاء السلطنه در نخستین تجربه ریاست وزرایی خود کوشید تا بهترین ها را فارغ از تعلقات سیاسی و گرایش های حزبی آنان دور هم گرد آورد. به همین دلیل مستشارالدوله را در کنار وثوق الدوله نشاند و قوام السلطنه را در کنار ممتازالدوله. عین الدوله و مشیرالدوله را با هم زیر یک سقف قرار داد و برادر مشیرالدوله یعنی مؤتمن الملک را هم بر آنان افزود. مستوفی الممالک را که از معمرین قوم شناخته می شد و با دمکرات ها بسیار محشور بود، وارد کابینه کرد تا نوعی تعادل برقرار نماید، اما این تمهیدات بی فایده بود. قبل از اینکه به کارنامه کابینه علاء السلطنه بپردازیم، لازم است اندکی به معرفی این اشخاص بپردازیم.

صادق خان مستشارالدوله فرزند میرزاجوادخان و خواهر زاده محسن خان مشیرالدوله بود. پدرش میرزاجواد خان مدتی کارگزار تبریز بود. پدربزرگ او میرزاکریم خان نام داشت که کدخدای محله خیابان در تبریز بود. صادق خان نزد پدر

۱- رجال عصر مشرطیت، صص۱۰۳-۱۰۲.

کـار می کرد و در اوایـل ملقب به صـدیق حضـرت بـود. او از وکلاـی دوره اول و دوم مجلس شـورای ملی از حـوزه انتخـابیه آذربایجان بود. میرزاجوادخان از کارمنـدان عالی رتبه وزارت خارجه به شـمار می آمد و در سال ۱۳۰۱ هجری قمری مستشار سفـارت ایران در اسـلامبول بـود و پس از فـوت برادرش میرزایوسف خـان مسـتشارالدوله در سـال ۱۳۱۳ ه.ق.، ملقـب به لقب برادرش گردیـد و به مستشارالدوله شـهره شـد. پس صـادق مسـتشارالدوله برادرزاده میرزایوسف خان مسـتشارالدوله نویسـنده مشـهور رساله یک کلمه است. صادق مستشارالدوله تحت نظر دایی اش محسن خان مشیرالدوله، سفیرکبیر ایران در اسلامبول، در مکتب سـلطانی اسـلامبول تحصـیل نمود و بعد در سفارت ایران مشغول به خدمت شد. پس از بازگشت به ایران در وزارت خـارجه در تهران و در تبریز در کارگزاری نزد پـدرش مشـغول خـدمت گردید(۱) و همـان طور که بالاـتر گفتیم، در این ایـام ملقب به لقب صدیق حضرت بود و پس از فوت برادرش ملقب به مستشارالدوله گردید.

صـادق خان در سال ۱۳۲۴ق. مطابق با ۱۲۸۵ش. به وکـالت مجلس از آذربایجـان انتخاب شـد و به تهران آمـد و جزو رؤسای مشروطه طلبان بود. در تدوین متمم قانون اساسـی به سال ۱۳۲۵ ق. شـرکت داشت و بعـد رئیس مجلس گردید. در جلسه روز شنبه ۲۶ شعبان ۱۳۲۵ق. برابر بـا ۵ اکتبر ۱۹۰۷ نـامه ای که از سـفارت انگلیس به تاریـخ ۲۴ سپتامبر ۱۹۰۷ برابر بـا ۱۵ شعبان ۱۳۲۵ به وزارت خارجه ایران ارسال شده و متضمن قرارداد تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ بین روس و انگلیس بود، مطرح شد. مستشارالدوله که در این زمان رئیس مجلس بود، آن را قرارداد بین دولتین از لحاظ روابط تجاری دانست و گفت: «هیچ گونه اصـطکاکی به اسـتقلال ایران ندارد و برای خودشان است و مربوط به ما نیست!». و از طرف نمایندگان، این وصف و تفسیر، با عبارات گوناگون تأیید گردید. پس از توپ بسـتن مجلس در سال ۱۳۲۶ق. هنگامی که صادق خان در مجلس بود گرفتار شد و مدتی در باغشاه زندانی گردید. بعد که آزاد شد به طور اجبار یا اختیار منشی محمدعلی شاه و ملازم

۱- رجال بامداد، ج۲، ص۱۶۶.

«حضور همایونی» گردید.(۱)

به دنبال فتح تهران به دست مشروطه طلبان در رجب سال ۱۳۲۷ ق. وی عضو هیأت مدیره ای بود که به طور موقت کشور را اداره می نمود. او سپس مجدداً به وکالت مجلس از تهران و آذربایجان انتخاب شد و وکالت آذربایجان را قبول کرد. پس از حدود شانزده ماه از وکالت استعفا کرد. در کابینه محمدولی خان تنکابنی وزیر داخله شد و پس از آن غالباً داخل در خدمات دولتی از جمله وزارت و سفارت و ریاست کمیسیون سرحدی بود. مستشارالدوله با جمعی دیگر، از مخالفان قرارداد مشهور ۱۹۱۹ به شمار میرفتند. وثوق الدوله برای پیشرفت کار خود تمام مخالفین قرارداد را دستگیر نمود و از آن جمله مستشارالدوله را با عده ای به کاشان تبعید کرد.

در مجلس مؤسسان آذرماه سال ۱۳۰۴ش که برای رساندن رضاخان به سلطنت انعقاد یافت، وی رئیس آن مجلس بود. در سال ۱۳۱۳ش. سفیرکبیر ایران در آنکارا و در سال ۱۳۲۱ در کابینه احمد قوام (قوام السلطنه) وزیر مشاور بود. به قول بامداد، مستشارالدوله از نطق و بیان بی بهره نبود، لکن انشا و حسن خطش بر معلومات دیگرش می چربید. وی در سال ۱۳۷۲ ق. در تهران درگذشت. از این شرح درمی یابیم که مستشارالدوله مردی بود مذبذب؛ گاهی در خدمت محمدعلی شاه و زمانی مدعی مشروطه خواهی و در خاتمه کارگزار رضا خان سردار سپه. مستشارالدوله مردی به شدت غوغاسالار بود. در بسیاری از بحران های ریز و درشت کشور مشارکت داشت و در این راستا با شقی ترین عناصر همکاری نمود و به طوری که خواهیم دید نقشی بسیار مؤثر در براندازی کابینه ها داشت و در زمره کسانی بود که زمینه را برای استقرار رضاخان بر سریر سلطنت هموار ساخت و مشروطه و الزامات آن را به طاق نسیان کوبید.

دیگر وزیر کابینه علاء السلطنه، میرزااسماعیل خان ممتازالدوله، متولد ۱۲۵۸ش. بود. وی فرزند میرزاعلی اکبر مکرم السلطنه (متوفی ۱۳۱۸ش) و نوه آقاصمد صراف تبریزی بود. برادرش صمدخان ممتاز السلطنه وزیرمختار ایران در پاریس بود.

۱- همان، ص۱۶۷.

ممتاز السلطنه به قول ابوالحسن علوی «شهرت خوبی در حسن اخلاق ندارد(۱).»

ممتازالدوله سابقاً در وزارت خارجه مشغول و مدت های مدید در اسلامبول در سفارت خانه ایران مشغول خدمت بود(۲). در اوایل صدارت سلطان عبدالمجیدمیرزا عین الدوله به تهران آمد و در دستگاه عین الدوله مشغول مترجمی شد. در سال ۱۳۲۴ق. برحسب دستور دولت وقت قانون عدلیه را از ترکی عثمانی ترجمه و دولت با تصویب شاه اجرای آن را اعلام نمود. در دوره اول مجلس وکیل گردید و پس از میرزامحمود خان احتشام السلطنه، میرزااسماعیل خان، که به ظاهر مردی بی آزار و اذیت بود، به ریاست مجلس رسید. در موقع توپ بستن مجلس او رئیس مجلس بود و پس از انحلال مجلس در سفارت فرانسه متحصن گردید و از آنجا به پاریس رفت. پس از فتح تهران در سال ۱۳۲۷ق به تهران آمد و از طرف مردم آذربایجان وکیل گردید و در سال ۱۳۲۹ق نیز رئیس مجلس شد. در کابینه محمدولی خان سپهسالار اعظم در سال ۱۳۲۹ق وزیر مالیه و در کابینه نجفقلی خان صمصام السلطنه بختیاری وزیر عدلیه گردید و بعد مدت ها بی شغل بود تا در سال ۱۳۳۱ق در کابینه میرزامحمدعلی خان علاءالسلطنه وزیر عدلیه شد. ممتاز الدوله در سال ۱۳۱۲ش. در سن ۵۴ سالگی در تهران درگذشت. سیمای سیاسی ممتازالدوله در حوادث سال های آتی ایران به شدت تیره و تار می نماید. او هم با افراطی ترین جناح های درگیر این زمان همسویی داشت و در بحران سازی های تصنعی و همسویی با محافل غوغاسالار به شدت همکاری صمیمانه نشان داد. رجال دیگر کابینه یعنی مستوفی الممالک، مؤتمن الملک، وثوق الدوله و احمد قوام به قدری مشهورند که ما را از هر نوع معرفی بی نیاز می سازند.

اندکی بعد از تشکیل کابینه علاءالسلطنه، تنها روزنامه پایتخت خبر داد که امکان یک توافق بین آلمان و انگلیس وجود دارد. برخی محافل تهران ابراز امیدواری کردند این خبر صحت داشته باشد: «ممالکی که از تقرب آلمان و انگلیس میترسند خود میدانند، ولی نجات مملکت [ایران] در ائتلاف این دو دولت است به همین

۱- رجال عصر مشروطیت، ص۱۱۴.

۲- رجال بامداد، ج۱، ص۱۴۸.

جهت ما از این پیش آمدها قلباً خوشحالیم(۱).» در همین حال خبری در مورد سیاست آتی انگلستان در مورد ایران توسط لرد اوکلند در پارلمان انگلستان به گوش میرسید که برای طرف ایرانی امیدبخش تلقی میگردید. طبق اظهارات اوکلند دولت انگلستان در صدد اشغال جنوب ایران نیست، به همین جهت اشراری که کاپیتن آکسفورد را به قتل رسانیده بودند باید توسط دولت ایران تعقیب شوند و دولت انگلستان یا حکومت هند بریتانیا برای این موضوع قوایی به جنوب ایران ارسال نخواهد کرد. انگلستان وعده داد با مساعدت حکومت هندوستان در برقراری آرامش در خطه فارس تلاش کند. نیز مقرر شد به قوّه ژاندارمری ایران که زیر نظر صاحب منصبان سوئدی اداره میشد، ابراز اعتماد گردد و بریتانیا حتی از دخالت غیرمستقیم در امور جنوب ایران اجتناب ورزد. خبر داده شد که دولت انگلستان همراه با دولت روسیه مبلغی وام در اختیار ایران قرار خواهند داد و دولتین به کابینه علاءالسلطنه ابراز اعتماد کرده اند و اذعان نموده اند این دولت قادر به اعاده آرامش و امنیت در کشور است و به نظر دولتین وضعیت ایران به مراتب «درخشنده تر از ایامی که مستر شوستر در ایران بود» میباشد. نکته بعدی جالب بود، در یکی از بندهای گزارش اوکلند به پارلمان انگلستان آمده بود که دولتین «تشکیل مجلس را در این زودی ها نافع برای احوال مملکت ندانسته بالعکس برای حیثیت و اقتدار دولت خطرناک تصوّر میکنند ولی دولت انگلیس امیدوار است که بعد از اعاده امنیت بدون تأخیر منعقد شود.(۲)» در بند بعدی آمده بود: «دولتین نمیخواهند فعلاً قشون خودشان را عودت دهند.» نیز دولت انگلستان باید فرصتی به دولت روسیه میداد تا «مطمئن از قدرت دولت ایران بر ابقای امنیت شود.» در عین حال وعده داده شد که گفتگویی بین روس و انگلیس در مورد تقسیم قطعی ایران در بین نیست، زیرا طبق بند بعدی «منافع فائقه انگلیس در خلیج فارس تأمین شده است(۳).» جالب تر از همه این که سرمقاله نویس روزنامه آفتاب یعنی همین کمال السلطان صبا، نوشت این مطالب نشان دهنده «صحت احوال مملکت و استقامت حیات سیاسی ماست.» بیا

۱- آفتاب، ش ۱۵۰، چهارشنبه ۱۲ ربیع الاوّل ۱۳۳۱، ۱۹ فوریه ۱۹۱۳، «مودّت انگلیس به آلمان.»

۲- همان

۳- همان

اینکه نوشته شد دولت انگلستان استقلال و تمامیت ارضی ایران را تضمین نموده است، اما از مطالبی که در خود این روزنامه آمده بود و ما آنها را نقل کردیم، چنین تضمینی بر نمیآمد. انگلستان در آن زمان به این دلیل در برابر قتل کاپیتان آکسفورد کوتاه آمد که گرفتاری های بزرگ تری در اروپا داشت. سایه های جنگی ویرانگر در افق اروپا مشاهده میشد و انگلستان تلاش میکرد خود را از این جنگ حتمی الوقوع برهاند. به همین علت عمده تلاش خود را مصروف حل مشکلات اروپایی خویش کرد و نمیخواست به این دلایل جزیی مسئولیتی مهم تر در ایران بر عهده گیرد.

با اینکه وعده داده شد مساعدهای در اختیار ایران قرار دهند، اما میدانیم این وعده هرگز محقق نشد. میگفتند گزارش اوکلند نشان دهنده استقرار دولت مقتدر در ایران است و به همین دلیل انگلیس و آلمان تصمیم گرفته اند از رقابت در مسائل ایران چشم پوشی کنند؛ اما نویسنده روزنامه آفتاب در باب تصمیم دولتین در مورد ابقای قوای خود در ایران و تصمیم دیگر در مورد شکل نگرفتن پارلمان که دخالت آشکار در مسائل داخلی کشور و نیز نقض استقلال و حاکمیت ملّی کشور به شمار میرفت، سکوت کرد. همین فقرات دوگانه یعنی باقی ماندن قوای بیگانه در ایران و ممانعت از تشکیل مجلس که اوکلند در پارلمان انگلیس توضیح داد، خود مبین تحلیل غلط نویسنده از اوضاع کشور بود. اما صبا نوشت در این زمینه ها «رأی خودمان را علی العجاله محفوظ میداریم.» به عبارت بهتر در همین دو مورد که از قضا مهم ترین موارد بود نویسنده روزنامه آفتاب سکوت کرد تا به تحلیل غلط او در مورد کابینه علاءالسلطنه آسیبی وارد نشود. در مورد بحث حفظ منافع بریتانیا در خلیج فارس نوشته شد: «فقره نهم [یعنی فقره «منافع فائقه انگلیس در خلیج فارس تأمین شده است.»] برای اطمینان از احتیاطاتی است که دولت انگلیس در مقابل وضعیت روسیه و آلمان در خلیج فارس گرفته و شاید تذکر سرّیات جدیدی است که هنوز کاملاً از زیر پرده های سیاست خودنمایی نکرده است(۱).» و در نهایت اینکه «برای تشکر از این مناسبات حسنه[!] که درباره ایران به لحن نیک بینانه[!] ادا شده

۱- همان.

مثل معروف هذا ایضاً من بَرکهٔ البرامکه(۱) [!] را تکرار مینماییم و به هموطنان عزیز یادآوری میکنیم که از حسن موقع دولت حاضره خودمان استفاده ملّی کرده فرصت را غنیمت بدانند(۲).»

نکته جالب تر این است که همان روزنامه در همان شماره خود در مورد قتل کاپیتان آکسفورد از قول همان اوکلند سابق الذکر آورد «قتل کاپیتان آکسفورد از یکی از واقعات مهمه میباشد ولی زمستان فصل مناسبی برای اتخاذ اقداماتی برای سیاست اشرار نمیباشد.» عجب اینکه باز هم روزنامه از نطق اوکلند تشکر کرده و وعده داد در شماره های آتی هم در این زمینه با خوانندگان گفتگو کند(۳). سه روز بعد باز هم سرمقاله نویس آفتاب با یک دنیا شعف و شادی مطلبی در مورد این نطق که ارزش چندانی هم نداشت، چاپ کرد(۴). باز هم شرح کشافی در مورد پذیرش استقلال ایران توسط بریتانیا به رشته تحریر در آمد. اما آینده نشان داد بریتانیا نه برای مشروطه، نه استقلال و تمامیت ارضی کشور و نه برای رجال مشروطه ارزشی قائل نیست.

تکیه گاه اصلی آرامش کشور در این ایام ژاندارمری بود که صاحب منصبان آن سوئدی بودند و ژنرال یالمارسن این قوه را فرماندهی میکرد. ژاندارمری گرچه باطناً تکیه به انگلستان داشت، اما با قوه قزاق که زیر سیطره روس ها بود مخالفتی نمیکرد؛ آنان جنوب کشور را در دست داشتند و همراه با بریتانیاییها تلاش میکردند آرامش را برقرار سازند.

ژاندارمری در شمال کشور و منطقه نفوذ روس ها هم بسیار فعال بود. پیش بینی میشد اگر اوضاع مناسب باشد، آنان میتوانند شمال کشور و امنیت آن را هم از دست روس ها خارج سازند.

همه این تحولات و اظهارنظرها نشان میداد بهواقع انگلیسیها از مشروطه ایران حمایت نکردند. آنها میخواستند از قدرت شاهی که مورد حمایت روسیه بود کاسته

۱- یعنی: اینهم از برکت وجود برامکه است.

۲- همان

۳- همان، «راجع به ایران.»

۴- همان، ش۱۵۱، شنبه ۱۵ ربیع الاوّل ۱۳۳۱، ۲۲ فوریه ۱۹۱۳، «آثار امیدواری یا نطق رسمی مستر اوکلاند.»

شود؛ اما در مقابل، خود خواهان مسلط کردن برخی خوانین بختیاری و وابستگان خویش بر مقدرات امور ایران بودند؛ کسانی که از عهد ناصری در پیوندی ناگسستنی با منافع انگلستان قرار داشتند. برخی از این خوانین بهواقع حامیان منافع انگلستان در جنوب ایران بودند و بیشتر به مصالح آن کشور میاندیشیدند و ابداً مفهومی به نام مصلحت ملی ایران برای شان شناخته شده نبود. اینان پاسداران منافع نفتی بریتانیا در خوزستان بودند. میدانیم که حتی بخشی از سهام شرکت نفت انگلیس و ایران به آنان تعلق داشت. سه درصد از عواید شرکت نفت به آنان داده میشد و جالب اینکه این سه درصد از عواید و سهم دولت ایران کسر میگردید. مهم تر اینکه دولت ایران کوچکترین اطلاعی از این قرار و مدارها نداشت و در جهل و گمراهی مطلق به سر میبرد(۱). این علاوه بر توافقی بود که به سال ۱۹۰۹ بین برخی خوانین بختیاری و انگلیسی ها منعقد شده بود و طبق آن به ازای اجازه حق عبور خطوط نفتی از منطقه بختیاری و تأمین امنیت حوزه های نفتی، سالی ۶۵۰ لیره به آنان پرداخت و وامی به مبلغ ۱۰/۰۰۰ لیره نیز در اختیار آنان گذاشته میشد.

دوره زمامداری علاء السلطنه دوره تحولات مهم و تأثیرگذار بود. یکی از این تحولات مهم به کارگیری عناصری در حکومت بود که متخصص بحران آفرینی بودند. علاء السلطنه البته نتوانست از خود اقتداری نشان دهد، تأیید دولت او از سوی روس و انگلیس صرفاً به دلیل وجود تهدیدی عظیم از جانب آلمان بود که با همه اروپا و قدرت های بزرگ آن قاره به چالش برخاسته بود. برای استقرار یک دولت مقتدر و وجود قوای منسجم نظامی و انتظامی در آن شرایط از ضروریات و بدیهیات اوّلیه به شمار می آمد. حال ببینیم وضعیت کشور از این نظر چگونه بود؟

دولت علاءالسلطنه و ضرورت اصلاحات اساسی

دولت علاءالسلطنه و ضرورت اصلاحات اساسی

دوره ریاست وزرایی علاءالسلطنه یکی از دوران سازترین ادوار تاریخ ایران میباشد که به درستی مو شکافی نشده است. ما برخی از حوادث این دوره را که نقش بسیار عظیمی در تحولات آتی کشور داشت در جای دیگر به اجمال نشان

۱- R. W. Ferrier: The History of the British Petroleum Company, Vol. ۱, (London, ۱۹۸۲), pp. ۱۲۰-۱۲۲

داده ایم؛ اما در این فرصت میخواهیم واکنش محافل سیاسی ایران را در ارتباط با این انتصاب بازکاوی نماییم. شاید لازم به گفتن باشد که علاءالسلطنه با ناصرالملک بستگی سببی داشت. اهمیت نکته فوق در این است که شاید برای نخستین بار در دوره نیابت سلطنت ناصرالملک دولتی شکل گرفت که به طور کامل با منویات و اهداف او همسویی داشت. این کابینه همان طور که بالاتر اشاره کردیم، امیدهای فراوانی آفرید. منشأ امیدواری ها هم این بود که علاءالسلطنه شاید با اتکا به نایب السلطنه و پیوند خویشی با او بتواند گره از کار فروبسته ایران بگشاید. انتصاب او روز دهم صفر سال ۱۳۳۱ روی داد، یعنی بیش از یک سال بعد از فاجعه حمله روسیه به ایران. همان روز روزنامه آفتاب مقاله ای را به این موضوع اختصاص داد.

آفتاب نوشت زمانی که قوه مجریه به بحران افتاده بود و درست در زمانی که به دلیل گسترش ناامیدی همه از «حکومت مقتدر و با دوام» سخن به میان میآوردند، با ظهور کابینه جدید امیدواری به کشور بازگشت نمود. نویسنده به این موضوع پرداخت که از مدت ها قبل بسیاری از دست اندرکاران مسائل سیاسی ایران اظهار میکردند که باید «دولت مختلط و جامعی» تشکیل شود و نام آن را(۱) Cabinet de Concentration نهاده بودند. همه آرزو میکردند این کابینه ائتلافی شکل گیرد و کلاف سردرگم مسائل سیاسی کشور را بگشاید. این دولت میبایست «به اصلاح و انجاح مقاصد کهتر و مهتر کوشد و ترفیه حال عباد و تعمیر بلاد را وجهه همت خود سازد.(۲)» سرمقاله نویس آفتاب از «حسن انتخاب والاحضرت نایب السلطنه» تشکر و تمجید کرد. در کابینه علاءالسلطنه سه رئیس دولت پیشین، سه رئیس مجلس و کسانی حضور داشتند که همگی به تدبیر و سیاست شهره بودند. نوشته شد استقرار دولت علاء السلطنه به این مفهوم است که بین دولت مقتدر و استبداد به درستی تفکیک و تمایز داده شده است و مردمی که از لغت اقتدار، استبداد را به ذهن متبادر میساختند اینک به خوبی میدانند که بین این دو تفاوت های بنیادین وجود دارد. این روزنامه به حالتی ریشخندآمیز خطاب به دمکرات ها گوشزد کرد: «احزاب سیاسی راست که عجالتاً از

۱- واژه فرانسوی، به معنی دولت متمرکز.

۲- آفتاب، ش۱۳۷، شنبه ۱۰ صفرالمظفر ۱۳۳۱، ۱۸ ژانویه ۱۹۱۳، «کابینه جدید.»

اجرای (۱)Utopiesهای دور و دراز خود از قبیل تقسیم اراضـی و اموال و بهبودی حال معـدنچیان و حق رأی نسوان و غیره صرف نظر کرده بذل مساعدت نمایند که این هیأت حکومت جدید به اسـتقرار امنیت شوارع و بلدان که کلید حفظ استقلال و محروسیت وطن است فـائق آمـده ملّت را داخـل خط ترقی و تمـدن نموده آتیه ایران را تـأمین داده اعتبـارات از دست رفته را دوباره به دست آورد.(۲)»

برخی از مطلعین این کـابینه را «تـام الاختیار» خواندنـد، و این «همان حکومتی است که از دیرباز وجهه آمال ارباب حل و عقد متوجه به زمامداری او و چشم امیدواری عموم ملّت به طرف قدم گذاری یک چنین کابینه در صفحه سیاست این آب و خاک گشوده و در انتظار بودند.(۳)» نویسنده کابینه علاءالسلطنه را دارای «جامعیت و استجماع شرایط» میدانست. نخستین وظیفه مهم کابینه برگزاری انتخابات مجلس سوّم دانسته شد؛ و دوّمین کار دولت جدید دریافت یک «قرضه هنگفت و مهم» سوّمین وظیفه دولت جدیـد فراهم کردن تمهیـدات لازم برای تأسـیس راه آهن قلمداد گردید. این موضوعی است که «در محافل اقتصادی و سیاسی سرمایه داران و ارباب سیاست دول علاقهدار، مطرح مذاکره و موضوع بحث گردیده است.(۴)»

در دنیای امروز میزان قدرت هر کشوری با میزان ثروت آن نسـبت مسـتقیم دارد، منبع ثروت تجارت است و رکن مهم تجارت را وسایل حمل ونقل تشکیل میدهد. منازعات امروزی بشر «مسلماً از نقطه نظر تجارت و اقتصاد به جنگ های اکونومیک شبیه تر میباشند» تا هر چیز دیگر.

چون راه و وسایـل حمـل و نقـل نیست، دولت نمیتوانـد دایره نفوذ خود را به نواحی دور دست پـایتخت اعمـال کنـد، تـا وقتی دولت برای اسـتقرار امنیت نیرو اعزام کند، فلان یاغی و سـرکش کار خود کرده و به جای مطمئنی پناهنده شده است. خلاصـه فوائد فراوانی از حیث اقتصادی و سیاسـی و «استراتاژی» بر حمل ونقل و به ویژه راه آهن مترتب است. خاطرنشان شد بسا دیده شده در گوشه ای از ایران قحط و

۱- آرمان، تخیل.

۲- همان.

۳- همان، ش۱۳۹، چهارشنبه ۱۴ صفرالمظفر ۱۳۳۱، ۲۲ ژانویه ۱۹۱۲، «کابینه حاضره و وظایف مهمه او.»

۴- همان.

غلا بیداد کرده و در گوشه ای دیگر ثروت نقاط دیگر از بین رفته و نابود شده است. با وسایل حمل ونقل و به طور خاص راه آهن هم از بروز قحطی در گوشه ای از کشور جلوگیری میشود و هم از کسادی تجارت و نابودی ثروت ملّی در جای دیگر ممانعت به عمل میآید: «عجبا سیستانی با داشتن محصولاتی که باعث حیات و استخلاص هموطنان اوست بر همان حال فقر و فلاکت باقی؛ و یزدی و قزوینی با داشتن پول یا چیزهای دیگر به نهایت استیصال و گرسنگی سال را به آخر رسانیده اند(۱).» به این ترتیب یکی از اولویت های کابینه علاءالسلطنه احداث خطوط راه آهن است تا هم فواید اقتصادی، اجتماعی و سیاسی آن عاید کشور شود، هم «قسمتی از سرمایه سرمایه داران اروپ داخل ایران شود» و هم «این همه اشخاص بیکار به کار افتاده از دست رنج خود نفع و فایده بردارند.(۲)» بعد از این که توضیح داده شد احداث خطوط آهن بدون مشارکت سرمایه خارجی غیرممکن است، خاطرنشان گردید اخیراً یک شرکت ایرانی با سرمایه داخلی و خارجی احداث گردیده و تلاش دارد خطوط آهن جلفا را به تبریز و دریاچه ارومیه متصل سازد.

در شماره بعدی سرمقاله نویس روزنامه آفتاب، ضمن نگارش مقالهای در مورد عدلیه، این بار «بقاء حیثیت و محفوظیت حدود و حقوق یک ملت و ترقی و عزت یک مملکت» را منوط به «اجرای اصول حقانیت و نشر قوانین تساوی و معدلت» دانست. این بار نوشته شد یگانه چیزی که انسان را از تجاوز به هم باز میدارد، مانع از تزلزل بنیادهای اجتماعی میشود و مانع از این میشود که انسان ها به یکدیگر تجاوز روا دارند؛ «همانا تأسیس دیوان عدالت و تشکیل اساس حقگذاری در مقام فصل دعاوی و خصومات» است. نوشته شد تا وقتی عدلیه نیست، هیچ اساس و بنایی هم قائم و پایدار نخواهد بود. «طرز محاکمه و قوانین قضائیه» نشان دهنده ذلت و یا عزت یک قوم است، فقدان عدلیّه منظم، باعث «عدم امنیت، تجری و تجاوز، تمرد و سرکشی، اضرار و اذیت، قتل و غارت» میگردد، ریشه تمام مشکلات یاد

۱- همان؛ این مطلب نشان میدهد در این زمان حتی قزوین هم با مشکل و معضل گرسنگی و قحطی رو به رو بوده است.

۲- همان.

شده از «فقدان اساس عدالت و عدم احقاق حق و ابطال باطل است.(۱)»

نویسنده ریشه فقر و انحطاط و مسکنت در اهالی یک قوم را ناشی از ظلم میداند، ظلم باعث میشود صعوبت زندگی به منتها درجه برسد و همه را به «طرفیت و ضدیت» با حکومت سوق دهد. عدل باعث مصون ماندن حکومت از «تغییر و تبدیل» میگردد و باعث میشود «قاطبه اهالی و ساکنین هر مملکت» از تعرضات مصون مانده و اجحافات ظالمانه جای خود را به «صیانت و امنیت» دهد. نخستین هدف مشروطه تأسیس یک «دیوان معدلت» بود، به گونهای که «موافق اقتضاء و تناسب وضع مملکت باشد.» وظیفه این دیوان قرار بود حمایت از ضعفا در برابر «تعدی و تجاوز و اغتصاب اَقویا و ظلام» باشد؛ به باور نویسنده «در این چند ساله زندگانی تازه ما اگر عدلیه منظمی تشکیل میشد، نفرت عمومی از اساس تجدد به این درجه نمیرسید(۲).»

مهمترین مسئله «رعایت و تطبیق اصول مقدسه اسلامی با قوانین معموله امروزه عالم» دانسته شد که «نهایت صعوبت و اشکال» را تولید میکند. عدم توانایی در این مهم و «موانع و مخاطیر» موجود، «عدم مظفریت دولت را در اصلاح عدلیه موجب بوده است.» مسئله قوه قضائیه ایران و رفع نقائص عدلیه که باعث پیدایش «مصیبت عظمی برای ایرانیان گردیده» به چند شکل قابل حل است: اولاً باید قوانینی وضع کرد که «کاملا با قواعد اصلیه اسلامیه مطابقت» داشته باشد، با این امر «عدلیه و شرعیه» وظایفی کاملاً تعریف شده و مشخص خواهند یافت و از تعرض این دو در حریم یکدیگر جلوگیری به عمل خواهد آمد. ثانیاً باید «اشخاص صحیح عالم متدین» که مورد اعتماد و طرف توجه مردم باشند متکفل قوّه قضائیه شوند. ثالثاً باید بودجه کافی در اختیار عدلیه و قوّه قضائیه نهاده شود، باید «خاطر آحاد اعضا را از جهت معاش راحت و آسایش» تام بخشند تا کارکنان این قوه بتوانند به وظایف محوله به خوبی عمل نمایند. رابعاً باید قانون به طور مساوی در مورد همه اعم از عالی و دانی اجرا شود. «خامساً مساعدت تامّه علمای اعلام با اساس عدلیه و نهایت

۱- همان، ش۴۰، چهارشنبه ۴ جمادی الثانی ۱۳۳۰، ۲۲ مه ۱۹۱۲، «راجع به عدلیه.»

۲- همان.

مـداقه در حفـظ روابـط شـرع که حقیقتاً با محاکم و دوائر قضائیه عـدلیه دو برادر هسـتند(۱)»، از الزامـات اوّلیه است. نویسـنده آورده بود گام های اساسـی در این زمینه برداشـته شده، باید دولت اهتمام جدی تری در تنظیم و تنسیق امر عدلیه به خرج دهد تا اهمیت این قوه بیش از پیش در اذهان باقی بمانـد. نیز به مقامات عدلیه سـفارش شده بود مجازات هایی برای متخلفین عدلیه در نظر گیرند. مهمترین مشـکل عدلیه این دانسـته شد که «هنوز موافق قانون تشکیلات که به امضای هیأت نظار رسیده محاضر شرعیه صورتـاً تشـکیل نیـافته است.» از «هیـأت محترم علمـا» درخواست شـده بود تـا همـان گونه که در تشـکیل اسـاس عـدلیه کوشـیده اند؛ در تشکیل محاکم شرعی یا همان «محضر شرعیه» و «استحکام روابط آنها با عدلیه سعی بلیغ فرموده، بدین وسیله اجراء احکام مطاعه اسلامیّه را که سال های دراز آرزوی آن را داشتند صورت وقوع دهند.»

از علمـایی کـه در تأسیس عـدلیه تلاش کرده و عضـویت آن را پذیرفتهانـد و «جنبه روحـانیت عـدلیه را محفـوظ داشـته انـد» صمیمانه تشکر گردید و موفقیت آنان «در دوام خدمت اسلامی» از خداوند خواستار شد(۲).

ضرورت اصـلاح عدلیه مقوله ای بود که بعدها نیز از سوی گردانندگان روزنامه آفتاب پی گیری شد، همیشه تأکید بر این بود که بدون اصلاح عدلیه راه بر بسیاری اصلاحات دیگر بسته است(۳). به واقع روزنامه آفتاب در همان نخستین شماره های خود شروع به انتقاد از قانون اساسـی و کیفیت تدوین آن کرد، نویسـنده ای توضـیح داد این قانون اساسـی ترجمه ای است از قوانین اساسی اروپا و به حال ایران مفید نیست، باید آن را مطابق شرایط ایران بازنویسی کرد و قس علی هذا: «اما کدام قانون اساسی، و در کجـا این قـانون به غیر مواقعی که بـا شاه طرف بودنـد یا صـرفه داشت، چه و کجا اسـتعمال شـده و برقرار است، یا کـدام مجلس باید جرح و تعدیل کند،

۱- همان.

۲- همان.

۳- به طور نمونه نک: آفتاب، ش۱۴۳، شنبه ۲۴ صفرالمظفر ۱۳۳۱، یک فوریه ۱۹۱۳، «یک نظر در اساس عدلیه.»

لامعلوم است.(۱)»

قوه نظامی مبنای دولت زورمند

قوه نظامی مبنای دولت زورمند

در ماه های اولیه بعد از هجوم روس ها به ایران و نهب و غارت و چپاول مهاجمین بود که در تنها روزنامه آن زمان یعنی آفتاب، از ضرورت تشکیل یک نیروی نظامی توانمند سخن به میان آمد. این روزنامه «روح مملکت و حیات هر دولت» را متکی به قوه نظامی دانست؛ نیرویی که «از هرگونه اختلالات و اغتشاشات داخلی و تجاوزات خارجی ملک و ملت را محفوظ داشته نایل سعادت و رفاهیت نماید(۲).» به نظر نویسنده این مقاله، سعادت ملت به استقرار نظم بستگی دارد و «حصول سکون و امنیت هم بدون قوّه نظامی ممکن و متصور نیست.» از سویی «اجرای قوانین و انتظامات و مراعات قواعد سیاست و ایفای مجازات و مکافات» بدون این نیرو ممکن نیست. از این بالاتر «مرکز قوه اجرائیه عالم»، نیروی نظامی است. شاهان بزرگ از کورش و شاپور ذوالاکتاف تا اسکندر کبیر و ناپلئون همه به کمک ارتش «به شرف جهانگیری نایل گشته، عزت و رفاهیت ملت و اتباع خودشان را تهیه و تحصیل نموده اند.» نویسنده نتیجه میگیرد «اساس سیاسیات عالم و شالوده پولتیک حاضره اُمَم، ثبوت حقانیت، اجرای عدالت، ترفیه حال ملت، قوام و بقای امنیت بدون استثناء، فرع داشتن قوای نظامی است.» حسین خان صبا، از ناپلئون بناپارت مثال آورد که میگفت «زور» اثرات فراوانی دارد، نیز به «یکی از فلاسفه» که باید توماس هابز باشد، استناد نمود که می گفت تفاوت گرگ و میش در تیزی چنگال گرگ و چربی و نرمی گوشت میش است. به بیسمارک اشاره شد که «تعیین حدود و حقوق و اثبات حقانیت به واسطه سرنیزه متصور است.»

دولت ایران عظمت و شوکت خود را از دست نداد مگر وقتی که قوای نظامیه اش تحلیل رفت و از داشتن اردوی منظم جنگی محروم شد. دولت های ایران به این دلیل که به صورت استبدادی اداره میشدند، به اهمیت داشتن قوای نظامی

۱- عین السلطنه، ج۵، ص ۳۷۶۰.

۲- آفتاب، ش۳۹، مورخه دوشنبه دوم جمادی الثانی ۱۳۳۰، ۲۰ مه ۱۹۱۲، «مملکت قوه نظامی میخواهد.»

وقعی ننهادند. هر سال در یکی از مناطق کشور شورش و اغتشاشی روی میداد که باعث قتل نفوس و «عدم بنیان تمدن» میشد، این نبردها برای ایران بسیار گران تمام میگردید، به گونهای که «الآن یک ثلث ممالک متصرفی خویش را مالک نیست، قفقازیه و ترکستان و افغان و بلوچستان از دست دولت خارج نگردید مگر در سایه فقدان قشون و استعداد.»

این سخنان به ظاهر بی اهمیت بعدها در اشکال گوناگون پی گرفته شد، از درون استدلالاتی از این دست بود که روشنفکرانی مثل علی اکبر خان داور بعدها به توجیه قدرت قزاقها پرداختند و یکی از سردسته های آنان، یعنی رضاخان را بیسمارک و پطر کبیر لقب دادند و قدرت نظامی او را ستودند و برایش کف زدند تا اینکه به قدرتش رسانیدند و بر هر چه مرده ریگ مشروطه بود، پشت پا زدند. آری، فرایندی که بعدها با کودتای سوّم اسفند شکل گرفت، ریشه در این باورها داشت که با قوت و شدت تمام پی گرفته شد. به همین دلیل ما از پدیده ای به نام نظریه دولت زورمند یاد می کنیم، به واقع بین زورمندی و اقتدار تفاوت از زمین تا آسمان است. منشأ اقتدار، مردمند امّا منشأ زورمندی قدرت فائقه حکومتگرانند. دولت مقتدر در قلوب مردم ریشه دارد ولی دولت زورمند با اتکا به بازوی نظامی است که می تواند اراده خود را تحمیل نماید. به عبارت بهتر اقتدار پدیده ای است مثبت، اما زورآوری پدیده ای است منفی. نظام مقتدر با حمایت مردم طرح ها و تصمیم گیری های خود را به بوته اجرا می گذارد اما دولت زورمند نیازی به حمایت مردم ندارد و به زورْ اراده خود را محقق می سازد.

روزنامه آفتاب؛ مدافع دولت زورمند

روزنامه آفتاب؛ مدافع دولت زورمند

آفتاب نخستین روزنامه ایران در دوره بعد از اولتیماتوم روس ها بود که نظریه دولت زورمند را تئوریزه کرد و درباره آن شروع به نظریه پردازی نمود. مدیر وقت این روزنامه یعنی حسین صبا، بعدها این نظر خود را پی گرفت و حتی زمانی که رضاخان وزارت جنگ را عهده دار بود، به او توصیه کرد نقش ناپلئون بناپارت و نادرشاه را ایفا کند. اما رضا خان بر این سخن که جنبه دستوری داشت خشم گرفت و دستور داد او را سیصد تازیانه زدند. گفتیم نخستین مدیر آفتاب، حسین عبدالوهاب زاده، یا همان کمال السلطان مشهور است، این منصب بعداً به ادیب الممالک فراهانی شاعر مشهور و عضو لژ بیداری

ایران محول شد. خود مدیر روزنامه شرح تأسیس آن را مدت ها بعد تشریح کرده است. در شماره ۲۶۷ این روزنامه آمده بود که «در دو سال قبل هیأت دولت برای انتشار افکار و عقاید خود و وساطت و ترجمانی مابین دولت و ملّت روزنامه آفتاب را تأسیس نمود و صفحات او را گرامافون اصوات و کلمات خود قرار داد(۱).» این روزنامه از سویی «پیشنهادات خیرخواهانه و ترقی جویانه» به هیأت دولت میداد و از سوی دیگر «لزوم اطاعت و انقیاد اوامر دولت و مساعدت ارکان مملکت را خاطرنشان عام» مینمود. در همان شماره آمده بود: «دولت ایران که ناچار برای ترقیات و اداره کشور خویش باید تأسی به دول معظمه جسته و از آنها متابعت کند حس کرد که باید روزنامه دلپسند ملت و دارای عملیاتی که موافق صلاح و اقدامات دولت باشد دایر نماید.» در همین شماره آمده بود که روزنامه آفتاب بعد از یکسال و اندی انتشار از سوی دولت توقیف شد، زیرا برخی مقالات آن منافی اراده متولیان امر تلقی میشد، از این بالاتر نویسندگان روزنامه متهم به «مبطل ادیان و مخرب شرایع» شدند. به همین دلیل در مساجد و مجالس در مورد اهداف این روزنامه بحث شد و رویّه آن منافی فرامین دولت عنوان گردید.

با افتتاح مجلس سوم که روز ۱۶ محرم ۱۳۳۳ قمری انجام شد- اما نخستین جلسه رسمی آن روز نهم صفر آن سال تشکیل گردید و روزنامه ها باز هم منتشر شدند- آفتاب هم اجازه یافت مجدداً انتشار یابد، اما در آن آمده بود: «روزنامه امروز ربطی به سابق نداشته علاوه بر آنکه مقالات اساسی آن باید از نظر نمایندگان رسمی دولت بگذرد خود مدیر(۲) هم نهایت مداقه و سعی در اصلاح و جلوگیری از طغیان

۱- همان، ش۲۶۷، پنج شنبه ۱۷ ذی قعده الحرام ۱۳۳۲، ۱۸اکتبر ۱۹۱۴، «وضعیت کنونی روزنامه آفتاب.»

۲- صاحب امتیاز و مدیر روزنامه در این زمان میرزا سیدصادق خان ادیب الممالک بود که پیش تر روزنامه های ادب و عراق عجم را منتشر میساخت و یک سال اوّل انتشار روزنامه مجلس هم نویسنده آن بود. ادیب الممالک عضو لژ بیداری ایران بود. میرزا صادق خان فراهانی قائم مقام متخلص به امیری در ابتدا ملقب به امیرالشعراء و بعد ملقب به ادیب الممالک شد. به قول بامداد «نامبرده پسر حاج میرزا حسین پسر میرزا صادق پسر میرزا معصوم پسر میرزاعیسی قائم مقام اول بوده و در محرم سال ۱۲۷۷ هجری قمری در قریه کازران از توابع عراق (اراک) متولد شده و پس از رسیدن به سن بلوغ مدتی با حسنعلی خان گروسی امیرنظام در کرمانشاه و تبریز به سر می برد. سپس به مشهد رفت و بعد از آنجا به تهران آمد. در دوره مشروطیت چندی سردبیر روزنامه آفتاب و غیره بود و در سال ۱۳۳۶ه .ق. در سن ۵۸ سالگی در تهران درگذشت. دیوان اشعار وی به طبع رسیده است.» پیش تر هم در سال ۱۳۱۶ قمری ادیب الممالک روزنامه ادب را بنا نهاد، از سال ۱۳۱۸ تا سال ۱۳۲۰ همان روزنامه را در مشهد منتشر ساخت، از سال ۱۳۲۱ قمری به دستور مظفرالدین شاه به تهران آمد و در شوال سال ۱۳۲۴ قمری سردبیری روزنامه مجلس را به دست گرفت. او در عین حال مسئول بخش فارسی نشریه ارشاد بود که در باکو منتشر میگردید.

قلم و پاره ای تعبیرات که باعث سوءتفاهم یا تصورات نامناسب بشود مینمایند(۱).»

اولین شماره این روزنامه به تاریخ شنبه ۲۹ محرم الحرام سال ۱۳۳۰، یعنی درست نوزده روز بعد از عاشورای خونین آن سال، مطابق با بیستم ژانویه ۱۹۱۲، و دو سال قبل از جنگ اول جهانی منتشر گردید. این روزنامه بهواقع مبین نظرات ناصرالملک نایب السلطنه بود؛ اداره میکرد. مردی که بذر ترس و یأس و حرمان در قلب شاه جوان میکاشت، از آینده ناامید بود و این ناامیدی را در ذهن شاه حک میکرد. مدیرمسئول این روزنامه ح. عبدالوهاب زاده امضا می کرد؛ با استناد به مجله چهره نما، روزنامه آفتاب «اثر کلک معانی سلک یگانه دانشمند سیاسی آقامیرزا محمدحسین خان کمال السلطان میباشد(۲)». محمد صدر هاشمی گمان کرده است این روزنامه تا اواسط جمادی الاولی سال ۱۳۳۱ منتشر شده(۳)، حال آنکه روزنامه حداقل درست سه سال منتشر گردیده و تاریخ انتشار آن تا شروع جنگ اول جهانی ادامه یافته است. آخرین صاحب امتیاز و مدیرمسئول روزنامه میرزاسیدمحمد صادق خان ادیب الممالک بود که شماره های معدودی در دوره مدیریت او منتشر گردید و ظاهراً مقارن وقوع جنگ اول جهانی تعطیل شد.

در همان نخستین شماره روزنامه آفتاب آمده بود: «یک مابه الامتیاز عمده که در قسمت های آخری، دوره آزادی ما را از جزءهای ابتدایی جدا میکند، نسیم حیات بخش امید در اولی و صرصر هلاکت یأس در دویمی است.» نویسنده با اینکه بازی با الفاظ کرده و از این بازی خواسته است علت العلل بحران مشروطه را ارزیابی نماید- و البته در نهایت بر خواننده معلوم نمیشود مقصود نویسنده چیست میخواهد بگوید علت این بحران چیزی نبود جز تعجیل در رسیدن به هدف. مشروطه خواهان «برای تهییج و تحریک حواس ضخیمه، روح های زنگار گرفته و افکار خشن معاصرین» به ناچار «حاصل مطلق آزادی را در نهضت مقصوده خود» وعده میدادند، میگفتند «انار و انگور ارض شام نتیجه لاکلام خلاصی از قید اسارت فرعون است»، در اینجا بود که عدهای باز هم به ناچار و برای اینکه مردم را به حرکت درآورند، و برای اینکه «دماغ حریص عامی» را برانگیزانند، شروع کردند به «تزئین و شاخ و برگ دادن» به وعده و وعیدهای

۱- همان.

۲- چهره نما، ش۶، سال دهم، مورخ ۱۵ جمادی الاولی ۱۳۳۱.

۳- محمد صدر هاشمی: تاریخ جراید و مجلات ایران، ج۱ و ۲ (اصفهان، کمال، ۱۳۶۳)، صص ۲۱۵-۲۱۴.

خود. این وعـده ها متضـمن این مفهوم بود که «دیر یا زود این نهضت الهی» با طمطراق و شـکوه به نتیجه میرسد، «یعنی پس از هزاران تلف جانی جانبازان راه آزادی، بربادی میلیون ها» امید و آرزو و خرابی صدها شـهر و قریه و قصبه، مردم شاهد مقصود را در آغوش میگیرنـد. در این هنگـام بود که «ملتی عجول با قلبی مطمئن» به امیـد رسـیدن به مقصود و «به خیال اخـذ نتیجه به اطراف خود نگـاه میکننـد، امـا در این وقت اطراف را چه تشـکیل میدهـد؟ یتیم هـا، بیوه زن هـا، اراضـی بایر، خانه های(۱) به غارت رفته، ازدیاد نفوذ اجانب، فقر و قحط و غلا. چه شـد؟ چه شدیم؟ ارض موعود کجاست؟ مقصود داعیها چه بود؟» آری! اینها سئوالاتی بدون پاسخ بود، و «قضایایی به حد معما مجهول!(۲)!»

اگر کسـی راه خلاف جاده تکامل پیمایـد، شاید سوءقصدی نداشـته باشد، اما به طور قطع و یقین در اشـتباه است و «حتماً مانع سیر طبیعی یک ملت ترقی خواه است». نویسـنده گمنام مقاله نوشت که در دوره مشروطه به ویژه مجلس دوم، دو راهنما وجود داشت: یکی «از روی کمـال صـداقت» میگفت هنوز راه زیـادی تا رسـیدن به مقصود مانـده است. اما دیگری برای «یک خیال نـامعلوم» همواره میگفت: «چنـد قـدم دیگر، رسـیدیم». نویسـنده خاطرنشان ساخت وقت آن رسـیده به جای «القای اتوپی ها» و «اجرای افکار دماگوژی» به ملت فهمانیـد در روش تعجیل، راه نجات مسـدود است و در روش صبر و بردباری، همراه با تلاش مـداوم و مسـتمر، به موقع و بـا «رعـایت اصول تکامل و سـیر در روشـنایی چراغ امیـد، شاهراه های (۳)هدایت به روی شـما باز خواهد شد.» خاطرنشان شد دین اسلام عجله را از شیطان و «یأس از روح خدا را از اعمال مهجورین ایمان میشمارد(۴)».

نویسنده یادآور شد هنوز ایران به هند و خلیج فارس و کوه های قفقاز متصل است، هنوز جوان های دلیر ایران مشغول جانبازی برای حفظ وطن هستند، «هنوز

۱- اصل: خان های.

۲- علامت های تعجب در اصل مقاله آمده است

۳- اصل: شاه راه های.

۴- اشارهای است به این آیه کریمه که خطابی است از حضـرت یعقوب (ع) به فرزندانش: یا بُنَیَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ یُوسُفَ وَ اَخیهِ وَ لاتأیئسُوا مِنْ روحِ اللهِ اِنَّهُ لایَائِیَسُ مِنْ رَّوحِ اللهِ اِلّاالْقَوم الکافِرون. ای فرزنـدان، برویـد و از حال یوسف و برادرش تحقیق کرده و جویا شوید و از رحمت بی منتهای خدا نومید مباشید که هرگز جز کافر هیچ کس از رحمت خدا نومید نیست. آیه ۸۷ از سوره یوسف (ع).

زبـان فردوسـی و سـعدی که ممیز ملیت مـاست» وجـود دارد و هنوز شـاه ایران هست و بالاـتر اینکه هنوز «نهضت آخری مـا به طرف آزادی خـویش» وجود دارد. پس دلیلی برای یـأس وجود نـدارد، «امیـد، منشأ حرکت، حرکت مولّـد حرارت، و حرارت اصل حیات است.» بلی «امید منشأ و اصل هر پیشـرفت مادی و معنوی بشـر و تمام سرمایه های آن نیز در دسترس ماست. تنها با رعایت دو شرط: یکی از دست ندادن دامن خود امید، دیگری اقرار به لزوم پیروی اصول تدریج و تکامل(۱).»

تکامـل چیست؟ تکامـل نـاموس لاـیتغیر طـبیعت است و محـوری است غیرقابـل تغییر. اگر کسـی غیر از این راه در پیش گیرد، چیزی جز دور شـدن از مقصود به دست نخواهـد آورد. در «مـدارج اصـلاحات، پله پله» بایـد بالا رفت. به طور مثال ابتـدا باید «اصـلاح ادبی و اخلاـقی» کرد و آنگـاه بـه اصـلاح «علمی و فنی» روی آورد و سـپس «اصـلاح سیاسـی» را سـرلوحه کـار قرار داد(۲). منظور از اصـلاح ادبی چیست؟ منظور نویسـنده از این اصلاحات، عبارت است از رها شدن اندیشه ها از قید خرافات و خروج افکار از «تنگناهای عادات زشت»؛ بدون این تحول «توقع ترقیات علمی و سیاسـی از آن ملّت مثل توانایی بینایی است از کور مادرزاد». نویسـنده از اروپا مثال زده بود که قرن هفـدهم آن قرن اصـلاح ادبی بود و قرن هجـدهم اصـلاحات علمی را به ارمغان آورد و بالاخره در قرن نوزدهم بود که به اصـلاح سیاسی روی آوردند. وقتی عادات زشت از میان رفت، «افکار آنها از تنگنـای محـدودیت در یـک عـالم روشن و وسـیعی داخل شـده علم که نتیجه افکار است بنای تنقیـح و ارتقا را گذاشـته قطعه تاریـک غرب را از برکت انوار خود روشن و منور گردانیـد». شایـد این یکی از نخستین اشـاره های نویسـندگان این عصـر در مورد عصـر روشـنگری باشـد، اما مهم این است که کمتر کسـی در این ایام به لوازم و لواحق روشـنگری وقوف داشت. باز هم شاید این نخستین بار باشد که در ادبیات سیاسـی دوره مشـروطه از کلّیتی فلسفی به نام «غرب» سخن به میان میآید. در این ایام واژه های اروپ، یوروپا و ممالك فرنگ و فرنگستان رواج بیشتری در بین ایرانیان داشت؛ به کار بردن مقوله فلسفی غرب در

۱- آفتاب، شماره ۱، شنبه ۲۹ محرم الحرام ۱۳۳۰، ۲۰ ژانویه ۱۹۱۲، «سرمقاله.»

۲- همان، ش۱۲۵، دوشنبه ۶ محرم الحرام ۱۳۳۱، ۱۶ دسامبر ۱۹۱۲، «تکامل تدریجی.»

این دوره را باید یکی از نوادر اشارات سیاسی نویسان ایرانی دانست.

ناصرالملک و فرار از مسئولیت

ناصرالملک و فرار از مسئولیت

هنوز چیزی از سقوط مشروطه دوم و هرج و هرج مضاعف برخاسته از آن نگذشته بود که ناصرالملک نایب السلطنه عزم سفر کرد تا از زیر بار مسئولیت بگریزد و بار دیگر به بهانه معالجه در اروپا سیاحت نماید. نیمه دوم جمادی الثانی سال ۱۳۳۰ در حالی که هنوز حتی شش ماه هم از به اصطلاح دیکتاتوری ناصرالملک نمیگذشت، «ضرورت معالجه مزاجی» را بهانه نمود و به «مسافرت موقتی» رفت که یک سال و نیم طول کشید! آری، اندکی بعد از اینکه روس ها کشور را اشغال کردند، ناصر الملک روانه پاریس شد. او حدود یک سال و نیم در پاریس ماند. در این مدت از راه دور و با نامه کشور را به اصطلاح اداره می کرد. به قول عین السلطنه او ماهی «پانزده هزار تومان گرفته و در پاریس تعیش می کند.» وثوق الدوله وزیر خارجه هم در برلن بود. مستوفی الممالک وزیر جنگ هم در مسافرت پاریس به سر می برد. «هیچ همچو اوضاعی کسی سراغ ندارد که دولتی به این اغتشاش، نایب السلطنه و وزرایش همه در اروپا باشند. مثل اینکه مردم نذر کرده بودند ماهی فلان مبلغ به آنها داده بروند عیش کنند. وکلای ملّت ناصرالملک را که مجرب و عاقل و عالم می دانستند که خود اشتباه بزرگی بود، به این مقام انتخاب کردند که از وجودش ایران منتفع شود و تمتع حاصل کند نه آنکه برود پاریس. کجا و در کدام مملکت نظیر این حکایت را نشان می دهد(۱)».

ناصرالملک در دوره اقامت در پاریس هم مطابق معمول ژست دمکراتیک گرفت، توضیح داد از «وزرای عظام» خواسته است نحوه اداره کشور در دوره غیبت او را به هرگونه که «صلاح میدانند» پیشنهاد کنند؛ اما به این مطلب توجهی نشده و او به ناچار نکاتی را گوشزد مینماید. او مطابق معمول باز هم نوشت «نیابت سلطنت را قانوناً هیچ اختیار و مسئولیتی نیست و تمام اختیار و مسئولیت با قوه مجریه است و تکالیف نیابت سلطنت فقط عبارت از امضای قوانین مصوبه مجلس شورای ملی و

۱- عین السلطنه، ج۵، ص۳۸۹۹، نامه عمادالسلطنه.

فرامین و نشان و امتیازات و مناصب عالیه و نامهها و تلگرافات به سلاطین و رؤسای ملل و بالاخره پذیرایی سفرا است(۱).»

با این تفاصیل مسافرت او امری پیش پا افتاده و «بدیهی است که قلیل مدت غیبت این جانب فرقی در جریان امور نخواهد نمود»؛ اما بلافاصله دلیل اصلی این مسافرت به اصطلاح استعلاجی را توضیح داد. ناصرالملک با مطلبی که در ادامه نوشت ماهیت مسافرت خود را بروز داد، او خاطرنشان ساخت: «امید است که اغراضی که در این مدت متوجه این جانب بوده تسکین یافته ضرر آن بیش از این عاید مملکت نشود(۲).» به این شکل نایب السلطنه مثل مواردی از این دست از معرکه گریخت تا عافیت پیشه سازد و در سواحل سوئیس و فرانسه استراحت کند و در این مدت هر بلایی که میخواهد به سر ایران بیاید، و هر چه ممکن است اطراف شاه جوان و بی تجربه را گروه های مافیایی محاصره کنند. وقتی نایب السلطنه از کشور خارج شد و به سوی پاریس رفت، قوام السلطنه را برداشتند و به جایش محتشم السلطنه اسفندیاری را گذاشتند. نیز وثوق الدوله را از وزارت خارجه برداشتند و به جایش به قول عین السلطنه، «علاء السلطنه گاو» را وزیر خارجه نمودند(۳). خواهیم دید که این محتشم السلطنه با همکاری گروهی خاص، بعدها در دوره ریاست وزرایی همین علاء السلطنه چه تیشه ای به ریشه استقلال و تمامیت ارضی ایران زدند.

ناصرالملک که گفتیم همیشه ژست آزادیخواهی و دمکراسی میگرفت، خود را غیرمسئول میخواند و مسئولیت را همه به دوش هیأت دولت میانداخت، اما نگفت اگر چنین است چرا انتخابات مجلس را به فوریت برگزار نمیکند تا کشور از حالت فوق العاده و هرج و مرج خارج گردد؟ این نکته را برای آن آوردیم که ناصرالملک میگفت «در باب امضای لوایح قانونی، میدانید موافق قانون اساسی نظر این جانب را مدخلیتی در آن نبوده» ولی از سوی دیگر «امضای آن حتمی است»! مجلس هم که افتتاح نشده، پس در صورتی که مجلسی هم منعقد شد «اگر لایحه قانونی فوری

۱- آفتاب، ش ۵۰، شنبه ۲۸ جمادی الثانی ۱۳۳۰، ۱۵ ژوئن ۱۹۱۲، «دستخط مبارک والاحضرت اقدس نایب السلطنه دامت عظمته در موقع عزیمت.»

۲- همان.

۳- عین السلطنه، ج۵، ص ۳۷۳۲.

بگـذرد ممکن است امضـای آن را تلگرافـاً[!] از این جانب بخواهنـد تا عین نسـخه هم بعـد امضا شود.» این روش ناصـرالملک توهینی عظیم به شعور ملت و هیأت دولت و شاه کشور بود. آیا او را فقط برای این گماشته بودند که نامه امضا کند، آن هم به صورت تلگرافی؟! آیا در آن شرایط بحرانی لازم بود ایشان برای استراحت به مسافرت روند و عافیت پیشه کنند و کشور را در دسـتان مشتی مردمان دسـیسه گر و شاهی خردسال رها سازنـد؟ بالاتر اینکه او به هیأت دولت نوشت دسـتخط های فوری را به صورت تلگرافی اطلاع دهنـد تـا جواب آنهـا را بدهـد، آیا در آن شـرایط تاریخی با شبی تاریک و بیم موج و گردابی که هر لحظه اروپا و جهان و البته ایران را به کام خود میکشـید؛ قحط الرجال بود که حتی ناصرالملک برای اداره امور ضروری کشور و امضای نامهها وقعی نگذارد و به این شـکل نشان دهد ملت ایران شایسـته چنان وضـعیتی است؟ آیا در همان شـرایط تاریخی امور کشورهـای اروپـایی به شـکلی که ناصـرالملک تجویز میکرد اداره میشـد؟ امور کشور برای او آن قـدر بی تفاوت بود که نوشت «خلاصه مـدلول دسـتخط های فوری» را برای او تلگراف کنند، یعنی او حتی علاقهای نداشت اصل دسـتخط را مشاهده کند یا از مضمون و محتوای کامل آن استحضار یابد.

از دید نایب السلطنه لازم نبود در مورد نامههای ارسالی بحث و مذاکرهای صورت گیرد، او معتقد بود کافی است نامهها را از طریق سـفارت برای او ارسال نمایند تا امضا کند. تلگراف های رسـمی به خارج کشور در مورد مناسـبت ها و تبریک و تهنیت هـا را هم بایـد وزارت خـارجه جواب میـداد. در این زمینه هم خود وزارت خـارجه مسـئولیت داشت و نـامه بایـد به «نـام نامی اعلیحضـرت قوی شوکت[!] اقدس همایون شاهنشاهی خلدالله ملکه و سـلطانه» ارسال میگردید. اگر قرار بود امضای او پای نامه باشد، باید «قبل از وقت» به او اطلاع میدادند. جالب تر اینکه او نوشت: «در پذیراییهای رسمی نیز با حضور هیأت وزراء عظام و وزیر امـور خـارجه تشرف به حضور همـایونی ممکن است[!] خطـابه و نطقی هم اگر لازم باشـد وزارت خـارجه به مسـئولیت خودش نوشـته و رئیس الوزرا از جانب سـنی الجوانب همایونی قرائت کند. به این ترتیب بدیهی است که امور فوری هیچ وقت به تعویق نمیافتد»[!] این مطالب نه در شأن هیأت دولت ایران بود، نه شاه و نه مردم. این اظهارات شبیه

توصیه های یک معلم سرخانه به کودکی خردسال بود، اگر وظایف هیأت دولت و نایب السلطنه همین بود که او توضیح میداد پس چرا ناصرالملک خود از منصب خویش استعفا نمیداد تا فردی دیگر این کارهای پیش پا افتاده را انجام دهد و ایشان برای همیشه به سفر و سیاحت و تفریح بپردازد؟ بالاخره نایب السلطنه، این معلم سرخانه احمدشاه خردسال، مظهر یأس و مصداق بدبینی به ایران و ایرانی؛ منویات خود را چنین خاتمه داد:

می ماند یک نکته[!] که اظهار آن لازم است. خیرخواهان این مسافرت را مبنی بر مقصد پلتیکی تصور کرده اند، وزرای عظام کاملا مطلعند که قصد مسافرت این جانب فقط برای معالجه مزاجی و به امید تخفیف اغراض و حملات است، ولی محض استحضار خیرخواهان همین قدر اشاره مینماییم که هر قدر هم استفاده در این موقع برای صلاح و سعادت مملکت ممکن باشد، از آنجا که در مشروطه تمام اختیار و مسئولیت با وزرای عظام است، انتظار این قبیل خدمات در هر موقع منوط بر این است که اولاً وزراء عظام نقشه و طرحی در کلیه امور در نظر داشته باشند و همه را از آن اطلاع حاصل باشد و اقدامی را که به مصلحت مملکت میدانند بالاطراف مطابقه و تطبیق با آن نقشه کلی نموده تصمیم و تصویب نمایند تا مطابق آن بتوان مساعدتی نمود. ثانیاً در این موارد باید یک نفر وزیر مسئول یا نماینده او همراهی و مشارکت نموده والّا چنان که معمول تمام ممالک مشروطه است شخص نیابت سلطنت منفردا نمیتواند در امور دولتی مداخله کند. بدیهی است با حصول این شرایط اگر خدمتی از این جانب برآید به قدر قوه جِد و جَهد اهتمام خواهد شد. آنچه راجع به وظایف نیابت سلطنت بود، این است که لازم دانستم به اطلاع وزرای عظام برسد در جریان امور دولتی نیز جداگانه زحمت داده ام و امیدوارم مورد توجه و دقت شود(۱).

در این زمان روزنامه رعد به مدیریت سیدضیاءالدین طباطبائی یکی از طرفداران پر و پا قرص ناصرالملک بود. محرم سال ۱۳۳۲، زمانی که ناصرالملک در پاریس به خوشگذرانی مشغول بود، رعد چنین نوشت: «در این موقع بی مناسبت نمی دانم

۱- همان.

که اهتمامات و مجاهدات کافیه والاحضرت ناصرالملک برگزیده ملّت را در تسریع امر انتخابات گوشزد عامه نموده و برای پاس حقوق و ثبوت قدرشناسی خود تشکرات صمیمانه را از نیات حسنه و افکار خیرخواهانه آن حضرت معظم بیان داشته و مسرت قلبی خود را از داشتن یک چنین نایب السلطنه حق شناس که محافظت اصول مشروطیت را از وظایف وجدانی خود می شمارد اظهار بداریم و از روی حقیقت و صمیمیت مفاهیم لایحه ای [که] در یازدهم ذی حجه به عنوان هیأت وزرا دستخط فرموده بودند و در جلسه عمارت بادگیر قرائت شد تصدیق نموده و اعتراف می کنیم که دور نیست حسن عقیده و مساعی جمیله آن والاحضرت معظم مشوب و غیر مشکور بماند و لازم است این نکته را هم خاطرنشان کنیم که اگر ما در یک موقع بیان عقیده نموده ایم که شاید برخلاف انتظار حضرتشان شده نه از راه اعتراض و یا تنقید و یا ایراد بوده بلکه از آنجایی که ما وجود مبارک آقای ناصرالملک را سرپرست حقیقی و معنوی این ملّت و مملکت دانسته و از والاحضرت اقدس ایشان انتظار هرگونه مراحم و سرپرستی های پدرانه را داشته ایم روا ندانستیم آرزو و انتظارات خود را از پدر و سرپرست معنوی خود کتمان بنماییم و از بیان نیات و توقعات فرزندانه خود مضایقه کنیم. والّا بدیهی است که ما ذات بی آلایش والاحضرت ناصرالملک را منزه و مبرای از هر تصوّر ناشایسته دانسته و افتخار داریم که ایران به داشتن یک چنین فرزند دانشمند و رادمرد ارجمندی موفق گردیده است(۱).» این فقرات آخر اشاره ای است به مواضع تندروانه سیدضیاء در قبال ناصرالملک در دوره دوّم مشروطه؛ زمانی که روزنامه شرق را منتشر می کرد.

مجلس تا این زمان دو سال تمام تعطیل بود، حتی سخنی از آن گفته نمی شد. از اواخر سال ۱۳۳۱ و اوایل ۱۳۳۲ قمری، روزنامه های تهران مطالبی در مورد انتخابات مجلس سوّم منتشر ساختند، اما هر بار این انتخابات به تعویق می افتاد. ناصرالملک بعد از قریب یک سال و نیم که در فرنگ بود به ایران بازگشت و با ورود او به کشور همه گمان می بردند به زودی دوره ادبار و نکبت مردم به پایان می رسد؛ غافل از اینکه ناصرالملک خود عامل اصلی بسیاری از نابسامانی ها و

۱- رعد، ش۸، پنجشنبه ۲۶ محرم الحرام ۱۳۳۲، «مسئله انتخابات.»

بحران هـای کشـور است. ناصـرالملک برای این که مخـالفین خود را سـاکت نمایـد، در هشـتم ذی حجه سـال ۱۳۳۱، مجلسی متشـکل از دویست تن از علمـا، شاهزادگـان، تجـار و کسـبه بر پا ساخت. در این مجلس مطابق رسم معمول ابتـدا چای و قلیان دادنـد و سـپس لایحه ای از سوی رئیس الوزرای وقت یعنی علاء السـلطنه خوانـده شـد. در نامه علاء السـلطنه آمـده بود او می خواسـته انتخابـات مجلس را برگزار کنـد لیکن پـاره ای مشـکلات مانع این مهم شـد. او توضـیح داد در اوایل ماه شـعبان سال ۱۳۳۱ مقـدمات انتخابات را فراهم آورده بود، «لیکن متأسـفانه محظوراتی ظهور نمود که توضـیح آن زائـد است.» او چند دلیل عمـده برای تعویـق انتخابـات برشـمرد، نخست این که دسته بنـدی هـای غیرمـترقبه در کشور ظهور کرد، دوم این که خریـد و فروش آرا محتمـل می نمـود و سه دیگر آنکـه عـده ای کـثیر برای انتخابـات معرفی شـده بودنـد کـه «در ضـمن آن اشـخاص نامناسب دیده می شد». چهارم و مهم تر اینکه در دوره مشـروطه «ترتیبات غیر مرضـیه در پاره ای از ولایات که بعضی اشرار به وسیله تهدید و تطمیع به خیال وکالت افتادند و مسلم بود که اگر دولت غفلت می کرد چه نتایج ناگواری بر اساس مشروطیت و سـعادت مملکت متوجه می گردیـد.» او نوشت اینک آن تاریکی ها مبـدل به روشـنایی شـده و هیأت دولت امیـدوار است و مردم هم بایـد کسـانی را انتخـاب کننـد که «بصـیر و با تقوی باشـند، از اثرات سوء مخالفت ها و عـدم مقتضـیات وقت اجتناب نماینـد. به عبارهـاخری انتخابـات بایـد از نقطه لیاقت اشـخاص باشـد نه از نقطه نظر دسـته بنـدی و روابط شخصـی.» با توجه به مراتب بالا بود که به اطلاع عموم رسانیده شد انتخابات تهران روز اوّل صفر سال ۱۳۳۲ برگزار خواهد شد(۱).

اطلاعیه نایب السـلطنه یعنی ناصـرالملک جالب تر بود. او مدعی شد «در این مدت متمادی» همّ او همیشه «متوجه اهمیت انعقاد مجلس شورا بوده» است. او گفت چه قبـل از سـفر به اروپـا و چه حین سـفر این مهم را کراراً به قوّه مجریه اطلاع داده است. او در بیانیه خود توضـیح داد وقتی دولت نوشت انتخابات تهران اوایل شوال و انتخابات ولایات اوایل ذی قعده شروع می شود، او به کشور بازگشته است اما بعد از ورود به

۱- عین السلطنه، ج۵، ص۳۹۶۶.

کشور خبری از انتخابات نبود. جراید می نوشتند قبل از اینکه ناصرالملک به کشور بازگردد، حرارتی برای انتخابات در بین رجال دولتی دیده می شد حال آنکه بعد از آمدن او این هیجان فروکش کرده است. نایب السلطنه در بیانیه خود توضیح داد گویا آمدن او مانع از برگزاری انتخابات شده است، اما او در این زمینه هیچ مسئولیتی ندارد و وظیفه خود را به طور کامل ادا نموده است! او مثل همیشه از خود سلب مسئولیت کرد و کارها را به گردن قوّه مجریه افکند: «مسئول اجرای امر انتخابات با رعایت ترتیب صحت آن به عهده قوّه مجریه است و البته با توجه به اهمیت موقع و نظر به صلاح مملکت تکلیف خود را به فعلیت خواهند آورد. یک تکلیف واجب دیگر وزراء عظام هم این که از اذهان عامه رفع شبهه نموده روا ندانند که حسن عقیده و مساعی اینجانب [!] به این درجه مشوب و غیرمشکور بماند(۱).»

تنها کسی که در این مجلس به ضدیت با نایب السلطنه برخاست، مدرس بود. سیدحسن مدرس با نایب السلطنه درآویخت که اگر علت تأخیر در انتخابات همین است، پس چرا مجلس تشکیل داده اند. به دید او به جای تشکیل آن مجلس بهتر بود اعلانی به در و دیوار می زدند و مردم را مطلع می کردند. بین مدرس و نایب السلطنه جدال لفظی در گرفت و ناصرالملک مطابق معمول سپر انداخت و از در دیگر دربار بیرون رفت. از آن سوی مطبوعات به نایب السلطنه انتقاد کردند که خود را غیرمسئول می داند، وزرا هم نه در برابر شاه و نه در برابر او احساس مسئولیت نمی کنند، مجلسی هم وجود ندارد که بر کارهای دولت نظارت کند، پس با این وضعیت مسئول کشور و مردم کیست؟ مطبوعات می نوشتند در گذشته و به هنگام استبداد، شاه مسئول اعمال همه بود، اگر کسی به وظیفه خود عمل نمی کرد یا ظلمی در حق رعیت می نمود؛ شاه او را مجازات می کرد، عزل می نمود و یا تبعید می کرد و حتی می کشت یا از نعمت بینایی محرومش می ساخت. در حقیقت اخبار صحیح کشور را باید از مطبوعات خارجی درمی یافتند، آنان می نوشتند ناصرالملک منتظر فرصت است تا شاه به سن بلوغ رسد تا به هنگام انعقاد مجلس او باز هم از خود

۱- همان، صص ۳۹۶۷-۳۹۶۶.

سلب مسئولیت کرده باشد(۱).

گفتیم روزنامه رعد مدافع ناصرالملک بود، اما روزنامه های دیگر افق تیره ای در برابر ایرانیان مجسم می ساختند. به طور مثال روزنامه ارشاد در ربیع الثانی سال ۱۳۳۲ اوضاع پیش آمده به دلیل مشروطه را به شدت مورد حمله قرار داد و استبداد دوره بعد از مشروطه را بسیار بدتر از دوره های گذشته دانست:

می بینیم تعدیات و اجحافات شنیده می شود که در هیچ دوره استبدادی شنیده و دیده نشده. انصافاً در کدام دوره استبداد کدام حاکم جابر قدرت داشت که از یک نفر کاه فروش هیجده هزار تومان به نام استبداد و مشروطه جریمه بگیرد. یا در هنگام عبور از یک خاک که موقتاً فقط مأموریت انتظام آن خاک را به عهده می گیرد هشتاد هزار تومان بچاپد و بگذرد؟ و به قول آن ادیب:

به نام مشروطه قیامت کند چون همه شهر حجامت کند

کدام حاکم استبدادی قادر بود که روزی چهل و پنج تومان از یک میدان زغال فروشی و هیزم فروشی قزوین به رایگان بگیرد و پرسشی در کار نباشد؟ و کدام دوره استبدادی یک حاکم معروف به تعدی به مرکز می آمد و سگ توله در رختخواب و چوب بر طبل شکم او نمیبستند و آنچه را که دینار دینار از رعیت گرفته بود خروار خروار تقدیم نمی کرد(۲). در کدام عصر ناصری که به قول ارباب جراید، عصر سلاخیش می نامند حاکم می توانست از کردستان در ظرف چند ماه حکومت چندین هزار تومان فایده ببرد و آن قدر بی عرضگی کند که ادارات را غارت کنند و شهر را بگذارد و بگذرد(۳). در کدام دوره بربریت در مدت شش ماه به مسافت چهل فرسنگی مرکز حکومتی که ابداً مداخله در مالیات و جنس و تیولات ندارد بیست و چهار هزار تومان مداخل کند(۴). در کدام دوره ناصری در بیست فرسنگی طهران به نام ضبط اسلحه و تفنگ بگیری خانه ها غارت می شد و به

۱- همان، صص۳۹۶۸-۳۹۶۷.

۲- یعنی اگر در دوره استبداد از مردم مال اضافی وصول می شد، حکومت مرکزی به هر نحو بود آن را از وی باز می ستاند.

۳- منظور اعمال ظفرالسلطنه حاکم این ولایت است.

۴- منظور اقدامات رکن الدوله حاکم مازندران است

عنوان این که پدر من گرگ را نعل می کرد حاکم افتخار کند... در کدام دوره استبدادی و بی قانونی گماشتگان رسمی حکومت سر گردنه را می بستند و بار مکاری(۱) و تاجر را علناً دزدیده و مال التجاره او را فاشافاش صرف می نمودند، با وجود آنکه مسئول مالیات نبوده در شش ماه دو سال مالیات را می گرفتند. در دوره ناصری و مظفری اگر عدلیه قانونی نبود اقلاً ـ حبس، توسری، فحش، چوب حضوری، نقره داغ، جریمه پنجاه هزار تومانی در کار بود و آن قدرها حاکم مفت به در نمی رفت. حالا ـ می بینیم پیشکشی که نیست، تفاوت عمل نیست، مواجب منظم هست. چاپیدن همان، رشوه گرفتن همان، بلکه هزار درجه بدتر و بالا ـ تر!!! اولیای امور ما عدلاً و انصافاً بعد از این همه تظلمات اهالی قزوین با ضیاء الدوله چه کردند؟؟!....

در ادامه از برخی از حکام محلی نام برده شد که به مردم اجحاف می کردند و کسی را یارای مقاومت در برابرشان نبود. ارشاد نوشت یک دزد معمولی بیچاره «باید دو ماه حبس تاریک نظمیه بماند و غالباً عملگی کند! و این محترمین آزاد آزاد در خیابان ها به تفرج و تفریح مشغول باشند و هر روز بر افتخارات آنها افزوده شود(۲).»

این بود بخشی از اجحافاتی که در دوره مشروطه بر مردم مظلوم ایران می رفت و کسی هم نبود به فریاد آنان گوش سپارد. مشاهده می کنیم که نویسنده به صراحت آورده است در این دوره (مشروطه) ظلم و ستم مضاعف شد. کارکنان دولت که حقوق ماهانه گزاف می گرفتند، مثل ایام پیش از مشروطه مردم را غارت می کردند با این تفاوت که در دوره های پیش از مشروطه این امکان وجود داشت که مال از دست رفته به زور دربار وصول شود، اما اینک دربار را هم قدری و احترامی و قدرتی باقی نمانده بود. ارشاد به صریح ترین وجه ممکن آورده بود که در دوره های گذشته اگر بی قانونی بود، حداقل مردم، محلی برای مراجعه و تظلم داشتند، اما در دوره مشروطه همان جاهایی که باید به فریاد مردم گوش می کردند، خود بانی و باعث ظلم شناخته می شدند.

۱- پیشه ور.

۲- ارشاد، ش ۵۵۴، مورخه بیستم ربیع الثانی ۱۳۳۲، «حکام جدید – حکام قدیم.»

به هر حـال گروهی که مقـدر بود در آینـده نقش مؤثری در تحولات کشور ایفا کننـد، از فرصت تاریخی به دست آمـده بهره بردنـد و مواضع خود را تحکیم کردنـد. روز نهم نوامبر سـال ۱۹۱۲، جوادخـان سـعدالدوله با توافق روس و انگلیس وارد ایران شد. دولتین می خواسـتند او را به ریاست وزرایی برکشـند. در این زمان ناصرالملک در پاریس بود، اما سعدالدوله نتوانست به آرزوی خود نایل آید. روسیه و انگلیس بالاخره به این نتیجه رسیدند که از ریاست وزرایی علاء السلطنه حمایت کنند. اینان به سر فرانسـیس برتی، سفیر کبیر انگلستان در پاریس، دستور دادند با ناصرالملک ملاقات کند و موافقت او را در این زمینه جلب نمایـد. در این کابینه شـخص علاء السـلطنه، رئیس الوزرا و وزیر داخله بود، مسـتوفی الممالک وزارت جنگ را عهده دار شد، وثوق الـدوله وزیرخـارجه، قوام السـلطنه وزیر مالیه، حکیم الملک وزیر معارف، مسـتشار الـدوله وزیر پست و تلگراف و فوائد عامه، رضاخان ارفع الـدوله وزیر عـدلیه و ممتاز الـدوله وزیر تجارت بودند. انگلیسـی ها می خواسـتند کابینهای مقتدر تشـکیل دهند تا روس ها که به عنوان ضـعف دولت مرکزی ایران نیروهایشان را در آذربایجان نگهداشـته بودند، از کشور خارج شوند و دست از حمایت صمدخان شجاع الدوله بردارند. این بود راز تشکیل دولت مقتدر مورد نظر روزنامه آفتاب.

علاء السـلطنه برای اینکه روس ها را تشویق به خروج از ایران کنـد، در شـشم فوریه ۱۹۱۳ مطابق با بهمن ماه ۱۲۹۱ امتیاز راه جلفـا به تـبریز را به آنـان واگـذار نمود، از آن سوی روز نهم فوریه همـان سـال امتیـاز احـداث راه خرمشـهر به خرم آبـاد را به انگلیسی ها داد. مشیرالدوله و برادرش مؤتمن الملک در اعتراض به این امر از کابینه کناره گرفتند.

در همین زمان ناصـرالملک در پاریس جا خوش کرده بود و به بهانه همیشـگی بیماری فرزنـدش به ایران باز نمی گشت، حال آنکه مسـئولیت بخش عظیمی از اتفاقات کشور با او بود. بالاخره هم به اصـرار دولتین و استدعای کابینه علاء السلطنه به کشور بازگشت.(۱) امـا ورود ناصـرالملک به کشور هم نتوانست گرهی از مشـکلات بگشایـد. از آن سوی ناصـرالملک به دنبال این بود که به هر شکل ممکن دامن خود

۱- احمدعلی (مورخ الدوله) سپهر: ایران در جنگ بزرگ (تهران، انتشارات بانک ملّی، ۱۳۳۶)، ص۱۷.

را از تحولات داخلی ایران رها سازد و بار دیگر به اروپا رود تا عیش و نوش خود را از سر گیرد. در این موقعیت خطیر او تدبیری اندیشید. سن شاه در این زمان بیش از هفده سال نبود، اما نایب السلطنه به استناد تاریخ قید شده در پشت یک قرآن، سال تولد او را ۱۳۱۴ قمری عنوان کرد که تا سال ۱۳۳۲ هیجده سال تمام می شد.

اندکی پیش از این تحولات یعنی روز بیست و هشتم ذی حجه سال ۱۳۳۲ یکی از دلیرمردان ایران زمین یعنی ستارخان بعد از سال ها تحمل مرارت و سختی و خانه نشینی آن هم با زخمی التیام نیافتنی که روز فاجعه پارک اتابک برداشته بود، دار فانی را وداع گفت.

هشت روز بعد از تاجگذاری احمدشاه، که مصادف با ۲۸ شعبان سال ۱۳۳۲ بود، یعنی روز پنجم رمضان همان سال، جنگ اوّل جهانی شروع شد. این جنگ خسارات فراوان اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در ایران بر جای نهاد. با اینکه دولت وقت کشور به دستور شاه اعلان بی طرفی کرده بود، ژنرال باراتف فرمانده قوای روسی تا اصفهان پیش آمد، عثمانی ها تا همدان را به تصرف خود درآوردند و انگلیسی ها هم از شرق تا قائنات پیشروی نمودند، و برخی نواحی جنوبی کشور را هم به تصرف خود درآوردند.

فصل یازدهم/ بحران های اقتصادی ایران در دوره دوم مشروطه

درآمد

ص:۴۶۳

فصل یازدهم

بحران های اقتصادی ایران در دوره دوم مشروطه

درآمد

انقلاب مشروطه ایران به سال ۱۹۰۶ میلادی مطابق با ۱۲۸۵ هجری شمسی روی داد؛ یعنی درست زمانی که سرمایه داری به اوج پویش تاریخی خود در ابتدای قرن بیستم رسیده بود. در واقع نقطه تلاقی نظام سرمایه سالار جهانی با ایران را می توان سال های جنبش ضد رژی دانست که حدود شانزده سال قبل از مشروطه روی داد و مقدمه انقلاب مشروطه به شمار می آمد. بدون تردید نقش پویش تاریخی سرمایه های بین المللی در تحولات سیاسی ایران را نمی توان مورد انکار قرار داد. زیرا اساساً نه تنها منفک ساختن تحولات ایران از شرایط جهانی در دوره فراگیر شدن سلطه سرمایه غیرممکن است، بلکه تحلیل شرایط ایران در این سال های بسیار مهم جدای از مناسبات جهانی کاری نادرست است.

ایران در دوره یاد شده آهنگی غیرمتوازن به سوی ادغام در نظام جهانی سرمایه داری داشت و همین امر نشان می داد کشور ما اگر هم بخواهد نمی تواند خود را از تبعات این نظام جهانی به دور نگه دارد. همان طور که برخی روشنفکران دوره ناصری و دوره های بعدی یاد آوری می کردند، نظام جهانی غالب آن روز چیزی نبود که بتوان نادیده اش گرفت و بی اعتنا به تحولات بین المللی در کنج عافیت استراحت کرد. باید آن را ابتدا شناخت و آن گاه درصدد فراهم ساختن تمهیداتی برآمد تا تأثیر

ویرانگر آن را بر سامان اجتماعی و سیاسی خود کم کرد. هر چند به هر حال، خواه ناخواه ایران هم مثل سایر کشورهای دنیا نخواهد توانست از تأثیرات مثبت و منفی این نظام اقتصادی و سیاسی رهایی یابد.

آهنگ رو به رشد و پیش رونده نظام سرمایه داری درست در زمانی که مباحث مشروطه خواهی در ایران جریان داشت، به تشکیل مجتمع های عظیم تجاری و صنعتی و بانکی منجر شد. در سامان مالکیت خصوصی تحولات عدیده صورت گرفت. رقابت های جهانی برای دست یابی به بازارهای جهانی در قالب تراست ها، کارتل ها، تعاونی ها و فروشگاه های زنجیره ای شدتی بی سابقه یافت و انحصار شگفت انگیزی بر نظام سرمایه داری مسلط گردید. انحصارهای بزرگ جهانی طبعاً در پی یافتن سود خود بودند و در این راستا حتی به منافع ملی کشور متبوع خویش نیز بهایی نمی دادند. درست در بحبوحه مشروطه، در ایران نفت کشف شد و این مایع حیاتی بیش از پیش آتش حرص سرمایه های جهانی را تشدید کرد و به همین دلیل رقابتی برای دست یافتن به بازار مواد خام پدید آمد. این رقابت ها تأثیرات فراوانی بر حیات سیاسی و اجتماعی ایرانیان برجای نهاد. رقابت شرکت های بزرگ و مجتمع های عظیم تجاری و صنعتی و بانکی اروپا و امریکا برای راه یابی هر چه گسترده تر به بازار ایران منجر به حوادث دردناک فراوانی شد که مهم ترین آنها قتل میرزا علی اصغر خان امین السلطان در دوره اول مشروطه و ترور مرتضی قلی خان صنیع الدوله در دوره دوم مشروطه بود. در عین حال این رقابت ها ناآرامی های فراوان اجتماعی به ارمغان آورد و بستری مناسب برای ظهور اندیشه ضرورت سیطره مرد قدرتمند و بناپارتیسم ایرانی فراهم آورد. موضوعات یاد شده، گرچه اهمیت فراوانی در تحلیل تاریخ معاصر ایران دارند، اما به درستی مورد کاوش بنیادین واقع نشده اند و ربط و تعلق متقابل پویش نظام سرمایه سالار جهانی با تحولات کشورهای پیرامونی مثل ایران- که از سوی همان نظام مسلط، برای اغفال اذهان عمومی، به جهان سوم مشهور شده اند- بازکاوی نشده است. این مختصر در آمدی است برای ورود به این بحث مهم تاریخی و مقدمه ای است برای نشان دادن نقش پویش جهانی سرمایه در تحولات سیاسی ایران. پرواضح است که مقدمات ورود ایران به صحنه این رقابت ها از دوره سلطنت ناصر الدین شاه آغاز شده است و باید این دوره

هم از این زاویه مورد مطالعه جدی واقع شود.

بحران اقتصادی ایران در دوره نخست مشروطه

بحران اقتصادی ایران در دوره نخست مشروطه

شاید بتوان گفت یکی از مهمترین بحران های ایران در دوره مشروطه، بحران اقتصادی بود که تأثیر بسیار مخربی بر فضای سیاسی کشور بر جای نهاد. عمده ترین مشکل دولت، کمبود نقدینگی بود. به همین دلیل هنوز یک ماه و نیم بیشتر از تشکیل مجلس اول نگذشته بود که دولت لایحه استقراضی را تقدیم مجلس کرد. طرح استقراض از سوی ناصرالملک وزیر وقت مالیه ارائه شد و مبلغ آن بیست کرور تومان بود. دولتین روس و انگلیس برای پرداخت این وام شرایط سنگینی برای طرف ایرانی در نظر گرفتند؛ از جمله اینکه دولت ایران باید جاهایی را که این پول هزینه می شد به اطلاع دولتین برساند.

دیگر اینکه شروط وام به همان سیاقی باشد که در دوره مظفری رایج بود و به عنوان وثیقه گمرک های ایران در شمال کشور در دست روس ها، و تلگرافخانه و پستخانه در جنوب در دست انگلیسی ها باشد. باید تا نوروز مبلغ چهار کرور به ایران داده می شد و بقیه آن هم وقتی پرداخت می شد که دولت ایران از چند ماه پیش درخواست آن را به دو دولت اطلاع داده باشد(۱). این شرایط یعنی دخالت آشکار در مسائل ایران. یعنی اینکه اگر دولت ایران به شرط نخست تن می داد به این مفهوم بود که اجازه داده است یک دولت خارجی در مسائل کشور دخالت نماید. تسلط روس و انگلیس بر تلگرافخانه و پست و نیز گمرک های ایران به منزله نادیده گرفتن استقلال و حق تعیین سرنوشت کشور بود. عده ای از نمایندگان، حوائج ضروری کشور و نیز این مسئله را عنوان کردند که موعد این وام یک ساله است بنابر این در درازمدت مشکلی برای کشور ایجاد نمی کند، به همین دلیل با این لایحه مخالفتی نکردند(۲). در این میان حاجی معین التجار بوشهری که در جنوب کشور املاک بزرگی داشت و امتیاز معادن ایران را در جزایر خلیج فارس گرفته بود و با هندوستان و لندن معاملات پرسودی

۱- . احمد کسروی: تاریخ مشروطهٔ ایران، ج ۱، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۹، ص ۱۷۷.

۲- ناظم الاسلام کرمانی: تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۲، به کوشش علی اکبر سعیدی سیرجانی، انتشارات بنیاد فرهنگ، تهران، ۱۳۴۶، ص ۵.

داشت(۱)، بـا گرفتن وام مخـالفت می کرد. مخبرالسـلطنه هـدایت می گفت ماهها‌ست نماینـدگان سیاسـی کشور در ممـالک خـارجی حقوقی دریـافت نکرده انـد و حقوق سـپاهیان هم به تعویق افتـاده است و البته دربـار پولی در بساط نـدارد و به همین دلایل لازم است چهار کرور پول موردنظر تأمین شود.(۲) معین التجار گفت اگر چنین است مردم باید این پول را فراهم آورند و به هیچ وجه نباید زیر بار قرض خارجی رفت. در پی نطق بلند وی در مورد اسـتقراض و مضـرات آن، مجلس عدم استقراض از منبع خـارجی را تصـویب کرد و متعـاقب آن طرح تأسـیس بانـک ملی که از سـوی معین التجـار پیشـنهاد شـده بود تصویب شد(۳). روز بعـد باز مخبر السـلطنه به مجلس آمـد و تقاضا کرد حـداقل مجوز اخذ دو کرور از منبع خارجی تصویب شود، که مجلس پاسخ داد مردم نمی توانند خانه خود را به بیگانه دهند و آن را نزد بیگانه گرو گذارند تا امیربهادر جنگ و فلان دبیر و فلاـن وزیر پـول دریـافت کنند(۴). شـخص ناصـر الملـک هـم در مجلس حاضـر شـد تـا بلکه بتوانـد مـوافقت نماینـدگان را با اسـتقراض جلب کند، اما آنان مصرانه با این عمل مخالفت نمودند و در مقابل بر استقراض از بانک ملی که طرح آن تازه داده شده بود تأکید می کردند. معین التجار، حاجی امین الضـرب، حاجی محمد اسـماعیل مغازه ای و ارباب جمشید جمشیدیان که تجار بزرگ ایران بودند پذیرفتند این بانک را تشـکیل دهند. اما ناصـر الملک می گفت فعلاً مریض او نیاز به گنه گنه دارد تا تب رفع شود و بعـد از قطع تب بایـد به تقویت مزاج او روی آورد؛ کنایه از اینکه دولت فعلاً به پول نیاز دارد و نمی تواند حل عاجل مشـکلات کشور را تا بعد از تشکیل بانک به تعویق اندازد. روز ۲۴ رمضان سال ۱۳۲۴ کمیسیون جرح و تعدیل بودجه تشـکیل شـد که ریاست آن با حسن خان وثوق الـدوله بود. عضو برجسـته این کمیسـیون سـیدحسن تقی زاده بود و هـدف آن کمیسـیون صـرفه جویی در هزینه های کشوری بود تا بلکه بخشـی از مشـکلات کشور که آن را به سوی بحران های خطیر می راند مهار

۱- منصوره اتحادیه: پیـدایش و تحول احزاب سیاسـی مشـروطیت در دورهٔ اول و دوم مجلس شورای ملی، نشـر گستره، تهران. ۱۳۶۱، ص۱۱۲.

۲- کسروی، ص ۱۷۷.

۳- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، کتاب اول، ص۴۰۳.

۴- کسروی، ص۱۷۸.

شود.

روز چها ر شنبه ۲۵ شوال سال ۱۳۲۴ تأسیس بانک ملی ایران در روزنامه مجلس اعلان شد. صورت اعلان به این شرح بود:

هر یک از ابنای وطن عزیز مایل هستند که نام نیک در صفحه روزگار باقی گذارند در ادارات مقرره ذیل وجه سرمایه اشتراکی خود را تحویل و قبض موقتی که به مهر و امضای صاحب اداره چاپ شده بگیرند، بعد از اینکه سهام بانک حاضر شد قبوضات موقتی را به بانک داده ورقه سهام دریافت دارند. امتیاز این بانک از طرف دولت مرحمت خواهد شد به شرایط مقرره که در اساسنامه مندرج و اعلان خواهد شد. اداراتی که وجوهات تحویل و قبض دریافت می شود: حجره حاجی محمداسماعیل تبریزی، حجره حاج باقر صراف تبریزی، حجره ارباب جمشید تاجر پارسی، حجره برادران طومانیانس(۱).

سرمایه بانک سی کرور تومان بود که بعدها باید به صد کرور بالغ می شد. از مردم خواسته شد به اندازه توانایی و وسع خود از پنج تومان تا هر میزانی که می خواهند در این بانک سهم خریداری نمایند(۲). روز دوازدهم ذی حجه سال ۱۳۲۴ مجلس به اتفاق آرا امتیاز تأسیس بانک ملی ایران را تصویب کرد. طبق این امتیاز مجلس با واگذاردن حق انحصاری استخراج معادن و کشیدن راه آهن و ساختن راه شوسه و صید مروارید در خلیج فارس به بانک ملی ایران؛ امتیاز خارجی در این رشته از صنایع را مردود کرد.(۳) به دنبال اعلام این طرح، زنان زینت آلات خود را فروختند و سهام بانک خریدند، طلاب مدارس هم کتاب های خود را فروختند و به بانک کمک کردند(۴). دانش آموزان مدرسه امریکایی مبلغ یکصد و پنجاه تومان به بانک سپردند و به این شکل مشارکت خود را در این امر مهم نشان دادند(۵). ایرانیان مقیم

۱- هاشم محیط مافی: مقدمات مشروطیت، به کوشش مجید تفرشی و جواد جان فدا، انتشارات فردوسی، تهران، ۱۳۶۳، صص۲۰۳-۲۰۲.

۲- روزنامه مجلس، شماره ۱۰، چهارشنبه ۱۵ شوال المکرم ۱۳۲۴ هجری قمری

۳- فریدون آدمیت: ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، انتشارات پیام، تهران، ۱۳۵۴، ص۴۳۶.

۴- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، کتاب اول، ص۴۰۳.

۵- مذاکرات مجلس در دورهٔ اول تقنینیه مجلس شورای ملی، به کوشش سعید نفیسی، کتابخانهٔ ابن سینا و کیهان، تهران، ۱۳۳۴، ص۴۶.

باکو نیز در این امر خطیر شرکت کردند و طی ارسال تلگراف هایی مراتب خوشوقتی و تشکر خود را از این اقدام مجلس اعلام نمودند. روز هفده شوال آن سال تعدادی از اطفال نوآموز مدرسه اقدسیه به مجلس آمدند و سعید العلما که ریاست آنان را عهده دار بود شرحی جانسوز در مورد استقبال اطفال از تأسیس بانک ملی قرائت کرد و اندوخته آنان را که یکصد تومان می شد به بانک ملی داد. این جریان باعث تأثر زاید الو صفی در بین نمایندگان و تماشاگران شد و مدتی آنان را به گریه درآورد.(۱) ایرانیان مقیم قفقاز و هند و استانبول، با تأسیس بانک همراهی نشان دادند. استقبال مردم از این موضوع بی نظیر بود، تأسیس بانک نوعی وحدت ملی برای ایرانیان به ارمغان آورد اما به هر دلیلی این بانک با وصف این همه حمایت شکل نگرفت و اقبالی پیدا نکرد.

وقتی با آن همه زحمت مبالغ گزافی پول جمع شد و شرکتی برای تأسیس راه آستارا تشکیل شد، ملک التجار خود را به میان انداخت و بعد از اینکه تمام سرمایه ساختمانی راه آستارا و قسمتی از وجوه بانک ملی را ربود، خود را به سفارت روسیه رسانید و متحصن شد و حاضر نبود از آنجا بیرون آید(۲). اما ظاهراً مسئله مهم تر این بود که پارسیان هندوستان با شور و هیجان به جمع آوری سرمایه برای تشکیل بانک ملی ایران مبادرت ورزیده بودند و در این زمینه در مجلس شورای ملی گفتگوهای عدیده ای در جریان بود. این اندیشه در برخی نمایندگان وجود داشت که به جای استقراض از روس و انگلیس از بخش خصوصی وام دریافت دارند، این بخش خصوصی بر دو دسته تقسیم می شد: دسته ای متشکل از ثروتمندان زرتشتی هندی بودند که تبار ایرانی داشتند و به پارسیان مشهور بودند و گروه دیگر سرمایه داران بخش خصوصی در اروپا و امریکا که عمدتاً یهودی بودند. درست در چنین شرایطی ارباب پرویز زرتشتی در یزد به تحریک صنیع حضرت که مورد حمایت محمد علیشاه بود به قتل رسید.

صنیع حضرت بعد از عزل محمدعلیشاه به همین دلیل اعدام شد. این جنایت

۱- مذاکرات مجلس شورای ملی، دورهٔ اول، جلسهٔ هفدهم شوال سال ۱۳۲۴.

۲- در مورد این ماجرا بنگرید به: ملک زاده، پیشین. ص۶۱۴، روزنامهٔ مجلس، شماره ۱۵۵، مذاکرات مجلس شورای ملی، دورهٔ اول، ۲۸ جمادی الثانی ۱۳۲۵. مذاکرات مجلس شورای ملی، دورهٔ اول، جلسهٔ ۶ شعبان سال ۱۳۲۵.

باعث شـد اکثریت مردم و نیز پارسـیان دلسـرد شوند و تأسـیس بانک ملی ایران به تعویق افتد(۱). امـا دلیل مهم تر این بود که امتیـاز بانـک ملی ایران بـا امتیـاز بانـک شاهنشاهی در تعارض قرار داشت. بانک شاهنشاهی امتیاز انتشار اسـکناس در ایران را داشت. به همین دلیـل وقتی طرح بانـک ملی مورد بحث بود، وزیرمختـار بریتانیا با رئیس مجلس یعنی صـنیع الـدوله به گفتگو پرداخت و هشدار داد اگر مجلس ایران بخواهد روش خصـمانه ای نسـبت به اروپاییان در پیش گیرد، احساس ناخوشایندی در انگلسـتان به وجود خواهد آمد. وزیر مختار اضافه کرد صـلاح ایران در این است که از اظهار سیاست ضدغربی بپرهیزد(۲) که واضح است ایران در آن دوره سـیاستی ضدغربی در پیش نگرفته بود. از مذاکرات مجلس و اظهارت معین التجار بوشهری این گونه مسـتفاد می شود که فقـدان امنیت یکی از مهم ترین مشـکلات شـکل نگرفتن بانـک ملی ایران بود. بارهـا گفته می شـد امنیت شـرط ضـروری تشـکیل سـرمایه است و مردم به این دلیل به بانک پول نمی دهند که امنیت لازم برای سرمایه های آنان وجود ندارد. مثلاً مردم اصـفهان نوشته بودند وقتی امید و اطمینان ندارند از خانه های خود بیرون آیند، چگونه می توانند برای تأسـیس بانک پول بدهند. تقی زاده اختلافات مسئولین بانک را عامل شکل نگرفتن آن دانسته و حاجی محمد اسماعیل آقا نیز بـه طـور مبهم اشـاره می کرد که علت را نمی گویـد امـا «همین قـدر دیدنـد صـلاح نیست این بانـک تشـکیل شـود مساعـدت نکردند(۳)».

از سوی دیگر مجلس شورای ملی بعـد از آن که آغاز به کار کرد چند تصـمیم شـبه انقلابی گرفت که علی رغم ظاهر انقلابی آن مصوبات، در بسط ناآرامی ها نقش مهمی داشت. در مجلس، کمیسـیون مالیه زودتر از همه آغاز به کار کرد و در نخستین گـام امتیـازات ارباب حقوق را قطع کردنـد؛ منظور این است کسانی را که تا قبل از این از خزانه عمومی دولت حقوق دریافت می کردنـد و در مقابل کاری انجام نمی دادنـد و بالغ بر دویست هزار تن می شدنـد، از این امتیاز منع نمودنـد. بایـد یاد آوری کرد اساساً این حقوق در سالیان اخیر به دلیل کسادی اقتصادی و ورشکستگی کشور پرداخت نمی شد

۱- ادوار مجالس قانون گذاری در دورهٔ مشروطیت، ج ۱، صص ۱۰۸-۱۰۷.

۲- مجلس اول و بحران آزادی، ص ۸۱.

۳- برای اظهار نظرهای دیگر نک: مذاکرات مجلس شورای ملی، روز یکشنبه ۶ شعبان سال ۱۳۲۵.

و کسی هم درصدد مطالبه آن برنیامده بود و ضرورتی به تصویب قانون در این زمینه وجود نداشت. مجلس که نمی توانست جلوی حیف و میل اموال عمومی را در مقیاس های بزرگ بگیرد کاری کرد که به ناآرامی بیشتر دامن زد. تیولی در اختیار رجال، روحانیون، اعیان و اشراف و درباریان قرار داشت که مجلس آنها را قطع کرد. محمدعلیشاه از این قضیه استقبال کرد، ولی کمیسیون بودجه برای دستگاه سلطنت هم حقوق سالیانه مقرر نمود. قرار شد یک کرور نقد و مقداری جنس سالیانه به دربار پرداخت شود؛ این مصوبه با اعتراض شاه مواجه شد، اما مجلس به آن اعتراض وقعی ننهاد. در این میان برخی از روحانیون که حقوقی جزیی دریافت می کردند و متشکل از سادات و اهل منبر بودند در منزل نقیب السادات شیرازی جمع شدند، چادری زدند و علیه قطع حقوق خود اعتراض نمودند.(۱) مجلس برای تأمین بودجه به هر اقدامی مبادرت می کرد. به همین دلیل بود که قوانینی از آن دست که یاد کردیم تصویب می نمود. در این حال مجلس به جد با دریافت وام از روس و انگلیس مخالف بود، در حالی که دولت پولی در بساط نداشت. این احتمال وجود داشت که دولت بدون اجازه مجلس تقاضای وام کند. سر سیسیل اسپرینگ رایس وزیرمختار انگلیس در تهران که به تازگی وارد ایران شده بود، گزارش داد اگر این کار صورت گیرد یک هیجان عمومی علیه دولت ایجاد خواهد شد. انگلیسی ها که هنوز با وجود بقای محمدعلیشاه با روند مشروطه خیلی موافق نبودند و مایل به قطع سلطنت شاه بر کشور بودند، از زبان وزیر مختار بیان می کردند که باید به هوش بود روسیه به صورت یک جانبه به ایران وامی پرداخت نکند و اگر قرار است چنین اقدامی صورت گیرد، باید انگلیس هم مورد مشورت واقع شود. رایس می گفت اگر برای دریافت وام به او مراجعه کنند خواهد گفت بدون اذن مجلس چنین کاری ممکن نیست و به همکار روسی خود هم خواهد گفت این قضیه باید مستقیماً بین روس و انگلیس حل و فصل شود(۲). به گزارش مسئولین روسی هدایت جریان های مخالف در این زمان با حسینقلی خان نواب، امان الله میرزا رئیس سابق ستاد بریگاد قزاق و معاضد السلطنه بود. معاضد السلطنه پیش تر کنسول ایران در باکو بود و با

۱- یحیی دولت آبادی: حیات یحیی، ج۲، انتشارات فردوسی، تهران، ۱۳۶۴، صص۱۱۵-۱۱۴.

۲- Rice to Grey, No.۱۱۳, Tehran, January ۳۰/۱۹۰۷, F.o. ۴۱۶/۳۱.

چنـد تن دیگر از جوانان اشـرافی مـدتی را در اروپا به سـر برده و اینک وارد مجلس شـده بود(۱). اینان با جناحی در سـفارت بریتانیا مرتبط بودند که خواسـتار سـرنگونی محمدعلیشاه بود و در عین حال با افراطی ترین جناح های مشروطه ارتباط داشتند؛ مهم ترین آنان چرچیل دبیر امور شـرقی سـفارت بریتانیا و دیگری استوکس وابسته نظامی سفارت بودند. چون روسیه مایل بود به ایران به صورت یک جانبه وام پرداخت کنـد یک مرتبه شایع شـد شاه و طرفـدارانش، طرفـدار دخالت روسـیه در امور ایران هسـتند. همچنین شایع شد روسیه می خواهد در خراسان علیه ایران وارد عمل شود و از تبریز خبر می رسید که نیروهای روسی در مرزهای شـمال غربی کشور آرایش نظامی گرفته اند. همزمان بانک استقراضـی روس وعده داد برای پرداخت حقوق قوای نظـامی، مبلغی پول در اختیـار دولت ایران قرار می دهـد. در این حین برخی از مشـروطه طلبـان با رایس وارد مـذاکره شدنـد و متوجه گردیدند که دولت انگلیس حد اقل به صورت آشکار در برابر روسیه از آنان حمایتی نخواهد کرد(۲)؛ زیرا به مصلحت نبود قـدرتی مثل روسـیه را برای آمال دست نیافتنی تعـدادی از سیاست سازان ایرانی فدا کنند. بدیهی است بریتانیا از راه های مخفی و حمایت از گروه های تنـدرو مشـروطه برای خارج نمودن روسـیه از صـحنه سیاسـی ایران در تلاش بود. این مهم ترین مقطعی بود که انگلیس می توانست با اسـتفاده از گرفتاری های داخلی روسـیه و نیز گروه قـدرت منـدی که در ایران در لباس مشروطه ظاهر شده بود، اهداف خود را پیش برد و رقیب دیرینه را از صحنه خارج سازد.

مهم ترین بحران ایران مسئله بودجه و نقدینگی کشور بود. به دلیل کمبود پول امکان استقرار امنیت در کشور وجود نداشت و سراسـر کشور ناامن بود. در فارس، لرسـتان و کردستان آشوب تمام عیار دیده می شد؛ ناامنی توأم با افلاس اقتصادی کشور را در معرض فروپاشـی قرار داده بود. دولت لیبرال سر هنری کمپبل بنرمن تقاضاهای عاجزانه دولتمردان ایران را برای دریافت وام با صـراحت رد کرده بود. علت این بود که نمی خواستند بی جهت حس بدبینی روس ها را تحریک نمایند و ترجیح می دادند روابط حسنه خود را با تزار حفظ نمایند و آن را فدای سیاستی که

۱- کتاب نارنجی، ج۱، به کوشش احمد بشیری، انتشارات نور، تهران، ۱۳۶۷، ص۱۰۵.

۲- Rice to Grey, Telegraph, Secret, No. ۱۵۶, March ۵/۱۹۰۷, F.O. ۴۱۶/۳۱.

آینده اش نامعلوم بود نسازند. ایولین گرانت داف کاردار انگلیس در ایران سمت و سوی تحولات را نامعلوم ارزیابی می کرد، گرچه از دید وی ایران آبستن تحولی بود، اما معلوم نبود بستر و آینده این تحول چیست(۱)؟ دولت ایران در رنج از بحران مالی به هر سوی روی می آورد تا مگر اندکی وام بگیرد و مشکلات عاجل کشور را برطرف نماید. مسئولین کشور در این زمان حتی به سوی انگلیس روی آوردند، اما هر بار ناکام ماندند؛ ایران قربانی سیاست های جهانی شده بود. ایران در گذشته هیچ گاه به اندازه این دوره از سیاست های قدرت های بزرگ متأثر نبود، تا دوره های قبل به ویژه در دوره ناصرالدین شاه توازنی لرزان بین روس و انگلیس برقرار شده بود تا مانع تسلط بلامنازع یکی از قدرت های بزرگ بر مقدرات امور ایران شود. در آن دوره حتی امتیازاتی که داده می شد به این منظور بود تا بلکه حریف دیگر را تا حدی زمین گیر سازند، به همین دلیل هر امتیازی به اتباع روس داده می شد، مشابه آن را به انگلیسی ها می دادند و بالعکس. فقر و جهالت و در کنار آن اقدامات خودسرانه قدرت های بزرگ البته در اغلب موارد قابل مشاهده بود، اما هیچ گاه پایتخت در معرض فروپاشی قرار نداشت. حتی سیاست رسمی کشور خوب و یا بد توسط خود مسئولین کشور اتخاذ می شد و مثل مورد امتیاز تنباکو و یا امتیاز نامه رویتر اگر افکار عمومی آنها را خلاف مصالح کشور می دید، هر چند با اقدامات زیانبارتر دیگر هم شده آن امتیازها را کان لم یکن اعلام می کردند. اما اکنون سیاست ایران در عرصه داخلی تابعی از دخالت های ناروای دو قدرت بزرگ شده بود و ایران عرصه کشاکش قدرت هایی بود که منافع آنان ربطی به مصالح کشور نداشت. کشور در این دوره به اندازه ای دچار افلاس شده بود که به هر دری می زد تا مگر اندکی پول به دست آورد. اما این امر غیر ممکن شده بود. در واقع سیاست های ایران باید به دست دو قدرت بزرگ رقم می خورد و برای مبلغی اندک آنان شروط استقلال برافکن خویش را مطرح می ساختند.

وضع به اندازه ای مخاطره آمیز شده بود که سر ادوارد گری به وزیرمختار خود در روسیه دستور داد با روس ها مذاکره کند تا اگر آنان نیز احساس می کنند در صورتی که

۱- Same to Same, Confidential, No.۱۵۵, Tehran, January ۳۰/۱۹۰۶, F.O. ۴۱۶/۲۵.

ایران از جای ثالثی وامی اخذ کند به زیان دو کشور خواهد بود، دولت انگلیس همراه با روسیه مبلغی را به عنوان پیش پرداخت به طرف ایرانی بدهند. نیکولسون که طرفدار مکتب گری در مورد اتحاد با روسیه علیه آلمان بود مأموریت داشت با روس ها گفتگو نماید تا مبلغ این وام مشخص شود و تمهیدی اندیشیده شود تا این وام صرف کارهای ضرور گردد. انگلیسی ها در این شرایط از سقوط ایران واهمه داشتند و صدالبته به دلیل همجواری ایران با هند بحران عمومی این کشور را به زیان منافع بلند مدت خود در منطقه ارزیابی می کردند، به همین دلیل برای جلوگیری از فروپاشی قریب الوقوع کشور پیشنهاد می کردند اندکی وام به ایران تخصیص داده شود تا برای مدتی کوتاه به شکل مقطعی بحران ها فروکش نماید. روس ها برای حمایت از محمد علیشاه هم که شده، البته با اعطای وام مخالف نبودند؛ اما مسئله این بود که از دوره مظفرالدین شاه به دلیل بی اطمینانی به سلامت و وضع مزاجی او و عدم امکان پیش بینی تحولات آینده اعطای یک وام بزرگ به ایران همیشه معوق می ماند(۱).

محمدعلیشاه هم چنان درصدد به دست آوردن پول بود، او بر این باور بود اگر در این زمینه ناکام بماند باید مطیع مجلس باشد. حقوق نظامیان پرداخت نمی شد. با این وصف امکان تأمین امنیت توسط آنان محال بود، سهل است نظامیان خود به یکی از عوامل اصلی ناامنی بدل می شدند. رایس گزارش داد شاه ایران برخلاف سلطان عثمانی دارای شأن مذهبی نیست و به همین دلیل فاقد پایگاه دینی است؛ حتی از نظر سنن باستانی ایران نیز قدرت وی فاقد وجاهت قانونی است، زیرا در برابر شاه روحانیونی قرار دارند که قدرت وی را غصبی می دانند. رایس می گفت اگر شاه نتواند برای سر و سامان دادن به اوضاع پولی فراهم نماید «بیچاره» خواهد شد. شاه حتی حاضر بود جواهرات سلطنتی را برای بدست آوردن وام گرو گذارد و بقایای طلاهایی که به او ارث رسیده بود بفروشد(۲). به زرتشتیان مقیم ایران از جمله ارباب جمشید جمشیدیان و ارباب خسرو جهانیان پیشنهادهای مشابهی داده شد، هدف دریافت اندکی وجه به هر شکل ممکن بود. جمشیدیان و جهانیان ثروتمندان متنفذ ایرانی به

۱- Grey to Nicholson, London, No.۱۳۶, September ۳/۱۹۰۶, F.O. ۴۱۶/۲۷.

۲- Rice to Grey, No.۱۱۹, Tehran, April, ۲۵/۱۹۰۷, Ibid.

شمار می رفتند که قادر بودند اندکی وام در اختیار دولت قرار دهند. اینان وعده دادند ظرف شش ماه مبلغی معادل چهارصدهزار لیره به دولت پرداخت کنند. اگر این مبلغ ناچیز هم مهیا نمی شد شاه مجبور می گردید به سوی خارج روی آورد. مجلس اجازه نمی داد از روس و انگلیس وامی گرفته شود و ترجیح می داد وامی از سرمایه داران آلمانی فراهم شود اما دولت به هر دلیلی روسیه را ترجیح می داد(۱).

اندکی بعد رایس با علی اصغر خان امین السلطان که چند روزی بعد از مشروطه وارد ایران گردیده و به رئیس الوزرایی منصوب شده بود، ملاقات کرد. این ملاقات در باغ شخصی صدر اعظم روی داد و کاملاً غیر رسمی بود. امین السلطان فاش ساخت وزیرمختار آلمان در ایران و «یک بانکدار آلمانی» به تازگی با او ملاقات کرده اند و رئیس الوزرا تصور می کند روس و انگلیس برای ممانعت از نزدیکی ایران به آلمان با هم متحد شده اند. واضح بود انگلیسی ها از این امر در وحشت بودند و اجازه نمی دادند دشمن بالقوه آنان در اروپا حتی گامی به مرزهای ایران نزدیک شود و در این کشور سرمایه گذاری کند. امین السلطان شاید می خواست یک بلوف سیاسی بزند و حریف خود را بیازماید و حتی الامکان به او هشدار دهد ایران نمی تواند برای همیشه منتظر تصمیم بریتانیا باقی بماند و ضروری است حتماً از جایی وامی بستاند. اما نتیجه برعکس شد، رایس بلافاصله واکنش نشان داد و اتابک را تهدید کرد و گفت ایران حق ندارد وارد قراردادهایی شود که موضع رسمی انگلیس را تضعیف نماید و اگر هم قرار است امتیازی داده شود نباید با منافع قدرت های روس و انگلیس تعارض داشته باشد، یعنی انگلیس همچنان ایران را در وضعیت بحرانی می خواست.

امین السلطان عملاً مستأصل شد، او تکلیف خود را نمی دانست. زیرا در صورتی که به آلمان روی می آورد با مخالفت روس و انگلیس مواجه می شد، اما این دولت ها هم حاضر نبودند برای حل معضل کمکی کنند. او به وزیرمختار توضیح داد به هرجا روی می آورد همه وعده مساعدت می دهند، اما به صورت عملی هیچکس کمکی نمی کند. قدرت های بزرگ اجازه نمی دهند وی وامی از محلی ثالث دریافت کند، اما در عین حال خود نیز از یاری او رویگردان هستند و با این وصف او راهی جز این

۱- Same To Same, Confidential, No.۵۸, Tehran, March, ۲۸/۱۹۰۷, F.O. ۴۱۶/۳۲.

نـدارد که خاک کشور را ترک کند. وزیر مختار خاطر نشان کرد رئیس الوزرا خود بهتر می داند تا وقتی پولی در بساط ندارد دارای قـدرتی نیست؛ امـا در عین حـال به وزیر خارجه دولت متبوع خود اطلاع داد که امین السـلطان تازه وقتی پولی به دسـت آورد، سیاست خـود را روشن خواهـد کرد(۱)؛ یعنی دولـت انگلیس به هیـچ وجه نبایـد به اتابـک اعتمـاد نمایـد و تحت هیچ شرایطی نبایـد به وی وامی پرداخت کنـد. بریتانیایی ها نه به اتابک بلکه در اصل به محمـد علیشاه بی اعتماد بودنـد و به چیزی کمتر از سـرنگونی شـاه رضایت نمی دادنـد، زیرا به هر حال وی را شخصـی می دانسـتند که سیاست های خود را در راسـتای منـافع روسـیه و نه بریتانیـا هماهنـگ می کنـد. به همین دلیل بود که به افلاس و پریشانی وضع اقتصادی ایران تا زمان عزل شاه ادامه می دادنـد و بر این باور بودنـد صدراعظم به محض دریافت وام ناچار است به محمدعلیشاه وفادار باقی بماند و این امر به زیان منافع بریتانیاست.

در ماه ژوئیه اتابک بار دیگر با وزیرمختار ملاقات کرد. در این ملاقات در مورد شروط استقراض ایران از انگلیس گفتگو شد. انگلیسـی ها شـرط کرده بودنـد ایران حق دریافت وام از هیـچ منبع دیگری نـدارد، مگر این که با اطلاع روس و انگلیس باشد. اتابـک صـریحاً بـا این شـرط مخالفت کرد و گفت این شـرط با مخالفت مجلس رو به رو خواهـد شـد. این گزارش به امضای عباسـقلی خان نواب برادر حسینقلی خان نواب و از کارمندان ایرانی سفارت بریتانیا رسیده بود(۲). به دنبال این گفتگو بود که رایس با «یکی از دوسـتان اتابک» مـذاکره کرد. طرفه اینکه وی خاطرخاطر نشان نمود صدراعظم قصد دارد سـیاستی «غیرملی» در پیش گیرد. از دیـد رایس این سـیاست مشـتمل بـود بر تحت کنـترل درآوردن مجلس؛ وی از این سـیاست ابراز ناخشـنودی نمود و آشـکارا تهدیـد کرد: این شایعات نشان می دهـد صـدراعظم در «وضـعیتی خطرناک» قرار دارد. این دوست اتابک چه کسی بود که طرف مذاکره رایس قرار می گرفت؟ اتابک چه سیاست ضدملی در پیش گرفته بود و اصلاً این مطلب چه ربطی به وزیرمختار بریتانیا داشت؟ آیا این وزیرمختار انگلیس بود که باید سیاست ملی و ضدملی را

۱- Same to Same, No. ۲۱۷, Gulhak, May, ۲۱/۱۹۰۷, Ibid.

۲ - Same to Same, Confidential No. ۴۵۹, Gulhak, September ۱۳/۱۹۰۷, F.O. ۴۱۶/۳۳, Enclosure No.۱.

برای ایرانیان تعریف می کرد؟ اگر منظور وزیرمختار محدود ساختن مجلس بود آیا این خود او و دستگاه تصمیم گیرنده سیاست خارجی بریتانیا نبودند که به مجلس وقعی نمی نهادند و آن را به چیزی نمی گرفتند؟ به هر حال ماجرا هر چه بود اندکی بعد از این مذاکره، اتابک به ضرب گلوله به قتل رسید. قاتلان او از انجمن آذربایجان هدایت می شدند. جوانی به نام عباس آقا صراف تبریزی را قاتل معرفی کردند که دارای کارت عضویت شماره ۴۱ انجمن آذربایجان بود و درست به هنگام قتل اتابک به شکلی مشکوک به هلاکت رسید.

هنوز بیش از نیم ساعت از قتل اتابک نگذشته بود که براون، کارمند بانک شاهنشاهی، خبر را به رایس رسانید. قبل از این که خانواده اتابک مطلع شوند، چرچیل دبیر امور شرقی سفارت بریتانیا به خانه ییلاقی مقتول رفت و خانواده اش را مطلع ساخت. اینکه این خبر چه ربطی به سفارت انگلیس داشت، امری است که باید در آن تأمل کرد. قرار شد برای عرض تسلیت به شاه، دبیران امور شرقی سفارتین روس و انگلیس به دربار مراجعه کنند. هم چنین قرار شد اگر شاه از آنان نظر مشورتی خواست، او را از دست زدن به اقداماتی نظیر انحلال مجلس و یا دستگیری نمایندگان بازدارند. از دید آنان این کار باعث بروز شورش در کشور می شد. اما شاه از نمایندگان سفارتخانه چیزی نپرسید. شواهد نشان می داد سفارت بریتانیا از ماجرای توطئه علیه صدراعظم، مطلع بوده است؛ زیرا اندکی بعد معلوم شد یک پزشک فرانسوی قبل از ترور صدراعظم، یکی از عاملان سوء قصد را معالجه کرده بود. پزشک به چرچیل گفته بود بیمار او و دوستانش از طبقه متوسط هستند و به خاطر احساسات شدید وطن پرستی «حاضرند جان خود را فدا نمایند». مهم اینکه قتل اتابک درست در زمانی روی داد که وی موفق شده بود رضایت روس ها را برای دریافت یک وام فوری جلب نماید(۱). از قتل اتابک چه کسی و یا جریانی سود می برد؟ در پاسخ باید گفت اتابک برای دریافت وامی هر چند اندک به هر دری زده بود. مخالفان با دریافت وام از روسیه و انگلیس مخالف بودند و این دو کشور هم خود حاضر نبودند وامی به ایران پرداخت کنند. بالاتر اینکه مجلس هم با این موضوع مخالف بود. اتابک علی رغم میل انگلیس و تندروهای مجلس

۱- Ibid.

اول با روس ها وارد مذاکره شد و توانست موافقت آنان را جلب نماید. چرچیل دبیر امور شرقی سفارت انگلیس، همان طور که خواهیم دید، با این تندروان محشور بود و غیر از شخص او عباسقلی خان نواب هم با این دسته رفاقت داشت. چرچیل در زمره مردانی بود که در راستای حفاظت از منافع بریتانیا در هند با هرگونه نزدیکی ایران و روسیه مخالفت می ورزید. او خواستار سیطره تمام عیار بریتانیا بر ایران بود. قتل اتابک به این روند بیشتر کمک کرد. از دید بریتانیا باید ایران یا در همان حالت هرج و مرج باقی می ماند و یا یک دولت وابسته در این کشور مسیر تحولات را به سوی صیانت تمام عیار منافع صاحبان سرمایه در هند و ایران هموار می کرد.

با این وصف، مخالفت پا برجای انگلیس برای اعطای وام به ایران قابل درک است. حتی در اکتبر سال ۱۹۰۷، یعنی حدود دو ماه بعد از قتل اتابک، وقتی دولت روسیه تصمیم گرفته بود برای شخص شاه دویست هزار لیره وام در نظر گیرد، وزیر امور خارجه بریتانیا خاطرنشان ساخت باید پرداخت این وام علنی باشد و به جای شاه در اختیار دولت ایران قرار گیرد. انگلیس بر این موضع پای می فشرد که تا وقتی مجلس موافقت نکند نباید هیچ گونه وجهی در اختیار شاه و یا دولت ایران قرار داده شود. از دید دولت انگلیس نباید هیچ گونه حمایتی از شاه انجام می شد(۱). از آن سوی به دنبال قتل امین السلطان، رایس از ایران رفت و مارلینگ، کاردار سفارت کارهای او را انجام می داد. مارلینگ اطلاع داد مجلس پرداخت بیست هزار لیره به شاه را برای پرداخت حقوق کارمندان دربار و سامان دادن به هزینه های آن تصویب کرده است. ده هزار لیره از مبلغ مصوبه پرداخت شد؛ اما مارلینگ بر این باور بود «به هیچ وجه» صلاح نیست پولی در اختیار ایران قرار گیرد، زیرا از آن برای توطئه علیه مجلس استفاده خواهد شد.(۲) از این وقیحانه تر موضع روسیه بود. دو هارتویگ، وزیرمختار روسیه، خطاب به مارلینگ گفت ظاهراً مجلس ایران متوجه نیست بین کشور متبوع آنان و روسیه مقررات کاپیتولاسیون وجود دارد، بنابراین روابط ایران با کشورهای دیگر عالم موضوعی نیست که بدون در نظر گرفتن دیدگاههای روسیه اعمال شود.

۱- Grey to Nicholson, Telegraph, No. ۶۱, October ۱۴/۱۹۰۷, F.O. ۴۱۶/۳۴.

۲- Marling to Grey, Telegraph, No.۲۹۲, Tehran, October, ۱۵/۱۹۰۷,Ibid.

در یک کلام به تعبیر او ایران در مناسبات خارجی خود دارای استقلال عمل نیست و در این زمینه نقطه نظرات روسیه باید در نظر گرفته شود. از سوی دیگر صریحاً گفته شد اگر روسیه بخواهد برای دولت ایران اعتباری در نظر گیرد، نظرات مجلس ایران را نادیده خواهد گرفت و موافقت و یا مخالفت مجلس برای روسیه علی السویه است. دو هارتویگ اعلام کرد دولت متبوع وی تاکنون مقررات کاپیتولاسیون را در مورد ایران اعمال نکرده و اکنون هیچ معامله ای صورت نمی گیرد، مگر اینکه مجلس ایران در آن زمینه اظهارنظر کند، اما این مجلس مجلسی نیست که مورد رضایت روسیه باشد، زیرا زمام امور آن عملاً در دست صنیع الدوله قرار گرفته است و به تعبیر هارتویگ، او هم گرایش های طرفداری از آلمان دارد.(۱)

در این اوضاع و احوال شاه تصمیم گرفت جواهرات سلطنتی را به رهن گذارد تا مگر از بانک استقراضی وامی دریافت نماید. اما مجلس به شدت با این اقدام مخالفت کرد. در برابر، مجلس وارد عمل متقابل شد، تلاش شد تا جواهرات سلطنتی که کل قیمت آن تنها حدود ششصد هزار تومان می شد در اختیار مجلس قرار گیرد. از دید مجلس خزانه متعلق به مردم بود، اما البته این دیدگاه مورد عنایت شاه قرار نداشت. بین مجلس و شاه کشمکشی غریب روی داد که البته بازنده آن شاه بود. شاه تصمیم گرفت خزانه را به ابوالقاسم خان ناصر الملک صدراعظم وقت تحویل دهد. از آن سوی مجلس از وزیر مالیه خواست مبلغ سی هزار تومان بابت حقوق معوقه نمایندگان پرداخت کند. در آن شرایط بحرانی نمایندگان مجلس به این وجه نیازی نداشتند، آنان می توانستند بدون این حقوق نیز زندگی خود را تأمین نمایند، اما شگفت آنکه در این زمینه کسی اعتراضی نکرد. شاه ناچار بود از روسیه مبلغی وام بستاند، به همین دلیل شایعات در این مورد افزایش یافت. درست در همین هنگام نامه ای بدون امضا به دست مارلینگ رسید که حکایت داشت شاه جواهرات سلطنتی را در بانک استقراضی برای تضمین پرداخت وام به رهن گذاشته است. به ناگاه بحران به اوج خود رسید، انبوه جمعیت در مساجد تهران به شاه حمله کردند و علیه او شعار دادند. مشتی عوامفریب، مردم عامی را به بلوا تشویق می کردند و می گفتند شاه خود را به روس ها فروخته است. مجلس از بریگاد

۱- Same to Same, Telegraph, Confidential, No. ۸۵, Tehran, October ۲۱/۱۹۰۷, F.O. Ibid.

قزاق خواست برای حفظ نظم جلوی مجلس پست نگهبانی دایر کند، اما کلنل لیاخوف از این امر اجتناب ورزید(۱). در این حال یک «شخصیت ایرانی» به طور مرتب با مارلینگ ملاقات می کرد و اخبار کشور و نیز «انجمن های سرّی» را به وی منتقل می ساخت. مارلینگ به قول خودش از این اطلاعات در تحلیل های خویش استفاده فراوان می برد. یکی از اخبار این بود که مجلس آماده است علیه شاه اقدامات شدیدی انجام دهد، اما تنها ترس آنان از مداخله روسیه است که مانع این کار می شود(۲).

در چنین فضای ناامنی بحران ها افزایش یافت، شاه علناً مورد حمله واقع می شد و از وی به محمد علی یاد می گردید. به قول مارلینگ «جوانی از خانواده اشراف» شاه را مسئول گرفتاری های کشور دانست و خواستار عزل او شد. انجمن ها با بی مبالاتی تمام اینک مشخصاً علیه شاه موضع گیری کردند و صریحاً خواستار استعفای او شدند. عده ای از اعضای انجمن ها نمایندگانی نزد ظل السلطان فرستادند و از او خواستند آمادگی خود را برای نشستن بر تخت سلطنت اعلام دارد. ظل السلطان با یکی از نمایندگان سفارت انگلیس وارد گفتگو شد، او توضیح داد با فرستادگان انجمن ها با کمال حزم و احتیاط برخورد کرده و به آنان پاسخ روشنی نداده است. وی گفت سوگند یاد کرده از مشروطه دفاع نماید، اما چون «فراماسون» است، نمی تواند به انجمن های دیگر ملحق شود. با این وصف مدعی شد حاضر است جان خود را برای مشروطه فدا کند و در راه آزادی، برادری و برابری تا پای جان بکوشد(۳).

اینکه مرد مستبدی مثل ظل السلطان چه می دانست مشروطه چیست نکته ای است درخور تأمل؛ اما مهم تر اینکه روس و انگلیس مشکلات و اختلافات خود را به ایران منتقل کرده بودند و ایران باید تاوان رقابت های استعماری این دو دولت را می پرداخت. روس به بهانه کاپیتولاسیون و طبق معاهده ترکمانچای موظف بود از سلطنت در نسل عباس میرزا قاجار حمایت کند و انگلیس برای اینکه حریف را گامی به عقب وادارد، از در حمایت ظاهری از مشروطه بر آمده بود، بدون اینکه در این زمینه کوچکترین صداقتی داشته باشد.

۱- Same to Same, Telegraph, No. ۳۷۸. Tehran, December ۱۵/۱۹۰۷, Ibid.

۲- Marling to Grey, Confidential, No. ۴۴۳, Tehran, December ۶/۱۹۰۷, F.O. ۴۱۶/۳۴.

۳- Same to Same, Annual report of Iran, No. ۱۲, Enclosure ۱, No, ۲۰۲, November ۸/۱۹۰۷. Ibid.

واقعیت این است که مشروطه در دیپلماسی بریتانیا تا هنگامی واجد ارزش بود که در راستای منافع بلندمدت آن کشور، و به ویژه در مورد مسئله هند راهگشا باشد. از منظر بریتانیا دو راه حل در برابر ایران قرار داشت: یا هرج و مرج و یا استقرار دولتی دست نشانده. در فضای هرج و مرج حاکم بر این دوره تاریخی بود که پای کمپانی های امپریالیستی و فراملیتی بیش از پیش به کشور گشوده شد و مقدر بود ایران را در بحرانی ترین نقطه عالم در مسیر صیانت از سرمایه داری غرب هدایت نمایند. بحران به اندازه ای فراگیر بود که در این شرایط حساس به جای تأمل در مصالح ملی کشور سخن به مقولات غیرضرور کشیده شده بود. در بحث مطبوعات نشان دادیم این مباحث غیرضرور مشتمل بر چه مواردی بود؛ اما همان طور که گفته شد باید تاریخی سپری می گردید و بحران و هرج و مرج به اوج خود می رسید تا زمینه استقرار دولت وابسته، به بهانه مبارزه با بحران های اجتماعی، مشروعیت و مقبولیت مردمی پیدا می کرد و این تحول فقط و فقط با تعمیق بحران مشروطه قابل انجام بود. بریتانیا از همان ایام مشروطه نشان داد دمکراسی را برای ایران به چیزی جز شوخی زودگذر تعبیر نمی کند. وقتی منافع این دولت ایجاب می کرد، مشروطه و الزامات آن را یک جا قربانی منافع استعماری خود می نمود.

در شرایطی که خزانه تهی بود و مالیاتی وصول نمی شد، چه سودی از مشروطه و پارلمان نصیب ملت می گردید؟ مردم حتی برای پیش پا افتاده ترین حوائج ضرور خود درمانده بودند و شگفت اینکه در این شرایط اندر باب مسائل دیگر سخن به میان می آمد. مبالغ اندکی که از گمرک ها و تلگرافخانه و اداره گذرنامه به دولت می رسید، آن قدر ناچیز بود که اهمیتی نداشت. در این شرایط قوای مسلح کشور که بیشتر همان قزاق ها بودند حقوقی دریافت نمی کردند و در نتیجه خویش را ملزم به حفظ نظم نمی دانستند. امید دریافت وامی از منابع داخلی ممتنع بود؛ به همین دلیل ناصر الملک، که اینک به جای امین السلطان مقتول صدراعظم شده بود، روی به خارج آورد. او بیشتر به طرف انگلیسی امیدوار بود، اما تردید داشت حتی اگر وامی دریافت شود مجلس بتواند از آن در راه مصارف ضروری کشور استفاده کند. باید گفت بین صدراعظم و تندروهای مشروطه اختلاف نظر بنیادین وجود داشت. ناصر الملک که تحصیل کرده انگلیس و کالج بالیول آکسفورد و همکلاسی مردانی

مثل کرزن، ادوارد گری و سر سیسیل اسپرینگ رایس بود و از الزامات مشروطه اطلاع داشت، با گروه تندرو که در انجمن ها جمع آمده بودند، تفاوت اساسی داشت.

در این شرایط مارلینگ گزارش داد اگر ترس از روسیه نبود، انجمن های سرّی شاه را به قتل رسانیده بودند. او حتی گفت اگر شاه از منابع روسی وام تحصیل کند، در واقع با جان خود بازی کرده است. مارلینگ حتی تعجب می کرد با وصف اخذ اندکی پول از روسیه چرا شاه هنوز زنده است و به قتل نرسیده است؟! انگلیسی ها به بهانه حمایت از مجلس، آتش فتنه علیه شاه را تند می کردند و روس ها هم به بهانه حمایت از شاه او را با مجلس درگیر می ساختند. حتی روس ها تهدید کردند اگر وضع به همین منوال ادامه یابد، آنان شاه را علیه مجلس تقویت خواهند کرد و در ایران مداخله مستقیم خواهند نمود. کاردار هوشیار بریتانیا که با انجمن های سرّی مرتبط بود و با افراطی ترین طیف مشروطه طلبان و آشوب خواهان مراوده داشت، می گفت اگر به شاه سوءقصدی شود این احتمال وجود دارد که روس ها به کشور حمله نمایند؛ اما این مقوله در مورد سعد الدوله و امیر بهادر جنگ که به قول او «منفورترین طرفداران شاه» هستند صدق نمی کند و اگر آنان کشته شوند، وی تعجب نخواهد کرد و حتی خاطر نشان ساخت ممکن است آثار مترتب بر قتل اتابک، انجمن های تندرو و تروریست ها را به تجدید این «درس» تشویق کند(۱). جالب اینکه مطبوعات تندرو این زمان هم از تجدید همین درس، ولی این بار در مورد محمد علیشاه، یاد می کردند.

بحران مالی کشور ادامه داشت. روز ششم اوت ۱۹۰۸ شاه از مسیو بیزو(۲) مستشار مالی وزارت مالیه خواست به باغشاه برود و پیشنهادهای خود را برای تجدید سازمان وزارت مالیه ارائه کند. مشیر السلطنه که اکنون به جای میرزاابوالقاسم خان ناصر الملک به رئیس الوزرایی گماشته شده بود، همراه با چند تن از وزرای خود، با بیزو گفتگو کرد. در این بین امیر بهادر وزیر جنگ، تقاضای تهیه پول برای وزارت متبوع خود در اسرع وقت داشت. دولت از روس و انگلیس تقاضا کرده بود دو میلیون لیره به دولت ایران وام

۱- Same to Same, Confidential, No.۴۴۳, Tehran, December ۶/۱۹۰۷, F.O. ۴۱۶/۳۴.

۲- Bizot.

پرداخت شود تا بخشی از آن صرف پرداخت حقوق نظامیان، بهبود وضع قشون، ساختن قلاع نظامی و تهیه اسلحه شود. هزینه های نظامی بالغ بر چهارصدهزار لیره می شد. قرار بود این وام در اواخر سال ۱۹۰۶ به صورت مشترک از سوی روس و انگلیس پرداخت شود، لیکن تا آن روز به عهده تعویق افتاده بود. با مخالفت مارلینگ، کاردار انگلیس، این وام به ایران داده نشد.

اساساً از همان آستانه مشروطیت، ایران دچار بحران های بزرگ اقتصادی و سیاسی بود. ریشه اکثر این بحران ها به دوره ناصری و به ویژه عصر امتیازات بازمی گشت. درباره اینکه چرا به شرکت ها و مؤسسات خارجی امتیازات اقتصادی داده می شد، در جای دیگر به اجمال سخن گفته شده است(۱)؛ اما در اینجا باید گفت ریشه عمده تلاش های طرفین در بسیاری موارد مسئله هند بود. مسئله هند بزرگترین معضل تاریخی ایران در این مقطع حساس تاریخی به شمار می رفت که در همین دفتر به آن اشارات لازم خواهد شد. محافظه کاران انگلیس بر این باور بودند باید از فرصت افلاس اقتصادی ایران بهره جست و با اعطای وام به این کشور آن را در زمره کمربندهای امنیتی منافع بریتانیا در هند درآورد. حکومت هند انگلیس از این دیدگاه جانبداری می کرد و به همین دلیل بود که بعد از فراهم آمدن مقدمات مشروطه گرانت داف به حکومت هند تلگرافی ارسال کرد و خاطر نشان نمود عین الدوله اطلاع داده است اگر انگلیس حاضر به پرداخت پول به ایران نشود، دولت او ناچار است با شرایطی سخت از روسیه وام دریافت کند. اخذ وام از روسیه سهل الوصول تر بود، زیرا در این کشور زمام امور کشور در اختیار درباری قرار داشت که سلطه خود را به هر تقدیر و به هر شکل ممکن بر سراسر قلمرو امپراتوری اعمال می کرد. اما در بریتانیا وضع تفاوت داشت. از قدیم الایام بین بخش های گوناگون هیأت حاکمه بریتانیا در مورد برخورد با کشورهایی مثل ایران تفاوت نظر وجود داشت، سرمایه داران بریتانیایی که بر هند مسلط بودند در بسیاری موارد همان طور که خواهیم دید با محافل سیاسی کشور خود اختلاف نظر داشتند و به همین دلیل هنوز هم در مورد تصمیم گیری درباره

۱- بنگرید به: حسین آبادیان: اندیشه دینی و جنبش ضد رژی در ایران، انتشارات مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، تهران، ۱۳۷۶.

آینده ایران به وحدت نظر دست پیدا نکرده بودند.

فصل دوازدهم/ تحلیل ماهیت قرارداد ۱۹۰۷

اشاره

فصل دوازدهم

تحلیل ماهیت قرارداد ۱۹۰۷

در دوره اول مشروطه درست زمانی که در هر گوشه کشور آشوبی به پا بود و در حالی که دعوای مشروطه و استبداد در کشور موج می زد، روس و انگلیس طبق قراردادی ایران را به دو حوزه نفوذ بین خود تقسیم کردند و عجب اینکه مجلس کشور بی خبر از اوضاع به آن توجه مناسبی نداشت و فقط به شعارهای عوام فریبانه کفایت کرد. نخستین مقاله ای که پیش از علنی شدن قرارداد ۱۹۰۷ منتشر شد، در روزنامه حبل المتین چاپ تهران درج گردید. این مقاله «راجع به معاهده روس و انگلیس» نام داشت. نویسنده ابتدا شرحی از تلاش های روس و انگلیس برای اتحاد و در پیش گرفتن سیاستی مشترک در آسیا گفته بود که این سیاست در محافل سیاسی و جرائد خارجی بازتاب گسترده ای پیدا کرده بود، اما در ایران نسبت به این سیاست جهل مطلق وجود داشت. مذاکرات روس و انگلیس از شکست فاحش روسیه در جنگ خاور دور آغاز گردید؛ جنگی که روسیه را از ادامه تحرکات میلیتاریستی بازداشت و مسئولان آن کشور پی بردند این جنگ نیرنگی است که بدست انگلیس برای حفظ منافع آن در چین و منچوری برپا شده است. روسیه دیگر نمی توانست یکه و تنها با بحران های سیاسی و مالی دامنگیر به فعالیت های خود ادامه دهد. بنابراین مصلحت خود را در اتحاد با انگلیس دید. نویسنده یادآوری کرد یکی از سیاست های انگلیس در ممالک دیگر، پیدا کردن یک سرگرمی و اشتغال

مصنوعی است تا حریف به خود پردازد و از مقاصد بلندمدت بازماند. سرگرم کردن عثمانی به بحرانهای داخلی یکی از این موارد بود. وقتی عثمانی به این گرفتاریها سرگرم بود، انگلیس دست خود را در مصر بازیافت، حقوق عثمانی در آنجا پایمال گردید و متعاقب آن انگلیس بر سودان هم مسلط شد.

واضح است که اگر سلطان عثمانی آن گرفتاری ها را نداشت، سکوت اختیار نمی کرد و از حقوق خود در مصر و سودان دفاع می نمود. انگلیس همین سیاست را در مورد روسیه بکار بست، از یک طرف جنگ روسیه و ژاپن را برپا ساخت و روسیه را پریشان کرد و از طرف دیگر به هر شکلی که بود، مردم روسیه را به شورش علیه تزار برانگیخت؛ به گونه ای که بعد از جنگ با ژاپن، روسیه یکسر دچار اغتشاشات داخلی گردید و تا روس ها خبردار شوند، انگلیس نفوذ خود را در تبت تحکیم کرد. ایرانیان را هم سرگرم مسئله مشروطیت و تشکیل مجلس شورای ملی و آزادی ساخت و میدان جولان را در این سرزمین از اغیار تهی نمود و خود میدان دار اصلی شد(۱). این بود خلاصه ای از مقاله حبل المتین درباره ریشه ها و اسباب قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس.

این پیمان در انگلیس یک پیروزی درخشان تلقی شد و برخی از رهبران حزب محافظه کار آن را تأیید کردند؛ اما لرد کرزن و مستر لینچ که به خوبی از اوضاع ایران آگاه بودند، با آن موافق نبودند. انتقادها از آن نبود که چرا به سرنوشت ایران بی اعتنایی شده است، یا اینکه بدون اعتنا به احساسات مردم و بدون مشورت با ایرانیان این قرارداد منعقد شده و استقلال و حاکمیت ایران زیر پا گذاشته شده و کشور بین دو همسایه قوی به دو حوزه نفوذ تقسیم گردیده است؛ بلکه منتقدان معتقد بودند انگلیس در این قرارداد ضرر کرده است. کرزن در مجلس اعیان و لینچ در مجلس عوام صدای خود را به اعتراض بلند کردند. در آوریل ۱۹۰۸ در مجله انجمن سلطنتی آسیایی(۲) مقاله لینچ در مورد قرارداد منتشر شد. لینچ در آن مقاله نوشت او و شرکایش در ایران سه راه ساخته اند که مشتمل بر صدها مایل است. یکی از این راه ها از تهران به قم و با حق ادامه

۱- حبل المتین، سال اول، ش۱۱۲، ۳۰ رجب ۱۳۲۵، ۹ سپتامبر ۱۹۰۷، «راجع به معاهدهٔ روس و انگلیس».

۲- Royal Asiatic Association.

آن به اصـفهان ساخته شده است. دومی از قم به اراک و سومی راهی است از اهواز به اصفهان که از کناره کارون و کوه های بختیـاری به اصـفهان منتهی می شـود. این راه به دو راه قبلی متصـل می گردد که در منطقه نفوذ روسـیه است. بنـابراین لینـچ و شرکاء برای هر گونه تسهیلاتی در حاشیه این راه تجاری، ناگزیر خواهند بود رضایت دولت روسیه را جلب نمایند. یعنی اینکه قرارداد روسیه و انگلیس به این دلیل مردود است که منافع لینچ و شرکایش را به خطر می اندازد!

از نظر منافع ایران، لینـچ معتقد بود همان گونه که مرتجعین ایران می توانند از رقابت روس و انگلیس بهره مند شوند، پیشوایان اصـلاح طلبی هم می توانند از آن به نفع آزادی استفاده کنند؛ این رقابت به نفع بریتانیا هم هست. می توان امیدوار بود قرارداد ۱۹۰۷ شاید انگلیس را به مناسبات بهتری با روسیه رهبری کند و اگر مبتنی بر شالوده ای اساسی باشد، رجال بریتانیا را از ترس و نگرانی برهاند، اما:

من می ترسم موازنه بهبودی روابـط ما را با ایران دشوار سازد، چه ایران ماننـد روح مرده ای است که در ضـیافتی که به احترام روسـیه در این قرارداد برپا ساخته ایم، ظاهر شده باشد. وقتی که نشاط این جشن اوج گرفته، جام ها به دور افتاده و به سـلامتی یکـدیگر مبـادله می گردد، این ملت کوچـک که آثـار هنر و هـوش او جهـان را منـور و تـوانگر سـاخته است و دست کم می بـایستی انتظـارات او پیش از اینکه این قرارداد امضا شود تعهـد شـده باشـد، میان حیات و مرگ افتاده، دست و پا بسته برکنار شده، بدون اینکه شرکت داده شده باشد، بی یار و بی چاره، به پای ما افتاده است.(۱)

بحث مصالحه روس و انگلیس بر سـر ایران، حـداقل از دوره مأموریت سـر هنری درامونـد ولف در زمان ناصـرالدین شاه آغاز گردید. در آن زمان سـر سیسـیل اسپرینگ رایس دبیر سـفارت انگلیس در تهران بود. او می پنداشت ایران در حال اضـمحلال است. رایس در لندن از بحث تقسیم ایران به مناطق نفوذ آگاه بود، اما در تهران اروپایی ها آن را تصوری باطل و خیالی محال می دیدند، زیرا روسیه همه ایران را می خواست. رایس معتقد بود سیاست روسیه این است که زمینه ها را به تدریج آماده

۱- انقلاب ایران، صص۱۷۵-۱۷۴.

نمایـد. روسـیه برای تسـلط تمام عیار بر ایران انتظار می کشد تا انگلیس در جایی دیگر گرفتار شود و آنگاه ضـربت خود را به صورت ناگهانی فرود آورد. او می گفت در حالی که انگلیس سـرگرم صدور اعلامیه و اخطاریه علیه روسـیه است، این کشور عملاً برای تسلط بر ایران تلاش می کند(۱).

رایس این بـار هم که وزیرمختـار شـده بود، اعتقـاد داشت روسـیه یـک دسـتگاه اداری غارتگر است و نمی توان به هیـچ گونه پیمـان بـا او اعتمـاد کرد. رایس قرارداد را مغـایر مصالـح بریتانیـا می دانست و می گفت قرارداد در صورتی سودمنـد است که پشت سـر آن زور وجود داشته باشد، ضمن اینکه در این صورت هم باز دردی دوا نخواهد شد. به نظر رایس تنها فایده قرارداد این است که انگلیس بدون درگیری چیزی به روسـیه تسـلیم می کند که حداکثر امکان داشت پس از کشمکش آن را واگذار نمایـد. او ایران را «بیغوله ای لعنتی» می دانست که حتی ارزش آن را نـدارد تـا در صـفحه خارجی روزنامه تایمز چیزی درباره آن نوشته شود. یادآور می شویم دبیر صفحات خارجی این روزنامه دوست نزدیک رایس، سر والنتین چیرول بود(۲).

گفـتیم که بحث تقسـیم ایران به دو منطقه نفـوذ از دوره وزیر مختـاری ولف وجود داشت. در آن زمـان آلمـانی هـا تصور می کردنـد اتحـاد بین انگلیس و فرانسه، و انگلیس و روسـیه محال است. پس آن دولت مجبور نیست با انگلیسـی ها قرارداد منعقد کند. از دید آنان بین روسـیه و آلمان اختلافی نیست، زیرا منافع مشترک که باعث جنگ شود وجود ندارد. در دربار فردریک ویلهلم دوم، مرد مقتـدر دربـار فردریک فون هولشـتاین(۳) چنیـن نظری داشـت. در نوامـبر ۱۸۹۹ زمـانی که سـال ها از اختتام مأموریت ولف در ایران می گذشت، قیصـر آلمان از لندن دیدار کرد و باز هم پیشنهاد دولت محافظه کار بالفور را برای اتحاد رد کرد. بـالفور می گفت آسـیا به آن انـدازه وسیع هست که هم منـافع روسـیه و هم بریتانیا را حفظ کنـد، بنابراین اگر آلمان قرارداد اتحاد را نپذیرد ممکن است با روسیه اتحاد حاصل شود، لیکن امپراتور و وزیر خارجه اش برنهارد فون بالو(۴) که حتی تصور

۱- فیروز کاظم زاده: روس و انگلیس در ایران، ترجمهٔ دکتر منوچهر امیری، فرانکلین، تهران، ۱۳۵۴، ص۳۳۲.

۲- خاطرات سر سیسیل اسپرینگ رایس، ترجمهٔ جواد شیخ الاسلامی، انتشارات کیهان، تهران، ۱۳۶۸، ص۴۷۴.

۳- Fredrich Von Holstein.

۴- Bernhard Von Bulow.

اتحـاد روس و انگلیس را بـه مخیلـه خـود راه نمی دادنـد، بـه این پیشـنهاد اعتنـایی نکردند(۱). انـدیشه اتحاد با روسـیه تازگی نداشت و مربوط به زمانی می شد که تزار، ترکسـتان و آسـیای میانه را ضـمیمه خاک امپراتوری خود کرد و در آستانه رسیدن به دروازه های هرات بود. انگلیس احساس کرد نمی تواند هند را در برابر خیل عظیم سپاهیان روسـیه حفظ کند. پس لرد راند ولف چرچیـل از طرف ادوارد هفتم، ولیعهـد انگلیس، پیـامی برای مقامـات روسـیه ارسـال کرد و خواسـتار اتحـاد دولتین شـد. الکسانـدر سوم امپراتور وقت روسیه اوضـاع را برای عقـد قرارداد بین دولتین منـاسب دانسـت(۲). ملکه ویکتوریـا از مأموریت محرمـانه چرچیـل بی اطلاع بود و وقتی آگاه شـد ولیعهـد را ملامت نمود و چرچیل را از روسـیه احضار کرد. این تحولات در سال ۱۸۸۷ همزمـان بـا مأموریت ولف در ایران بود که با اتحاد روس و انگلیس نظر موافق داشت. او می گفت برای جلوگیری از بسط نفوذ روسیه در ایران و افغانستان چاره ای نیست جز آنکه شمال را به روسیه و جنوب را به انگلیس واگذار نمایند. سال بعد از مأموریت چرچیل، بارون دو اشتال(۳) سفیرکبیر روسیه در لندن طی نامه ای خطاب به دو گیرس(۴) وزیر خارجه روسیه نظر ولف را درباره تقسیم ایران به مناطق نفوذ تأیید کرد. در همین سال امپراتور روسیه به ملاقات امپراتور آلمان در برلن رفت. بـاز هم ادوارد هفتم مـأموریتی دیگر به ولف واگـذار کرد. او نـامه خصوصـی ولیعهـد را در مورد تقسـیم ایران به نزد امپراتور روس برد و او هم آن پیشنهاد را پذیرفت.(۵) تا زمان عقد اتحاد عملی، سوءتفاهم ها، بدبینی ها و حوادث بی شماری به تحقق پیوست که انتهای آن شـکست روسـیه در جنگ با ژاپن و آغاز گسترش اغتشاشات در آن کشور بود که بر اثر آنها ناچار شـد پیشنهاد انگلیس را در مورد تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ بپذیرد.

سپس ایـن قرارداد به مجلس اول ایران عرضه شـد و البته مردود گردیـد. این امر بـاعث دو زیـان برای مجلس شـد، یکی اینکه انگلیسی ها انتظار نداشتند مجلس معاهده

۱- R. P. Churchill: The Anglo – Russian Convention of ۱۹۰۷, London, ۱۹۳۹, p.۲.

۲- Ibid, p.۴.

۳- Baron De Stall

۴- De Giers

۵- Ibid.p.۱۲.

را رد کنـد و همین باعث بـدبینی آنان نسـبت به مجلس نشـینان شد. دیگر اینکه به واسـطه عقد این معاهده، انگلیس از نگرانی تسلط روسیه بر سراسر ایران رها شد و دیگر نیازی به حمایت های بی چون و چرا از مشروطه نبود. از این به بعد انگلیسی ها سیاستی کـج دار و مریز در برابر محمـدعلیشاه در پیش گرفتنـد؛ یعنی ضـمن اینکه سلطنت او را بر نمی تابیدنـد، اما تلاش می کردنـد شاه را به سـمت خود متمایل سازنـد. دولت انگلیس بی میل نبود مجلس رد کننده قرارداد را اندکی گوشـمالی دهد تا جلو بلندپروازی نمایندگان را بگیرد. این امر تا حدودی باعث خشنودی شاه می شد(۱).

در ۲۶ دسامبر ۱۹۰۸ نیکولسون وزیرمختار انگلیس در سن پترزبورگ با ایزولسکی وزیر امور خارجه روسیه ملاقات کرد. در این ملاقـات وزیر خارجه خاطرنشان ساخت شاه بایـد از بیزو بخواهـد بی درنگ گزارشی درباره اوضاع مالی کشور تقـدیم او نمایـد، اگر بیزو پرداخت وام به محمـدعلیشاه را سفارش کنـد و شاه هم بپـذیرد که به قانون اساسی تن در دهـد، دولتین باید آماده باشند که به شرط تضمین چگونگی مصرف آن، پولی به دولت ایران بدهند. باید از شاه ضمانت کتبی گرفته می شد و پس از آن باید شاه را نسبت به سلامت جانش و امید به آینده سلطنتش مطمئن می ساختند.

انگلیسی ها شرط پرداخت وام را موکول به اعاده مشروطه می کردند، دلیل امر البته این بار بسیار واضح بود، انگلیس غیر از هند منافع دیگری در منطقه داشت که آنهم نفت بود. نفت ایران در این زمان در آستانه استحصال بود. وقتی ایرانیان درگیر در منازعـات داخلی خود بودنـد و جنـگ مشروطه و استبداد جریـان داشت، و وقتی هر دو گروه نسبت به آنچه در اطرافشان می گـذشت کاملاًـ بی اطلاع بودنـد، قـدرت های بزرگ بار دیگر تقسیم منافع خود را در کشور آغاز کرده بودنـد. روسیه اما به خوبی از نیات بریتانیا آگاهی داشت، به همین دلیل ایزولسکی می گفت این شرط علاج دردهای شدیـد ایران را به آینده ای دور احاله می کنـد، زیرا بدون پول چگونه می توان حتی اصـلاحات را آغاز کرد تا چه رسد به اینکه مشروطه از کار مانده را بـه حرکـت در آورد. بـدیهی بـود انگلیس ملاحظـات سیاست داخلی خـود و رقـابت هـای بیـن احزاب و درگیری هـای لفظی پارلمانی کشور را در مورد قرارداد و نیز سیاست بریتانیا

۱- حیات یحیی، ج۲، ص۱۰۳.

در مورد ایران را، بیش از حد در مسائل مربوط به کشورها دخالت می داد. این نکته از دید وزیر خارجه روسیه مخفی نبود زیرا اشاره کرد خونسردی انگلیس در مورد حوادث ایران طبیعی است، در بخش شمالی یا منطقه نفوذ روسیه، منافع تجاری این کشور به خطر افتاده است نه بریتانیا(۱)، یعنی اینکه انگلیس از مشروطه و تحولات ایران زیانی ندیده است که احساس نگرانی کند.

ایران از دریچه چشم احزاب انگلیس

ایران از دریچه چشم احزاب انگلیس

مقارن فتح تهران، تعارضات و رقابت های احزاب لیبرال و محافظه کار انگلیس شدت پیدا کرد. برخی از ایرانیان مقیم هندوستان پیش بینی می کردند حزب حاکم لیبرال دیر یا زود سرنگون خواهد شد. در آن زمان دولت قدرتمند آلمان، حریف انگلیسی را وادار کرده بود بر هزینه های نظامی خود بیفزاید. حزب لیبرال که معتقد بود دشمن اصلی آلمان است، با روسیه از در آشتی درآمده، اما از طرف دیگر بر تجهیزات جنگی خویش افزوده بود و این امر جز از طریق ازدیاد مالیات غیرممکن بود. مجلس اعیان در برابر این اقدامات اعتراض کرد. محافظه کاران، خواستار جلب درآمد از کشورهای دیگر از جمله ایران از راه صدور سرمایه و ادغام آن در نظام سرمایه داری بین المللی و شرکت های فراملیتی بودند؛ حال آن که لیبرال ها سیاسی کاری پیشه می کردند و از دست یازیدن به اقداماتی که حساسیت روسیه را برمی انگیخت و ضریب ریسک آن بالا بود خودداری می کردند.

مناقشاتی که در مجالس لردها و عوام بر سر معاهده ۱۹۰۷ روس و انگلیس اتفاق افتاد، در همین چارچوب قابل بررسی است. بالفور، لنسداون، کرزن و روچیلد نه برای مقاصد خیرخواهانه و رشد دمکراسی در ایران، بلکه به خاطر منافع انگلیس و شرکت های چند ملیتی با آن قرارداد مخالفت می کردند، ضمن اینکه به هر حال نفس حملات آنها علیه دولتین روس و انگلیس می توانست مؤدی به تأمین منافع ایران شود، البته اگر رجال زیرک و آشنا به فنون دیپلماسی در ایران وجود می داشت. محافظه کاران از کاهش نفوذ انگلیس در ایران، تبت و افغانستان می نالیدند؛ یعنی مناطقی که حریم

۱- Nicholson to Grey, No.۲۰, Saint Petersburg, December ۲۸/۱۹۰۸, F.O. ۴۱۶/۳۹.

امنیتی هندوستان به شمار می آمد. از سال ۱۹۰۶ تا فتح تهران، لیبرال ها موفقیت هایی در ایران به دست آورده بودند. تا پیش از آن موازنه قوا به نفع روسیه بود، اما انقلاب مشروطه این موازنه را به هم زد. انگلیسی ها نه به خاطر نفس مشروطه، بلکه برای عقب راندن حریف، از نهضتی که ایجاد شده بود حمایت کردند تا جای پایی در ایران داشته باشند. اما بدون تردید این حمایت صرفاً برای منافع بریتانیا بود؛ البته اگر سیاستمداران ایران می توانستند از تعارضات قدرت ها به نفع منافع ملی کشور استفاده کنند، چه بسا از این طریق منافعی هم به مردم ایران می رسید.

لیبرال ها مثل محافظه کاران، ایران را سپر بلای هند می خواستند؛ اما روش آنها متفاوت بود. اگر هند حفاظت می شد، لیبرال ها دلیلی برای همدری با ایران نمی دیدند؛ اما محافظه کاران اعتقاد داشتند این وضع شکننده است و صرفاً با یک معاهده نمی توان آن مهم را تأمین کرد. ضمانت حفاظت از مرزهای هند یافتن جای پایی در بین دولتمردان ایران و سیطره بر اقتصاد این کشور بود. محافظه کاران نفوذ تامه روسیه را بر ایران برنمی تافتند و عهدنامه ۱۹۰۷ را سست تر از آن می دانستند که جلوی نفوذ آن دولت را بگیرد. آنها می گفتند بهترین سیاست این است که در عین صلح، اندیشه جنگ را هم از سر به در نکنند. اما اگر آنها درصدد استیلا بر ایران برمی آمدند، چاره ای جز تقسیم کشور نداشتند، این امر حس رقابت آلمان را تحریک می کرد. اگر ایرانی ها می توانستند در صحنه شطرنج جهانی فعال باشند، آن سیاست می توانست جوی خون در اروپا جاری سازد و بین اروپاییان آتش جنگ برافروزد. از طرفی هجوم نظامی روس و انگلیس به ایران می توانست واکنش های دینی را از سوی مردم برانگیزد، در این صورت انگلیس بیشتر زیان می دید، زیرا اکثر مستعمرات آن دولت در زمره کشورهای اسلامی بودند.

در حالی که روس و انگلیس استقلال ایران را تهدید می کردند، مشروطه طلبان ایران به عزل محمدعلیشاه دلخوش بودند. آنها نمی دیدند کشور در معرض تجزیه قرار دارد و تصور می کردند فقط با رفتن شاه کلیه معضلات خود به خود حل خواهد شد. مؤیدالاسلام مدیر حبل المتین کلکته از روحانیون خواست تا علیه قرارداد ۱۹۰۷ بپاخیزند؛ در غیر این صورت «کفار» ایران را تحت تسلط درخواهند آورد:

... کدام وقت برای اسلام ناز ک تر از این موقع خواهد بود؟ چرا برای حفظ اسلام

جداً بر نمی خیزند؟ سلطنت شیعه دارد خاتمه می پذیرد... چون از ابتدا اقدام شما بزرگواران را مردم دیده، حالا هم بدون حرکت شما حرکتی نخواهند نمود. این موقع را باید غنیمت شمرند، ورنه خدای نخواسته بیاید روزی که این نفوذ کلمه روحانیت در ایران باقی نماند و در آن وقت اگر بخواهید هم، کاری از دستتان برنیاید. همین قدر بدانید که سکوت شما بزرگواران به اندازه ای اجانب را در مداخله جری و با اقتدار و نفوذ ساخته که در هر آن به حرکات خودمان می توانند ایران را زیر و بالا نمایند، و هرگاه باز هم بر تأنی خود قایم باشند خواهند دید که از این سر تا آن سر ایران را پر از آتش انقلاب ساخته اند و به اسم حفظ امنیت از چهار طرف قشون در ایران زیاد خواهند نمود(۱).

علل مخالفت سرمایه سالاران انگلیس با قرارداد

علل مخالفت سرمایه سالاران انگلیس با قرارداد

گفتیم در آستانه مشروطه ایران، تغییرات مهمی در بریتانیا رخ داده بود. حزب محافظه کار که تحت رهبری لرد سالیسبوری و بالفور، بیش از ده سال در حکومت بود، جای خود را به حزب لیبرال داده بود. نخست وزیر جدید یعنی سر هنری کمپبل - بنرمن(۲) همراه با وزیر خارجه کابینه یعنی سر ادوارد گری سیاستی کاملاً متفاوت داشتند. تحولات مشروطه ایران که با تحولات سیاسی در انگلیس و تزلزل اوضاع اجتماعی در روسیه همزمان بود، گری را بر آن داشت تا از فرصت پیش آمده برای گسترش روابط با روسیه بهره جوید.

با این حال اسپرینگ رایس که به تازگی به جای هاردینگ مأموریت وزیرمختاری در ایران یافته بود، با وزیر خارجه هم رأی نبود. او که پیش از این هم در دوره وزیرمختاری ولف در تهران خدمت کرده بود و زبان فارسی را به خوبی می دانست، نسبت به مصالحه روس و انگلیس بدگمان بود. دوست وی لرد کیچنر(۳) فرمانده کل نیروهای هندوستان نیز با او هم عقیده بود. این پدیده امر شگفتی نبود زیرا اکثر مأموران انگلستان در هند با مقوله بهبود روابط با روسیه مخالف بودند.

۱- حبل المتین (کلکته)؛ سال ۱۷، ش ۱۱۴، ۲۵ رمضان ۱۳۲۷، ۱۱ اکتبر ۱۹۰۹، ص۸.

۲- Sir Henry Campbell – Bannerman.

۳- Lord Kitchener.

در نوزدهم ژوئن ۱۹۰۷ کیچنر از سیملا نامه ای برای رایس ارسال کرد، در نامه آمده بود:

برای همه ما که اینجا (هندوستان) نشسته و با سیاست روس ها در ایران تماس مستقیم نداریم بودن دیپلماتی مثل تو در آنجا نعمتی است بزرگ. زیرا تا موقعی که عهده دار این سمت هستی اطمینان و اعتماد مطلق داریم که هر اقدامی برای حفظ مصالح بریتانیا در کشورهای همجوار هندوستان لازم باشد انجام خواهی داد و سیاستی را دنبال خواهی کرد که از هر حیث با خط مشی سنتی انگلستان منطبق باشد. هیچ نمی دانم این گزارش های روشن و منطقی تو چه اثری در ذهن کسانی که در لندن نشسته اند و سیاست های ما را در نقاط مختلف جهان تعیین می کنند بخشیده است. آیا با خواندن این گزارش ها متنبّه خواهند شد و از این معاشقه های سیاسی با قزاق ریشو (۱)دست خواهند برداشت، یا اینکه احساس می کنند فرصت برای محتاط بودن از دست رفته است، چون ابتکار و بکارت خود را از دست داده اند(۲)؟...

دو تن از مهمترین افرادی که گری را همراهی می کردند عبارت بودند از سرآرتور نیکولسون و سر چارلز هاردینگ. نیکولسون سفیر جدید انگلیس در روسیه، اندکی بعد از انتصاب ایزولسکی به عنوان وزیر خارجه روسیه به این منصب گماشته شده بود. سر چارلز هاردینگ که قبل از وی مدتی سفیر انگلیس در روسیه بود، اینک به عنوان معاون دائمی وزارت امور خارجه بریتانیا منصوب شده بود. هر دو تن مدتی پیش از این در ایران خدمت کرده بودند و هر دو اعتقاد داشتند مهمترین تهدید علیه منافع بریتانیا، آلمان است نه روسیه. گروه سه نفره گری، نیکولسون و هاردینگ نقش اساسی در تحولات سیاست خارجی انگلیس قبل از جنگ برعهده داشت. نیکولسون که برای جلب دوستی روسیه تلاش می کرد، متهم بود که حتی منافع میهن خود را در این راه قربانی می سازد. اما غیر از رایس و کیچنر افرادی دیگر مثل بالفور، روچیلد و لرد آرچیبالد رزبری هم در صف مخالفین

۱- منظور تزار نیکلای دوم امپراتور روسیه است.

۲- Stephen Gwynn (ed): The Letters and Friendships of Sir Cecil Spring Rice, Vol.۲, Constable Co, London, ۱۹۲۴, pp. ۱۰۱-۱۰۲.

سیاست خارجی گری قرار داشتند که به اصطلاح «تیم یهودیان» را تشکیل می دادند. این تیم هرگونه مصالحه ای را با روسیه رد می کرد و با اطلاعاتی که توسط عوامل خود به ویژه کمپانی های نفتی در روسیه و به طور خاص در باکو به دست می آوردند، سقوط قریب الوقوع امپراتوری محتضر تزار را پیش بینی می کردند و البته اینان از همان طریق شرکت های نفتی و سرمایه گذاران متحد خود اطلاعات خوبی از درون ایران داشتند و با کمک در ارسال سلاح به ایران از راه باکو نقش مهمی در بر اندازی محمد علیشاه برعهده گرفتند.

در روسیه هم وضعیت مشابهی وجود داشت. تزار و ملکه الکساندرا فدوروفنا(۱) طرفدار آلمان بودند، نیز افرادی مثل وزیر دربار بارون فردریکس(۲) و معاونش پرنس دالگورکوف (۳)و رئیس تشریفات دربار کنت بنکندروف(۴) از مخالفین انگلیس به شمار می آمدند. سفرای روسیه در ژاپن، آمریکا، آلمان، اتریش و تعدادی دیگر از مقامات روسیه به اصطلاح جزو «دسته آلمانها» بودند. اکثر کسانی که مشاغل درجه یک را عهده دار بودند آلمانی نژاد به شمار می آمدند؛ کما اینکه خود تزار روسیه و همسرش هم آلمانی تبار بودند. به غیر از این دسته باید نظامی ها را هم افزود که با مصالحه با انگلیس مخالف بودند، اما ایزولسکی وزیر امور خارجه شخصاً طرفدار کنار آمدن با انگلیس بود. مهمترین فردی که در انگلیس به مصالحه با روسیه می اندیشید و از آن حمایت می کرد، سر هنری درامونـد ولف از نزدیکان ادوارد هفتم و وزیرمختار سابق انگلیس در ایران و عضو حلقه پریمروز بود.

ولف در دوره ناصرالدین شاه از طرف دولت متبوعش به جای سر آرتور نیکولسون به عنوان وزیرمختار انگلیس در تهران منصوب شده بود. او مثل پدرش دکتر جوزف ولف با دربار بریتانیا روابطی ویژه داشت و از سوی دیگر با کانون های تجاری و یهودی لندن صمیمی بود. ولف عضو مجلس عوام و بنیادگذار پریمرزلیگ(۵) بود که جماعتی از

۱- Aleksandra Fedorovna.

۲- Fredricks.

۳- Dalgorkov.

۴- Benkendrov.

۵- Primrose League.

افراطی ترین محافظه کاران انگلستان در آن عضویت داشتند. هدف این گروه اجرای اصول سیاست های بنیامین دیزرائیلی سیاستمدار شهیر یهودی انگلیسی بود که طبق آن می خواست دامنه نفوذ سرمایه های انگلیسی- یهودی را در خاورمیانه، شمال افریقا و آسیای جنوب شرقی بگستراند و در حقیقت از طریق اقتصادی روسیه را به زانو درآورد. اندیشه تأسیس دولتی برای یهودیان از دیگر طرح های این حلقه بود. ولف حتی نام جمعیت خود را گل پامچال نامید که مورد علاقه دیزرائیلی بود.

ولف که از وضعیت داخلی ایران به خوبی آگاهی داشت، معتقد بود تمامیت ارضی ایران باید حفظ شود؛ از سرمایه های بالفعل و بالقوه آن بهره برداری گردد؛ و برای این منظور ضروری است دولتی قوی و مستقل در آن وجود داشته باشد. در حقیقت اینها سیاست های لرد سالیسبوری وزیر وقت امور خارجه بریتانیا بود(۱). اگر بخواهیم اندیشه های ولف را به طور مختصر بیان کنیم، باید بگوییم او معتقد بود انگلیس باید آن قدر در ایران منافع تجاری داشته باشد که پارلمان کشور او هیچ راهی جز حمایت از اتخاذ سیاستی قدرتمند در مورد ایران نداشته باشد. به عبارت بهتر ولف می خواست روسیه را وادار به عقب نشینی کند. برای اجرای این منظور معتقد بود باید پای سرمایه داران به اصطلاح امروز فراملیتی به ایران گشوده شود. سرمایه داران نفوذی قاطع در دیپلماسی بریتانیا داشتند. بنابراین اگر آنها علاقه ای در ایران پیدا می کردند، نسبت به سرنوشت سیاسی این کشور بی تفاوت نمی ماندند. در اهمیت مأموریت ولف همین بس که وی امتیازاتی مثل کشتیرانی رود کارون، بانک شاهنشاهی و تنباکو را برای سرمایه داران انگلیس از دولت ایران دریافت کرد.

حلقه دوستان ولف در تحولات مشروطه ایران نقش مهمی برعهده داشتند و پیش از این ماجرا ساسون ها در ماجرای رژی تنباکو سودی هنگفت به دست آوردند. توضیح اینکه وقتی امتیازنامه رژی به هم خورد، دولت ایران ناچار شد غرامت بپردازد. این غرامت پانصدهزار لیره بود، حال آنکه رژی بیش از یکصدوسی هزار لیره سرمایه گذاری نکرده بود. در حقیقت صاحب امتیاز، سود ده ساله آینده خود را هم

۱- Rose Louise Greaves: Persia and the Defense of India (۱۸۸۴-۱۸۹۲), University of London, London, ۱۹۵۹, pp. ۲۷۰-۲۷۱.

گرفت و نه تنها شکست نخورد، بلکه بدون سرمایه گذاری سود کلانی به جیب زد. ساسون ها از طریق بانک شاهی وام این غرامت را در اختیار ایران گذاشتند؛ یعنی رژی تنباکو نه تنها خود سود برد، بلکه بانک شاهنشاهی را که در معرض افلاس قرار داشت، نجات داد. از آن به بعد ایران هرگز نتوانست از زیر بار قروض خود شانه خالی کند. همین خانواده ها بودند که در دوره مشروطه هم نقش اساسی در تحولات دیپلماسی بریتانیا بر عهده داشتند و از افراطی ترین جناح مشروطه حمایت می کردند و البته هدفشان فقط و فقط کسب سود از منابع داخلی ایران بود. رهبران این گروه همه از افرادی بودند که ما آنان را تیم یهودیان می نامیم. دو خانواده مهم این تیم ساسون ها بودند و سلیگمن ها؛ نام این دو خانواده با تحولات اقتصادی ایران دوره مزبور به هم تنیده است، در مباحث آتی، تبار این دو خاندان را بررسی خواهیم کرد.

ساسون ها مثل روچیلدها و سلیگمن ها با تحولات ایران دوره مشروطه به شدت گره خورده بودند. خاندان ساسون تجار یهودی بودند که در دستگاه دیوان سالاری سلاطین عثمانی و بعدها کمپانی هند شرقی نفوذی زاید الوصف داشتند. منشأ آنان از بغداد بود که بعدها در هند، انگلیس و چین هم نفوذی تام و تمام یافتند. بنیادگذار خانواده، شیخ ساسون بن صلاح (۱)(۱۷۵۰-۱۸۳۰) چهل سال ریاست جامعه یهودیان بغداد را عهده دار بود. وی در عین حال خزانه دار بزرگ پاشاهای عثمانی در بغداد بود. وقتی پای کمپانی هند شرقی به بمبئی رسید، ساسون ها در آنجا مستقر شدند و آن قدر قدرتمند گردیدند که شاهزادگان تجارت شرق (۲)نام گرفتند. فرزند ساسون بن صلاح به نام دیوید (۱۸۶۴- ۱۷۹۲) نخستین فرد از خاندان ساسون بود که به سال ۱۸۲۸ از بغداد به بوشهر آمد و به زودی پدرش هم به او ملحق شد و در همان جا درگذشت. این ایام مقارن با سال های سلطنت محمدشاه قاجار در ایران بود. دیوید ساسون با خانواده بزرگش(۳) در سال ۱۸۳۲ به بمبئی مهاجرت کرد و در آنجا امور و کارهای مربوط به تجارت را در پیش گرفت و به زودی جایگاه بین المللی یافت.

۱- Sheikh Sassoon B. Salah.

۲- Merchant – Princes of the Orient.

۳- His Large Family.

دیوید، هشت پسر داشت که اینان علاوه بر رهبری جامعه یهودیان بمبئی نقش کلیدی در اقتصاد هندوستان داشتند. ساسون ها علاوه بر فعالیت تجاری در بمبئی به ساختن بیمارستان، کتابخانه، مدرسه، موزه و سایر فعالیت های مشابه اشتغال داشتند. شخص دیوید در انتشار یک روزنامه یهودی- عربی فعال بود و از محققین برای انتشار کتاب هایشان حمایت می کرد. در اقامتگاه تابستانی اش در پونا(۱) بیمارستانی به نام خود احداث کرد؛ همچنین موزه ای از آثار عبری به نثر و نظم فراهم ساخت و همه اینها جزو موقوفات کنیسه ای بود که خود ساخته بود. فرزند بزرگ دیوید، عبدالله نام داشت که بعدها آلبرت نیز خوانده می شد. عبدالله (۹۶-۱۸۱۸) میزبان ناصرالدین شاه در یکی از سفرهای اروپایی اش در انگلیس بود. او نیز مثل پدر در امور تجارت بمبئی سر آمد بود. او در کنار فعالیت های تجاری به صنعت هم روی آورد و نخستین اسکله هند را در سالهای ۷۵-۱۸۷۲ احداث کرد که این امر باعث شد بمبئی به بزرگترین لنگرگاه تجاری خود مجهز شود. تأسیس مؤسسه خیریه دیوید ساسون و تهیه مایحتاج محققان دانشگاه و بنیاد نهادن یک مدرسه یهودی از دیگر اقدامات آلبرت (عبدالله) ساسون بود.

در میانه سالهای دهه ۱۸۷۰ آلبرت در لندن اقامت گزید؛ یعنی جایی که اعضای خانواده ثروتمند ساسون به تدریج مستقر شدند. به دلیل تلاش هایش برای صنعتی کردن هند در سال ۱۸۹۰ لقب گرفت. همچنین با ولیعهد انگلیس ادوارد هفتم محشور بود؛ مردی که در دوره سلطنت او، مشروطه ایران اتفاق افتاد. برادران آلبرت از همسر دوم دیوید یعنی روبن(۲) (۱۹۰۵ - ۱۸۳۵) و آرتور(۳) (۱۹۱۲-۱۸۴۰) هم با دربار باکینگهام روابط صمیمانه ای داشتند. روبن بیشتر با ادوارد هفتم محشور بود و در سفرهایش وی را همراهی می کرد. آرتور نیز که عبری را خیلی خوب می دانست از نزدیکان دربار ملکه ویکتوریا و فرزند و جانشینش ادوارد هفتم بود و مردی ادیب به شمار می آمد. خانه او در برایتون (۴)محل تجمع دائم میهمانانی بود که ادوارد در آنها حضوری همیشگی داشت.

۱- Poona.

۲- Reuben.

۳- Arthur.

۴- Brighton.

از بین برادران ساسون؛ سالومون (۱۸۹۴-۱۸۴۱) در شرق ماند و امور تجاری خود را تا شانگهای و هنگ کنگ بسط داد. این خاندان ضمن اینکه از سهامداران عمده بانک شاهنشاهی ایران بودند، در زمره صادر کنندگان تریاک هند و ایران به چین محسوب می شدند که سالومون در این امر اخیر بسیار ساعی بود و شعبه های شرکتش در ایران فعالیت می کردند. شرکت ساسون ها عنوان عمومی کمپانی دیوید ساسون داشت، یعنی برادران عنوان شرکت خود را به نام پدر ثبت کرده بودند. همسر سالومون یعنی فلورا ساسون(۱) (۱۹۳۶-۱۸۵۹) نوه بزرگ دیوید ساسون بود که یک عبری شناس برجسته و کارشناس شریعت یهود به شمار می آمد. فلورا بعد از مرگ همسر تا سال ۱۹۰۱ در بمبئی ماند و سپس به انگلیس کوچید. فرزند این زوج یعنی دیوید سالومون ساسون (۱۹۴۲-۱۸۸۰) هم از متخصصین شریعت یهود بود و نویسنده تاریخ یهودیان بغداد(۲). این کتاب در سال ۱۹۴۹ منتشر شد.

ساسون دیوید ساسون که در زمره هشت برادر ساسون ها بود بیشترین تلاش را در جهت احقاق حقوق یهودیان انگلیس به خرج داد. او عضو شورای کالج یهودیان و دخترش راشل(۳) سردبیر ابزرور(۴) و تایمز(۵) بود، یعنی جرایدی که در کنار سایر جراید یهودی مثل منچسترگاردین از افراطی ترین جناح مشروطه خواه ایران حمایت می کردند. برخی از افراد این خاندان مثل الیاس(۶) (۱۸۸۰-۱۸۲۰) دامنه فعالیت خود را تا افریقا، اروپا و امریکا گسترش دادند. فرزند الیاس یعنی سر جاکوب الیاس ساسون (۱۹۱۶-۱۸۴۴) با احداث ساختمان هایی عظیم در هند فعالیت تجاری پدر را ادامه داد. کالج مرکزی علوم(۷)، یک بیمارستان عمومی و ساخت یک کنیسه از دیگر اقدامات اوست. سرادوارد آلبرت ساسون (۱۹۱۲- ۱۸۵۶) هم فرزند آلبرت ساسون

۱- Flora Sasson.

۲- History of the Jews of Baghdad.

۳- Rachelle.

۴- The Observer.

۵- The Times.

۶- Elias.

۷- Central College of Science.

بود که بـا الین کارولین دو روچیلد(۱) ازدواج کرد، به این شـکل به پیونـدهای اقتصادی دو خانـدان روچیلـد و ساسون، پیوند خونی نیز افزوده شد. سـر ادوارد نخستین عضو خانواده ساسون ها بود که به شکل حرفه ای وارد سیاست شد. در سال ۱۸۹۹ او به عنوان یکی از اعضای حزب محافظه کار به نمایندگی مجلس عوام رسید و این کرسی را تا زمان مرگ حفظ کرد. فرزندش سر فیلیپ (۱۹۳۹–۱۸۸۸) هم یکی از کرسی های پارلمان انگلیس را به عنوان یک محافظه کار در سال ۱۹۱۲ به دست آورد و او هم تـا زمـان مرگ این کرسـی را حفـظ کرد. در قرن بیسـتم این خانـدان نفوذ خود را در انگلیس، هنـد، چین و کشورهـای امریکای لاتین مثل باهاما حفظ کردند(۲). ساسون ها همراه با برادران ساموئل که نقش بسـیار عظیمی در تحولات نفتی جهان داشـتند و سهام مؤثر شرکت شل در دست آنان بود و در کمپانی نفت باکو همراه با روچیلدها سرمایه گذاری کرده بودند؛ در تحولات ایران از دوره ناصری بـه بعـد به ویژه در جریـان مشـروطیت ایران نقش مهمی در حمـایت از جنـاح تنـدرو بر عهـده گرفتنـد. همین جریان بود که به بهانه مخالفت با قرارداد ۱۹۰۷ وارد در معرکه ای شدنـد که نهایت آن افزودن بحران بر بحران های داخلی ایران بود، طرفه آنکه آنان با قراردادی مخالفت می کردند که بر اساس پیشنهاد دلال آنان در ایران یعنی سر هنری دراموند ولف منعقد شده بود.

روچیلدها و ساسون ها با دربار ادوارد هفتم پیوندی عمیق داشـتند و لرد رانـد ولف چرچیل پدر سـر وینستون همراه با سر هنری درامونـد ولف از معاشـران آنهـا بودنـد. وقتی امتیـاز رویتر برچیـده شـد «کمپـانی بین المللی راه آهن ایران» ایجـاد شـد که لرد روچیلـد اول با وساطت رانـد ولف چرچیل وزیر وقت امور هنـد تلاش کرد پای دولت آلمان را به عنوان حامی امتیاز به معرکه بکشاند(۳). این سـیاست در سال های بعد هم پی گیری می شد. اوج این قضایا در حوادث مربوط به قرارداد ۱۹۰۷ به بعد بود که مخالفین قرارداد تلاش می کردند با باز کردن پای سرمایه آلمانی که در اختیار همین خاندان ها بود، فصل نوینی در تاریخ ایران بگشاینـد. در ایران مشـخصاً از عهـد صـدر اعظمی میرزا حسـین خـان سـپهسالار و توسط خود وی زمینه های همکاری با روچیلد فراهم شد که نخستین آن

۱- Eline Caroline de Rothschild.

۲- Encyclopedia Judaica, Vol. ۱۴, Katter , Jerusalem, ۱۹۷۱, pp.

۳- اندیشه ترقی، صص ۳۶۱-۳۶۰

همین امتیاز راه آهن بود که یکی از حوزه های سرمایه گذاری آنها به شمار می رفت. هدایت از قول زیمنس، صاحب کارخانه های مشهوری به همین نام نقل می کرد که این قرارداد سر نمی گیرد، زیرا «سنگ بزرگی است»، به قول همین هدایت اگر امتیاز سر گرفته بود، «مملکت به اختیار کمپانی می رفت(۱)».

بعد از برچیده شدن امتیاز رویتر و در آستانه دومین سفر ناصرالدین شاه به فرنگ، «به عنوان غرامت اکنون امتیازنامه گران بهایی برای عملیات بانکی و بهره برداری از معادن به رویتر اعطا شد که با مشارکت ساسون و شرکا به تأسیس بانک شاهنشاهی ایران رسید(۲)». درباره نقش این بانک در حوادث سیاسی ایران در کتاب حاضر بحث های لازم انجام گرفته است.

از دیگر خاندان های ذی نفوذ یهودی در ارتباط با تحولات ایران باید از روچیلدها نام برد که آوازه آنها از دوره ناصری به بعد در تاریخ ایران پیچیده است. نخستین باری که از روچیلدها در منابع ایرانی نام برده شده است، در سفرنامه ناصرالدین شاه است:

«روچیلد حمایت یهودی ها را زیاد می کرد و از یهودی های ایران حرف می زد و استدعای آسایش آنها را می نمود، به او گفتم: شنیده ام شما برادرها هزار کرور پول دارید. من بهتر آن می دانم که پنجاه کرور به یک دولت بزرگی یا کوچکی داده، مملکتی را خریده و یهودیهای تمام دنیا را در آنجا جمع کنید و خودتان رئیس آنها بشوید، و همه را آسوده راه ببرید که اینطور متفرق و پریشان نباشد. بسیار خندیدم و هیچ جوابی نداد(۳).

در این مسافرت شاه به اتفاق ادوارد هفتم ولیعهد انگلیس و همسرش و دیگر اعضای خانواده سلطنتی، به تماشاخانه امپایر رفتند و برنامه سرگرم کننده و بسیار باشکوهی را تماشا کردند. تئاتر را اختصاصاً برای این برنامه ها اجاره کرده بودند و هزینه نمایش را سر آلبرت عبدالله ساسون از یهودیان نامدار انگلیس که گفتیم بغدادی الاصل بود پرداخت. این فرد پس از اندوختن مال و مکنت فراوان در هندوستان و خاور دور، اینک در انگلیس اقامت گزیده بود و در کنار روچیلدها از

۱- مخبرالسلطنه هدایت: خاطرات و خطرات، زوار، تهران، ۱۳۶۳، ص ۲۲۶.

۲- ایرانیان در میان انگلیسی ها، ص ۲۷۰.

۳- اندیشه ترقی و حکومت قانون، ص ۲۶۳.

معاشـران نزدیـک ولیعهـد به شـمار می رفت. سـاسون به زبـان فارسـی هم سـخن می گفت و بـا علاـئق تجـاری خود در ایران خوشـحال بود که هرچه از دسـتش برآیـد برای شاه انجام دهـد و از او و همراهان در خانه ییلاقی اش نزدیک برایتن، پـذیرایی کند(۱).

به هرحال تقریباً هجـده سال بعد از مأموریت ولف، قرارداد ۱۹۰۷ منعقد شد، یعنی نظریات او به بوته اجرا گذاشته شد. از نظر محافل افراطی انگلیس وضـعیت آغاز قرن بیسـتم با دوره مأموریت ولف تمایز اساسـی داشت. روسیه دیگر آن قدرت دیروزین نبود، بلکه دولتی شـکست خورده به حساب می آمـد که در مصاف با ژاپن بازنـده شـده بود، مضافاً اینکه شورش های داخلی وقت زیـادی از دولت روسـیه را اشـغال می کرد، بنـابراین می بایست حریف به طور کامل به عقب رانـده شود. برعکس گری معتقـد بود که روسـیه دولتی شـکست خورده نیست، بلکه هنوز هم با اتکا به قـدرت نظامی خود می توانـد به سوی هندوسـتان پیشروی کند، بنابراین حداقل حسن قرارداد ۱۹۰۷ این است که انگلیس را از خطر پیشـروی روسیه به آن سمت مصون نگه می دارد. گری می گفت انگلیس در آسـیا در برابر حریفی مثـل روسـیه هنـوز آسـیب پـذیر است و اعتقـاد داشت روسـیه آن قـدر نیرومنـد هست که در صورت هجوم به سوی هنـد نتوان جلوی آن را گرفت. بهترین راه حل جلو گرفتن از خطر، همان قرارداد بود که ورق پـاره ای بیش نبود امـا می توانست منـافع بریتانیا را تضـمین کنـد. او می گفت حـداقل این واقعیت وجود دارد که خطر جنگ بین دولتین از بین رفته است(۲).

در انگلیس مخالفین قرارداد ۱۹۰۷ به چند دسـته تقسیم می شدند: نخست کسانی مثل براون و لینچ و لمینگتن در کمیته ایران، دوم حکومت هند انگلیس، سوم سـرمایه داران یهودی، چهارم حزب کارگر و پنجم دسته های مختلفی از سازمانهای کارگری گرفته تا جمعیت های زنان که این جمعیت ها هم عمـدتاً یهودی بودنـد. کرزن نیز با قرارداد به مخالفت برخاست و معتقـد بود این قرارداد به زیان مصالح بریتانیاست و یکسـره به نفع روسـیه است. او می گفت این قرارداد زحمات یکصد ساله انگلستان را به

۱- دنیس رایت: ایرانیان در میان انگلیسی ها، ترجمه کریم امامی، نشر نو، تهران، ۱۳۶۴، صص ۶۸-۲۶۷.

۲- Sir Edward Grey: Twenty – Five Years (۱۸۹۲-۱۹۱۶), vol.۱, Hodder and Stoughton, London, ۱۹۲۵, pp. ۱۵۹-۱۶۶.

هـدر داده و آنچه به دست آمـده است یـا هیـچ است یـا در حکـم هیچ(۱). هارولـد نیکولسون فرزند سـر آرتور نیکولسون این قرارداد را اتحادی سـست بنیاد دانست که نه در انگلیس طرفداری داشت و نه در روسـیه(۲). مطبوعات روسیه از همان آغاز با دیـده تردید به قرارداد نگریسـتند. پرنس میلیوکف(۳) رهـبر حزب مشـروطه خواه دمکراتیک(۴) آن را بیشـتر به سـود انگلیس دانست، او دارنـده امتیـاز روزنامه رچ(۵) یـا همـان روزنـامه ای بود که پـانوف بلغـاری هم از خبرنگـاران آن بود و در جریـان مشـروطیت ایران همراه بـا رسـول زاده در جرگه هواخواهـان مشـروطه طلبـان ایران درآمـد. پـانوف همـان کسـی است که متن گزارش های لیاخوف را در مورد اندرز به محمدعلیشاه برای نابودی مشروطه و ایجاد استبداد برای براون فرستاد و او در کتاب انقلاب ایران چاپ کرد. از طرفی سـرمایه داران روسـیه هم با قرارداد مخالفت کردند، به هر حال جز تشکیلات وزارت خارجه دولتین روس و انگلیس، مدافعی برای قرارداد وجود نداشت.

احزاب انگلیس و انتقال بحرانهای داخلی به ایران

احزاب انگلیس و انتقال بحرانهای داخلی به ایران

گفتیم در اوان فتح تهران، در حالی که هیجانات سیاسی در کشور بروز و ظهور یافته بود، احزاب سیاسـی انگلیس هم در حال کشاکش با یکدیگر بودند.

رقابت های پارلمانی احزاب لیبرال و محافظه کار بیم ها و امیدهایی در ایران آفرید. عده ای می گفتند غلبه حزب لیبرال به نفع ایران است، زیرا آنهـا مثـل محـافظه کارها «حرص ملک گیری» ندارنـد، پس پیروزی آنها باعث پیشـرفت و ترقی ایران خواهد شد. در پاسخ گفته می شد این اعتقاد اساسـی ندارد، زیرا مبنا و «شالوده رولوسـیون ایران و مسـئله سـفارت» از دوره «محافظین [محافظه کاران] داده شده» و مبنای عهدنامه ۱۹۰۷ هم در همین زمان ریخته شده است، «یکی از مأمورین محترم انگلیس که از آزادگان پاک فطرت بود» و نویسنده گفته بود «اسم او را نمی توانم به زبان آرم»، چندی قبل

۱- Ronald Shay: The Life of Lord Curzon, vol. ۲ , Ernest Benn, London, ۱۹۲۸, p.۳۸.

۲- Harold Nicholson: Portrait of a Diplomatist, Houghton Mifflin, Boston, ۱۹۳۰, p.۱۹۱.

۳- P. N. Miliukov.

۴- Constitutional Democratic Party.

۵- Rech.

خاطرنشان کرده بود کابینه در دست لیبرال ها باشد یا محافظه کاران برای ایران سودی نخواهد داشت. لیبرالها از دید وی در لباس آزادیخواهی کار محافظه کاران را می کنند و به فرض تغییر کابینه، سیاست خارجی انگلیس تغییری نخواهد کرد:

مثلاً ـ لورد لامنگتون معروف که از اعضای مجلس لردهای انگلیس است در ایران خواهی امتحان داده و همیشه با حزب خود طرفدار استقلال و ترقی ایران بوده به حدی که مجلس شورای ملی به زبان یکی از اعضای خود تشکر از او نمود. امروز همین شخص در نهایت جدیت طرفدار فرقه محافظین است و بر ضد لایحه راجعه به بودجه انگلیس عقیده دارد و یا روزنامه طیمس که همیشه بر علیه ایران و ایرانیان ساعی و حرکات مخالف با استقلال ایران را تصحیح می کرد و زبان حال وزارت خارجه انگلیس است، حامی محافظین و طرفدار متمولین است.

از طرفی لرد کرزن، از حزب لیبرال، به طور کلی مخالف معاهده روس و انگلیس بود. «عقیده اغلب مردمان بی غرض در خصوص معاهده آن است که دولت انگلیس محافظت هندوستان را بر استقلال ایران به مراتب ترجیح می دهد، و چون بعد از جنگ روس و ژاپن، روس از طمع هندوستان جبراً صرف نظر نموده، دولت انگلیس در عوض این گذشت قسمتی از ایران را محل جولان پلتیک روس قرار داد». سرادوارد گری هم از هجوم روس به صفحات شمالی ایران حمایت کرده بود و اگر محمدعلیشاه تا ورود قشون روس ایستادگی می کرد، سرنوشت کشور طور دیگری می شد:

ولی خواست خداوندی امر را جور دیگر مُنقلب ساخت و خیر خواهان داخله و خارجه از هر طرف سرعت و عجله قشون ملی را به سمت طهران تأکید کردند، حتی جناب مؤیدالاسلام از کلکته به قزوین و اصفهان تلگراف نمود که اگر حرکت خود را سرعت ندهید، پشیمانی ابدی حاصل خواهید کرد.

پیش بینی می شد در ستیز بین مجلسین در انگلیس، غلبه با لردها خواهد بود و اگر این امر صورت پذیرد حامیان معاهده از مشاغل خود برکنار خواهند شد، به این شکل ارکان معاهده سست گردیده و شاید به کلی کان لم یکن شود.(۱)

در چنین اوضاعی وقتی سر چارلز هاردینگ به عنوان نایب السلطنه هندوستان

۱- مجلس، سال سیم، ش ۵۸، شنبه ۲۵ ذی حجهٔ ۱۳۲۷، ۸ ژانویهٔ ۱۹۱۰، «راجع به بحران انگلیس».

نائل شد و معاونت دائمی وزارت خارجه به سر آرتور نیکولسون رسید، شور و شعف زایدالوصفی در روسیه حادث گردید. محافل سیاسی عقیده داشتند با این انتصابات روابط سیاسی روس و انگلیس و استراتژی های آنان با جدیتی بیش از پیش دنبال خواهد شد. پیش تر هم هاردینگ و هم نیکولسون وزیرمختاری انگلیس را در روسیه عهده دار بودند و این بار، دومی به جای اولی آمد. در همین دوره حس تنفر مردم روسیه نسبت به انگلیس تعدیل شده بود، نخستین باری که امپراتور بریتانیا از روسیه بازدید کرد در همین دوره بود، برای نخستین بار پرچم دو کشور در کنار هم بر دکل کشتی محل ملاقات به اهتزاز در آمد. سهم تاریخی عظیم در این حوادث از آن نیکولسون بود.

اولتیماتوم انگلیس

اولتیماتوم انگلیس

در اکتبر ۱۹۱۰ سر ادوارد گری یادداشت شدیداللحنی خطاب به حسینقلی خان نواب وزیر امور خارجه ایران مخابره کرد و اعلام داشت بواسطه خساراتی که از مسئله تجارت جنوب به دولت انگلیس وارد شده است، باید ظرف سه ماه امنیت منطقه تأمین شود، در غیر این صورت نتایج وخیمه ای بروز خواهد کرد؛ و انگلیس نیروی نظامی در منطقه پیاده خواهد کرد. خبرنگار تایمز گزارش داد این رویه، مسلک عدم مداخله در امور داخلی ایران را از بین می برد و احتمالاً دولت روس همین اقدامات را در شمال انجام خواهد داد.

در یادداشت مزبور از دولت ایران خواسته شده بود، امنیت مال التجاره انگلیسی ها را تضمین نماید در غیر این صورت دولت انگلیس از گمرکهای ایران ده درصد اضافه دریافت خواهد کرد و از طریق آن نیرویی تشکیل خواهد داد تا امنیت راهها را حفظ کند، یعنی انگلیس با پول مردم ایران هزینه امنیت بازرگانی خود را در این کشور تأمین خواهد کرد.

وزیرمختار انگلیس در تهران گفته بود تنها راه تأمین امنیت جنوب در عرض سه ماه، استقراض است. در حقیقت ریشه اصلی اولتیماتوم انگلیس همین مسئله استقراض بود. روزنامه های تایمز و استاندارد که سخنگویان رسمی دولت انگلیس و دستگاه سیاست خارجی آن بودند، بیش از همه از ناامنی راه های جنوب سخن به

میـان می آوردنـد. از نظر دمکرات ها علل وضـعیت کنونی ایران «عـدم منطق دول قوی الشوکه» بود. دولت ایران پاسـخ داد از اسـتقرار امنیت عاجز نیست، اما دلایل عدم امنیت همانا توقف سپاه روس در نواحی شمال غربی ایران است که از اقتدار و نفوذ دولت ایران می کاهـد، زیرا هر از چنـد گاهی در منطقه نفوذ آنها یک فتنه گر و راهزن ظهور می کنـد که توسط همین قشون روس تحریک و اغوا می شود و دولت را دچار مخارج زیاد و مشکلات بیهوده می نماید.

به علاوه معمولاً دولت در مجازات فتنه گران دچار اشـکال می شود، زیرا بعضی سفارتخانه ها متمردین از فرامین دولت را پناه می دهند و در حقیقت به این واسـطه تمرد و طغیان را ترویج می کنند. از طرف دیگر در بسیاری موارد اتباع بیگانه در صفوف متمرّدین داخلی، هرج و مرج را دامن می زننـد و وقتی گرفتـار می شونـد، اظهار تبعیت از دولت خاصـی می نماینـد و حمایت آنان را جلب می کننـد. ایران نو خاطرنشان کرد در مسـئله اسـتقراض هم، نمی توان برای هر امر جزئی از دولتی خارجی قرض کرد، بلکه برای هر امری دولت باید محلی برای تأدیه مخارج پیدا کند. در باب امنیت و تأسـیس ژاندارمری هم بهترین راه حل همان اضافه کردن ده درصد از محل عواید گمرکات است، زیرا ایران به اندازه کافی نیروی نظامی دارد و با حل مشـکل مالی مسـئله امنیت بهتر تحقق می پـذیرد. نوشـته شـد اگر حقیقتاً دولت انگلیس درصدد تأمین امنیت است و واقعاً میلی به مداخله در امور ایران ندارد، پاسخ منصفانه نواب وزیر امور خارجه را مورد توجه و موافقت قرار دهد(۱).

روزنامه تایمز در واکنش به اولتیماتوم انگلیس، در شماره هشتم ماه اکتبر ۱۹۱۰ خود نوشت این اولتیماتوم، مقدمه تغییر لازمی در روش دولت انگلیس راجع به مسئله ایران است. تایمز خاطرنشان کرد اولیای دولت انگلیس از چند سال قبل، صرفاً به تقدیم یادداشت های ملایم و اعتراضات معتـدل در باب راه های تجاری، به دربار تهران بسـنده کرده بودنـد، لیکن اینک روش تندی در برابر این مسـئله در پیش گرفته انـد. این اولتیماتوم، بـدون تردیـد نمی توانست بی اطلاع و صواب دیـد دولت روسـیه باشد، زیرا حداقل از معاهده ۱۹۰۷ دولتین همواره سهمی در مسئله مداخله

۱- ایران نو، سال دوم، ش۴، ۲۲ شوال ۱۳۲۸، ۲۵ اکتبر ۱۹۱۰، «یادداشت انگلیسیها».

در امور داخلی ایران داشتند و در این زمینه با یکدیگر رایزنی می کردند.

از نظر تایمز آنچه مسئله استقراض توسط بانک شاهنشاهی را دشوار می سازد، فقدان اقتدار دولت ایران در حفظ امنیت است، وقتی در خود پایتخت دولت اقتداری ندارد، چگونه می تواند در مناطق دوردست امنیت را برقرار سازد؟ نکته این بود که «اغتشاشات حالیه»، راه های صعب العبور اما سودآور جنوب را برای انگلیس ناامن کرده است. راه های تجاری در دست راهزنان است: «ما نمی توانیم تحمل کنیم که در یک نقطه مجاور کشور هندوستان که سابقاً تجارت ما رواج داشته پیوسته هرج و مرج و قطاع الطریقی رایج باشد». پس انگلیس باید رأساً اقدام کند تا یک دولت مقتدر ثابت در تهران روی کار آید، ادعا شد انگلیس هم نمی خواهد بر مستملکات خود چیزی بیفزاید یا ایران را تقسیم کند(۱).

چند روز بعد از این اولتیماتوم، سر چارلز هاردینگ به سمت نایب السلطنه هندوستان تعیین شد. هاردینگ از بدو ورود به وزارت امور خارجه، نقش بسیار مهمی در تعیین استراتژی انگلیس در برابر ایران، هند و روسیه داشت. از همان دوره مأموریت او در سال ۱۹۰۶ مناسبات روس و انگلیس بهبود یافت. او در حقیقت دستورالعمل لرد سالیسبوری وزیر وقت خارجه انگلیس را عمل کرده بود. هاردینگ بی حاصلی رقابت روس و انگلیس را در آسیای مرکزی دیده بود، وقتی هم به عنوان نایب سفارت به سن پترزبورگ رفت از اوضاع روسیه اطلاعاتی به دست آورد که در دوره سفارت او منشأ آثار زیادی شد.

طبق استراتژی لرد سالیسبوری و هاردینگ، ائتلاف با روس به منظور تجدید مسئولیت های انگلیس و تعریف جدیدی از آن صورت می گرفت و نه توسعه مسئولیت ها. در مقام ادعا انگلیس نه قصد تجزیه ایران را داشت و نه بنا داشت نیرویی از هندوستان به طرف ایران گسیل دارد. مقصود فقط حفظ منافع تجاری سرمایه داران انگلیسی در این منطقه بود و نیروی لازم برای تأمین آن هم از بین بومیان انتخاب می شد. در این قضیه هیچ اختلافی بین روس و انگلیس وجود نداشت، زیرا بعد از مشورت با روسیه، اولتیماتوم انگلیس تقدیم وزیر خارجه ایران شده بود.

۱- همان، ش۱۲، شنبه ۲ ذی قعده ۱۳۲۸، ۵ نوامبر ۱۹۱۰، صص۳-۲.

انگلیسی ها این ادعای دولت ایران را که گویا قشون اجنبی، باعث ناامنی است رد کردند. آنها استدلال نمودند تنها نقطه ای که قشون خارجی وجود دارد، شمال غرب ایران است و در همان نقاط هم امنیت وجود دارد. ناامنی در جنوب ایران است که هیچ نیروی خارجی آنجا نیست. علت ناامنی هم ضعف دولت مرکزی است که باعث رواج هرج و مرج در نقاط دور از پایتخت شده است. این وضعیت در هر کشوری که مسئولیتی در برابر قانون و نظم ندارد، ممکن است اتفاق افتد. ضرر و زیان تجاری «بیشتر نصیب شهر منچستر» شده بود؛ جایی که کارخانه های بزرگ صنعتی وجود داشت و یکی از پایگاه های سرمایه داری صنعتی انگلیس به شمار می رفت. در این ایام انگلستان بیش از هر دولت دیگر در ورود کالاهای تجاری از خلیج فارس به جنوب ایران ذی سهم بود. انتقادات به سر ادوارد گری زیاد بود. تایمز ابراز امیدواری کرد این انتقادات «بیجا» مانع از عملی شدن تصمیم او در مورد ایران نشود(۱). مواضع وزارت خارجه انگلیس محافلی از آن دولت را برآشفت. مواضع این افراد در روزنامه های دیلی گرافیک، دیلی نیوز و منچسترگاردین منتشر می شد. این روزنامه ها مواضع گروه های محافظه کار را بازتاب می دادند.

دیلی گرافیک در شماره ۱۸ اکتبر ۱۹۱۰ خود، در پاسخ به مطالب تایمز نوشت طبق اولتیماتوم انگلیس حفاظت از راه های تجاری جنوب برعهده ایرانیان خواهد بود. اما فرماندهان آن نیرو باید هندی- انگلیسی باشند. نویسنده یادآور شد حتماً این ترتیب کفایت نخواهد کرد و دیری نخواهد پایید که قشون هندی به طرف جنوب ایران سرازیر خواهند شد و اگر این امر محقق شود، استقلال از کشور رخت برخواهد بست؛ زیرا روس ها هم شمال ایران را اشغال خواهند کرد. دیلی گرافیک هشدار داد این قبیل اعمال باید از قبل اندیشیده شده باشند، و لشکرکشی وقتی انجام گیرد که هیچ راه حل دیگری وجود نداشته باشد، حال آنکه وضع ایران آن چنان که ادعا می شود بحرانی نیست و راه های دیگری هم می توان آزمود. مخالفان استدلال می کردند اشغال جنوب ایران از چند جهت مغایر مصالح ملی انگلستان است: ۱. اشغال جنوب ایران کار ساده ای نیست.۲. اگر این کار انجام گیرد مسئولیت های بزرگ و دایمی برای انگلیس پیش خواهد آمد. ۳. شاید دول دیگر برای منفعت خود طلب سهم نمایند، و این باعث کشمکش های بین المللی خواهد شد. پس «روی هم رفته پیش

۱- همان، ش ۱۵، سه شنبه ۵ ذی قعده ۱۳۲۸، ۸ نوامبر ۱۹۱۰، صص۲-۱.

آمـد این اولتیمـاتوم خیلی موحش [است] و خیلی مایـل بودیم که اولیای امور ما را از جلوگیری تمام مخاطرات آن مطمئن می نمودند».

لوسـین ولـف محـافظه کـار معروف و از گروه سـرمایه سالاـران یهودی و از مخالفـان اولتیمـاتوم انگلیس نوشت روح زنـدگی سیاسـی مردم انگلیس، اقتضـا نـدارد که وزیر مسـئولی، دست به اقـدامی خیلی بزرگ بزنـد، قبل از اینکه مردم را از نیات خود آگـاه سازد. ولف اقـدامات وزارت خارجه در سالیان اخیر را نکوهش کرد؛ زیرا از آن اقـدامات نتیجه ای گرفته نشـده و بالاتر اینکه در مسـئله ایران، افکار عمومی را بی اطلاع نگاه داشـته بودند. او گفت خارج از وزارت امور خارجه کسی از شرح ماوقع مطلع نیست. پس به ادوارد گری تـذکر داد پیش از ورود عمیق تر در اقـدامی که مخاطرات سـخت و مسـئولیت های سیاسـی و اخلاـقی بزرگ دارد، به مردم امکـان دهـد نظر خود را اعلام نماینـد. ولف خاطرنشان کرد در این مـدت هیـچ مسـئله جدیـد و خطرناکی اتفاق نیفتاده است و اوضاع جنوب ایران بـدتر از عهد ناصـرالدین شاه به بعد نیست. در آن منطقه همیشه سرکشـی و راهزنی وجود داشته، اما در این یکی- دو ماه اخیر وضع جنوب ایران در حالت طبیعی بوده است.

ولف به مطالب فرانکفورتر زایتونگ اشاره کرد که طبق اخبار واصـله از تهران، امنیت را خوب توصیف کرده، راه های تجاری را امن دانسـته و اینکه حتی راه بوشهر به شیراز گشوده شده است. از قضا این راه همان است که گری می خواهد در آن امنیت برقرار کنـد، حـال آنکه اگر خبری در این صـفحات اتفاق افتاده بود مطبوعات هندوسـتان «مخصوصاً روزنامجات بمبئی» آن را منعکس می نمودنـد. بمـبئی گـازت هم که طبـق تلگرافی از شـیراز، «مختصـر کشمکشـی» را در منطقه ذکر کرده است، معلوم ننموده ابعاد آن کشـمکش چقدر ناچیز است. او مختصـری ناملایمات را طبیعی دانست که نمی تواند وسیله دخل و تصرف در ایران باشد:

حـالت تجارت ما با ایران در قرون پی در پی همین طور بوده، ولی به خاطر هیـچ کس خطور نمی کرده که قـدم جلو گذاشـته زمام حکومت محلی را در دست خود بگیرد، البته اگر منافع خطیری در خطر بود، آن وقت بعضی اقدامات فوق العاده لازم

می بود و از روی یقین این منافع، نه خطیر است و نه در خطر... .

ولف با اشاره به شکست تجارت روس در شمال ایران هشدار داد اقدام وزیر خارجه نه تنها باعث رونق تجاری نخواهد شد، بلکه سرنوشت روس در انتظار تجارت انگلیس خواهد بود. تذکر داده شد طبق عهدنامه ۱۹۰۷ منطقه میانی ایران بی طرف است، حال چه تضمینی وجود دارد که دخالت انگلیس باعث فعالیت روس در آن منطقه نشود؟ این همان چیزی است که روس ها آرزوی آن را دارند، یعنی رسیدن به آبهای خلیج فارس. انگلیس نمی تواند مانع دخالت روسیه شود، و آنها تا وقتی منافع زیادی از منطقه بی طرف نگیرند، عقب نخواهند نشست. ایران تنها کشوری نیست که راهزنان تجارت آن را مسدود می کنند، در سیسیل و فرانسه سندیکالیست ها با مسدود کردن برخی راه های تجاری لطمه زیادی به تجارت انگلیس وارد کردند و تاکنون کسی نشنیده است گری گفته باشد برای امنیت راه های جاری، راه آهن شمال فرانسه را انگلستان به تصرف درخواهد آورد(۱).

از سوی دیگر در ۲۲ نوامبر ۱۹۱۰ بعد از اولتیماتوم انگلیس در مجلس لردهای انگلیس بحثی درباره ایران درگرفت. لمینگتن از وزیر امور هندوستان خواست مواضع خود را در برابر ایران اعلام کند و پرسید آیا راست است که در اوایل امسال، ایران خواسته است از منابع خصوصی وامی استقراض کند و دولت انگلیس مخالفت کرده است؟ او آنگاه به منافع تجاری انگلیس و هند اشاره کرد و خاطر نشان نمود از این حیث «مسلک فوق بسیار به موقع بوده است و ما از جنوب شروع به کاری کرده ایم که روس چندین ماه است در شمال به عمل آورده». یعنی اینکه در اصل اولتیماتوم برای حفظ منافع تجاری انگلیس و هند سخنی ندارد و آن را می پذیرد، لیکن باید ملاحظه کرد «که آیا تقدیم یک چنان اتمام حجت اصلاً لازم بود یا خیر». او ادامه داد مسلماً ایران بدون پول نمی تواند کارهای خود را به سرانجام رساند، اما هرگاه خواسته است از روس و انگلیس یا منابع خصوصی استقراض کند، دولت انگلیس مانع شده، اغتشاش امروزی ایران نتیجه این اوضاع است.

لمینگتن این ادعا را رد کرد که اگر به ایران وجهی پرداخت شود، در راهی غیر از

۱- همان، ش ۱۶، چهارشنبه ۶ ذی قعده ۱۳۲۸، ۹ نوامبر ۱۹۱۰، «مسئلهٔ یادداشت انگلیسیها».

امنیت صرف خواهد شد. زیرا این مبلغ بسیار ناچیز است و «من نمی توانم بفهمم که یک چنان مبلغ جزئی چگونه می توانست منافع ما در روسیه را در مخاطره اندازد». او رفتار انگلیس در برابر ایران را غیرقابل توجیه دانست، زیرا نه تنها با معاهده ۱۹۰۷، بلکه با اظهارات وزیرمختار انگلیس در تهران که اولیای امور ایران را متقاعد کرده بود که مسئولین دولتی در امور خود آزاد و مختارند، مغایرت دارد: «این مسئله خیلی مضحک است که به یک مملکت از یک طرف بگویند آزادی و از طرف دیگر او را از استقراض ممانعت نمایند». بدیهی است لمینگتن نه برای استقلال و آزادی ایران دل می سوزانید و نه اینکه اساساً او به امکان استقرار مشروطه در ایران باور داشت. او از این رنجیده خاطر بود که چرا دولت بریتانیا مانع از سرمایه گذاری بخش خصوصی و مشارکت آنان در تجارت سود آور با ایران به ویژه در بخش نفت می شود. وی مدافع شرکت های فراملیتی بود که عنان اختیار آنان در دست سرمایه سالاران یهودی بود و نه استقلال و آزادی ایران. او مدعی شد هیچ کس بیشتر از وی از دوستی با روسیه خوشوقت نیست، اما نباید به خاطر این دوستی «منافع خودمان را در مخاطره بیندازیم». لمینگتن پرسید در صورتی که دولت انگلیس به پرداخت یک وجه جزئی به ایران اعتماد ندارد، چگونه متوقع است با نظم موقتی قوای هند در جنوب کشور، امنیت عمومی و دایمی برقرار کند؟ او خاطرنشان کرد اولاً تهدید جنوب ایران، استقلال کشور را که به واسطه مداخلات روس تضعیف شده است، هرچه بیشتر ضعیف خواهد کرد و ثانیاً به واسطه جلوگیری از استقراض، امور ایران همچنان مختل باقی خواهد ماند و سرانجام «اوضاع وخیمی پیش می آید که منجر به تقسیم آن گردد». لمینگتن برای استمرار ثبات در کابینه های ایران پرداخت پول را لازم شمرد. در این زمینه نیز انتقاد اساسی وی ممانعت بریتانیا از دادن وام به ایران توسط همان بخش خصوصی بود.

لرد هرشل وزیر وقت امور هندوستان کابینه پاسخ داد دولت انگلیس هیچ گاه مایل نبوده جلوی استقراض ایران را بگیرد. تنها شرط این بوده است که نباید منابعی که قبلاً در گروی قروض بانک های انگلیس و روس در تهران است گرو داده شوند. او گفت در ماه مارس گذشته، دولت ایران با یک شرکت انگلیسی برای گرفتن قرض وارد مذاکره شده بود، اما در آن هنگام «مقداری از تنزیل طلب انگلیس پس افتاده بود» و نیز دولتین قرار گذاشته بودند وام مشترکی به ایران پرداخت نمایند. این

بـود که دولت انگلیس هشـدار داد اجـازه نخواهـد داد ایران منـابع عایـدات عمومی خود را در گروی یـک قرضه دیگری قرار دهد، مگر همان قرضـی که مشغول مذاکره درباره آن بود. ۱۵ مارس این اخطار داده شد، اما هفتم آوریل مسـئله قرض دولتین از میان رفت. در این ایام سـفارتین اعلام کردنـد مانع اسـتقراض ایران از منابع ثالث نخواهند بود، مشـروط به اینکه شـروط زیر رعایت شود: اولاً عایـدات گمرکی که قبلاً در گرو طلب دولتین بوده است گرو داده نشود. ثانیاً ابتـدا طلب دولتین داده شود و بعد به استقراض جدید اقدام گردد.

در ایـن اثنـا چنـد شـرکت بـه وزارت خـارجه مراجعـه کردنـد و در بـاب قرض دادن به ایران مشـورت کردنـد. در همه مـوارد، یـادداشت هفتم آوریـل خاطرنشان شـد. هرشل مـدعی شـد امروز هم دولت انگلیس ممانعتی برای اسـتقراض نـدارد و خبر داد دولت ایران بـا بانک شاهنشاهی برای اخـذ اسـتقراض وارد مـذاکره شـده است: «در هر صورت اغتشاش امروزی را به بی پولی ایران نسـبت دادن قـدری اغراق است. به علت آنکه ایران اگر می خـواست می توانست بـا شـروط سـهل پول تهیه نمایـد». لرد لمینگتن اظهـارات هرشل را قانع کننـده دانست. امّا لرد کورتنی اخبار منتشـره در مورد اسـتقراض ایران را، مـداخله انگلیس در امور یـک کشور مسـتقل دانست. او ابراز امیـدواری کرد اسـناد مربوط به این مقطع منتشـر شود تـا این بیم را که انگلیس قصـد مـداخله در امور ایران را مثل مصـر دارد، برطرف نماید. لرد ارل آف کریو(۱) اطمینـان داد کاملاً ملاحظات مزبور مورد توجه همه قرار دارد و «مـا کاملاً بر اهمیت ملاحظات مـذکوره چه از نقطه نظر منافع انگلیس و چه از حیث منافع هنـد آگاه و هشـیار می باشیم(۲)».

در همین حـال روزنـامه مورنینـگ پست در شـماره ۲۶ نوامبر خود، از مسایـل سیاسـی و اقتصـادی ایران سـخن به میـان آورد. نویسـنده در مسـئله قرض، احتیاج ایران را به پول یادآوری کرد. این پول برای انتظام امور لازم بود. اقـدامات دولت برای اعاده امنیت مثبت ارزیابی شده بود؛ با اینکه اعزام نیرو برای جنگ با گردنکشان مبلغ زیادی را مصـرف کرده، و به دلیل هرج و مرج اقتصادی مالیات ها بلاوصول مانده است. مورنینگ

۱- Earl of Crew.

۲- . ایران نو، سال دوم، ش ۵۰، سه شنبه ۱۷ ذی حجه ۱۳۲۸، ۱۹ دسامبر ۱۹۱۰، «ایران در مجلس لردها».

پست، شروط سیاسی دولتین برای پرداخت مبلغی ناچیز را غیرقابل قبول می دانست. پس ایران به دو کمپانی انگلیسی مراجعه کرد، اما همین که مذاکرات خاتمه یافت، دولت انگلیس شروع به کارشکنی نمود. دولت روس به بهانه حفظ اتباع خارجی به ایران نیرو فرستاده بود، حال آنکه در اغتشاشات ایران هیچ خارجی ای در معرض خطر نبوده است. در جنوب ایران بزرگترین حادثه حمله به یک نفر از اجزای بانک شاهنشاهی بوده است، در صورتی که همان کارمندان بانک را هم خود ایرانی ها نجات داده اند و هیچ کس خبر اغتشاش بزرگی در جنوب نشنیده است.

نویسنده این ادعا را که اوضاع جنوب باعث رکود تجارت شده است، رد کرد؛ زیرا اوضاع تجاری درست عکس آن را اثبات می کند. براساس آمار، تجارت ایران در طول یک سال اخیر ۹/۱۲۵ درصد ترقی کرده است. تجارت سه ایالت جنوبی ۱/۸۶ درصد، بندرعباس ۸۳/۱۱۵ درصد، بوشهر ۱۲۲ درصد و خوزستان دو برابر ترقی کرده است. این سخن که رشد تجارت خوزستان بواسطه ورود بی اندازه ماشین آلات کمپانی نفت بوده، اشتباهی بزرگ خوانده شد. زیرا کلیه ماشین آلات که برای نفت وارد می شوند، به موجب امتیازنامه دارسی از حقوق گمرکی معاف هستند. جالب اینکه در همین سالی که تجارت جنوب ترقی کرده، تجارت شمال با وجود حضور قشون روس تنزل یافته است.(۱) حال ببینیم ادعاهای دولت بریتانیا که باعث صدور اولتیماتوم علیه ایران شد تا چه اندازه صحت داشت؟

عواید بریتانیا در دوره بحران ایران

عواید بریتانیا در دوره بحران ایران

می دانیم یکی از مهمترین اقدامات سر ادوارد گری در مورد ایران، اولتیماتوم به دولت ایران برای تأمین راههای تجاری جنوب برای بازرگانان انگلیسی بود. او بارها می گفت وضعیت جنوب ایران به گونه ای است که آسیب های جدی به تجار بریتانیایی وارد می آید. حال در پرتو آمار و ارقام ادعاهای وزیر خارجه انگلستان را محک می زنیم.

علی رغم ادعاهای سر ادوارد گری، درست در دوران بحران مشروطیت اول در ایران تجارت انگلیس رونق زیادی داشت. در مقابل کنسول روس مقیم رشت از کسادی

۱- همان، ش ۵۰، سه شنبه ۱۷ ذی حجه ۱۳۲۸، ۱۹ دسامبر ۱۹۱۰، «بیان رسمی ایران».

تجارت محصولات ابریشمی کشورش شکایت داشت. این محصولات در گذشته بدون رقیب بود، اما از طرف جنوب رقابت محصولات انگلیسی آشکار شده بود. اینک محصولات روس به عقب رانده شده بود، مضافاً اینکه آلمانی ها هم ظهور کرده بودند، آنها به آسانی محصولات خود را در تبریز عرضه می کردند. اجناس آلمانی ارزانتر از کالاهای رقیب بود، به همین دلیل ایرانیان آن را بر کالاهای گران قیمت روسی ترجیح می دادند و مسئله مهم از دید کنسول این بود که روس ها حیثیت و نفوذ خود را در بین ایرانیان از دست داده بودند، تحریم کالاهای روسی زیاد شده و حتی به طبقات فرودست اجتماع راه یافته بود، تجارت روسیه زیر ضربات شدیدی قرار داشت(۱). در چنین شرایطی میزان واردات انگلیس به خوزستان، ظرف پنج ماهه اخیر دو برابر شده بود، این افزایش بیشتر به دلیل ورود ماشین آلات برای استحصال نفت از چاه های آن منطقه بود(۲).

در آغاز سال ۱۹۱۰، بانک شاهنشاهی صورت جمع و خرج و عواید خود را منتشر کرد. درست هنگامی که تجار ایرانی از کسادی بازار و بی رونقی تجارت شکوه داشتند، «تجارت خانه ای مثل بانک شاهنشاهی» با وجود بحران مالی به صاحبان سهام خود ۵/۶ درصد سود داد. بجز سود مزبور مبلغ ۳۱۸/۳۴۶/۱ قران به موجودی بانک اضافه شد. کلیه دخل سال ۱۹۰۹ بانک پس از وضع کسورات و مطالبات ۵۳۲/۳۳۲/۶ قران بود که مبلغ ۱۴۵/۹۰۷ از بابت باقیمانده حساب سال قبل به آن افزوده می شد، با این حساب جمع کل مبلغ ۶۷۷/۲۳۹/۷ قران می شد. از بابت سودی که عاید بانک می شد و بالغ بر ۳۹۲/۹۹۳/۳ ریال می شد، فقط ۰۰۰/۲۰۰ قران از بابت حق الامتیاز به ایران پرداخت می گردید. منافع شش ماهه اول سال ۱۹۰۹، ۰۰۰/۸۲۵ قران و از بابت شش ماهه دوم آن سال ۰۰۰/۳۷۵/۱ قران بود. علاوه بر این به تنخواه موجودی سال ۱۹۱۰، ۳۱۸/۳۴۶/۱ قران اضافه می شد(۳). این صورت جمع و خرج به خوبی نشان دهنده رشد اقتصادی بانک در نیمه دوم سال ۱۹۰۹ بود.

اگر صورت جمع و خرج سال گذشته بانک در نظر گرفته می شد، معلوم می شد

۱- همان، ش ۱۶، چهارشنبه ۶ ذی قعده ۱۳۲۸، ۹ نوامبر ۱۹۱۰، «تجارت روس در ایران».

۲- همان، ش ۱۹، یکشنبه ۱۰ ذی قعده ۱۳۲۸، ۱۳ نوامبر ۱۹۰۹، «تفسیرات طایمس».

۳- همان، سال اول، ش۱۰۶، ۲۳ ذی حجهٔ سال ۱۳۲۷، ششم ژانویهٔ ۱۹۰۹، ص۳.

حجم نقـدینگی بانک ۳۵۳/۵۷۷/۳۶ قران است، در حـالیکه در سـال ۱۹۰۸م مبلغ مـذکور از ۰۰۰/۵۰۰/۲۷ قران کمـتر بود؛ نیز حجم اسـکناس هایی که در دست مردم بود بالغ بر شـش کرور تومان می شد. این سیطره بلامنازع بانک را بر مقدرات تجاری ایران نشان می داد.

نویسـندگان ایران نو که بظاهر از بهم پیوسـتگی سرمایه داری جهانی در عصر انحصارها و عدم توان رقابت سرمایه بومی با آن بی اطلاع بودنـد، پیشـنهاد می کردند تجار ایران روال تجارت خود را تغییر دهند و «طریقه تجارت اروپاییان را پیش گیرند چه اگر جنبش شود فایـده اش برای مملکت و بروز ثروت ملت بمراتب زیادتر است، تغییر و تبـدیل که در سـلطنت داده شـده باید آن تغییر در تمـام شـعبات مملکتی داده شود(۱)». چگونه می بـایست در امور تجـاری تغییر رویه داد؟ و آیـا تجـار ایرانی قـادر بودند با بانک شاهنشاهی به رقابت برخیزند؟ امکان نداشت جریان سـرمایه داخلی بدون پیوسـتگی با نظام مالی جهانی فرصتی برای رونق و شکوفایی پیدا کند و اقتصاد ایران در آن شرایط بحرانی سرنوشتی جز ورشکستگی نمی توانست داشته باشد، مگر اینکه با سـرمایه داری جهانی پیوند می خورد و یا اینکه مجاری نفوذ سرمایه خارجی را از بین می برد و اقتصادی ملی بنیاد می گذاشت که این هم غیرممکن بود.

آمار و ارقام نشان می داد عایدات گمرکی انگلیس از ۲۱ مارس ۱۹۱۰ به بعد متجاوز از صدی بیست و پنج درصد ترقی کرده است. عایدات جنوب از همه بیشتر بود. طبق ارقام موجود در وزارت مالیه و اداره گمرک مشـروح عواید شش ماهه آن سال به این شرح بود(۲):

واردات بوشهر

تخاقوی ئیل ۱۳۲۷ ۹۳۳/۸۲۵/۱۱

اضافه ۴۳۵/۶۰۳/۲

ایت ئیل ۱۳۲۸ ۳۶۸ /۴۲۹/۱۴

۱- همان.

۲- واحد ارقام قران است.

صادرات بوشهر

تخاقوی ئیل ۱۳۲۷ ۰۹/۵۳۰/۴

اضافه ۲۱۴/۸۱۹/۱

ایت ئیل ۱۳۲۸ ۴۰۹/۶

صادرات بندرعباس

تخاقوی ئیل ۱۳۲۷ ۵۱۷/۱/ ۸۶۱

اضافه ۳۴۹/۲۴۰

ایت ئیل ۱۳۲۸۲۱۰/۷۵۸/۱

واردات بندرعباس

تخاقوی ئیل ۱۳۲۷ ۳۲۴/۰۷۶/۱

نقصان ۷۵۳/۲۶

ایت ئیل ۱۳۲۸ ۵۸۱/۹۴۹

واردات عربستان (خوزستان)

تخاقوی ئیل ۱۳۲۷۴۵۴/۸۴۵/۳

اضافه ۱۳۱/۶۴۲/۳

ایت ئیل ۱۳۲۸۵۸۹/۷۰۷/۷

صادرات عربستان (خوزستان)

تخاقوی ئیل ۱۳۲۷ ۰۶۶/۹۵۳/۱

اضافه ۷۱۲/۷۱۲

واردات کرمانشاه

تخاقوی ئیل ۱۳۲۷ ۰۳۱۱/۰۷۵/۲۰

اضافه۶۸۷ /۰۴۳/۱۳

ایت ئیل ۱۳۲۸۷۱۸/۱۱۸/۳۳

پس عدم امنیت جنوب برای کالاهای انگلیسی نمی توانست صحت داشته باشد. در این زمان روسها هم در کلیه مناطق نفوذ خود سود کرده بودند، جز مناطقی که قشون نگه می داشتند. نتیجه اینکه حضور قشون روس در ایران باعث رکود تجارت خودشان گردیده بود:

۶ ماهه آستارا

تخاقوی ئیل ۳۵/۶۳۸/۸۲۱

نقصان ۹۰/۶۲۹/۱۹۱

ایت ئیل ۴۵/۰۶۸/۶۳۰

۶ ماهه گیلان

تخاقوی ئیل ۱۸۷/۹۶۰/۲

نقصان ۹۳۷/۶۵

ایت ئیل ۲۵۰/۸۹۴/۲

۶ ماهه مازندران

تخاقوی ئیل ۳۰/۳۶۷/۰۲۱/۱

نقصان ۲۰/۳۱۳/۲۹۷

ایت ئیل ۱۰/۰۵۴/۷۲۴(۱)

با این همه آشکار بود تجارت انگلیس بر روس پیشی گرفته است، پس چه دلیلی داشت که انگلیس از حضور نیروهای روسیه در ایران حمایت می کرد؟ آیا هدفش به ورشکستگی کشاندن اقتصاد روسیه بر اثر لشکرکشی نظامی نبود؟

فصل سیزدهم/ اقتصاد سیاسی ایران در دوره دوم مشروطه

اشاره

۱- ایران نو، سال دوم، ش۱۲، شنبه ۲ ذی قعده ۱۳۲۸، ۵ نوامبر ۱۹۰۹، «حرص و طماعی قاتل انصاف است».

ص:۵۱۷

فصل سیزدهم

اقتصاد سیاسی ایران در دوره دوم مشروطه

برای ریشه یابی شرایط اقتصادی کشور و پی بردن به رقابت های محافل سرمایه سالار اروپا و بعدها امریکا برای تسلط بر منابع کشور، پرداختن بیشتر به بحث اقتصاد سیاسی ایران در دوره دوم مشروطه، یعنی دوره ای که مصادف با رقابت های عظیم شرکت های سرمایه داری اروپا و امریکا برای صدور سرمایه به ایران بود، ضروری است. همچنین این بحث مجال لازم را برای تأمل در این مفهوم به دست می دهد که چرا بریتانیا از گروههایی از مشروطه طلب های ایرانی حمایت می کرد و نیز چه محافلی از سرمایه سالاران بیگانه با تحولات ایران مرتبط بودند و علت العلل این ارتباط چه بود؟ پیش از همه باید یادآور شد در دوره قاجار به دلیل هجوم سرمایه خارجی و پیوندهای ناگزیر تجار ایرانی با آن، شرایط برای رشد سرمایه داری ملی فراهم نبود. تجار ایرانی بعضاً در امر کشاورزی سرمایه گذاری کردند زیرا محصولاتی مثل پنبه، تریاک و امثالهم در بازارهای جهانی طرفداران زیادی داشت. بانک های خارجی و برخی تجار نوظهور ایران، ترجیح می دادند در تولید مواد خام کشاورزی مشارکت کنند؛ همان چیزی که مورد نیاز کشورهای خارجی بود. به تدریج بانک های خارجی با استقراض دولت های ایران که از جنبش تنباکو آغاز شد، بر مقدرات مالی ایران مسلط شدند. این مسئله باعث شد تأثیرات اسف انگیزی برای انباشت ابتدایی سرمایه حاصل شود. در طول دوره مشروطه روند تسلط مالی انگلیس بر ایران تشدید و به دلیل بحران های عدیده داخلی،

روند انباشت سرمایه بیشتر در معرض تهدید قرار گرفت.

امتیـازات، عمـده ترین راه رخنه سـرمایه خارجی به ایران بود و این امر از طریق تحمیل نظام کاپیتولاسـیون انجام می گرفت. از سویی تجار محلی مالیات های متعـددی می پرداختنـد، این امر نه تنها مانع از تشـکیل سـرمایه ملی می شـد، بلکه رونـد صدور سرمـایه را هم به ایران شـدت می بخشـید. موضـوع دیگر عـوارض زیـاد راهـداری بود. مثلاًـ بین انزلی و اصـفهان شـش نوبت راهـداری در رشـت، قزویـن، تهران، قم، کاشـان و اصـفهان وجـود داشت که همه از مردم مالیـات می سـتاندند. مالیـات هـای دیگری هم به عنوان قپانداری وصول می شد. اما کالای خارجی از هر نوع مالیات معاف بود و بی حد و اندازه وارد شهرها می شد. این مسئله باعث تحکیم تسلط سرمایه و کالای خارجی بر بازار ایران شد. سرنوشت محصولاتی مثل پنبه، کتیرا، برنج، پیله ابریشم، تریاک، خشـکبار و قالی به تدریج در انحصار شـرکت های خارجی قرار گرفت، سـرمایه محلی نقش بسیار ناچیزی در صادرات داشت(۱). میزان رشـد اقتصادی ایران در دوره مشـروطه تا اولتیماتوم و پس از آن روندی معکوس داشت و به افلاس و ورشکستگی منجر شد. این روند از سالها پیش آغاز گردیده بود.

۱

منافع انگلستان در جنوب ایران

منافع انگلستان در جنوب ایران

در اواخر قرن نوزدهم بـا وجود سـیطره زمین داران، شـرایط برای ایجـاد بازاری برای سـرمایه گـذاری خارجی مهیا شـده بود و دهقانـان در این رونـد فقیرتر می شدنـد. مولّـدین خرده پـا نـابود می گردیدنـد و در ازای آن مناسـبات پـولی در ایران هر روز تقویت می شـد. یعنی الیگارشـی مـالی اروپا هر روز در ایران در حال صـعود بود. امور تجار از راه واردات کالا اداره می شـد، اقتصاد معیشتی روسـتا، ضـعف صنعت و فقدان قالب های تولید سرمایه داری، شدیداً مانع از تشکیل سرمایه ملی می شد. روند ادغام ایران در نظام سـرمایه داری جهانی هم این مشـکل را تشدید می کرد. با وجود رخنه سـرمایه خارجی تمرکز سرمایه ملی بر صنایع و تولیدات غیرممکن بود. این روند محصول شرکت سرمایه داری جهانی در بازار ایران بود، اگرچه تجار ایران مثل

۱- چارلز عیسوی: تاریخ اقتصادی ایران، ترجمهٔ یعقوب آژند، انتشارات گستره، تهران، ۱۳۶۳، صص ۷۰-۶۹.

معین التجار زیاد بودند، لیکن اینها هم زائده و دلال سرمایه جهانی بودند.

در چنین شرایطی به گزارش بالیوز انگلیس در بوشهر، تجارت خارجی در خلیج فارس روز به روز بهتر می شد، میزان مال التجاره هایی که به بنادر جنوب می آمد از آمار زیر قابل فهم است:

مال التجاره به لیره

سال ۱۸۹۸مال التجاره به لیره

سال ۱۸۹۹

انگلیس: ۶۳۷/۴۰۲

هندوستان: ۵۲۲/۲۳۰

فرانسه: ۶۷۵/۳۳

آلمان: ۷۸۶/۹

اتریش: ۰۰۹/۸

روس: ۷۱۹/۳

عثمانی: ۹۳۵/۳۶

ایتالیا: ۱۸

۹۲۲/۴۴۱

۸۶۰/۲۳۴

۳۶۹/۵

۳۶۹/۵

۸۰۸/۱۶۰

۵۰۰/۱

۱۳۳/۲۴

۵۱۸/۹۱۶

جمع: ۷۲۳۳۰۱۷۶۴۰۴۲

بالیوز نتیجه گرفت میزان مال التجاره تجارت که سال ۱۸۹۹ وارد بنادر ایران شده است نسبت به سال مالی گذشته ۰۵۶/۷۳ لیره ترقی داشته است. از این مبلغ باید ۲۳۰ هزار تومان به گمرک های ایران می رسید و بقیه از آن واردکنندگان کالاها بود.(۱)

در این وضعیت تجار بزرگ با سرمایه داری جهانی در پیوند بودند، لیکن تجار کوچک و کسبه خرده پا با تجارت های بسیار کوچک سر و کار داشتند. آنها خود نمی توانستند در تجارت های بزرگ شرکت جویند، مگر اینکه با یک محفل مالی

۱- پرورش، ش ۴، دوشنبه پنجم ربیع الاول ۱۳۱۸، چهارم ژانویه ۱۹۰۰، صص ۹-۸.

ارتباط برقرار می کردند. غیر از این امر مهم ترین عامل، امنیت سرمایه بود. به دلیل فقدان آن مقوله، پول نقد بر هم انباشته می شـد و همان را ثروت تلقی می کردند، در حالی که پول صـرفاً وسـیله مبادله است. بین مفاهیم ذخیره و پس انداز تفاوتی دیده نمی شد. پس انداز بطور طبیعی منجر به تشـکیل سـرمایه می شود، اما در ایران چنین نبود. ثروت زیادی در دست متموّلین بود، لیکن بی مصـرف می ماند. مبالغ زیادی پول نقد، جواهرات، طلا و نقره در سردابه های تاریک برای سال ها نگهداری می شد و از انظار پنهان بود. اینها نه به درد تجارت می خورد و نه مشکلی از کشور حل می کرد، مثل اینکه اساساً چیزی وجود ندارد. علت مخفی کردن سـرمایه این بود که متمولین از همسـایه هـا یـا اطرافیـان یا دولتمردان و حتی فرزنـدان خود می ترسـیدند. به همین علت دارایی ها مخفی نگه داشـته می شـد تا کسـی از آن بویی نبرد. بیهوده نیست در جاهایی دارایی ها خرج تجملات، قـالیچه، رواج زرگری، نقره سـازی، گلـدوزی و قلاـب دوزی می شـد که حتی مایحتـاج اولیه پیـدا نمی شـد. راه هـای به کار انـداختن سـرمایه مسـدود بود و سـرمایه ها تلف می گردید. در این شـرایط نزولخواری رواجی تام داشت و از پانزده تا صد در صد نزول گرفته می شد؛ حال آنکه در شـریعت اسلام نزولخواری حرام است. عملیات نزولخواری عمدتاً توسط یهودیان انجام می گرفت.

عملیات بانکی ایران در ابتدای قرن بیستم از طریق بانک شاهی، بانک استقراضی، کمپانی زیگلر و کمپانی هوتز انجام می شد. سر والنتین چیرول از صاحب منصـبان انگلیسـی مقیم هندوسـتان طرفـدار گسترش مناسـبات اقتصادی و مالی انگلیس با ایران از طریق بانک شاهی بود. مثلاً وقتی قرار شـد ایران بـدون رضایت روسـیه از دولتی دیگر قرض نکنـد، عـده ای معتقـد بودند این مسـئله نافی انجام عملیات مالی و تجاری از طریق مؤسسات خصوصی اقتصادی نیست، به همین دلیل از بانک شاهنشاهی قرض کردنـد. بانک شاهنشاهی مهم ترین ابزار تسـلط سـرمایه سالاران خارجی من جمله انگلیسـی ها بر مقدرات امور کشور بود که متأسـفانه هرگز حساسـیتی به وجود نیاورد، حال آنکه با حق نشـر اسـکناس در واقع این مؤسـسه بیگانه بود که بر مقدرات امور اقتصادی کشور چنگ انداخته بود.

از مـدافعین منـافع بریتانیـا در جنوب ایران بایـد از تعـدادی از خوانین بختیـاری نـام برد. نخستین کسـی که پنجـاه سـال پیش از مشروطه، پیشنهاد ساختن راه اهواز به

اصـفهان را داده بود سر هنری آستین لایارد بود. بین لایارد و محمدتقی خان بختیاری دوستی صمیمانه وجود داشت. در ۱۸۷۵ قشون انگلیس نواحی کـارون، خرمشـهر و اهواز را به تصـرف خود درآوردنـد. این حـادثه همزمـان بـا شورش هندوسـتان بود. بیست سـال بعـد سـر جورج مکنزی(۱) بـه نماینـدگی از طرف کمپـانی گری و پـائول(۲) به بوشـهر آمـد، امـا نتوانست امتیاز کشتیرانی کارون را بگیرد. در سال ۱۸۸۸ وقتی سرهنری دراموند ولف همنشین پرنس ادوارد هفتم و تیم یهودیان اطراف او که در زمره رهبران سـرمایه داری بریتانیا بودنـد، به ایران آمـد، این طرح به نتیجه رسـید. برادران لینچ که نزدیک به پنجاه سال در دجله کشـتیرانی می کردنـد، یکی از کشـتی هـای خود را در کـارون به آب انداختنـد. خود لینـچ بـا مسـافرت به جنوب ایران، امکـان احـداث راه اهـواز بـه اصـفهان را مطـالعه کرد و پیشـنهاد داد آن را کـاروان رو کنـد. همین برادران لینـچ به طـوری که خواهیم دیـد همراه بـا شـرکای خود در بانک شاهنشاهی بعـدها از جـدی ترین مـدافعان مشـروطه ایران شدنـد و طرفه اینکه از تنـدروترین جناحهـا که طرفـدار گسترش روابـط اقتصـادی بـا محافل تحت رهبری آنان بودنـد، گردیدنـد و به عبارتی به اسـم مشـروطه از منافع خود جانبداری کردند. در ۱۸۹۰ روابط لینـچ با برخی رؤسای بختیاری برقرار گردید و نهایتاً با همکاری آنها ساختن جاده معروف به لینـچ را آغاز کرد. تأمل در مناسـبات بریتانیا با تعـدادی از رؤسای بختیاری از آن روست که بعدها در جریان مشروطه رهبران این ایل با محافل تندرو مورد حمایت آنان به همگرایی رسیدند.(۳)

مـأمور گفتگو بـا مقامـات بختیـاری کنسول انگلیس در اصـفهان مستر پرایس بود. او بـا اسـفندیار خـان و حـاجی علی قلی خان مذاکراتی انجام داد که آنها نسبت به احداث جاده اصـفهان- شوشتر ابراز علاقه کردند و مشـکل عمده را احداث یک پل در مسـیر جـاده دانسـتند. به آنهـا اعلاـم مساعـدت شـد تـا پل را احـداث کننـد، زیرا در آن صورت مردم بایـد مالیات بیشتری می پرداختند. پرایس به دلیل ضرورت ایجاد پل در مسیر

۱- Sir George McKenzie.

۲- Gray, Paul Co.

۳- Preece.

جاده بختیاری حمایت دولت متبوع خود را طلبید(۱).

اهمیت برخی خوانین بختیاری در این بود که آنها حاضر بودند خواسته های بریتانیا را بدون هیچ گونه بحثی به مورد اجرا گذارند. آنها به اندازه کافی قوی بودند تا بتوانند اصفهان را هر لحظه که اراده کنند تصرف نمایند و تا هر زمان که انگلستان بخواهد در تصرف خود نگاه دارند، امری که در مشروطه روی داد و ایل بختیاری با تصرف اصفهان و تمرد از فرامین دولت مرکزی به سوی تهران لشکرکشی کرد و در احیای مشروطه مؤثر بود. سر مورتیمر دوراند(۲)، وزیرمختار بریتانیا بعد از لسلز، خاطرنشان می کرد آنها به قاجارها وفادار نیستند، زیرا شاه تا آنجا که می تواند از آنها مالیات می ستاند، اما در اندیشه بهبودی زندگی ایشان نیست(۳).

شرکت برادران لینچ، کاروانی در مسیر اصفهان و شوشتر برای حمل کالاهای تجاری خود به راه انداخت. آنها می خواستند اطلاعات دست اولی در نقل و انتقال کالا به دست آورند. در این زمینه کنسول اصفهان همکاری های لازم را با آنها انجام داد و اطلاعات جامعی در مورد ایجاد سهولت برای گسترش تجارت در اختیار آنان گذاشت(۴). برادران لینچ علناً وارد گود نشدند تا مبادا زودتر از موعد حساسیت روس ها را برانگیزند.

در نتیجه اصل امتیاز به بختیاری ها داده شد، آنها هم به عنوان بهره برداری از سرمایه خارجی برادران لینچ را به همکاری دعوت کردند و ایشان را شریک خود قرار دادند. نخستین صدای اعتراض نه از روس ها بلکه از بانک شاهی بلند شد، زیرا بانک پیش تر امتیاز جاده تهران به خلیج فارس را گرفته بود(۵).

بین سرمایه سالاران برای تسلط بر ایران رقابتی عجیب در گرفته بود. در مارس ۱۸۹۸ بالاخره قراردادی منعقد شد که طبق آن بختیاری ها صاحب امتیاز به حساب آمدند. آنها هم برادران لینچ را به مشارکت دعوت کردند. لینچ به دارندگان امتیاز یا

۱- Durand to Salisbury, No. ۴, Tehran, January ۱۷/۱۸۹۶, F.O, ۵۳۹/۷۴.

۲- Sir Mortimer Durand.

۳- Ibid.

۴- Lascells to Deputy Consul Aganoor, May ۴/۱۸۹۴, F.O. ۲۴۸/۵۷۲.

۵- Harding to Salisbury, No. ۳۷, Tehran, March ۸/۱۸۸۷, F.O. ۵۳۹/۷۶.

وارثان آنها ۵۵۰۰ پوند قرض داد(۱)، بهره آن شش درصد بود و می بایست در ۲۵ سال مستهلک می شد. امتیاز احداث پل فلزی بر کارون و تأسیس کاروانسرا برای استراحت کارگران در اختیار لینچ قرار داده شد. بختیاری ها بدون دستمزد از کارگران حفاظت می کردند و زمین رایگان در اختیار لینچ قرار می دادند.

ابزاری که وارد قلمرو بختیاری می شد مشمول مالیات نبود و عوارض راهداری سالی یک بار گرفته می شد. دیدیم که در برخی موارد از خود ایرانیان در طول مسیر گاهی شش بار مالیات وصول می گردید. با این وجود اگر در پرداخت قسط تعویق می افتاد، لینچ می توانست عوارض راهداری را در اختیار گیرد(۲). دولت ایران هم تعهد کرد اگر خوانین بختیاری اقساط خود را به لینچ نپردازند، خود وجوه را جمع آوری کند و به لینچ پرداخت نماید(۳).

لرد کرزن که در این زمان نایب السلطنه هند بود، سیاست ها و علایق بریتانیا را در ایران مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. او احداث یک راه یا راه آهن را در منطقه شمالی کارون که محل اصلی بختیاری ها بود، ضروری می دانست و روی خوانین حساب می کرد. هدف او یافتن جای پایی در منطقه از نظر سیاسی بود. راه لینچ که منحصراً تجارت بریتانیا را با مرکز ایران گسترش می داد، از این حیث دارای اهمیت بود. کرزن به سیاست ادامه نفوذ بین بختیاری ها و اعراب تأکید می کرد و می گفت در این زمینه نباید حس رقابت آنها را تحریک نمود. دوراند وزیرمختار هم معتقد بود باید قوای چریکی از عشایر محلی زیر نظر افسران انگلیسی تشکیل گردد. او پیشنهاد می کرد یک کنسولگری در حوالی کارون تأسیس شود که کرزن هم با آن موافق بود(۴). به این شکل نفوذ بریتانیا در منطقه تحکیم شد. به دنبال قرارداد احداث جاده لینچ در ۱۸۹۸، به سال ۱۹۰۱ امتیاز دارسی گرفته شد، در منطقه خلیج فارس پیشروی می کرد. چهار سال بعد انگلیسی ها رسماً از خزعل و بختیاری ها حمایت کردند و قبل از جنگ اول جهانی

۱- دیترامان: بختیاری ها، عشایر کوه نشین ایرانی در پویه تاریخ، ترجمه سیدمحسن محسنیان، آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۶۷، ص ۸۹.

۲- Harding to Salisbury, No.۵۷, enclosure No. ۲, Tehran, March ۲۸/۱۸۹۸, F.O. ۵۳۹/۷۸.

۳- Ibid, Enclosure No. ۳

۴- J. C. Hurwitz: Diplomacy in the Near and Middle East, Princeton, ۱۹۵۸, pp. ۲۴۴-۲۴۵.

قراردادی در زمینه حفاظت از میدان های نفتی با سران بختیاری امضا شد. به این ترتیب انگلیس آرام آرام از طریق شرکتهای تجاری و محافل سرمایه دار خود، در منطقه خلیج فارس پیشروی می کرد.

اگرچه انگلیسی ها، برخی خوانین بختیاری را زیر چتر حمایتی خود قرار داده بودند، لیکن مشخصاً اسفندیارخان و محمدحسن خان سپهدار با دابیژا کنسول روس در اصفهان، روابط خوبی داشتند. اگر این دوستی ادامه پیدا می کرد معضلاتی برای جاده اهواز- اصفهان پیش می آمد. پیشنهاد پرایس برای کمک های مالی به منظور احداث کاروانسرا در مسیر جاده به همین دلیل صورت گرفت. در این ایام دولت محافظه کار در لندن قدرت را در دست داشت، با توجه به جهان بینی و سیاست های منطقه ای آنها سر چارلز هاردینگ وزیرمختار انگلیس بعد از دوراند به این نتیجه رسید که باید به بختیاری ها بیشتر نزدیک شد تا اگر روزی حکومت ایران متلاشی شد یا سلسله قاجار «منقرض» گردید، امکانات ضروری برای استقلال آنها در برابر روسیه وجود داشته باشد و بتوان با نفوذ دولت مرکزی مقابله کرد(۱). این دیدگاه زمانی مطرح می شود که کوچکترین حرکتی ضدحکومت در ایران مشاهده نمی شد و یا حداقل علنی نبود.

غیر از اینها اقدامات اساسی دیگری هم در راستای منافع بریتانیا انجام گرفت. مثلاً چیرول اعتقاد داشت باید در سفارت انگلیس در تهران عناصر تربیت شده ای برای سمت های منشی گری و کنسولگری وجود داشته باشد تا «کارهای مخصوص(۲)» انجام دهند و از آنها گزارش خواسته شود. او گسترش شبکه راههای ایران را عمده ترین وسیله برای رقابت تجار انگلیسی با روس ها می دانست، مرکز عملیات سیاسی و اقتصادی منطقه از دید او خلیج فارس بود. از طرفی به بهانه مطالعات زمین شناسی اطلاعات جغرافیایی ذی قیمتی تهیه می شد. مثلاً در سال ۱۹۰۳ هنگامی که مک ماهون سرگرم تحدید حدود خوزستان بود، فردی به نام السورث هانتینگتون از طرف مؤسسه کارنگی در واشنگتن، سرگرم تحقیقاتی در سیستان بود. مقصود این بود که تاریخ اولیه

۱- Harding to Foreign Affairs, No. ۲۲, Tehran, August ۲۸/۱۹۰۳, F.O.

۲- Special Works.

نژاد آریایی و موضوعات مهم دیگری را کشف کند. او در مباحث تاریخ ترکستان و ماورای خزر هم تبحر داشت و تاریخ و جغرافیای طبیعی قسمت اعظم آسیای مرکزی را می دانست. هانتینگتون از روی سواحل ریگ زارهای قدیمی و نیز آثار سطح قدیمی آب، اعتقاد پیدا کرد تغییرات سطح آب نتیجه تغییرات اقلیمی است و زمانی در این منطقه یخ بندان وجود داشته است. مهمترین وجهه همت انگلیسی ها دفاع از هندوستان در برابر دشمنانی مثل روسیه بود. مشروطیت بهترین بهانه را برای دخالت انگلیسی ها در کشور برای این منظور مهیا ساخت. ماجرا از آنجا آغاز شد که بین صمصام السلطنه و شهاب السلطنه ایلخانان بختیاری، درگیری مسلحانه روی داد. صمصام السلطنه دستور داد بختیاری ها محدوده های اکتشاف نفت را ترک کنند و سپس طرفین دعوا با وزیرمختار انگلیس اسپرینگ رایس تماس گرفتند و نسبت به تهدیدات علیه منافع بریتانیا هشدار دادند. به موازات رقابت خوانین بختیاری با یکدیگر، سرقت و راهزنی در حوزه های اکتشاف نفت شدت پیدا کرد. به همین دلیل و به منظور حفاظت از این حدود، در نوامبر ۱۹۰۷، بیست سرباز از هنگ هجدهم نیزه دار در بنگال به فرماندهی آرنولد ویلسون، ظاهراً برای حفاظت از کنسولگری اهواز ولی در حقیقت برای حفاظت از محدوده اکتشافات نفتی به خوزستان اعزام شدند.

اختلاف سران بختیاری تا بعد از قرارداد اوت ۱۹۰۷ روس و انگلیس در مورد تعیین مناطق نفوذ در ایران ادامه داشت، این اختلافات در پاییز و زمستان آن سال اوج گرفت. خوزستان و قلمرو بختیاری در نقطه بی طرف واقع شده بود و قدرت ها می خواستند با انعقاد قراردادی جدید وضعیت خود را در آن حدود روشن سازند. زیرا هر دو منافع زیادی در آنجا داشتند. ویلسون متولد ۱۸۸۴ و تحصیل کرده دانشگاه سن هرست بود. او در ۱۹ سالگی وارد ارتش انگلیس شد و در طول خدمت خود مأموریت های مهمی در ایران انجام داد. در ۱۹۱۴ نماینده دولت خود در کمیسیون سرحدی ایران و عثمانی بود، در ۱۹۱۸ نماینده سیاسی انگلیس در خلیج فارس و از ۱۹۲۱ به مدت ده سال از مدیران شرکت نفت انگلیس و ایران بود(۱).

مشروطیت و موقعیت اقتصادی انگلیس

۱- سفرنامه ویلسون، ص۴.

مشروطیت و موقعیت اقتصادی انگلیس

در دوره مشروطه به دلیل برخی راهزنی ها و ناامنی ها تجار انگلیسی در این اندیشه بودند که جانب کدام دسته- طرفداران شاه یا مشروطه خواهان- را بگیرند تا در آینده دچار زحمت نشوند، «زیرا هنوز بعضی از اشخاص به خوبی نمی توانند پیش بینی نمایند که در آتیه موفقیت با کدام دسته و پیروزی نصیب کدامیک از طرفین می باشد(۱)».

وقتی امین السلطان صدراعظم اسبق ایران می خواست به ایران باز گردد و به فرمان محمدعلیشاه قدرت را مجدداً به دست گیرد، در وین با گاسچن سفیرکبیر انگلیس در اتریش ملاقات کرد. او پرسید اگر پست صدراعظمی را بپذیرد آیا انگلیس به وی کمک خواهد کرد یا نه؟ یعنی اینکه آیا دولت آن کشور وامی به او پرداخت می کند تا جلو هرج و مرج را بگیرد و امنیت برقرار کند؟ پاسخ شنید براساس روش وزارت خارجه دولت متبوعش، بدون همکاری روسیه و موافقت مجلس ایران کاری از دست آنها ساخته نیست. منظور انگلیسی ها از طرفداری از مشروطه ایران حفظ امنیت مالی تجار انگلیس بود. انگلیسی ها همزمان دو سیاست را تعقیب می کردند. سیاست دولت لیبرال پرداخت وام به ایران با مشارکت روسیه بود، بنابراین جلب رضایت تزار برای انگلیسی ها بیشتر اهمیت داشت تا مشروطه خواهان ایران(۲).

از آن طرف رایس اعتقاد داشت منافع انگلیس در ایران بالاخص درباره قرارداد دارسی، هنگامی تأمین خواهد شد که از آن قراردادها «حمایت کامل سیاسی» انجام گیرد. خطوط تلگراف که با سرمایه سرمایه داران انگلیسی اداره می شد در این زمره بود. نکته دیگری که برای سرمایه های انگلیسی اهمیت اساسی و حیاتی داشت، این بود که باید از انحصار ورود نقره برای ضرب سکه توسط بانک استقراضی که از چند سال قبل تقاضا شده بود، جلوگیری می شد؛ زیرا این موضوع، انحصار بانک شاهنشاهی برای چاپ اسکناس را بی ارزش می کرد(۳). در دوره مجلس دوم با حمایت فراکسیون دمکرات بود که سرانجام این کار انجام گرفت.

۱- همان، ص ۱۰۹.

۲- Gaschen to Grey, Confidential, No. ۲۷, Vienna , April , ۵/۱۹۰۷, F.O. ۴۱۶/۳۲.

۳- Rice to Grey, No. ۱۹۹, Tehran, April ۱۱/۱۹۰۷, Ibid.

از طرف دیگر انگلیسی ها حیات اقتصادی خود را در ایران، در رقابت با روسیه معنی می کردند. مثلاً ـ دولت لیبرال نمی خواست شعب بانک استقراضی در سیستان تعطیل گردد، زیرا این کار بیشتر ضرر داشت تا منفعت. اگر شعب بانک استقراضی منحل می شد، شعب بانک شاهنشاهی در منطقه نفوذ روسیه هم تعطیل می گردید. دلیل امر واضح بود، روسیه بیشتر متکی بر ماشین جنگی خود بود، لیکن بریتانیا با اتکا بر اقتصاد و تجارت حریف را قدم به قدم عقب می راند. شعب بانک روس در منطقه نفود بریتانیا اهمیتی نداشت و نمی توانست با حریف انگلیسی رقابت کند، حال آنکه بانک شاهنشاهی در منطقه نفوذ روسیه بالاخص در رشت ابزار مالی مناسبی برای جلوگیری از تحکیم نفوذ اقتصادی روسیه بود، به ویژه اینکه در آنجا خاندان آل امشه از منافع بریتانیا پشتیبانی می کرد. نمایندگان ایرانی بانک شاهی در رشت کاملاً مورد اعتماد بودند. یکی از آنها ابراهیم خان ابتهاج الملک بود که بهایی بود و بعدها در شورش جنگلی ها کشته شد. اکنون شاید راز این قضیه بر ملا شده باشد که چرا اردوی مشروطه خواهان درست از انگلیس و اصفهان یعنی دقیقاً نقاطی که خاندان آل امشه و برخی رهبران بختیاری از منافع اقتصادی بریتانیا حمایت می کردند به حرکت درآمدند.

بانک ملی هم که در دوره مجلس اول لایحه تأسیس آن مطرح گردید(۱)، مغایر با منافع انگلیسی ها نبود. زیرا بنیادگذاران آن مثل جمشیدیان و جهانیان از پارسیان هند بودند و سرمایه های آنان در پیوند با سرمایه های فراملیتی بود. از آن مهم تر اینکه سرمایه آنها به اندازه ای نبود که بتوانند با بانک شاهی رقابت کنند. صنیع الدوله که مدتی ریاست مجلس اول را برعهده داشت، می خواست با سرمایه آلمانی بانک ملی ایران را تأسیس کند، منظور از سرمایه آلمان ها در جای دیگری از این دفتر طرح شده که عبارت است از همان سرمایه های شرکت های فراملیتی. وزیرمختار روس که این تحولات را زیر نظر داشت خاطرنشان کرد اگر آلمان ها موفق به این کار شدند، خواهند خواست امتیازاتی در ایران به دست آورند. او پیشنهاد کرد روس و انگلیس سرمایه لازم را برای تأسیس بانک به ایران بدهند. مدیرعامل بانک شاهنشاهی در ایران اظهارات وزیرمختار روس را تأیید

۱- Grey to Nicholson, Telegraph No. ۱۶۹, March ۸/۱۹۰۷, Ibid.

کرد؛ اما گفت تصمیمات باید در لندن گرفته شود. ذخایر فلزی ایران در انحصار بانک شاهنشاهی بود و البته ناچیز. اگر بنا بود این ذخایر در اختیار بانک ملی قرار گیرد، بانک مزبور می توانست با توجه به اینکه اسکناس فقط توسط بانک شاهی منتشر می شد، زیان های هنگفتی به آن وارد سازد(۱).

رایس که سیاست رسمی دولت متبوع خود را نمایندگی می کرد، نامه ای به دولت ایران نوشت و برخی مواد آیین نامه تشکیل بانک ملی را با حقوق بانک شاهنشاهی مغایر دانست. او در ملاقات با صنیع الدوله رئیس مجلس، وی را تهدید کرد اگر روند مزبور ادامه یابد، نارضایتی انگلیس را در پی خواهد داشت. صنیع الدوله توضیح داد دولت ایران با حق انحصاری ضرب سکه مخالفت کرده است و به جای آن اجازه داده تا دولت نقره وارد کند. اما رایس از بابت همین امر هم صنیع الدوله را تهدید کرد. همین تهدیدات نیز در حق وزیر مالیه انجام گرفت. او از مسئله سررسید بهره وام بانک شاهنشاهی که ۲۶ هزار لیره و موعد آن پنجم آوریل بود استفاده کرد. ایرانی ها تقاضا کرده بودند به دلیل وضع بد مالی کشور تاریخ پرداخت عقب انداخته شود. رایس به علاءالسلطنه وزیر مالیه اطلاع داد با این پیشنهاد مخالف نیست، اما دولت ایران هم باید در برابر دولت انگلیس رفتار بهتری داشته باشد. چند هفته بعد رایس بار دیگر تهدید کرد دست به اقداماتی خواهد زد و دولت ایران در موقعیت بدی قرار خواهد گرفت(۲). این موضوع نشان می داد بریتانیا با همراهی روسیه بر سرنوشت سیاسی و اقتصادی مردم ایران مسلط است. ایران آن زمان کشوری شناخته می شد که ظاهراً از نظر سیاسی و اقتصادی مستقل بود، لیکن در دام های وابستگی اقتصادی و سیاسی گرفتار بود(۳) و راهی برای برون رفت از وضعیت موجود پیش رو نداشت. رقابتی شدید بین بخش خصوصی سرمایه داری مالی بریتانیا و دولت آن کشور درگرفته بود و بهانه هر دو برای تسلط بر مقدرات امور ایران مسئله مشروطه بود.

این زمان برخی شرکت های اروپایی علناً به مشروطیت ایران کمک می کردند. در

۱- Rice to Grey, Telegraph No. ۱۶۸, March ۸/۱۹۰۷, Ibid.

۲- Same to Same, Golhak, No. ۲۰۹, May ۱۸/۱۹۰۷, Ibid

۳- ل. ی. میروشنیکف: ایران در جنگ جهانی اول، ترجمهٔ ع. دخانیاتی، تهران، ۱۳۵۷، ص۲۷

بندر لنگه مستر براون رئیس کمپانی ونکهاوس و شرکا(۱) وعده داد بابت هر محموله ای که وارد می کند، مبلغی به انجمنی که از مشروطه حمایت می کرد، بپردازد. یکی از اعضای برجسته این انجمن سدیدالسلطنه نماینده کنسولی روس بود. براون با بانک ملی هند در عدن هماهنگی کرده بود تا حوالجات و بروات را دریافت و پرداخت کند. پیوند یک شرکت خصوصی با امپراتوری مالی هند و حمایت آن از مشروطه امری است که در سراسر این دوره به چشم می خورد و البته این تنها نمونه نبود. دولت انگلیس هم علیرغم همسویی ظاهری با روسیه در جریان قرارداد ۱۹۰۷، شرط پرداخت وام به ایران را، عدم استفاده از آن علیه جریان مشروطه ذکر می کرد؛ حتی پرداخت آن باید به گونه ای انجام می شد که در مسیر حمایت از این جنبش باشد. با این وصف دولت انگلیس ترجیح می داد وامی در اختیار ایران قرار ندهد(۲)، به این دلیل که استفاده کنندگان از آن می توانستند درباریان باشند و نه مشروطه طلبان. علت اینکه دولت انگلیس چنین موضعی گرفته بود، بیم از قدرت یافتن مجدد محمدعلیشاه بود.

در این حال محمدعلیشاه مجلس را منحل کرده بود و حتی نمی توانست حقوق سپاهیان خود را تأمین کند؛ در حالی که در تبریز زد و خورد جریان داشت. مشیرالسلطنه صدراعظم به بیزو پیشنهاد می کرد جواهرات شخصی شاه را برای دریافت وام وثیقه قرار دهد، اما باز هم نتیجه ای گرفته نمی شد. انگلیسی ها که قصد نداشتند به دولت مشیرالسلطنه وام دهند، تا آنجایی که ممکن بود راه پرداخت آن را دشوار می کردند. تنها راه گرفتن پول، برگشت مشروطه بود(۳). شاه هم وعده انتخابات می داد. بالاخره به دلیل امتناع دولتین از پرداخت وام به ایران، عین الدوله دستور داد اموال بانک شاهی ضبط شود. در برابر از سوی سفارت انگلیس دستور داده شد خانه عین الدوله در تهران توقیف گردد(۴). کش و قوس مزبور تا سال ۱۹۰۹ که اردوی بختیاری و گیلان، تهران را اشغال کردند ادامه داشت. اما قبل از این ماجرا خبر رسید

۱- Woenchouse Co

۲- Marling to Grey, Golhak, No. ۳۹۲, Enclosure No. ۸, August ۱۲/۱۹۰۸, F.O. ۴۲۶/۳۷.

۳- Marling to Grey, No. ۸۷, Tehran, September ۲۹/۱۹۰۸, F.O. ۴۱۶/۳۸.

۴- Barclay to Grey, Telegraph, No. ۴۲۷, December ۲۶/۱۹۰۸, F.O. ۴۱۶/۳۹.

آنتوان کتابچی خان و یک تبعه انگلیس به نام ریچارد برای خرید جواهرات شاه به شکلی سری مشغول مذاکره هستند. کتابچی خان از عوامل اصلی انعقاد قرارداد دارسی بود و عده ای می گفتند اینک برای مؤسسه جواهرفروشی کارتیه در فرانسه کار می کند. انتقال پول به تهران جز از طریق بانک های شاهنشاهی یا استقراضی غیرممکن بود. بانک شاهی برای انتقال پول به حواله کتابچی خان یا دوستش نرخ گزافی مطالبه می کرد که مانع از انجام معامله شد. بانک استقراضی هم روش مشابهی را در پیش گرفت(۱).

درست چهار روز بعد از این گزارش شرکت نفت انگلیس و ایران تأسیس شد. سرمایه شرکت دو میلیون پوند بود. روز بعد، ۲۵۰/۳۸۰ پوند به سه تن صاحبان امتیاز داده شد و در برابر کلیه حقوق امتیاز دارسی و بختیاری ها و شرکت بهره برداری اولیه به شرکت جدیدالتأسیس واگذار گردید. پنجاه هزار سهم متعلق به شاه و وزرایش بود که بعد از فتح تهران و تجدید مشروطه کلیه آنها توسط شرکت خریداری گردید. غیر از شاه، امین السلطان صدراعظم مقتول، میرزانصرالله خان مشیرالدوله و مهندس الممالک غفاری (یمین نظام) سهامی در شرکت داشتند. ورثه اتابک بعد از قتل او سهامش را به شرکت فروختند. غفاری هم همین کار را کرد؛ اما حسن مشیرالدوله و حسین مؤتمن الملک فرزندان میرزا نصرالله خان تا پایان عمر از سهام خود استفاده کردند(۲). دو ماه بعد از تأسیس شرکت نفت انگلیس و ایران بود که حمله به تهران انجام گرفت. در این موقع سردار اسعد که از پاریس به ایران آمده بود با خزعل ملاقات کرد و وامی از او دریافت نمود. فعالیت انگلیسی ها در خوزستان و مصالحه دادن بین خزعل و بختیاری ها این گونه نتیجه داد. بدیهی است وام مزبور از طرف شرکت نفت انگلیس و ایران پرداخت شده بود؛ ضمن اینکه از تأسیس شرکت نفت بختیاری نیز مدت زیادی نمی گذشت. قرار بود سی هزار تومان دیگر هم از استانبول برسد(۳). این مبلغ از طرف انجمن سعادت استانبول پرداخت می شد که روابط مالی آن بر ما مشخص نیست؛ اما می دانیم در همین ایام سر ارنست کاسل در عثمانی سرمایه گذاری وسیعی کرده بود. او

۱- Same to Same, Telegraph No, ۶۵. April, ۱۰/۱۹۰۹, F.O. ۴۱۶/۴۰.

۲- مهراب امیری: زندگی سیاسی اتابک اعظم، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۴۶، صص۹۵ و ۳۷۲.

۳- کتاب نارنجی، ج۲، به کوشش احمد بشیری، نور، تهران، ۱۳۶۶، ص۲۲۸.

از محشوران و نزدیکان ادوارد هفتم و گروه سرمایه سالاران یهودی اطراف وی بود.

بعد از فتح تهران باز هم مشکلات مالی ادامه داشت. دولت سپهدار نیاز مبرمی به پول داشت و از بانک شاهنشاهی خواسته شده بود مبلغی در اختیار او قرار دهد. جواهرات سلطنتی در نزد بانک اعتبارات پاریس (کردی لیونه) به رهن گذاشته شد و در حالیکه قیمت آنها پانصد هزار تومان تخمین زده می شد، فقط صد هزار تومان به دولت ایران قرض دادند. شگفت اینکه مدیرعامل بانک شاهی این قضیه را تأیید و توصیه کرد به هیأت مدیره اداره کننده مشروطه که اکثر آنها تندرو بودند، وامی پرداخت گردد(۱). رهبر فکری هیأت مدیره حسینقلی خان نواب بود، که برادرش عباسقلی خان در سفارت انگلیس شاغل بود(۲). در بوشهر طرفداران مشروطه که شهر را به تصرف در آورده بودند بر کالاهای خارجی نوعی تعرفه گمرکی وضع کردند. این قضیه باعث شد تا ویلسون آنها را کسانی خطاب کند که «بویی از فرهنگ و مدنیت به مشامشان نرسیده»، زیرا بیم آن می رفت کالاهای انگلیسی را که در مغازه ها بود غارت کنند و «در این صورت بعید نیست که کاکس از نقطه نظر اعاده نظم و آرامش از حکومت هندوستان تقاضا نماید که موقتاً با اعزام نیروی نظامی به این آشوب و کشمکش خاتمه دهند(۳)».

سر پرسی کاکس نماینده حکومت هند انگلیس در خلیج فارس معتقد بود مشروطیت ایران احتمالاً باعث اختلال در امنیت می شود و پیشرفت کارهای شرکت نفت را به تأخیر می اندازد. به همین دلیل دستور داد سربازهای هندی که مأمور حفاظت از میادین نفتی بودند به هند مراجعت نکنند. ویلسون در اعتراض به روش دیپلمات های کشورش در تهران که از مشروطه جانبداری می کردند، نوشت:

متأسفانه عقاید مأمورین سیاسی انگلیس در طهران با کسانی که در جنوب انجام وظیفه می کنند فرسنگ ها فاصله دارد و گویا این آقایانی که در طهران همواره به روش سیاستمداران فرانسه، فراک پوشیده و کلاه سیلندر به سر می گذارند متوجه نیستند که رژیم پارلمانی به درد این مملکت نمی خورد و آنها به عبث از این

۱- Barclay to Grey, No. ۶۷۷, Golhak, September ۱۰/۱۹۰۹, F.O. ۴۱۶/۴۱.

۲- Same to Same, No. ۱۵۸, August, ۱۳/۱۹۰۹, Ibid.

۳- سفرنامه ویلسون، ص۱۱۳.

موضوع طرفداری می کنند(۱).

اوایل سال ۱۹۱۰ دیوید فریزر خبرنگار مخصوص تایمز که در هندوستان، جنوب آفریقا، چین و اکثر سرزمین های آسیای میانه مأموریت داشته و صاحب تجربیات زیادی بود از میادین نفتی خوزستان دیدن کرد. ویلسون او را یک «شخصیت بزرگ(۲)» توصیف می کرد. در این ایام هدف حکومت هند این بود تا در ایران «یک حکومت با تمام معنی مقتدر و نیرومند بر سر کار بیاید و در صورت عدم امکان، لااقل مشرق و مغرب این مملکت کاملاً تحت نفوذ و سیطره دولت بریتانیا بوده باشد(۳)». امری که در دوره رضاخان جامه عمل پوشید

ایران کمربند امنیتی هندوستان

ایران کمربند امنیتی هندوستان

کشور وسیع هندوستان به واسطه سلسله جبال هیمالیا از شمال و شمال شرق کاملاً امن است، از ناحیه شمال غرب به افغانستان و کشمیر و نیز بلوچستان متصل است که از این نواحی چندین بار به اعماق هند لشکرکشی شده است. همچنین دشتهای وسیع مکران راه مناسبی برای ورود به هند مهیا می کرد. اسکندر مقدونی، سلطان محمود غزنوی، تیمور لنگ و نادرشاه در زمره افرادی بودند که از این معبر به هندوستان تاختند. از سال های اوایل قرن نوزدهم به بعد دولت انگلیس می خواست در مناطق مزبور، دولت های دست نشانده تشکیل دهد تا جلوی تعرضات احتمالی به هند را بگیرد. همین مسئله کلید و معمای اصلی اوضاع سیاسی ایران در دوره سلطنت فتحعلی شاه به بعد است.

در این دوره کمپانی هند شرقی بر مقدرات امور هندوستان حاکم بود. بالطبع کمپانی و مقامات آن در ایران علایقی داشتند که کاملاً تجاری بود و همین انگیزه های سیاسی جهت مداخله در امور ایران را نیز توجیه می کرد. به مرور زمان این گروه متوجه شدند برای حفظ سرمایه های خود در هند ناگزیرند راه ورود دشمن خارجی را که عمدتاً فرانسوی ها و روس ها بودند، مسدود نمایند. ایران در

۱- همان، ص۱۱۹.

۲- همان، ص ۱۴۰.

۳- همان، ص۱۶.

دروازه غربی هند در چشم کسانی که در کلکته و لندن با مسائل کمپانی سر و کار داشتند، اهمیت زایدالوصفی پیدا کرد. فرانسه و روسیه هم به نوبه خود نسبت به استیلای بریتانیا بر هند واکنش نشان دادند، و همین باعث شد از حدود اوایل قرن نوزدهم ایران عرصه کشاکش قدرت های جهانی آن روزگار گردد. هدف بریتانیا غیر از صیانت از امکانات بازرگانی خود، این بود که استقلال و تمامیت ارضی ایران حفظ گردد و این مهم را عاملی حیاتی برای دفاع از منافع بریتانیا و قلمرو امپراتوری آن می دانست(۱). علت امر فقط یک چیز بود؛ بریتانیا نمی توانست در برابر ماشین جنگی روسیه که ژنرال هایش دستور حملات مداوم به قفقاز و آسیای میانه را صادر می کردند مقاومت کند؛ اگرنه به محض احساس ضعف و سستی در ارکان دستگاه تزار، حتی لحظه ای در ادغام نمودن ایران در نظام جهانی سرمایه به منزله کمربند امنیتی بریتانیا کوتاهی نکردند، کاری که در دوره مشروطه انجام شد.

به مرور ایام، منافع تجاری بریتانیا در ایران افزایش یافت: شعبه های تلگراف هند و اروپا که با مساعی یک یهودی به نام سر فردریک گلد اسمید کشیده شده بود، بانک شاهنشاهی که سهام داران آن عمدتاً خانواده های یهودی ساسون و شرودر بودند؛ تجارت دریایی خلیج فارس که لینچ امتیاز آن را داشت؛ شرکت نفت انگلیس و ایران؛ امتیاز سندیکای راه آهن ایران؛ مؤسسات مختلف بازرگانی بریتانیا و هند و کثیری از شرکت های بزرگ و کوچک در زمره این منافع و علایق بودند. بنابراین مسئله امنیت امپراتوری شرقی انگلیس نمی گذاشت آن کشور خود را از آنچه در ایران می گذرد برکنار نگه دارد. اگر ایران تنها می ماند، از شمال زیر فشار روسیه قرار می گرفت. این سیاست تا آخر دوره قاجار دنبال شد، یعنی انگلیس مهم ترین منافع خود را در حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران به صورت محافظی برای امپراتوری اش در هند می دید؛ گذشته از اینکه منافع اقتصادی عظیمی در ایران وجود داشت که باید از آنها حمایت می شد.(۲)

حداقل از آغاز دوره قاجار به شکل غیر رسمی و از دوره ناصرالدین شاه تا

۱- انگلیسیان در ایران، ص۱۱.

۲- همان، صص۱۸-۱۷.

سالهای بعدی، به شکل رسمی نظامیان مقیم هند برای مأموریت سیاسی به ایران فرستاده می شدند. این قضیه ناشی از علایق بیشتر تجاری و نزدیکی هند به ایران بود. افراد جوان بیشتر در خدمت کمپانی هند شرقی بودند که در صورت ضرورت می توانستند در ایران مقیم باشند یا اینکه از قبل این کشور را بشناسند. در آن ایام، هنوز بخش زیادی از مردم هندوستان زبان فارسی می دانستند، پس بیشتر مقامات کمپانی در اوایل خدمت خود آن زبان را تا حدی آموخته بودند. بیشتر اعضای سفارت بریتانیا در تهران از هند اعزام می شدند و اداره سفارت انگلیس در تهران میان وزرات امور خارجه در لندن و کمپانی هند شرقی در کلکته در نوسان بود. در سال های نخست قرن نوزدهم نظارت بر سفارت انگلیس در تهران بر عهده وزارت امور خارجه آن کشور بود. لیکن مقامات وزارت خارجه روابط با ایران را موضوعی نسبتاً آسیایی می دانستند. پس تصمیم گرفته شد مسئولیت هیأت های سیاسی تهران به حکومت هند واگذار شود(۱).

اگرچه نفع انگلیس در کنار آمدن با روسیه برای حفظ منافع خود در هند بود، لیکن بسیاری از ایرانیان اعتقاد داشتند استقلال و موجودیت کشور بسته به رقابت دولتین است. از آنجا که ایران بین این دو قدرت قرار گرفته است، اگر آنها روزی با هم کنار آیند، زیانش متوجه ایرانیان خواهد شد(۲).

در دومین مسافرت مظفرالدین شاه به اروپا، یکی از مهم ترین مسائل نحوه فراهم آوردن پول بود. حکومت هندوستان آماده بود احتیاجات مالی شاه را در این سفر بپردازد و لرد کرزن نایب السلطنه هم خیلی عجله داشت تا این وجه را به موقع به شاه برساند. اما شورای سیاسی هندوستان که مقرش در لندن بود، نهایتاً با این امر مخالفت می کرد. دلیل این بود که اعطای وام مغایر با مفاد آخرین پیمان قرضه ای بود که بین ایران و روسیه منعقد شده بود. طبق آن پیمان ایران حق نداشت از کشوری دیگر، بی اطلاع و تصویب قبلی روسیه وام اخذ کند. اما هاردینگ معتقد بود نباید به مفاد این پیمان وقعی نهاد و نباید گذاشت روس ها بر سیاست های مالی ایران حاکم شوند.

۱- همان، ص۲۴.

۲- Sir Henry Savage Landor: Across Coveted Lands, Vol. ۱, London, ۱۹۲۸, p.۱۰۸.

راه حل ساده بود؛ بدون اینکه دستاویزی برای بهانه جویی آتی روس ها وجود داشته باشد، بریتانیا باید خود را از مسئله کنار می کشید؛ اما به بانک شاهنشاهی اشاره می کرد تا وام موردنظر به شکل غیررسمی پرداخت شود. این بانک در ظاهر هیچ گونه ارتباط رسمی با دولت انگلستان نداشت و یک مؤسسه خصوصی محسوب می شد. بدیهی است وام از طرف سرمایه داران بریتانیا و به اشاره دولت آن کشور در اختیار شاه قرار می گرفت. نظر به اینکه آن مؤسسه در ایران فعال بود، ابداً نمی شد(۱) به آن به چشم یک بانک خارجی نگریست. پس اخذ وام از آن با روح قرارداد با روسیه تعارضی پیدا نمی کرد. وثیقه وام از دو محل معتبر بود. نخست: محصولات شیلات دریای خزر که جزو انحصارات دولتی بود و دوم: درآمد گمرک های فارس و بنادر جنوب ایران. درآمدهای این گمرک ها از عواید سایر گمرک های داخلی ایران که منحصراً به بازپرداخت وام سال ۱۹۰۰ انگلیس اختصاص داشت، مستثنی بود.

سرمایه مجاز اولیه بانک شاهی چهار میلیون لیره انگلیس بود. سرمایه اولیه بعداً به علت تنزل بهای نقره و بالا رفتن قیمت ارز، کاهش یافت و به ششصد و پنجاه هزار لیره رسید. اما این کاهش سرمایه از اعتبار مالی و معاملاتی بانک نکاست. امور تجاری و مالی بانک تحت نظر مدیری بسیار لایق و کاردان یعنی مستر رابینو اداره می شد. رابینو حسن شهرت بانک را در سطحی عالی نگه داشت. او نه تنها رضایت خاطر تجار ایرانی را فراهم می کرد، بلکه با نوز مدیرکل گمرک های ایران که فعال مایشاء بود روابطی صمیمانه پیدا کرده بود که همین امر در پیشرفت امور بانک تأثیر شگرفی داشت. پیوند نوز با بانک شاهی، ناراضی تراشی وی علیه دستگاه قاجار را برای هر کسی معنی دارتر می کند.

به هر حال اهمیت پیشنهاد هاردینگ این بود که برای نخستین بار سابقه ای بسیار مهم برای ایجاد شکاف در دیواری که روس ها گرد مسائل مالی و سیاسی ایران کشیده بودند، به وجود آورد. بعد از آنکه قرارداد منعقد شد، هاردینگ با ولاسف وزیرمختار روسیه در تهران ملاقات کرد. این ملاقات بامداد بعد از روز انعقاد قرارداد اعطای وام به ایران از سوی بانک شاهی صورت گرفت. ولاسف از هاردینگ خواست از مضمون

۱- خاطرات سیاسی سر آرتور هاردینگ، صص۲۶۲-۲۶۱.

قرارداد آگاهش کند. او در توضیحات هاردینگ چیزی را مغایر قرارداد کشورش با ایران ندید. یکی – دو روز بعد هاردینگ از هیأت های نمایندگی سیاسی خارجی مقیم تهران برای یک مهمانی دعوت کرد. آن روز او متوجه شد ولاسف، اتابک اعظم را مورد حملات شدید و جدی قرار داده است. روس ها دانسته بودند با این سابقه، انگلیس هرگاه بخواهد بدون دردسر از طریق بانک شاهی اعتبارات لازم را در اختیار دولت ایران قرار خواهد داد و آن بخش از گمرک های کشور را که هنوز آزاد بود وثیقه وام قرار می دهد. در غیر این صورت «منابع نفت ایالات جنوبی و باختری ایران» وثیقه وام قرار می گرفت. از آن به بعد اعتماد روس ها به اتابک متزلزل شد. یکی از مواد قرارداد، در بدو امر مورد تصویب لرد کرزن قرار نگرفت. در بخش مربوط به وثیقه وام عبارت «بنادر جنوبی ایران» عمداً قید شده بود، تا حدود و اندازه جغرافیایی این وثیقه ها گسترش یابد. به همین دلیل هاردینگ عبارتی جامع تر از «فارس و بنادر» را گنجانید تا اگر احیاناً ایران باز هم به وام احتیاج پیدا کرد بتوانند با استفاده از عنوان «بنادر جنوبی ایران» حوزه ای وسیع از خرمشهر تا جاسک و چابهار را زیر نفوذ مالی خود درآورند(۱).

قضاوت بالا ـ از آن خود هاردینگ است، اما دلیل دیگری هم برای مخالفت اولیه کرزن می توان اقامه کرد. بانک شاهی ابزار سلطه اقتصادی محافل سرمایه داری و الیگارشی مالی انگلیس بود که اساساً جز به سود خود به چیزی دیگر نمی اندیشید و مثل همه شرکت هایی از این دست چندان مقید به مصالح ملی بریتانیا نبود. این بانک ریشه ای استوار در مجامع سرمایه سالار هند داشت. بین این گروه و افرادی مثل لرد کرزن همیشه درباره مسائل ایران اختلاف دیدگاه وجود داشت و بعدها این اختلاف در جریان قرارداد وثوق الدوله شدت پیدا کرد. پس دور از انتظار نبود که کرزن نسبت به تحریکات گسترده این بانک در مناطق هم جوار هند، نگرانی هایی برای منافع آتی بریتانیا در منطقه داشته باشد.

تکاپوی انگلیسی ها در گیلان و قفقاز

تکاپوی انگلیسی ها در گیلان و قفقاز

تحرکات در مناطق شمالی ایران از دوره وزیرمختاری هاردینگ و جریان اخذ

۱– همان، صص۲۶۵–۲۶۳.

وام برای مسافرت سال ۱۹۰۳ مظفرالدین شاه شدت یافت. در آن زمان برای نخستین بار هاردینگ پیشنهاد کرد شیلات خزر وثیقه وام مورد نیاز شاه باشد. شمال ایران به طور سنتی حوزه نفوذ روسیه محسوب می شد و اگر پیشنهاد هاردینگ تحقق پیدا می کرد، انگلیس جاپایی در منطقه نفوذ روسیه به دست می آورد. در این زمان انگلیسی ها در خاندان های محتشم و ملاک گیلان نفوذی بی سابقه پیدا کردند. هاردینگ از یکی از اشراف گیلان که دو نشان معتبر سنت مایکل و سنت جورج داشت سخن می گوید که یا در دوره مأموریت او و یا پیش تر از حکومت بریتانیا دریافت کرده بود. نشان ها خود بهترین حلّال مشکلات دارنده آن بود.

حاجب الدوله یکی اعیان گیلانی را که متعلق به خاندان اکبر یا آل امشه بود از رشت به تهران آورد و ظاهراً بدون دلیل او را در پایتخت نگه داشته بود. «دوست گیلانی» هاردینگ به او شکایت برد، راه رهایی این بود که پیش کشی به عین الدوله صدراعظم جدید بپردازد. هاردینگ به عین الدوله خاطرنشان کرد هر نوع رفتار خشن و جابرانه با مرد گیلانی، «عکس العمل بی نهایت وخیم در لندن ایجاد خواهد کرد». فرد مزبور بالاخره با وساطت هاردینگ و تقدیم مبلغی پیش کشی آزاد شد، اما پیش از مراجعت به گیلان برای سپاسگزاری به دیدار هاردینگ رفت(۱). این اعیان زاده ها که در منطقه نفوذ روسیه می زیستند و از حمایت بریتانیا برخوردار بودند، بعدها در جریان تحولات مشروطه و بعد از آن گام های اساسی در تضعیف حکومت قاجار و تحکیم نفوذ انگلیس برداشتند و نقش اساسی در لشکرکشی به سوی تهران ایفا کردند.

به تکاپوی آل امشه در جریان اشغال تهران در بخش دیگر این کتاب اشاره خواهد شد و در این جا خاطرنشان می کنیم یکی از مهمترین چهره های این خاندان سردار منصور فتح الله اکبر بود که در دوره دوم مشروطه وزیر پست و تلگراف شد. او همان «اشراف زاده»ای است که هاردینگ نام او را ذکر نکرده، اما داستان دستگیری و رهایی اش را در تهران شرح داده است. سردار منصور پسر حاجی خان امشه ای و برادرزاده اکبرخان رشتی (بیگلربیگی) بود. او پس از مرگ اکبرخان به تمام ثروت و نیز لقب و منصب او دست یافت. سردار منصور از سال ۱۸۸۹ تا ۱۸۹۲ مدیر

۱- خاطرات سیاسی هاردینگ، صص۲۸۶-۲۸۵.

گمرک هـای گیلان و مازنـدران بود. در مه ۱۸۹۹ همراه محسن خـان مشـیرالدوله به اروپا رفت، در مارس ۱۹۰۴ در ارتباط با تغییرات زمان عین الـدوله به تهران آمـد و مدتی در خانه حاجب الدوله تحت نظر بود. دسـتگیری او شاید به علت تکاپوهایش در آسـتانه مشروطه بوده باشد. وی پس از پرداخت مبلغی کلان و البته با وساطت هاردینگ همانطور که دیدیم آزادی خود را به دست آورد.

فتح الله اکبر در سال ۱۹۰۲ که مظفرالدین شاه از طریق رشت عازم سفر دوم به فرنگ بود، با تقدیم هدایا لقب سردار منصوری گرفت. او از طرفـداران نهضت مشـروطیت در منطقه گیلاـن بود. سـردار منصور عموزاده میرزاکریم خـان رشتی بود، او همـان کسـی است که در آسـتانه کودتای سید ضیاء – رضاخان، رئیس الوزرای ایران بود و در تسلیم تهران به کودتاچیان نقشی مؤثر داشت. قضـاوتی در مورد وی بیـانگر ماهیت پیچیـده اوست: «من تا حال گمان می کردم این شـخص مثل عموم اهل طبرسـتان ساده است، حالا می بینم خیلی زیرک و شـیطان و مدبر است(۱)». خاندان اکبر در منطقه ای که ظاهراً حوزه نفوذ روسـیه بود، نقش بسیار عظیمی در تخریب پایه های نفوذ آن قدرت برعهده گرفتند و تا زمان های بعد اهمیتی کلیدی در منطقه داشتند. در میزان اهمیت و نفوذ آنان همین بس که هاردینگ تهدید کرده بود برخورد با سـردارمنصور عواقبی ناگوار در لندن علیه دولت عیـن الـدوله خواهـد داشـت. بـه یـاد داشـته باشـیم بـا حمـایت سـردارمنصور و پسـرعموهایش بـود که اردوی گیلاـن به تهران لشکرکشی کرد و پایتخت را همراه با اردوی بختیاری تصرف نمود و محمدعلیشاه را برافکند.

از سوی دیگر در آسـتانه مشروطیت ایران، ارامنه و ترکهای قفقاز در جنب و جوشی دائمی بودند، «عده زیادی از گروه اخیر با نیهیلیست هـا ارتبـاط و همکاری سـری داشـتند». با اینکه ارامنه با ترکها ظاهراً به دلیل قومی و مـذهبی درگیر بودنـد، اما هر دو گروه نفرت و انزجـار شدیـدی نسبت به تزار روسـیه داشـتند. در بـاکو، هاردینگ که پس از خاتمه مأموریت خود در ایران به اروپـا بـازمی گشت و در یکی از «مهمترین هتل های بادکوبه» اقامت داشت، به «ملاقات یکی از تجار ثروتمنـد انگلیسـی مقیم این شهر، که سالیان متمادی با کانونهای نفت قفقاز ارتباط داشت»،

۱– خاطرات عین السلطنه، ج۴، ص۲۷۴۴.

رفت. خواهیم دید منابع نفت باکو در دست چه کسانی بود و آنها چه نقشی در تحولات معاصر ایران داشتند.

همان ساعتی که هاردینگ «در منزل این بازرگان انگلیسی» نشسته و مشغول صحبت بود، ناگهان در زدند. چند لحظه بعد مردی وارد شد و خود را به مهمانان معرفی کرد. او دلیل آمدن خود را این گونه عنوان نمود که مبلغی «کمک نقدی برای کمیته انقلابی باکو» می خواهد که گردانندگانش «مشغول آماده کردن زمینه برای یک شورش نیهیلیستی در بادکوبه» بودند. بازرگان انگلیسی آمادگی خود را برای کمک به «کمیته انقلابی قفقاز» اعلام کرد و «قول داد که کمک های نقدی مورد نیاز را در اسرع وقت به دستشان برساند». هاردینگ از این موضوع متعجب گردید و «احساسات محافظه کاری»اش برانگیخته شد. وی به میزبان خود گفت صحیح نیست انسان در قلمرو حکومت پادشاهی زندگی کند و «غیرمستقیم در توطئه هایی که برای سرنگون کردن همان پادشاه در جریان است، شرکت داشته باشد». یکی از حضار مجلس به کمک میزبان شتافت و اطمینان داد هیچ ضرورتی به عذاب وجدان و ناراحتی نیست، «زیرا شخصاً اطلاع موثق دارد که چندین برابر همین اعانه نقدی را، که میزبان محترم قرار است بدهد، خود فرماندار بادکوبه قول داده است به صندوق شورشیان بریزد تا آنها بتوانند با استفاده از همین کمک ها، نظام سلطنتی روسیه را، که وی عالی ترین نماینده همان نظام در بادکوبه است، سرنگون کنند(۱)!»

هاردینگ شخصیتی بسیار مهم بود. او با خاندانی وصلت کرده بود که سهمی مؤثر در حوادث ایران ایفا کردند و از قضا با مقامات عالی رتبه انگلیس روابط بسیار صمیمانه ای داشتند. همین قدر کافی است که بگوییم هاردینگ پس از خاتمه مأموریتش در سال ۱۹۰۵ و رفتن به لندن، «در خانه ای مرفه و راحت، واقع در خیابان برکلی پایین» سکونت گزید که متعلق به مادر خوانده همسرش «بانو ولزلی» بود. در مراسم نامگذاری دومین فرزند هاردینگ شخص ادوارد هفتم و لرد سن ژرمن به عنوان پدرخوانده های وی شرکت کردند. در همین ایام در جلسه ای با حضور ادوارد هفتم و لرد کیچنر فرمانده نظامی مصر و فاتح سودان، بالفور نخست وزیر

۱- خاطرات سیاسی سر آرتور هاردینگ، صص۲۹۸-۲۹۷.

وقت و لرد لنسدوان وزیر امور خارجه و نیز هاردینگ، که در قصر سلطنتی بالمورال(۱) واقع در اسکاتلند برگزار شد، «برای اولین بار به طور خصوصی» از لنسدوان شنید که «قرار است مذاکرات جدی میان روسیه و انگلستان برای تعیین مناطق نفوذ طرفین در آسیا هرچه زودتر آغاز شود(۲)». همین جا باید یادآوری کرد که پدر همسر هاردینگ «از اعضای عالی رتبه دربار بریتانیا» بود. با وساطت او بود که بعد از شانزده سال مأموریت در شرق، هاردینگ به عنوان وزیرمختار انگلیس در بلژیک روانه بروکسل شد.

جنگ روس و ژاپن از منظر منافع انگلیس در هند

جنگ روس و ژاپن از منظر منافع انگلیس در هند

در سال ۱۹۰۲ لرد لنسدوان(۳) پیمان اتحادی با ژاپن بست که هدفش تقویت مواضع ژاپنی ها در خاور دور علیه روسیه بود. ژاپنی ها در این ایام با ر خنه روزافزون روسیه در منچوری مواجه بودند.

نفوذ روسیه در اعماق آسیا منحصر به خاور دور نبود. سه سرزمین مهم دیگر که در آنها منافع حیاتی انگلیسی ها نهفته بود در معرض تهدید قرار داشت، این سرزمین ها عبارت بودند از ایران، افغانستان و تبت. در ایران همیشه این ترس وجود داشت که روس ها به خلیج فارس برسند. لرد لنسدوان وزیر خارجه انگلیس تحت تأثیر سخنان کرزن نایب السلطنه جوان هند، اعلامیه شدیداللحنی علیه روسیه منتشر کرد و اعلام داشت خلیج فارس منطقه ای مهم و حیاتی برای اقتصاد انگلیس است و تحت هیچ شرایطی به روسیه اجازه نخواهد داد در آنجا برای خود پایگاه تجاری یا نظامی دایر کند(۴).

در سال های ۱۹۰۵-۱۹۰۴ ژاپن که پشتگرم به حمایت های بی دریغ انگلستان بود، روسیه را شکست داد. این عامل همراه با شورش های گسترده داخلی منجر به تأسیس دومای دولتی روسیه شد و این کشور در زمره نظام های مشروطه قرار

۱- Balmoral.

۲- همان، ص ۲۹۸.

۳- Lord Lansdowne.

۴- The Letters and Friendships of Sir Cecil Spring Rice, Vol. ۱, p.۳۶۳.

گرفت. محافظه کاران که در پیوند با سرمایه سالاران هند قرار داشتند معتقد بودند باید فشار بر روسیه تا عقب نشینی کامل از نیات تهاجمی ادامه یابد، اما درست در چنین ایامی بود که لیبرال ها اکثریت را به دست آوردند و سر ادوارد گری که به جای لرد لنسدوان وزیر خارجه شده بود، سیاست تفاهم با روسیه را در پیش گرفت؛ امری که منجر به قرارداد ۱۹۰۷ شد.

برخی انگلیسی ها معتقد بودند آسیا سرزمینی وسیع است که دولت های اروپایی منافع زیادی در آن دارند، بنابراین بهتر است با روس ها کنار آیند. از نظر عده ای از دولتمردان بریتانیا و البته قبل از مسئله کشف نفت، ایران به خودی خود ارزش آن را نداشت تا بخاطر آن با روسیه رو در رو شد. پس قدرت ها باید بر بالین این بیمار رو به مرگ بنشینند و پس از مرگ او میراث او را به طور مساوی تقسیم نمایند؛ زیرا از دید آنها ایران زودتر از دیگر ممالک آسیایی از بین خواهد رفت.(۱) بهترین راه کنار آمدن با روس ها تعیین منطقه نفوذ بود، این دیدگاه از دوره ولف وجود داشت و استدلال می شد که در برابر آلمان که تلاش می کند در خلیج فارس نفوذ تجاری پیدا کند، باید راه مصالحه با روس ها را پیمود.

به هر نحوی که بود باید جلوی نفوذ روسیه به جنوب و شرق ایران گرفته می شد، کلید تسلط بر غرب ایران، اصفهان بود و هر دولتی اصفهان را در دست داشت، نفوذی غیرقابل انکار بر بخش اعظم کشور به دست می آورد. اگر امنیت مرزهای جنوبی و شرقی حفظ نمی شد، خطر بزرگی امنیت هند را تهدید می کرد. سیاست تعیین منطقه نفوذ در ایران با مرگ لرد سالیسبوری و آ غاز وزارت امور خارجه لرد لنسدوان آغاز گردید. در سال ۱۹۰۳ او اعلامیه ای منتشر کرد که طبق آن دول دیگر را از تأسیس استحکامات دریایی و بندری در خلیج فارس منع می نمود، زیرا آن را تهدیدی علیه منافع بریتانیا می دانست. در همین سال لرد کرزن با یک ناوگان جنگی وارد خلیج فارس شد، و باز هم در همین سال گمرک های جنوب بار دیگر بعد از استقراض از بانک شاهی در جریان جنبش ضد رژی به ودیعه انگلیسی ها رفت. همچنین در این سال سر هنری مک ماهون مأمور تحدید حدود سیستان شد. اساساً در این زمان بین ایران و

۱- Across Coveted Lands, p.۱۸.

افغانستان اختلافی وجود نداشت، لیکن مک ماهون طبق ماده شش عهدنامه ۱۸۵۷ که برای تعیین خطوط مرزی مأموریت یافته بود، وارد سیستان شد.

در همین هنگام بین ژاپن با روسیه آتش اختلاف شعله ور شد. روسیه از رفتار خشن ژاپن در شگفت بود و تعجب می کرد از اینکه چرا ژاپن رابطه خود را ناگهان با آن کشور قطع کرده است. وزیرخارجه روسیه به دلکاسه وزیر خارجه فرانسه روی آورد تا اختلافات آنها را حل کند، لیکن تلاش هایش بی نتیجه ماند. پس با لرد لنسدوان وارد مذاکره شد؛ اما لنسدوان هم حاضر نشد بین روس و ژاپن وساطت کند(۱). علت امر چه بود؟ در حقیقت به سال۱۹۰۲ بین ژاپن و انگلیس پیمانی بسته شده بود که طبق آن انگلیس کمک های نظامی و اقتصادی در اختیار ژاپن قرار می داد. اگرچه چرچیل معتقد است هدف این بود که هم دولت بلندپرواز ژاپن ضعیف گردد و هم روسیه دشمن دیرین از پای درآید(۲). اما واقعیت این است که انگلیس، ژاپن را مهار روسیه قرار داده بود. در هشتم فوریه ۱۹۰۴ جنگ روس و ژاپن آغاز گردید. یک سال بعد در ژانویه ۱۹۰۵، روسیه در کمال ناباوری از ژاپن شکست خورد و در همین سال آشوب های سراسری در برخی نقاط روسیه بالاخص قفقاز، که عمده ترین مرکز سرمایه گذاری سرمایه داران جهان وطنی و نیز انگلیس در روسیه بود، آغاز گردید که منجر به مشروطه روسیه و تأسیس دومای دولتی شد.

از گذشته های دور عده ای از مقامات انگلیسی از جمله مانسفیلد(۳) فرمانده کل قوای بریتانیا در هند اعتقاد داشتند نگرانی و وحشت از روس ها درباره تأثیر آنان بر مصالح انگلیس در هند بیش از حد غیرمنطقی است. او می گفت انگلیس به عنوان یک قدرت نظامی و سیاسی ترسی از روسیه ندارد، خواه این کشور در مرزهای کنونی متوقف شود یا اینکه دامنه نفوذ خود را حتی تا مرزهای هند بگستراند؛ «صدمه بزرگ را کسانی به ما می زنند که به هر علتی که باشد به تبلیغ عقیده غلط ضعیف بودن ما در هندوستان می پردازند(۴)».

لیبرال ها و سیاست مصالحه با روسیه

۱- R. P. Churchill: The Anglo-Russian Convention of ۱۹۰۷, London, ۱۹۳۹, p.۶۷.

۲- Ibid, p.۶۱

۳- W. R. Mansfield.

۴- روس و انگلیس در ایران، ص۱۲.

لیبرال ها و سیاست مصالحه با روسیه

در سال ۱۹۰۶ حزب لیبرال بر حزب محافظه کار غلبه کرد و اکثریت پارلمانی را از آن خود ساخت. بحث تعیین منطقه نفوذ با روسیه به شکل جدی تری مطرح گردید. رایس وزیرمختار جدید انگلیس در تهران، معتقد بود تعیین منطقه نفوذ باید توأم با استقلال و یکپارچگی و تقسیم برابر امکانات اقتصادی و بازرگانی ایران بین دولتین باشد. رایس می گفت باید به زمامداران ایران نشان داده شود قرارداد برای حفظ تمامیت ارضی کشورشان ضروری است. اگر آن قرارداد به مثابه ابزاری برای کنترل ایران تفسیر می شد، باید حتماً از آن تفسیر جلوگیری به عمل می آمد. نگرانی رایس این بود که مبادا طرفداران انگلیس در ایران تحت تأثیر تبلیغات احتمالی روس ها تصور کنند سیاست بریتانیا مبنی بر حفظ استقلال ایران تغییر کرده است و بریتانیا می خواهد برای رفع دشمنی با روسیه، قسمت اعظم خاک ایران را واگذارد تا بخش کوچکی را که برای دفاع از هند لازم است در اختیار بگیرد(۱).

مأموران انگلیسی که در هند انجام وظیفه می کردند، علاقه مند بودند ایران هم چنان مستقل باشد و شخص اسپرینگ رایس با دستگاه سیاست خارجی انگلستان اختلاف جدی داشت. او بر اهمیت حوادثی که منجر به نهضت مشروطه ایران شد پای می فشرد، اما «در این میانه یک چیز کاملاً ـ مسلم بود که خود لرد هاردینگ هم قبولش داشت و آن این بود که وزارت خارجه روسیه هیچ گونه علاقه ای به هدف های نهضت مشروطیت ایران ندارد و از نظرگاه مصالح درازمدت روسیه آن را خطرناک تلقی می کند». انگلیسی ها هم مایل نبودند علیه روسیه در ایران دست به یک سیاست تهاجمی بزنند، به همین دلیل رسم بست نشینی در سفارت را ملغی کردند(۲).

پیش از این گری در نامه ای به رایس ضمن نوشتن اینکه چهارده هزار نفر در باغ تابستانی سفارت بریتانیا در قهلک بست نشسته اند، و با اعلام اینکه دیر یا زود شاه هم به جمع آنها خواهد پیوست بست نشینی را به تمسخر گرفت. چهار روز بعد در دوازدهم

۱- Rice to Grey, No. ۱۵۱, Tehran, October ۱۱/۱۹۰۶, F.O. ۴۱۶/۲۷.

۲- نامه های خصوصی سر سیسیل اسپرینگ رایس، ص۱۴۴.

اوت ۱۹۰۶ اطلاع داد تعداد بست نشینان به دویست نفر رسیده است و با اطلاق لغت ایهام دار Bastard که ظاهراً معنی بست نشینان داشت، اما در حقیقت حرامزاده را از آن مراد کرده بود، بار دیگر خواسته واقعی خود را در عدم حمایت از حرکات این چنینی علنی کرد. گری مشروطه ایران را مسخره می کرد و با استهزا می گفت بزودی ایرانیان سر ایولین گرانت داف (۱)کاردار سفارت را، که در غیاب رایس انجام وظیفه می کرد، به شاهی برخواهند گزید. با اشاره به اینکه بست نشینان در باغ سفارت قضای حاجت می کردند، گری نوشت:

تمام امکانات خزانه داری بریتانیا، و اگر آن نشد، تمام بودجه سری دستگاه های اطلاعاتی ما، قرار است تحت اختیار شما گذاشته شود که باغ وسیع سفارت را به حال سابقش برگردانید. تصور نمی کنم دیگر مسئله ای به نام «کمبود کود» برای سال آینده داشته باشیم. باروری درختان و گلهای محوطه سفارت، بعد از قضایای اخیر، چنان غنی شده است که واقعاً ارزش پول خرج کردن را دارد. دوست عزیزم، چه گلهای سرخ قشنگی در عرض یکی دو سال آینده در باغ سفارت خواهی داشت(۲)!

رایس در سپتامبر ۱۹۰۶ وارد تهران شد، یعنی زمانی که مشروطه ایران به نخستین هدف هایش رسیده بود. گرانت داف در غیاب وزیرمختار از بست نشینان حمایت کرده بود. اما سیاست رسمی دولت لیبرال چیزی جز مصالحه با روسیه نبود. رایس که نسبت به مطامع روسیه همچ نان بدبین بود، درد دل هایش را به والنتین چیرول سردبیر مسائل خارجی روزنامه تایمز، مستر نورمن از معاونین وزارت خارجه، دوست یهودی اش رونالد فرگوسن نماینده مجلس عوام و لرد کیچنر که زمانی فاتح مصر بود می نوشت و از سیاست رسمی بریتانیا در برابر حوادث ایران انتقاد می کرد و نسبت به آینده بدبین بود.

این دوستی ها بیهوده نبود و مبنای فکری عمیقی داشت. چیرول در سال ۱۸۵۲ به دنیا آمد و در ۱۹۲۹ درگذشت. تحصیلات او در آلمان و فرانسه انجام گرفت. از

۱- Sir Evelyn Grant-Doff.

۲- همان، ص۱۳۴.

۱۸۷۲ تا ۱۸۷۶ کارمند وزارت امور خارجه بود و از ۱۸۹۹ تا ۱۹۱۲ مدیر بخش خارجی روزنامه تایمز. چیرول در سال ۱۹۰۲ مسافرتی به ایران و هند کرد و سال بعد کتابی به نام «مسئله شرق میانه(۱)» تألیف نمود. پیش از این در سال ۱۸۸۴، یعنی درست در زمانی که پایه های نفوذ انگلیس در ایران توسط دوست دیگر رایس، سر رونالد فرگوسن تامسون(۲) تحکیم می شد، به ایران آمده بود. فرگوسن تامسون از پنج سال قبل وزیرمختار بریتانیا در تهران بود و همه چیز بر وفق مراد وی بود. از آن روزها تا سال ۱۹۰۲ انگلیس آرام آرام نقاط اتکایی در ایران یافته بود، لیکن از این سال ابتکار عمل در دست روسیه قرار گرفت. تامسون پیش از این هم مدتها در ایران زندگی کرده بود، به همین دلیل با این کشور آشنایی داشت. در دوره وزیرمختاری او که از ۱۸۷۹ تا ۱۸۸۷ طول کشید، مقدمات قراردادهای اقتصادی و نفوذ سرمایه های اروپایی به ایران شکل گرفت.

در این دوره بندر خرمشهر به عنوان بهترین نقطه خلیج فارس شناخته شد. اهمیت منطقه در این بود که برای مقاصد تجاری و نظامی می توانست فوق العاده مثمرثمر باشد. از برتریهای منطقه، وجود رود کارون بود که در آن کشتی های روسی محموله های نفت، آرد، شکر، کبریت و تخته برای ساخت صندوق خرما حمل ونقل می کردند. محصولات بین بوشهر و بصره جابجا می شد. بنابراین اهمیت امتیاز لینچ با این توضیح بهتر روشن می شود. از دیگر مناطق کلیدی، شهر یزد بود که مرکز تجارت با خراسان، سیستان، افغانستان، کرمان، بندرعباس، هند، جاوه، چین، ترکستان، بخارا و روسیه به شمار می آمد. برخی از اعضای اقلیت های زرتشتی و یهودی در یزد نقش کلیدی در گسترش روابط تجاری ایران و هند داشتند.

از دیگر مراکز تجاری مورد علاقه انگلیسی ها شرق ایران بود. امیر شوکت الملک علم حاکم بیرجند و قائنات و دوست ظل السلطان، مورد اعتماد حکومت هند قرار داشت. بیرجند از مراکز رقابت روس و انگلیس بود. در ابتدای قرن بیستم تجارت هند با سیستان به میلیون ها روپیه می رسید، به همین سیاق آنها در مشهد هم بازاری

۱- The Middle Eastern Question.

۲- Sir Ronald Ferguson Thomson.

در اختیار داشتند، این بازار در دست تجار هندی بود.

در جنوب ایران خانواده قوام شیرازی مناسبات حسنه ای با مأمورین بریتانیا داشتند. مثلاً در دوره مشروطیت آرنولد ویلسون با آنها بسیار محشور بود. ویلسون نقل می کند قوام شبها با اسلحه و قطار فشنگ استراحت می کرد و هر لحظه تصور می نمود عده ای برای قتل او به سراغش خواهند آمد. ویلسون هم کاملاً مراقب او بود «که مبادا چند نفر از مخالفین برای سوءقصد به وی از روی دیوار باغ بالا بیایند(۱)». ویلسون یادداشت هایی از مسافرت به نواحی جنوبی ایران تهیه کرد. او در مورد راه آهن و ضرورت احداث آن نکات و اطلاعات فراوان نوشت. در مورد ایلات و عشایر فارس هم مطالب جالب توجهی تهیه کرد که به قول خودش «بعدها برای مأمورین انتلیجنس سرویس و اعضای کنسولگری های انگلیس در ایران از هر جهت مورد استفاده واقع شد(۲)». این تلاش ها همه برای حفاظت از مرزهای هندوستان بود. مأمورینی که به ایران می آمدند، بالاخص از دوره ولف به بعد هر کدام با مسائل هند آشنایی داشتند؛ یا اینکه قبلاً در آنجا مأموریتی انجام داده بودند.

رایس با سیاست خارجی دولت متبوعش در قرارداد ۱۹۰۷ مخالف بود. مأمورین حکومت هند هم با هرگونه تعیین منطقه نفوذ که مانع دسترسی انگلیس به بنادر خلیج فارس باشد و بر عکس دولت نیرومندی در ایران مرزهای غربی هند و سواحل خلیج فارس را نظارت کند، مخالف بودند و اعتقاد داشتند اگر هم تمرکز قوا در ایران شکل نگیرد، حداقل حکومتی تشکیل شود که اولیای آن دارای اراده و استقلال فکری باشند و زیر بار تحمیلات روسیه نروند، نه اینکه حکومت مقتدری وجود داشته باشد که در سراسر ایران بر اوضاع مسلط باشد، اما به اختیار روس ها اداره شود(۳). در چنین شرایطی جنبش مشروطه آغاز گردید، در حالی که بحران های مالی کمر اقتصاد کشور را خم کرده بود. مشکلات وقتی جدی تر شد که انگلیسی ها با وصف حمایت مکرر و اولیه محمدعلیشاه از مشروطه، او را ریاکار می دانستند و می گفتند زیر نفوذ روسیه است و از

۱- سفرنامه ویلسون، ص ۲۳۵.

۲- همان، ص۲۳۶.

۳- سفرنامه ویلسون، ص۲۶.

آنها مدال سنت آندریو(۱) دریافت کرده و با همان مدال در سال ۱۹۰۵ یک وام صدهزار لیره ای گرفته است. رایس، شاه را قلباً با مشروطه مخالف می دانست، به گمان او شاه مردی بود که با رسیدن به سلطنت، روس ها محصول سالیان دراز حمایت خود را از او خواهند چید و نفوذ روسیه که پیش تر متکی بر اهرم نظامی بود، این بار به شکل مسالمت آمیز روند سیاسی شتابناکی خواهد یافت. رایس نگران بود اگر مشروطه خواهان به دلیل ضعف و پراکندگی داخلی، طبق پیش بینی ها متلاشی گردند، این نفوذ سرعت بیشتری گیرد.(۲)

از طرفی روسیه با هرگونه تعیین منطقه نفوذ در ایران که مانع از دسترسی آن کشور به بنادر خلیج فارس شود، مخالف بود. آن دولت از احداث خطوط آهن یا هرگونه وسایل حمل و نقل که منافع تجاری و سیاسی اش را با بحران مواجه سازد، شدیداً مخالفت می کرد. ایران باید با روسیه بیشتر کنار می آمد؛ می بایست مانع از ورود اسلحه از هند به شرق کشور می شد؛ و مهم تر اینکه مانع قرار گرفتن سیستان در کانون منافع انگلیس می گردید و نباید می گذاشت نواحی شرقی به زیر نظارت بریتانیا در آید. اگر انگلیس از حامیان ایرانی خود دفاع می کرد، اوضاع بهتر می شد، والّا هدف روسیه ممانعت از قوت گرفتن متحدان بریتانیا در ایران بود. اگر بریتانیا در حوادث ایران برنده می شد، روسیه دیگر نمی توانست ایران را ببلعد و سیاست هایش با شکست محتوم مواجه می شد. رایس از اینکه روسیه با تشکیلات فعلی خود به شکست در ایران رضایت دهد، نا امید بود(۳). با این وصف سر ادوارد گری اگرچه به وزیرمختار اجازه داد هرگونه که خود می داند، وامی برای رفع بحران های اقتصادی به شاه بدهد تا اطمینان او را جلب نماید، اما تذکر داد دولت انگلیس مایل نیست حتی الامکان کاری کند که بهانه ای به دست روس ها دهد که آن را به عنوان مداخله در امور داخلی ایران تلقی نمایند(۴). چیزی از صدور این دستورالعمل نگذشته بود که به دلیل بدبینی بین شاه و مجلس، دریاداری انگلیس، به فرماندهی کل نیروهای انگلیس مقیم هندوستان فرمان داد

۱- Saint Andrew.

۲- Rice to Grey, No. ۳۲, Tehran, January ۳/۱۹۰۷, F.O. ۴۱۶/۲۷

۳- Same to Same, No. ۳۴, January ۳/۱۹۰۷, F.O. ۴۱۶/۳۱

۴- Grey to Rice, Telegraph No. ۸۵, February ۱۱/۱۹۰۷, Ibid.

تا با توجه به اوضاع سیاسی ایران و احتمال مداخله روس و انگلیس در آینده ای نزدیک برای حفظ اتباع خود، ناوگان خویش را برای دفاع از منافع بریتانیا به حال آماده باش درآورند تا اگر روس ها از شمال حمله کردند، آنها فوراً به طرف بنادر جنوبی ایران حرکت کنند(۱).

اهداف بریتانیا در ایران از توضیحات حکومت هندوستان به وزیر امور هند در انگلیس واضح می شود. از نظر او اهمیت ایران به دلیل روابطی بود که این کشور با هند داشت و همین مهم استراتژی بریتانیا را در کشور رقم می زد. از ابتدای قرن نوزدهم که فرانسه قصد داشت از راه ایران به هند هجوم آورد، اهمیت نظامی این کشور بر دولتمردان انگلیسی بیشتر روشن شد. جدا ساختن افغانستان از ایران و تشکیل یک حکومت مستقل در چارچوب همین استراتژی قابل تبیین است. ایران به بلوچستان هند راه داشت. خلیج فارس هم به دلیل اتصال به اقیانوس هند اهمیت نظامی پیدا کرده بود. بنابراین ایران برای حفظ هند اهمیت نظامی داشت. چون ایران عرصه رقابت های دائمی روس و انگلیس بود، حکومت هند اعتقاد داشت مخاطرات عظیمی در پیش خواهد بود. گذشته از این دولت های دیگر هم از زاویه چشم و هم چشمی و رقابت به این منطقه خیره شده بودند(۲).

بنابراین وقتی سر ادوارد گری دشمن عمده را نه روسیه، بلکه آلمان می دید، و با این بینش خود عملاً موانع را از سر راه روسیه برای رسیدن به هند برمی داشت، بیش از همه با مخالفت حکومت هند و در رأس همه صاحبان سرمایه مواجه می شد. کسانی که سرمایه گذاری های عظیمی در هند کرده بودند، بیم آن داشتند اگر توجه اصلی بریتانیا به غرب معطوف شود، حریف دیرین با احساس قدرت بیشتری در ایران جولان دهد و گامی دیگر به مقصد دیرینه یعنی هند نزدیک شود.

به هر حال در زمان انقلاب مشروطه ایران هجوم روس و انگلیس ضرورت پیدا نکرد؛ اما پس از علنی شدن قرارداد ۱۹۰۷ رایس نامه ای به دوست دیرینه خود ناصرالملک که اینک رئیس الوزراء شده بود نوشت و به طور خصوصی خاطرنشان کرد

۱- Admiralty to Chief Commander of India, Confidential, Telegraph Enclosure No. ۱۷۶, F.O. ۴۱۶/۳۲.

۲- اختناق ایران، صص۲۹۸-۲۹۹.

قراردادی بین روس و انگلیس امضاء شده است، اما قبل از اطلاع دولت ایران منتشر نخواهد شد. ادعا شد این قرارداد استقلال و تمامیت ارضی ایران را تضمین می کند و روس و انگلیس متعهد می شوند که در منطقه نفوذ دیگری درصدد کسب امتیاز نباشند و یا اقدامی انجام ندهند که به ضرر دیگری باشد. او موافقت نامه را «کاملاً ضروری» خواند و توضیح داد که این کار پیش تر توسط ژاپن، فرانسه، روسیه و انگلیس برای ادامه وضعیت موجود در آسیا صورت گرفته است. او زمان را برای بهره برداری ایران از کمک های قدرت های بزرگ اروپایی برای توسعه منابع خود مناسب ارزیابی کرد و از ناصرالملک خواست سخنی از بانک ملی به میان نیاورد و خاطرنشان کرد روسیه هم با انتصاب یک فرانسوی به عنوان مشاور بانک ملی ایران مخالفت خواهد کرد، زیرا این عمل منجر به مداخله سیاسی فرانسه خواهد شد(۱). به این شکل سرنوشت سیاسی ایران با بحرانهای اقتصاد داخلی و مسئله هند گره خورده بود.

افلاس اقتصادی ایران و تکاپوی شرکت های فراملیتی

افلاس اقتصادی ایران و تکاپوی شرکت های فراملیتی

تاکنون بارها از عنوان شرکت های فراملیتی برای تحلیل اختلاف نظرهای بین گروه های سرمایه سالار بریتانیا از سویی و دولت انگلیس از سوی دیگر سخن گفتیم. اینک می خواهیم نشان دهیم منظورمان از شرکت های فراملیتی چیست و کدامیک از این شرکت ها با تحولات ایران گره خورده بودند؟ شرکت های فراملیتی مجموعه ای یک پارچه و سازمان یافته از وسائل تولیدند که توسط یک مرکز سیاستگذاری واحد اداره می شوند. این مجموعه، مؤسسات و تأسیسات گوناگونی را در سرزمین های مختلف کنترل می کند. برای شناخت ماهیت و ابعاد بسیاری از تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایران دوره معاصر شناخت ماهیت و عملکرد این شرکت ها ضرورت اساسی دارد. فرض ما این است که نقطه عطف تلاش برای ادغام ایران در بازار سرمایه داری جهانی، عصر مشروطیت است. بنابر این لازم است به سازوکارهای این شرکت ها برای هضم و جذب اقتصاد کشورهای دیگر توجه شود. این شرکت ها عمده ترین ابزار سرمایه داری انحصاری و مهم ترین عامل سلطه اقتصاد سرمایه داری هستند.

۱- Rice to Nasirolmulk, Private, September ۴/۱۹۰۷, Nasirolmulks Records, No. ق-۱۷۰۹۸

عملکرد شرکت های فراملیتی جهانی است و هیچ نقطه ای در عالم وجود ندارد که از تأثیرات آن مصون مانده باشد. این شرکت ها از نظر مالی آن قدر قدرت دارند که حتی دولت های مقتدر اروپایی را به زانو در آورده اند. خصیصه بارز شرکت های مزبور این است که فقط و فقط در پی کسب سود و گسترش فعالیت خود هستند و مهم ترین ویژگی آنان این است که به منافع ملی کشور متبوع خود یا توجهی ندارند و یا اینکه به این مقوله بیش از هر چیزی از منظر سود می نگرند. اگر دولت ها منافع آنان را با خطر مواجه سازند این شرکت ها، دولت ها را هم به مبارزه دعوت می نمایند و اقتدار دولت را در کشور متبوع خود درهم می شکنند. مرکز عمده فعالیت شرکت های فراملیتی در اروپا و آمریکاست؛ اما صاحبان این شرکت ها برای سرمایه گذاری در کشورهای پیرامونی(۱) یا وابسته که به غلط کشورهای جهان سوم خوانده می شوند، علاقه زیادی نشان می دهند. سرمایه گذاری در این کشورها در زمینه منابع طبیعی و مواد خام اولیه است؛ یعنی کشور میزبان، صرفاً تا آنجایی اهمیت دارد که لوازم اولیه و ضروری برای تهیه محصولات جهان صنعتی فراهم کند و به همین دلیل این کشورها از نظر صنعتی بسیار عقب مانده هستند و با وجود امکانات بالقوه و بالفعل فراوان از صنعتی شدن آنها با ترفندهای مختلف جلوگیری می شود. شرکتهای فراملیتی در ایران از دوره ناصری شروع به تحرک کردند و تکاپوهای آنان در عصر مشروطیت به اوج خود رسید. پس تحلیل تحولات مشروطه ایران بدون توجه به این عامل بسیار مهم کاری عبث، بیهوده و غیرممکن است. شرکت هایی که در ایران فعالیت می کردند ابتدا از طریق احداث شعبه(۲) یا شرکت تابعه(۳) اقدام می نمودند.

شعبه در واقع بخشی از یک شرکت است که عملیات آن در خارج از کشور اصلی صورت می گیرد. بهترین نمونه آن تشکیل بانک شاهنشاهی بود که در واقع شعبه ای از بانک شانگهای- هنگ کنگ به شمار می رفت. نیز باید از مواردی مثل تلاشهای شرکت شل برای سهیم شدن در نفت ایران یاد کرد که از راههای مختلف

۱- Peripheral.

۲- Branch.

۳- Affiliate

مثل اعزام فرستاده تا تقاضای نفت ایران به عنوان ضمانت پرداخت وام از طریق بخش خصوصی را در بر می گرفت.

شرکت تابعه تحت کنترل مؤثر شرکت اصلی است که این شرکت اصلی همان طور که ذکر کردیم یا در اروپا بود و یا در امریکا، مثل شرکت جنرال موتورز (۱)که تحت کنترل مؤثر برادران سلیگمن بود؛ که تلاش می کردند جای پایی برای شرکت های فراملیتی در ایران باز کنند.

نوع سرمایه گذاری این شرکت ها در ایران بیشتر از طریق پرداخت وام بود، این نوع سرمایه گذاری مستقیم(۲) بود، یعنی سرمایه گذاری در روند تولید به شمار می رفت و کنترل مستقیم عملیات اقتصادی را در دست شرکت سرمایه گذار قرار می داد. تلاش های برادران ساموئل برای گرفتن بخشی از سهام ایران در شرکت نفت انگلیس و ایران در زمره این گونه سرمایه گذاری ها بود که خشم مهارناشدنی برخی مقامات بریتانیا را در پی داشت. از نظر تاریخی فعالیت این شرکت ها ابتدا در بخش سرمایه گذاری در مواد اولیه و استخراج بود تا بخش صنایع. بهترین نوع سرمایه گذاری در عصر مشروطه سرمایه گذاری در صنعت نفت بود که البته هما ن طور که خواهیم دید رقابت های فراوانی در پی آورد.

تشکیل این شرکت ها مولود زوال دوره رقابت آزاد و تشکیل انحصارها در دنیای سرمایه داری بود که از آن به عصر امپریالیسم یاد می شود. پویش سرمایه در جهت انحصاری شدن محصول تراکم و تمرکز سرمایه است. تراکم، ناشی از ثروت اندوزی فرد سرمایه دار است که کمیت سرمایه تحت سلطه او را زیاد می کند و سرمایه گذاری و تولید را در مقیاس انبوه امکان پذیر می سازد. تمرکز از تراکم(۳) مهم تر است، تمرکز(۴)، ترکیب آلی سرمایه هایی است که از پیش به طور کمی شکل گرفته اند و به طور بالفعل وجود دارند. به عبارت بهتر در توزیع سرمایه ای که در دست است تغییری رخ می دهد، سرمایه ای با حجم بزرگ به دست یک واحد تولیدی و اقتصادی می افتد، زیرا واحد

۱- G.M.

۲- Direct Investment.

۳- Concentration of Capital.

۴- Centralization of Capital.

دیگری آن را از دست داده است و توسط واحد مزبور «بلعیده» شده است. شرکت های بزرگ نفتی و واحدهای بزرگ تولید صنعتی و مؤسسات عظیم مالی و اعتباری از مصادیق تمرکز سرمایه هستند و این شرکت ها بودند که در مقطع مشروطه ایران بسیار فعالیت داشتند.

برای نیل به تسلط بر بازار ایران باید استقلال عمل مؤسسات موازی یا سلب می شد و یا تحدید می گردید تا کلیه فعالیت های اقتصادی تحت کنترل یک خط مشی واحد و مشخص درمی آمد. دستیابی به مقصود یادشده یک راه حل ساده داشت و یک راه حل پیچیده. راه حل ساده تقریر خط مشی مشترکی بود که مورد توافق رقبا قرار می گرفت، اما هیچ مرجعی طرفین را به رعایت آن ملزم نمی ساخت. به این روش در اصطلاح، «توافق عالیجنابان(۱)» اطلاق می گردید. اما روش پیچیده یک شکل محکم تشکیلاتی داشت که تراست خوانده می شد. در این راه حل صاحبان سرمایه به عده ای اختیار می دادند تا با سرمایه آنها کار کنند و سود سهام را بین سهامداران تقسیم نمایند. به عبارت بهتر عده ای معدود وظیفه تعیین خط مشی برای سرمایه های بزرگ را بر عهده داشتند و در برابر، سهامداران در تصمیم گیریهای کلان مشارکت نمی کردند و فقط به سود خود فکر می کردند که وظیفه توزیع آن برعهده همان گروه معدود بود. مهم ترین ابزار در این زمینه بانک و مسئله استقراض و اعطای وام بود. اعطای وام از دو راه صورت می گرفت: شرکتهای فراملیتی و یا دو بانک شاهنشاهی و استقراضی.

بانک شاهنشاهی مؤسسه ای بود اعتباری که از دوره ناصری بر تمام اقتصاد کلان ایران چنگ انداخته بود. این بانک وجود خود را در محو رقیب می دید و طرفین دعوی هدف فوق را صرف نظر از سود و زیان دنبال می کردند، زیرا دوره موقت کاهش درآمد با فرض حذف رقیب؛ طلیعه به دست آوردن سود بیشتر و هنگفت تر بود. با این وصف بانک شاهنشاهی به دلیل ترکیب سرمایه گذارانش با بسیاری از صاحبان شرکت های فراملیتی هم در پیوند بود. بانک تلاش می کرد شرایط انحصار را در ایران به دست آورد و این امر مستلزم حذف رقبا بود. به دلیل گستردگی پیوندهای صاحبان سهام بانک با مؤسسات دیگری مثل شرکت راه آهن عثمانی، شرکت نفت

۱- Agreement of Eminences.

باکو، دویچه بانک و کمپانی شل بود که آمریکاییان و روس ها به عنوان رقیب عملاً حذف شدند. سرمایه ملی ایران در دست بانک شاهنشاهی بود که به هر حال توسط بانکداران حرفه ای در بخش خصوصی بریتانیا به کار گرفته می شد. در واقع روند صدور سرمایه انگلیسی به ایران با اعتبارات بانک شاهی صورت می گرفت و نتیجه یکی بود: قبضه انحصاری بازار ایران به قیمت عقب راندن رقیب روسی.

اهمیت موضوعی که به آن اشاره کردیم، در این است که بحث مشروطه صرفاً در حد رقابت روس و انگلیس تقلیل(۱) داده نشده است. بلکه در برابر این دیدگاه که ریشه ای کهن در نگاه سیاسی و تاریخ نگاری ایران داشته، فرضیه ای نوین قرار داده شده و پرسش جدیدی مطرح گردیده است: آیا می توان بسیاری از تحولات سیاسی مشروطه ایران را حاصل رقابت کمپانی های فراملیتی- که بیشتر به سود خود می اندیشیدند تا به منافع ملی کشور متبوعشان- با سیاست های رسمی دولت های انگلیس و روسیه دانست؟ پاسخ به این پرسش مستلزم جدی انگاشتن یک عنصر جدید در تحولات دوره مورد بحث است. با این فرض که اندیشه ها و انگیزه های این عنصر جدید با اهداف دولتین روس و انگلیس تفاوت داشته است و تندروترین گروه های مشروطه خواه خواسته و یا ناخواسته، دانسته و یا نادانسته با این عنصر «هم سخنی» داشته اند؛ ابعاد تحولات مشروطه در بسیاری موارد قابل فهم تر می شود.

بدون شک یکی از بحرانی ترین سالهای اقتصاد ایران متعلق به همین دوره مشروطه بود. در این دوره ایران در حالی که با بحران های فراوان سیاسی دست به گریبان بود و در حالی که احزاب سیاسی بر سر هر مسئله ریز و درشتی به هم پرخاش می کردند و مصالح ملی را قربانی اهداف شخصی می نمودند، و درست در حالی که کشور با امواج توفنده سقوط همه جانبه مواجه بود، نفت به بهره برداری رسید و عامل جدیدی برای دست اندازی قدرت های بزرگ به میان آمد. اما مهم ترین ویژگی این دوره تکاپوهای عجیب و شبانه روزی شرکت های فراملیتی بود که مقدر بود تلاش هایشان تا دهه های بعد در رقابت با شرکت نفت انگلیس و ایران، سهم بسیار مؤثری در سقوط اقتصادی ایران بر عهده داشته باشد. درست در هنگامی که

۱- Reduction.

انگلیس به ذخایر افسانه ای نفت دست پیدا کرده بود، سیاستمداران ایرانی برای به دست آوردن مبلغ ناچیزی پول دست نیاز به سوی دولت های روس و انگلیس و شرکت های فراملیتی دراز می کردند و پای کسانی را به اقتصاد و سیاست کشور باز می کردند که به هر چیزی فکر می کردند جز مشروطه و آزادی ایران. درست در چنین ایامی ایران تلاش کرد برای حل عاجل مشکلات اقتصادی خود از روس و انگلیس و یا شرکت های خصوصی وامی بگیرد، اما این طرحها سرانجامی نیافت. از سوی دیگر در همین دوره نمایندگان مجلس برای حل مشکلات مبرم اقتصادی کشور لوایحی تصویب کردند و البته اجرای این لوایح هم به بن بست رسید. اما ایران در این دوره تبدیل به کشوری شده بود که بدون اطلاع نمایندگان سیاسی هر گونه تصمیمی درباره مقدراتش گرفته می شد. بحث راه آهن سراسری در این زمره بود که پای سرمایه سالاران فراوانی را به کشور باز کرد. از سوی دیگر نفت ایران عرصه رقابتهای شگفت انگیز قدرت های بزرگ و البته شرکت های فراملیتی شده بود. در هنگامه غفلت سیاستمداران ایرانی اینان سرگرم تهیه نقشه سیاسی و اقتصادی آینده کشور ما بودند؛ اینک می خواهیم ببینیم این تلاش ها چه تأثیری بر سرنوشت سیاسی و اقتصادی کشور بر جای گذاشت.

مسئله استقراض

مسئله استقراض

در این دوره مردی فرانسوی به نام مسیو بیزو به عنوان مستشار مالیه، ماهانه پول گزافی از ایران می گرفت. اما جز آمد و شد به اینجا و آنجا و مذاکره با نماینده های دولتین روس و انگلیس کار دیگری نمی توانست انجام دهد. دولت ایران ناگزیر شد مسئله وامی را که پیش تر محمدعلیشاه تقاضا کرده بود و دولتین با اعطای آن موافقت نکرده بودند، دنبال کند. بالاخره طبق طرحی که تقی زاده و دوستانش در مجلس تدوین کرده بودند قرار شد دولت ده میلیون تومان وام از دولت های خارجی یا بانک های خصوصی بخواهد. دو و نیم میلیون تومان می بایست نقد گرفته می شد و سی هزار سپاهی با آن تجهیز و ادارات تأمین مالی می شدند و از باقی مانده این وام، قروض وام های گذشته را می پرداختند. مجلس با این طرح موافقت کرد. قرار شد پانصد هزار لیره معادل حدود دو و نیم میلیون تومان از روس و انگلیس وام گرفته

شود. اواخر آذر ۱۲۸۸ شمسی گفتگو با نمایندگان دولتین آغاز شد، مذاکرات تا بهمن آن سال ادامه یافت و جواب دولتین منفی بود.

درست در چنین اوضاعی، اروپا در وضعیتی مخاطره آمیز به سر می برد، رقابت بین آلمان و فرانسه و روس و انگلیس تشدید شده بود. قرارداد ۱۹۰۷م در حقیقت مقدمه قراردادهای دیگری بود که طبق آنها دو دولت برای آمادگی در جنگ با آلمان به امور خود در آسیا سر و سامانی دادند و در دوره ای که اروپا سرگرم مسائل خود بود، تلاش می شد مفاد آن پیمان اجرا شود. قرار بود در ایران یک دولت ناتوان روی کار آید تا سایر دول اروپایی در مورد نقض استقلال کشور زبان به اعتراض بلند نکنند و نیز از داخل شورش پدید نیاید. در راستای چنین سیاستی بود که پس از مذاکرات مفصل گفته شد دولتین فقط می توانند چهارصد هزار لیره وام دهند، لیکن ایران بایستی به شرایطی تن می داد که البته پذیرفتنی نبود، مجلس با درخواست های دولتین مخالفت کرد.

وقتی شروط دولتین به گوش مردم رسید از هر طرف فریاد اعتراض بلند شد، بازرگانان تبریز اعلام کردند حاضرند به دولت مساعدت نمایند. سیل تلگراف از سراسر ایران در محکومیت شروط دولتین و وعده کمک به دولت واصل شد. در اسفند سال ۱۲۸۸ش دولتین یادآورد شدند ایران نمی تواند هیچ منبع درآمدی را در کشور به عنوان وثیقه برای اخذ وام نزد بیگانه گذارد. ایران پاسخ داد دولت بجز منابعی که در گرو دولتین است می تواند هرگونه که خود می خواهد تصمیم بگیرد. در فروردین و اردیبهشت سال بعد یادداشت های شدیداللحنی تقدیم دولت شد. ایران از حق کشیدن خط آهن و احداث معادن و استخدام مستشار نظامی منع شده بود. ترس عمده از آلمان ها بود که خطوط آهن عثمانی را احداث می کردند و گمان می رفت خط تهران- خانقین هم به آنها داده شود. در روسیه گروه تندرو زمامداران به رهبری نظامیان که امور سیاسی را هم قبضه کرده بودند، می خواستند هرچه سریع تر کار ایران یکسره شود(۱).

مسئله استقراض در دوره دوم مشروطیت، نخستین بار در دولت مستوفی الممالک مطرح شد. این کابینه منتسب به حزب دمکرات بود. از طرف گروهها و شخصیت های سیاسی دیگر هم نسبت به این طرح ابراز موافقت شد و حتی سیصد

۱- تاریخ هجده ساله آذربایجان، صص۱۲۲-۱۲۰.

و چهل هزار تومان قبل از تشکیل کابینه سپهدار اعظم از بانک شاهنشاهی گرفته شد و مصرف گردید. از این مبلغ ۲۴۰ هزار تومان را صنیع الدوله گرفت و یکصد هزار تومان دیگر برحسب ضرورت بعد از آن گرفته شد. از نحوه هزینه شدن ۲۴۰ هزار تومان خبری نشد. صد هزار تومان هم به دستور نایب السلطنه به مصرف قشون فارس رسید. پس از سقوط کابینه مستوفی، حزب دمکرات درصدد اشکال تراشی برآمد. آنها که تا دیروز استقراض را صحیح می دانستند، امروز آن را رد می کردند. هدف حزب مخالفت با دولت دوم سپهدار تنکابنی به هر شکل ممکن بود. اعتدالی ها برای اثبات بی پایه بودن مواضع دمکرات ها از بالفور رهبر حزب محافظه کار در لندن سخن می گفتند که با وجود انتقاد از دولت لیبرال اسکوایت، در اغلب مسائل حول محور منافع ملی انگلیس با آن حزب موافقت نشان می داد. منظورشان این بود که احزاب انگلیس اگر هم با هم اختلافی دارند، وقتی پای مسائل مربوط به منافع ملی پیش آید با هم متحد می شوند؛ اما در ایران دمکرات ها به دلیل مواضع حزبی خود یک روز با هزار دلیل از ضرورت استقراض سخن به میان می آورند، اما وقتی کابینه از دستشان خارج شد، مواضعی می گیرند که زیان های فراوانی به منافع ملی وارد می کند.

فکر استقراض از ۲۹ ذی حجه ۱۳۲۸ آغاز شد، آن اندیشه ریشه در احتیاجات ضروری کشور داشت. مثلاً وضع امنیت فارس مخاطره آمیز بود و اگر برای آن چاره ای اندیشیده نمی شد استقلال وطن در معرض تهدید قرار می گرفت. بحث امنیت جنوب هم با اولتیماتوم انگلیس شدت گرفت، به همین دلیل گفته شد اگر ایران دست به اقدامی نزند، انگلیس رأساً مداخله خواهد کرد. امنیت جنوب در گرو تأمین بودجه بود و غیر از جنوب، «ایالت وسیع زرخیزی مثل بلوچستان که تالی سواحل نیل است و چندین سال است که در حقیقت دست دولت ایران از آنجا کوتاه شده و نزدیک به تجزیه است»، اهمیت اقتصادی زایدالوصفی داشت.

این در حالی بود که عایدات دولت ظرف یکی- دو سال اخیر وصول نشده بود. وثوق الدوله می گفت دولت هفده کرور کسری بودجه دارد و جبران آن کسری از منابع داخلی غیرممکن است. عمده قرض ایران از بانک شاهی بود که مبلغش هفت کرور تومان می شد، اما سود آن بسیار گزاف شده بود. قرار بود دولت دوازده کرور قرض کند و از محل آن ابتدا قرض بانک شاهی را بپردازد و باقیمانده را صرف

مخارج لازمه کند. دولتین روس و انگلیس که در دوره نیابت سلطنت عضدالملک شروط غیرقابل قبولی برای استقراض به ایران ارائه داده بودند، در نیابت سلطنت ناصرالملک راضی به این استقراض بدون شروط سیاسی شدند(۱).

اما دمکرات ها علیه لایحه استقراض به میدان آمدند. مخالفین، آنها را دشمنان این آب وخاک می دانستند که به ناامنی، یاغی تراشی و اغتشاش طلبی کمک می کنند. همان طور که بالاتر گفتیم دمکرات ها پیش از این توسط صنیع الدوله و قبل از تصویب لایحه استقراض، مبلغی گرفتند که معلوم نشد در کجا خرج کردند. اما این بار با استقراض مخالفت می کردند و رعب ایجاد می نمودند، حتی نایب السلطنه که موافق استقراض بود به دلیل ناامنی هر روز با یک اردوی مسلح از خانه به دربار می رفت و باز می گشت و هر روز مسیر خود را عوض می کرد. اعتدالی ها می گفتند اگر همین مبلغ ناچیز استقراض شود، امنیت برقرار می گردد و از آنجایی که امنیت شرط ضروری سرمایه گذاری است، در سایه آن می توان «یک استقراض صد میلیونی بکنیم و از آن سیل ثروت خارجی که ناشی از نعمت امنیت است به مصرف آبادانی و ترقی و تعالی ملت و مملکت برسانیم و به دست خودمان بدون شرایط سخت خارجی خطوط آهن مملکتمان را می کشیم و با آن ثروت، بی خون دل معادن خداداد را کشف می کنیم و به جزئی وقتی، ایران را به حال تاریخی خود بلکه بالاتر می رسانیم». آنها مدعی بودند مخالفین استقراض در صدد ناامنی هستند و می خواهند کشور را در طبق گذارده به اجنبی تسلیم کنند(۲).

واقعیت این است که دمکراتها با کارهایشان ناامنی را دامن می زدند. یکی از بزرگترین مشکلات ایران در این دوره مسئله خلع سلاح بود. لایحه خلع سلاح در زمان کابینه اول سپهدار تصویب شد اما اجرا نگردید؛ تا اینکه در دوره مستوفی ماجرای پارک اتابک پیش آمد. اما بعد از آن هم، وکلای دمکرات، مسلح حرکت می کردند و حتی در صحن مجلس با اسلحه حاضر می شدند. هدف دمکرات ها این بود که جو سیاسی کشور را ملتهب نشان دهند و ناامنی اوضاع را اثبات نمایند. در

۱- . مجلس، سال چهارم، ش ۸۵، یکشنبه ۶ جمادی الاول ۱۳۲۹، ۳۰ آوریل ۱۹۱۱، «مسئله استقراض»

۲- همان جا.

یک مورد حاجی محمدصادق علیزاده نماینده آذربایجان، ششلول به دست، فردی را که گفته می شد قصد ترور او را داشته تهدید به قتل کرد. این قضیه بازتاب نامطلوبی یافت، در حقیقت مخالفین احساس کردند وکلای دمکرات روزی آنها را به جرم ابراز عقیده مخالف هلاک نمایند: «عجبا ممکن است در یک مجلس قانون خلع سلاح بنویسند در صورتی که اعضای آن مجلس خودشان مسلح باشند؟» از اداره مباشرت مجلس خواسته شد نمایندگان و تماشاگران را بازرسی کنند و نگذارند با اسلحه وارد صحن مجلس شوند(۱). اینان همان افرادی بودند که با شعار خلع سلاح، ستارخان و یارانش را به مسلخ فرستادند.

در جلسه سیزدهم مجلس دوم، برنامه دولت سپهدار تنکابنی در مجلس قرائت شد. مهمترین مطالب برنامه او راجع به اصلاحات مالیه و معارف بود. پیشنهاد شده بود مردم برای بسط معارف کمک نمایند، اما وکیل التجار خاطرنشان ساخت دولت موظف است بودجه ای برای این منظور در نظر گیرد. از دید ارباب کیخسرو «سه چیز که مایه ترقی عالم است و لازم داریم تجارت و فلاحت و فوائد عامه است» که در برنامه دولت به آن توجهی نشده است. مشیرالدوله، وزیر عدلیه، پاسخ داد کلیه ضروریات کشور در برنامه قید نشده است، بلکه در آن صرفاً چیزهایی ذکر گردیده که مربوط به «استقرار امنیت» است. بعد از آنکه اصلاحات مقدماتی به عمل آمد بودجه تمام وزارتخانه ها به مجلس خواهد آمد و بعد «نقشه رفرم و اصلاحات» به مجلس پیشنهاد خواهد شد.

مشیرالدوله در ادامه خاطرنشان ساخت به اهمیت کار تجارت وقوف دارد، و «تجارت از منابع ثروت است»، اما باید تمهیدی اندیشید تا به گفته او برخلاف گذشته اقوال با افعال مطابقت داشته باشد. بنابراین تا وسایل لازم به دست نیامده، نه اصلاحات تجاری ممکن و میسر است، نه احداث طرق و شوارع. بنابراین در روند اصلاحات در مجلس دوم باید دو نکته عمده را مورد توجه قرار داد: یکی استقراض و دیگری مسئله بودجه. او «احداث پارلمان» را برای تعدیل اوضاع مغشوش مالیه دانست. به همین دلیل پیشنهاد کرد دولت برای هر سال بودجه ای در نظر گیرد تا

۱- مجلس، سال چهارم، ش۸۶، یکشنبه ۸ جمادی الاولی ۱۳۲۹، ۷ مه ۱۹۱۱، «مخالفت از قانون خلع سلاح».

مجلس شورای ملی آن را تصویب نمایـد. مشـیرالدوله ادامه داد فرآینـد تصویب بودجه سال آتی انجام خواهد شد، اما فعلاً آن چیزی که مهم است، اقـدام براسـاس در اولـویت قرار گرفتن امور مهم است. او گفت در بودجه جدیـد «اولاًـ ژانـدارم و حقوق پلیس، بعد بودجه وزارت داخله، بعد سایرین» تدوین خواهد شد.

در همین جلسه سید حسـین اردبیلی از اعضـای فراکسیون پارلمـانی حزب دمکرات، برای نخسـتین بـار از ضـرورت اسـتخدام مسـتشارهای خارجی سخن به میان آورد. او این امر را از «واضحات» دانست که باید «هرچه زودتر» انجام شود. اردبیلی از وزرا خواست تعـداد مسـتشارها و حقوق آنها را معین نماینـد، «تا آنکه ان شاءالله کارها از مقام لفظ به فعلیت آیـد». وحیـدالملک از دیگر اعضـای حزب دمکرات این مطلب را خیلی مهم دانست و خاطرنشـان سـاخت در مـورد تعـداد مسـتشاران و کشـوری که مسـتشار از آنجا اسـتخدام خواهد شد، بحث به عمل آید. نمایندگان استدلال می کردند مستشاران باید از کشورهای بی طرف مثل سوئد یا آمریکا استخدام شود.

در کمـال تعجب آن کسـی که از ورود مسـتشار مـالی از آمریکـا، ایراد داشت وزیر پست و تلگراف بود. معلوم نیست وظایف مـالیه که خود تشـکیلاتی جـداگانه داشت، چه ربطی به آن وزارت خانه می توانست داشـته باشـد؟ بهر حال وزیر مزبور گفت گویا نمایندگان تصـمیم خود را گرفته اند زیرا اصرار دارند مستشار مالی از آمریکا خواسته شود. از دید او همین ترتیب ناقص مالیه هم متعلق به فرانسویهاست؛ حال آنکه اگر مسـتشار آمریکایی آورده شود اولاً بایـد حداقل یک سال وقت خود را صـرف تحصیل اطلاع از اوضاع ایران کند و ثانیاً در ایران کسانی که انگلیسی می دانند کمند و افرادی که در امر مالیه مشغولند عمدتاً به زبـان فرانسه آشـنایی دارنـد، «بعلاـوه نظریـات دیگری هم در اسـتخدام از فرانسه بود که شایـد نشود در مجلس علنی اظهـار کرد».

دکتر علیخـان از اینکه وزیر پست در مورد مالیه اظهار نظر می کنـد ابراز تعجب نمود: «چیزی که راجع به مالیه است چرا [وزیر مربوطه] خودشان دفاع نمی کنند که وزیر پست دفاع بکنند». او اطلاعات آمریکایی ها را از فرانسوی ها کمتر نمی دانست، «به این واسـطه در نظر بنـده خیلی خـوب [است] که برای مـالیه از آمریکـا مسـتخدم بخـواهیم و در این بـاب هیـچ گفتگو نیست». بالاخره تصویب شد مستشار مالی از

آمریکا استخدام شود(۱).

در باب استخدام مستشار برای عدلیه و نظمیه، عده ای ایتالیا، عده ای آمریکا، گروهی سوئد و تعدادی فرانسه را پیشنهاد می کردند. هیچ کدام هم دلیل منطقی نداشتند و صرفاً از تشابه آب و هوا، خصوصیات اخلاقی و نظایر آن بحث می کردند. در حقیقت به قول حاجی آقا شیرازی میزان و معیار صحیحی برای پیشنهادها وجود نداشت و هر نماینده ای به کشوری رأی می داد که مدتی در آنجا اقامت داشته است. مثلاً متین السلطنه به این دلیل در جلب مستشار نظمیه، آمریکا را ترجیح می داد که مدتی در آنجا بود. وحید الملک هم که با شدت و حرارت از استخدام سوئدی ها دفاع می کرد، منطقش این بود که مدتی در سوئد زندگی کرده و نظم مأموران آنجا را دیده است. به همین سیاق دکتر اسماعیل خان هم از مستشاران فرانسوی دفاع می کرد. مهمترین بحث در مورد جلب مستشاران مربوط به بخش قضایی بود، اما این مسئله وجود داشت که قوانین ایران بر دو بخش است: شرعی و عرفی؛ مستشاران فقط در مورد قوانین موضوعه رایج در غرب تخصص دارند، پس اگر وارد ایران شوند با قوانین شرعی چگونه برخورد خواهند کرد؟

در مورد مستشار عدلیه، دبیرالملک وزیر عدلیه معتقد بود باید از فرانسه و مصر استخدام شود(۲). دلیلش آن بود که مستشار فرانسوی باید تنظیمات عدلیه را عهده دار می شد تا آن را به سامان آورد و از بی نظمی نجات دهد و قاضی تربیت کند. مستشار مصری هم چون مسلمان است دستورالعمل های مستشار فرانسوی را که مغایر شرع نیست، به بوته اجرا می گذارد. وحیدالملک می گفت چون قوانین مدون است، مستشار برای تدوین قانون آورده نمی شود، «شرع ما مدون است» و مستشار برای اداره کردن و تنظیمات عدلیه خواسته می شود و نیازی به شرط اسلامیت نیست و صرف حقوقدان بودن کفایت می کند.

مشیرالدوله هم استدلال کرد «ما مستخدمین عدلیه را برای این نمی خواهیم که احکام برای ما تعیین نمایند، احکام شرع ما از ۱۳۲۸ سال پیش از این جاری بوده و خواهد بود، بهتر از آن نمی شود، مقصد از مستخدمین انتظام امور اداره است. برای اینکه کارهای عرفی اداری است که باید از روی ترتیب اداره شود». و اما درباره امور

۱- مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره دوم، مورخه سه شنبه غره رمضان ۱۳۲۸.

۲- . همان، مورخه شنبه پنجم رمضان ۱۳۲۸.

شرعی بایـد مجلس ویژه ای تشـکیل داد کـه ربطی به مسـتشار نداشـته باشـد، زیرا وظـایف آن داخلی است. او می گفت امـور شرعی مربوط به موازین فقهی است، حال آنکه مسـئله مستشار مربوط به اداره کردن عدلیه است. بالاخره تصویب شد یک نفر از فرانسه و یک نفر از مصـر برای عدلیه اسـتخدام شوند. به این شـکل خواسـتند هم مسـئله شـرعی و هم مسئله عرفی را رعایت کننـد، اما با این ترتیب مشـکلی از مشـکلات ایران حل نمی شـد زیرا مسـتشار مصـری در فقه اهل سـنت متبحر بود و نه شـیعه؛ بنابراین همچنان مشکل ادامه می یافت.

هیـأت دولت تصـویب کرده بـود مسـتشار مـالی از سوییس اسـتخدام گردد. امـا دکـتر علیخـان و شـیخ الرئیس پیشـنهاد کردند مسـتخدمین وزارت مالیه از آمریکا جلب شوند. علیخان در دفاع از نظر خود گفت مسـتشار مالی باید از جایی انتخاب شود که بی طرف باشد و منافع تجاری و غیر تجاری در ایران نداشته باشد و از این حیث آمریکا حائز شرایط است.

با مقـدمات، شوستر توسط نبیل الـدوله اسـتخدام و وارد ایران شـد. اقدامات تحریک آمیز شوستر را پیش تر مورد بررسـی قرار دادیم و دیدیم اعمال تحریک آمیز وی چگونه باعث ورود قشون روسیه به ایران شد.

در واقع مهمترین بحث مجلس در مورد اسـتقراض بود و برنامه های دیگر همه مکمل آن بودند، اما آن گاه که بار دیگر بحث درباره اسـتقراض آغاز شـد، معلوم گردیـد دولت هیـچ برنامه ای برای نحوه هزینه کردن مبالغ مورد تقاضا ندارد. وکیل الرعایا پرسـید وجوه استقراضی به مصرف چه چیزی خواهد رسید؟ وثوق الدوله وزیر مالیه پاسخ داد «دولت نمی تواند جواب صحیح بدهد» که پنج کرور وجهی که باید اسـتقراض شود به چه مصارفی خواهد رسـید. او به جای استدلال منطقی و اقتصادی گفت در ابتدای لایحه نوشته شده است «اساس کار بر درستی است»، با همین زمینه اخلاقی گفته شد:

دولت اطلاع از مصارف و حقوقی که باید بدهد کاملاً ندارد و اسـباب و عناصـری که به توسط آنها بتواند تعیین نماید موجود نیست و می داند که ترتیب وزارت مالیه سابقاً خیلی مغشوش بوده است و حقوقی که از این وجه به مصارف سابق داده

می شود، حقوق قشون و ساخلو دولت جدید و سفرایی است که در خارجه مأمور هستند.

وحیدالملک ضمن اینکه قرضه را برای هر دولتی لازم می دانست، خاطرنشان کرد اولاً باید دانسته شود نقشه این استقراض چیست، ثانیاً وجوه به چه نحوی خرج خواهند شد، ثالثاً شرایط استقراض چیست و رابعاً کیفیت تفتیش در این باره چگونه است؟ وزیر مالیه پاسخ داد دولت قروضی دارد که مربوط به گذشته است و از بابت آن صدی نه الی دوازده سود داده می شود. او غرض از استقراض را تبدیل این قروض به یک قرض دولتی دانست «و از اینکار یک نفع فوق العاده عاید دولت خواهد شد که آن در ازای فرع این استقراض داده می شود». هیچ کس از وزیر مالیه نپرسید کیفیت این اقدام چگونه است و به چه طریقی نفع فوق العاده عاید دولت خواهد شد؟ اما یک چیز معلوم بود، می خواستند قرض کنند تا سود قرض های سالیان گذشته را یک جا به روس و انگلیس بپردازند! یعنی حتی اصل قرضه های سابق هم تسویه نمی شد. در شرایطی که ایران دچار بحران شدید اقتصادی بود، دولتین بیگانه ایران را برای پرداخت سود وامهای خود تحت فشار قرار داده بودند. از سویی در حقیقت اصول اقتصادی و آینده مالی کشور به یک اصل اخلاقی «اساس بر درستی کار است»، فرو کاسته شد و با توجه به اینکه اکنون هم دولت سپهدار و هم مخالفین دمکرات او با اصل استقراض موافق بودند، در همان جلسه به برنامه دولت رأی اعتماد داده شد(۱).

با این وصف به دنبال مذاکرات مفصل درباره استقراض خارجی یا داخلی بالاخره مجلس تصمیم گرفت کسری بودجه دولت را از منابع داخلی تأمین نماید. طبق این لایحه وزارت مالیه مجاز بود از منابع داخلی مملکت مبلغ ده کرور تومان استقراض کند. مقرر گردید یک کرور سهام ده تومانی طبع و نشر گردد و سود این قرضه، سالیانه ۷ درصد باشد. مدت استهلاک اصل و فرع استقراض بیست سال شمسی بود و هر سال مبلغ ۴۷۲ هزار تومان از بابت اصل و فرع مستهلک می شد. محل تأدیه قرض، عایدات خالصه جات بود که در صورت عدم کفایت، بقیه از

۱- همان، سه شنبه ۲۳ ذی قعده الحرام سال ۱۳۲۷ قمری.

عایدات تذکره یعنی اداره گذرنامه به آن اضافه می شد. این در حالی بود که هنوز فهرست عایدات خالصه جات در وزارت مالیه موجود نبود و مبالغ صرفاً براساس تخمین برآورد شده بود.

مهم ترین بند این لایحه، ماده ۷ آن بود: «توزیع سهام و اخذ وجه در تمام نقاط مملکت به توسط بانک شاهنشاهی و شعب و عمال آن صورت خواهد گرفت». فقط اعتراض مختصر و کم ارزشی به این ماده شد. در شور اول مقرر شده بود این ماده حذف شود، زیرا اگر اختیار استقراض با وزیر مالیه باشد بهتر خواهد بود. اما وکیل الرعایا به ضرورت تصویب این ماده تأکید کرد، در حالی که استقراض داخلی ربطی به بانک شاهی نداشت و اگر چیزی به آن بانک ربطی پیدا می کرد مربوط به استقراض خارجی بود. او گفت وجود این ماده لازم است زیرا شاید ایرانیان مقیم خارج بخواهند در امر استقراض داخلی شرکت کنند و «اگر تصویب نشود که شعب بانک اوراق سهام را توزیع و اخذ وجه نماید، آنها از شرکت در این استقراض محروم خواهند بود».

ارباب کیخسرو از این بهانه استفاده کرد و پیشنهاد نمود از بند ۷، عبارت «در تمام نقاط مملکت» حذف شود. ماده ۷ این گونه اصلاح شد: «توزیع سهام و اخذ وجه به توسط شاهنشاهی و شعب عمال آن صورت خواهد گرفت».

در ماده ۹ آمده بود «وجه قرض فقط به مصرف اصلاحات اساسی و ضروریات مهم فوق العاده که مجلس شورای ملی تصویب می نماید خواهد رسید». این ماده هم «بدون مذاکره» تصویب شد، بدون اینکه معلوم باشد دولت وجه استقراضی را چگونه هزینه خواهد کرد؟ و یا اینکه براساس چه اطلاعاتی از اقتصاد کشور می خواست ده کرور استقراض کند؟ فقط تصویب شد هیأتی هفت نفری بر نحوه هزینه کردن استقراض نظارت کند. طبق ماده ۱۱ برای مراقبت در اداره کردن محل تأدیه قرض و رسانیدن اقساط اصل و فرع در موعد مقرر به صاحبان سهام «یک نفر متخصص مالیه از خارجه معین یا مستخدم خواهد شد». این ماده هم «با جزیی مذاکرات» تصویب شد.

تنها بحثی که انجام گرفت مربوط به ماده ۱۲ بود. حاج شیخ علی ابوالوردی نماینده شیراز پیشنهاد کرد به عنوان ماده دوازدهم تصویب شود اگر سهام قرض به

اتباع خارجه منتقل شود باید تابع قوانین داخلی باشد. اما تقی زاده گفت خارجی ها حق خرید سهام را ندارند و اگر یکی از سهام به اتباع خارجه منتقل شد، فوراً باید به اتباع ایرانی فروخته شود و گرنه از درجه اعتبار ساقط است. ماده دوازدهم برای بررسی بیشتر به کمیسیون تجدیدنظر ارجاع گردید، علت هم فقط این بود که مخبر کمیسیون قبل از اخذ رأی در مورد این ماده پیشنهاد ارجاع به کمیسیون مربوطه را داده بود. معلوم بود مشکل اقتصادی کشور از این راه، حل نخواهد شد به همین دلیل باید راه حل فوری تری پیدا می کردند.

در آخر نوامبر ۱۹۰۹، مجلس شورای ملی پیشنهاد کرد یک وام فوری بالغ بر پنج میلیون کرور برای اداره امور جاری کشور تأمین شود. در سیزدهم دسامبر آن سال وزرای امور خارجه و مالیه، به نمایندگان دولتین روس و انگلیس مراجعه کردند و شرایط اخذ وام را جویا شدند. چند ماه بعد در شانزدهم فوریه ۱۹۱۰ جواب وزراء داده شد که خلاصه آن به قرار زیر بود:

۱. طرز مصرف وام باید از طرف یک هیأت معین شود، این هیأت زیر نظر وزیر مالیه و متشکل از یک مستشار مالی فرانسوی، مدیر گمرکات که بلژیکی بود، دو نفر نماینده مجلس و دو مأمور دیگر ایرانی خواهد بود.

۲. هفت نفر مستخدم فرانسوی، مأمور اجرای تصمیمات این هیأت خواهند بود.

۳. دولت ایران باید بخشی از این وام را صرف تشکیل یک نیروی نظامی کند. برای تهیه قوای نظامی دولت ایران حق ندارد معلم بیگانه استخدام کند، مگر اینکه دولتین رضایت خود را اعلام کرده باشند.

۴. دولت ایران حق ندارد به هیچ دولت خارجی امتیاز خطوط آهن بدهد، مگر اینکه دولتین اجازه دهند. اگر ایرانی ها بخواهند امتیازی بگیرند، دولتین حق دارند تحقیق نمایند که آیا متقاضیان امتیاز، سرمایه لازم را در اختیار دارند یا خیر.

۵.کمپانی روسی که راه جلفا- تبریز را در اختیار دارد، انحصار کشتی رانی دریاچه ارومیه را خواهد داشت.

۶. در برابر تعهدات فوق وامی به مبلغ ۴۰۰ هزار لیره انگلیسی در اختیار ایران قرار می گیرد، این وام احتمالاً جزیی از یک وام بزرگ خواهد بود که به صورت علی الحساب پرداخت خواهد شد. اگر دولتین نخواستند بیش از این به ایران پول

بدهنـد، این وام بایـد در ده قسط سالیـانه بـازپرداخت شـود. سـود این وام ۷ درصـد خواهـد بود و محل ضـمانت آن عایـدات گمرکی و ضرابخانه دولتی تعیین شد.

دولت ایران شـروط فوق را نپذیرفت. ایرانی ها با استخدام مستشار فرانسوی مخالف نبودند، لیکن نمی خواستند این افراد تحت کنـترل روس و انگلیس باشـند. بـه همیـن سیاق شـروط دیگر را هـم مردود اعلاـم کردنـد. در همیـن اوضـاع سـر و کله بخش خصوصـی اروپا و آمریکا در ایران پیدا شد. در حالی که مذاکرات به بن بست رسـیده بود، «یک دسـته از ارباب مال و مکنت که نمایندگی ایشان را هم یک نفر انگلیسـی به عهده داشته است، از حکومت ایران قبول یک استقراض پنج میلیون لیره ا ی را گرفته بود». امـا سـفارتین در شانزدهم مارس ۱۹۱۰ مانع از این امر شدنـد. آنها اعلام کردنـد تا وقتی مسئله اسـتقراض ایران از روس و انگلیس معوق مانده است و تا هنگامی که ایران قروض خود را به بانک شاهنشاهی و بانک استقراضی نپرداخته است، حق ندارد هیچ یک از عایدات کشور را برای اخذ وامی غیر از وام مورد بحث به وثیقه گذارد.

از آن روز دولتین به ایران دسـتور دادنـد دیگر حق نـدارد از هیـچ سـرمایه بیگانه، طلب کمک نمایـد. معاون الدوله وزیر وقت امور خارجه ایران در اعتراض به این حرکت نوشت:

مسئله مقاولاـت و گفتگوهـایی کـه فیمـابین حکـومت ایران و دولـتین انگلیس و روس در موضـوع عقـد یـک آوانس یـا یک استقراضـی جاری شـده است، نمی تواند حکومت ایران را از آزادی و اختیارات کامله اش در عایداتی که منابع آن هنوز محل ضمانت و رهن نیست عاری و مسلوب الحق سازد.

در هفتم آوریل سـفارتین استقراض ایران را از منابع خارجی به دو شرط مجاز شمردند: ۱. عایداتی که فعلاً ضمانت استقراض از روس و انگلیس هستند، نباید برای عملیات اعتباری جدید به وثیقه گذارده شوند و ۲. قروض فعلی ایران به روس و انگلیس باید تحت قواعدی معین درآیند.

به دنبال این مباحث، موضوع جدیدی مطرح شد که راه رسیدن به توافق را محال و ممتنع ساخت:

انگلسـتان و روسـیه که حقوق رعایـای سـایر دول را به اعمالات تجاری در ایران هیـچ مانع نیسـتند، در هیـچ موقعی نمی توانند قبول کنند که به تبعه دیگر دول معظمه

خارجه امتیازاتی اعطا شود که به منافع سیاسی و یا نظامی دولتین در ایران صدمه برساند.

مقارن بن بست مذاکرات استقراض، در مجلس لردهای انگلیس بحثی درباره این موضوع در گرفت. لرد لمینگتون عضو کمیته ایران از لرد کریو پرسید وضعیت استقراض ایران از روس و انگلیس چگونه است؟ و نیز درباره سیاست انگلیس در ایران پرسش هایی را مطرح نمود. کریو تقاضا کرد در این زمینه یعنی توضیح سیاست انگلیس در ایران اصراری نشود، زیرا او در این باب جوابی نخواهد داد. در مورد استقراض هم گفته شد آن مهم به بن بست رسیده است، زیرا ایران شرایط روس و انگلیس را نپذیرفته است. او اعلام کرد انگلیس «خیرخواه حقیقی ایران و ایرانیان است»، به همین دلیل دولت انگلیس اصرار در قبولاندن شرایط خود را لازم می داند!

لرد لنسدوان اظهارات لرد کریو را به شکل صریح تری بیان نمود. او خاطرنشان کرد در انگلستان امروز همه طرفدار سعادت ایران هستند و تلاش دولت ایران را در انتظام بخشیدن به امور خود ارج می نهند. بنابراین لرد کریو حق دارد از لرد لمینگتون خواهش کند که دیگر با سئوالات خود درباره مسائل ایران، وی را دچار مشکل نکند «چون که مذاکرات ایران سری بوده و اظهارات بیش از این بر ضد منافع مملکت خواهد شد و به این جهت اکثریت مجلس در توضیح این مسئله اصرار نخواهد کرد(۱)». چه حوادثی در پس پرده های سیاست بریتانیا در ارتباط با مسائل ایران رقم می خورد که غیرقابل توضیح حتی برای نمایندگان مجلس آن کشور بود؟

وقتی اقدامات دیپلماتیک به بن بست رسید، تلاش برای ورود شرکت های خصوصی به ایران جدی تر شد. در سپتامبر ۱۹۱۰ جلسه ای در هتلی در لندن تشکیل گردید تا پیرامون نحوه فعال تر شدن پارسیان هند در مسائل اقتصادی ایران مذاکره نمایند. این جلسه به دعوت ناسارا دانجی مانکجی کوپر مدیر روزنامه لندن ایندیان کرونیک تشکیل شد. جمعی از پارسیان هند و ایرانیان و اروپاییان و نیز مشیرالملک وزیرمختار ایران در لندن، غفار خان نایب اول سفارت و سر جورج بردوود از حاضران جلسه بودند. کوپر که ریاست جلسه را برعهده داشت گفت

۱- ایران نو، سال اول، ش۱۹۲، یکشنبه ۲۰ ربیع الثانی ۱۳۲۸، ۱ مه ۱۹۱۰، ص ۴.

پارسیان هند در این اواخر توجه ویژه ای به ایران مبذول داشته اند و «در این خیالند که بار دیگر ایران را خانه خود کنند». خاطرنشان شد این «جنبش» از بیست سال پیش در بمبئی آغاز گردید و اعتقاد بر این بود که آینده بسیار باشکوهی در ایران برای زرتشتیان فراهم است. اما اشکال کار این است که پارسیان هند نسبت به زرتشتی ها ی مقیم ایران، زندگی آسوده تری دارند و ثروت بیشتری به دست آورده اند.

اعلام شد پارسیان نسبت به زرتشتی های مقیم ایران مساعدت اندکی کرده اند، خیلی از پارسیان هر سال به اروپا می آیند و بیش از هزار لیره خرج مسافرت می کنند، حال آنکه کمک آنها به هم کیشان خود در ایران به سالی سیصد لیره هم نمی رسد: «پارسیان قائد بزرگی می خواهند». کوپر به پارسیان هند متوسل شد و از آنها خواست کمک و همراهی نمایند تا زرتشتی های ایران صاحب مدرسه، مریض خانه و داروخانه شوند. مشیرالملک از زرتشتی ها تمجید کرد، کسانی که «محبوب القلوب ایرانی ها هستند» و اخلاق و صفات نیک آنها را می پسندند، اما ابراز تأسف کرد از اینکه پارسیان هند «هیچ به وطن اصلی خود مسافرت نمی کنند و گویا بیش از دو نفر در این مدت نرفته اند»، به همین دلیل است که این جماعت از اوضاع ایران اطلاعات ناقصی دارند، حال آنکه تماس بیشتر فواید بسیاری برای طرفین دارد. پارسیان باید محبت های هم وطنان را به زرتشتی ها از نزدیک ببینند و «معتبرترین صرافان و تجار ایران» را در بین هم کیشان خود ملاحظه کنند و ببینند که زرتشتی ها «حتی داخل اسرار و دارالشورای ملی» هم هستند.

وزیرمختار به پارسیان ابراز اعتماد کرد، خود را از آنها جدا ندانست و از «محبت و سمپاتی» خویش در حق آنان سخن گفت. او ادامه داد بین تجار خارجه که با ایران داد وستد دارند، هیچ اسم پارسی ندیده است. شاید برخی باشند که غیرمستقیم با ایران تجارت می کنند، اما به شکل مستقیم کسی در این موضوع مشارکت نمی کند. او آینده را حائز امیدواری دانست و زمینه فعالیت اقتصادی در ایران را مناسب و گسترده تشخیص داد. سر جورج بردوود از خاطرات سال ۱۸۵۵ خود در هند سخن گفت، در آن زمان او به پارسیان گفته بود اگر می خواهند نشان دهند «که از بودن در تحت حکومت انگلیس فایده» برده اند، باید برای ایران کاری انجام دهند. به نظر او برای پارسیان «تربیت شده

فرصت های بزرگ» در ایران وجود دارد. او موفقیت پارسیان را در هند خوب توصیف کرد و عدم اقدام آنها را در ایران ناشی از «بی خیالی و بی ملاحظه گی پارسیان بمبئی» دانست، زیرا آنها از زندگی خود راضی بودند. با این وصف از همان وقت توصیه شد و اصرار فراوانی انجام گرفت تا پارسیان به ایران بروند و عقب ماندگی «برادران زردشتی» خود را ببینند و «به شکرانه فوایدی که از بودن در تحت حکومت انگلیسی برده اند»، فایده ای به هم کیشان خود در ایران برسانند.

بردوود از آغاز «جنبش» پارسیان در این موضوع، ابراز خوشوقتی کرد و گفته وزیرمختار را مبنی بر روابط بیشتر پارسیان با ایران مورد تأیید و تأکید قرار داد. میرزاغفارخان از تکلم پارسیان به زبان خارجی ایراد گرفت، او زبان را «از امتیازات بزرگ ملی» و «اساس و بقای ملیت» شمرد و فارسی را مظهر این مهم نامید. اولین ایراد غفارخان این بود که با وجود ثروت هنگفت، پارسیان نسبت به «ترقی و رفاه برادران زرتشتی خود در ایران»، کمکی نکرده اند. گفته شد این جماعت محبوبیت زیادی در ایران دارند و عذری برای بی عملی موجود نیست: «دشمنی های مذهبی که در قرون گذشته در تمام نقاط عالم سر راه تمدن و ترقی و ننگ عالم انسانیت بود، خوشوقتم بگویم که در همه جای عالم با سرعت نمایان رو به زوال است». ایران هم جاده ترقی را خواهد پیمود، اما اقدام مهم به کار انداختن و فایده بردن از ثروت های عظیم طبیعی است. ایرانیان علی رغم مشکلات ایجاد شده، ثروت های طبیعی خود را به کار خواهند انداخت، اما «اگر پارسیان، هم وطنان خود را در این تلاش سختی که در استرداد شوکت و ترقیات دوره کیان دارند، تنها نگذارند تاریخ در آتیه خواهد گفت که شوکت ساسان در اتفاق پارسیان برگشت». در پایان گرشاسب پارسی «که در خدمت دولت هند» بود و تازه از ایران بازگشته بود، در نطق خود از تغییر اوضاع ایران سخن گفت و ضمن گزارشی از ترقیات کشور و اوضاع و احوال زرتشتی های ایران، پارسیان را تشویق به رفتن به میهن باستانی خود کرد(۱).

تلاش سرمایه های جهان وطنی برای راه یابی به ایران

تلاش سرمایه های جهان وطنی برای راه یابی به ایران

۱- مجلس، سال چهارم، ش ۱۶، سه شنبه ۲۹ رمضان ۱۳۲۸، ۱۴اکتبر ۱۹۱۰، «مجمع زردشتیان در لندن».

بحران مالی، دولت ایران را از پای افکنـده بود، وقتی روس و انگلیس آشـکارا شـرایطی را برای اسـتقراض تعیین کردند که در حکم شـروط اسـتعماری بود، ایران تلاش کرد تا شاید از منابع خصوصی پول فراهم آورد. در دسامبر ۱۹۰۹ سر جورج بارکلی وزیرمختـار بریتانیـا در تهران اطلاع داد دو تن به نامهـای جوزف وولف (۱)و مستر آسبرن(۲) وارد ایران شـده اند. معلوم شـد وولف به منظور مسائل مالی، با ایران وارد مـذاکره شده و پیشـنهاد کرده است وامی به دولت ایران اعطا کند، مشـروط بر آنکه وثیقه آن سهام ایران در شرکت نفت انگلیس و ایران باشد(۳). این تقاضا فوق العاده مهم بود: در آن زمان یک شرکت بزرگ چشـم طمع به سـهام نفت ایران دوخته بـود و آن هم کمپـانی رویـال داچ شـل بـود. در حقیقت سـرمایه داران یهـودی وقت را غنیمت شمرده و برای مشارکت در شرکت نفت انگلیس و ایران به تکاپو افتاده بودند.

موضوع وقتی اهمیت زایدالوصفی یافت که وولف به شرکت ساموئل و شرکا(۴) در لندن تلگراف کرد تا برای پرداخت وام به دولت ایران اقدام کند. خاندان ساموئل در زمره نامدارترین صـهیونیست های انگلیس بودند که سهمی عظیم در کمپانی شل و شرکت نفت باکو داشـتند. ساموئل و شریکش والتر لوی(۵) که در بسـیاری از ممالک آسیایی دارای منافعی سرشار بودند، می خواستند ابتدا از سرمایه گذاری خود مطمئن شود. برای این منظور تلاش کرد تا حمایت دولت انگلیس را جلب کنند. ساموئل که در زمره بزرگترین سـهامداران سندیکای بین المللی شرقی(۶) - مؤسـسه عظیم مالی که در کشورهای شرق سرمایه گذاری می کرد و سـهامداران آن یهـودی بودنـد- به حسـاب می آمـد بـا وزارت خـارجه بریتانیـا وارد گفتگو شـد. نزاعی عجیب بین دیپلمات ها و سـرمایه داران در گرفت. سر ادوارد گری به محض اطلاع از قضیه، از نیکولسون خواست موضوع تلاش یهودیان برای پرداخت وام به ایران را در نزد روس ها علنی کند و بخواهد دولتین یک زبان ایران را از گرفتن آن وام منع کنند. بارکلی برای

۱- Joseph Woolf.

۲- Mr. Osborn

۳- Barclay to Grey, No. ۳۶, Very Confidential, Tehran, March ۱۵/۱۹۱۰, F.O. ۳۷۱/۹۵۴.

۴- Samuel and Co

۵- Walter Levy

۶- International Oriental Syndicate.

حفظ منافع دولتش که عمـده ترین آن شـرکت نفت بود، مقامات کشور را از عواقب معامله با وولف و شـرکایش آگاه کرد و قاطعـانه گفـت دولـت انگلیس نمی توانـد بپـذیرد کـه ایران منـابعش را در ازای دریـافت وام از مؤسـسات خصوصـی بـه گرو گذارد(۱).

وزیر امور خـارجه انگلیس، ساموئل را آگاه کرد که دولتین در مورد اعطای وام از طرف او به ایران مخالف هسـتند. اما وولف اطلاع داد دو گروه مـالی آماده شـده انـد که علی رغم میل وزارت خارجه انگلیس در قالب شـرکت بازرگانی به اوضاع مالی ایران کمـک کننـد. در مقابـل دولتین روس و انگلیس، ایران را تهدیـد کردنـد اگر از منـابع خصوصـی وام تهیه کنـد، آنها هر عملی را برای حفاظت از منافع خود لازم و ضـروری خواهنـد شـمرد. نواب وزیر وقت امور خارجه ایران که طرفدار اخذ وام از منابع خصوصـی بود و از اسـتقراض دولت ایران از یهودیان حمایت می کرد، اسـتدلال نمود تصـمیم دولتین مغایر با استقلال و آزادی ایران است که در پرتو مشروطه به دست آمده است.(۲) روس و انگلیس روز بعد یادداشت وزیر خارجه را برگرداندند، یعنی حتی ادعای او را در مورد اسـتقلال ایران نادیـده گرفتند. بالاخره وولف و شـرکا در برابر دولتین ناموفق ماندند و ناکام به لندن مراجعت کردند.

متعاقب این امر اولتیماتوم انگلیس برای لشکرکشـی به جنوب ایران باعث اسـتعفای نواب از وزارت امور خارجه شد. حسـینقلی خـان نواب، پیش از اسـتعفایی که به قول نورمن، معـاون وزارت خـارجه انگلیس، ضـایعه ای جـبران ناپـذیر بود، دست به مهم ترین اقـدام دوره وزارت خـود زد. در اواخر دسـامبر ۱۹۱۰ وی به علیقلی خان نبیل الـدوله کاردار سـفارت ایران در واشـنگتن دسـتور داد تا با مقامات آمریکایی به منظور اسـتخدام عده ای مستشار برای خزانه داری ایران گفتگو کند. وزیر خارجه آمریکا فیلنـدر چیس ناکس(۳) بـا انگلیسـی هـا مشـورت کرد و آنهـا مخـالفتی ابراز نکردنـد. بـا این وصـف دولت آمریکـا خود را از مذاکراتی که درباره شرایط استخدام مستشاران

۱- Barclay to Persian Government, No. ۴۳, Enclosure No.۱, Tehran, March ۲۴/۱۹۱۰, F.O. ۳۷۱/۹۵۴.

۲- Hussein Kulikhan Nawab to Sir. G. Barclay, September ۳/۱۹۱۰, Enclosure No. ۱. in: Barclay to Grey, No. ۱۶۹, September ۶/۱۹۱۰, F.O. ۳۷۱/۹۵۴.

۳- Philander Chase Knox.

در جریان بود کنار کشید(۱).

می دانیم مستشاری که به ایران اعزام شد مورگان شوستر بود که با نمایندگان کمپانی سلیگمن روابط صمیمانه ای داشت. نمایندگان کمپانی سلیگمن در قلهك اقامت داشتند و شوستر را به میهمانی شام دعوت می کردند. در برخی از جلسات اینها بارکلی و پاکلوسکی وزرای مختار انگلیس و روسیه هم حضور می یافتند. در یکی از آن جلسات سخن از چهار میلیون لیره قرضه به میان آمد که قرار بود سلیگمن به ایران پرداخت کند. شوستر حتی وقتی سخن از ناامنی راه های جنوب به میان آمد گله کرد که چرا سفارت انگلیس نمی گذارد استوکس با او همکاری کند و اینکه چرا انگلیس با روسیه علیه او همداستان است. وی ادامه داد با توجه به اینکه سیاست های روس و انگلیس خلاف ترقی ایران است، اگر در بخش غربی ایران امتیازاتی به دولت آلمان داده شود، بسیار مناسب خواهد بود. بارکلی از این کنایه مرعوب و در عین حال خشمگین شد، به گونه ای که شوستر سخن خود را تغییر داد و بحث را مسکوت گذاشت(۲). شوستر حامی منافع سرمایه های فراملیتی در ایران بود و در این راستا حتی از تهدید انگلیس ابایی نداشت.

مه ۱۹۱۰ کمپانی برادران سلیگمن(۳) به وزارت خارجه انگلستان اطلاع داد حاضر به اعطای وامی به دولت ایران است. تنها چیزی که آنها انتظار داشتند این بود که دولت انگلیس از آنها حمایت کند. از سوی دولت بریتانیا اطلاع داده شد هیچ قراردادی اگر موافقت روسیه را در پی نداشته باشد، مورد تصویب قرار نخواهد گرفت. در اکتبر آن سال دولت ایران رسماً از برادران سلیگمن تقاضای ۱/۲۰۰/۰۰۰ لیره وام کرد. سلیگمن هم مثل وولف و ساموئل با دیپلماسی پیچیده ای مواجه شد که قصد داشت با حفظ رضایت روسیه منافع بریتانیا را در منطقه حفظ کند.

بانک شاهنشاهی قبل از این آزمون خود را داده بود و در حقیقت ابزار اجرایی سیاست دولت انگلیس تلقی می شد، پس خطر کردن در سیاست خارجی بی فایده

۱- روس و انگلیس در ایران، ص۵۵۹.

۲- اختناق ایران، صص۱۷۵- ۱۷۴.

۳- Seligman Brothers.

بود. اعطای وام توسط بانک، هم مانع از سوء ظن روس ها می شد و هم اینکه باعث پیشرفت دیپلماسی انگلیس در ایران می گردید. بنابراین، در ۸ مه ۱۹۱۱ از طریق بانک شاهی وامی به ارزش ۱/۲۵۰/۰۰۰ لیره با بهره ۵ درصد در اختیار ایران قرار دادند و گمرک های ایران وثیقه آن وام آن شد(۱).

برخلاف تصور رایج، روابط شوستر و سفارت روسیه خیلی هم نامناسب نبود. مثلاً وقتی شوستر می خواست از کمپانی سلیگمن چهار میلیون لیره وام دریافت کند، وزیرمختار روسیه را در جریان امر قرار داد و رونوشت تقاضای خود را از کمپانی مزبور برای او ارسال کرد و خواستار همراهی دولت روسیه و نفوذ شخصی پاکلوسکی وزیرمختار روسیه برای انجام این امر شد. در مسئله استخدام استوکس هم وزیرمختار روسیه در جریان قرار گرفته بود. شوستر ضمن ارسال یک نامه یادآوری کرد هر روز که در اعلام نتیجه مذاکرات دولت روسیه در این زمینه تعویق انجام گیرد، کار او مشکل تر می شود. پاکلوسکی سه روز بعد پاسخ داد هنوز در موضوع استخدام استوکس خبری از دولت متبوع خود دریافت نکرده است. اعلام شد شاید علت، خارج شدن امپراتور از پایتخت باشد. شوستر می خواست استوکس را استخدام کند، به طوری که با منافع دولتین در مناطق نفوذشان منافات نداشته باشد، لیکن روسیه در نهایت با این موضوع مخالفت ورزید.

حتی پس از اینکه شوستر از تهران خارج شد، نه روز پس از عاشورای خونین تبریز، پاکلوسکی این نامه را برای او ارسال کرد:

دهم ژانویه ۱۹۱۲ (مطابق نوزدهم محرم ۱۳۳۰)، شخصی است. مستر شوستر عزیزم، از مراسله مهربانانه ای که خیلی مؤثر واقع شد کمال تشکر حاصل گشت... همواره از تجدید ملاقات شخصی بسیار پسندیده و دلنشین شما در آینده مسرور خواهم بود... با تقدیم بهترین آرزوی خوشی سفر شما مستر شوستر عزیزم، دوست بسیار صادق شما(۲).

پس از شکست روسیه از ژاپن، سیاست انگلستان جلوگیری از تضعیف بیشتر

۱- Imperial Bank of Persia to Foreign Office, London, June ۱/۱۹۱۱, Ibid.

۲- اختناق ایران، ص۴۷۵

روسیه و تقویت آن کشور در برابر خطر آلمان بود.

معاهده ۱۹۰۷ روسیه و انگلیس در چهارچوب این استراتژی تحقق پذیرفت. سر ادوارد گری که مبتکر اتحاد با روسیه علیه آلمان بود، امیدوار بود به وسیله انعقاد معاهده مزبور، جانشینی لایق برای لرد لنسدوان باشد که به همین استراتژی اعتقاد داشت. این معاهده تا حدی تنازع دو قدرت را در ایران حل کرد. زمانی که اتحاد مثلث در شرف انجام بود، آلمانی ها بهتر درک کردند ریشه این همه جوش و خروش انگلیسی ها با آنها مرتبط است، یعنی سیاست اروپایی انگلیس حل مسئله آلمان بود. آلمان بیشتر در عثمانی تکاپو می کرد و هدف عمده اش به دست آوردن امتیاز راه آهن بود. درست در اوج تکاپوی این کشور در آسیا، امپراتور روس در پوتسدام با امپراتور آلمان دیدار کرد و نتیجه آن هم معاهده پوتسدام بود. در دوازدهم محرم ۱۳۲۹ مطابق با چهاردهم ژانویه ۱۹۱۱ بارون مارشال فون بیبرشتاین (۱)دیپلمات با هوش آلمانی مقیم استانبول اعلام کرد معاهده روس و آلمان صرفاً مربوط به کشیدن راه آهن ایران و اتصال آن به راه آهن عثمانی است. طبق عهد نامه مزبور دو دولت از اتحاد با هر قدرت ثالثی که قصد آغاز جنگ علیه دیگری را داشت، اجتناب می ورزیدند. آلمان پذیرفت ایالات شمالی ایران حوزه نفوذ روسیه است و روسیه حق دارد در آن منطقه راه آهن احداث کند. قرار شد سرمایه آلمانی در شمال ایران جنبه حمایت از روش سیاسی روسیه در ایران داشته باشد. اتصال تهران به خانقین در سرحد عثمانی نیز باید با سرمایه مشترک و نظارت روسیه انجام می گرفت.

از طرفی روسیه منافع تجاری آلمان را در منطقه نفوذ خود به رسمیت می شناخت و حمایت سیاسی خود را از احداث راه آهن بغداد به خانقین اعلام نمود. امتیاز احداث راه آهن از بغداد تا خانقین و از آنجا به تهران در انحصار دولت آلمان بود و روس ها وعده دادند، این خطوط به راه آهن شمال که توسط آنها احداث خواهد شد، متصل گردد.

سرمایه داران متنفذ روسیه تلاش کردند یک شرکت بین المللی برای احداث خطوط راه آهن ایران به وجود آورند. این راه باید از قفقاز تا بلوچستان ایران امتداد

۱- Baron Marshal von Bieberstein.

می یافت. قرار بود سرمایه این شرکت از روسیه، فرانسه، انگلیس و سایر کشورها تأمین شود. احتمال داشت از آلمان ها هم برای مشارکت در این طرح دعوت به عمل آورند. قرار شد یک هیأت مدیره تشکیل شود تا ابتدا امتیاز مربوطه را از ایران اخذ کنند و سپس شرکت بین المللی را تأسیس نمایند. اگر این راه احداث می شد طول مدت مسافرت از لندن به بمبئی، به یک هفته کاهش می یافت.

راه آهن جدید از باکو آغاز می گردید و از آنجا به رشت، تهران، کرمان، بلوچستان و نوشکی منتهی می شد. خطوطی که در مناطق تحت نفوذ روس و انگلیس بود، زیر نظارت همان دولت ها قرار می گرفت. راه آهن سراسری توسط شرکت بین المللی احداث می شد و زیر نظر همان شرکت قرار می گرفت. طول خط راه آهن در ایران حدود یکهزاروصد مایل می شد و تمام مسیر لندن- بمبئی ۵۷۰۰ مایل تخمین زده می شد. خرج سفر از طریق این خط ۲۰ درصد کمتر از راه های دیگر بود. این راه سریع ترین و کوتاهترین راه انتقال کالاهای تجاری از لندن به بمبئی بود، پس بسیار سود آور تشخیص داده می شد(۱). یکی از وکلای دومای روسیه که «برای تحصیل مساعدت و همراهی فرق مالیه انگلیس در مسئله کشیدن راه آهن قفقاز از داخل ایران به بلوچستان، [و سپس] مسافرت به لندن نموده بود»، در مراجعت نسبت به مساعدت های انگلیسی ها ابراز رضایت کرد(۲).

اما در مقام عمل طرح احداث راه آهن ایران با مشکلات زیادی مواجه بود و پیش بینی می شد هرگز عملی نخواهد گردید. فرانسه از مشارکت در این طرح سر باز زد، زیرا برای خود منفعتی نمی دید. سرمایه داران فرانسوی حاضر به خطر کردن در این منطقه خاص نبودند و به روسیه اعتماد نداشتند. در لندن هم طرح روسیه با عدم استقبال مواجه گردید. پنداشته می شد راه آهن ایران به جای منفعت برای انگلیس و هند، به موقعیت بریتانیا در هندوستان صدمه خواهد زد. به دلیل خودداری انگلیس و فرانسه از همکاری، طرح روسیه با شکست مواجه شد، زیرا روسیه نمی توانست با منابع و وسایل خود به این اقدام مبادرت ورزد. از نقطه نظر سیاسی، انگلیسی ها

۱- ایران نو، سال دوم، ش۴۱، پنج شنبه ۵ ذی حجه ۱۳۲۸، ۸ دسامبر ۱۹۱۰، «راه آهن ایران یا راه جدید هندوستان».

۲- پیشین، ص۴.

معتقـد بودند طرح مزبور تمام ایران را به منطقه نفوذ روسـیه مبدل خواهد کرد، مضافاً اینکه این طرح نفوذ نسبی انگلیس را در آسیای میانه نابود می کند. مدیر امور شرقی وزارت خارجه روسیه، اعلام کرد فعلاً باید در انتظار خاتمه راه آهن بغداد ماند، تا آن هنگام اوضاع ایران بهتر مشخص خواهد شد، یعنی طرح راه آهن روسیه برای ایران فعلاً بر روی کاغذ باقی ماند(۱).

مهم ترین دلیل عدم اعتماد فرانسه و انگلیس به روسـیه، اظهارات صدر اعظم آلمان در رایشـتاگ، مجلس ملی آلمان بود. طبق اظهارات او ائتلافی بین روسـیه و آلمان بر سر مسائل ایران حاصل شده بود، این امر افکار عمومی را در فرانسه به هیجان آورد. مطبوعـات محـافظه کـار انگلیس این تفـاهم را که به کلی علیه منافع آنها بود با سوء ظن تعقیب می کردنـد. پال مال گازت از «تنهایی انگلیس» بحثی به میان آورد. طبق این مقاله اتحاد آلمان و روسیه معادلات قدرت را در تهران به هم می زد و روسیه را در مقام و موقعیت بهتری قرار می داد. در صورت اتحاد روسـیه و آلمان، انگلیس در آینده اقتصادی ایران نمی توانست سهمی داشـته باشد و حتی قرارداد ۱۹۰۷ عملاً لغو می شـد. ائتلاف دو قـدرت بزرگ خطر دیگری هم داشت و آن تهدید هندوسـتان بود. مهم نبود خطر دور یا نزدیک بود؛ مهم این بود که خطر احساس می شد. انگلیسی ها می خواستند روسیه قرارداد ۱۹۰۷ را محترم شـمارد و بواسطه مذاکرات و عهدنامه هایی که بدون اطلاع انگلیس با سایر ممالک منعقد می کند، آن را متزلزل نکند. در همین زمینه سفیر انگلیس در سن پترزبورگ باید به روسیه شدیداً اعتراض می کرد(۲).

وزیر خارجه روسـیه در ملاقاتی با خبرنگار «نوویه ورمیا» اظهار داشت بین روسیه و آلمان در موضوع ایران توافق هایی به عمل آمـده است. منافع روسـیه در شـمال ایران از طرف آلمان تأییـد شد و قیصـر آلمان فقط به رعایت سـیاست درهای باز اقتصادی اصـرار نمود و درخواست کرد راه آهن ایران به خط بغـداد اتصال پیـدا کنـد. قرار بود خط آهن ایران؛ کاله- بندری در شـمال غربی فرانسه که از مراکز اقتصادی اروپا محسوب می شـد- را به کلکته مربوط نمایـد و با این حساب یک راه آهن چهار هزار کیلومتری را تحت

۱- پیشین، «روس و آلمان در باره ایران».

۲- پیشین، همان مقاله.

نفـوذ روسـیه درمی آورد. به همین دلیـل بود که روس هـا می خواسـتند هر چه زودتر کـار خود را در سـاختن این مسـیر آغـاز نماینـد. امـا یـک مسـئله مهم در این بین وجود داشت. تا این ایام تجارت روسـیه در شـمال و غرب ایران انحصاری شـده بود و عرضه دیگر کالاهای بیگانه با مشکلاتی مواجه بود. اگر راه بغداد تا خانقین به ایران امتداد می یافت، باب مناسبات اقتصادی با آلمان با کمال سـهولت گسترده می شد، و این تنها چیزی بود که آلمان ها طلب می کردند. مطبوعات روسیه رقابت های آتی را بین دو کشور اروپـایی مـدنظر قرار می دادنـد و دولت خود را به حزم و احتیاط دعوت می کردنـد. در همین حال مطبوعات آلمـان از اهمیت راه تبریز، بایزیـد، ارزروم و طرابوزان بحث می کردنـد. این راه تجاری، در زمانی که اقتصاد ایران در معرض نابودی قرار داشت، توجهات را به خود جلب می کرد. مـدیر امور شـرقی وزارت امور خارجه روسـیه که با امپراتور به پوتسدام رفته بود، اعلام کرده بود راهی که از تبریز به طرابوزان امتداد یابد برای آناتولی شمالی اهمیت زیادی دارد. روزنامه روسکویه اسلووو از قول او خاطرنشان کرد از آنجایی که احداث یک خط آهن در نزدیک حدود قفقاز حائز اهمیت زیادی برای روسیه است، و روسـیه نمی توانـد فقط در برابر آن تماشاچی باشد، خط آهن دیگری را که به جنوب امتداد یابد پیشـنهاد می کرد. از زمـانی که روسیه دو بنـدر تجـاری بـاطوم و پوتی در گرجسـتان واقع در سواحل دریای سـیاه را توسـعه داده و راه آهن باکو- تفلیس- دریای سیاه را تکمیل کرد، تجارت آناتولی و مخصوصاً ترانزیت تجاری آن را دچار تنزل نمود.

تا سـی سال پیش بندر طرابوزان اهمیت درجه نخست اقتصادی داشت، اما تا آن زمان به درجه چهارم و پنجم رسیده بود. پیش بینی می شـد در آینـده ای نزدیـک این بنـدر از تجـاری بودن خواهـد افتاد. این مهم راه تاریخی تجاری تبریز- طرابوزان را در معرض تهدید قرار می داد، در حالی که این راه در قرون وسـطی محور تجارت شـرق و غرب بود. پس از کشف آمریکا و راه هندوسـتان، تجـارت شـرق و متعاقبـاً اهمیت راه مـذکور رو به تنزل گـذاشت. با این وصف تا چنـدی پیش این راه برای روابط تجاری اروپا و ایران اهمیت بسـیار زیادی داشت. بعد از جنگ روسـیه و عثمانی که دو بندر باطوم و پوتی به دست روسیه افتاد و خط آهن ماورای قفقاز احداث شد، دیگر ترانزیت تجاری آناتولی هم کاملاً محو گردید. اگر تجارت آناتولی هنوز حیات و رمقی داشت به واسطه موقعیت مناسب ارزروم بود، این شهر در مسیر تبریز به

طرابوزان قرار داشت و کاروان های تجاری در آنجا گرد می آمدند. اگر طرابوزان موقعیت خود را مستحکم می کرد و در آن راه آهن احداث می شد، باز هم همان اهمیت سابق را پیدا می نمود.

برای فعال نگه داشتن طرابوزان باید برای ارزروم هم، کاری می شد، زیرا روسیه سعی می کرد تجارت ایران و آناتولی را همواره در دست خود داشته باشد. در باطوم امکانات اقتصادی مهمی تدارک دیده شده و کمیسیون مختلطی در تفلیس ایجاد شده بود که پیشنهاد کرد راه آهن قفقاز تا تبریز و ارز روم کشیده شود. دومای دولتی روسیه تصویب کرد اعتبارات لازم برای امتداد راه آهن تا «ساری قامش» در حدود عثمانی در نظر گرفته شود، نیز برای احداث راه آهن جلفا به تبریز اعتباراتی تخصیص داده شد. از طرف دیگر راه ولادی قفقاز - تفلیس به رغم مصارف بسیاری که داشت تا چند سال دیگر خاتمه می یافت.

روسیه تلاش داشت از این طریق راه خود را به جنوب بگشاید. این پیشرفت، عثمانی و آسیای غربی را هم مورد تهدید قرار می داد. در این حال اروپا در جستجوی وسایل و تمهیداتی برای حفاظت از استقلال ایران در برابر روسیه بود و برای این مقصد قابل اعتمادترین راه را خط آهن تبریز- طرابوزان می دانست. محافل غربی معتقد بودند یادداشت های تهدید آمیز و میتینگ دادن هیچکدام راه حل مناسبی برای ایران نیست. ایران فقط در سایه آزادی اقتصادی می تواند از چنگال روسیه خارج شود. اگر ایران از نظر اقتصادی از روسیه مستقل می شد، استقلال سیاسی آن هم محفوظ می ماند. راه تبریز- طرابوزان، حتی با نادیده گرفتن راه بغداد- تهران بیشتر از کلیه راه های دیگر برای اقتصاد ایران اهمیت داشت، زیرا یگانه ایالتی که همیشه مورد تهدید روسیه قرار می گرفت، آذربایجان بود.(۱)

در سال ۱۹۰۸، مدت قراردادهایی که طبق آنها روس و انگلیس توافق کرده بودند، از احداث خط آهن در ایران اجتناب کنند، خاتمه یافت. آنچه باعث می شد انگلیسی ها بیشتر از گذشته به طرح راه آهن اقبال نشان دهند یکی تکان های شدید ناشی از قرارداد ۱۹۰۷ و دیگری وحشت از احداث خط آهن توسط آلمان در عراق

۱- ایران نو، سال دوم، ش۵۳، یکشنبه ۲۳ ذی حجه ۱۳۲۸ ق. ۲۵ دسامبر ۱۹۱۰، «راه آهن در ایران».

عرب و غرب ایران بود. بنا بود راه آهن ایران از بنادر مختلف خلیج فارس عبور کند و سپس یزد را به نوشکی یا کراچی متصل نماید.

از دوره سلطنت ناصر الدین شاه در مورد کیفیت خط آهن ایران در مجلس عوام بحث شده بود. کمیته منتخب این مجلس معتقد بود راه آهن باید به گونه ای باشد که بتواند با کشتی هایی که از هندوستان به مقصد بصره در رفت و آمد بودند، ارتباط برقرار کند. آنها با امتداد راه آهن ایران به مرزهای هند به شدت مخالفت می کردند. در دوره مشروطه هم مأمورین انگلیسی در ایران، اصرار می ورزیدند راه آهن مزبور باید از کارون آغاز شود. به این ترتیب خط آهن ایران با خطوط کشتیرانی لینچ و از آنجا با کشتی های اعزامی از هند می شد. وزیرمختار انگلیس برای عملی ساختن منظور خود خط آهن خرمشهر به خرم آباد را مطرح نمود. این راه از همدان عبور می کرد، یعنی جایی که چهل درصد صادرات انگلیس به ایران از آنجا به نقاط مختلف کشور ارسال می گردید. خط تجاری همدان مستقیماً با بغداد در ارتباط بود؛ یعنی نقطه ای که یکی از مراکز مالی ساسون ها محسوب می شد. اهمیت دیگر این راه خنثی ساختن عملیات احداث راه آهن توسط آلمان ها بود.

در همین ایام مدیرعامل شرکت نفت انگلیس و ایران وارد ماجرا شد. او پیشنهاد کرد راهی از اهواز به تهران کشیده شود که در مسیر آن شهرهای شوشتر، دزفول، بروجرد، کرمانشاه، همدان، اراک و اصفهان قرار گیرند. محاسبات نشان می داد هزینه این خط بیشتر از دو تا سه میلیون لیره نمی شد. برای احداث راه آهن مزبور، سندیکایی تشکیل شد. کمپانی لینچ، شرکت نفت انگلیس و ایران و بانک شاهنشاهی اعضای این سندیکا بودند(۱)؛ یعنی دقیقاً گروههای مالی ای که بر شاهرگهای حیات اقتصادی کشور مسلط بودند. قرار بود صاحبان امتیاز به شکلی انحصاری تا شعاع پنجاه کیلومتری اطراف خط حمل و نقل را در اختیار داشته باشند؛ از حقوق گمرکی معاف باشند؛ بتوانند به هر میزان که می خواهند زمین تهیه کنند و البته هزینه مساحت کردن آن را دولت ایران بپردازد.(۲) این طرح هرگز اجرا نشد، زیرا در همین اوضاع و

۱- Anglo- Persian oil Corporation to Foreign Affairs, August ۱۰/۱۹۱۱; F.O ۳۷۱/۱۱۸۶

۲- Greenway to Foreign Affairs ;August ۱۱/۱۹۱۱; Ibid.

احوال قرارداد پوتسدام منعقد شد و انگلیس برای اینکه روسیه را از خود خشنود سازد، سیاست یکی به نعل یکی به میخ را در پیش گرفت. از طرف دیگر اندکی بعد جنگ اول جهانی در گرفت و بعد از جنگ هم انگلیس مسئولیت هایی را در بستن راه نفوذ حکومت بلشویکی در شمال ایران و قفقاز بر عهده گرفت. آن زمان مصادف با حوادث کودتای رضاخان و تحولات بعدی بود. رضاخان بعد از رسیدن به سلطنت طرح راه آهن مزبور را به انجام رسانید.

از همان عصر مشروطه یکی از مأموریت های آرنولد ویلسون، از مدیران شرکت نفت انگلیس و ایران، آن بود که تحقیق کند آیا امکان احداث خط آهن در جنوب ایران وجود دارد یا خیر؟ تا دوره مشروطه راههای ایران اتومبیل رو نبود و کمپانی برادران لینچ همیشه متجاوز از نهصد رأس قاطر برای حمل و نقل در اختیار داشت. طبق دستور حکومت هند، او باید امکان احداث خط آهن از خرمشهر یا خورموسی به بروجرد و همدان را بررسی می کرد و اینکه اگر امکان احداث این خط وجود دارد هزینه های لازم چقدر خواهد بود؟ او حدود یک ماه کلیه اسناد و اوراق و نقشه هایی را که قبلاً راجع به این موضوع تهیه شده بود مطالعه کرد؛ سر پرسی کاکس هم توضیحات لازم را می داد و او را نسبت به جریان واقعی امور آشنا می کرد. کاکس بارها لزوم احداث راه آهن را به مقامات مافوق گزارش کرده بود؛ وزارت خارجه بریتانیا هم با این امر موافق بود، اما دولت به دلایلی صلاح نمی دانست طرح را با نمایندگان مجلس عوام در میان گذارد(۱). ویلسون در لرستان هم پیرامون مأموریت خود تحقیق کرد. او نوشت قرار است راه آهن سرتاسری ایران از خلیج فارس به دریای خزر کشیده شود(۲). تحقیقات او در خورموسی هم سه روز متوالی طول کشید و به این نتیجه رسید اگر قرار باشد روزی در ایران راه آهن سراسری ایجاد گردد، خورموسی مناسب ترین منتهی الیه این خط خواهد بود؛ زیرا خاک ایران را به خلیج فارس متصل می کند(۳). همان طور که بالاتر گفتیم انگلیسی ها بلافاصله برای احداث خط آهن یک سندیکا تشکیل دادند. سندیکای راه آهن ایران،

۱- سفرنامه ویلسون، ص۱۷۲.

۲- پیشین، ص ۱۶۰.

۳- پیشین، ص۱۴۴.

طبق گزارش چارلز گرینوی مدیر شرکت نفت انگلیس و ایران مشتمل بر اعضای زیر بود:

۱. از طرف گروه شرکت نفت انگلیس و ایران: لرد استراتکونا، د.گ دارسی، چارلز گرینوی و تعدادی دیگر.

۲. از طرف بانک شاهی و شرکت لینچ: توماس جکسون، تامسون، گوردون و ه. ب. لینچ.

۳. از سوی شرکت کشتی رانی هند - انگلیس: و.آ. بیوکانان و شرکاء، نیز لرد اینچوکیپ.

۴. از طرف تراست سرمایه گذاری و امنیت عمومی انگلیس: ت. ب. باورینگ، ب. ویلیامسون و شرکا.

گروه خصوصی دیگری موسوم به ویتمن پیرسون که لرد کاودری، کلارندون هاید و شرکا در آن به چشم می خوردند هم از دیگر اعضای هیأت مدیره بودند. بیشترین تعداد اعضای این سندیکا از آنِ شرکت نفت بود که به جز افراد ذکر شده کسانی مثل ج. ت. کارجیل، تاربت فلمینگ، سی. و. دالاس، فرانک استریک، و. ر. و. آدامسون در آن دیده می شدند(۱). قرار بود سرمایه این راه از طریق گرو گذاشتن عواید دولتی ایران تأمین گردد، البته گفته شده بود عواید راه آهن هم ضامن اجرای قرارداد است؛ لیکن راه آهنی که هنوز احداث نشده بود، چگونه می توانست درآمد داشته باشد؟ جالب اینکه حتی خط سیر راه آهن ایران هم ترسیم شده بود. در سندیکایی که حتی یک ایرانی هم در آن حضور نداشت، یک تصمیم مهم اقتصادی و سیاسی گرفته شده بود که صراحتاً گفته می شد منافع تجارتی انگلیس در آن مدنظر قرار گرفته است؛ اما سندیکا می خواست هزینه اجرای آن را از مردمی بگیرد که روز بروز فقیرتر می شدند. این همه در دوره مشروطه روی می داد و احزاب سرگرم زدوخورد و فحاشی به هم بودند و در این باب بحث می کردند که آیا شرایط ایران هم مثل انگلیس است که در آن احزاب کارگر، لیبرال و محافظه کار وجود دارد یا خیر! در حالی که انگلیسی ها و شرکای غربی دنیای سرمایه داری، ایران را غارت می کردند و هر روز برنامه جدیدی برای نقض استقلال کشور در دستور کار خود قرار می دادند، رجال سیاسی ایران سرگرم دعواهای جاهلانه و بی مورد خود بودند؛

۱- تاریخ اقتصادی ایران، ص۲۹۳.

مصالح ملی جلوی پای منافع شخصی و فردی قربانی شده بود.

اعضای سندیکا پیش بینی می کردند تنها منبع مهم درآمد ایران، یعنی مازاد درآمدهای گمرک که بعد از کسر بدهی بابت وامهای گذشته عاید دولت ایران می شد، تکافوی این طرح عظیم را نخواهد داد؛ اما پیشنهاد می کردند دولت ایران مالیات های جدید وضع کند یا اینکه خزانه داری ایران منابع درآمدی جدیدی برای این منظور پیدا نماید.

سرمایه داران غرب و بالاخص انگلیس تمایلی به سرمایه گذاری در بیابان های ایران نداشتند. مطبوعات اروپا هر روز این نکته را مطرح می کردند که در ایران به شکل عمیق ناامنی سیاسی وجود دارد و هیچ تضمینی برای آینده سرمایه گذاری موجود نیست. به همین جهت پیشنهاد شده بود اوراق قرضه منتشر شود تا از این طریق سرمایه اولیه احداث راه آهن تأمین گردد(۱). سندیکا به شکلی خودخواسته راه آهن ایران را «دولتی» عنوان کرد؛ در حالی که آنها به طرف ایرانی به دلیل تمایل دولت این کشور برای نظارت بر خطوط آهن ایراد می گرفتند! سرمایه سالاران بیگانه می خواستند با پول مردم فقیر ایران و با مالیات ستانی مضاعف از مردمی که به قوت لایموت محتاج بودند، هزینه های احداث راه آهن سراسری خود را تأمین نمایند.

مجلس و بحران اقتصادی کشور

مجلس و بحران اقتصادی کشور

وقتی این تحولات در کنار گوش مجلس ایران جریان داشت، چه راه حلی برای مقابله با بحران در پیش گرفته شد؟ در دوره دوم مشروطه در حالی که شرکت های خارجی برای غارت ایران با هم مسابقه گذاشته بودند و در این حال مردم در فقر و ناامنی غوطه می خوردند، مجلس چند لایحه برای ترمیم بودجه دولت تصویب کرد که به شوخی بیشتر شبیه بود. در دوره دوم مشروطه، برای نخستین بار دولت لایحه بودجه سالانه تهیه کرد و به مجلس تقدیم نمود. این لایحه تحت نظارت مرتضی قلی خان صنیع الدوله، وزیر مالیه تهیه شده بود؛ اما هنگامی که لایحه بودجه به مجلس تقدیم شد، وی به قتل رسیده بود. طبق این بودجه بندی قروض خارجی

۱- Greenway to Foreign Affairs ;July ۱۵/۱۹۱۱; Ibid.

ایران که «میراث یک دوره تقلب بی لگام و مرده ریگ یک دربار فاسد و بی آبروی قدیم» بود، یک کاسه شده و به قرضی ثابت با سود معین تبدیل گردیده بود. در ۷۱ صفحه وضع مالی ایران در آن زمان تشریح شده بود و ۶۰ صفحه دیگر هم مشتمل بر عایدات و مخارج کشور بود و سهمیه هر وزارتخانه از بودجه کل کشور معین شده بود. هم چنین قوانین ثبت اسناد برای نخستین بار در این زمان تدوین گردید.

در همین دوره قوانین بسیاری از تصویب مجلس گذشت که صبغه اقتصادی داشت. از مهم ترین آنها قانون مالیات نمک بود که در جای خود شرح داده خواهد شد. این مالیات به پیشنهاد فراکسیون دمکرات به منظور تحصیل درآمد برای دولت تعیین گردید و ردیف ثابتی برای آن در نظر گرفته شد. چون این قانون در مقام عمل با اشکالات زیادی مواجه شد، باز هم فراکسیون دمکرات آن را پس گرفت و به طور کلی لغو شد. دمکرات ها به جای مالیات بر نمک، این بار مالیات بر املاک و مستغلات را پیشنهاد کردند که البته باز هم پیشرفتی نداشت.

در حالی که منابع غنی نفت ایران به دست شرکت نفت انگلیس و ایران غارت می شد و در حالی که منابع دیگر کشور به شرط استحصال می توانست درآمد هنگفتی عاید کشور کند، نمایندگان بی خبر از همه جا برای جبران کسری بودجه مالیات بر روده حیوانات وضع کردند! مالیات بر وسائط نقلیه و مالیات گرفتن از روده کلیه حیواناتی که برای خوردن ذبح می شدند و به «قانون روده» مشهور بود، از مصوبات مجلس دوم بود. از دیگر قوانین مهم مصوب مجلس قانون تحدید تریاک بود که در تاریخ ۱۲ ربیع الاول سال ۱۳۲۹ تصویب شد. طبق این قانون از هر مثقال تریاک سیصد دینار دریافت می شد. این قانون در حقیقت در زمره مالیات های غیر مستقیم به حساب می آمد(۱). اما نه مالیات نمک و نه مالیات تریاک و نه قانون روده نمی توانست در آن شرایط گرهی از کار فروبسته ایران بگشاید.

تولید و مصرف تریاک در ایران تا اواسط قرن نوزدهم بسیار اندک بود؛ مقدار اندکی از این کالا از طریق بوشهر به خارج کشور صادر می شد(۲). از نیمه قرن نوزدهم به بعد

۱- شمس الدین جزایری: قوانین مالیه، تهران، ۱۳۳۵، صص ۸۱- ۷۹.

۲- John Barrett Kelly: Britain and Persian Gulf; London; ۱۹۶۸; p. ۴۴.

بود که تقاضا برای محصول تریاک ترقی کرد. کنسول انگلیس پیش بینی نمود صادرات تریاک ایران به سال ۱۸۶۷ سه برابر بیشتر از معمول باشد. این تریاک به چین صادر می شد. دو سال بعد صادرات این محصول بیش از چهار برابر شد. به زودی سود حاصله از فروش تریاک، توجه کشاورزان ایرانی را به خود جلب کرد. تقریباً تمامی اراضی مناسب در یزد و اصفهان و برخی نقاط دیگر به کشت خشخاش اختصاص یافت و حتی از کشت محصولاتی مثل گندم که قوت لایموت مردم را تشکیل می داد، خودداری گردید. در همین دوره، سال های خشکسالی ایران هم آغاز گردید. این عوامل دست به دست هم دادند و مرگ های ناشی از قحطی بزرگ سال های ۷۲-۱۸۷۱ را به ارمغان آوردند.

اما این امر هرگز باعث کندی روند تولید و تجارت تریاک نشد. در سال های قحطی، تولید تریاک فقط ۸۷۰ جعبه بود. اما کمتر از ده سال بعد این میزان به حجم باورنکردنی ۷۷۰۰ جعبه رسید. کلیه این محصول به استثنای اندکی که از طریق کرمانشاه به بغداد صادر می شد، به چین می رفت. در بازار هنگ کنگ، تریاک مرغوب ایرانی طرفدار زیادی داشت و قیمت آن تا جعبه ای ۵۳۹ دلار بالا رفت. نخستین محموله های تریاک ایران، به جاوه صادر می شد و از آنجا به بندر هنگ کنگ و سنگاپور انتقال می یافت.

مسئله دیگر، مالیات بستن بر محصول بی ارزشی مثل نمک بود. درست در شرایطی که بانک شاهنشاهی بیلان سود خود را منتشر می کرد، در مجلس ایران مباحثی دیگر جریان داشت. آنها به جای اینکه برنامه درازمدتی جهت رفع بحران های مالی کشور جستجو نمایند، طرح قانونی انحصار معادن نمک را از مجلس گذرانیدند. دمکرات ها به این دلیل به لایحه رأی مثبت دادند و پیرامون آن جار و جنجال براه انداختند که می گفتند نمک، اغلب صرف پلو و چلو متمولین می شود و از طریق انحصار این محصول چهار کرور به عایدات مملکت افزوده می شود. گفته می شد برای اینکه از خارجه استقراض نشود، باید از منابع داخلی قرض کرد. اما راه حل آنها اشتباه بود. نخستین گام در این مسیر را انحصار نمک می دانستند. انحصار نمک فشار زیادی به مردم وارد می کرد. اگر دولت بر نمک مالیات می بست تنها چیز ارزانی که در اختیار مردم بود گران می شد. ایران نو که برای انحصار نمک آن همه هیاهو بپا کرده بود،

همگـام با نماینـدگان مـدافع لایحه که اغلب دمکرات بودنـد، برای مقابله با مخالفین از ابزار خشونت بهره جست. در حالی که نفت ایران به یغمـا می رفت، دمکرات هـا برای مالیات نمک رگ گردن کلفت می کردنـد و با زبانی به اصـطلاح انقلابی می نوشتند:

غیرت و حمیت ملی نبایـد که از هیاهوی شوم این جغـدان نکبت شعار متأثر گشـته، میـدان را خالی نماید و هرگز هم نخواهد کرد. مهر درخشنده همت مجدانه لازم است به میدان بیاید تا اینکه این شب پره های پست فطرت و دون خصلت به کنج های تاریک کثیف خود فرو روند(۱).

این پاسـخ ایران نو به روضه خوانی بود که علیه لا‌یحه انحصـار نمـک سـخن گفته و اظهـار کرده بود فقرا از آن لایحه آسـیب خواهند دید.

این طرح ها تقلیدی از اقدامات انقلابیون فرانسه در دوره انقلاب کبیر بود:

بله آن جاها که این قبیل مالیات ها را گرفتنـد اول حوائج مردم را کم کردنـد، بعـد هم درآمـد را زیاد کردند. اینجا حوائج به جای خود، بلکه روز به روز بالاتر می رود، درآمد هم نیست. البته [به مردم] زور می آید و تمکین نمی کنند. همین دباغ سالی مبلغی نمـک بایـد اسـتعمال کنـد، به این قیمت چرم گران درست می شود و خریـدار کم می شود. روغن، کره، کشـک، گاو، گوسـفند همه نمـک لازم دارد. مختصـر، کار غلط بود و بعـد از ضـرر زیاد یا موقوف می کننـد یا مردم برهم می زننـد یا علما حرام می کننـد... اما دولت چه کنـد پول می خواهد قرض کند مانع می شوند. مالیات می خواهد نمی دهند. آن وقت تعرضـی هم دارند چرا کارها مرتب نمی شود و اینجا برلن یا پاریس نمی شود(۲).

نتیجه اینکه با این لایحه ظلم بزرگی به فقرا و حیوانات آنان شد. گوسفندهای الموت چون کم نمک خورده بودند لاغر شدند و از بـابت شیر و لبنیـات خسارت های زیادی وارد شـد. چهل و پنـج هزار تومان عوایـد سه ماهه نمک الموت بود. از این مبلغ بیست هزار و صـد و هشـتاد تومان مقرری ماهیانه متصـدیان وصول مالیات می شـد، بقیه آن برای مأمورین نظامی، خرج سـفر، هزینه پست و تلگراف و کرایه منزل مؤدیـان مالیـاتی خرج می شـد. در حقیقت مخارج کسانی که خود درآمـد داشـتند از این مالیات پرداخته

۱- ایران نو، سال اول، ش ۱۵۴، یکشنبه غره ربیع الاول ۱۳۲۸ق، ۱۳ مارس ۱۹۱۰م، سرمقاله.
۲- روزنامه خاطرات عین السلطنه، ج ۴، ص ۲۱۶۸.

می شـد، فقط بر تعداد مأمورین دولتی افزوده شده بود و دیناری به خزانه نمی رسـید تا به مصارف لازمه برسـد(۱). بالاخره در اوایل ربیع الاول سال ۱۳۲۹ درباره رفع مالیات نمک و این بار هم از طرف دمکراتها لایحه ای تقدیم مجلس شد. سلیمان میرزا پیشـنهاد کرد مالیـات نمـک برداشـته شود و به جـای آن مالیـات مسـتغلات بگذارنـد. او طبق مرامنـامه حزب دمکرات، مالیات مسـتقیم را حتی الامکـان بر غیرمسـتقیم ترجیـح می داد، لیکن اشـاره کرد مالیـات های غیرمسـتقیمی که برای ترقی و توسـعه و ترویج صنایع داخلی ضروری است برقرار خواهند ماند(۲).

از دیگر ایرادات اقلیت در مجلس دوم، استیضاح وزارت داخله در باب انحصاری شدن فروش نان در تهران بود. از آنجایی که نان خوراک عموم مردم بود، انحصار فروش نان همان انحصار فروش گندم به حساب می آمد. قوام السـلطنه معاون وزیر داخله انحصـار را تکـذیب کرده بود، امـا اقلیت گفتنـد رعیت به هر حال ناچار است گنـدم را به نانوا بفروشـد و این چیزی نیست جز انحصار. اگر خریدار فقط نانوا باشد، قیمت گندم کاهش می یابد و ضرر متوجه رعیت می شود. تقی زاده گفت:

این را من یـک ننگ بزرگ و یک لکه برای آزادی خودمان می دانم که بگوینـد برای ملاحظه از جماعت شـهری که در منی صـد دینـار نـان را ارزان بخورنـد، مبـالغی ضـرر بر رعیتی وارد شود که تمام زنـدگانیش را از چهار خروار گنـدم بایـد بدهـد، لباسش، قندش و چایش و تمام ملزوماتش را از پول آن گندم باید تحصیل کند، این ترتیب در حق آنها ظلم فاحش است...

قوام پاسـخ داد تعیین نرخ بر عهـده بلـدیه یا همان شـهرداری امروز است و بلـدیه نمی توانـد به کلی انحصار را رد کنـد. با این وصف وزارت داخله با انحصار فروش گنـدم مخالف است و کمپانی خاصـی هم برای این کار تشـکیل نشده است. یعنی اینکه به هر حال چه بخواهیم و چه نخواهیم واقعیت این است که انحصار وجود دارد و این ربطی به دولت نـدارد. در کمال شـگفتی تقی زاده در همین جلسه اعتراض خود را پس گرفت. این طرح ها و لوایح که به فرض موفقیت نمی توانست

۱- پیشین، ج ۵، ص ۳۲۰۹.

۲- مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره دوم، شنبه ۹ ربیع الاول ۱۳۲۹.

کوچکترین مشکلی از گره فروبسته اقتصاد ایران بگشاید، ناشی از غفلت از مهم ترین منبع درآمد کشور یعنی نفت بود.

نفت و مشروطه ایران

نفت و مشروطه ایران

بحث نفت ایران با فردی به نام آنتوان کتابچی خان درهم تنیده است. او فرزند مردی به نام ژاک و از اهالی گرجستان بود، ژاک به هنگام تصرف قفقاز از طرف روسیه در استانبول مقیم بود. آنتوان در لیوورن(۱) ایتالیا تحصیل کرد و مدت بیست و دو سال در خدمت دولت ایران بود. کتابچی خان نقش عظیمی در اخذ امتیاز تنباکو و نفت توسط انگلیسی ها داشت. او در سال ۱۹۰۲ در ایتالیا درگذشت و فرزندانش ونسان، پرویز و ادوارد با دارایی پدر مثل نقدینه هایی که در بانک های اروپایی و نیز سهامی که در شرکت دارسی داشت، زندگی مرفهی را در لندن و دیگر شهرهای اروپایی گذرانیدند(۲). از بین اینها ادوارد مستقیماً با شرکت نفت و سفارت انگلیس در تهران مربوط بود.

پیش تر سر هنری دراموند ولف که دلال شرکت های انگلیسی بود، عقیده داشت به احتمال قوی ذخایر فراوان نفت نه تنها در جنوب ایران بلکه در مناطق غربی کشور هم وجود دارد. این دیدگاه مورد تأیید آنتوان کتابچی خان بود. ولف نامه ای به هاردینگ وزیرمختار وقت انگلیس در ایران نوشت و ماریوت(۳) نامی را که حامل نامه بود معرفی کرد و توصیه نمود از موقعیت خود برای تحصیل امتیاز نفت به نام یک سرمایه دار مقیم استرالیا که همین ماریوت نماینده اش بود، استفاده کند(۴). این فرد ویلیام ناکس دارسی نام داشت. گرفتن امتیاز دارسی نخستین و مهم ترین موفقیت هاردینگ در ایران بود. ویلیام ناکس دارسی در ۲۹ مه ۱۹۰۱ امتیاز نفت ایران را به واسطه هاردینگ گرفت، در نوامبر سال بعد در چاه سرخ نزدیک مرز بین النهرین و یا عراق امروزی در غرب کرمانشاه عملیات خود را آغاز کرد که بعد از دو سال

۱- Livourne

۲- رجال بامداد، ج ۳، صص ۱۶۳ – ۱۶۲.

۳- Marriott.

۴- خاطرات سر آرتور هاردینگ، ص ۱۸۶.

متوقف شـد. از سال ۱۹۰۵ مهنـدسان او فعـالیتی پی گیر در منطقه بختیـاری آغاز کردنـد، در ۱۹۰۷ دامنه عملیـات به نفتان در مسجدسـلیمان کشیده شد و در ۲۶ مه ۱۹۰۸ نخستین چـاه نفت کشف گردیـد. دو ماه بعـد از این عملیات حمله به تهران برای ساقط کردن محمدعلیشاه از شمال و جنوب شروع شد.

در پانزدهم نوامبر ۱۹۰۵ بین صـمصام السلطنه، غلامحسین خان شهاب السلطنه، حاج علیقلی خان سردار اسعد، نصیرخان صارم الملك (سردار جنگ)، پریس جنرال کنسول انگلیس در اصفهان و رینولدز سرمهندس شرکت نفت و نماینده دارسی در ایران قراردادی امضا شـد. طبق این قرارداد به دارسـی به مدت پنج سال اجازه فعالیت و احداث ساختمان در اراضـی غیر زراعی داده می شـد، حفاظت از تأسیسات نفتی برعهده بختیاری ها بود و در برابر سالی دو هزار پوند به خوانین بختیاری پرداخت می شد. همچنین ۳ درصد از سود سهام به خوانین تعلق می گرفت و ساختمان ها هم بعد از خاتمه قرارداد به بختیاری ها داده می شد.

در نوامبر ۱۹۰۶ خوانین بختیاری در ازای دریافت پانصد پوند بیشتر پذیرفتند که از تمام امتیازات خود در شرکت دارسی دست بردارند، ضـمن اینکه هم چنان حفاظت از حوزه های حفاری با آنان بود. هزینه حفاظت به ۲۵۰۰ پوند رسید، اما در برابر خیال صـاحب امتیـاز از طرف آنهـا آسوده گردیـد. انگلیسـی هـا برای رسـیدن به منافع خود، البته راه مـذاکره با محمـدعلیشاه را هم آزمودند. آنها شـهاب السـلطنه را تشویق کردند تا با محمدعلیشاه کنار آید، به این امید که به سـمت ایلخانی منصوب شود. در پنجم آوریل ۱۹۰۸ شـهاب السـلطنه تعهد کتبی سپرد که اگر با حمایت انگلیسـی ها، ایلخان بختیاری شد به شـرکت سندیکای امتیـازات یا همان شـرکت دارسـی اجازه می دهـد مسـتقیماً حقوق نگهبانان را پرداخت کنـد و از کل وجوه مسـتمری او کسـر نماید. سـر سیسـیل اسپرینگ رایس وزیرمختار بعدی این پیشـنهاد را رد کرد و در عوض با خوانین بختیاری مقیم تهران گفتگو نمود. همان ماه شـجاع السـلطان لطفعلی خان امیرمفخم، برادر شـهاب السلطنه با رایس ملاقات کرد و خبر داد برادرش با حکم شاه ایلخان بختیاری ها شده است. مسائل نفت دیگر به او مربوط می شد و نه صـمصام السـلطنه ایلخان پیشـین. محمد علیشاه با رقبای صمصام السلطنه نزدیک شده بود، به همین علت احتمال داده می شد که شاه

برای تجدید قرارداد دارسی فشار بیشتری به صاحب امتیاز وارد خواهد کرد(۱).

در همین زمان ادوارد کتابچی خان ضمن ملاقات با رایس گزارشی در مورد شرکت نفت دارسی به او تقدیم کرد. محمدعلیشاه به درستی ایراد گرفته بود که قرارداد بین بختیاری ها و شرکت نفت می بایست پیش از امضا برای دولت ایران ارسال می شد، زیرا منطقه مزبور ملک همه ایرانیان است، نه ایل بختیاری. اگر دولت ایران قرارداد مورد بحث را تأیید می کرد، مفهومش این بود که از حق حاکمیت خود بر مناطق نفت خیز دست برداشته است. بخشی از اراضی ای که میادین نفتی در آن قرار داشت موقوفه بود و سادات شوشتر می توانستند اقامه دعوی کنند. شجاع السلطنه برادر بزرگ شهاب السلطنه به شدت با قرارداد مخالف بود، او که سال های متمادی در تبریز اقامت داشت، از نزدیکان محمدعلیشاه بود و موقعیت خود را در تهران هم حفظ کرده بود. کتابچی خان توصیه کرد کمپانی نفت بیش از اندازه به مفاد قرارداد پای بندی نشان ندهد، زیرا خوانین بختیاری با قانون آشنا نیستند و به محض اینکه بین آنها اختلافی بروز کند، به همه چیز پشت پا می زنند و در حقیقت باج می ستانند. موضع محمدعلیشاه در این مقطع تاریخی با هر انگیزه ای صورت گرفته باشد، موضعی اصولی بود و نشان دهنده این بود که وی خطرات آتی ناشی از فعالیت های کمپانی انگلیسی را درک می کند. شاید یکی از دلایل فروکشیدن وی به همین دلیل باشد، بدون تردید گزارش ماه مارس ۱۹۰۷ رایس نقش تعیین کننده ای در مواضع بریتانیا علیه شاه می توانست داشته باشد.

شرکت به سفارت انگلیس متوسل گردید. کتابچی خان یادآوری کرد باید از این ضربه برای تهدیدی علیه سران بختیاری و البته آن هم در آخرین مرحله استفاده می شد. اگر دولت ایران هم با دارسی موافق بود، باز هم ابزاری برای اعمال فشار علیه بختیاری ها در اختیار نداشت، پس بهتر بود با خود آنها کنار می آمد. پیشنهاد کتابچی خان ادامه دوستی با بختیاری ها بود. همچنین باید نماینده ای از شرکت در تهران تعیین می شد تا در مسائل مربوط به نفت با دولت ایران تماس دائم داشته باشد. دارسی ناچار شد رشوه دهد، او مبالغ هنگفتی بین کسانی که به وی کمک کرده بودند توزیع کرد. مقداری از سهام شرکت هم به آنان داده شد، کتابچی خان این روند را تأیید کرد.

۱- Rice to Grey, No.۱۶, Tehran, April ۵/۱۹۰۷, F.O ۴۱۶/۳۲.

آخرین پیشنهاد این بود که شرکت باید برای دارسی از طریق یک مأمور محلی اعمال نفوذ کند، او باید حامل فرمانی از طرف دولت ایران برای حل و فصل دعاوی شرکت و اهالی بومی باشد. از آن طرف رایس با شجاع السلطان مخالف اصلی امتیاز وارد گفتگو شد و اعلام کرد اگر بر اثر مخالفت رؤسای بختیاری فعالیت شرکت نفت متوقف شود، خود آنها بیش از هر کسی زیان خواهند دید. هم چنین از اشتیاق کتابچی خان برای استخدام در شرکت نفت به عنوان نماینده ایران بحث و توضیح داده شد او به گونه ای کارها را انجام داده است که موضوع نفت باعث مخالفت مجلس شورای ملی نگردد، این خدمات، مهم تشخیص داده شد(۱). دلال شرکت دارسی نماینده دولت ایران در این تشکیلات نفتی شد بدون اینکه کوچکترین تعصبی در مورد منافع ملی، تمامیت ارضی و یا استقلال کشور داشته باشد.

برخی خوانین بختیاری جاده اصفهان- قم را در اختیار داشتند و در عین حال با کمپانی لینچ همکاری می کردند. برخی از آنان در دوره مشروطه مرسولات پستی را غارت می کردند و راه عبور کالاهای تجاری را از این راه به تهران مسدود کرده بودند. وضعیت برخی خوانین بختیاری و نسبت وفاداری آنها به دولت مرکزی ایران یا انگلیس معلوم نبود. به همین دلیل ضمن اینکه در برابر دولت مرکزی تمرد می نمودند، شرکت نفت را هم با مشکلات عدیده مواجه می ساختند(۲). از آن طرف انگلیسی ها می خواستند راه خانقین- کرمانشاه- همدان- تهران بی طرف نباشد، زیرا این احتمال وجود داشت که به دلیل نزدیک شدن آلمان به غرب ایران و تمایل آنها برای اتصال راه خانقین به ایران، آن منطقه مهم در اختیار آن دولت قرار گیرد. انگلیسی ها غیر از حفاظت هند در این زمان علایق دیگری هم در خلیج فارس داشتند که عمده آن ها جلوگیری از نفوذ آلمان و عثمانی بود. میادین اکتشافات نفتی خوزستان مهمترین گلوگاه امنیتی هند بود که روز به روز بر اهمیت آن افزوده می شد. بنابراین حضور یک تهدید جدید مثل آلمان در مناطق مجاور حوزه های نفتی خلیج فارس قابل تحمل نبود.

شرکت های نفتی بین المللی و ایران عصر مشروطه

۱- Rice to Grey; Enclosure No. ۴۹; March ۲۲/۱۹۰۷; Ibid.

۲- Same to Same; No. ۴۶; Golhak; September ۱۳/۱۹۰۷; F.o ۴۱۶/۳۳.

شرکت های نفتی بین المللی و ایران عصر مشروطه

نفت ایران نقش تعیین کننده ای در سمت و سوی حوادث کشور در یکصد سال اخیر داشته است و باید در چارچوب رقابت های بین المللی کمپانی های نفتی مورد ارزیابی قرار گیرد. پیش از همه باید یادآوری کرد از سال ۱۸۸۰م، تراست استانداردداویل که متعلق به راکفلرها بود، موقعیت بسیار مناسبی در آمریکا و بازارهای جهانی به دست آورد. این تراست بیش از همه از طرف صنعت نفت باکو که در اختیار خاندان های روچیلد و مارکوس قرار داشت مورد تهدید قرار می گرفت. نفت باکو به بازارهای اروپا و آسیا نزدیک تر بود و هزینه حمل و نقل آن نسبت به رقیب آمریکایی پایین تر، صاحبان نفت باکو موفق شدند در اواخر قرن نوزده نقش مسلط را در بازارهای بین المللی پیدا کنند.

بزرگترین رقیب تجاری استاندارد اویل، در اندونزی مستقر بود که چاه های نفت سوماترا را استحصال می کرد. مردی بنام هنری دتردینگ که هلندی بود، با رقیبان اصلی راکفلر یعنی روچیلد ها متحد شد و به سال ۱۹۰۷ کمپانی رویال داچ شل را بنیاد نهاد. بیست سال رقابت مستمر منجر به مغلوب شدن کمپانی استاندارد اویل گردید و به این شکل سرمایه یهودی انگلیسی- هلندی بر رقیب آمریکایی چیره شد، تا جایی که در سال ۱۹۱۱ منجر به انحلال کمپانی استاندارد اویل گردید. اما شل رقابت بی امان را علیه جانشین استاندارد اویل بالاخص کمپانی استاندارد اویل آو نیوجرسی با قدرت ادامه داد.

رقیب دیگر نفت باکو کمپانی نفت برمه بود، این شرکت در یکی از مهمترین بازارهای آن روز جهان یعنی هند فعالیت می کرد. کمپانی برمه سرانجام ناچار شد با کمپانی قدرتمند شل (۱)به توافق هایی دست یابد، باید دانست این کمپانی در امتیاز دارسی سرمایه گذاری کرد و در سال ۱۹۰۹م، از جمله بنیاد گذاران شرکت نفت انگلیس و ایران شد. تاریخ چهار جلدی رویال داچ شل و نیز تاریخ دو جلدی شرکت استاندارد اویل آو نیوجرسی(۲)، صحنه های شورانگیزی از سرمایه گذاری ها و رقابت های کمپانی های

۱- F.C.Gerreston: History of the Royal Dutch; ۴ vols. Leiden. E.J. Brill; ۱۹۵۳- ۱۹۵۷.

۲- Ralf. W. Hidy; and Muriel E: History of Standard Oil Company (New Jersey); New York; Harper and Brothers; ۱۹۵۵.

عظیم نفتی به ویژه شل را به معرض نمایش می گذارند.

مهم ترین آوردگاه این شرکتها خاورمیانه و بالاخص ایران بود، دلیل امر واضح بود: مهم ترین منابع نفتی جهان در این منطقه قرار داشت. در این ایام نفت سفید باکو به نواحی مرکزی و جنوبی ایران راه پیدا کرد و نیز در شرق ایران مخصوصاً خراسان راه یافت. واردات نفت روسیه در دست تجار ایرانی بود که با کمپانی نوبل همراهی می کردند. برادران نوبل که یهودی و سوئدی بودند، در پیوند با بنیادهای مالی ساموئل قرار داشتند، اینها به سال ۱۹۰۸م با اجاره انبار نفت در رشت کار خود را آغاز کردند، یعنی درست در زمانی که کشاکش مشروطه و استبداد به اوج خود رسیده بود. در جنوب ایران رقابت فشرده ای بین کمپانی های آمریکایی با کمپانی نفت باکو جریان داشت، عرضه نفت توسط آمریکایی ها باعث تنزل قیمت این محصول در جنوب ایران شده بود. از سال های حساس ۱۹۰۹و۱۹۱۰ محموله های نفت سفید امریکا وارد ایران شد؛ این محصول با دو سد مهاجم یعنی شرکت نفت انگلیس و ایران و شرکت نفت باکو مواجه گردید، به همین دلیل یک سال بعد عرضه این محصول توسط شرکت امریکایی به حدود نصف تنزل یافت. برادران نوبل توانستند رقیب آمریکایی را به عقب نشینی وادار کنند و هر چه بر میزان ناکامیابی رقیب افزوده می شد، آنها موفق تر می گردیدند. کیفیت نفت روسیه نسبت به نفت آمریکا پایین بود، لیکن کاهش قیمت آن بعلاوه خرابی راه های جنوب عرصه را بر حریف امریکایی تنگ کرده بود.

از سویی جذب سرمایه و متخصصین آمریکایی به ایران از زمان ناصر الدین شاه سابقه داشت. برای نخستین بار در ۵ دسامبر ۱۸۸۷ وزیرمختار آمریکا، ادوارد اسپنسر به رضاقلی خان هدایت نوشت متخصصین آمریکایی برای کار در ایران بسیار مناسب هستند. با توضیح اینکه چینی ها هم از آمریکا مستشار جلب کرده اند، گفته شد تقاضای چند مهندس از آمریکا برای بهره برداری از معادن ایران بسیار نیکو خواهد بود. این پیشنهاد به خواست طرف ایرانی انجام می گرفت. وزیرمختار آمریکا درخواست کرد ابتدا نمونه ای از معدنیات و محصولات کشاورزی ایران را به او بدهند تا به آمریکا بفرستد و گزارشی از «تجارت و فلزات و نفت و غیره» ارسال نماید. طرح احداث راه آهن و ایجاد بانک ملی از دیگر پیشنهادهای طرف آمریکایی بود. او توصیه می کرد سرمایه آمریکایی به ایران جذب شود، «چون دولت من میل

ندارد ملک خارجه را تصرف کند یا مداخله در امور داخلی آن نماید و به دلایل پلیتیکی دیگر هم آمریکا مناسبتر است».

توسعه کشت پنبه ایران برای تولید پارچه های پنبه ای و کشت نیشکر در جنوب کشور از دیگر طرح های وزیرمختار بود. هم چنین تنباکو و سرمایه گذاری در زمینه این محصول، به علاوه وارد کردن تخم گیاهان مختلف از آمریکا مورد توجه قرار گرفته بود(۱). تجربه شوستر در دوره مشروطه نشان داد اوضاع غیر از آن چیزی بوده است که اسپنسر در دوره امیرکبیر تصور می کرد.

این مرحله خاتمه نیافته بود که رقیب قدرتمند دیگری، یعنی شرکت نفت انگلیس و ایران از راه رسید. تا پیش از این آمریکایی ها در زمینه عرضه نفت سفید حداقل در خلیج فارس بلامنازع بودند؛ اما با ورود این شرکت به عرصه رقابت ها، بازار جنوب ایران از انحصار آنها درآمد. استاندارد اویل درست قبل از ورشکستگی به دست رقیبان یهودی و انگلیسی، دیگر حتی نمی توانست سرمایه خود را بازگرداند. از این رو به بغداد روی آورد و محصول خود را به آنجا صادر کرد. شرکت نفت انگلیس و ایران به سرعت راه خود را به قلمرو نفوذ روسیه هم گشود و ستیزی نهانی و بی امان با برادران نوبل به راه انداخت. اینک نفت ایران به بازارهای هند و مناطق خاورمیانه صادر می شد. تا این زمان به جز ایران در هیچ نقطه خلیج فارس نفتی به دست نمی آمد، در حقیقت از جنگ اول جهانی به بعد بود که انگلیسی ها استحصال نفت کشورهای عربی را آغاز کردند. ایالات متحده تا کودتای سوم اسفند سال ۱۲۹۹ش، از صنعت نفت منطقه به دور بود و در حقیقت در دوره نخست وزیری احمد قوام بود که تلاش مجددی را برای راهیابی به بازار ایران آغاز کردند که آن هم به علت دسیسه های رقبا بی نتیجه ماند.

در بین النهرین و آناتولی استاندارد اویل، شرکت نفت انگلیس و ایران و رویال داچ شل سرمایه گذاری می کردند. آلمانی ها هم علایق خود را در منطقه تعقیب می نمودند. در حالیکه روسها برای اتصال راه آهن خانقین به ایران با انگلیسی ها کلنجار می رفتند و در حقیقت انگلیسی ها آنها را به امری بیهوده سرگرم کرده بودند، شرکت نفت انگلیس و

۱- گزارش ایران، صص۲۹۲-۲۹۱.

ایران بـا دویچه بانـک که امتیاز کمپانی راه آهن عثمانی در آناتولی را داشت، به تفاهم رسـیدند. انگلیسـی ها و آلمان ها برای تشـکیل کمپانی نفتی در منطقه با یکدیگر به مذاکره پرداختند و در آسـتانه جنگ اول جهانی شرکت انگلیسی مستقر در ایران ابتکـار عمـل را به دست گرفت. نفت بین النهرین با آغاز جنگ اول جهانی صـحنه رقابت های شدیـدی شـد، آلمان از صـحنه خـارج گردیـده بود، روسـیه هم بـا انقلاب اکتبر از دعـاوی امپریالیستی دست برداشـته بود، دسـتگاه خلافت عثمانی هم درهم فروریخت. این بود که کشورهای سرمایه داری پیروز در جنگ یعنی فرانسه، آمریکا و انگلیس ابتکار عمل را به دست گرفتند. کمپانی فراملیتی رویال داچ شل، شـرکت نفت انگلیس و ایران، شـرکت نفت فرانسه و نمایندگان شرکت های آمریکایی منابع این منطقه را بین خود تقسیم کردند و پنج درصد سهام نفت ایران به گالوست گلبنکیان تعلق گرفت.

در همین ایـام معادن نفت کویت و بحرین و عربسـتان کشف شـد. اما حقیقت این است که مهم ترین منبع نفتی در ایران بود و شرکت نفت انگلیس و ایران در کلیه اکتشافات جدید با سرمایه ای که از غارت چاه های ایران به هم زده بود در مناطق جدید سرمـایه گـذاری می کرد. برای دریـافت ابعاد غارتگری کافی است بـدانیم حق الامتیاز ایران از سال ۱۹۰۱ تا ۱۹۱۴م، مجموعاً فقط ۶۵۵۴ لیره شـده بود، حـال آنکه سود خـالص انگلیسـی هـا حـداقل شـصت هزار لیره بود. بعلاوه ۳۳۵۰ لیره هـم از طرف شرکت بختیاری باید به دولت ایران پرداخت می شد(۱). وقتی در ابتدای جنگ اول جهانی به پیشنهاد سر وینستون چرچیل ۵۱ درصد سـهام شـرکت برای دولت انگلیس خریداری شد، موقعیت شـرکت بیش از پیش تثبیت گردید. روس ها علیه این توافق حرکاتی کردنـد، اما دولت انگلیس وعـده داد دایره نفوذ شـرکت را به شـمال ایران گسترش نخواهـد داد و برای اجتناب از هر گونه درگیری بین دولتین در شمال ایران یک شرکت نفتی با مشارکت روس و انگلیس تأسیس خواهد شد(۲). وقوع جنگ و فروپاشی امپراتوری تزار خیال انگلیسی ها را از هر حیث از طرف روسیه آسوده ساخت.

چارلز گرینوی از نخستین مدیران شرکت نفت انگلیس و ایران، از کسانی بود که

۱- Anglo- Persian Oil co. to Foreign Affairs; F.O ۳۷۱/۲۰۷۹.

۲- Grey to Buchanan; July; ۲۲/۱۹۱۴; F.O ۳۷۱/۲۰۷۷.

تمایـل داشت این شـرکت ضـمن عقـد قراردادی با نیروی دریایی بریتانیا، سوخت آن را تأمین کنـد و در این راه وساطت کرد. این مرد در یک شـرکت هندی که با شـرکت نفت برمه ارتباط تنگاتنگی داشت، مظهر نوعی از نظام سرمایه داری به شمار می آمد که هیچ گونه حقی برای ملل تحت سـلطه قائل نبود. او پس از مرگ لرد استراتکونا به سال ۱۹۱۴م رئیس شرکت شد و به دلیل خـدماتش به انگلیس، یکسال بعـد از جنگ اول جهانی لقب بارون گرفت، «بارون گرینوی از اسـتانبریج ارلز» هشت سال بعد از این تاریخ ریاست مجلس لردها را عهده دار شد و به سال ۱۳۱۳ش درگذشت.

گرینوی به شـکل بیمـار گونه ای از شـرکت بزرگ و فراملیتی رویال داچ شل وحشت داشت و می ترسـید آن شـرکت بالاخره سوخت نیروی دریـایی انگلیس را تهیه کنـد. وقتی معلوم شـد گروه رویـال داچ شـل می خواهـد امتیاز نفت بین النهرین (عراق کنونی) را از عثمـانی بگیرد، وحشت مـدیران شـرکت نفت انگلیس و ایران مضـاعف شـد. شـل، دویچه بانـک و شـرکت نفت انگلیس و ایران، برای کسب امتیـاز نفت بین النهرین رقـابتی سـهمگین را آغـاز کردنـد، بالاـخره در آسـتانه جنـگ اول جهانی شرکت نفت انگلیس و ایران ۵۰ درصد، دویچه بانک ۲۵ درصد و شل به عنوان گروه انگلوساکسون ۲۵ درصد سهام نفت بین النهرین را از آن خود کردند(۱).

عمـده ترین رقیب شل، کمپانی نفت انگلیس و ایران بود که با مدیریت قدرتمندانه چارلز گرینوی روز به روز موفقیت بیشتری به دست می آورد. او می خواست شـرکت را به «قهرمان ملی در حیات بریتانیا» تبـدیل کنـد و «در برابر مداخلات ناخوشایند و اختنـاق آور رویال داچ شل مقاومت نمایـد». شل در ابتـدای امر عرصه را بر شـرکت نفت انگلیس و ایران تنگ کرد و به دلیل اینکه بازاریابی شـرکت نفت انگلیس و ایران بر عهـده شل بود، می خواست این شـرکت را ببلعـد. در نهایت وزارت دریاداری بود که به فریاد شـرکت رسـید و آن را از ادغام در شل نجات داد. تز همیشگی گرینوی در برابر مقامات دریاداری این بود که «بـدون کمک دولت، کمپانی نفت انگلیس و ایران در معـده شل ذوب خواهد شد و هشدار می داد اگر چنین وضـعی به وقوع پیوندد شل در وضع

۱- Stephen H.Longrigg: Oil in Middle east: Its Discovery and Development. London; Oxford University Press; ۱۹۶۸; p.p. ۴۲- ۴۶ and ۶۸.

انحصاری قرار خواهد گرفت». او برای اثبات نظر خود بر «یهودی بودن» مارکوس ساموئل و «هلندی بودن» دتردینگ تکیه می کرد. گرینوی شرکت نفت انگلیس و ایران را ابزار طبیعی سیاست و استراتژی بریتانیا در منطقه تلقی می کرد که در عین حال سرمایه ای باارزش است و نباید گذاشت شرکت های فراملیتی که هیچ تعصب ملی ندارند، بر روی آن دست اندازند. هدف گرینوی حفظ شرکت «به صورت یک دارایی مطلقاً انگلیسی» بود، از طرفی برتری سیاسی انگلیس در خلیج فارس مدیون برتری و تسلط بازرگانی بود که شرکت نفت یکی از این ابزارهای تسلط به شمار می آمد. تا سال ۱۹۱۲م. سر ادوارد گری وزیر خارجه و نیز وزارت دریاداری انگلیس حمایت از شرکت نفت انگلیس و ایران را از نقطه نظر دیپلماتیک و مالی مورد تأکید قرار می دادند(۱). کمک نقدی با خرید ۵۱ درصد سهام شرکت توسط وزارت دریاداری تأمین شد و سر وینستون چرچیل نقش بسیار مؤثری در این زمینه ایفا کرد.

چرچیل نطق باشکوهی در مجلس عوام ایراد نمود تا نمایندگان را متقاعد سازد که دولت انگلیس باید بر شرکت نفت انگلیس و ایران مسلط شود. او از مؤسسه های عظیم استاندارد اویل متعلق به راکفلر و شرکت فراملیتی رویال داچ شل سخن به میان آورد که با شعب و شاخه های فرعی خود در تمام دنیا قد برافراشته اند و عملاً کره خاک را زیر سیطره دارند. او از «چلانده شدن» نیروی دریایی انگلیس توسط این دو کمپانی سخن گفت. ساموئل برادر مارکوس ساموئل که در تأسیس شرکت شل نقش مهمی داشت، بارها کوشید با ایجاد هیاهو چرچیل را از سخنرانی منصرف کند و اذهان را متوجه خود سازد، اما در برابر چرچیل نتوانست کاری پیش ببرد. چرچیل سیاست وزارت خارجه، وزارت دریاداری و حکومت هند را کمک به مؤسسات مستقل نفتی انگلیسی عنوان کرد تا «مانع از آن شوند که آنها توسط شرکت شل یا کمپانی جهان وطن[ی] دیگر بلعیده شوند». چرچیل خاطرنشان کرد سیاست دولت بریتانیا در برابر شرکت نفت انگلیس و ایران هم ادامه همان رویه است. او بزرگترین مخالف این سیاست را کمپانی رویال داچ شل و شخص مارکوس دانست. چرچیل شل را متهم کرد به شکلی مصنوعی قیمت ها را بالا می برد

۱- تاریخ جهانی نفت، ج ۱، صص۲۸۵- ۲۸۲.

و ادامه داد باید چاره ای اندیشید تا «این مسئله پست و شریرانه قیمت»، از میان برداشته شود.

ساموئل با عصبانیتی زاید الوصف خدمات شل را به وزارت دریاداری خاطرنشان کرد و «واتسون واترفورد» نماینده مجلس عوام، بالا رفتن قیمت نفت را به «بازی های بعضی تراست ها یا محافل معین» بی ارتباط دانست، بلکه آن را ناشی از نیاز مردم به نفت و فرآورده های آن عنوان کرد: «به این دلیل است که قیمت ها بالا می رود، نه به خاطر نیات شیطانی آقایانی که نسبت عبری دارند- و منظور منجمله عالی جنابان جهان وطن است- و اینکه آنها دور هم نشسته، توطئه می کنند تا قیمت ها را بالا ببرند».

بالاخره مشارکت دولت انگلیس در نفت ایران با اکثریت خردکننده ۲۴۵ رأی موافق در برابر ۱۸ رأی مخالف تصویب شد؛ امری که باعث شگفتی خود گرینوی گردید.

چرچیل پیروزی خود را در نتیجه حملاتی می دانست که به «تراست ها و انحصار ها» کرده است(۱). این همه فقط به دلیل اهمیت استراتژیک نفت ایران بود و در این حال نیروهای ایرانی هنوز در کشاکش اعتدال و انقلاب بودند، تو گویی هیچ مسئله دیگری برای کشور وجود ندارد.

از سال ۱۹۰۸ تا ۱۹۱۴ عملیات مهمی در حوزه های نفتی ایران جریان داشت. سی حلقه چاه در مسجدسلیمان حفر شد؛ آب نوشیدنی از رود کارون با لوله آورده شد؛ تعمیرگاه، درمانگاه، بیمارستان و خانه های سازمانی در همین فاصله احداث گردید. با خط لوله ای که به آبادان کشیده شد، سالیانه چهارصد هزار تن نفت از مسجدسلیمان به آنجا حمل می گردید. مهم ترین معضل، خوانین بختیاری بودند که برای آرام کردن آنها ابتدا سهامی در اختیارشان قرار گرفت. شرکت تابعه ای به نام شرکت نفت بختیاری تشکیل شد که حوزه عمل آن بسیار محدود بود. اما بعدها این شرکت منحل و به شرکت نفت انگلیس و ایران ضمیمه شد. امنیت شرکت و کارکنان آن هم بر عهده بختیاری ها بود. سال ۱۹۰۹ قراردادی با شیخ خزعل منعقد گردید و مقداری از اراضی او را برای احداث پالایشگاه آبادان خریداری کردند. پالایشگاه در سال ۱۹۱۲ به بهره برداری رسید،

۱- پیشین، صص ۲۹۱- ۲۸۹.

حفـاظت از منطقه نفتی آبادان هم بر عهـده شیـخ خزعل بود(۱). این مهم مسئله درگیری برخی خوانین بختیـاری در مشـروطه ایران و حمایت آنان از افراطی ترین جناح مشروطه را توجیه می کند. بالاخره سرمایه گذاری طولانی مدت از زمان محمد شاه قاجـار روی برخی خوانین ایـل به نتیجه رسـید و مهم ترین آن مشارکت این ایل در برافکنـدن محمـدعلیشاه بود، مردی که می خـواست شـرکت نفت زیر نظر دولت ایران باشـد و شـرکت انگلیسـی، طرف قرارداد دولت ایران باشـد نه شـریک تجـاری ایل بختیاری، زیرا به قول محمدعلیشاه اگر غیر از این می شد، قلمرو ایل بختیاری منطقه ای مستقل شناخته می شد.

کارنامه شرکت نفت انگلیس و ایران در دوره مشروطه

کارنامه شرکت نفت انگلیس و ایران در دوره مشروطه

پس از آنکه نفت در مسجدسـلیمان فـوران کرد، مهم ترین اقـدام کشـیدن خطـوط تلگراف و تلفن بود. خـط تلگراف، مسـجد سلیمان را به بنـدر خرمشـهر مربوط می کرد، این عمل بـدون اطلاع نمایندگان ایران در مجلس دوم و دولت انجام می گرفت. افتخار الواعظین از نواب وزیر امور خارجه پرسید چندی قبل خبر کشیدن سیم تلگراف از خرمشهر تا معادن نفت گزارش شده است. وزیر پست و تلگراف این خبر را تکـذیب کرده و «فرمودند که اقدامی در کشـیدن سیم تلگراف نشده». این نماینده می خواست از زبان نواب بشنود خبر فوق صحت دارد یا خیر؟ اما پاسخ درستی نشنید.

روز بیست و سوم شوال ۱۳۲۸ آقا شیـخ غلامحسین هم از وزیر امور خارجه پرسید طبق قرارداد دارسی شرکت نفت جنوب می بایست سالی دو هزار تومان بابت حق الامتیاز اسـتحصال نفت بپردازد، سؤال این بود که اساساً آیا تاکنون چیزی پرداخت شده است یـا خیر؟ وزیر خارجه پاسـخ داد این سـئوال مربوط به وزارت فوائـد عامه است. دو هزار تومان سالیانه هم بایـد به وزارت مزبور داده شود و آن وزارتخانه مبلغ را به وزارت مالیه برسانـد؛ اما: «در این خصوص معلوم شـده است که کمپانی نفت غفلت کرده است و این وجه را از قرار تحقیقاتی که شـده است تا به حال نداده است به وزارت فوائد عامه؛ و وزارت امور خارجه هم بنابر اظهارات وزارت فوائـد عامه اقـدامات کرده است و بالاخره کمپانی نفت راضـی شـده بود که ۱۱ هزار تومـان از این بابت بدهد به

۱- مصطفی فاتح، پنجاه سال نفت ایران، کتابهای جیبی، تهران، ۱۳۳۵، صص ۲۵۶- ۲۵۰.

وزارت مالیه، از قرار تحقیق و حسابی که ما کرده ایم، تقریباً ۱۸ هزار تومان باید بدهد، بواسطه اینکه ۹ سال است که سالی دو هزار تومان باید داده باشند و در این مدت، بواسطه هرج و مرج سابق یا کسی مطالبه نکرده است یا اگر مطالبه کرده اند نداده است، در هر حال دولت نگرفته است و حالا- هیأت دولت درصدد گرفتن است و این بدیهی است که دولت از حق خودش نخواهد گذشت و خواهد گرفت و با اینکه کمپانی هم از دادن حق دولت نباید مضایقه داشته باشد و البته این پول را تمام و کمال به دولت خواهد داد(۱)». این طلب هم البته وصول نشد.

از این به بعد شرکت نفت انگلیس و ایران به صورتی آشکار در مسائل ایران دخالت می کرد و رقابت کمپانی های رقیب با آن، مسئله را بسیار بحرانی تر می نمود. وقتی شوستر، ماژور استوکس را به عنوان فرمانده ژاندارمری برگزید، چارلز گرینوی از مدیران شرکت نفت انگلیس و ایران به دیدار نورمن که از مسئولین عالی رتبه وزارت خارجه بود رفت و اعلام داشت این اقدام مغایر مصالح بریتانیاست. او از ارتباط استوکس با افراطی ترین محافل مشروطه خواه ایران شاهد مثال آورد و اینکه او در جلسات انجمن های آنان شرکت می کند: «او تقریباً همان قدر که ضدروسی است، ضدانگلیسی است و از هر فرصتی برای تقبیح و تخطئه سیاست انگلیس در ایران بهره می گیرد، بخصوص در مورد مشکلاتی که بر سر راه وام گرفتن ایران قرار داده است. پس در سمت جدید خود برای آسیب رساندن به موقع بریتانیای کبیر و نشر عقاید خود در میان ایرانیان هر گونه فرصتی خواهد داشت(۲)». بدیهی است منظور گرینوی این بود که استوکس با محافلی مرتبط است که اینان هم به نوبه خود با محافلی دیگر در خارج ایران ارتباط دارند و این ارتباطات در درازمدت به زیان مصالح بریتانیاست. این گروه های خارجی شرکت های نفتی و مالی یهودی و فراملیتی بودند که به ارتباطات آنان با گروه های تندروی مشروطه به ویژه دمکرات ها اشارات فراوانی کردیم، گروه هایی که با دمکرات ها مرتبط بودند فقط به فکر منافع و سود آنی خود بودند و همان طور که توضیح دادیم، به مصالح ملی انگلستان هم

۱- صورت جلسه مجلس شورای ملی، مورخه ۲۳ شوال ۱۳۲۸.

۲- روس و انگلیس در ایران، ص۵۶۴.

چندان پای بند نبودند.

از سوی دیگر شوستر با کمپانی نفت استاندارد اویل آو نیوجرسی ارتباط داشت(۱)، شوستر همان طور که می دانیم اختیارات تامی در امور مالی ایران پیدا کرده بود و در کلیه امور مالی و پولی، خزانه، وضع مالیات ها و عواید دولتی دخالت می کرد. هیچ خرجی بدون اجازه او صورت نمی گرفت، تنظیم بودجه و نظارت بر اجرای آن، نظارت بر قرضها و امتیازات همه در حوزه اختیار او بود. بهانه دولت ایران از اعطای این همه اختیار این بود که آمریکا خیلی دور است و نمی تواند علایق و منافع خاصی در ایران داشته باشد. عده ای آمریکا را بی طرف و وزنه ای در برابر روس و انگلیس می دیدند، با این وصف بر خلاف اظهار نظر ایوانف که معتقد بود شوستر می خواست زمینه را برای سرمایه گذاری اقتصادی آمریکا در ایران فراهم آورد(۲)، او نماینده بخش فراملیتی سرمایه داری جهانی در ایران بود. تکاپوی شوستر مورد حمایت رسمی دولت آمریکا نبود، زیرا آمریکا حداقل تا مقطع جنگ دوم جهانی در سرزمینی به قول آنها دورافتاده مثل ایران برای خود منافعی تصور نمی کرد. طبق دکترین جیمز مونروئه آمریکا هنوز از درون گرایی خاص خود خارج نشده بود و فقط در منطقه آمریکای جنوبی و لاتین اعمال نفوذ می کرد. حتی بعداً هم وقتی مسئله اولتیماتوم روسیه پیش آمد، دولت آمریکا از شوستر حمایت نکرد؛ زیرا شوستر نه نماینده دولت آمریکا بلکه نماینده کمپانی های فراملیتی بود که تلاش می کرد با استقراض از منابع خصوصی و نیز با ایجاد زمینه برای گسترش فعالیت های نفتی به نفع شرکت های خصوصی و فراملیتی و البته احداث خطوط آهن به سرمایه مردم ایران و توسط این شرکت ها، راه ادغام ایران را در نظام سرمایه داری فراهم کند و در این راه پشتگرم به حمایت محافلی بود که در این دفتر در مورد آنها توضیح دادیم.

درست در گیرودار دعوای اعتدال و انقلاب؛ در سال های ۱۰-۱۹۰۹، هشتاد و نه هزار تن کالا از بندر خرمشهر برای شرکت نفت انگلیس و ایران وارد شد. در همین سال ۱۷۰۰ تن کالا- برای همین شرکت وارد اهواز گردید(۳). ا ین قضیه به خودی خود

۱- س. ایوانف: انقلاب مشروطیت ایران، ترجمه آذر تبریزی، شبگیر و ارمغان، تهران، ۱۳۵۷، ص۹۱.

۲- پیشین، صص ۹۳- ۹۲.

۳- تاریخ اقتصادی ایران، ص۱۱۳.

نشان از اهمیت تجاری زاید الوصف خلیج فارس داشت. شرکت های خصوصی نمی توانستند از این موقعیت استثنایی چشم پوشند. در این مقطع زمانی مواضع شوستر دقیقاً دفاع از منافع سرمایه های بخش خصوصی بود. این تلاش ها با تکاپوی رویال داچ شل برای رقابت با کمپانی دولتی انگلیس و ایران همزمان بود و نیز در نهایت با عقب نشینی شل و کمپانی نفت باکو و تراستهای آمریکایی در برابر رقیب قدرتمند انگلیسی همزمانی داشت. این پدیده نمی توانست مورد حمایت سرمایه های جهان وطنی اروپا باشد، در حقیقت تعارضی پابرجا بین منافع شرکت نفت انگلیس و ایران با فعالیت های شوستر دیده می شد. بنابراین بیرون کردن او از ایران نمی توانست مورد رضایت ضمنی دولت انگلیس قرار نگرفته باشد.

از آن طرف نمایندگان دولت انگلستان در ایران تلاش های زیادی برای گزارش وضعیت اقتصادی ایران و چشم انداز نفت تهیه می کردند. یادداشت ها مستقیماً به حکومت هند، وزارت دریاداری و وزارت خارجه فرستاده می شد و البته بخش اندکی از آن بصورت خاطرات و سفرنامه برای آگاهی خوانندگان منتشر می گردید. همزمان با تکاپوی کمپانی های شل، نوبل و استاندارد اویل از اواخر ماه آوریل ۱۹۰۹ مقامات دولت انگلیس تلاش های بی وقفه ای را آغاز کردند. این در حالی بود که اکنون تا حدی مشخص شده بود آیا واقعاً در ایران نفت قابل ملاحظه ای وجود دارد یا خیر؟ با این وصف شرکت نفت برمه حاضر نبود بیشتر از این به امید کشف نفت سرمایه خود را در ایران به خطر اندازد. اساساً این شرکت کلیه وجوه خود را که برای نفت ایران در نظر گرفته بود، به مصرف رسانده بود و چون نتیجه ای بدست نیامد، مدیران آن شرکت لازم دانستند بی درنگ کار خود را تعطیل نمایند و کارگران را مرخص کنند. اثاثیه غیرقابل استفاده را بفروشند و بقیه را که مورد نیاز بود به انگلیس بفرستند و مهندسین شرکت نفت برمه هم بلافاصله به لندن بازگردند.

رینولدز سرمهندس شرکت دارسی از این پیشامد بسیار ناراحت بود، زیرا اطمینان داشت دیر یا زود نفت فوران خواهد کرد و از ذخایر ذی قیمت خوزستان استفاده خواهد شد. بلافاصله موضوع به سر پرسی کاکس اطلاع و توضیح داده شد اگر امروز منابع زرخیز خوزستان از دست برود «فردا یا آلمان ها یا یکی از کمپانی های وابسته به راکفلر از نفت این ناحیه منتفع خواهند شد». ویلسون ابراز شگفتی می کرد

که چگونه کمپانی نفت برمه حاضر شده است، به این آسانی از چنین امتیاز مهمی که قسمتی از نقاط عمده ایران را دربر می گرفت، صرف نظر کند؟ او خشمگینانه پرسید، چرا شرکت نفت برمه بدون هماهنگی با وزارت امور خارجه یا وزیر امور هندوستان و یا شخص سر پرسی کاکس چنین تصمیم غیرعاقلانه ای اتخاذ کرده است؟ او اولیای شرکت نفت برمه را به دلیل تبار اسکاتلندیشان متهم به لئامت کرد و از کاکس خواست تا دیر نشده اقدامات فوری به عمل آید: «من از دست این آقایانی که از مواهب الهی فقط به پول قناعت کرده و از عقل و شعور بهره ای نبرده اند به تنگ آمده ام».

اولیاء شرکت نفت برمه، حتی برای یکبار برخلاف شرکت های فراملیتی از لندن به این حدود مسافرت نکرده بودند، به همین دلیل دائماً از لندن بدون آشنایی به مشکلات منطقه دستورات متناقض صادر می کردند. سیاستمداران بزرگ و کارشناسان انگلیسی برعکس به اهمیت منطقه واقف بودند، مثلاً لرد کرزن در کتاب ایران و قضیه ایران که حدود بیست سال پیش از این تاریخ تدوین کرده بود، آینده درخشانی را برای خوزستان پیش بینی می کرد. او از سوابق فعالیت هایی که قبلاً برای کشف نفت انجام گرفته بود اطلاع داشت، از کاکس هم انتظار می رفت هر گونه که خود می داند اقدامات لازم و فوری به عمل آورد(۱).

در حقیقت روند حوادث بر اتخاذ هر نوع تصمیم گیری پیشی گرفت، چاه های نفت مسجدسلیمان فوران کرد و دور جدیدی در تاریخ سیاسی و اقتصادی ایران آغاز گردید. نخستین چیزی که اذهان را به خود مشغول می داشت، مسئله لوله کشی از مسجدسلیمان به یکی از بنادر خلیج فارس بود، اطمینان وجود داشت، این کار پس از مذاکره با خوانین بختیاری و شیخ خزعل خالی از اشکال خواهد بود. بزرگترین نگرانی این بود که: «آیا شرکت های بزرگ نفت آمریکا و هلند و همچنین روسیه تزاری در مقابل این فعالیت ها که توأم با ورود یک رقیب سرسختی در صحنه معاملات نفتی است ساکت و صامت خواهند نشست؟ آیا در راه حصول پیروزی های نهایی مقامات انگلیسی موانع ایجاد نخواهند کرد؟ آیا شرکت های ذی نفع برای اینکه در قسمت

۱- سفرنامه ویلسون، صص ۵۳- ۵۱.

بهره برداری نفت منابع خوزستان هم نظارتی داشته باشند، به تلاش و تکاپو نخواهند افتاد؟ آیا شرکت نفت برمه تمام هزینه های مورد نیاز این منطقه را تأمین خواهد کرد(۱)؟» پاسخ سئوالات به این شکل داده شد که وزارت دریاداری انگلیس رأساً ابتکار عمل را در دست گرفت و با کمک های بی دریغ چرچیل دولت بریتانیا سهام عمده شرکت را از آن خود کرد.

در همین ایام دریاسالار سر ادوارد اسلید(۲) «نسبت به تجارت در سواحل خلیج فارس اظهار علاقه می کرد»، ضمن اینکه عملیات شرکت نفت را پیگیری می نمود. او نسبت به پیشرفت کارهای شرکت نفت در آینده اظهار امیدواری می کرد و جالب اینکه در مورد اختلاف ایران و عثمانی بر سر مسئله شط العرب «علاقه فراوان نشان می داد»(۳). حال چه ربطی بین مسئله عثمانی، تجارت اسلحه در خلیج فارس و مسئله نفت وجود دارد، امری است که قطعاً بر نکته بینان پوشیده نیست، بالاخص آنگاه که درمی یابیم موفقیت سرمایه های خارجی در منطقه، مرهون اختلاف افکنی و سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» بوده است. با این سیاست هم ناامنی تولید می کردند و منطقه را بحرانی می ساختند و هم از طریق این بحران ها سرمایه گذاری مؤثر اقتصادی می کردند و در ضمن اسلحه خود را به فروش می رساندند. در همین چارچوب طرح احداث خط آهن مورد بحث قرار می گرفت. با توجه به نفوذ انگلیس در ایلات منطقه، مشکلی در این زمینه وجود نداشت، بالاخص فردی مثل خزعل که «بهتر به اوضاع و احوال دنیا واقف می باشد و او همیشه مصالح دولت بریتانیا را در نظر گرفته و انگلیسی ها هم متقابلاً به او کمک می کنند»(۴).

انحصار نفتی انگلیس در جنوب ایران در زمره دهشتناک ترین حادثه های تاریخ معاصر کشور محسوب می شود. جمعیت اسکان یافته و گاهی اوقات عشایر ناحیه، عمده ترین نیروی کاری غیرحرفه ای را تشکیل می دادند. در سال ۱۹۰۳ که حفاری آغاز شده بود کارهای ساده و غیرحرفه ای به وسیله دهقانانی انجام می شد که تحت

۱- پیشین، ص ۱۰۰.

۲- Sir Edward Slid

۳- پیشین، ص ۲۹۰.

۴- پیشین، ص۳۰۵.

امر عزیزخان بدیلیان بودند، همان ها حفاظت و نگهبانی از تأسیسات نفتی را هم بر عهده داشتند. این عناصر مفلوک حقوقی دریافت نمی کردند، بلکه به اجبار به کار گماشته شده بودند. هیچ حقی برای این دسته افراد در نظر گرفته نمی شد، بلکه فشارهای ایلی و عشیره ای آنها را ناگزیر به بیگاری می کرد.

انگلیسی ها با بی رحمی تمام از رشد نیروهای مولد در خوزستان جلوگیری می کردند. قسمت اعظم منطقه از نیروی کار تهی شد. مردم به دنبال کار در شرکت نفت، آبادی های خود را ترک می کردند و ضربات اساسی بر پیکر تولید ملی وارد می شد. دهقانانی که در باغات کار می کردند، راهی نواحی نفت خیز شدند، تا آغاز جنگ جهانی بختیاری ها و اعراب نیروی کار شرکت نفت را در آبادان، مسجدسلیمان، اهواز و خرمشهر تشکیل می دادند(۱). بسیاری از کارگران آبادان از مناطقی مثل اصفهان آمده بودند، اینها از دست خان ها و رؤسای ایلات خود که با رفتار سفاکانه مانع از ادامه کشاورزی آنها می شدند، گروه گروه روانه مناطق نفت خیز می شدند. زمین ها به تصرف ملاکین درمی آمد و دهقانان روانه مناطق صنعتی می شدند.(۲)

اکثریت قریب به اتفاق کشاورزان اطراف اصفهان فاقد زمین بودند. همین ها بیشترین نیروی غیر متخصص شرکت نفت را تشکیل می دادند. بیش از هزار و پانصد تن از کارگران نفت از اصفهان و حوالی آمده بودند. انبوهی از مردم روستایی برای فروش نیروی کارشان به جنوب می رفتند و این بزرگترین مصیبت اجتماعی به حساب می آمد.

فهرست منابع

۱- کاظم افشین: نفت و خوزستان، تهران، ۱۳۳۳، صص ۱۲۱-۱۱۷.

۲- تاریخ اقتصادی ایران، ص ۷۲.

فهرست منابع

کتاب های فارسی مشتمل بر منابع عمومی، اسناد منتشر شده، خاطرات، کتاب های رجال شناسی، مجموعه، تک نگاری ها، تحقیقات جدید و تاریخهای محلی

- آدمیت، فریدون: امیرکبیر و ایران، خوارزمی، تهران، ۱۳۵۵

- آدمیت، فریدون: فکر آزادی و مقدمه مشروطیت، سخن، تهران، ۱۳۴۰

- آدمیت، فریدون: فکر دمکراسی اجتماعی در مشروطه ایران، پیام، تهران، ۱۳۵۶

- اتحادیه، منصوره: پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت، گستره، تهران، ۱۳۶۱

- اتحادیه، منصوره: مرامنامه ها و نظامنامه های احزاب سیاسی ایران، نشر تاریخ ایران، تهران، ۱۳۶۱

- احمدعلی (مورخ الدوله) سپهر: ایران در جنگ بزرگ (تهران، انتشارات بانک ملّی، ۱۳۳۶)

- اسناد ابوالقاسم خان ناصرالملک، (دوره تحصیل در اروپا و دوره نیابت سلطنت)، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

- اسناد اردشیر جی شاپور جی ریپورتر (منتخب وصیت نامه و اسناد مربوط به زرتشتی ها)، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

- اسناد حسنخان وثوق الد و له (دوره نخست وزیری). ۱۳۳۹ و ۱۳۳۵ق، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

- اسناد علیرضا خان عضدالملک قاجار (دوره نیابت سلطنت)، ۱۳۲۸ق، مؤسسه مطالعات

تاریخ معاصر ایران

– اسناد کابینه محمدعلی خان علاءالسلطنه، سال ۱۳۳۳ق، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

– اشراق خاوری، عبدالحمید: ایام تسعه، مؤسسه ملی مطبوعات امری، تهران، ۱۲۹ بدیع

– اشرف، احمد: موانع تاریخی رشد سرمایه داری در ایران، زمینه، تهران، ۱۳۵۹

– اعظام قدسی، حسن: خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صد ساله، حیدری، تهران، ۱۳۴۱

– افشین، کاظم: نفت و خوزستان، بی نا، تهران، ۱۳۳۳

– افندی، عباس (عبدالبهاء): مجموعه الواح مبارکه به افتخار بهائیان پارسی، مؤسسه ملی مطبوعات امری، تهران، ۱۳۳ بدیع

– امان، دیتر: بختیاری ها عشایر کوه نشین ایرانی، ترجمه سیدمحسن محسنیان، آستان قدس، مشهد، ۱۳۶۷

– امیرخیزی، اسماعیل: قیام آذربایجان و ستارخان، امیرکبیر، تهران، ۲۵۳۶

– امیری، مهراب: زندگی سیاسی اتابک اعظم، سخن، تهران، ۱۳۴۶

– اوراق تازه یاب مشروطیت و نقش تقی زاده، به کوشش ایرج افشار، جاویدان، تهران، ۱۳۵۹

– اورسل، ارنست: سفرنامه اورسل، ترجمه علی اصغر سعیدی، زوار، تهران، ۱۳۵۲

– ایران و جنگ فرنگستان، چاپ سنگی، بی نا، بی جا، ۱۳۳۳ ق

– بامداد، مهدی: شرح حال رجال ایران، ۶ ج، زوار، تهران، ۱۳۷۱

– براون، ادوارد: انقلاب ایران، ترجمه احمد پژوه، معرفت، تهران، ۱۳۳۸

– تاریخچه بانک ملی ایران: انتشارات بانک ملی ایران، تهران، ۱۳۳۵

– تدین، عطاءالله: نقش گیلان در نهضت مشروطیت ایران، صفی علیشاه، تهران: ۱۳۵۳

– تفرشی حسینی، سیداحمد: روزنامه اخبار مشروطیت و انقلاب ایران، به کوشش ایرج افشار، امبرکبیر، تهران، ۱۳۵۱

– تقریرات مصدق در زندان، به کوشش ایرج افشار، فرهنگ ایران زمین، تهران، ۱۳۵۹

- ج. پ. چرچیل: فرهنگ رجال دوره قاجار، ترجمه غلامحسین میرزا صالح (تهران، زرین، ۱۳۶۹)

- جزایری، شمس الدین: قوانین مالیه، بی نا، تهران ۱۳۳۵

- جمالزاده، محمدعلی: گنج شایگان، انتشارات روزنامه کاوه، برلین، ۱۳۳۵ ه ق

- چرچیل، ج. ب: فرهنگ رجال قاجار، ترجمه غلامحسین میرزاصالح، تهران، ۱۳۶۹

- حائری یزدی، دکتر مهدی: حکمت و حکومت، شادی [آمریکا]، ۱۹۹۵م

- خاطرات سیاسی سر آرتور هاردینگ، ترجمه دکتر جواد شیخ الاسلامی، کیهان، تهران، ۱۳۸۰

- خاطرات عزالممالک اردلان، به کوشش باقر عاقلی، نامک، تهران، ۱۳۷۲

- خاطرات کلنل کاساکوفسکی، ترجمه عباسقلی جلی، سیمرغ، تهران، ۱۳۵۵

- خاطرات مورخ الدوله سپهر، به کوشش احمد سمیعی، نامک، تهران، ۱۳۷۴

- خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء در اروپا و آمریکا، بی نا، بی تا، بی جا

- خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء در سفر آمریکا (۲ ج) مؤسسه ملی مطبوعات امری، تهران، ۱۲۷ بدیع

- دانشور علوی، نورالله: تاریخ مشروطه ایران و جنبش وطن پرستان اصفهان و بختیاری، دانش، تهران، ۱۳۳۵

- دوالمانی، هانری رنه: سفرنامه از خراسان تا بختیاری، ترجمه همایون فره وشی، امیرکبیر و ابن سینا، تهران، ۱۳۳۵

- دوستدار، آرامش: درخشش های تیره، اندیشه آزاد، کلن، ۱۳۷۰

- دولت آبادی، یحیی: حیات یحیی، ج ۱ و ۲، فردوسی و عطار، تهران، ۱۳۶۱

- دهخوارقانی، رضا: وقایع ناصری و توضیح مرام، به کوشش علی سیاهپوش، دنیا، تهران، ۱۳۵۶

- رائین، اسماعیل: انجمن های سری در انقلاب مشروطیت ایران. بی نا، تهران، ۱۳۴۵

- رائین، اسماعیل: حیدرخان عمو اوغلی، جاویدان، تهران، ۱۳۵۲

- رائین، اسماعیل: فراموشخانه و فراماسونری در ایران، ۳ ج، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۸

- رایت، دنیس: انگلیسیان در ایران، ترجمه غلامحسین صدری افشار، دنیا، تهران، ۱۳۵۷

- رایت، دنیس: ایرانیان در میان انگلیسی ها، ترجمه کریم امامی، نشر نو، تهران، ۱۳۶۴

- رسول زاده، م. الف: تنفیذ فرقه اعتدالیون و یا اجتماعیون اعتدالیون، چاپ سنگی، فاروس، تهران، ۱۳۳۸ ق

- رهبر، پرویز: تاریخ یهود، انتشارات سپهر، تهران، ۱۳۲۵

- سفرنامه اوژن فلاندن به ایران، ترجمه حسین نورصادقی، اشرافی، تهران، ۱۳۳۵

- سوکولف، ناهوم: تاریخ صهیونیسم، ۲ ج، ترجمه داود حیدری، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، تهران، ۱۳۷۷

- شریف کاشانی، محمدمهدی: واقعات اتفاقیه در روزگار، ۳ ج، نشر تاریخ ایران، تهران، ۱۳۶۳

- شوادران، بنیامین: خاورمیانه، نفت و قدرت های بزرگ، ترجمه عبدالحسین شریفیان، جیبی، تهران، ۱۳۵۲

- شوستر، مورگان: اختناق ایران، ترجمه ابوالحسن موسوی شوشتری، صفی علیشاه، تهران، ۱۳۴۴

- شهمردان، رشید: تاریخ زرتشتیان (فرزانگان زرتشتی)، فروهر، تهران، ۱۳۶۳

- صبحی مهتدی: فضل الله، پیام پدر، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۶

- طباطبایی، سیدجواد: ابن خلدون و علوم اجتماعی، طرح نو، تهران، ۱۳۷۴

- طباطبایی، سیدجواد: درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، کویر، تهران، ۱۳۷۲

- طباطبایی، سیدجواد: زوال اندیشه سیاسی در ایران، کویر، تهران، ۱۳۷۴

- علوی، ابوالحسن: رجال عصر مشروطیت، به کوشش حبیب یغمائی - ایرج افشار (تهران، اساطیر، ۱۳۶۳)

- عیسوی، چارلز: تاریخ اقتصادی ایران، ترجمه یعقوب آژند، گستره، تهران، ۱۳۶۳

- فاتح، مصطفی: پنجاه سال نفت ایران، جیبی، تهران، ۱۳۳۵

- فاضل مازندرانی، اسدالله: تاریخ ظهور الحق، ۸ ج، مؤسسه ملی مطبوعات امری، تهران ۱۳۲ بدیع

- فتحی، نصرت الله: زندگینامه شهید نیکنام ثقه الاسلام تبریزی، بنیاد نیکوکاری نوریانی، تهران، ۱۳۵۲

- فخرایی، ابراهیم: گیلان در جنبش مشروطیت، جیبی، تهران، ۱۳۵۲

- فیضی، محمدعلی: حیات حضرت عبدالبهاء و حوادث دوره میثاق، مؤسسه ملی مطبوعات امری، تهران، ۱۲۸ بدیع

- کتاب آبی، به کوشش احمد بشیری، ج۳ (تهران، نشر نو، ۱۳۶۳)

- کاظم زاده، فیروز: روس و انگلیس در ایران، ترجمه دکتر منوچهر امیری، فرانکلین، تهران، ۱۳۵۴

- کتاب نارنجی، ۴ ج، به کوشش احمد بشیری. نور، تهران، ۱۳۶۷

- کرزن، جورج. ن: ایران و قضیه ایران، ۲ ج، ترجمه غ وحید مازندرانی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۳

- کسروی، احمد: بهائیگری، پایدار، تهران، بی تا

- کسروی، احمد: تاریخ هجده ساله آذربایجان، امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۶

- کسروی، احمد، تاریخ مشروطه ایران، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۷

- گزارش های سیاسی علاءالملک، به کوشش ابراهیم صفایی. بنیاد فرهنگ ایران، تهران. ۱۳۴۷

- لوی، حبیب: تاریخ یهود ایران، جلد سوّم، کتابفروشی یهودا بروخیم، تهران، ۱۳۳۹

- مبارزه با محمدعلیشاه، به کوشش ایرج افشار. توس، تهران، ۱۳۵۹

- مجتهدی، مهدی: تقی زاده، روشنگری ها در مشروطیت ایران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۷

- محمدمهدی بن محمدرضا اصفهانی: نصف جهان فی تعریف اصفهان، به کوشش منوچهر ستوده، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۸

- محیط مافی، هاشم: مقدمات مشروطیت، به کوشش مجید تفرشی و جواد جان فدا، فردوسی، تهران، ۱۳۶۳

- مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره اول، ۲۶ ۱۳۲۵ ه ق

- مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره دوم، ۳۰-۱۳۲۸ ه ق

- مستوفی، عبدالله: شرح زندگانی من، ج ۱ و ۲، زوار، تهران، ۱۳۴۳

- مشروطه گیلان، یادداشت های رابینو، ترجمه محمد روشن، نشر طاعتی، رشت، ۱۳۶۸

- معیرالممالک، دوستعلی خان: خاطرات شکاریه، به کوشش خدیجه نظام مافی، نشر تاریخ ایران، تهران، ۱۳۶۱

- مقالات تقی زاده، ۶ ج، به کوشش ایرج افشار، جیبی، شکوفان و شرکت افست، تهران، ۵۶-۱۳۵۰

- مقالات فروغی، ج ۱، انتشارات یغما، تهران، ۱۳۵۳

- ملک زاده، مهدی: تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ۷ ج، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۶۳

- مهدی شریف کاشانی: واقعات اتفاقیه در روزگار، به کوشش منصوره اتحادیه سیروس سعدوندیان، (تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳)

- میرزاعبدالرحیم کلانتر ضرابی: تاریخ کاشان، به کوشش ایرج افشار، فرهنگ ایران زمین، تهران، ۱۳۴۱

- میروشنیکف، ل. ی: ایران در جنگ اول جهانی، ترجمه ع دخانیاتی، بی نا، تهران، ۱۳۵۷

- ناطق، هما: بازرگانان در دادوستد با بانک شاهی و رژی تنباکو، توس، تهران، ۱۳۷۳

- ناظم الاسلام کرمانی: تاریخ بیداری ایرانیان، ۲ ج، به کوشش علی اکبر سعیدی سیرجانی، بنیاد فرهنگ، تهران، ۱۳۴۶

- نامه های خصوصی ادوارد براون به تقی زاده، به کوشش عباس زریاب و ایرج افشار، جیبی، تهران، ۱۳۵۴

- نامه های خصوصی سر سیسیل اسپرینگ رایس، ترجمه دکتر جواد شیخ الاسلامی، اطلاعات، تهران، ۱۳۷۵

- نظام الدین زاده، حسن: تاریخ هجوم روس، چاپ سنگی، مطبعه آداب، بغداد، ۱۳۳۰ ق

- ویلسن، آرنولد: سفرنامه ویلسن، ترجمه حسین سعادت نوری، انتشارات وحید، تهران، ۱۳۴۷

- هدایت، مهدیقلی: خاطرات و خطرات، زوار، تهران، ۱۳۴۴

- هدایت، مهدیقلی: گزارش ایران، به اهتمام محمدعلی صوتی، نقره، تهران، ۱۳۶۳

- یرگین، دانیل: تاریخ جهانی نفت، ۲ ج، ترجمه غلامحسین صالحیار، اطلاعات، تهران، ۱۳۷۴

- یهودیان ایرانی در تاریخ معاصر، انتشارات مرکز تاریخ شفاهی یهودیان ایرانی، ج ۳، لس آنجلس، ۱۹۹۹

روزنامه، نشریات ادواری و مجلات

- آسیای جوان (دوره سالانه)، ۱۳۳۱ ه. ش

- آفتاب، ش۱، «مدافعه روسیا از حرکات روس ها»

- آفتاب، ش۱۴۳، شنبه ۲۴ صفرالمظفر ۱۳۳۱، یک فوریه ۱۹۱۳، «یک نظر در اساس

عدلیه»

- آفتاب، ش۹، ۱۷ صفرالمظفر ۱۳۳۰، ۱۰ فوریه ۱۹۱۲، «پولتیک انگلیس در ایران»

- ارشاد، ش ۵۵۴، مورخه بیستم ربیع الثانی ۱۳۳۲، «حکام جدید – حکام قدیم»

- استقلال ایران، سال اول ۱۳۲۸ ه ق، سال دوم ۱۳۲۹ ه ق

- اطلاعات (روزنامه) سال هفتم، بهمن ۱۳۱۱ ه ق

- اطلاعات ماهانه، سال اول ۱۳۲۷ ه ش. سال سوم ۱۳۲۹ ه. ش

- ایران نو، سال اول ۱۳۲۷ ه ق، سال دوم ۱۳۲۸ ه. ق، سال سوم ۱۳۲۹ ه ق

- ایران نوین (به جای ایران نو)، ذی حجه ۱۳۲۹ ه ش

- ایرانشهر، سال چهارم، ۱۳۰۵ ه ش

- پرورش، (چاپ مصر)، سال اول، ۱۳۲۵ ه ق

- تربیت، (دوره سالانه)، سال ۱۳۲۲ ه ق

- چهره نما (چاپ قاهره)، ش۶، ۱۵ جمادی الاولی ۱۳۳۰، «سالارالدوله.»

- حبل المتین (چاپ تهران)، سال اول، ۱۳۲۵ ه ق

- حبل المتین (چاپ کلکته)، سال هفدهم، ۱۳۲۷ ه ق، سال هجدهم ۱۳۲۸ ه ق

- خواندنیها (دوره سالانه)، ش ۹۲-۸۷، سال ۲۱، ۱۳۴۰ ه ش

- رعد، ش۸، پنجشنبه ۲۶ محرم الحرام ۱۳۳۲، «مسئله انتخابات»

- روزنامه خاطرات سیدمحمد کمره ای، ۲ ج، به کوشش محمدجواد مرادی نیا (تهران، شیرازه ۱۳۸۲)

- روزنامه خاطرات عین السلطنه (قهرمان میرزا سالور)، به کوشش ایرج افشارمسعود سالور، ج۵ (تهران، اساطیر، ۱۳۷۷)

- روزنامه خاطرات عین السلطنه، ج ۴ و ۵، به کوشش ایرج افشار، اساطیر، تهران، ۱۳۷۴

- رهبر ایران نو (به جای ایران نوین)، محرم ۱۳۳۰ ه ق

- زبان آزاد، ش۲۳، ۷ ذی حجه ۱۳۳۵، ۲۵ سپتامبر ۱۹۱۷، «روس، انگلیس و ایران»

- مجلس (روزنامه)، سال سوم ۲۸-۱۳۲۷، سال چهارم ۱۳۲۹-۱۳۲۸، ه ق

- مساوات، سال اول، ۱۳۲۶ ه ق

- نسیم شمال (دوره سالانه)، سال اول، ۱۳۲۷ ه ق

- وقایع اتفاقیه، به کوشش علی اکبر سعیدی سیرجانی، انتشارات نوین، تهران، ۱۳۶۲

- یادگار (دوره سالانه)، سال اول ۱۳۲۳، سال سوم ۱۳۲۵، سال پنجم ۱۳۲۷ ه ش

- یغما (دوره سالانه)، سال بیست و ششم، ۱۳۵۲ ه ش

منابع انگلیسی

- Allfery, Anthony: Edward VII and his Jewish Court, Weidenfeld and Nicolson, London, ۱۹۹۱.

- Andrew Cristofer: secret Service, Heinmann, London, ۱۹۸۵.

- Churchill, R.P: The Anglo Russian Convention of ۱۹۰۷, London, ۱۹۳۹.

- Encyclopeadia Judacia, Keter, Jerusalem, ۱۹۷۱, Vols, ۱۴ and ۱۶.

- English, Paul W: City and Village In Iran, Madison, Wisc, ۱۹۶۶.

- Foster, R.F: Lord Randolph Churchill, A political Life, Clarendon Press, Oxford, ۱۹۸۱.

- Gerreston, F.C: History of the Royal Dutch, ۴ Vols, E.J Brill, Lieden, ۱۹۵۳-۱۹۵۷.

- Great Britain, Public Record Office, The Foreign Office Archieves, Selected Documents from Series, F.O ۳۷۱, F. ۰ ۴۱۶, F. ۰ ۵۳۹.

- Greaves, Rose Louise: Persia and the Defence of India, ۱۸۸۴-۱۸۹۲, University of London, ۱۹۵۹.

- Grey, Sir Edward: Twenty-Five Years, ۱۸۹۲-۱۹۱۶, ۲ Vols, Hadder and Stoughton, London, ۱۹۲۵.

Gwyn, Stephen (ed): The Leaders and Friendships of Sir Cecil Spring Rice, ۲ Vols, Constabel and Co, London, ۱۹۲۴.

- Hidy, Ralf W. and Mariel E. Hidy: History of Standard Oil Company (New Jersy), Harper and Brothers, New York, ۱۹۵۵.

.Hurewitz, J.C: Diplomacy in the Near and Middle East, Princeton, ۱۹۵۸-

Jones, Geoffery: Banking and Empire In Iran, ۲. Vols, Cambridge University Press,-
.۱۹۸۶

.Kelly, John Barett: Britain and Persian Gulf, Lodon, ۱۹۶۸-

.Leo, Sir Sidny: King Edward VII, ۲ Vols, London, ۱۹۲۵-

Longrigg, Stephen H,: Oil in the Middle East, It's Discovery and Development, ۳d ed,- .Oxford University Press, ۱۹۶۸

.Mizrahi, Hanine: Yehude Pares, Tel Aviv, ۱۹۵۹-

Mukherjee, Ramkrishna: The Rise and Fall of the East India Company, Bombay,- .Prakashan, ۱۹۷۳

.Nicolson, Harlod: Portrait of A Diplomatist, Houghton Mifflin, Boston, ۱۹۳۰-

Paul Knaplund (Ed): Speeches on Foreign Affairs ۱۹۰۴-۱۹۱۴ by Sir Edward Grey,- .(London, ۱۹۳۱), pp. ۱۷۲-۱۸۴

.(R. L. Greaves: Persia and the Defense of India, (London, ۱۹۵۹-

R. W. Ferrier: The History of the British Petroleum Company, Vol. ۱, (London, ۱۹۸۲), pp.- .۱۲۰-۱۲۲

.Ronald Shay: Life of Lord Curzon, ۲ Vols, Ernest Benn, London, ۱۹۲۸-

.Savage Londor, Sir Henry: Across Covet Lands, ۲ Vols, London, ۱۹۲۸-

.Sir Edward Grey: Twenty Five Years ۱۸۹۲-۱۹۱۶, Vol. ۲, (London, ۱۹۵۲), pp. ۱۶۶-۱۶۹-

.Sir Reader Bullard to Halifax, Tehran, FO, No. ۴۱۶/۹۸, February ۷/۱۹۴۷-

Theodor, Strunk William: The Reighn of Shaykh Khazal Ibn Jabir and the Suppression- .of the Principality of Arabistan, P.H.D Theases, Indiana University, ۱۹۷۷

Yeselson, Abranham: United States–Persian Diplomatic Relations, New Brunswick,- .Rutgers, University Press, ۱۹۵۶

تصاویر

فهرست اعلام

ص:۶۲۹

فهرست اعلام

ص:۶۳۴

د

ص:۶۴۱

ص:۶۵۳

ه

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


قائمیه
اصفهان
مرکز تحقیقات رایانه ای
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹